



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است.

عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴۶ جلسه و ۲ مجلد، از تاریخ ۱۳۶۸/۴/۰۶ الی ۱۳۶۸/۰۸/۱۲ به بحث پیرامون «ولایت مطلقه فقیه» دور سوم پرداخته است که گزارش جلسات ۱ تا ۲۳ در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «ولایت مطلقه فقیه» ناظر به تبیین «ولایت مطلقه فقیه بر اساس اصالت تعلق» است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه: ۱.....
۲۵.....	جلسه: ۲.....
۴۷.....	جلسه: ۳.....
۶۵.....	جلسه: ۴.....
۹۳.....	جلسه: ۵.....
۱۱۳.....	جلسه: ۶.....
۱۳۷.....	جلسه: ۷.....
۱۵۵.....	جلسه: ۸.....
۱۷۵.....	جلسه: ۹.....
۱۹۳.....	جلسه: ۱۰.....
۲۰۹.....	جلسه: ۱۱.....
۲۲۹.....	جلسه: ۱۲.....
۲۴۵.....	جلسه: ۱۳.....
۲۵۹.....	جلسه: ۱۴.....
۲۸۱.....	جلسه: ۱۵.....
۲۹۹.....	جلسه: ۱۶.....
۳۱۵.....	جلسه: ۱۷.....
۳۳۵.....	جلسه: ۱۸.....
۳۵۳.....	جلسه: ۱۹.....
۳۷۵.....	جلسه: ۲۰.....
۳۹۳.....	جلسه: ۲۱.....
۴۰۹.....	جلسه: ۲۲.....
۴۲۹.....	جلسه: ۲۳.....

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱

۶۸/۴/۶

استاد حسینی: [؟ ۱: ۶ قرائت قرآن]... انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين. اللهم اخرجنا من ظلمات الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك، وانشر علينا خزائن علومك، برحمتك يا ارحم الراحمين، بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين (اللهم صل على محمد و آل محمد) بحثی را که در خدمتتان آغاز می‌کنیم، درباره بحث ولایت مطلقه فقیه هست. که امیدوارم - ان شاء الله الرحمن - در یک فصل درباره فلسفه حکومت صحبت کنیم. و یک فصل هم حاکمیت هدایت نمی‌تواند مشروط باشد و مطلقه. و یک فصل هم - ان شاء الله - ضابطه حاکمیت که این معنی هرج و مرج نیست، ضابطه‌اش را ذکر می‌کنیم - ان شاء الله - الرحمن - اما در مقدمه و مدخل و ابتدای بحث یک اشاره کوتاهی می‌کنیم که حساسیت بحث چیست و چرا لازم دانستیم بعد از دقت کردن که با یاری خدای متعال و عنایت حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - این بحث را شروع بکنیم و در خدمت همه برادرها هم باشیم در بحث. برای این که برادرها - ان شاء الله - شرکت فعال داشته باشند در سؤال کردن. چه سؤالاتی که احیاناً به ذهن خودشان می‌آید چه دقت داشته باشند - بحول الله و قوه - در تتبع و از مواضع مختلف نوشته‌هایی که نوشته شده در پیرامون امر حکومت، اعم از مسلمین یا غیر مسلمین چیزهایی که نوشته‌اند و ایراد کردند به امر حکومت یا نظری دادند، اگر معارض بود با صحبتی که ما عرض می‌کنیم به صورت اشکال طرح بکنند؛ یعنی این طوری نباشد که کسی مثلاً بگوید در این قضیه ما کتاب نداریم، نه، هرچه کتاب درباره فلسفه حکومت هست درباره مدل و روش‌های حکومت هست درباره - به

حضورتان - این‌ها می‌تواند از فهرستش مطالعه بشود، آدم ببیند که چه تیتروهای چشم‌گیری هست که احیاناً برخورد به مطالب پیدا می‌کند تا - به اصطلاح - متنش جاهایی از آن که لازم می‌داند این یک دسته از زمینه‌های مطالعات است. یک دسته زمینه مطالعاتی مقالاتی که نوشته شده حالا در مجلات، روزنامه‌ها و نظایرش اعم از این که کسانی که موافق یا مخالف حکومت باشند و نظام مبارک جمهوری اسلامی باشند، چیزهایی که بخواهند اشکال بکنند یا اشکالاتی که جسته و گریخته در لسان خواص یا عوام وجود داشته باشد. بحث از جهت این قسمتش که ما عرض می‌کنیم یک تکلیفی خود حقیر دارم، یک تکلیفی هم برادرهایی که همکاری می‌کنیم با هم این که کاملاً با دقت پیش برویم. این طوری نباشد که بدون دقت باشد. طوری نباشد که مثلاً گفته شود بعداً ما یک اشکالی به ذهن مان می‌رسید طرح نشد و الا از ریشه حرف مثلاً شکل دیگری پیدا می‌کرد. یا فلانی یک اشکالی در فلان کتاب دارد که اگر آن اشکال طرح می‌شد، مثلاً مسیر بحث به گونه دیگری بود، نه این طوری، طرح بشود حتماً. اما چرا - به حضورتان که عرض کنم که - این بحث را برای چه آغاز می‌کنیم؟ وجود مبارک حضرت نایب الامام، امام خمینی (اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد) - قدس الله سره القدوسین - ایشان - به حضورتان عرض کنم که - وجودشان در یک رتبه‌ای از زمان و مکان - - به اصطلاح - - قرار داشت؛ یعنی یک سیر طولانی از سال ۴۱ بلکه بهتر بگوییم از عوان تحصیل شان تا آخر که یک تبعات ابتدایی داشت؛ یعنی شاگردان درس ایشان سراسر ایران خب بودند، نزدیک‌های انقلاب ایشان دیگر مجتهدینی را پرورش داده بود، سراسر ایران بودند. هم دوره‌هایی و به هر حال اموری که زمینه‌ای را برای ایشان در مکانی به نام ایران ابتدئاً در زمان خاصی فراهم ساخته بود. بعد هم ایشان با یاری خدای متعال یک حرکتی را آغاز فرمودند بودند و با عنایات خاص حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلام علیه - صلواتی را - هم بلند بفرستید - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) - به حضورتان عرض کنم که - پیش برده بودند که خیلی از اموری را که حتی تأکید هم می‌کردند به دلیل وجود مبارک خودشان زیاد اهتمام نمی‌شد. یک مقدار از سهل انگاری مال اعتماد به قدرت ایشان و این که خب خدای متعال به ایشان قدرتی داده بود و مردم حرف را می‌شنیدند، حرف ایشان هم نفوذ دارد. من باب

مثال عرض می‌کنم، ایشان حکومت اسلامی را که در نجف فرمودند همه دنبال ایشان راه می‌افتند ولی کسی بیشتر نمی‌رفت دستوری را که ایشان دادند، خاص امر حکومت برود اجرا نکند. ایشان مثلاً فرمودند که اسلام را بشناسید و معرفی کنید متناسب با نیازی‌های - - به اصطلاح - - جامعه، این را کسی دنبالش نرفت. یک مقدار از نرفتن این بود که، به نظرشان می‌آمد که خوب دنبال شما ما راه می‌آییم هر کاری که شما آن جام بدهید، ما پشت سر شما هستیم. این دیگر یک ادراک خاصی شده بود و - - به اصطلاح - - این ادراک هم سر جای خود کمال صحت را دارد ها! و لکن این قسمت جزئی را هم که به صورت موردی خاص دستوری دادند، آن هم طبیعتاً لازم و راعی بود که کمتر ما نشنیده ایم که رعایت شده باشد و پی‌گیری شده باشد. - به حضورتان که عرض کنم - در تقریباً دو سال اخیر، که به ذهن من می‌آید که در عین حال مراحل تحولی بزرگی را ایشان دست زدند. مقابله فرهنگی؛ یعنی من به نظرم می‌آید که انقلاب فرهنگی را با مسئله شهادت آغاز کردند و ثمراتش را جریان دادند داخل تغییر یک ریشه‌هایی. یکیش مسئله این بود که ولایت فقیه مطلقه است و شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله - صلی الله علیه و آله - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) این بعداً هم مفصل‌تر عرض می‌کنم، این یک انقلاب فرهنگی است و این را کم نمی‌شود شمرد. - به حضورتان عرض کنم که - تمام این بحث هم در همین تبیین، همین فرمایش مبارک و فرمایش دومی که باز آن ذیل همین هست، که مسئله توجه به زمان و مکان هست. این‌ها دو تا از هم جدا نیست. یعنی وقتی ولایت مطلق شد، آن وقت ضابطه‌اش صحبت می‌کنیم که آیا چیزی جز زمان و مکان می‌تواند باشد، ضابطه تحقیق؟ یا این که نمی‌تواند باشد؟ این را بعد عرض می‌کنیم خدمتتان که (گفته شد خدمتتان در متن در عنوان کلی که برای بحث ۳ تا عنوان عرض کردیم) یعنی ایشان عملاً هم انقلاب به نظر من سیاسی را پیش می‌بردند و هم انقلاب فرهنگی را پیش می‌بردند در آن زمان هم ما به ذهن مان آمد که یک مقداری در این باره صحبت بکنیم و نهایت عرض کردم چون اشتغال‌هایی که برای فرهنگستان بود، برای گروه‌های مختلف بود به دلیل اعتماد مهمشان به بودن آقا، به بودن آقای خمینی، این علت می‌شد که مثلاً به این بحث آن قدرها زمان و نیرو تخصیص داده نشود. در حد این که مبادا شبهه‌ای به ذهن کسی برسد، مغایرتی به نظر شان برسد نسبت به بحث اجتهاد که در دفتر به

عنوان بحث پایه تلقی می‌شد؛ مثلاً بنا شد که در عرض ۱۰، ۱۵ جلسه ما مزاحم بشویم و مطالب جمع و جور بشود. در بحث زمان و مکان دیگر به همان اندازه هم جلسه خاص گذاشته نشد، هرچند بحث‌هایی برای دوستان به صورت پراکنده به عرض شان مطالب رسید و این را از خدای متعال شکرگذار و از عنایات حضرت بقیه الله شاکریم که، ما تا آخر کار اقداماتی را که حضرت امام کردند در این فصل انقلاب فرهنگی هیچ چیزش بر ذهن مان غیر منتظره و ناراحت بشویم که این نمی‌خواند با موازین و حالا چه کارش بکنیم نبود، بلکه وقتی گفته می‌شد شاد می‌شدیم. من یادم هست که از اولی که آقا در باب انقلاب فرهنگی - به حضورتان عرض کنم که - در سال ۵۹ فرمودند این را مثل یک هدیه خیلی خیلی خیلی ارزشمندی که آدم قیمت نتواند برایش بگذارد از یک دوست بسیار بسیار بزرگی که - به اصطلاح - عطا بشود، ما خوشحال شدیم تا این که بیاناتی هم می‌فرمودند همین طوری مسرور بودیم که - الحمدالله رب العالمین - مثلاً آن قسمت هم بیان شد. این قسمت هم بیان شد و این نیست جز به عنایت و برکت هم خون شهدا، هم اخلاص آقا و حضرت امام و هم - به حضورتان - اخلاص شما دوستان عزیز و برادرهای گرامی که هم دیگری نداشتید جز این که پرستش خدا را بخواهید راه بیاندازید؛ یعنی یک چیز دیگری را کنار پرستش خدا برای خودتان نتراشیده بودید که بگویید که حالا انگار آن چیزی را که ما تراشیدیم آن جا ضربه می‌خورد و ناجور می‌شود، نمی‌خواند و این ها. خیلی خوب هم‌تان از اول تا آخر دنبال این بودید که بشود یک چیزی برای پرستش خدا در زمین جاری بشود. لذا من این تا آن جایی که اطلاع دارم البته، آن اطلاع من ممکن است خیلی ضعیف باشد. کمتر مؤسسه تحقیقاتی و - به حضور مبارکتان که عرض کنم که - جایی که مشغول کار فکری و ابداع احتمال باشند که این ابداع احتمال سر جای خودش مسئله مهمی است، که ابداع احتمال آخرش مجتهد شدن در آن موضوعی است که پیرامونش تطرق احتمالات می‌شود. کمتر جایی را می‌شناسم که برابر این سری فرمایش اخیر امام - حالا هر کدام به یک نحوه - یکی یک وقتی که امام فرمودند که فقه سنتی دردش می‌گرفت، می‌دید که این نمی‌خواند با تحول و رشد و این ها. یک کسی وقتی آقا می‌گفتند متحجرین دردش می‌گرفت - به حضورتان عرض کنم که - این را تکرار نمی‌کرد. همان طور که یک دسته قسمت فقه سنتی را تکرار نمی‌کردند، ولی اگر

آقا رعایت زمان و مکان را می‌گفت آن را خیلی تکرار می‌کردند. این یک دسته دیگر هم وقتی آقا مثلاً فقه سنتی را می‌گفت فقه سنتی را تکرار می‌کردند، ولی وقتی می‌گفت متحجرین در معنایش می‌ماندند، یا وقتی می‌گفتند زمان و مکان تبیین دقیقی من به ذهنم می‌آید که شایسته در جامعه لااقل من نشنیده‌ام یا ولایت مطلقه را جز خیلی محدود از بعضی بزرگان اخیراً نقل شده، من ندیده‌ام که آن گونه وارد و خارج بشوند و ذکر کنند که حالا در طی بحث عرض می‌کنم. این بحث‌ها تا وقتی که آقا بودند نیاز چندانی به آن احساس نمی‌شد. برای این که حضرت امام نصب می‌کردند شورای مصلحت را مثلاً. پشت سر این که مسئله ولایت مطلق را طرح می‌کردند عمل هم می‌فرمودند، نصب می‌کردند. حالا این مصوبات شورای مصلحت هم دیگر یک مصوبات قانونی تلقی می‌شد، کما این که لازم هم بود تلقی بشود. الان هم طبیعتاً همه اختیارات ایشان را حضرت آیت الله نایب الامام آقای خامنه‌ای، (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) دارا هستند. و ایشان هم شکی ندارند که حکومتشان را به ما به نیابت حضرت بقیه الله اعظم می‌دانیم و - به حضورتان که عرض کنم - این طوری نیست که مثلاً بگوییم نایب الامام لقب صحیحی برای آقای خمینی نیست - رضوان الله تعالی علیه و قدس الله سره القدوسین - صحیح است ولی نیابت حضرت ولی نیابت برای ایشان صحیح نیست، خیر! این طوری نیست. ایشان به نیابت از حضرت بقیه الله الان دارند کشور را اداره می‌کنند و حتی گاهی که بعضی می‌گویند که مثلاً که ایشان به نیابت آقای خمینی، آقای خمینی به نیابت از حضرت بقیه الله این تعبیر صحیحی نیست، چون الان درست است که باید منویات و راه‌هایی را که حضرت نایب الامام امام خمینی - قدس الله سره القدوسین - بیان فرمودند، آن‌ها ببرند جلو، ولی این به این معنا نیست که ایشان نایب آقای خمینی هستند، آقای خمینی نایب ولی عصر خیر! ایشان الان نایب حضرت بقیه الله هستند کسی دست ایشان را ببوسد به قصد نیابت صحیح است؛ یعنی یا ولی عادل است یا ولی معاذالله جائز، ولی جائز که ایشان نمی‌داند یک احدی، ولایتش، ولایت الهیه است دیگر. وقتی ولایت الهیه شد نایب حضرت ولی عصر است پس چیست؟ - به حضورتان عرض کنم که - و همان رقم هم که امر حضرت نایب الامام امام خمینی در زمان بودند ظاهریشان در بین ما - به حضورتان عرض کنم که - نافذ بود؛ یعنی آدم مالش جانش، ناموسش را بدون یک ذره وسوسه و تردید در این که آیا مورد

قبول خدا هست اطاعت از این یا نه؟! می‌پذیرفت که وظیفه است و خبری هم نیست. - به حضورتان عرض کنم که - عین همان هم نسبت به ایشان هست. یک وقتی است که مثلاً ما می‌رفتیم نزد مسئولین جنگ می‌گفتند کتاب بروید بنویسید آن یک حرف دیگر است. بالا به ایشان ممکن است دستور بدهند باز مسئولین به ما بگویند بروید کتاب بنویسید. ولی وقتی است که در این که کسی که مثلاً به دستور امام رفته و شهید شده مثلاً ما تردید کنیم در شهادتش ابداً! شهید است، شهید است و همین طوری که اگر زمان نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) حاضر بود می‌رفت جنگ به دستور حضرت حالا یا در رکاب حضرت یا حضرت منصوب می‌کرد سرلشکری را برای رفتن جنگ. و گفت بروید همراه اسامه که یک جوان بود. بروید برای جنگ، خوب می‌رفتند و کشته هم می‌شدند دیگر. شهید بودند، دیگر شکی نداشت که. ولایت اجتماعی یک خردل فرقی نیست بین اطاعت از دستور نبی اکرم یا ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - یا نائبشان، هیچ فرقی ندارد؛ یعنی ولایت اجتماعی نمی‌شود فرق داشته باشد حالا فرق در جای خودش، ما بحثش را عرض خواهیم کرد استدلالاً. نمی‌شود فرق داشته باشد این را زیاد هم خود حضرت نائب الامام امام خمینی در بحث حکومت اسلامی این را تأکید کردند که ولایت - - به اصطلاح - - البته تعبیر حالا کلمه ولایت اجتماعی من تعبیر می‌کنم شاید ایشان فرمودند باشند مثلاً اوامر حکومتی که می‌کند مثلاً یا خوب! فرموده باشند اوامر سلطنتی که می‌کند حالا من عین عبارت ایشان در خاطر من نیست. آن را ما تعبیر می‌کنم از نظر لفظی به ولایت اجتماعی و توضیح هم می‌دهیم که یعنی چه ولایت اجتماعی. - به حضورتان که عرض کنم - می‌فرمایند: هیچ فرقی ندارد بین وقتی که شخص نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - می‌فرمایند یا وقتی که امام معصوم می‌فرمایند یا وقتی نائب او این عین قصه نماز است. نماز را شما، نماز صبح که می‌خوانید من باب اداء وظیفه زمان نبی اکرم هم اگر حاضر بودید در خدمت شخص نبی اکرم می‌فرمود (صلوا كما رأیتمو یصلی) می‌گفت صلی نماز بخوانید این طوری که من نماز می‌خوانم، شما به اندازه‌ای که درک می‌کردید از الفاظ حرکات و سکونات حضرت به همان اندازه می‌توانستید عمل کنید؛ یعنی واسطه‌اش درک شما می‌خورد. زمان حضور معصوم هم باشید، احادیث را هم از دو لب مبارک شریف معصوم به گوشتان بخورد باز

واسطه‌اش فیلتر درک شما قرار می‌گیرد، یک مقدار از این نور رد می‌شود به شما اصابت می‌کند به اندازه ظرفیت تان. حالا فردا هم که - ان شاء الله تعالی - حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلام علیه - تشریف بیاورند باز هر کسی به اندازه ظرف درکش می‌تواند - - به اصطلاح - - استفاده کند از محضر حضرت. حالا حضرت تصرف تکوینی بفرمایند، ظروف سعه پیدا کنند آن یک حرف دیگر است. ولکن به هر حال درک‌ها مساوی مساوی که نمی‌شود. هر کسی هم به اندازه سطح درکش ادراک می‌کند. این است که فرقی نیست در این باب که درک فاصله شود بین اطاعت از امر معصوم از آن چیزی که اراده فرمودند تا آن چیزی که شما ادراک می‌فرمایید و - به حضورتان - عمل می‌کنید. در زمان غیبت هم بعداً گفته می‌شود که هیچ فرقی ندارد آدم بگوید که مثلاً اگر من در زمان نبی اکرم بودم نسبت به نماز صبح خواندن یک وظیفه شدیدتری داشتم. اگر نماز صبحم قضا می‌شد، آن وقت خیلی بد بود. ولی حالا که در زمان غیبتیم، مثلاً عیبی ندارد دیگر حالا زمان حضور پیغمبر اکرم می‌گوید حالا نماز صبح هم قضا بشود، نه این طوری نیست. شدیدتر و ضعیف‌تر نمی‌شود تکلیف بر نماز صبح، دقیقاً یک حرکت است تا مکلف هستیم تا - به حضورتان که عرض کنم که - درک داریم که تکلیف قابلیت پذیرش تکلیف داریم، در هر ظرفی از ظرف‌های زمانی، در هر زمانی در هر مقطعی، در هر وقتی واقع شده باشیم اطاعت از خدا متناسب با آن سطح بر ما طبیعتاً واجب است. نمی‌شود بگوییم اگر ما یک وقت دیگری بودیم پرستش غیر خداوند بر ما واجب می‌شد. یعنی چه؟ نمی‌شود بگوییم اگر زمان نبی اکرم بودیم پرستش خدا بر ما واجب بود و اگر ترک می‌کردیم پرستش خدا را معاقبه می‌شدیم ولی مثلاً اگر بعد باشد، بعد از نبی اکرم دوره امام معصوم پرستش خدا خیلی دیگر به آن اندازه لازم الرعایه نیست. در زمان بعد از امام ائمه معصومین - صلوات الله علیه اجمعین - دیگر در آن جا که می‌رسد دیگر، نه اصلاً پرستش خدا دیگری مثل می‌شود. پرستش فرقی ندارد حالا بعد ما این‌ها را برهاناً هم عرض می‌کنیمو پرستش فرقی ندارد پرستش فردی باشد برای نماز صبح دو رکعت یا پرستش اجتماعی باشد. پرستش، پرستش ماهیتاً یک چیز است، چه پرستش اجتماعی باشد، چه پرستش فردی باشد. نمی‌شود شما بگویید در پرستش‌های فردی ما - به حضورتان - تکلیف مان فرق ندارد نسبت به زمان نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - با زمان فقیه، ولکن

به پرستش‌های اجتماعی که برسید بگوئید این جا فرق پیدا می‌کند. بگوئید آن، در آن یک ذره اشتباه واقع نمی‌شود این ممکن است اشتباه واقع بشود، عیبی ندارد. بگوئید آن عملش مطلق است. این عملش تدریجی الحصول است، عیبی ندارد. در باب امور فردیتان هم همینطور است. در باب امور فردی هم هیچ مرجعی حق این که بگوئید، که آن چه را که من درک کردم همین متن واقع فی لوح محفوظ چنین حرفی نمی‌تواند بزند، که بگوئید حرفی که من می‌زنم در رساله این عین آن چیزی است که خدای متعال مشیت بالغه‌اش بر او گرفته و در لوح محفوظ هم ثبت شده است. نه خیر! چنین عملی را ندارد فقیه. می‌گوید: این دو رکعت نماز به این نحوه خاصی که گفتم از نظر ظاهری تکلیف محرز و مسلم است. و ترکش مأخذه دارد. چرا از نظر ظاهری؟ برای این که خب ادراک من گذشته است دیگر. جز شخص معصوم، نه زمان معصوم‌ها! شخص معصوم که عملش عن الله تبارک و تعالی باشد و آن علم هیچ - - به اصطلاح - - در آن اختلاف نباشد با لوح محفوظ، جز آن شخص دیگر بقیه همه در اتیان اوامر خدای متعال به میزان سعه ظرفیتی که دارند اطاعت می‌کنند. و این مطلب فرقی بین تکالیف و پرستش فردی و اجتماعی بینش نیست. ما حالا هستیم با این مطلبی که به نظر ما می‌آید یک رتبه مهم از انقلاب فرهنگی هست در پذیرفته شده‌های اجتماعی که این امر مهمی هم هست که توجه در آن دقت کردن در آن - به حضورتان که عرض کنم - تسلط بر آن؛ و شاید من می‌خواهم عرض کنم بیشترین جایی که مکلف بودن بر آن هم باشد، همین فرهنگستان باشد. برای این که کسانی که خودشان را موظف دیدند که در امور اجتماعی اسلام فکر کنند و خودشان را محدود به هیچ ضابطه‌ای نکنند الا پرستش خدا و اطاعت از آن چه خدای متعال بر قلب نبی‌اش - صلوات الله علیه و سلام - علیه نازل کرده از لسان معصومین به دست ما رسیده. یعنی شما معیار صحت را ادراک از کلمات وحی قرار دادید، اصل قضیه صحت را هم نفس پرستش خدا قرار دادید. و آن را شالوده قرار داده‌اید که - ان شاء الله تعالی - بحث‌هایش به موقع خودش عرض می‌شود. بالاجمالش همه تان قصدتان در راه پرستش خدا و تحقق این مطلب سعی می‌کنید، حالا هر کسی به یک مقدار از درکی که دارد اگر از هر کدام از برادرهایی که در فرهنگستان کار می‌کند، سؤال بشود بابا جان! شما برای چه این جا کار می‌کنید می‌گویند آمدیم خدمت به اسلام بکنیم، خدمت به دین بکنیم، این یک ضابطه

دیگری همدر کنارش دارید تا آن جا که من اطلاع دارم این گونه نیست که بگویند ما مشروط حاضریم بندگی کنیم، خدا را. می گویند غایت وسع و کمال وسع را در این فهم این مطلب به کار ببرید ولی پرستش خدا را مشروط به چیزی نبرید؛ یعنی کنار خدا یک خدا، یک خدای کوچک دیگر، حالا هرچه باشد بگوییم - - به اصطلاح - - این ها می پرستند، الحمدالله رب العالمین، نیست این طوری، برادران آن طور که ما می شناسیم چنین چیزی را نمی گویند در بحث ها. به هر حال، بحث در این است که این بحث الان در جامعه مطرح هست و زمینه مطرح شدنش هم مکرراً در آینده جزء مبتلا به های اجتماعی هست و تسلط برادرها، فعال بودن در آن، بسیار ضروری است، چه در این قسمت اولش، چه در - - به اصطلاح - - در هر سه قسمتش من گمان می کنم حالا قسمت اول، اولش ممکن است یک مقداری برای آشنایی به بحث باشد و چندان - - به اصطلاح - - محل کلام نباشد، در عین حالی که باز هم این طوری نیست که اشکال هایی که می کنند ریشه اش به این قسمت های اولی که می گویم برنگردد. و در قسمت دوم که به صورت اثباتی آغاز می کنیم و در قسمت سوم هم که ضابطه اش را عرض می کنیم این ۳ قسمت را جزء امور مبتلا به برادرهایی که کار فکری دارند در جامعه ملاحظه کردیم. علاوه بر این که جزء پایه های اصولی هست در تنظیم امور. که در آینده - ان شاء الله تعالی - وقتی به یاری خدا کار فرهنگستان برسد به نتایج عینی و عملی و بخواهند تنظیم بکنند آن جا، خب طبیعی است که پایه های در همین بحث ها هست. بعد از این قسمت وارد خود بحث می شویم خدمتتان و سعی می کنیم از نمونه های عینی آغاز کنیم تا تدریجاً ذهن برادران قدم به قدم همراه بشود با بحث، ابتدائاً شروع به مباحث فلسفی سنگین نمی کنیم. ولی طبیعتاً خوب دوره قسمت دوم، نه دوره دوم، قسمت دوم بحث به مباحث فلسفی می خورد. این که این قسمت اول را اول قرار دادیم این ست که وقتی آن مباحث فلسفی را طرح می کنیم برادرها نگویند که، مثلاً این به درد این کلاس نمی خورد و خیلی مثلاً دور دور شروع کردیم و مقدمات بعیده است بدانید که ریشه اشکالات چه طوری می آید سراغ آن حرف ها و اگر بخواهید برخورد جدی بکنید به مطلب چرا پای آن بحث ها حتماً به میان کشیده می شود. - به حضورتان که - قسمت سومش هم که - ان شاء الله تعالی - ضابطه تحقق است که بحث زمان و مکان است که آن هم، هم در جهت نفی اعتراض هایی که

می‌شود، هم در جهت اثبات و کمک کردن در هر دو جهت ضرورت کامل دارد که - به حضورتان که عرض کنم - روی آن دقت شود. حالا به یاری خدا قسمت اول را آغاز می‌کنیم. ببینیم آیا فلسفه حکومت به چه چیزی بر می‌گردد؟ و حکومت اصلاً در دنیا چه طوری است؟ خوب یا حکومت از پایین به بالا هست، حالا ولو اسماً، ولو عنواناً یا از بالا به پایین هست؟ یعنی چه؟ یعنی یک حکومت‌هایی در دنیا داریم که می‌گویند ما یک مرام خاصی را داریم می‌خواهیم این مرام پیاده شود. این حکومت حزبی که می‌گویند یک مرام خاصی داریم و می‌خواهیم این مرام پیاده بشود، طبیعتاً آن‌هایی که مدعی تئوریسین بودند، ادراک بیشتر، قدرت اداره بیشتر، نسبت به یک تئوری باشند این‌ها بالا قرار می‌گیرند و حکومت شان را بر کل جامعه که پایین هست، جاری می‌کنند. حالا این حکومت از بالا به پایین چه در شکل مکتبی‌اش که مدعی مکتبی باشند، چه در شکل این که بگویند مدعی مکتب نیستیم و یک دسته نظامی خاصی بیایند حاکم بشوند بر یک مردم، در یک کودتا یا در یک حرکت به هر حال مدعی هستند که مردم ادراک نمی‌کنند کاملاً آن چیزی را که ما الان مدعیش هستیم. [...] یک حکومت‌هایی هم لاقلاً در عنوانش مدعی هستند که حکومت از پایین به بالا هست؛ یعنی مردم حاکم هستند بر نظامی که آن‌ها را اداره می‌کند. فرمان‌ها از ناحیه مردم می‌آید. عزل و نصب‌های اصولی هم از ناحیه مردم می‌آید، این دو نحو حکومت. بین این دو نحو حکومت هم یک ترکیب‌هایی هست، مثل این که می‌گویند مکتبی که توام با دموکراسی عمل می‌کند، می‌گویند این مکتب را مردم همه پذیرفتند، حالا مثلاً سوسیال دموکرات هست. پس بنابراین یکی از بالا به پایین، یکی از پایین به بالا، یکی هم مدعی این که مردم مکتبی را پذیرفتند و حالا دیکته می‌کنند مردم ولی دیکته محدودی می‌کنند، محدود به یک مکتب خاص است. فرمان می‌دهند مردم ولی فرمانی که در یک چهارچوب خاص باشد از آن‌ها پذیرفته می‌شود. حالا ببینیم ابتدائاً در نظام اداره شان این‌هایی که قائل به دموکراسی هستند و حکومت مردم هستند در واقعیت چه چیزی واقع می‌شود. دو تا مدل را دو تا نمونه راتوضیح می‌دهیم حضور برادرها - ان شاء الله تعالی - امروز و برادرها هم سعی درباره‌اش بکنند در دقتش و اگر اشکالی هم دارند، اشکال بکنند. یکی‌اش نظام‌های شورایی است، ادعا می‌کنند که این نظام‌های شورایی حکومت مردم است، نهایت مقید به یک مکتب خاص، در نظام‌های شورایی

چیزی که رخ می‌دهد، ما عرض می‌کنیم حضورتان. فرض کنید یک جمعیت صد میلیونی با نظام شورایی اداره می‌شوند، صد میلیون چند تا صفر دارد؟ هشت تا صفر دارد یک، یک و ۸ تا صفر دارد، ۱۰ هم یک یک هست و ۱ دانه صفر. شما اگر ۱۰ تا ۱۰ تا ۱۰ تا این جمعیت را تقسیم بکنید ۱۰ میلیون شورا دارید. چرا ما نمی‌گوییم بیشتر تعداد افراد را بگیرند؛ یعنی جای ۱۰ مثلاً ۱۰۰ تا بگیرند چون یک نفر آدم اگر بخواهد اداره بکند آدم‌های دیگر را حداکثرش به ۱۰ هست والا در خود ۱۰ تا هم نوعاً تقسیم کار اگر بخواهد بشود هر سه نفری، چهار نفری زیر دست یک نفر سپرده می‌شوند. یک نفر از چه رده پایین پایین باشد، چه رده بالای بالا باشد، اگر بخواهد در نظام‌های مادی که اعتماد نیست درست رسیدگی بکند و کنترل بکند و مواظبت داشته باشد حداکثر ۱۰ تا را بتواند کنترل کند. شاید هم گروه‌های کوچک نظامی را که نه نفر نه نفر تقسیم می‌کنند بی ربط به این مطلب نباشد. یا فرضاً شما در یک کارخانه هم حتی می‌روید از مدیر عامل که می‌گیرید به پایین که می‌آیید آن منتهی الیه کار که می‌رسد، فرضاً یک متخصص و چند تا تکنسین می‌بینید باز واحد آخری‌ها! بین ۳ نفر ۵ نفر ۷ نفر ۹ نفر ۱۰ نفر دیگر از ۱۰ تجاوز نمی‌کند یک نفر بیشتر از ۱۰ تا را نمی‌تواند خوب مدیریت کند. حالا از این واحدهای ۱۰ نفر، ۱۰ نفری که ۱۰ میلیون دارید یکی یک نفرشان را می‌فرستند بالا، انتخاب می‌کنند، انتخابات شان را هم ما باز با حداکثر می‌گیریم این‌ها قاعده‌اش حداکثر نیست؛ یعنی انتخابات که می‌شود نصف به علاوه یک آراء مورد قبول هست. ما حالا دو سوم می‌گیریم؛ یعنی می‌گوییم با هفت نفر رأی بدهند تا یک چیز تصویب بشود، یک نفر فرستاده بشود در رده بالاتر. ده میلیون شورا در قاعده این هرم داریم یکی یک نفر را با هفت رأی می‌فرستند بالا، شورای بالایی هم از این یک نفرها که آمدند دوباره ده تا ده تا می‌شوند. یک میلیون واحد ۱۰ تا ۱۰ تا در طبقه دوم داریم، نسبت طبقه دوم و بالاتر به طرف رأس مخروط از قاعده به طرف رأس مخروط، نسبت ۷۰ درصد از آراء است. به طور دقیق اگر شما نگاه بکنید، عرض کردم در احزاب دنیا یا در شوراها رأی دو سوم نمی‌گذارند ضابطه، نصف به علاوه یک می‌گذارند، اگر نصف به علاوه یک باشد می‌شود شصت درصد از آراء طبقه بالا دارند. خیلی خوب! حالا از طبقه دوم به طبقه سوم دوباره ۷۰ درصد از ۷۰ درصد می‌شود؛ یعنی طبقه سومتان نسبت به طبقه دو ۷۰ درصد است، ولی نسبت به طبقه یک

که قاعده هرم بود ۷۰ درصد از ۷۰ درصد از که می‌شود ۴۹ درصد. طبقه چهارم تان از ۳۹، ۴۹ درصد، ۷۰ درصد می‌شود، می‌شود ۳۵ درصد، ۳۵ یک چیز کمتر می‌شود ما ۳۵ درصد را اضافه می‌کنیم ۳۴ و خورده‌ای می‌شود. طبقه پنجم تان از ۳۵ درصد، ۲۵ درصد می‌شود ۷۰ درصدش نسبت به سطح قاعده، طبقه ششم تان از ۲۵ درصد ۱۷/۵ درصد می‌شود ۷۰ درصدش طبقه هفتمان می‌شود حدود ۱۳/۵ درصد. حالا ۷ تا صفر را از ۱۰۰ میلیون که ۸ صفر داشت بزنید، یک شورای ۱۰ نفری دارید در طبقه هشتم که این‌ها حاکم می‌کنند بر صد میلیون. صد میلیون نسبت به هر واحد ۱۰ تاییش که دست بگذارید روی قانون احتمالات بلا استثناء، روی تمام این هرم، روی هر کدامش دست بگذارید صحیح است بگویید که این‌ها کل شان روی هم ارتباط شان به بالا ۱۳ درصد است - معذرت می‌خواهم ۱۱/۵ یا ۱۳ درصد است، حالا این را بعد دقت می‌کنیم ببینیم طبقه هفتم، آیا این می‌شود ۱۱/۵ یا ۱۳، ۱۱/۵ حداکثر ۱۳. حالا می‌آییم یک ماشینی می‌خواهیم از این جا برویم تهران، اگر بگویند ۱۳ درصد حتمال دارد شما را برساند به تهران، ۸۷ درصد احتمال سقوط است. هیچ عاقلی در محاسبه احتمالات، در ریاضیات عمل، نمی‌پذیرد ۱۳ درصد از سلامتی را به عنوان محاسبه کند سلامتی. اصلاً از ۸۰ که رد شد خطر است، دیگر صحیح می‌داند که بگوید که صحیح نیست مسافرت با این ماشین، از آن طرف ۸۰ درصد را در عمل می‌شود حاکمیت مطلق. حالا تازه این جایی که ما عرض کردیم با محاسبه احتمالات به صورت ریاضی برخورد کردیم و یک ذره اعمال نفوذ و قدرت را دخالت ندادیم؛ یعنی در هر واحدی که رسیدیم، گفتیم آزادی مطلق است برای رأی دادن، هیچ تهدید و تضمینی در کار نیست ولی آیا یک چنین نظامی را که ترسیم کردیم در نظام شورایی وقتی آن ۱۰ تا حاکمند و اعمال حکومتشان تا ۸۷ درصد قریب به ۹۰ درصد کارگر هست، چه کسی اعمال قدرت نفوذ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نمی‌کنند؟! یعنی ملائکه هستند یا بشرند. تازه هوا و تقوا در کفار واضح است که غلبه هوی است، اگر چنین چیزی را اضافه‌اش کنید و ضرب کنید در آن و بنا بشود اعمال نفوذی از بالا بیاید پایین به زور ۸۰ درصد آن وقت معادله یک تغییر بسیار مهمی می‌کند. یعنی ۸۰ درصد قاعده هرم محدود به تمنیات تهدید و تطمیع هست در فرستادن یک نفر به بالا، اگر این را شما ملاحظه بکنید دیگر صحبت ۲۰ درصد که باقی نمی‌ماند. صحبت محدودیت مطلق افراد

جامعه می‌شود به دست نظامی که بر آن‌ها حکومت می‌کند. حالا توجیه این که این افرادی که در قاعده هرم هستند، این‌ها خودشان به امور عالی ادراکشان نمی‌کشد. یعنی قبول کنیم که در امور عالم یک تخصص‌هایی است و بین خود تخصص‌ها هم یک رده‌بندی است، بعضی از تخصص‌ها برتر است و از این راه بخواهد کسی بیاید بگوید که حکومت نخبگان می‌شود. آن ۱۰ نفر اول که ۱۰ میلیون ۱۰ نفر دادیم نخبه‌ترین را می‌فرستند بالا، آن‌ها هم نخبه‌ترها تا آن بالای بالا که داناترین افراد، نخبه‌ترین افراد جامعه حاکمند. این مطلب با آن عرضی را که کردیم که اعمال قدرت براساس خود نحوه توزیع اختیارات به گونه‌ای قرار می‌گیرد که به صورت مطلق در پایین هست و پایین هیچ قدرت آزادی ندارند، اگر فرض بکنیم که بالا یعنی طبقه هشتم ملائکه هستند و هوی و تقوایی ندارند این چنین حرفی را می‌شود گفت، اگر می‌گویید که نه ملائکه نیستند، ما می‌گوییم که این هرم قدرتی را که درست کردید یک سرباز خانه درست می‌کند.

نخبگانی هم بالا نمی‌آیند. مجربان فرمان بالا می‌آیند و لذا دیکتاتوری سیاسی لقب صحیحی است به آن بدهید. همین جا من یک پاورقی کوچکی عرض می‌کنم. واقعا ملاحظه بفرمایید. کفار بر حرف باطل خودشان که هیچ برهانی بر آن ندارند، جز مغالطه و مغلطه هیچی ندارند. بنیه فلسفی آن‌ها در همه جا خورده و همه جا باطل است. برهانی کافر ندارد. این‌ها یک چنین دستگاه دیکتاتوری درست می‌کنند، هیچ هم خجالت نمی‌کشند. یک ذره هم نمی‌گویند ای زشت است! برای ما در دنیا زشت است که بگویند - که به حضورتان عرض کنم که - این‌ها نظامی که ساختند نظام دیکتاتوری سیاسی هست. زشت است که بگویند این طبقه سرمایه داری نوین هست. زشت است که بگویند این‌ها به نام کارگر، به نام کار، به نام فلان خودشان شدیدترین فسادها را می‌کنند در عالم. آن‌ها این قدر عرضه روحی دارند که در باطل خودشان به همین محکمی بایستند. «افمن شرح صدره للاسلام» یک جا در کلام مجید به کار رفته و یک جا هم شرح صدر را برای کفر گفتند؛ یعنی این که کافر هم می‌تواند شرح صدر داشته باشد و سعه دید داشته باشد در همان بنیان باطل خودش بتواند محکم بایستد. و ما الان مبتلا به یک وسوسه‌هایی گاهی می‌شویم که نسبت به حق خودمان، حقی که حالا برهان بعد قدم به قدم صحبتی که می‌کنم از شما استدعا دارم که آن جا اشکال نکنید واضح مثل روز

هست. ما حق خودمان را چنین خیلی خجالت می‌کنیم گاهی - - به اصطلاح - - دلمان نمی‌آید به آن اختیار بدهیم، گاهی است دلمان نمی‌آید اطاعتش کنیم گاهی دلمان نمی‌آید - به حضورتان عرض کنم که - در دنیا بگوییم که مثلاً چنین حرفی ما داریم، مثل آدمی می‌ماند که نماز، وقت نماز باشد نماز بخواند ولی با فلک زدگی نماز بخواند. [ابتدای صوت ۲۴۵۵] نماز زشت‌ها، حالا دیگر، نمی‌دانیم چه کار هم بکنیم، خدا چنین جایی هم نماز از ما خواسته، این‌ها که همه‌اش مسخره دارند می‌کنند، نیش تک دارند می‌اندازند، ادا دارند در می‌آورند، دهن کجی دارند می‌کنند. جک می‌سازند. این دیگر چه رقم پرستش خدا می‌شود که آدم - به حضورتان که عرض کنم - هزار جور خودش خجالت بکشد از این که خدا را دارد می‌پرستد، این معنایش این است که چیز دیگری را دارد می‌پرسد. که خیلی دستش را به هم مالد، نمی‌داند حالا چه کار کند از حالا مجبور است حالا نماز را می‌خواند - به حضورتان که عرض کنم - این معنایش این است که خب به هر حال همان توجهات مردم همان امور دیگر قاطی مطلب هست، کفار در حرف باطل خودشان این طور محکم ایستادند و حرف باطل خود را گفتند و اجرا کردند و ما در حرف حق خودمان هزار نوع وسوسه جلو می‌آید از هزار جا هم به نظرمان می‌آید که باید قیدش زد. اما یک شکل دیگر از حکومت که اسمش را دموکراسی می‌گذارند و حکومت مردم می‌گذارند، همین هم می‌گویند دموکراسی‌ها! حکومت‌های غربی هم خیال نکنید این مسئله شورا که می‌گویند آن جایی که از آن‌ها سؤال بکنید، می‌گویند این شورایی است که به نفع یک طبقه دارد کار می‌کند، دیکتاتوری است نسبت به ظالم‌ها نه نسبت به محرومین، نماینده محرومین است، ما حق حاکمیت را می‌گویند دادیم به کارگرها نه توانگر، غلبه مال زحمتکش هاست مال کارگراست، به این عنوان طرح می‌کنند، ولی از این که این دیکتاتور بشود، خلاف حقوق بشر می‌شود خلاف نمی‌دانم دید مردم دنیا می‌شود هیچی باک شان نیست. اما حالا برگردیم سراغ دموکراسی که بدون قید باشد، مدعی حکومت مردم باشد. [؟ ۳:۳ پرش صوت] خوب احزابی می‌آیند کاندید می‌کنند و فعالیت می‌کنند و وکلایی را می‌آورند بالا، این احزاب درون خودشان که تقسیمات حزبی دارند طبیعتاً سر جای خودش وکلایی را هم که می‌فرستد به مجلس که وکلا آزاد نیستند، دیگر آن جا وکلای حزب هستند، خط از چه کسی می‌گیرند؟ از حزب شان می‌گیرند دیگر اگر بنا باشد اعتلاف

چند تا حزب هم واقع بشود در آن مجلس یا آن کنگره باز حزب است که تصمیم می‌گیرد. امر مجلسشان واضح هست که بازگشت به احزاب کند. حالا احزاب شان چیست؟ احزاب شان یک احزابی است الهی که علت رأی دادن و حرکت شان ایمان به مبدأ و معاد است؟! یا نه، ایمان به حداکثر رساندن رفاه مادی و زندگی مادی این دنیاست، خیلی خوب! اگر کسی ایمانش این باشد که رفاه مادیش خوب باشد، برای دنیایش دارد کار می‌کند، حالا نفوذ قدرت اقتصادی می‌تواند رویش اثر نداشته باشد؟ غیر ممکن است. توهم این که از نظر اقتصادی برایش بهتر می‌شود، اگر برود جزء این حزب یا آن حزب برایش اثر دارد. حالا این روحیه و این وضع ذهنی و روانی و این‌ها را وضعیت ذهنی و روحی این‌ها چه طوری اداره می‌شود؟ طبیعی است که باید به شبکه اقتصادی رجوع بکنیم. شبکه اقتصادی یعنی چه؟ یعنی کدام حزب تعداد شرکت‌هایش بیشتر هست؟ قدرت کیفی شرکت‌هایش بیشتر هست، قدرت کمی شرکت‌هایش بیشتر هست، کدام حزب به چند درصد می‌شود گفت نسبت تأثیر قدرت اقتصادی این ملت دارد؟ تصمیم‌گیری کدام مدیر عامل هاست که چه دسته‌ای از مدیر عامل‌های خورد را مجبور می‌کند به تجدید نظر در تصمیماتشان؟ یعنی چه کسانی هستند که وقتی تصمیم بگیرد تصمیماتشان روی بازار بورس سهام اثر می‌گذارد، روی بازار ارز اثر می‌گذارد؟ نسبت تأثیر این‌ها چقدر است؟ آن شبکه هم که یک شبکه بسیار بزرگی است در اقتصاد پشت سر این شبکه حزبی، آن هم که نگاه بکنیم می‌بینید که دستور مدیر عامل تا خرد شود بیاید پایین، روی آن شخصی که در رده نازل کار قرار دارد آن هم می‌بینید عیناً یک شبکه تقسیم کار و توزیع قدرتی دارد که عین همان نظام شورایی حداکثرش برسد به ۱۰، ۱۰، والا به حسب کارها مختلف است، به سه نفر هم می‌رسد، ۵ نفر هم می‌رسد، در وسط شبکه هم گاه مثلاً یک کاری سه بخش می‌شود آن سه بخش مثلاً به پنج بخش چهار بخش تقسیم پیدا می‌کند؛ یعنی این طور نیست که ده تا ده تایی هم بشود. فرمان مدیر عامل هم که بگویید کنترل می‌شود از طریق سندیکاها و آن حرف‌ها، آن کنترل همیشه به نحوه‌ای واقع می‌شود که رشد سرمایه قبلاً در آن تضمین شده باشد. سود سرمایه بیشتر از نرخ بانک باشد، والا نمی‌تواند بماند آن دستگاه سرمایه آن جمع می‌کند خرد را شرکت سهامی حالا چه تولید باشد، چه توزیع باشد، چه نظام اعتبارات باشد، هر چه که هست. - نه بابا آن

طوری ما شرمنده می شویم این به حضورتان برای همه برادرها، معذرت می خواهم از حضورتان - در آن جا هم می خواهد پول همه را جمع کند، بعد نظام به آن بدهد، بعد بچرخاندش، به گونه ای بچرخاند که نسبت تأثیر مرتباً گسترش بدهد. عین همان آرایبی را که شما در آن جا می دیدید، این جا هم در شکل اقتصادیش واحدهای سهام و واحدهای پولی هستند که در بانک قرار می گیرند یا در شرکتها قرار می گیرند. عین همان دیکتاتوری به مراتب پیچیده تر در آن جا قرار دارد شمایی که می گوید نمی دانم یک مرتبه بازار سهام چنین شد ۳۰۰ نفر نمی دانم در فلان قسمت بورس خودشان را کشتند، خود کشی کردند، اینها را اتفاقی می دانید؟! یا تصمیم گیری های رده بالاتر عملاً حکم اعدام اقتصادی یک دسته را صادر کرده، آنها هم اعدام فیزیکی خودشان را رفتند خودکشی کردند. این دیکتاتوری اقتصادی هم یک سر سوزن خجالت نمی کشد که بگوید ای وای این زشت است که من این کار را کردم. جنگها درست می کند در عالم. فقرها درست می کند در عالم؛ یعنی غارت و چپاول سر گردنه که قدیم می گفتند، یک دزدی می آمد یک غافله ای را می زد، خب مثلاً صد نفر را لخت می کرد.

حالا این که می گویند ملت آفریقا از بی نانی دارند می میرند، روزانه این قدر تلفات دارد، این نظامهای اقتصادی نظام حقوق بشر یک جو خجالت نمی کشند. یک ذره - - به اصطلاح - - نمی گویند که آیا ولایت مطلقه ای که ما دادیم به سرمایه زشت است. از آن دفاع قرص هم می کنند. بجای خودش وتو می کنند، آن چیزی را که به ظاهر آمده بالا از نارسائیها و اعلام می کنند نه این طور نیست و این حق خودشان را هیچ زشت نمی دانند. و اما در، باز در این جا هم در ذیل و در حاشیه اش عرض کنیم، و ما در چیزهایی که حقایقی که ایمان داریم به حقانیتش، دائم می گوئیم این جایش زشت است آن جایش زشت است، این جایش این قسمتش را لطفاً قیچی کنید، آن قسمتش را لطفاً قیچی کنید. - به حضورتان که عرض کنم - حالا این نمونه های خارجی بود که حتماً - ان شاء الله - دوستان در تتبعاتشان وسیع تر هم رویش کار می کنند. عنوان های مختلفی هم که در نوشته ها نشر شده، یک عده ای هستند که به همین عنوانها اغنا می شوند، دیگر اگر ۲۰ تا عنوان شما پیدا کردید بر اساس این ریشه هایی که عرض کردیم، از انواع حکومتها یکی این هست و یکیش این

هست و یکیش این هست و حالا نمی‌خواهم من نام ببرم - به حضورتان که عرض کنم - نمی‌دانم گوری تاریست باشد، فلان باشد، چطور باشد، این اغنا می‌شوند با تمسک به نمونه‌های جزئی، خب بهتر است. ولی برای آن‌هایی که روی ریشه فلسفی‌اش نگاه کنند، می‌بینند که این حکومتی را که می‌گویند؛ اصلش در عالم نیست. آن قسمت ترکیب از حکومت دموکراسی و حکومت حزبی هم عین همین دو اشکال را بر آن وارد هست، که دیگر معطل نمی‌کنیم جلسه را به آن قسمت. حالا ساعت ۹/۳۰ و نیم اگر وقت برای اشکال باشد، حالا این‌ها آن جام نمی‌دهند و حکومت از پایین به بالا نیست. ولی‌آیا حق است که بگوییم از پایین به بالا باشد یا حق نیست؟ این [...]

آقای معلمی: حاج آقا - ان شاء الله - بقیه بحث باشد برای فردا که [؟ : ۷ : ۱۵]

استاد حسینی: عیبی ندارد. ما برای پس فردا - ان شاء الله تعالی - خدمت برادرها هستیم صبح ۵ شنبه به یاری خدای متعال، - ان شاء الله -

آقای معلمی: - ان شاء الله - خب حالا همین طور که حاج آقا فرمودند با بحثی که خدمت شان بود و مطالبی که خب اتفاق افتاده و توضیح فرمودند، لازم شد که در فرهنگستان یک چنین بحثی مطرح بشود و دوستان هم با یک مقدار دقت بیشتری به آن برخورد نکنند، نه این که فقط تفکرات اعلام موضعی حاج آقا فرمایند و بقیه هم حالا مثلاً فقط به خاطر بسپارند. بنابراین لازم است که روی این مطلب که حاج آقا فرمودند برادرها متناسب به این که حالا در گروه شان [...] داشته باشند یا فقط همین کار را داشته باشند در هر حال یک مقداری از وقت را بگذارند روی این مطلب یک مباحثاتی را داشته باشند و خلاصه نکات قدرت و ضعف بحث را پیدا کنند و کمک کنند که - ان شاء الله - بحث بهتر بشود. بعد برای این که تعداد برادرها زیاد هست و بشود سؤالات مطرح بشود، اگر این که هر روز جلسه باشد همین ۸ تا ۹ یا مثلاً حالا یک روز درمیان که حالا این طور که حاج آقا می‌فرمایند. ما فکر کردیم که اگر هر روز ۴ تا ۵ که آخر وقت روز هست. یک جلسه‌ای این جا داشته باشیم و برادرها اجباری نیست در جلسه مشترک اجباری نیست همه بخواند بیایند، حداقل از هر گروهی که تشکیل داده‌اند یک نفر یا بیایند یا این که آن سؤالاتی که دارند، اگر برنامه گروهی شان کارهای

شان طوری هست که نمی‌توانند تشریف بیاورند در این جا حداقل این هست که آن نتایج کارشان سؤالاتی است اشکالاتی است، یادداشت کنند ساعت ۴ به من بدهند تا در این جلسه بحث کنیم و بگوییم چند تا سؤال را انتخاب کنیم، یک جمع‌بندی بشود و خدمت حاج آقا تقدیم کنیم. یکی دیگر هم این که برای این که باز کار بهتر بشود مثل همیشه سعی می‌کنیم این نوارهای جلسه‌ها را پیاده کنیم و در اختیار برادرها قرار بدهیم که رویش بتوانند کار کنند که روی این زمینه هم همه برادرها باید کمک کنند. من - ان شاء الله - خدمت برادرها عرض می‌کنم که هر کدام از این نوارها را یکی شان پیاده کنند و سعی هم بشود که - ان شاء الله - نوارها زود پیاده بشود ظرف یک یا دو روز پیاده بشود تا بتوانید زود در اختیار بقیه قرار بگیرید. یکی هم این که برادرها سعی کنند - ان شاء الله - سر وقت بیایند تا بحث شروع بشود و سر وقت هم تمام بشود تا این که به کارهای دیگر هم بتوانیم برسیم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲

۶۸/۴/۸

آقای س: سمت خدمت برادرها داشتیم که یک مقدار بحث‌ها بررسی شد و مطالبی را برادرها فرمودند که بنده یادداشت کردم. حالا هر جور که نظر حضرت عالی باشد که اگر که بخواهیم سیر بحث عوض نشود یا این که ابتدائاً باید تعبیر مطلب را بفرمایید آن وقت اگر آخر جلسه وقت بود، ما هم یک مطالبی؛ استاد حسینی: آقا لا اقل نیم ساعتی که هم باشد باید بگذارید که حفظ بشود. عرض می‌کنم آن وقت یک ساعت هم [؟]

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

اللهم اخرجنا من الظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين (اللهم صل على محمد و آل محمد)

حالا ببینیم که اگر واقعاً حکومت از پایین به بالا فرض داشت که یک شکلی، یک ترتیبی برایش درست کنیم که حکومت از پایین به بالا باشد، این خوب است؟ یعنی یکی این بود که آیا این نظام‌هایی که مدعی هستند، این کار را می‌کنند یا نه؟ این شکل‌های رایج در عالم؟ یکی دیگر ببینیم آیا می‌شود گفت که اگر رهبری، هدایت به پایین داده بشود، این نتیجه‌ی مثبت را می‌دهد، این را می‌شود شد گفت یا نمی‌شود گفت؟

حالا اگر باز آن عده‌ای که می‌خواهند آراء را جمع کنند یا می‌خواهند نظرات عموم را جمع کنند، آنها را هم باز به گونه‌ای شکل پیدا کند که تصرفی نکنند. یعنی چه؟ یعنی این اصولاً ماشین‌الکتریکی بگذاریم که آراء را

ثبت کند و اعلام هم بکند که تصرفی در نقشی نداشته باشد در آراء. هیچ گونه زمینه‌ی خاص اجتماعی راهم اجازه ندهیم که برای جهت دادن آرا. ببینید! اصلش این که رأی اکثر، رأی عموم مردم حاکم باشد، این چیز خوبی است؟ این امر قدرت هدایت دارد یا نه؟ خب رأیی که انسان، بشر می‌دهد، ناشی از، یعنی تصمیمی که بشر می‌گیرد و به شکل رأی اعلام می‌کند آن تصمیم راه، سه رتبه برایش فرض دارد: یکی ناشی از تمایل در لحظه باشد دفعته، حالا چه نحو تحریکی از خارج واقع شده باشد آن را کاریش نداریم. دفعته با یک مقدمه ساده ای با یک تحریک عاطفی ساده ای هوای نفسش تحریک شده و یک تصمیمی را گرفته و یک رأیی را داده این یک مرحله است. یکی این که منشأ رأی کار قوه‌ی سنجش بشر و قدرت محاسبه باشد، این هم دو. که این قدرت محاسبه اثر گذاشته باشد در تصمیم‌گیری آدم و به شکل رأی ظاهر شده باشد.

سوم آن که منشأش نظام حساسیت‌ها قلبی باشد، اعتقادات فرد، یافته‌های باطنی فرد موجب یک اعلام رأیی بشود. پس بنابراین غلبه‌ی تمایل اجتماعی، پایگاهش نمی‌تواند خارج از این سه تا باشد؛ یا تحریکات خارجی وهله ای است یا تحریکات ذهنی است یا تحریک نظام حساسیت‌های قلبی. غلبه‌ی تمایل اجتماعی در حکومتی که بگوییم حق حاکمیت با اکثر است، این جا چند تا جمله را باید دانه دانه بعد به آن به حسابش دقت بکنیم؛ یکی حق، حق حاکمیت، حق و باطل ببینیم چیست؟ یکی هم این غلبه‌ی تمایل اجتماعی، ببینیم آیا نشان‌گر حق می‌تواند باشد یا نه؟

ابتدائاً اصل این غلبه را ضرب می‌کنیم در این سه تا منشأ ای که می‌تواند از نظر انسان شناسی داشته باشد؛ ببینیم آیا غلبه ای که ناشی از تمایل وهله ای باشد؛ این هیچ حقانیتی را می‌تواند اثبات کند؟ تمایل وهله ای اعم از این است که به حق باشد یا به باطل، نفس غلبه علت این حکم می‌شود که آدم بگوید هر جا غلبه بود، همان جا حق است؟ هر جا غلبه بود واقعیت حتماً هست. وقوع پیدا کرده یک چیز به وسیله غالب شدن. شما می‌توانید بگویید هر جا غلبه‌ی نظامی بوده است، حق بوده است در تاریخ؟ بگوییم جنگ می‌شد در دنیا، هر جا غلبه بوده، ولو چه از نظر ظاهری غلبه بوده و در طول تاریخ مغلوبیت باشد، نفس غلبه در هر مرتبه ای بگوییم دلیل حقانیت است؟ ظاهراً این قول را نمی‌شود گفت، زیرا هر ظالمی حین ظلم غالب است. هر متجاوزی حین

تجاوز، قدرت بر تجاوز و تحقق تجاوز دارد، نفس غلبه بدون هیچ گونه قید، یک وقت شما می‌گویید غلبه ی در تاریخ، غلبه باقی ماندنی، غلبه ی چه، آن‌ها قید است اضافه اش می‌کنید. نفس غلبه نشانه حقانیت باشد بدون استثنا، این معنایش این است که ظلم اصلاً معنا نداشته باشد. باطل فرض نشود. کسانی که قائل به نسبی بودن حق در شکل مادیش باشند، قائل به جبر تاریخ هم باشند، طبیعتاً ممکن است این قول را قبول کنند. معنایش این است که دیگر در معنای ظلم و عدل تصرف شده. ولی کسی که قائل به این معنا نباشد، قائل به جبر تاریخ هم نباشد، حق و باطل را بتواند در انسان شناسی فرض بکند، انتخاب و بالاتر از انتخاب، قدرت اختیار برای بشر قائل باشد، نسبت به تاریخ هم که می‌رسد نگوید این دورانی را که شما می‌گویید دوران سیاه، در زمان خودش دوران حقی بوده و دوران درخشان. حتی وقتی که یک طبقه مظلوم واقع می‌شوند و طبقه ی، بر علیه طبقه ی حاکم قیام می‌کنند بنا بر قول جبر تاریخ، آن طبقه ای که دارد ظلم می‌کند، دارد دفاع می‌کند از باقی بودنش. تا وهله ای که زمان زوالش هم نرسیده، حقش هست این دفاع کردن؛ یعنی تا وقتی غالب هست، حق است. هر وقت هم که مغلوب شد آن غالب دوم حق است. حق برابری با وقوع پیدا می‌کند و انسان هم مثل همه ی اشیاء مادی دیگر با پیچیدگی، منتجه اش که نگاه می‌کنیم تحت قانون حرکت می‌کند، تحت قانون غالب می‌شود یا تحت قانون مغلوب می‌شود. حقانیت؛ یعنی همان وقوع تحت قانون والسلام، دیگر بی معنا می‌شود بگوییم حق و باطل. حالا اگر نفس غلبه، دال بر حقانیت نباشد، بگوییم انسان دارای اختیار است، دارای هوا و تقواست، دارای حق‌گرایی و باطل‌گرایی است؛ غلبه ممکن است در بعضی از مصادیق با حق‌گرایی باشد و در بعضی از مصادیق و موارد با باطل‌گرایی باشد در مرتبه تحقق. ظلم و عدل هم قابل تصویر باشد، نفس غلبه به تنهایی دلیل حقانیت نیست. چه این غلبه، غلبه ی نظامی باشد، چه غلبه ای باشد در یک جنگ سیاسی و تحریک سیاسی. خیلی خب! در میل وهله ای چنین است، در امر نظر چطور؟ اگر قائل شدیم که در تحریک نسبت به رفتار عینی سیاسی، بشر می‌شود دچار اشتباه بشود، می‌شود دچار اغفال بشود، می‌شود افرادی باشند که غالب بشوند به دلیل ضعف و شدتی که در افراد یک جامعه وجود دارد. نه فقط ضعف و شدت هست، هوا و تقوا هم در همه هست. افرادی که ضعیف ترند و در عین حال هوا را برگزیده اند، تابع می‌شوند نسبت به افرادی که

قوی ترند و هوا را برگزیده اند. این تبعیت لازم نیست با اعمال یک رابطه‌ی سازمانی که در بحث گذشته عرض شد، در شکل شورایی یا دموکراسی باشد، نه صرف این که کسی که اهل هوا هست به واژه بیفتد در یک تحریک، به تخیل و پندار دچار بشود در حال تحریک و گمان کند دنیای او و مقصد او و هوای او به وسیله‌ی این قشر، این فرد بهتر ارضاء می‌شود؛ تبعیت می‌کند از آن فرد یا آن قشر و متبلای به این می‌شود که جامعه اش حق در آن مغلوب می‌شود و هوا در آن غالب می‌شود. پس غلبه‌ی تمایل اجتماعی در میل وهله‌ای صحیح نیست که بگوییم دلیل حقانیت است. حالا آیا غلبه در امور ذهنی باز همین حکم را ندارد؟ آیا بشر در قدرت استدلال و جَوَلان ذهن و تطرق احتمالات همه با هم مساویند و در یک افق هم تطرق احتمالاتشان زیاد است؟ یعنی ممکن است یک نفر برای درست کردن این میز، یک نجار خیلی قدرت تطرق احتمال داشته باشد و مبتکر باشد در انواع میز ساختن، آیا در روابط اجتماعی هم به همان میزان، در افق روابط اجتماعی هم قدرت تطرق احتمال دارد؟ در روابط منطقی و فلسفی هم همین تطرق احتمال را با همین شدت دارد؟ یا این که می‌شود که این خیلی مبتکر باشد در امر ساختن میز. یا کاشف باشد احیاناً یا مخترع باشد احیاناً در یک چیز، ولی در امور تنظیمات اجتماعی اصلاً ذهنش در آن افق کار نکند. خواستن این که نمی‌توانیم بگوییم همه‌ی افراد جامعه متمرکز بشوند به یک اندازه در مطالب فلسفی، یعنی همه فیلسوف بشوند، دیگر مایحتاج دیگری جامعه ندارد، تخصیص کاری نمی‌خواهد؟ همه ۳۰ سال ۴۰ سال از عمر فعالشان را صرف بکنند در افق از فلسفه منطقی و منطق و فلسفه و تا برسد به تنظیم امور؟! یا بگوییم هیچ کس فرق نکند در این باب. حذف کنید این بخش را، ظاهراً این نمی‌شود یک چنین چیزی.

به هر حال نظام جامعه در آن تخصیص کار و تخصیص نیروها ضرورت پیدا می‌کند، یک مجموعه‌ای است که این مجموعه هر عضویش باید در یک بُعد کار کند و در یک رتبه کار کند. اختلاف مراتب، اختلاف قوا و اختلاف افق‌ها در تمرکز انسان به حسب این که بشر به صورت اجتماعی بخواهد زندگی بکند و حوائج اجتماعی را بر طرف بکند، موجب می‌شود که همه در یک حد، مجال تأمل و قدرت تأمل و زمینه تأمل نداشته باشند. حالا اگر بشر را ما چنین چیزی برایش فرض کردیم و دارای هوا و تقوا هم بود، آیا دوباره هوا

علت گرایش به سفسطه ها نمی‌شود؟ و در بین کسانی که اهل تأمل هستند، هوا وجود ندارد یا این که می‌شود از روی هوا تمایل به یک سلسله استدلال پیدا کرد، می‌شود از روی تقوا. می‌شود دچار فریب بشوند، می‌شود دسترسی به برهان پیدا کنند. می‌شود متکفر اهل تقوا باشد، می‌شود متفکر اهل هوا باشد. غلبه به همان دلیلی که در رفتار عینی که به صورت تحریک وهله ای ظاهر می‌شد، دلیل بر صحت نیست، دقیقاً به همان برهان هم غلبه در شکل کار ذهنی هم دلیل صحت نیست، نفس غلبه. همان گونه که در قسمت قبل گفته شد که ظالم و مظلوم نفی می‌شود اگر نفس غلبه را دلیل بر صحت و حقانیت فرض کنیم، حق و باطل در مکتب هایی که در طول تاریخ، سالیان طولانی، نه فقط در یک وهله بر ملت ها غالب شدند، آن هم نفی می‌شود. باید هر فکری که هر جا راه افتاد، بگوییم دلیل حقانیتش است. می‌گویند در روسیه ۷۰ سال است مارکسیسم شدند، ماتریالیست شدند باید بگوییم حق است. می‌گویند منافقین تحت القاتات باطل سفسطه های القاء شده ی بر آنها مبتلای به باطل شدند، طبق این قول که کسی می‌گوید غلبه دال بر حقانیت است، باید بگوییم آن ذهنی که غالب شده است بر اذهان دیگر، آن ذهن حق است و آن مغلوبیت ذهنی هم دلیل حقانیت است برای آن فرد، یا برای آن دسته. اگر هم پیروز بشوند بر یک مملکت و یک ملت، مثل روسیه و چین، مثل خود غرب در منطق حس گرا از بعد از رنسانس منطق حس گرا غالب [...] حتی معرفت، حتی ایمانش را، علم و انگیزه اش را، تفسیر حسی می‌خواهند بکنند دیگر. یعنی تفسیر مادی می‌خواهند بکنند و این مطلب غالب است بر تقریباً اکثر مناطق عالم الآن هست، باید بگوییم حق است این مطلب. جنگ انبیاء نوعاً با این باطل ها مورد سوال باید قرار بگیرد، برای این که آن هایی که جاری بودند، حق بودند دیگر. پس غلبه در شکل کار ذهنی هم نفس غلبه به تنهایی نمی‌تواند مثبت حقانیت باشد.

حالا ببینیم اگر غلبه در رتبه سوم واقع شد، یعنی نظام حساسیت های جامعه، فرم خاصی را گرفت و آن فرم غالب شد، آیا می‌توانیم بگوییم این معیار حقانیت است؟ بدون هیچ قیدی، بدون هیچ خصوصیتی عرض می‌کنیم این جا هم خیر! عقاید باطلی که در جهان وجود داشته و عقیده غالب اجتماعی بوده، بت پرستی رایج بوده! برای بت ها هم زحمت می‌کشیدند، نذر می‌کردند، نیاز می‌کردند الآن هم بت کده های هند طرفدارنش

می‌آیند گریه می‌کنند جلوی بت، قربانی می‌کنند جلوی بت، مقابله ای که با انبیاء می‌شد، عده ایش هم از روی اعتقاد مقابله می‌کردند؛ یعنی به خودشان اذن تردید در عقاید باطلشان نمی‌دادند بالمره. پس یافت اجتماعی غالب، باز نفس غلبه به تنهایی، علت حقانیتش نیست. بنابراین این قولی را که می‌گویند بعضی تمایل اجتماعی، بعضی می‌گویند وجدان اجتماعی. وجدان عموم حکم می‌کند بر چنین چیزی. یافت عموم حکم می‌کند بر چنین چیزی. در تاریخ که ما نگاه می‌کنیم که یافت عموم دچار خیلی انحراف ها شده و دعوای اصلی و جوهری و حقیقی انبیاء برابر با یافت های باطل بوده [...]]

پس پایه ی حقانیت به کجا بر می‌گردد؟ و در انسان شناسی از کجا باید بگوییم حق و باطل؟ - ان شاء الله تعالی - در جلسه آینده وارد بحثش می‌شویم. در خدمت تان هستم!

آقای س: [؟]

استاد حسینی: بله، دیگر بحثش مال آن جلسه قبل است که اشکالات برای این جلسه را بعد از سوالات توضیحی باشد، در این جلسه عرض می‌کنیم. اشکال در خود مطلب باشد، بعد از - ان شاء الله - گزارشات. آقای معلمی: در مباحثاتی که داشتیم که نسبت به بحث جلسه قبل، سوالات را می‌شود مثل. یک سری سوالات هست که در مورد آن مطالبی هست که وقتی که به فرموده ی خودتان می‌فرمایید که این ها یک مصداق، مصادیقی است که به ما معرفی می‌کنید تا - انشاء الله - ذهن برادران آشنا بشود برای این مطلبی فلسفی منطقی. خب عمدتاً آن ها آن ها یک مطالب جزئی بوده، سوالاتی هم که در موردش مطرح شده، سوالات جزئی بود که شاید اصلاً بخواید وقت جلسه گرفته بشود خیلی صحیح نیست. مثل مثلاً همان مثالی که می‌فرمودید که مثلاً شوراها را ده نفر تقسیم می‌کنند و مثلاً می‌گویند که طرح قبل فقط ۱۰ نفر را می‌تواند کنترل کند، ممکن است در موردش خیلی صحبت ها بشود که اصلاً که خلاصه اش بیاید که اصلاً این قانون از کجا آمده؟ و بعد آیا مثلاً با چه تکنیکی، با چه ابزاری، با چه روشی، آیا هر کسی می‌تواند ۱۰ نفر را - به اصطلاح - کنترل کند که در قدرت و ضعف است در مدیریت، هر چیزی که نیست از این سری سوالات که اینها الان هم موضوع اصلی بحث نیست و پرداخت به این شاید زیاد درست نباشد.

استاد حسینی: اصل این مطلب زیر سوال رفته، اگر رفته باشد مورد بحث است که نظام شورایی اختیار تصرف را، یک نظامی است، حالا این نظام را تحلیل بکنیم، یک حزب یا یک دستگاه نظامی یا یک هر چیز، این آمد و مردم او را تحت قبضه و کنترل در آورد حالا بگویید بگو تا بود، به جنگ قهرآمیز بود، به هر چه که بوده به قدرت سیاسی بود، هر چه بود، این آمد مردم را به رده های مختلف تقسیم سیاسی کرد و بعدش هم ده نفر ده نفر قرار داد. مثل نظامی، نظامی می آیند افراد را می گیرند و برای یک طول مدت خاصی برای یک رفتار خاصی می گویند نه خیر! استخدام می کنند گاهی یک وظیفه ی - به اصطلاح - ولی به هر حال آخرش می آیند ۹ نفر، ۹ نفر تقسیم می کنند آن هایی را که گرفته اند، بعد از یک سری - به اصطلاح - سلسله امور گذارندند و باز کار نظامی را اداره می کنند. این برای ما این که از کجا آغاز شود، مطرح نیست. این که پس از درست شدن چنین نظامی عده ای که پایین هرم این قاعده هستند، میزان تصرفشان در بالا هرم مجموعاً روی مثلاً ۱۱ یا ۱۳ درصد بیشتر نیست و بالعکس فرمان برایشان از بالا تا مثلاً هشتاد و خرده ای درصد بالا است و به اضافه این که اگر تصرف بکنند در - به اصطلاح - انتخابات این ها، زیر صفر هم می رود؛ یعنی دیگر مطلقاً محدود می شوند.

آقای معلمی: بله! بنابراین من [؟] یک مقدار سوالات جزئی هست که آنها شاید زیاد قابل بحث نباشد؛

استاد حسینی: یعنی نظام های حزبی و نظام های شورایی حکومت از بالا به پایین این تمام است یا تمام نیست؟ اگر تمام نباشد روی خود این می شود صحبت کرد.

آقای معلمی: بله! یک مقدراً سوالات کلی هست که این سوالات را می شود این گونه تأخیر داد که بعضی از برادران نیاز به سؤال دارند [؟] در ابتدا باید بگوییم که طبق آن تقسیم بندی که داریم که در قسمت اول فرمودید که باید در قسمت اول فلسفه حکومت را بررسی کنیم، در فلسفه حکومت اول باید بحث بشود که آیا حکومت لازم است یا لازم نیست؟ به محض این که بگوییم حکومت لازم است پذیرفتیم که همه ی مردم در همه کاری نمی توانند دخالت بکنند و در هر کاری آراء مردم را به صورت مطلق نمی شود - به اصطلاح - مورد رعایت قرار داد. در هر موردی همه راضی باشند برای این که این عمل این گونه واقع بشود. همین که

می‌پذیریم به این که حکومتی باید باشد، می‌پذیریم که رأی یک عده ای باید به نفع رأی یک عده دیگری برود کنار. بنابراین اگر این در قسمت اول پذیرفته شده باشد، حالا باید بیاییم ببینیم که وقتی که ما یک مکانیزمی و یک دینامیزی را برای حکومت درست کنیم تا چه میزان می‌توانیم - به اصطلاح - این مطلب را رعایت کنیم؟ این که رأی یک عده به نفع رأی یک عده ای دیگر رفته کنار، این یک اصلی هست که هیچ حکومتی - به اصطلاح - از آن اجتنابی ندارد. و بعد به صورت کلی گفته شد که دو گونه ما می‌توانیم بحث بکنیم؛ یک بحث در مورد مبانی حکومت ها هست. یک بحث در مورد مکانیزم حکومت ها هست که حالا در جلسه ی یک مقداری در این مورد اختلاف نظر وجود داشته که بگوییم آیا این که می‌گوییم حکومت از بالا به پایین هست یا از پایین به بالا هست، این مکانیزم حکومت ها می‌شود یا این که خودش این یک دینامیزی است که مثلاً بعد ما آن ساختار حکومت را درست کردیم، بر اساس یکی از این دو دینامیزم خواهد بود. ولی به هر حال آن - به اصطلاح - مبانی حکومت و مکانیزم هر حکومتی را باید روشن کنیم. اگر ما داریم در مکانیزم حکومت صحبت می‌کنیم یا حقانیت این مکانیزم به وسیله آن مبانی معین می‌شود که ببینیم آیا با همدیگر سازگاری دارند یا ندارند؟ اگر نخواهیم - به اصطلاح - این مکانیزم را با مبانی خودش محک بزنیم. تنها راه دیگری که می‌ماند این است که بگوییم این مکانیزم بلکه قابلیت تحقق ندارد؛ یعنی از این که قابلیت تحقق ندارد، بگوییم این امر باطلی است. ولی به نظر می‌رسد که صحیح تر این هست که اول مبانی حکومت روشن بشود تا بعد وقتی که ما می‌خواهیم یک مکانیزم را انتخاب کنیم، بگوییم آیا به آن مبنا، به آن اصول، به آن - به اصطلاح - اهداف اولیه که در نظر گرفتیم این مکانیزم سازگاری دارد یا ندارد؟ اگر نداشت بگوییم که این مکانیزم صحیحی نیست. حالا در رابطه با همین بحث یکی علی فرض این که ما در قدم اول نخواهیم مبانی حکومت را معرفی کنیم، بگوییم اصلاً مردم به دور همدیگر جمع می‌شوند برای چه؟ چرا حکومت درست می‌شود؟ آیا طبق مثلاً همان تعاریف که در بعضی از کتاب ها هست به خاطر رفع نیازهای مادیشان که نمی‌توانند هر کسی به تنهایی نیازهای مادی خودش را رفع کند، باعث شد که مردم دور همدیگر جمع بشوند، یا یک علت دیگری داشته؟ اگر به این مطلب کاری نداشته باشیم و نخواهیم یک اصولی را ابتدائاً فرض بگیریم، مثلاً مثل این که ما

الآن که داریم این جا صحبت می‌کنیم در جلسه اسلام و شیعه، تشیع و - به اصطلاح - ولایت مطلقه فقیه را پذیرفتیم، حالا داریم در مورد حکومتش صحبت می‌کنیم این ها را نخواهیم بحث کنیم؟ در آن مکانیزم ها باز دو گونه می‌شود بحث کرد؛ یکی است که ما بیاییم بگوییم که در یک مکانیزم تناقض درونی نشان بدهیم، بگوییم این مکانیزم خودش این قسمتش با آن قسمتش ناسازگار است. یا این که باید بگوییم کلاً اصلاً قابلیت وقوع ندارد. در آن جایی هم که می‌خواهیم بیاییم بگوییم که این مکانیزم تناقض درونی دارد، باز راهی وجود ندارد غیر از این که باید مبنایش را بشناسیم، چون تشخیص این که این دو امر که در این مجموعه قرار گرفتند با هم دیگر تناقض دارند یا با هم دیگر - به اصطلاح - مؤید هم دیگر هستند، بدون توجه به مبنایش ممکن نیست؛ بنابراین در آن حالت هم، ما باید اول مبنای حکومت را پیدا بکنیم، هر چند هم مثلاً آن را حق ندانیم، بگوییم علی فرض که این مطلب حق باشد، این دو قسمتش را که با همدیگر قرار دادید با هم دیگر جور در نمی‌آید. یا یکی آن مثلاً با مبانی سازگار نیست.

بعد بحثی که در مورد مکانیزم مطرح شد، علی فرض این که ما حکومت از پایین به بالا یا از بالا به پایین را به عنوان مکانیزم بدانیم، نه این که بگوییم این خودش یک دینامیزم است که - به اصطلاح - ساختار حکومت بر اساسش درست می‌شود، این صحبت مطرح شد که حکومتی از پایین به بالا یا از بالا به پایین به معنای مطلقش قابلیت تحقق ندارد. گفته شد که مثلاً اگر این که ما همان مثالی را که حضرت عالی فرمودید که ما مثلاً ده نفر اینها تقسیم بندی می‌کنیم، بعد هر ده نفری یک نفر انتخاب می‌کنند، بگوییم همان جا اگر می‌پذیریم که ده نفر اول، یک نفر انتخاب می‌کند به عنوان مدیر، همان جا تخطی از مبنا است برای این که بعد آن مدیر قدرت - به اصطلاح - حکومت پیدا می‌کند وارونه می‌شود جریان. آن وقت به همان افراد که انتخابش کردند، می‌گوید این کار را بکنید یا آن کار را نکنید. تنها موقعی فرد درست است، بر مبنای خودمان باقی هستیم که آن کسی که منتخب شده، فقط مخبر باشد، گزارش ببرد. بگوید مثلاً در این واحدی که ما قرار داشتیم، مثلاً مطلب این گونه شد. این چند نفر این گونه رأی دادند. چند نفر آن گونه رأی دادند. ولی قدرت این که حاکمیت داشته باشد بر بقیه بعد برگردد بگوید هر کسی چه کار بکند، آن را نباید داشته باشید تا

بخواهد این کار را انجام بدهد - به اصطلاح - آن سیری که داشتیم وارونه می‌شود و این مسلم هم هست این اگر این سیر بخواهد از پایین به بالا به همین ترتیب ادامه داشته باشد، آن نفری هم که آن بالا بالاها هست، می‌تواند بگوید که در مملکت ما این قدر با این موافقت، این قدر با این مخالفند. قدرت این که حالا بگوید چکار بکنیم. چه کار نکنیم و دستور بدهد، نخواهد داشت. پس از این...

استاد حسینی: این حکومت نیست دیگر!

آقای معلمی: بله. بنابراین از این نتیجه می‌شود گرفت که حکومت از پایین به بالا به معنای مطلقش، مطلقاً از پایین به بالا باشد، این اصلاً قابلیت تحقق ندارد. پس از این راه بگوییم که این غلط است. عین همین هم هست جاهای که بگوییم حکومت از بالا به پایین هم به معنای مطلقش قابلیت تحقق ندارد. آن هم به این علت هست که اگر مردمی که یک جا دارند زندگی می‌کنند نپذیرفته باشند حکومت آن کسی را که برایشان حاکم است، اجمالاً حالا یا با سکوتشان یا با هر عملی که هست، آن حکومت اصلاً جاری نخواهد شد. بنابراین می‌شود گفت که هر حکومتی که بخواهد وقوع داشته باشد یا وقوع پیدا کرده است، یک نسبتی ما بین این دو تا هست. به معنای مطلق از بالا به پایین یا مطلق از پایین به بالا امکان تحقق ندارد. بعد یک صحبت‌هایی مطرح می‌شد که اگر مثلاً بخواهیم بگوییم که در حالا همین تکه ای که می‌خواهیم بگوییم که یک نسبتی از پایین به بالا هست یا یک نسبتی از بالا به پایین هست، بعد معلوم می‌شود که یک - به اصطلاح - اصولی یا یک قواعدی یا یک اموری وجود دارد که تقسیم می‌کند که کجا باید - به اصطلاح - از طرف پایین به بالا دخالت بشود کجا باید حاکم دخالت کند روی افرادی که زیر دستش هستند. بعد گفته شد که ممکن است آن‌هایی که معتقد به این هستند که حکومت باید از پایین به بالا باشد، این گونه مطرح کنند که ما تمام آن مواردی را که حکومت مان بر اساسش شکل گرفته، همه ی اینها را با توجه به آراء مردم قرار می‌دهیم آنجا، با پذیرش مردم آن جا قرار می‌دهیم. مثلاً همان فرض می‌کنیم حالا خیلی خلاصه اش بخواهیم بگوییم مثلاً قانون اساسی که یا آن اصولی که بر اساسش حقوق و حدود و اختیارات مشخص می‌شود، این را اول - به اصطلاح - به آراء عمومی می‌گذاریم، وقتی که مردم پذیرفتند یک چنین چیزی را و مسلم هم هست که آن جا هم مثلاً رأی اکثریت

است، رأی مطلق معلوم می‌شود که اصلاً حکومت با رأی مطلق مردم اصلاً قابلیت تشکیل ندارد. وقتی اکثریت پذیرفتند که این قانون اساسی یا این اصول حاکم باشد، حالا بعد از آن ما مثلاً انتخاباتی که می‌کنیم که یک مدیری را برای یک قسمت خاصی حالا برای کل حکومت یا برای یک قسمت از حکومت قرار بدهیم، وقتی مردم می‌خواهند رأی بدهند به او توجه دارند که وقتی کسی را که - به اصطلاح - رأی به او می‌دهند انتخاب می‌شود، این دارای چه قدرت‌هایی خواهد بود. بنابراین با توجه به این‌ها به او رأی می‌دهند. حالا اگر آن یک اختیاراتی دارد، آن اختیاراتش ناشی از تفویضی است که مردم به او کرده‌اند. بعد مثلاً روی همین ساختاری که کشیده شد که یک هرم مثلاً ۸ طبقه ای هست، وقتی مردم مال آن پایین‌ترین رده، نفر اولی را انتخاب می‌کنند، توجه دارند که وقتی داریم این را انتخاب می‌کنیم، این قدرت خواهد داشت که نفراتی را برای رده بالاتر و آن‌ها هم برای رده بالاتر، آنها هم برای رده بالاتر و انتخاب کنند و این‌ها دارای چه - به اصطلاح - حق و حقوقی خواهند بود و چه اختیاراتی خواهند بود.

بنابراین مثلاً از این راه بیاییم بگوییم که خب این الآن شد حکومت از پایین به بالا، برای این که همه‌ی چیزها را مردم انتخاب کردند. اکثریت مردم به این که این گونه جریان پیدا کند کار، موافق هستند که باز در آن جا هم می‌شود گفت که همه‌ی آن مواردی را که ما به رأی می‌گذاریم، باز خودش قبلاً یک نوع دسته بندی شده؛ یعنی اول کار هم که ما می‌خواهیم قانون اساسی را مثلاً با آراء عموم بگذاریم، مثلاً یکی یا دو تا قانون اساسی یا ده تا قانون اساسی رأی می‌دهند. نمی‌توانیم بیاییم بگوییم که هر کدام از آحاد مردم هر چه به نظرشان می‌رسد بیایند بگویند، خب مثلاً ۵۰ میلیون قانون اساسی درست کنیم، بعد هم از هر راهی هم که دلشان خواست، بگویند که ما از این راه می‌خواهیم آراء مردم را جمع کنیم، یکی بگوید مثلاً صندوق می‌گذاریم، یکی بگوید مثلاً کارایی دیگر که هر کسی که بعد هم مسلم هست که این شیوه‌های مختلفی را که انتخاب می‌شود برای جمع آراء مؤثر است در این که چند نفر رأی بدهند و چند نفر رأی ندهند. همین چیزهایی که در کشورها - به اصطلاح - انجام می‌شود که آقا بگوییم آقا ۱۶ سال به بالا حق دارند یا ۱۸ سال به بالا. یا مثلاً انتخابات یک مرحله ای است یا دو مرحله ای یا همه آن چیزهایی که هست که مکانیزم خاصی را

برای - به اصطلاح - جمع آوری آراء به کار می‌گیرند، همه آن‌هایی در این که چند درصد مردم رأی بدهند، مؤثر است. که باز سوال بر می‌گردد آن جایی که آن چیزها را چه کسی تنظیم می‌کند؟ یعنی مکانیزم جمع آوری آراء یا این که چه چیزهایی به آراء عمومی گذاشته بشود، آنها را که تنظیم می‌کند، باز آن حاکم خواهد شد که باز مثالش گفتیم مثلاً مثل اساس نامه شرکت‌ها که وقتی می‌نویسند اول کار مثلاً می‌نویسند تا ۴۰٪ یا تا ۳۰٪ آراء قابلیت انتقال به غیر را دارد، از همان اولش یک گونه قانون ما را ارائه دادند که اکثریت همیشه طرف خودشان باشد. بنابراین در نقض‌ها هم مؤثر است که این‌ها مطالبی بود که روی این قسمت‌ها بحث شد.

بنابراین به نظر می‌رسد که اگر در قدم اول بحث همین باشد که بپذیریم حکومت لازم هست و باید یک - به اصطلاح - آراء یک عده‌ای به این ترتیب کنار می‌رود، در قدم دوم این هست که بیاییم بگوییم که دینامیزم و آن اصولی که حاکم است بر این تشکیلات آن چه چیزی است؟ اول آن را معرفی کنیم که بعدش بتوانیم بیاییم بگوییم که چه مکانیزمی با این اصول سازگاری دارد و چه مکانیزمی سازگاری ندارد؟ بحث کردن در خود مکانیزم بدون این که توجه به دینامیزم آن باشد، به نظر می‌رسد که مشکل باشد و قابلیت خلاصه در رفتن و بحث زیاد کردن دارد یا نه این مطلبی که روی تابلو هست این را به همین ترتیب که الآن عرض کردم می‌شود تا یک حدودی بحث کرد و این را شاید وقت تلف کرد بلکه بهتر است این که اول آن - به اصطلاح - اصولش پیدا بشود تا بعد بتوانیم بگوییم کدام مکانیزم بهتر هست. در مورد آن باز محاسبات ریاضی هم که فرمودید که ۷ دهم در ۷ دهم ضرب می‌شود مثلاً در آن بالا ۱۱٪ هم هست، در این هم یک صحبت‌هایی بود که حالا آن را اگر بخواهیم توضیح بدهیم وقت جلسه زیاد گرفته می‌شود، استاد خارج از جلسه برای چند نفر از برادرها که زیاد روی آن حساسیت داشتند به آن برادرها می‌شود بحث کنیم که این هم ۱۱٪،...

استاد حسینی: یا ۱۳٪.

آقای معلمی: یا ۱۳٪ ای که در آن جا مطرح می‌شود، میزان دخالت افراد از - به اصطلاح - در پایین‌ترین طبقه نسبت به بالاترین طبقه نیست. یک ۱۱٪ یک مطلب دیگری هست؛ یعنی ۱۱٪ افراد موافقند به کل این

ساختار که جایگزینی افراد در این ساختار، نه به این که آن فردی که در آن بالا هست، این که چند درصد به مطلب آن بالایی موافقت، این یک محاسبات دیگری دارد که از یک راه دیگری به دست می‌آید. این راه فقط کل آن ساختار، یعنی کل افرادی که مثلاً آن جا نوشته شد «الف، ب، ج، د، ه» مثلاً اینها منتخبین رده اول هستند و بعد منتخبین رده بالا، ما با این ۷/۷ در ۷/۷ که ضرب می‌کنیم؛ یعنی داریم میزان مخالف ها را حساب می‌کنیم که هر چه که مخالف داریم؛ یعنی جمیع مخالف ها را می‌گذاریم یک طرف که می‌شود ۸۹٪. مثلاً آن ۸۹٪ افرادی هستند که حداقل به یکی از مواردی که در جدول هست، مخالفند. نه اینکه به آن کل آن بالایی مخالفند. این حالا یک مقداری بحث طولانی می‌شود یک مرتبه می‌شود خارج از جلسه بیشتر بحث کنیم.

استاد حسینی: حالا - ان شاء الله تعالی - یک قسمت هم بعدش از خدمتتان باز دقیق تر بحث کنیم.

آقای معلمی: بله!

استاد حسینی: دیگر چیز دیگری نیست؟!

آقای معلمی: این هم مطالب حالا اگر نظری هست بفرمایید در خدمت تان هستیم.

استاد حسینی: ابتدائاً من تشکر می‌کنم از آقایان و من اصلاً قابل نیستم دعا درباره تان بکنم درباره همه تان.

در این که جدی برخورد کردیم و با مبنای مباحث وارد دقت شدید. ولی برایش یکی دو تا حاشیه کوچک هم دارم در این جلسه عرض می‌کنم. گاهی است که می‌گوییم معنای حق حاکمیت، ذاتاً قابلیت واگذاری دارد و حاکم می‌تواند حاکم نباشد، محکوم باشد. و در حین محکومیت اسمش حاکم باشد. گاهی است می‌گوییم قابلیت، نه حاکمیت. می‌گوییم اگر طرفی حاکم شد متصرف شد، آن چیزی که تحت تصرف قرار می‌گیرد باید نسبت به تصرف قابلیت داشته باشد. مثالی ساده اول می‌زنم. می‌گویید مثلاً نقطه کشش یا تنش آهن در برابر فشار این قدر است؛ یعنی اگر بیش از این مقدار فشار بیاید بر آهن مولکول هایش مقاومت ندارند، می‌شکند یا فرمش را از دست می‌دهد و آن جایی که می‌خواهد آن آهن با این فرم کارایی داشته باشد دیگر آن کارایی از آن ساخته نیست. این را می‌گویید قابلیت. یا برای چوب همین مطلب را می‌گویید در کلیه ی تصرفات فیزیکی

که نسبت به کلیه ی اجسام و غیر اجسام می‌فرمود یک ظرفیت هایی را بیان می‌کنیم، این گاز تا این اندازه قابلیت تراکم دارد، بیش از این اندازه محترق می‌شود، تبدیل به گاز دیگری می‌شود. گاز دوم ظرفیت تراکمش تا این اندازه است، ظرفیت انبساط این گاز تا این اندازه است. پس قابلیت در تصرف حتماً لحاظ باید بشود. لحاظ قابلیت، لحاظ حکومت ظرفیت نیست. اگر گفتیم انسان تا قبل از بلوغ قابلیت تکلیف ندارد، تکلیف بر آن لایطاق یا شاق است. امثال امری است مشکل و در غیر ممیز گفتیم اصلاً قابلیت ندارد. ظرفیت قبول فرمان، گفتیم از مثلاً بلوغ یا اگر گفتیم ظرفیت قبول فرمان از دوران رشد، گفتیم وقتی شخص بالغ شد، باید شروع به یک سری از تکالیف بکند، ولی این تکالیف تمرینی است، او را محیا می‌کند. از سن رشد که متصرف در امور اجتماعی است و شرع معاملاتش را صحه می‌گذارد، از این پس می‌شود گفت شما شخصی متصرف در سرنوشت خودت هستی، باید چنین کنی یا باید چنان کنی. این که اختیار خودش قوه ی تصرف هست و در جایش در همین بحث - ان شاء الله - در آینده یک مقدر مبسوط تر از الان که اشاره می‌کنم که اختیار طاعت بکند و یا طغیان، تصرف در نفس خودش هست، این حرف مقبول. اختیار عصیان اگر کرد، مسیرش مسیر دیگری است، مسیر عدم قبول است و اگر اختیار پرستش خدا کرد، مسیرش مسیر قبول است، ولی باز ظرفیت قبلی دارد، ظرفیت ذهنی دارد، ظرفیت تحرک ذهنی دارد. متناسب با این ظرفیت ها می‌شود به آن تکلیف کرد، امر کرد. لازمه و ضرورت امر این است که امتناع در وقوع و امتثال نداشته باشد، الا اوامر تعجیزی. مگر این جایی که امر نباشد، ظاهر امر باشد، امر تعجیزی این است که ظاهرش، ظاهر فرمان است، ولی تصمیم و قصد این که حتماً این کار انجام بگیرد ندارد. این را به آن می‌گویند امر تعجیزی؛ یعنی امر این که آدم عجز خودش را حس می‌کند. وقتی حس کرد، مطلوب ما نفس مأمور به نیست. مطلوب ما این است که این احساس حقیقی عجز بکنیم. من باب مثال؛ امر می‌شود عملت را «خالصاً لوجه الله» بیاور! ولی عمل، بدون قوه ی و قدرت حرکت محال است صادر بشود. قوه حرکت هر جا آمد، التفات به او در مراتب مختلف ممکن است. خیلی خب گفتند دو رکعت نماز صبح بخوان! خالص هم برای خدا بیار! آدم راه می‌افتد یک پله اش این است که خدای ناخواسته در مسافرت هست «ریاء لناس» نفس می‌گوید عمل را انجام بده، بدون این که نفس هیچ نباشد، یعنی میل

مطلقاً حذف بشود؛ یعنی میل به کمال، میل به پرستش، میل به صورت مطلق برداشته بشود حرکت نیست. میل می‌آید در همه ی مراتب التفات به غیر خدای متعال دارد، اولش میل به توجه انظار، این میل را مقابله به آن می‌کنیم، دورش می‌زنیم. میل نیرومندتر می‌آید سراغ فعل فعل نظر به فعل می‌اندازد، می‌گوید من می‌خواهم این گونه بکنم. روی عجب به فعل می‌آید، روی عجب به نفس می‌آید. هر چه که شما این را صیقل بدهید و بخواهید دورش کنید در مرتبه عالی تر، قوی تر، ظریف تر، رقیق تر، برنده تر، حاضر است. تا آن جایی که عاجز بشوند، حالت یقین برایتان پیدا می‌شود که عمل شما قابل عرضه ی به حضرت حق نیست. عجز کامل وقتی حال شما شد؛ یعنی حال بندگی حاصل شده. پس خود مأمور به، مطلوب نهایی مولا نبود. مطلوب بود، مأمور به بود، ولی برای این که آن را طریق قرار بدهد، برای اینکه راه رشد شما باشد. حالا من البته خیلی از مراتبش حذف کردم ها! آدم وقتی که از قید بیرون آمد، بعدش می‌آید در این که حالا حمد و سوره ام قشنگ باشد، بعدش می‌آید مفاهیمی را که - به حضور - پشت سر این کلمات عرض می‌کنم، درست باشد، بعدش مرتباً همین گونه می‌آید تا مفاهیم را می‌پرستد تا آن وقتی که حال می‌شود، حال را التفاتی به آن دارد تا آن موقعی که حال و حرکات و انقلاباتی هم که در روحش هست به آن ها هم می‌خواهد التفات نداشته باشد تا آن موقعی که به عجز می‌رسد، سریع ما گذر کردیم. وقت بحث ها الآن شاید نباشد، به موقع اش باید سر جای خودش

[اتمام نوار اول و شروع نوار دوم]

به وسیله ذکر گفتن زیاد، به وسیله ی قران خواندن زیاد، نماز صبح نمی‌خوانم، جایش می‌نشینم قران می‌خوانم، جایش می‌نشینم ذکر می‌گویم، نه این گونه نیست. طریق را معین کردند و امر کردند به آن، ولكن طریق نفس خودش مطلوب بالاصاله نیست. مطلوب نهایی از این طریق این است که شما به آن حالت احساس عجز و آن حالت برسید، به شما افاضه بشود - ان شاء الله تعالی - به حق. [؟] حالا! غیر از اوامر تعجیزی هر جا که می‌گویید امر یا نهی، حتماً ظرفیت مأمور را ملاحظه می‌کنید و الامتنع می‌شود! چه امری است؟ امر بشود به بنده که الآن بدون هیچ گونه ابزاری و وسیله ای و اسبابی، نه از اسماء و نه از ابزار مادی و نه از ابزار روحی بگویند زود باش این کوه را تا ظهر از این طرف بکن، بگذار این طرف. خب من نمی‌توانم یک چنین کاری بکنم.

این چه امری است؟ روی ظرفیت جسمی من یک مقدار از ظرفیت پذیرش هست. روی ظرفیت ذهنی من یک مقدار از پذیرش هست. روی ظرفیت روحی من یک مقدار از پذیرش هست. ظرفیت من و از هر بعد که نگاه بکنید، یک رتبه ی از قدرت قابلیت را دارد که اگر قدرت تصرفی که بر خودم دارم، من را در جهت فرمان بری قرار بدهد، باز به صورت مطلق من نمی توانم فرمان بر باشم. یک حد از فرمان را می توانم ببرم. این معنا که باید حتماً ظرفیت قابلیت لحاظ بشود در امر، تردید در آن نیست. ولی آیا این تصرفی را که من در خودم می کنم و ظرفیتم را منتقل می کنم در این خط، این به عنوان حاکمیت بر آن خط است؟ یعنی حاکمیت بر غیر است؟ یعنی تصرفی که من در خودم می کنم به معنای مقدمه ی این که زمینه ای می سازد که شما بتوانید تصرف در غیر بکنید، چشم ما به من امر می کنید، ولی فقیه امر بفرمایید به من که شما راهپیمایی کن یا اسلحه بگیر یا هر چه، متناسب با ظرفیت من، من آن کار را انجام می دهم، وقتی انجام دادم، ابزار او هستم برای تصرف در غیر. در ظرف قابلیت من، من امثال را اعلام کردم، او هم فرمان داد، من ابزار او شدم در تصرف غیر. ولی آیا وقتی که متصرف در غیر هستم، صحیح هست نسبت تصرف را به حاکم بدهیم یا صحیح است نسبت تصرف را به من یا مشترکاً؟ ظاهر مطلب آن گونه که ما الآن ملاحظه می کنیم که مگر این که با یک اشکالی مطلب را عوض بفرمایید در غیر آن، این است که ظرفیت دلیل بر تصرف در نظام و غیر نیست. ظرفیت قابلیت. ظرفیت قابلیت رشد می کند. بنابراین امروز فرمانی که می آید از بالا به پایین برای یک فردی که در رتبه تمیز هست، فرق دارد تا وقتی که این فرد چطور بشود؟! به رتبه بلوغ برسد. امری که بیاید به رتبه بلوغ، فرق دارد با رتبه ای که برای رشد باشد. امری که بیاید از بالا نسبت به پایین از عامر نسبت به مأمور برای مرتبه ی رشدی که شدت یافته باشد، فرق دارد تا رشدی که در ضعف و فتور باشد.

حکومت از بالا به پایین مطلق است ولایت و سرپرستی قید بردار نیست و قید ظرف معنی قابلیت است، نه معنی تصرف و حکومت. تصرف در نفسش کرده و نه تصرف بر غیر. یعنی حاکم و محکوم متحدند، نه متعدد. وقتی می گویند من تصرف کردم در خودم، خودم را از جهت عصیان آوردم به جهت طاعت، در این جا تصرف کننده و تصرف شونده یک فرد خارجی است. دو نفر را نمی شود عقاب کرد در این جا. یک چوب بزنید به مأمور

که من هستم، یک چوب بزنیید به آمر که قدرت اختیار و قدرت تصرف بر من هست، و بگویند دو نفر در این جا عقاب کارند؛ یک آمر که قوه اختیار و قوه تصرف هست، دو مأمور که خود این آدم است. در آن جایی که آمر و مأمور متحدند، یک فرد خارجی است، یک فرد واقعی است. - ولی - و لقب حاکم را نمی‌شود آورد. در آن جایی که متعدد شدند آمر، یکی است مأموردیگری در این جا لقب حکومت آغاز می‌شود. پس در قسمت قلبش ظرفیت است در قسمت دوم که شخصی به شخص دیگری فرمان می‌دهد، معنای حاکم و محکوم، آمر مأمور پیدا می‌شود، تحقق پیدا می‌کند. حالا آیا در مرتبه ی اوامر خدای متعال، نسبت به عباد ما می‌توانیم بگوییم که یک تشریک مساعی خدا با عباد انجام می‌دهند برای تحقق یک چیز، یک سهم حاکمیت را به عباد می‌دهد خدا، یک سهم هم برای خودش قرار می‌دهد و بعد امر می‌کند یا می‌گویند آن جا هم مطلق است؟ حقانیت مطلقاً بر می‌گردد به مشیت الله تبارک و تعالی. کما اینکه بعداً مفصلش را عرض می‌کنیم.

پس این اشکال وارد می‌شود که گفته شدن این که مطلقاً حکومت از بالا به پایین نفی می‌شود بالمره، بر می‌گردد به تفسیر از کلمه حاکم و محکوم، آمر و مأمور و بنابراین تعبیری را که ما از حاکم و محکوم آمر و مأمور کردیم، ضرورتاً به ضرورت عقلی لزومی ندارد که هر دو در امر، در خود امر شریک باشند. می‌شود یکی حاکم باشد، یکی مأمور باشد و محکوم، ظرفیتش البته لحاظ می‌شود. کما اینکه ظرفیت آهن و چوب در تصرفات شخص نجار و آهنگر، حتماً لحاظ می‌شود. لحاظ نکند نمی‌تواند کار کند. این یک اشکال مختصری بر آن اشکال هست. یک اشکال در باب اول من معذرت می‌خواهم اشکال هایم را پشت سر هم دیگر بگویم آن هم درست نیست، حاشیه های مختصری می‌زنیم دیگر بعد - ان شاء الله تعالی - استفاده می‌کنیم. یک اشکال دیگری که آیا - به اصطلاح - نظام حکومت از بالا به پایین و پایین به بالا چطور است؟ که مصادیقی را روی آن بگوییم؟ آن چه را که بعداً در آن تمام می‌شود این است که یک اشاره ای امروز شد این که از پایین به بالا حکومت ممتنع است اصلاً. حکومت همیشه از بالا به پایین هست. آن وقت ادعایی که شرق و غرب دارند، این ادعا، ادعای باطل است. اما مکانیزمش چگونه باید باشد؟ البته در شک الهی اش مکانیزمش، مکانیزمی که سلب قدرت اختیار را بکند، مطلقاً نیست. چرایش هم در این جا توضیح می‌دهیم. منافع فرد با منافع سازمان اگر هر

دو بر مبنای ماده قرار گرفت، حتماً باید ما به التنازع بشود! منافع فرد و منافع سازمان، اگر هر دو مادی شد، ضرورتاً تنازع پیدا می‌شود. ولی اگر منابع فرد و منافع سازمان شکلشان عوض شد، مردم به خاطر یک نفع مادی اطاعت از وجود مبارک حضرت نایب الامام امام خمینی قده السره - اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد قده السره القدوسی - اطاعت که، نمی‌کردند که منفعت مادی به همراهش می‌آمد، این حتمی است. دنبالش عدالت اجتماعی بیاید، دنبالش عزت و استقلال مادی بیاید، دنبالش - به حضورتان عرض کنم که - خیرات فرهنگی و سیاسی بیاید این هست، ولی می‌گوید «هر کسی کو کشت گندم کاردش، کشت گندم کاه هم می‌آردش» کسی گندم را برای کاه نمی‌کارد. کسی خدا را نمی‌پرستد برای نان! کسی که خدا نمی‌پرستد برای ریاست طلبی مادی. بگویند من خدا را می‌پرستم که عزیز باشم، احترام داشته باشم. این دیگر چه رقم خداپرستی هست. کسی که شهید نمی‌شود برای دنیا، شهادت برای مقصد اعلائی است. برای قرب الی الله است. برای حضور در محضر اولیاء است، برای درک ابتهاج است. آن هم ابتهاج در عالم انوار، آن را که کسی نمی‌آید از حواشی کوپن تخم مرغ و پنیر حساب کند. یک وقتی آن هایی که می‌خواستند تحلیل بکنند که حتماً این انقلاب به دلیل اختناق و نمی‌دانم فقر و این حرف ها هست، به آنها من گفتم اصلاً ملت این حرف را نمی‌زند که شما می‌زنید. شما ببینید تظاهرات روز کارگر چند نفر بودند در آن یک سالی که سال ۵۶، ۵۷ تظاهرات روز عاشورا چند نفر بودند؟! تظاهرات عید فطر چند نفر بودند؟! یک سال طول کشید همه این روزهایی که منسوب به مثلاً عدالت اجتماعی یا مثلاً منسوب به دانشجو یا منصوب به ملی گرایی یا منسوب به همه ی این ها بود، در آن بود، یا آنجا یک منسوب به مذهب همه بود، مردم روزهایی اوج داشت تظاهراتشان که منسوب به خدای متعال بود.

حالا! اگر ما بیاویم تحلیل بکنیم بگوئیم که حکومت اسلامی نمی‌شود منافع فرد با منافع سازمان درگیر باشد. درست برعکس حکومت مادی. منفعت سازمان، گسترش و توسعه اعلائی کلمه حق هست. بستر قرب هست. تمام مقدمات مادی که صرف حکومت می‌شود برای غایت إعلاء کلمه الله هست، «هی العلیا». و تمام بذل جُهدی هم که می‌کنند در اطاعت و فرمان بری از ناحیه ی افراد، آن هم برای رسیدن به قرب هست که

یک چنین بستری را می‌خواهد! مردم جانشان، مالشان، ناموسشان هر چه که داشته باشند به حسب مراتب رشدشان حاضرند بگذارند در اختیار چه چیزی؟ در اختیار رشد بستر گسترش اعلاء کلمه الله. حکومت هم همین را می‌خواهد! حکومت قدرت طلبی مادی را که نمی‌خواهد. ریاست مادی را که نمی‌خواهد که بخواید ظلم بکند، که بخواید سلب اختیار بکند، که بخواید اعمال قهر بکند، الا بر متخلفین. متخلفین یک عده قلیل هستند. آن طرفش هم مردمی که پای بر پا بودن حکومت ایستادند، آنها هم دنبال امور مادی نیستند. از تبعات کار الهی شان می‌دانند این که منافع مادی هم دارد. پس در نظام مدیریت الهی که آخر کار - ان شاء الله تعالی - امیدواریم موفق باشیم که طرحش را تقدیم کنیم خدمت تان بعد از بیان فلسفه و مسئله زمان و مکان و الی آخر. در نظام اسلامی تضاد و تناقض و عدم سازگاری و عدم تلائمی بین منفعت نظام و منفعت افراد ندارد. در کلیه ی نظام های مادی این عدم تلائم و تضاد وجود دارد. آنها هم مجبورند که مردم را سیم پیچ کنند. مجبورند که مردم را به غل و زنجیر بکشند تا این که در آن سیر حرکت کنند. اسلام ابدأ چنین جبری ندارد، چنین کاری هم نمی‌کند، سر جای خودش عرض می‌کنیم، ولی این به معنای این نیست که این آزادی که داده می‌شود و این تحرک شدیدی که پیدا می‌شود در این نظام، این به معنی حاکمیت قشر مأمور نسبت به ولو به صورت نسبی، نسبت به قشر حاکم هست. فرق بین - ظاهراً این هم گوشه کوچکی را آخرش هم اشاره بکنم - فرق بین اصالت تعلق با اصالت ربط هم همین می‌شود در شکل اجتماعی. البته آن اصالت ربط هم نسبت به مراتب قبلش خیلی بالا هست ها! کم نگیرید. حساب آن جایش هم، قابل قیاس به اصالت شئ و این حرف ها نیست!

حالا ببینیم آیا قسمت سومی که فرموده بودند که بررسی خود این اشکال مکانیزم ها بدون مبانی‌شان نمی‌شود، این از جهتی درست است، ولی چرا ما شروع کردیم از مصادیق، این یک حرف است؛ یک حرف هم این است که از جهت دیگری هم قابلیت ملاحظه امتناع را دارد همان گونه که فرمودید - به حضورتان که عرض کنم که - یعنی ممتنع است واقع شود حکومت از پایین به بالا و این که این یکی آن نیست، آن یکیش هم نیست. مثلاً ۴ تای دیگر هم اگر پیدا کنیم از شکل های مختلف حکومتی که درست می‌کنند و توزیع

اختیاراتی که می‌کنند خوب است. این‌ها نیست. این مصادیق‌ها گاهی است که شما از نظر فلسفی صحبتی را می‌کنید، امتناع عقلیش را ثابت می‌کنید، بعد یک دفعه می‌گویند آقا سراسر دنیا دارد حکومت از پایین به بالا هست، حالا شما می‌گویید نمی‌شود عقلاً نه این خودش یک دقتی می‌خواهد، در خود ساختارها و نشان دادند. حالا چه به طریق واسطه‌ای که ما عرض کردیم، چه به طریق دیگری که جناب آقای معلمی اشاره کردند و فرصت بررسی‌اش نشد که ببینیم آیا از هر تک تک دانه افرادی که در هرم قاعده هستند، اگر بخواهیم یک خط رسم کنیم به بالا، می‌توانیم بگوییم که یک خطوطی رسم می‌شوند بدون هیچ بریدگی به صورت مطلق یا خیر؟ اگر بنا شد این‌جا نشود، در نظام دموکراسی هم نشود، یک ارتباط این رقمی را از پایین هرم قاعده به رأس هرم وصل کرد، از قاعده هرم به رأس هرم نمی‌شود وصل کرد، این ادعاهای حقوق بشری دروغی که اینها راه انداختند و بشر را فریب می‌دهند به آن و مؤسسه حمایت حیوانات را درست می‌کنند، انسان‌ها را از بین می‌برند و این اوضاعی را که در نیرنگ‌های غربی هست که آن هم دقت داشت‌ها! همین نکته را که فرمودید که ۸۰ که مثلاً ۵۰، ۵۱٪ از سهام قابل فروش نیست و آن ۵۱٪ هم می‌آیند هیئت مدیره را درست می‌کنند و هیئت مدیره هم مدیر عامل را می‌آید درست کند و مدیر عامل اختیاراتی که دارد نسبت به مافوق خودش محدود، ولی نسبت به مادون خودش منحل می‌کند قدرت تولید و مصرف آنها را به نفع رشد سرمایه که آن را هم باید دقیقاً مورد دقت قرار بدهند و نشان بدهند که آن‌جا دیکتاتوری اقتصادی هست و یک ذره دموکراسی در آن‌جا هم وجود ندارد، این ساختارها در ابزارها باید بحث گفته بشود این دروغ است که می‌گویید این ابزارها یک چنین خاصیتی را دارند، ابزارها این‌گونه نیست! آن وقت کلام دوم این است که حالا اگر فرض محال بتوانیم یک ابزاری هم درست کنیم که چنین چیزی را از آن بیاید، این خوب کاری است، حق دیگر درست می‌شود؟! که بحث امروز درباره‌ی تردید در این بود که حقانیت به صرف غلبه تمام نمی‌شود تا بعد - ان شاء الله تعالی - ببینیم آیا ریشه حقانیت به کجا بر می‌گردد؟!

آقای معلمی: ان شاء الله جلسات هفته آینده این که فرمودند روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه فعلاً خواهد بود.

«والسلام عليكم ورحمت الله وبركاته»

اللهم صل على محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۳

۶۸/۴/۱۰

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! كلمه باطل را از زمين برکن! آن چه وعده به ولي ات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما! نایب فقیه و رشید او محشور به اولیاء و اجداد طاهرینش بفرما! رهبر عزیز حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جبهه ها پیروز گردان! لشکر کفر در همه جناح مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهدا بفرما! معلولین انقلاب اسلامی را شفای عاجل کرامت فرما! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک این گونه قرار ده! تو راضی باشی! بارالها! اموات و ذوی الحقوق را از خیراتی که نصیب می فرمایی سهیم و بهره مند بگردان! خدایا صواب جلسات ما را مضاعف، و این صواب مضاعف را تقدیم به روح حضرت آیت الله خمینی (رضوان الله علیه و قدس الله سره القدوسی) عنایت فرما! بارالها! روح ایشان را از ما شاد و راضی بگردان! خدایا دعای خاص ولی ات (صلوات الله و سلامه علیه) نصیب ما بفرما! ما را از دعای صالحین امت حیاً و میتاً بهره مند بفرما!

«اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين. (اللهم صلى على محمد و آل

محمد)

در بحث گذشته عرض شد که تمایل نمی‌تواند منشأش خارج از ادراکات «حسی، نظری، قلبی» باشد و هر سه این‌ها، صرف غلبه بدون هیچ‌گونه قیدی نمی‌تواند ملاک باشد در صحت. حالا می‌خواهیم ملاک در صحت را بیان کنیم، بگوییم چه چیزی ملاک در صحت است. اگر دموکراسی، اگر حکومت مردم، بر مردم به صرف غلبه صحتش تمام نمی‌شود، پس چه نحوه حکومتی است که صحت اش باید تمام شود؟ غلبه که هم حکومت از بالا به پایین را می‌گیرد و هم حکومت از پایین به بالا، بلکه اگر بگوییم حاکمیت از پایین به بالا محال هست، برای اینکه جهتش را هم این طور بیان کنیم بگوییم که حتی در دفعه اولی که رأی می‌دهند، این طور نیست که رأی می‌دهند در یک زمینه ای واقع نشود؛ غیر از زمینه اجرایی و مدیریت رأی گرفتن، غیر از ضوابطی که مسئله رسمیت رأی را معین می‌کند، غیر از آن‌ها وقتی می‌گویید که مردم کسی را شناخته‌اند که برجسته است؛ معنایش این است که متأثر شده‌اند از او، باید یک خصلتی، یک امری در آن فرد باشد که این‌ها متأثر شده باشند که؛ اینطوری نیست که بدون هیچ‌نحوه تأثیری از آن مردم آن را انتخاب کرده باشند. این تأثیر از او، اثر گرفتن از او، باید یک نحوه اثرگذاری برای آن کسی که اثر گذاشته‌اند بشوید، یک نحوه اثرپذیری، قبل از اینکه انتخابات آغاز بشود، ها! یک نحوه اثرپذیری باید برای این طرفی که متأثر شده‌اند بشوید، که بگویید این شخص اثر گذاشته است، آن هم اثر پذیرفته، تا حالا آن می‌تواند این بیان را بکند که من ایشان را مثلاً در علم یا در تقوی یا در شجاعت یا در کذا، برجسته‌ترین می‌دانم، از خودمان و از دیگران اولی می‌دانم به این منصب. این یعنی یک مرحله از غلبه، قبلاً مفروض می‌شود تا انتخابات واقع بشود. مگر اینکه این مرحله از غلبه، به وسیله زمینه‌ها پیشگیری شده باشد، شما می‌توانید بگویید که زمینه‌هایی مثل مثلاً قوانینی که، آن اساسی که درست بشود برای انتخابات، مثل قضیه شورایی که حالا بعداً هم بحث - به اصطلاح - محاسبه اعتباراتش رسیدگی می‌شود، - به حضورتان که عرض کنم که - مثل آن قضیه یا قضیه شرکتی را که جناب آقای معلمی فرمودند، باید در اساسنامه اش، در آن مطلب یک امری باشد که بتواند کسی را کنار بزند؛ یعنی فرضاً اگر ما گفتیم که آرای در شرکت سهامی حق رأی دارند که جزء آراء اولیه باشند، جزء سهام اولیه باشند، جزء آن پنجاه و یک درصد باشند، چهل و نه درصد دیگر، حالا هر چند فردی که پول گذاشته، در ۴۹ درصد باقیمانده

۲۰ درصد را خریده، هیچ کدام از آن کسانی هم که ۵۱ درصد را دارا هستند، بیست درصد را ندارند. آن ها بیست نفر هستند، جمع شده اند، و پنجاه و یک درصد رای را دارا هستند، اگر به طور مساوی فرض کنیم درباره شان، فرض کنید که حالا عدد ۵۱ نمی خورد به بیست که بخواهیم به طور مساوی بگوییم بدون اعشار بیاید، - به حضورتان - یک عددی شما ملاحظه فرمایید که دیگر اعشار هم نخورد، مثلاً ۲۶ نفر قرار بدهیم، نفری یک سهم قرار بدهیم. حالا این نفری یک سهم، این بابا بیست تا سهم دارد، خیلی حقیقتاً بیشتر از آن ها هست روی قانون خود حکومت سرمایه داری. عقلش هم احياناً بیشتر هست؛ یعنی اگر بیاید در آن جمع، مثلاً سزاوار است مدیر عامل بشود، تصمیمش، صحبت کردنش مؤثرتر هست، ولیکن ایشان جزء سهامی است که قابل انتقال هست، حق چنین تصرفی را از اول ندارد، از اول جلویش را گرفته اند دیگر.

خب پس بنابراین، می شود در اساسنامه، در کلیات، هر چند کلیات شورا ها را هم تصویب کرده باشد یک حزب، به هر حال می شود در اساسنامه کاری کرد که فردی که برجستگی خاص دارد، صلاحیتی دارد مثلاً کنار باشد. حالا تازه آن فرد و آن عده را که کنار می زند، باز در بقیه باقیمانده هم، مجریان فرض می کنیم اعمال نفوذ نکنند، باز به صورت نسبی آن کسی که اثر، قدرت اثرگذاری بیشتر دارد، آن می برد، مگر اینکه اعمال نفوذ در آن جا هم بشود. خب، پس بنابراین اصل مسئله غلبه، با این برهان زیر سؤال رفت قبلاً که غلبه در ادراکات حسی یا در میل وهله ای و غلبه در امور نظری و غلبه در امور قلبی، عرض شد که دلیل حقانیت نیست، تازه اگر هیچکدام از این ها هم نباشد، یک چنین غلبه ای قطعاً هست، این یکی را نمی شود نفی کرد؛ یعنی اگر اعمال نفوذ و اعمال مدیریت نباشد، نه از ناحیه مجریان انتخابات، و نه از ناحیه - به حضورتان که عرض کنم که - آن اساسنامه ای که درست کرده اند، و اگر اعمال - به اصطلاح - هیچگونه فشار «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» هم نباشد، باز این مشکل هست که وجود اینکه این ها را انتخاب می کنند یک نحوه تأثیر است، و در آن یک نحوه غلبه ای لحاظ می شود، و آن غلبه گفتیم معیار صحت نیست.

حالا اگر معیار صحت نیست، معیار حقانیت نیست، ما حقانیت را چگونه می‌توانیم پیدا کنیم تا بگوییم نظام بر آن اساس باید باشد؟ عرض شده قبلاً که هماهنگی، تناسب و عدم تناسب؛ یعنی هرگاه چیزی هماهنگ بود با هم، می‌تواند یک وحدت را درست کند، هرگاه هماهنگ نبود، وحدت را نمی‌تواند درست کند.

سؤال یک پله می‌آید بالاتر، که هماهنگ بودن قبلاً گفته شده نسبت به نتیجه، در بحث خود هماهنگی، گفته شده نسبت به نتیجه، حالا در این جا ما چگونه می‌توانیم بگوییم نسبت به نتیجه هماهنگ است یا نسبت به نتیجه ناهماهنگ است؟

وقتی شما، از مثال های ساده، وقتی می‌خواهید شما یک نوع غذا درست کنید، که می‌گویید این عیارها برای درست کردن این غذا مناسب است، فرض کنید که موادش را هم عوض نفرمایید، فرض کنید یک نحو سوهان هست، یک نحو شیرینی هست، که با حلوا، موادش یکی است، عیارها فرق پیدا می‌کند. اگر آرد و شکر و روغن را در یک عیار و با یک کیفیت پخت بدهند بشود حلوا، عیار را عوض کنند، بشود سوهان. حالا اگر عیار حلوا گرفتید خواستند سوهان درست کنید، می‌گویند این متناسب نیست، این غلط است، سوهان در نمی‌آید. یا اگر بالعکس، عیار سوهان گرفتید، خواستید حلوا درست کنید، می‌گویید این حلوا به درد نمی‌خورد، در سفره که برود، کسی نمی‌تواند از آن استفاده کند، به صورت حلوا.

ساختمان می‌خواهید بسازید، مسجد می‌خواهید بسازید، می‌گویید این شبستان، این سالنی که برای احیای شب ها - ان شاء الله تعالی - درست می‌شود، این دهنه اش عرضش، اگر ۱۰ متر باشد فاصله ستون ها، این گونه مصالح برایش نافع است، مناسب است. اگر ۲۰ متر گرفته شد، این گونه مصالح نمی‌شود. اگر فرضاً ۴ متر فاصله بین ستون ها باشد، می‌گوید مصالح ساده تر از این هم می‌توانید استفاده کنید. پس بنابراین، برای ساختمان یک مسجد هم صحیح است بگوییم متناسب است، متناسب نیست؛ از مصالحش گرفته شده تا خود ساختمان. یک ساختمانی است که می‌خواهد گنجایش فرضاً صد هزار نفر داشته باشد، ساختمانی که گنجایش صد هزار نفر را بخواهد داشته باشد شبستانش، این مسجد نمی‌شود سقف را، قد پایه سقف را چهار متر یا سه متر بگیرند نمی‌شود مصالحی را که در آن مصرف می‌کنند مصالحی باشد که بیش از چهار متر فاصله ستونها را

اجازه ندهد، خب مسجد می‌شود پر ستون، اصلاً گوینده را نمی‌بینند، الا عده محدودی. خب این، پس بنابراین، شما مجبور هستید که بگویید که برای چه کاری است تا بگویم چه چیز متناسب است. یک ماشین می‌خواهید درست کنید، باز همین هست و الی آخر.

حالا آیا اگر بخواهید ساختمان اجتماعی درست کنید، چه وقت می‌توانید کلمه مناسب را به کار ببرید؟ روابط انسان‌ها را با هم می‌خواهید درست کنید. می‌گویید باید تناسب با رشد داشته باشد. اگر تناسب با رشد اصل باشد، از کجا می‌شود رشد را از سقوط شناخت. شما مجبور هستید غایت نهایی را که متناسب با کمال مطلق هست، جهت غایی را اصل قرار بدهید. بنابراین، صحیح هست که بگوییم هر نظامی که هماهنگ با جهت غایی است در مراحل رشد، آن نظام، توزیع اختیارات در آن صحیح است، و هر نظامی که متناسب با جهت غایی نباشد یا مطلقاً یا در مراحل رشد، در هر یک از مراحل رشد، که نظام خوب بوده برای فلان دوره. دین موسی بن عمران (علی نبینا و علیه السلام) خوب است، ولی برای چه وقت؟ برای قبل از ظهور جناب عیسی بن مریم (علی نبینا و علیه السلام) حدود دو هزار سال قبل. برای حالا چگونه؟ خیر، حالا خدا آن گونه به آن وسیله پرستیده نمی‌شود. حالا ختم رسل، سید رسل، حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله، (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) تشریف آوردند و مبعوث شدند و ائمه اثنی عشر تشریف آوردند و در زمان غیبت وجود مبارک حضرت بقیة الله (صلوات الله و سلامه علیه) هست، الحمدلله ادراکات خیلی رشد کرده، بشر ظرفیتش بسیار بالا رفته، حالا آن یک امر دیگری لازم هست. - من باب مثال - من این جا یک اشاره ای بکنم، می‌گویید که در این مرحله از رشد، جمهوری اسلامی باید متناسب با ظرفیت پذیرش مردم مطرح شود، ان شاء الله یک مقدار جامعه رشد بیشتری پیدا کند، حکومت اسلامی، مردم خودشان می‌گویند که ما یعنی چه رای بدهیم؟ آن چه که متناسب با رشد حیات ما خدا و رسولش قرار داده، کسانی که بصیر هستند آن را معین بکنند، و ما سمعاً و طاعتاً حاضر هستیم.

رشد را یک مثالی از نمونه یک نفر آدم برای تان می‌زنم، که الحمد لله در زمان ما شاید افراد بسیار زیادی به این درجه از رشد رسیده اند، ولکن یک نمونه ای را می‌خواهم عرض کنم. آمدند از خراسان خدمت امام به حق

ناطق، جعفر بن محمد الصادق (اللهم صل علی محمد و آل محمد) عرض کردند که آقا! در آن جا مثلاً ۱۵۰ هزار شمشیر زن هست، چه هست، چه هست، حضرت گفتند، با او یک مقدار صحبت کردند، یک مرتبه زراره تشریف آورد، قبلاً آقا فرموده بودند به این شخص که سر تنور را بردار، برو داخل تنور، گفته بود که ما آمدیم کمک تان بکنیم، شما می‌خواهید ما را بسوزانید؟! بعد حضرت صحبت را ادامه دادند، تا زراره آمد، به زراره همین که سلام کرد، آقا فرمودند سر تنور را بردار، برو داخل تنور. زراره هم سر تنور را برداشت، رفت داخل تنور، سر تنور را گذاشت. یک نیم ساعتی حضرت صحبت را ادامه دادند، بعد حضرت گفتند که برو سر تنور را بردار، به زراره بگو بیاید این آمد و سر تنور را برداشت و دید که زراره در وسط آتش ها نشسته دارد قرآن می‌خواند. سر تنور را برداشت و گفت آقا می‌گوید تشریف بیاور. این هم دو تا نعلینش را زده بود زیر بغلش، برداشت و آمد بیرون و خدمت آقا نشست. حضرت گفتند این طور آدم ۱۵۰ هزار تا دارند گفت نه آقا! هیچ، یک دانه هم ندارند، الحمدلله رب العالمین ما در زمان خودمان دیدیم که به فرمان حضرت نایب الامام، امام خمینی (اللهم صلی علی محمد و آل محمد، ۳ مرتبه) بدون اینکه معجزه از امام معصوم ببینند، بدون اینکه چیزهایی را که امام معصوم می‌توانست و در حد قدرت آن حضرت بود که از کائنات نشان زراره بدهد، افرادی جلوی آتش، آن هم آتشی خیلی شدیدتر از آتش تنور رفتند و بعضی توفیق و سعادت شهادت یافتند و بعضی هم بازگشتند. وسط گاز سم رفتند و بعضی به شهادت رسیدند و بعضی بازگشتند. جلوی طوفان سرب گداخته و آهن گداخته رفتند، یا از بمب و تشکیلات صدام که تشکیلات ابلیس و نهایتاً بالنهایه ابتلائات الهی بود، نهراسیدند در پایداری نسبت به فرمان بردن از نائب حضرت بقیه الله (صلوات الله و سلامه علیه. خب این ها یک چنین مطلبی هست درباره شان که «وا شوقاً الی اخوانی» درباره شان صادق هست.

خب حالا برگردیم به اصل مطلبی که داشتیم بحث می‌کردیم خدمت تان. حالا اگر یک رشد بیشتری عمومیت پیدا کند که این را بچشند مردم، که بابا! خدا برای‌شان جز شد که نمی‌خواهد؛ انه هو الغنی الحمید. جز احسان که او نمی‌خواهد بکند! او که به نفع خودش که خدا چیزی را نمی‌خواهد! نفع می‌خواهد به شما برساند. ولی فقیه هم بعد از پیغمبر و امام معصوم، در یک تقوایی است که نمی‌خواهد چیزی را برای خودش

که! ادراکش هم که متمرکز کار کرده روی این که فرمان خدا را به دست بیاورد برای شما بگوید. خب شما یک وسیله کوچکی درست می‌کنید برای کسی که می‌خواهد استفاده بکند از آن، فرض کنید که یک دستورالعمل، یک بروشوری، یک چیزی درست می‌کنید می‌گذارید، می‌گویید که آقا! این کتابچه همراه این ماشین، یا این - به اصطلاح - وسیله باشد، نحوه استفاده از آن را ببینید. خب، خدای متعال که این عالم را خلقت فرموده، می‌شود که یک دستورالعملی ندهد و همین گونه رها کند؟ شما چطور می‌توانید این را معقول می‌دانید که هدایت نکند بشر را؟ حالا آن سر جای خودش دلیلی محفوظ است که الان هم نیازی به اشاره به آن نیست. می‌گویید خدا برنامه هدایت و رشد را فرستاده، نسبت به جهت غایی. حالا جهت غایی چرا می‌شود گفت رشد؟ مگر آن جهت تناسب به کمال مطلق ندارد؟ مگر می‌شود کمال مطلق را، چیزی را که به آن تناسب دارد، آن را رشد ندانست؟ پس تناسب به کمال مطلق، پایگاه تعریف رشد است؛ و رشد، پایگاه تعریف تناسب؛ و تناسب، روابط عدل است. پایه نظام ارزشی اینطوری نیست که رها باشد تا به پوچی برسد. آن کسی که می‌گوید رشد، مادی باشد فقط، آن به پوچی می‌رسد. سؤال این است که چگونه به پوچی می‌رسد؟ عرض مان این است که بسیار خب، رشد و گسترش و توسعه را شما نگاه کنید در شکل مادی، براساس اصالت ماده، حاصل و غایت اینکه رشد پیدا شود چیست؟ این است که کثرت ارتباط انسان و جهان دائم التزاید باشد. خب، این کثرت هم مرتباً زیاد می‌شود، چه حاصلی دارد برای بشر؟ حالت بشر می‌تواند تحرک شدیدتر داشته باشد، امکان تحرک شدیدتر پیدا می‌شود. حالا هم تحرک حسی اش می‌دانید شدیدتر می‌شود، هم تحرک ذهنی اش شدیدتر می‌شود، هم تحرک روحی اش شدیدتر می‌شود. سؤال می‌شود خیلی خب، حالا این شدت حرکت مرتباً دارد اضافه می‌شود، این چه خوبی ای دارد؟ نفس شدت دلیل بر خوبی می‌تواند بشود؟ بشر خیلی خیلی خیلی زیاد تلاش بکند، همه لحظاتهش پر از تلاش باشد. اگر شما برایش تناسب با کمال مطلق ملاحظه نکنید، صرف تلاش که نمی‌تواند مطلوب بالذات باشد! کثرتش هم فرقی در آن ایجاد نمی‌کند. عین اینکه در آن جا می‌گفتیم غلبه دلیل بر حقانیت نیست، حالا کثرت هم آن چیزی که قلیش حق نبوده، یا قلیش معرف حقانیت نبوده، تلاش [قطع صوت ۱۵ ثانیه] حتی درباره کار، می‌گویید کار منطقی، والا کار دیوانه هم خب یک سری حرکات

که می‌کند! حالا این کار، هماهنگی درونی اجمالی پیدا کرد و مثل کار یک دیوانه نبود و شدتش قابل دوام بود، قابل تزیاید داشت. البته در اینکه بخواهد دائم التزیاید الی النهایه باشد صحبت هست، ها! در وهله می‌توانید این را بگویید، و الا اینکه چیزی که سازگار با فطرت نیست، بخواهد الی النهایه دائم التزیاید باشد، این درس خیلی صحبت است. نفس تلاش بدون هدف، مردود است. می‌گویند تلاش بی ثمر. اگر تلاش، خودش مقصد شد، که نمی‌تواند معرف ثمر بشود. تلاش ذاتاً طریقییت دارد؛ نه موضوعیت. اگر شما موضوع قرار بدهید، که موضوع نمی‌شود! قابلیت لحاظ ندارد تلاش برای موضوع قرار گرفتن؛ برای اینکه تلاش همیشه معنی «برای» در آن نهفته است، نمی‌توانید خود «برای» را مقصد «برای» قرار بدهید. تلاش می‌کنم که برسم به چیزی، حالا اگر خود تلاش شد مقصد، معنایش این است که شما عاجز شدید از برای مقصد معین کردن. حالا اگر گفتیم تلاش بنفسه طریقییت دارد، نمی‌تواند موضوع قرار بگیرد، مثل برای هست. شدت تلاش هم، شدیدتر مقصد را طلب می‌کند؛ نه اینکه خودش مقصد بتواند بشود. حالا ببینیم آیا اگر یک همچین چیزی گفته شد، اساساً می‌شود مقصد با مقصد جهان دو تا بشود؟ می‌شود بگویند در فلسفه ارزش کاری به فلسفه هستی نداریم؟ یا شما نمی‌توانید بحث از هستی بکنید، که آن هستی، فارق از غایت و «برای» باشد. هستی ممکنات را عرض می‌کنیم، که ظاهراً آن بحثی را هم که ما می‌توانیم در آن با دقت ملاحظه کنیم، و تحت تسلط ما و تحت اشراف ما و تحت علم ما در می‌آید، هستی ممکنات است. هستی ورای این مرتبه را ما تنزیه می‌کنیم از آن چه که ادراک می‌کنیم، تکبیر می‌کنیم از آن چه که ادراک می‌کنیم. این هستی ای که متناسب با هستی خودمان هست و حکم هستی خودمان را می‌توانیم برش حکم کنیم، و صحیح هست که بگوییم ممکن است، محتاج است، فقیر است، غایت می‌خواهد و نظیر ذلک. این هستی انحصار به انسان ندارد، هستی ممکنات که می‌شود نباشد، غایت می‌خواهد بودنش. اگر غایت بخواهد، معنایش این است که حرکت دارد، در آن حرکت هست. موضوعاً متحد با حرکت داشتن هست، همان موضوعی که هست، همان هم هست که حرکت دارد، حرکت به جهتی هم دارد که برایش خلق شده؛ «سبحان الذی خلق کل شیء ثم هدی» حالا اگر انسان مختار باشد، دارای اختیار باشد، این سرپرستی به صورت ولایت ظاهر می‌شود. حاکمیت هدایت برای همه عالم هست، برای

چه چیزی هست که نباشد! حاکمیت هدایت، امری است عمومی. همه ممکنات تحت هدایت هستند. این محکوم بودن به معنای اسارت نیست، به معنای دیکتاتوری نیست، ضد آن معنا هست، رها شدن از ضعف است، رها شدن از دوری هست، رسیدن به برکت هست. خب درباره انسان هم همین طور است، حاکمیت هدایت، ولایت الهیه همین معنا را می‌دهد دیگر. ولایت یعنی سرپرستی، عهده داری، عهده داری چه چیزی؟ عهده داری رشد. عدل در روابط چیست؟ آن روابطی است که سازگار با مراحل رشد باشد.

حالا ان شاء الله تعالی از جلسه آینده درباره این که رشد ممتنع است توقفش، همین که می‌گوییم حاکمیت هدایت تکوینی، این ضرورت رشد را برای همه ممکنات اثبات می‌کند. اگر ولایت تکوینی، رشد را ضروری می‌کند برای همه ممکنات، انسان از جهتی که ممکن است، طبیعتاً باید دارای رشد باشد، ضرورتاً نمی‌شود نباشد. ادراکات حسی اش باید رشد کند، ادراکات نظری اش باید رشد کند، ادراکات قبلی اش باید رشد کند که بعداً تدریجاً توضیح می‌دهیم حضور مبارک‌تان. نهایت این است که چون در این جا واسطه اش اختیار است، ولایت می‌خواهد، سرپرستی می‌خواهد. نمی‌شود، - عنایت بفرمایید در این نکته ای که دارم عرض می‌کنم - پایگاه استدلال بعدی مان هم هست - نمی‌شود ولایت تکوینی رشد را بخواهد، بعد بگوییم در ولایت اجتماعی خیر، چنین چیزی هم لازم نیست که رشد باشد. عجب! اینکه عالم درون متناقض می‌شود. یا بگوییم ولایت تشریحی خیر، کاری به رشد ندارد! عالم که درون متناقض نیست؛ عالم هماهنگ هست برای جهت غایی؛ یعنی مشیت خدا که - استغفرالله، معاذ الله - در هم بر هم ما - استغفرالله، معاذالله - کاری را که شما نسبت به مجانبین می‌دهید، که نمی‌توانید نسبت به کمال مطلق بدهید! شما می‌گویید تلاش یک فرد مجنون، تلاشی است غیر منطقی، هدف ندارد یا اگر هدف دارد، متناسب نیست حرکاتش برای حصول آن هدف. می‌گویید کدام کار کار کودکانه هست یا ابلهانه هست؟ می‌گویید کاری که تناسباتش رعایت نشود نسبت به مقصد. شما که می‌گویید: سبحانک ما خلقت هذا لا عبین؛ این ها را برای بازی خلق نکردید! شما در ولایت تکوینی، نظام احسن قائل هستید، به طرف مقصد می‌گویید بهترین نظام است، کامل‌ترین نظام است. مگر می‌شود کامل‌ترین نظام، همین که اختیار را عطا کرده که این - به اصطلاح - این اختیار، نه اینکه حقاً، اختیار از همه آن ها بالاتر

و از همهٔ وسایل وسیله ای بالاتر هست برای رشد، بگوییم همین که این آمد، یک مرتبه عیبی ندارد لا عیب باشند، عیبی ندارد رشد متوقف بشود عیبی ندارد رشد در کار نباشد، عیبی ندارد جهت غایی در کار نباشد.

تعریف کردن نظام اجتماعی برای صرف نظم، نه برای مقصد نظم، قرار دادن «برای» هست به جای مقصد. نظم وسیله است، رشد مقصد می‌تواند باشد. نمی‌شود بگویید عباد برای نظم کارهایشان حکومت درست می‌کنند، و حکومت هم باید صرفاً مصلحت نظم را رعایت کند؛ نه مصلحت رشد و گسترش را؛ نه مصلحت نظام را، نمی‌شود چنین چیزی. کسی که حکومت را صرفاً برای نظم فرض می‌کند - خب عنایت کنید بر این مطلب - کسی که حکومت را صرفاً برای نظم تعریف می‌کند، این مبتلا می‌شود به تعاریفی که مادی‌ها از حیات اجتماعی می‌کنند. کسانی که می‌گویند حکومت ربط به دین و این حرف‌ها ندارد، مردم یک احکام اخلاقی و عبادی و اجتماعی دارند از دین هست. حکومت، نظم هست برای جامعه، آن را هم باید سپرد به شکل دموکراسی یا شکل‌هایی که عقلاء به آن عمل می‌کنند، نظم جامعه را حفظ کند. نظم که نمی‌تواند هدف واقع بشود، نظم وسیله است. و هکذا آن‌هایی که بگویند نظم را برای احکام تکلیفی محض است، ابداً نظر به رشد نداشته باشند، آن‌ها هم عین همین اشکال بهشان وارد است کمی کمتر، کمی دقت بیشتر می‌خواهد برای واضح شدنش. حالا ان شاء الله تعالی یک نیم ساعت هم اگر اشکالی چیزی باشد، خدمت برادرها هستیم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

جلسه آینده که وارد بشویم دیگر از قسمت اول تمام می‌شود که تواطع عقلاء - من نتیجه گیری کنم در این قسمت اول بحث - که گفتن اینکه تواطع عقلاء دلیل هست بر این که یک نظام خاصی، حالا یا دموکراسی یا شورایی یا سایر نظام‌هایی که هست، تواطع عقلاء اثبات کننده حقانیت این مطلب هست، این مطلب نقض بود که غلبه در ادراکات حسی و نظری و قلبی، هیچ کدام صرف غلبه اش دلیل حقانیتش نیست، و اگر عقلاء را غرض متعبدین باشد، می‌تواند کاشف باشد از یک امری، ولی اگر صرف اینکه تعریف عقل را به همانگونه که غرب می‌کنند، بگوییم کسانی که می‌توانند رفتار منطقی داشته باشند زندگی بکنند، معنای منطقی این را گرفتیم که می‌تواند نان در بیاورد و مصرف کند. اگر صرف این مطلب باشد که نه با روایات می‌خواند که چنین

چیزی را نامش را عقل بگذارید، و نه، آن چیزی را که گفته می‌شود شیطننت، پس چه هست؟ مثلاً آن کسی که شیطننت دارد نمی‌تواند نان در بیاورد و مصرف کند؟ و نه برهاناً مطلب را تمام می‌کند، دعوی انبیاء برابر رسوم فاسدی که در گذشته بوده، پس برابر چی بوده؟ وقتی که مثلاً جناب ابراهیم - علیه و علی نبینا صلوات الله، علیه و علی نبینا و علیه السلام - قیام می‌کرده در مقابل بت پرستی، خب همه آن مردمی که آن وقت بودند و زندگی هم می‌کردند، خب بت می‌پرستیدند. رسومی که داشتند، بت پرست ها، خب رسومی داشتند زندگی می‌کردند، زندگی اجتماعی داشتند، شما می‌گویید همه آن ها باطل است! حالا در زمان ما مثلاً اگر شرق و غرب یک مطلب را تمام پذیرفتند - که الآن هم پذیرفته اند که دارم خدمت‌تان عرض می‌کنم - هم در شرق ربا هست، هم در غرب ربا هست. این صرف توطئه عقلاء، صرف موافقت عقلاء، هیچ گونه کاشفیتی ندارد، هیچ گونه دلیل نیست بر اینکه یک مطلب حق باشد.

بدیهیاتی را که برای نظام ارزشی یا عقل عملی ذکر می‌فرمایید «لِحُسْنِ الْعَدْلِ وَ قَبْحِ الظُّلْمِ»، این بدیهیات، فقط در تفسیر موارد و مصادیقش نیست که جای صحبت است، در خود معنی کردن نفس عدل، می‌شود عدل را با غایت ملاحظه کرد، می‌شود عدل را با فاعل ملاحظه کرد، محل کلام می‌تواند باشد. ظلم را می‌شود ناملایم نسبت به خود معرفی کرد، می‌شود غیر مناسب نسبت به مقصد ملاحظه کرد. ناملایم است نسبت به انسان، «کتب علیکم القتال و هو کره لکم» به حسب تعریف اینکه بگوییم ادراک عقل عملی، نفرت از ناملایم دارد، نمی‌تواند جنگ به عنوان یک اصل طرح بشود، به عنوان یک ابتلاء می‌تواند مطرح باشد. در انسان شناسی اسلامی، جنگ مثل روزه، روزه چگونه می‌گویید برای آدم خب هست، جنگ هم می‌گوید «کتب علیکم الثقال»، همانطور که «کتب علیکم الصیام»، «کتب علیکم الثقال». این بدیهیات عقل عملی که هر چیز که انسان احساس نفرت به آن دارد، مغایر با فطرت پس هست، چون مغایر با فطرت هست، مردود است، تمام مجاهده با نفس، مجاهده با نفس؛ یعنی مقابله با تمایلات، مقابله با تمایلات؛ یعنی رو آوردن به چیزهای که نفس از آن فراری است. به هر حال، در بداهت بدیهیات عقل عملی، قابل تردید هست و ملاحظه و عدلش را هم ان شاء الله تعالی بعداً می‌آییم صحبت می‌کنیم که همان چیزی که اشاره هم امروز کردیم، تناسب با جهت غایی مطلب را

تمام می‌کند و عدل از آن جا تفسیر می‌شود، نه از ادراک عقل عملی؛ یعنی هماهنگی عقل عملی و عقل نظری بر یک پایه قرار می‌گیرد؛ نه اینکه عقل عملی بدیهیاتش علی حده هست، عقل نظری هم بدیهیاتش علی حده هست، عقل نظری بدیهیاتش هستی است و عقل عملی هم مثلاً بدیهیات خاص درباره عمل را دارد علی حده. پایه نظام ارزشی علی حده هست و پایه نظام هستی شناسی هم علی حده هست، این ان شاء الله تعالی پاسخ داده می‌شود به آن در آینده.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

(اللهم صلی علی محمد و آل محمد)

آقای معلمی: بسم الله الرحمن الرحيم. چون که جلسه قبل که خدمت تان بودیم، ۵ شنبه بوده و فرصت به اینکه خب، جلسه مشترک بگیریم و سؤال‌ها را جمع کنیم نبوده، بنابراین در مورد بحث جلسه قبل سؤال مربوط به همه جمع باشد جمع آوری نشد و همین گونه که خدمت همکاران عرض شده، از جلسه آینده که ان شاء الله دوشنبه هست، جلسات ساعت ده و نیم تا ۱۲ برگزار می‌شود تا انشاء الله قبلش فرصت باشد که ما بتوانیم آن نتایج جلسه مشترک را خدمت حاج آقا عرض کنیم که ایشان در جریان بحث‌ها و نظرات دوستان هم باشند. بنابر این در این زمینه حالا فعلاً سؤال نیست. در مورد بحث امروز؟

آقای س: این مسئله که فرمودید که اگر هدف از حکومت ایجاد نظم باشد، این ریشه با آن ریشه مشترک با مادیون پیدا می‌کند، حضرت عالی قائل هستید که، اصلاً قائل هستید که حرکت بدون جهت نمی‌شود، و این فرضی را که می‌فرمایید؛ یعنی فرض اینکه صرفاً به خاطر خود نظم باشد، تقریباً هیچ کجا از آن صحبت نمی‌شود؛ یعنی محقق نمی‌شود در خارج، بلکه آن‌هایی هم که صحبت از این می‌کنند که حکومت برای ایجاد نظم، آن وقت در هدف غایی شان که این نظم برای چیست اختلاف پیدا می‌کنند با الهیون، بنابراین از یک طرف دیگر می‌شود گفت که هم الهیون هم مادیون حکومت را برای نظم می‌خواهند، اما در تفسیر اینکه این نظم برای چیست اختلاف پیدا می‌کنند.

استاد حسینی: حالا صحبت همین است که حکومت را بگوییم برای نظم یا بگوییم برای رشد؟ آن وقت از لوازم رشد، روابطی است که آن روابط، عدل گفته می‌شود، به بیان دیگری نظم؛ یعنی یک وقتی که می‌گویید که آقا دین آمده برای امور اخلاقی مردم، همه امور تبعدی نیست، ظرف شستن که تبعدی نیست، چراغ روشن کردن که تبعدی نیست، این‌ها را توسلی است، می‌شود آدم هم قصد قربت بکند، و لکن خودش دستور و فرمانی ندارد، اطاعتی ندارد، «لا تغلو فی دینکم» در دین‌تان غلو نکنید یک قست را خدا گذاشته برای زندگی دنیای‌تان، شما هم مثل آدم‌های دیگر بروید زندگی بکنید. حکومت را گذاشته برای نظم، نظم درست بشود، مردم به کسب و کارشان برسند، هر کسی به معاشش برسد، خب امر معادش را هم رسیدگی می‌کند. امر معاد امر دیگری است. مردم می‌خواهند اختراع بکنند، چه ربطی به معادشان دارد، برای دنیای‌شان می‌خواهند راحت باشند، خدا که راحتی را حرام نکرده! خداوند متعال که بخیل نیست! خب، این دنیا را خلق کرده، در آن زینت گذاشته، این مواهب را هم داده، خواسته شما متنعم باشید به این نعم، موقع نمازتان هم بیایید نماز بخوانید، موقع روزه‌تان هم روزه بگیرید. با تعبیرات خودشان بد جنسی هم به هم نکنید، آدم‌های خوبی باشید. عرض می‌کنیم این معنایش می‌شود که همان رفاه مادی ای که مادی‌ها می‌گویند. معنی رفاه مادی هم در آن قدم اولش رفاه مادی است، ما که رها نمی‌کنیم، معنای رفاه یعنی چه؟ رفاه مادی یعنی چه؟ کثرت ارتباط آدم با عالم. کثرت ارتباطی که موجب فرح و انبساط آدم باشد، اجتماعی آدم باشد. خب این فرح و انبساط، مادی است یا معنوی؟ نخیر، مادی هست. خب، پیدایش حرکت شدیدتر روانی انسان می‌شود. حرکت مادی شدید بشود، این مقصد نمی‌تواند باشد. این همان چیزی بود که در اواسط بحث عرض کردیم که کار، تلاش «برای» می‌خواهد، خودش اگر موضوع قرار گرفت، معنایش فرار از بیان هدف است. خب شدت حرکت مادی، اگر کسی گفت برای اینکه مطلوب است ماده پرستی، خب آن یک حرف دیگر می‌شود. شدت تعلق، شدت علاقه، شدت تحرک، مادی اگر نفس ماده پرستیدن و شدید شدن ماده پرستی کمال بود، خیلی خوب است، ولی اگر بحث کردیم گفتیم آن باطل است، نمی‌تواند مقصد هم باشد. [پایان صوت اول] آن وقت بیان نکردن مقصد هست. ولی اگر گفتیم نظام، مجموعه روابطی هست عین سایر اشیائی که می‌گوییم، نهایت اینکه

در یک رتبه بسیار بالاتری است، که همه چیز «برای» می‌خواهد، نظام همه «برای» می‌خواهد. «برایش» هم مادی نمی‌تواند باشد. رشد، اولین قدمش هست، قدم دومش این است که رشد هم تفسیر می‌شود متناسب با جهت غایی و شدت پرستش خدای متعال، آن وقت شدت ابتهاج معنوی، قابلیت استمرار و بقاء دارد، بنا به عقیده کسی که معتقد به عالم آخرت باشد؛ یعنی پوچی نیست در کار. این‌هایی که در خارج خودشان را برای پوچی می‌کشند، این‌ها برای چیست؟ این‌ها می‌گویند خب چطور بشود؟ حالا بسیار خب، حرکت مان هم خیلی نسبت به دنیا شدید شد و مترقص هم شدیم به انواع رقص‌ها، این شدت روحی که پیدا کنیم نسبت به ماده، خب چه بشود؟ استمرار که حتماً ندارد، دوامش بیشتر از این عالم نیست که ابتدائاً در تاریخ این عالم هم دوام ندارد، آن هم مرحله ثانی است. متناقض با فطرت هم هست، مرحله ثالث. بله؟

آقای معلمی: یک، آقای سیف.

آقای سیف: [؟] هم می‌تواند داشته باشد ولی باطل است.

استاد حسینی: می‌خواهم اول عرض کنم که در کنه نظم برای نظم، باطلی اش افتاده ابتدائاً، حالا...

آقای سیف: بله. آن کسی هم...

استاد حسینی: نهایت بطلانش وضوح ندارد؛ یعنی بطلانش این قدر وضوح ندارد که دیگر همه متوجه به آن بشوند، لذا یک عده زیادی می‌گویند که نظام برای نظم است. مردم می‌خواهند زندگی کنند، بدون نظم، هرج و مرج نمی‌شود، خب نظم می‌خواهند.

آقای سیف: نظم بدون محور انتظام که نمی‌تواند باشد، بع در محور انتظام؛ یعنی این بدیهی است پشت

سرش‌ها! منظورم در این جا نمی‌توانند مغالطه صورت بدهند چون نظم بدون محور نمی‌شود...

استاد حسینی: نه می‌گویند امور دنیایی غیر از امور تعبدی است. می‌گویند امور تعبدی، یک دسته از امور

است که خدا با آن عبادت می‌شود...

آقای سیف: و مبنای امور دنیایی - معذرت می‌خواهم - مبنای...

استاد حسینی: مبنای امور دنیایی می‌گویند این‌ها امر دنیایی هست

در عالم دنیا ما هستیم، در عالم آخرت که زندگی نمی‌کنیم! شما برای حفظ الصحه تان یک اموری را رعایت می‌کنید که لزوماً هم مثلاً دستور خاصی هم از شرع برایش نرسیده. البته این‌ها در غایت ضعف است به نظر ما می‌رسد این استدلالها.

آقای سیف: این سؤال تبیینی در مورد اصل بحث با توجه به اینکه بحث فلسفه حکومت داشتیم می‌کردیم، فلسفه‌های مختلف حکومت بحث و فلسفه حکومت، قاعدتاً ربط دارد با اینکه غایت هستی را چه چیزی بدانیم و شما در بین صحبت وارد این شدید که ما بر مبنای خودمان که جهان را ممکن می‌دانیم و غایت برایش فرض می‌کنیم، و بعد تبعاتش و لوازمش را خواستید دنبال بفرمایید، بحث را - به اصطلاح - در این قسمت تفکیک نکردید که نظر مادیون را بگویید و غایتی که مادیون برای آن قرار دادند و بعدش اسلام را و بعدش تناسب هر کدام از این غایت‌های - به اصطلاح - از دیدگاه‌های مختلف را با فلسفه‌های حکومت، طبعاً اگر ما این‌جا بر اساس غایتی که خودمان تعریف می‌کنیم در هستی‌شناسی بخواهیم برویم به ملاحظه و ارزیابی فلسفه‌های مختلف حکومت در جهان امروز بپردازیم، خوب، طبعاً همه‌اش را می‌توانیم رد کنیم و آن بحثی که رابطه بین دینامیزم و مکانیزم فلسفه حکومت بود، آن را یک مقداری مخلوط می‌شود با همدیگر، نظرتان در این قسمت چگونه است؟

استاد حسینی: در این قسمت عرض کردیم که آیا می‌شود معیار را بگذاریم نفس غلبه که نشد بگذاریم؛ یعنی غلبه اگر اصل باشد، عدل و ظلم معنایش باطل می‌شود در میل وهله‌ای، مغالطه و برهان باطل می‌شود در استدلال نظری، فِرَق باطله و فِرَق حقه و میزان نفوذشان در بین مردم باطل می‌شود در - به حضورتان که عرض کنم که - امور قلبی؛ یعنی در مجموع، صرف غلبه بدون هیچ‌گونه قیدی، نتوانست قرار بگیرد معیار؛ یعنی حاکمیت تنها، غلبه که می‌گوییم، معنایش حاکمیت است. حاکمیت تنها بنفسه نتوانست معیار حقانیت حکومت بشود؛ چه حکومت روحی باشد؛ چه حکومت ذهنی باشد؛ چه حکومت عینی باشد؛ یعنی همان طور که ظالم و مظلوم در عینیتش قابل طرح است، مسئله هدایت و اغفال هم در امور ذهنی طرح است، عین همان هم

در امور قلبی طرح است. این مسئله بنفسه نفس حاکمیت مبدأ حکومت نشد. بیان اینکه غایت را دنیا قرار بدهیم، آن هم بنفسه قابلیت پرستش ندارد،

آقای سیف: چرا؟

استاد حسینی: برای اینکه شدت حرکت، مقصد می‌خواهد، اگر گفتید برای دنیا هست، همان چیزی که وسیله هست قرار می‌گیرد هدف؛ یعنی دنیا را بپرستم، پرستیدن دنیا چیزی نیست جز پیدایش شدت حرکت نسبت به دنیا. باز خودش قرار می‌گیرد آن چیزی که طریق بود هدف، تا هر جا ببردش جلو، دوباره سؤال روی چرا دنیا را بپرستم؟ می‌گویید برای لذت بردن دیگر! لذت بردن چیست؟ حالتی روحی، تحرک روانی.

آقای سیف: همین مورد پرستش است، همین حالت روحی مورد پرستش است در واقع، این را اسمش را

می‌گذاریم دنیا؟

استاد حسینی: این مثل پرستش نفس کار است، مثل مقصد قرار دادن خود کار است.

آقای سیف: خیر، هنوز به آن نرسیدیم، ابتهاج دنیوی حاصل نمی‌شود مگر در گرو یک سری اعمالی و این

اعمال خودشان هدف نیستند، آن حالت روحی و روانی...

استاد حسینی: آن حالت هم خودش یک نحوه حرکت است، آن که خارج از حرکت نیست!

آقای سیف: آن همیشه در هدف واقع می‌شود.

استاد حسینی: نه، چرا؟ برای اینکه کسی که حریص هست، حالت روحی پیدا کرده! حرص، مگر یک شدت

روانی نیست نسبت به دنیا و حرکت هم دارد، بالعکس اش را می‌توانیم عرض کنیم حضور مبارک‌تان، می‌توانیم

عرض کنیم که هرگاه تحرک روحی نباشد، تحرک ذهنی نیست و هرگاه تحرک ذهنی نباشد، تحرک عینی و

خارجی واقع نمی‌شود. نفس حرکت، نفس کار، بنفسه نمی‌تواند مقصد باشد، شدتش هم نمی‌تواند مقصد باشد.

این یک اشکال؛ یعنی تناسب به کمال مطلق که در این جا شما نمی‌توانید بگویید هست. تفسیری هم از کمال

به معنای اینکه تقلب حالت از حالت اول به حالت ثانی اگر بدهیم در شکلی که مطلق باشد، شما نمی‌توانید

برایش تصویر بدهید در دنیا.

آقای سیف: [؟ ۳: ۹] می دهند دیگر، دنیا را برای خودشان مطلق قرار می دهند.

استاد حسینی: یعنی حیات شان مطلق است؟

آقای سیف: نه، حیات شان، یعنی می گویند هر چه لذت دنیا

استاد حسینی: یعنی ما که می گوئیم حیات از این طرف، «مادامت السماوات و الأرض»، از آن طرف هم

می شود گفت؟

آقای سیف: عرض شد، حالا اینکه این عقیده باطل است، حرفی است، برای اینکه این عقیده را باطل را

دنبال می کنند، و کمال را در دنیا طلب می کنند، این یک واقعیتی است که دارند دنبالش می روند دیگر! رشد

نیازهای مادی که برای شان تمام شدنی نیست که! یعنی همان...

استاد حسینی: یعنی بعد از موت شان هم همین طور است؟

آقای سیف: آن ها اصلاً آخر را موت می دانند؛ یعنی اینکه...

استاد حسینی: خیلی خوب! پس آخر پیدا کرده، آخر پیدا کرد و به مقصد هم نرسید.

آقای سیف: اینکه به مقصد، مقصد، مقصد همین بود،

استاد حسینی: نه دیگر!...

آقای سیف: مقصد همین بود که در این دو روزی که در دنیا هست، به تلاش...

استاد حسینی: مقصد این بود که تمام عمرش را کار بکند.

آقای سیف: تمام عمرش را در ابتهاج به سر برد؛ یعنی لحظه به لحظه به بهجت جدیدی برسد.

استاد حسینی: معنی ابتهاج هم که شد تحرک.

آقای سیف: نخیر، من حالت نفسانی های که در برابر

که در شرب خمر پیدا می کنم، این برایم مطلوب است، - نعوذ بالله - این برایم مطلوب است، مسائل دیگر

هم به همین نسبت.

استاد حسینی: نه، مطلوب است یعنی یک نحوه حرکت برای تان مطلوب است، مقصدی که نداشت.

آقای سیف: حرکتی می‌کنم که به این حالت برسم.

استاد حسینی: نه، این حالت هم خودش نحوه حرکت است یا نه؟

آقای سیف: عیبی ندارد، به نوبه خودش می‌توانید بگویید - به اصطلاح - خود بهجت در آن یک نحوه حرکت

است، عیبی ندارد، ولی خود این...

استاد حسینی: آن حرکت مقصدش چیست؟

آقای سیف: بله؟

استاد حسینی: آن حرکت مقصدش چیست؟

آقای سیف: آن - به اصطلاح - همین، همین برای من هدف است، و در مرحله دوم، بهجتی دیگر؛ یعنی

توقف ناپذیر هست در همین دنیا هم، طلبش.

استاد حسینی: پس یک مجموعه اهداف درست کرده اید، نه هدف غایی.

آقای سیف: و کلی اش این می‌شود که دنیا به معنی - به اصطلاح - لذت دنیا در برابر لذت آخرت - البته ما

این تعبیر را قرار می‌دهیم - این می‌شود هدف.

آقای معلمی: ان شاء الله در جلسه مشترک بیشتر روی آن بحث می‌شود. جلسه مشترک که ان شاء الله فردا

ساعت ۱۰ شروع می‌شود. برادرها تشریف بیاورند.

«والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»

(اللهم صلی علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۴

۶۸/۴/۱۲

استاد حسینی... الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و علی اهل بیته المعصومین المنتجبین المکرمین و اللعن علی اعدائهم اعداء الله من الان الی یوم الدین.

رهبر عزیز و گران قدر مان را مؤید به تاییدات خاصه بفرما! روان رهبر عزیز انقلاب حضرت آیه الله خمینی (قدس الله سره القدوسی) شاد بفرما! بارالها! شهدای انقلاب را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما! معلولین را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً قرار ده! بارالها علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! اموات و ذوی الحقوق از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی بهره مند بفرما! دعای اموات و ذوی الحقوق و صالحین امت را در حق ما مستجاب بفرما! خدایا! ما را از دعای خیر رهبر کبیر انقلاب محظوظ بفرما! از برکاتی که نصیب می فرمایی اجر وافرش را به ایشان عطا بفرما بارالها! ما را تحت عنایت خاص ولی الله اعظم (صلوات الله و سلام علیه و روحی لتراب مقدمه الشریف فدا قرار ده! از دعای خیر حضرتش ما را محظوظ بفرما! از عنایات خاصش ما را بهره می گویند گردان!

«اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بالنور الفهم اللهم افتح ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک

برحمتک یا ارحم الراحمین و به محمد صلی الله علیه و آله و الطاهرین (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

یکی دو تا نکته عرض می‌کنیم در باب این که آیا کفار می‌تواند زندگی‌شان هدف داشته باشد یا نه عقلاً؟
 بعدش هم توجه می‌کنیم ببینیم که آیا از نظر مبانی که ما در آن معتقدیم چگونه می‌توانند باشند؟ و مبنای
 ارزش و حقانیتی می‌توانند داشته باشند یا نه؟

در قسمت اول عرض می‌کنیم اکه اگر فرض شود ماده مستقل از خالق، فرض حرکت برای آن صحیح
 نیست. همان گونه است که فرض مقصد برایش صحیح نیست. یعنی چه؟ یعنی اگر گفتیم ماده است و لا غیر،
 آن وقت سؤال این است که آیا این ماده می‌تواند حرکت داشته باشد یا این که وجود حرکت اثبات می‌کند که
 ماده نیست «ماده و لا غیر» گفتن غلط است؛ یعنی طرح مسئله را، نفس حرکت را زیر سؤال می‌برد. چند تا مثال
 خیلی خیلی ساده عرض می‌کنیم حضور مبارکتان، بعد از این مثال می‌آییم سراغ نتیجه. عرض می‌کنیم که شما
 یک آب رودخانه می‌بینید، حرکت دارد به طرف مثلاً از قسمت بلندی به طرف پستی، می‌گویید: اختلاف
 پتانسیل اگر داشته باشد حرکت می‌کند، اگر شیب داشته باشد زمین حرکت می‌کند، اگر شیب نداشته باشد به
 قول عوام آب روی سربالایی بالا نمی‌رود، بعد می‌گویید: که این معنای اختلاف پتانسیل این است که یک
 حجم خاصی آب دارد که نمی‌شود بگوییم: بر خلاف حجم مخصوصش حرکت کند؛ یعنی آب مثلاً سنگین تر
 از هوا است این جای بلندی که واقع شده اگر بخواهند همان جا باشد معنایش این است که یک مقدار هوا این
 پایین ها هست، در قسمت شیب دارش دیگر. می‌گویید: این به آن طرف می‌آید، مگر یک مانعی برایش درست
 کنید. یک جاهایی هم ممکن است برسیم که بگوییم که آب نسبت به این چیزها سبک تر است، رو می‌ایستد،
 زیر قرار نمی‌گیرد. از این مثال یک درجه بیاییم دقیق‌ترش کنیم بگوییم: تا یک چنین اختلاف پتانسیلی، یک
 اختلاف سطحی نباشد، ترکیب و تجزیه نمی‌شود، آثار انتقال پیدا نمی‌کند. از این جا یک کمی دقیق‌تر کنیم،
 دقت بیشتری کنیم اصلاً معنی تأثیر متقابلی که بخواهید در فلسفه ذکر کنید این است که باید طلبی

باشد طالب و مطلوبی باشند و فعلی هم باشند، تا آثار جاری شود، حالا برای یک کل برای دو تا جزئش شما می‌گویید یک چنین چیزی هست، برای مجموعه اگر نباشد به صورت فعلی، یک چیزی که این کشیده شود به طرف آن، فعلیتی نداشته باشد نباشد چنین چیزی، کششی حرکت، بدون اختلاف پتانسیل انجام بگیرد. این در فرض است ناظرش تا در فرض بالایش برای آن اشکال می‌شود، نمی‌شود چیزی باشد. قول بر این که حرکت ناشی از تضاد درونی بی‌نهایت باشد فرض این که تضاد از آن تأثیر متقابل را حذف کنید تأثیر و تأثر را، معنایش پذیرش و طلب در احد. طرفین تضاد نسبت به اثر آن شیئی‌ای که مؤثر است نباشد که می‌شوند تجزیه تضاد لازم می‌شود الی لانهایه. و فرض این که طلبی هم در داخل هر کدام باشد تا اثر واقع شود و متأثر شود طرفین، این معنایش این است که کشش و کشنده هر دو حاضر هستند، نسبت به کل هم مجبورید همین را ذکر کنید. پس اصل مطلب دیگر این‌ها را مجبور هستیم چون بحث اصلی مان نیست اشاره به آن کنیم ولکن مطلب، مطلب قابل توجهی است که عرض می‌کنم. اگر گفتید که تعلق فعلی وجود دارد به حرکت، به طلب. جاذبه فعلی وجود دارد، اگر آن چیزی که متعلق است بالفعل واقعیت نداشته باشد، حرکت ممکن نیست. (بعد درباره انسان می‌آییم صحبت می‌کنیم ها! انسان در ذات خودش ایجاد اصل حقیقت طلب نمی‌کند، کیفیت طلب را می‌آید متصرف می‌شود به اذن الله) اصل طلب؛ یعنی اصل تعلق، اگر اصل تعلق را بردارید بالمره در خارج نباشد به فرض این که فعلیت مادی هم ملاحظه شود حرکتی در آن نیست. وجود این که می‌گویید: که ماده عین حرکت است آن حرکت از آن جدا نیست و بعد چهارمش است صورت مسئله تان را خط می‌زند، یعنی اثبات می‌کند که صورت مسئله غلط است؛ یعنی این ماده تنها است غلط است؛ یعنی این که ماده مستقل از خالق است غلط است، نه این که می‌آید این طرف را دست می‌زند و اثبات می‌کند که این قانون غلط است، اگر کل را به عنوان یک مجموعه همان طوری که می‌گویید: هر ذره بی‌نهایت تضاد دارد می‌گویید:

تأثیر متقابل می‌خواهد اگر کل را هم به عنوان یک مجموعه ملاحظه نکنید و برایش یک جهتی، یک غایتی، یک چیزی که این را بکشد و ارتباط واقعی خارجی باشد در آن ملاحظه نشود، این حرکت واقع نمی‌شود. نه فقط حرکت در آن جا واقع نمی‌شود سر جای خودش به دقت لازم خودش هست که اگر در پاورقی اشاره شود و فرضاً یک بحث های دیگر رجوع داده شود که تعلق های ترتیبی؛ یعنی تضاد های بالفعل که به هم ربط داشته باشند بدون تعلق های تبدیلی ممتنع است و آن ها هر دو بدون یک علقه ای به جهت غایی یا به آن جایی را که خدای متعال قرار داده من کاری ندارم بگویم حالا الآن مقصد و معشوق و مطلوب کیست، یعنی باید باشد. فعلی اگر می‌گویید هست کشش؟ فعلی اگر می‌گویید جهت دارد؟! اگر می‌گویید از درون تنها هست و بریده از بیرون هست و فعلیت محض بود، از فعلیت محض، حرکت محال است. اگر بگویید: واجد هست و طالب نیست این تأثیر متقابل را هم اثبات نمی‌کند. بعد از این مطلب که گفته شود که عشق فعلی این عبارتی را که وجود مبارک امام هم فرمودند در یکی از بیاناتشان، معشوق فعلی می‌خواهد نه تخیلی، تخیلی نمی‌تواند باعث حرکت شود. تخیلی که وجود نداشته باشد معدوم باشد موضوعش، این به واهمه یک مطلوب افتاده واقعیت حرکت را نمی‌آورد، حرکت در خیال را می‌آورد نه واقعیت حرکت. تازه اگر هم همان خیال را هم باز باید مطلوب خیالی اش وقوع داشته باشد، وجود داشته باشد، باز همان حرکتی که تبدیل شود به خیال هم نمی‌شود. عشق فعلی معشوق فعلی می‌خواهد و این علقه و این رابطه واقعیت تا نداشته باشد، حرکت ممتنع است. اگر نباشد. که این کشیده شود به طرفی، کشنده اش نمی‌شود بگویم کشنده اش عدم است، عدم که کشندگی نمی‌تواند داشته باشد. باید این، آن طرفش یک وجود در مرتبه اعلائی باشد تا آن وقت واقعیت کشیدن و کشیده شدن پیدا شود حرکت پیدا شود. حالا پس ابتدائاً یک اشکال هست بر خود ماده می‌گوییم از لحاظ لفظ حرکت، اشکال عقلی است. اشکال دوم این است که اگر از این اشکال هم بگذریم ماده تحت قانون

عمل می‌کند و کمال و نقص و مطلوب داشتن دیگر برایش ممنوع می‌شود. (علی فرض این که مطلوب به نحوه تعلق و جاذبه را الآن کاری به آن نداشته باشیم ها! ماده تحت قانون عمل می‌کند و مبنای ارزش نمی‌تواند شود. نه در مرتبه نازله می‌تواند آن کسی که قائل به اصالت ماده هست. برای ماده ارزش تعریف کند و نه در مرتبه عالیه که در مرتبه انسان است. یعنی علم و ادراکی در کار نمی‌آید، طلب و خواست و اراده ای پیدا نمی‌شود، اگر ماده محض هست اشکالی که بر شناخت و بر علم و انگیزه است هر دوییش وارد می‌شود. نه ایمان، نه اختیار، نه ایمان، نه علم معنا ندارد درباره ماده، اگر انسان مادی محض باشد. و تصرف کردن در معنی اختیار و در مفهوم انگیزه و ایمان و در مفهوم علم کاری را حل نمی‌کند. مبنای ارزش تحویل نمی‌دهد، این قسمت دوم. که مادی بر اساس فلسفه اش هست از آن باید در نمی‌آید، از مغالطه ای که در امر «هست» دارد باید در نمی‌آید. باید ارزش در نمی‌آید، علی فرض این که کسی بتواند اثبات کند که باید قانونی در می‌آید که اثبات هم نمی‌شود و اشاره شد به نفس آن. خب، حالا از این جا یک پا می‌آییم بالاتر. می‌گوییم: بابا! ماده اصل است که حق نیست، از موضع الهی داریم تعریف می‌کنیم انسان مادی را، که آیا آن ها در عین حالی که مخلوق خدا هستند، در عین حالی که - به حضورتان که عرض کنم که - دارای علم و اختیار و انگیزه هستند، در عین همه این ها خیلی فرق کرد با آن صحبت ها. در عین این‌ها، این ها یک حرکتی دارند یک نظامی دارند. می‌گوییم که نظام‌شان در آن هیچ استقراری نیست، هیچ پایه ارزشی نیست. امرشان در نهایت سستی است «و کان امره فرتاً» اله شان را هوایشان را اخذ می‌کنند، این ها امرشان در کمال سستی است، هیچ صلابتی ندارد. می‌گویید چطور توضیح آن؟ عرض می‌کنیم که این که ماده پرست است، هوا پرست است، مجبور می‌شود متناسب با تمایلاتش حرکت کند؛ یعنی در آن طلبی که خدای متعال در فطرتش قرار داده با قوه اختیار تعریف کرده این طلب را بگردانده به طرف سقوط. قوه اختیار چنین قدرتی دارد که در هم خودش هم

می‌شود تصرف کند به امداد الله؛ یعنی علم و انگیزه خودش را هم مورد تصرف قرار می‌دهد، وجدان خودش را هم مورد تصرف قرار می‌دهد ولی از این تصرف چه حاصل می‌شود؟ از این تصرف حاصل پیدا نمی‌شود جز ناهنجاری با فطرت و حاصلی ندارد جز اضطرابی فوق اضطراب، حالا خودش را به وسیله چیزهایی را که قوه سنجش و محاسبه اش را مختل کند و بعضی از قوا را در او شدید کند، مثل کلیه مسکرات یا ابزار و آلات موسیقی و سایر اموری که آن را در بیاورد از حالت سنجش، خودش را به آن‌ها باز می‌دهد، آیا این بازی دادن خودش را به آن‌ها برایش آرامش می‌آورد، لذت و ابتهاج می‌آورد؟ یا خودش را می‌بندد به ابتهاج؟ همین که بر می‌گردد به حال طبیعی خودش اضطرابش شدیدتر، عطشش بیشتر می‌شود. دنبال این هست که به وسیله وسایل رفاه و الی آخر بتواند برای خودش دنیا را یک ذره آرام‌تر کند، یک ذره از ناسازگاری نظام عالم با خودش کم کند ولی به وسیله این‌ها حریص‌تر می‌شود، ارتباطی را که به جهان دارد، منشاء شدت حرصش می‌شود، منشأ شدت اضطرابش می‌شود. آن چیزی که حاصل نمی‌دهد که در دستگاه الهی برای موحد می‌آورد. موحد زیر آتش دود و خون و آتش و گاز سمی با آرامش در سینه دشمن حرکت می‌کند می‌کرد، در قلب یک بسیجی. زیر بمباران با آرامش - به اصطلاح - حرکت می‌کند! ترسی ندارد. کافر نمی‌تواند این گونه باشد، سیر کافر در هر درجه به طرف اضطراب است؛ یعنی طلب ناسازگار و ناهماهنگ با فطرت عالم و با تعلق عمومی عالم هر چه بیشتر باشد ارتباط، اضطرابش بیشتر هست.

حالا آیا ما بگوییم: در قسمت نازل ترش که از صورت کلی در بیاوریم برای جامعه شان می‌توانند چیزی معین کنند که روی آن محکم باشند؟ یا این اضطرابه ظهور پیدا می‌کند در آن مطلب. وقتی می‌گوید احترام به عقاید، هر جا سر عقلیه دارد. خب در یک قدم می‌گوییم: معنایش این است که آن که می‌گوید خدا هست راست می‌گوید یا حداقل نگویند راست می‌گوید بگویند محترم است حرفش، آن هم که می‌گوید نیست

محترم است حرفش. آن که می‌گوید - به حضورتان عرض کنم که - حضرت بقیه الله (صلوات الله و سلام علیه و آله) (اللهم صل علی محمد و آل محمد) ظهور فرمودند و یک سخن کذب را می‌گوید آن را به او احترام بگذار، آن هم که می‌گوید ظهور نکرده آن را هم احترام بگذار، آن که می‌گوید هر چیزی که بررسی، هر رابطه ای هر آن که می‌گوید خوب است به او احترام بگذار، آن که می‌گوید بد است احترام بگذار. خب این معنای احترام دیگر یعنی چه؟ اگر گفتیم هر چیزی که هست، به هر سلیقه ای هر این معنایش این می‌شود که آن که عقیده اش هم این است که باید آدم‌ها را گشت به او احترام بگذار، مادام که آدم نکشته این یک عقیده است، محترم اش بدار، آن که می‌گوید آدم‌ها را باید سوزاند همه را، خب احترام بگذار. آن که می‌گوید هیچ کس را نباید کشت، آن هم احترام بگذار. این معنایش احترام چیست؟ آن که می‌گوید احترام را باید رعایت کرد احترام بگذار به عنوان یک عقیده. آن که می‌گوید احترام را نباید رعایت کرد، به عنوان یک عقیده به او احترام بگذار. اولش، معنایش این است که معلوم نیست حرف حقی باشد در کار، انکار اصل ارزش است، حتی در مرتبه خود همین احترام گذاشتن. این معنی اش اصالت شک و تردید در حق و مبنای حقوق و ارزش است، در نتیجه عملی اش چیزی جز این نیست کسی که می‌گوید: مثل هندو باید ریاضت کشید و رفاه را باید به حداقل و ارتباط به حداقل و محترم است. کسی هم که صد و هشتاد درجه ضد این می‌گوید، می‌گوید همه اش باید این گونه دنیا پرستی کرد او هم محترم است، هم دنیا پرستی به شکل رفاه محترم است، هم دنیا پرستی به شکل غیر رفاه محترم است. این معنایش این است که بگذار تا من حکومت کنم، هر غلطی دلم خواست بکنم این درست است، معنایش این است که درست و غلطی به زور بند است، معنایش این است دیکتاتوری مدرن را آوردم، باید تسلیم باشی. نسبی شدن ارزش برابر با وارد کردن تردید در مبنا و معیار ارزش است. در این زمان این مطلب ارزش دارد، در آن زمان آن مطلب ارزش دارد. برای این عده این مطلب ارزش دارد، برای

آن عده ضدش ارزش دارد. برای این فرد این ارزش دارد، برای آن فرد آن مطلب ارزش دارد. چه چیزی؟ نباید تسلط شود، نظامی که حاکم است. متخلف را می‌گیرم، محاکمه می‌کنم، طبق ضوابط خاصی که برایش قانون درست کردم تخلف از این سیطره ممنوع است. دیگر چیز دیگری هم ملاک هیچ چیز نیست. این سیطره ای که درست کردم، از ذهن بشر کلیه حرکات بشر را می‌خواهم تسخیر کنم، تصرف کنم، از انگیزه بشر را می‌خواهم به وسیله فساد، معنای حرف‌شان این گونه است ها! معنای دموکراسی را بشناسید. به وسیله فساد و عمل می‌خواهم انگیزه ها و قرصی افراد را از بین ببرم، به وسیله فحشاء می‌خواهم ضایع‌شان کنم، به وسیله بعد از که ضایع شد، وضعیت روحی شان مالک وضعیت ذهنی شان باشم، همه رفتارشان دست من باشد، این معنای همان فرعونیت است. استکبار فرعونی است دیگر، در شکل مدرنش است. ریگان و بوش به زبان صریح نمی‌گویند، صریح ادبیاتی نمی‌گویند «انا ربکم الاعلی» به زبان تکنولوژی که قطعاً می‌گویند «انا ربکم الاعلی» بساطی را که در عالم درست کردند، بساطی است که بشر را، دل بشر را می‌خواهند تسلیم کنند. مگر معنای پرستش چیست؟ تسلیم شدن دل و جان مگر نیست؟! در آن جهت خاصی که می‌خواهند. پرورش می‌خواهیم بدهیم نظام پرورشی درست می‌کنیم برای عالم، برای دستگاههای هنری، برای دستگاههای تبلیغی، برای دستگاههای آموزشی، برای دستگاههای چه، می‌خواهد محض کند بشر را برای طاعت. آن وقت از رفتار ذهنی شان، عاطفی شان حسی شان - به حضورتان عرض کنم که - تا برسد به رفتار اجتماعی، فردی همه را گونه ای که در این گردونه هر چه می‌چرخد به نفع تزايد قدرت این ها و حکومت این ها و استیلای این ها و برتری جویی این ها تمام شود. این ها ببینید یک مرد که پیدا شد و بساط این ها را مختل کرد چگونه اعتراف کردند؟ این اعترافی که می‌گوید که ما مدت ۱۰ سال نتوانستیم نفوذ سیاسی در ایران کنیم، نفوذ اقتصادی کنیم، نفوذ و فرهنگی کنیم، این اعترافی که این ها می‌کنند، معنایش این است که در همه جای دنیا

داریم این کار را می‌کنیم؛ یعنی همه تحت تصرف ما هستند. این شکسته داشت می‌شد که - ان شاء الله تعالی - ادامه هم دارد و شکسته هم خواهد شد و این‌ها هر رقم که توانستند دروغ به حورد افراد بشر دادند؛ همه رقم حرف را دستگاه‌های رسانه‌های جمعی‌شان به همه ابزارهایی که داشتند برای فرض مقصد تلاش کردند و متأسفانه متدینین ساده لوح هم گاهی متأثر می‌شدند. این باز هم ولو ابداً ربطی به بحث جلسه ندارد، ولی تذکر می‌دهم. بد نیست که در پاورقی اگر جزوه ای هم شد این تذکر هم باز آن جا هم نوشته شود. گرفتن رایوهای بیگانه غلط هست، گرفتن رادیوی بیگانه حرمتش بدتر از [۳۰:۵۷ تبدیل نوار]

[؟ :۲۹:۳۱] تا رادیو بی بی سی و رادیو آمریکا و رادیو نمی‌دانم آلمان و رادیو روس و رادیو و این‌ها را گرفتن. جز برای؛ چگونه شما در باب کتاب می‌نویسید کتاب ضاله حرام است خواندنش، به قصد فهمیدن هم حرام است، مگر که کسی بتواند ردش کند و رد کند هم، نه این که فقط بتواند رد کند مثل ما! این کار سمعی هم که این‌ها می‌کنند همین طور است. محبت کفار را می‌آورد در ولی افراد ضعیف، پرچم آن‌ها می‌آورد بالای سر مسلمین، کسی خیال نکند که این به معنای تحریم علم و نمی‌دانم تحریم اطلاع و این حرف‌ها هست. آن که علمی نمی‌خواهد، خیری نمی‌خواهد برساند به کسی که، او می‌خواهد فاسد کند و خیال نکنید فقط فاسد کردن از راه عرق خوردن و از راه فحشاء می‌شود کسی را فاسد کنند، از راه اطلاع و ذهن هم می‌شود کسی را فاسد کنند و من به نظرم می‌آید که کسانی که از زیر بمباران در می‌رفتند اکثرشان آن‌هایی بودند که یا مستقیم یا بالواسطه تحت این تبلیغات قرار گرفته بودند. این‌ها می‌خواهند به وسیله حرف خودشان جلوی نور خدا را بگیرند، نمی‌توانند - ان شاء الله تعالی - هم نخواهند توانست تا آخر کار. ولکن خساراتی می‌بینید مسلمین اگر - به اصطلاح - این مطلب را ساده بشمارند و فرض کنید که به فحشاء که می‌رسد، به فحشاء شخصی و فردی که می‌رسد آدم‌های عادل‌ی باشند و مواظب، به قول که باید هم در آن

قضیه هم آدم رعایت کند ها! یک نظر به ریبه هم نکنند، که نباید هم بکنند. ولکن - به اصطلاح - به استماع صدای بیگانه که برسد - به حضور - استماع کند. و العجب و شدیدتر از هر عجیبی که کسی که دیگر گوش خودش را حفظ کند از غیبت و بگوید من غیبت فردی را که احترام و هویت یک دانه مؤمن را ملحوک می کند گوش نمی دهم. چیزی که درست شده برای این که سبک کند احترام خدا و رسول و ولی اش را، این را گوش می دهد. حالا باز گردیم - به حضورتان عرض کنم که - بر مطلب مورد بحث. و این نکته را هم اضافه کنم و رد شوم. کسی در هیچ مجلس که فحش به پدرش بدهند، فحش به مادرش بدهند آن را ولدالزنا بخوانند می نشیند گوش بگیرد و - به اصطلاح - قاطی اش هم نشود؟ عصبانی هم نشود؟! این ها هم همان کار را در رتبه خیلی بالاتر در رسانه هایشان می کنند، در رتبه خیلی بالاتر. نهایت این است که فساد این مطلب بارز نیست به اندازه ای که مسلمین - به اصطلاح - درست آن را لمس کنند و احتراز کنند از آن. آن ها با چه چیزی دارند اداره می کنند دستگاه کفر را؟ با همین ها است دیگر، با همین مفاهیم. اما برگردیم به بحث. مبنای ارزش در دستگاه آن ها نمی تواند پایگاه داشته باشد، فلسفه شان نمی تواند فلسفه ارزش و کمال را معرفی کند. ماده عاجز است از این که مقصد معرفی کند. فلسفه مادی نمی تواند مقصد، مقصد را آن هایی به هر فلسفه ای اش هم که رجوع کنیم - به حضورتان عرض کنم که - نسبت به کل که می رسد دیگر [؟ ۳۶:۲۳] لنگ است حرکت تأثیر متقابل نمی دانم. روش و تکامل و آن حرف هایی که می زنند، بعد نسبت به کل می گوئیم کجا می خواهد برود؟ می گوید نه. مقصد که نتواند، جهت غایی که نتواند خارج از ماده که نتواند چیزی را معرفی کند همین مطلب می آید در مبنای بایدش چیزی را برای باید نمی تواند معرفی کند، چیزی را که برای باید نتوانست معرفی کند، مجبور است «نسبی اش» کند. نسبی اش که کرد مجبور است بگوید: من دنبال ارضاء نفسم هستم که به این دست نمی یابد. کمال طلبی، جهت طلبی، غایت طلبی، جزء فطرت هست ولی این

منحرفش کرده، هر لحظه که بگذرد اضطرابش بیشتر است. در شکل اجتماعی اش هم این اصالت تردیدیش هر روز بیشتر می‌شود؛ یعنی وقتی می‌گویید که «احترام برای اعلامیه حقوق بشر» خیال نکند این همیشگی می‌ماند، دو روز بعدش مجبور است نقضش کند. مجبور است بگوید: ولی حق و تو می‌دهم. شورای امنیت نسبت به همین حقوق بشر، به روی همین رابطه حقوق بشر هم می‌آیند عده ای اعتراض می‌کنند که کجا را دارید مثلاً می‌سوزانی، کجا را دارید بمباران می‌کنی، از کجا برد کنار. حالا پایه درست شدن - به اصطلاح - شورای امنیت همین اعلامیه است ها! توافق بر همین حق ها است ها! که مدعی اش شدند، ولی همین حق ها را مجبورند نقضش کنند. نمی‌توانند به عنوان یک پایه اصلی اش کنند. می‌گویند و تو کردم! حالا و تو کردم، سؤال مهم است که خب مگر در این اساسنامه و به این حقوق تو اعتراف نکرده بودی؟ چگونه و تو می‌کنی؟ می‌گویند نه، من [؟ ۳۸:۵۸]، فقط در آن و تو نیست که این مطلب می‌آید در جمیع کارهایشان همین طوری است. نسبی شدن ارزش، معنایش این است که حق با غالب است والسلام! غلبه مبنای حق است (که طبیعتاً بر اساس فلسفه مادی هم همین طور می‌شود ها! جبر در تاریخ آن چیز که غالب است همان درست است، همان قانونی است) غلبه حق است؛ یعنی مظلوم در کار نداریم، ظالمی در کار نداریم، حقی در کار نداریم. ارزشی در کار نداریم. یعنی آن ها قصه بود آن چیزهایی که درست کرده بودیم. نمی‌دانم دیوان حقوق بشر قسمت شکایات بین المللی، شکایات کذا، شکایات کذا. این ها برای این بود که بند هایی باشد که به آن ها بند بکشم ارزان. حقی در کار نیست. پس حاکمیت آن ها به غلبه برمی‌گردد، غلبه مادی، نفس، انکار حقانیت است.

حالا ببینیم آیا...؛ - به حضورتان عرض کنم که - حالا ببینیم در دستگاه الهی معنای حاکمیت چیست؟ در دستگاه مادی، معنای حاکمیت شد، حاکمیت زور، حاکمیت قدرت تصرف، ظلم و ذاتی اش هم هست در تمام مراتب، ظلم و فساد. «هم یمنیهم و یعد هم» برای شیطان هم عیناً عین همان در ارکان ظلم هست که «یمنیهم و

یعد هم» و یا «و ما یعد هم الشیطان [؟: ۴۰: ۴۰]» به هوس بیندازد، تحریص کند، تهدید کند البته در فرم های مختلف پیچیده ترینش در صد فرم امریکایی است که مدعای دموکراسی ترین هست، پیچیده ترین اش واقعاً هست. خیلی ها اغفال می شوند برای این که خیال می کنند؛ البته به شما عرض کنم تا باکش نباشد هم اغفال نمی شود دستگاہ خدا این گونه است ها! اولش به تمنای دنیا افتاده تا بعد گول خورده از امریکا، از بالا، بالا، بالایی که در خودر امریکا هست تا آن بقالی که هوس لذت کولر را در سرش دارد، خیال می کند آرامش به همین هست و التفات ندارد که آرامش چیز دیگری است، جای دیگر حاصل می شود. یک سهمی اش شاید همه ماها بر اساس ضعف ایمانمان به آن مبتلا باشیم که خیال کنیم که طلب کنیم آرامش را از همین آب، و خیال کنیم آب است که ما را سیر می کند سیراب می کند و دست آن صاحب عطا را نبینیم و التفات نداشته باشیم. - ان شاء الله تعالی - خدا همه ما را حفظ کند از ظل و غفلت. حالا آیا قسمت دومی که می خواهیم وارد شویم این است که اصلاً حقانیت و حاکمیت و هدایت و رشد از هم جدا شدنی نیست. حکومت به معنای این که ضرورت اجتماع باشد، بحث اجمالی در باب حکومت است. انسان زندگی اجتماعی را می خواهد فطرتاً بحث اجمالی در باب انسان است. انسان تعلق به کمال دارد. و دارای قوه اختیار و علم و انگیزه است، کمال طلبی انسان، انسان را اجتماعی می کند. کمال طلبی انسان باعث حرکات انسان می شود که اگر این کمال طلبی در انسان شناسی ملاحظه شود، اگر اختیارش هماهنگ با هدایت عالم بود، با هدایت تکوینی بود آن وقت می گوئیم پذیرش نسبت به تشریح برایش حاصل می شود و در مرتبه سوم می گوئیم پذیرش نسبت به ولایت اجتماعی برای او حاصل می شود. و تمام مراتب ولایت اعم از ولایت تکوینی و ولایت تشریحی و ولایت اجتماعی، هر سه مراتب حقانیت حاکمیت هدایت است. حکومت با هدایت است، با رشد است، برای رشد است. خود حکومت غایتی دارد، برای رشد آن را سرپرستی می کنند. برای این که به او عطا کنند، چیزی به او

بدهند، مورد لطف قرارش دهند، اکرامش کنند. این اکرام یک مرتبه در مورد نازله حکومت که نفس قوه اختیار هست. بشر به آن اکرام شده و از صف موجودات دیگر که قابلیت تشریح و هدایت اجتماعی ندارند، بالا آمده و نعمت فوق نعمت، هدایت تشریحی و بعد هدایت اجتماعی است، نه این که خیال کنیم که این جا هم حاکمیت بنا به ضرورت انسان بودن انسان است. انسان به دلیل این که کمال طلب است اصلاً حرکت، تصرفاتش وقتی می‌گوید عاقلانه متصرف است (از تصرفات درونی که بعداً عرض می‌کنیم تا تصرفات بیرونی) این اگر هماهنگی به غایت باشد صحیح در همین است که بگوییم عاقلانه، موافق با فطرت، هماهنگی دارد عمل می‌کند والا شیطنت دارد می‌کند، ضایع دارد می‌کند و الا ولایت اولیه را هم که به او دادند دارد باطل می‌کند. دارد به وسیله ولایت اولیه عوضی که خودش را به عروج ببرد، دارد به سقوط می‌برد بیچاره. ولایت های مرتبه بعدی هم که گفته می‌شود نور فوق نور هست. حاکمیت رشد است و این خیلی عجیب است که بشر درباره سلامتی عادی و رشد عادی اش رجوع که به دکتر می‌کند دنبال این نیست که حقانیتش به کجا برمی‌گردد ولی این جا که رشد حقیقی اش هست می‌گوید آیا؛ مثلاً می‌رود نزد دکتر، نزد دکتر که می‌رود دستورش را به صورت مطلق می‌نویسد درد موضوع او می‌شود، چه بسا یک مشکلاتی هم داشته باشد باز می‌پذیرد. صرف مال می‌کند و به استقبال مشکل هم می‌رود برای این - به اصطلاح - اجرای نسخه دکتر، بعد پای ولایت خدا و رسول و ولی اعظم الهی و ولی فقیه که می‌رسد، می‌گوید که حالا ما قیم می‌خواهیم؟! حالا ما خودمان عقل مان نمی‌رسد! خب شما که به عقلت می‌رسد چطور است که نزد دکتر می‌روی؟ آن جا هم بگو عقلم می‌رسد! حالا بالاتر آن که حتماً قیم می‌خواهیم. این که خودت را مطلق فرض کنی در عالم، با این همه راه و مسیری را که داری به طرف کمال غایی که برایت معین شده، آن سؤال است. آن سؤال ابلهانه است که کسی که خبری از عالم برزخ ندارد! خبری از عالم قیامت ندارد! خبری اصلاً ندارد، این ولایت تشریحی

می‌شود. این ادعا کند بگوید که مگر من قیم می‌خواهم! من سرم می‌شود که خوب و بد را بفهمم. کلام احاطه دارد که کدام مرحله از حیات امت که بخواهد خوب و بدش را بشناسد؟ ها‌کذا در باب ولایت اجتماعی اش هست. پس بنابراین اول در انسان شناسی ما می‌گوییم: انسان طالب کمال هست و به طرف جهت غایی حرکت می‌کند به این دلیل می‌آید به طرف جامعه و مجتمع و بعد عرض می‌کنیم که این به طرف مجتمع آمدن هم عین آن ولایتی را که فرد در قدرت اختیار برایش گفته شد، برای نظامش هست و این هم سرپرستی رشد است. البته یک درجه از سرپرستی رشد به هر کسی داده شده، ولی درجه اعلی اش به ولی اجتماع داده شده که ولایت فقیه است که بعداً - ان شاء الله تعالی - توضیحش را بیشتر عرض می‌کنیم خدمتان. که آیا حالا اگر ما اصل را می‌گیریم تعلق هست در اختیار چگونه ظاهر می‌شود چیزهایی که منتقل به ولی اجتماع هم می‌کنیم، خوب بگویید: ولی تکوینی رشد می‌دهد، ولی تشریحی هم می‌آید قانون معین می‌کند. یک عده هم - به اصطلاح - قانون را اجرا می‌کنند، این سرپرستی رشد برای چه چیزی است؟ یعنی تک تک آدم‌ها مثلاً رساله را یکی یک رساله ای بخرند - به حضورتان عرض کنم که - بر وفقش همه این احکام رشد را هم تشریحاً داشته باشد، بگوییم که دیگر روابط اجتماعی و نظام برای حالا یک مواردی مثل متخلفین؛ ما قاضی می‌خواهیم که اگر کسی مثلاً روی قانون بیع عمل نکرد بگیرنش. روی قانون را عمل کرد مثلاً از او بگیرند اموال را برگردانند. یک افرادی هم که عقل شان به کارشان نرسد، نتوانند رساله را بخوانند و عمل کنند، برای آن‌ها هم می‌خواهیم. یک لشکری هم که جلوی دشمن را بگیرد می‌خواهیم، ولكن نه این که دیگر دیگر تصرف کند در کارهای درست. تنظیمات اجتماعی قابل دقت است از همین جا به بعدش‌ها! یعنی ولایت تشریح را که کسی بپذیرد، بگوید ولایت تکوینی را قبول دارم، ولایت تشریحی را هم می‌پذیرم، ولی ولایت اجتماعی به چه معنا قصدتان هست؟ قصدتان هست یک نفر باشد لشکر داشته باشد و آن فرد برای مقابله با دشمن احیاناً شکل

های مختلفی هم می‌شود بگوییم. می‌شود بگوییم مثلاً انفال و یک قسط از درآمدها را خرج کند استخدام کنید مانند خیلی از کشورها، یک فقط وزارت دفاعی داشته باشیم حالا خرج هم مردم بخواهند بدهند، مالیات هم بخواهند ببندند فقط به وزارت دفاع بدهد. یک وزارت دفاعی ما لازم داریم و یک دستگاه قضائیه. دیگر دستگاه قضائیه هم قیم نصب می‌کند برای صغار، - به حضورتان عرض کنم که - و هکذا اگر کسی مجنون شد، سرپرستی اش می‌کنند. اگر کسی خُل شد سرپرستی اش می‌کند، اموال مویب و مضطر و حجالین و - به حضورتان که عرض کنم که - بخشی هم از درآمد عمومی را شما بگیرید برای همان کسی که ژنرال ارتش است، و دفاع، فقط وظیفه اش دفاع است. دیگر ولایت بر مسلمین، مسلمین اگر در امر جنگ شد برای نیروی دفاعی شد، اطاعت می‌کنیم، ولی حالا تنظیمات خودشان را بخواهند درست کنند و تابع این باشند این چرا؛ یعنی ولایت فقه بر مردم یا ولایت فقیه بر مردم؟ ولایت شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و مأمور گسترش اسلام است یا یک خط دفاعی دارد نه هجومی، حق جهاد ندارد، دفاع فقط می‌تواند بکند، لشکری می‌خواهد برای دفاع. اگر کسی حمله به او نکرد، او هم حق حمله ندارد، اگر هم کسی حمله کرد تا لب مرز حق دارد برود. حالا مرز را هم دستگاه های کفر درست کردند، آن طرفترش نمی‌شود بروی! می‌گفتند این را افرادی که ضعیف بود ادراکشان می‌گفتند که رفتن در خاک عراق جرم است، رفتند. از آن ها نادان تر و جاهل تر هم از نظر شناسایی موضوع ابله‌تر، می‌گفتند امریکا آمده و چاه نفت آبادان را آن وقت که شاه سرکار بود سرمایه گذاری کرده و کشف کرده، چه کرده، انگلستان را وصل کرده به امریکا. می‌گفتند که اول که دولت مالک است، عنوان دولت از نظر فقهی، دولت می‌تواند صاحب مال شود یک عنوانی است اعتباری که قدرت مملکت شدن دارد، قدرت مالک شدن دارد. به همین دلیل قدرت معامله هم دارد. نمی‌گفتند حکومت اسلامی ها! یادمان نرود - دولت بما انه یک

نظام حقوقی. پس دولت شاه اولاً که حق تصرف دارد، ثانیاً که معاملاتش صحیح است، ثالثاً طبق معاملات صحیح شرعی معامله کرده است با یک دولت دیگری مسیحی، آن دولت هم که معامله با مسیحی که نیست معامله با کافر نیست، قانون دارد، قاعده دارد، نمی‌شود به هم زد که، می‌گفتند: که این قرار داری است که او امضا کرده و او آمده سرمایه گذاری کرده این حق پیدا می‌کند شرعاً و شما اصل اعتراض‌تان بیجا هست. مثلاً من یادم است این مطلب را می‌گفتی که نفت را به قیمت یا مفت مثلاً می‌خرند و یا چه می‌خرند می‌گفت به عادلانه بازار می‌خرند. اگر کسی، اگر کسی بیشتر می‌خرید به او می‌فروختند، کسی که از پول بدش نمی‌آید که! شما وارد نیستید این طوری می‌گویید. - به حضورتان عرض کنم که - اگر ولایت فقه شود همین چیزها درون آن در می‌آید ها! این را من تشریح می‌کنم ولایت فقه شود یعنی چه؟ ولایت فقه شود؛ یعنی ولی فقیه ولایتش و حق ولایتش در فقه بحثش در بحث مکاسب طرح شود در دو سربرگ طرح شود. درباره این که بیع فضولی کاشف است یا ناقل است ۱۵ صفحه بیشتر استدلالهای خیلی دقیق و قوی، درباره این که معاطات چطور هست، بحثی که می‌خواستیم الان [۵۸:۰۰] برای دقت. درباره این بحث، کتاب مکاسب را مطالعه بفرمایید ها! شیخ مقامش بسیار جلیل است. شما کم نگیرید شیخ را. شیخ از نظر دقت نظر در فقه خیلی کم نظیر هست در بین همه از خودش شاید بی نظیر باشد. در ورع و تقوایش هم شک نداریم؛ یعنی ورعش هم همان عبارت هایی که صحیح است درباره امام بگویند تالی تلو معصوم، نهایت این که امام در امور اجتماعی هم اهل نظر هستند او نیست. ولی درباره انطباطش و تقوایش آن چه که به ما رسیده در رتبه بسیار عظیم است. علمیت و دقتش هم مثل صاحب جواهری اعتراف به آن می‌کنند و معرفی اش می‌کنند. ایشان بحث ولایت فقیه - عنایت بفرمایید بر این مطلب که دارم عرض می‌کنم - کتابهای فقهی را در نظر بیاورید آن کتابی که بحث ولایت ایشان کرده در مکاسب، مکاسب در چه قسمتی اش؟ در بخشی این است که راه نان در آوردن مکاسب؛ یعنی

راه نان در آوردن، راه معیشت، راه کسب، راه کسب و درآمد، راه کسب درآمد حلال، راه کسب درآمد حرام، در راه کسب درآمد حرام ولایت ولی جور را معرفی کرده راه کسب درآمد حلال را هم در بین چند راه، راه کسب درآمد از ولایت ولی امر، (البته این پول را حلالتر از همه مقدمه بر همه دانسته و شک نداریم) ولی مسئله استخدام بیاریم در نظام ببینیم چه جایگاهی دارد. مسئله استخدام دو طرف دارد، یک استخدام کردن و گزینش، یک استخدام شدن، استخدام شدن جزء احکام فردی، ظوابط گزینش و استخدام برای آن نظامی است که دارد درست می‌کند از آن باب این بحث است. آب، کسی درباره اش بخواهد صحبت کند. بگویند آب چه ارزشی دارد؟ بگوید: آب را می‌شود فروخت، نان به دست آورد. خب، یکی دیگر هم ممکن است بگوید آب حیات همه موجودات زنده به آن بد می‌گوید، به آب نظر به عنوان کسب درآمد نکرد، بگوید برای حیات گیاه، انسان، حیوان برای همه این‌ها آب لازم است. اگر آب نباشد بحث این است در فرض کنید بهداشت، صحت، رشد در این‌ها، بعد یک پا بالاتر بگذارد بگوید در طهارت، در قابلیت حضور حق ایستادن آب نقش دارد، از امکانات مادی هست که آدم می‌تواند به آن طهارت پیدا کند و شایستگی پیدا کند برای رسیدن نماز خواندن خب این چند رقم بحث کردند درباره آب. درباره ولایت آن جا طرح کردند. حالا در فروع فقه هر چه ما دقت کنیم و اختیاراتی هم فرضاً ملاحظه کنیم که بعضی ملاحظه کردند اخیراً، جمع آوری کردند، البته ملاحظه همه فقها کردند ولی بعضی جمع آوری اش کردند.

[ابتدای صوت ۲۴۶۱] دستگاه ارزشی نگاه کردن هست، نه این که بگوییم که اصل ارزش به هدایت هست و هدایت از ناحیه ولایت صادر می‌شود، نه این که بگوییم رشد رشد معین می‌کند که شما چه قدرتی دارید که - ان شاء الله تعالی - بعداً عرض خواهیم کرد و قدرت معین می‌کند مبتلا به تکلیفی شما اسمش چیست؟

به هر حال - به حضورتان عرض کنم که - فرق خیلی دارد که بگوییم دنباله ولایت ائمه معصومین در اصول اعتقادات حاکم بر همه فروع بحث ولایت است، یا این که بگویید به عنوان یک بخش از مسئله که اگر همه اش هم از همین ابواب جمع کنند، یک باب می‌شود در کنار باب های دیگر، حالا که به صورت یک باب ذکر نشده. در جواهر را نگاه کنید. این طوری نیست که تیترا که زده باشند یک بابش اسمش باب الولایه باشد. حالا فقیهی می‌آید و از سراسر بحث قضا و از سراسر بحث مکاسب و از سراسر از اول تا آخر بگردد هر جا اسم حاکم و نظر حاکم و که این ها بعضی اش اصلاً بحثش بحث قضاست، نه بحث ولایت است. (قاطی شدن این ها برای خودش صحبتی دارد) هر جا درباره اموال و این ها، درباره اشخاص، درباره انفال، درباره این ها همه را جمع کند و بیاورد در یک باب بگوید باب الولایه. آن وقت می‌شود یک باب در کنار باب های دیگر. اساساً آیا تصرف و الی محدود به بخشی از سر آمد است یا اصلاً رشد سرآمد به وسیله او معین می‌شود. اگر گفتیم بخش فقط بحث خمس هست درباره اموال فردی، می‌شود بخشی از سر آمد. این در هیچ نظامی، اقتصاد متکفل توجه به بخشی از سرآمد نیست. بخشی از معادن، بخشی از منابع طبیعی، بخشی از سرآمد این ها را ذکر کردن در باب این که این است محدوده ولایت. حد معین کنیم برای ولایت از داخل فقه محدود به این امور که این اموال را جمع کند، این طوری خرج کند، مواظب هم باشد که مثلاً دیگر کاری هم به کار دیگر نداشته باشد، این معنایش این است که نظام ولایت را از اصول دین که ما شناسیم، ولكن اگر شما گفتید ولایت، ولایت فقیه شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله هست، معنایش این است که بحث، بحث کلامی است. شما بعد صد تا ضابطه از داخل فقه برایش معرفی کنید، بگو عالم باشد، چه باشد، چه باشد، مواردی را هم بگو به صراحت فقه این جا داده دست شرع ولی محدود به این معارف. یک وقت باز صحبت از حد نداشتن است، آن غلط است طبیعتاً. آن براساس هوی که نیست که. یک وقتی است که یک گونه حرف برایش

تعریف می‌کنید که اصلاً نمی‌خورد این با رشد، که - ان شاء الله تعالی - این را باید اول تعریف رشد را مشخص کنیم، بعد ببینیم آیا این ولایت از اصول اعتقاد اگر بخواهد باشد و اگر تابع فروع نباشد چه می‌تواند بشود؟ بله.

آقای معلمی: [؟: ۳۹: ۴۰] بسم الله الرحمن الرحيم در مورد بحث جلسه قبل و جلسه دوم یک مقدار سؤالات در جلسات در واحد مشترک برادران فرمودند که اول من سریع این ها را می‌خوانم، تا به جمع بندی اش برسیم. سؤال اول این است که، اگر حکومت برای نظم باشد و نظم برای رشد چه اشکالی دارد؟

۲- نظام بدون محور انتظام ممکن نیست و این محور با ارزش رابطه دارد.

۳- اگر دایره حکومت حاکم به تبع محکوم تعیین شود، آیا باز حکومت حاکم مطلق است؟

۴- اگر محکوم مختار است، همیشه می‌تواند نسبت به حاکم عصیان کند.

۵- اگر ولایت محدود به حد خاص باشد، آیا مطلق است؟

۶- آیا اصول مکتب، قید برای محدوده ولایت نیست؟

۷- آیا نظام مادی غایت ندارد یا غایتش باطل است؟

۸- چرا رشد بدون ارتباط با کمال مطلق معنا ندارد؟

۹ در مورد هماهنگی که جلسه قبل فرمودید با هماهنگی با نتیجه، دو فرض گفته شده یکی هماهنگی با

نتیجه اگر باشد، خود نتیجه باید صحتش جای دیگر تمام شود، که آن هم باز بخواهیم برگردانیم به یک نتیجه

بالتر، بالاخره آن آخرین نتیجه ای را که می‌خواهیم بگیریم صحت همه را به آن تمام می‌شود صحت آن کجا

تمام می‌شود؟ که بعد ما ملزم می‌شویم صحت آن را هم برگردانیم باز به داخل تعریف کنیم، بنابراین بر این

اساس باید معیار صحت شود هماهنگی عمومی، نه هماهنگی با نتیجه. اگر هماهنگی با جهت را بخواهیم معیار

بگیریم، نه هماهنگی - به اصطلاح - با هدف، هماهنگی با جهت، که هدف و جهت یک تفاوتی دارد، دوستان اطلاع دارند. اگر هماهنگی با جهت معیار باشد، در این صورت رشد معنا پیدا می‌کند و وقتی رشد معنا پیدا کرد، یعنی همیشه ما در حالتی قرار داریم که نسبت به حالت بعدی از یک ضعفی برخوردار است و در عین حال هر دو دارای یک وجه اشتراک هستند، بنابراین بر این اساس آن اشکالی که گفته می‌شود، مادی ها زحمت می‌کشند برای دنیا و این خودش یک نوع حرکت مادی است این اشکال شاید وارد نمی‌شود، عین همین هم در مورد الهیون می‌شود گفت. آن‌ها حرکت مادی دارند برای رسیدن به یک - به اصطلاح - حرکت مادی بالاتر بر الهی اش هم می‌شود گفت این یک خودش یک نحوه تعبد یا - به اصطلاح - تقریبی است برای رسیدن به تعبد یا تقرب بالاتر.

۱۱- پذیرش غیر از ظرفیت‌هایی است که مربوط به بحث دو جلسه قبل هست که در آن جا وقتی گفته شد که اگر حاکم را مردم به - به اصطلاح - حاکمیت نپذیرفته باشند او حاکمیت ندارد، در توضیحاتی که در پاسخ فرمودید در مورد پذیرش صحبت فرمودید. پذیرش ذهنی و روحی و - به اصطلاح - جسمی که صحبت شده که پذیرش غیر از ظرفیت است.

سؤال ۱۲- معنای رشد چیست؟ آیا تعادل داخلی مجموعه؟ گسترش کمی؟ یا گسترش کیفی؟ یا گسترش

کمی و کیفی در تعادل؟

سؤال ۱۳- آیا رشد و توسعه تفاوت دارند؟

سؤال ۱۴- اهداف مقطعی است که ممکن است هر هدف در مقطع بعد وسیله باشد. که همان قبلاً هم از

این بحث شد دیگر؛ یعنی هر هدفی را که تعیین می‌کنیم وقتی به آن رسیدن خودش ابزاری است برای هدف

بعدی است که در این مجموعه رشد معنا پیدا می‌کند.

۱۵- آن جا اگر هماهنگی رشد آور است در زمان اشتباه که از طریق خودش هم مسیر طی شده باشد چرا باز رشد آور است و ثواب خود را هم دارد مثل اشتباهی که فقها در استنباط می‌کنند، که منظورشان از سؤال این بود که ما باید همین رشد آوری را هم با توجه به مکتب تعریف کنیم که اگر یک جایی مکتب فرموده باشد این اشتباه هم خودش خلاصه پذیرفته شدند، اگر مسیرش طی شده باشد، آن هم باید از هر چیز ناهماهنگ باشد در ظاهر بگوییم ناهماهنگ است آن را رشد آور بدانیم.

۱۶- اگر رای عقلاً چه مسلمان و چه غیره بر امری تعلق گرفت و از ناحیه شرع هم نهی‌ای بر آن نرسیده بود آن هم را شارع امضاء کرده است که در توضیحش خلاصه طوری فرمودند که آیا موافقت قطعی لازم است یا عدم مخالفت قطعی هم کفایت می‌کند؟

در مورد این سؤالات یک صحبتی مطرح شد ما بعضی وقت ها در فرمایشاتی که دارید یک مطالبی را به عنوان لازمه یا به عنوان بحث های حاشیه ای می‌فرمایید که این ها را به همان اندازه باید در آن موضع بحثی که هستیم به آن بها بدهیم. یعنی آن را به عنوان لازمه یا حاشیه بحث کنیم، خود اصل بحث اگر بخواهد بشود مسیر بحث یک مقداری عوض می‌شود. بنابراین بعضی از این سؤالات مثل همین مطلبی که در مورد بناء عقلا گفته شد یا آن بعضی دیگر از سؤالات مشابهی است این ها در جلسه ها لازم نیست ما به آن پردازیم، بلکه باید موقع خاص خودش روی آن دقت بیشتری شود. بعد فکر شده بود که برای این که مشخص برای مان شود که بحث های حاشیه ای کدامهاست دست، بحث های لوازم کدام هست، بگردیم داخل صحبت ها محور اصلی برای بحث پیدا کنیم، مقدمات اولیه اش پیدا کنیم، بعد بر آن اساس می‌توانیم تشخیص بدهیم چه بحثی را لازم است مطرح شود. بر آن اساس که در جلسات اول فرمودید که ما از مثال هایی شروع می‌کنیم از مصداقهایی شروع می‌کنیم که ذهن آماده شود، یعنی در آن جلسه ها از ابتدا معیار حقانیت را معرفی نفرمودید.

مثل بحثی که الآن در مورد معیار ارزش و معیار حقانیت می‌فرمایید که بعد ما بتوانیم مطالب را با آن معیار محک بزنیم بنابراین به نظر رسید که اگر بخواهد کلی بحث شود، نه بر این اساس که ما مثلاً الآن مسلمان شیعه تابع ولایت فقیه هستیم بخواهیم کلی بحث کنیم مثل جلسات اول، اولین مطلبی که لازم است روشن شود این است که یک وقتی چند نفر دور هم دیگر جمع می‌شوند حکومت لازم است. یک عده ای که دور هم باشند حتماً حکومت لازم دارند. ۲- اگر حکومتی تشکیل شد به محض این که پذیرفتیم حکومت را، رأی و سلیقه و اختیارات یک عده ای به نفع اختیارات یک عده دیگر حذف می‌شود، کنار می‌رود. حالا چه دیگر رای اقلیت به نفع اکثریت یا اکثریت به نفع اقلیت یا بگوئیم یک کسی حاکم می‌شود رأی بقیه را همه را زیر پا می‌گذارد، بالاخره در حکومت این مطلب هست و این غیر قابل اجتناب است، چه حکومت الهی باشد، چه مادی باشد، چه هر چیز دیگر. این دو تا مطلب ظاهراً رویش اشکالی نباشد. روی این مطلب سوم این است که آیا حکومت مطلق است؟ یعنی حاکم در - به اصطلاح - حکومت خودش مطلق هست یا نه این یک مقداری بحث شد که با سوال بعدی که ما به نظرمان می‌رسیده که از قسمت بعد باید وارد بحث ارزش شویم حقانیت درون آن مطرح شود، این بحث هم احتیاج به روشن شدن مبنا و معیار حقانیت ندارد بعضی از برادرها معتقد بودند که نه باید قبل از این بحث حقانیت مطرح شود. در بحثی که آیا حکومت مطلق است یا نه، در تعریف مطلق یک مقدار صحبت شد که وقتی که می‌گوییم حاکم و حکومتش مطلق است. آیا مطلق به معنای - به اصطلاح - مطلق است منهای هیچ قید و شرطی است، که چنین مطلبی اصلاً در این جهان ممکنات غیر از حضرت حق که بگوییم که حاکم است، و او اطلاق دارد چنین چیزی اصلاً - به اصطلاح - وقوع نمی‌تواند داشته باشد به آن معنای اطلاق. این یک بحث. بحث دوم این که وقتی که یک نفر را حاکم قرار می‌دهیم، حاکم حکومتش یک موضوعی دارد، حاکم بر چیزی است، وقتی حاکم بر چیزی بود بر سایر چیزها حاکم

نیست یا ولی سایر موضوعات یا حاکم بر سایر موضوعات نیست. اگر یک نفر گفتند مثلاً هر کسی ولی فرزندان خودش است ولی فرزندان کسان دیگری نیست، پس مطلق باز به این معنا هم نیست، به موضوعش محدود است. غیر از این که به موضوعش محدود است، اگر در آن موضوع - به اصطلاح - ابعاد مختلفی را مشخص کرد یا مشترک - به اصطلاح - مختلفی یا مشخصات مختلفی را و بعد ولی را یا حاکم را حاکم یکی از آن ابعاد و مشخصه ها قرار دادیم در همان اندازه باز دو مرتبه محدود است. اگر گفتیم شما ولی امورات مثلاً اقتصادی هستید در همان امورات اقتصادی محدود است، آن جا دیگر نمی تواند بیاید صدر فرضاً اگر امورات سیاسی هم باشد، دخالت می کند. باز غیر از این که ما یک بعدی را از یک شی اگر حکومت داده باشیم به آن جا محدود می شود، اگر آن حکومت را هم در جهت خاصی آن بعدی را که قرار است این حاکم باشد برایش یک قید و مشخصاتی تعریف کرده باشیم گفتیم یک وقت حرکت می دهید، تغییرات می دهید، در این جهت خاص مثلاً حکومت می کنید در این که امورات اقتصادی را رشد بدهید، پس در آن جهت خاص در آن محدوده خاص باز حکومتش مطلق است. بنابراین از این بحث ها این استفاده ها شد که حکومت مطلق به معنای آن مطلق چیز نیست در آن محدوده ای که حاکم، حاکم است مطلق است. حداقل در این جا می شود گفت.

که در این جا به نظر بعضی از دوستان این گونه می رسد که اصلاً این مطالب یک مطالب واضح و بدیهی است دیگر وقتی کی کسی گفتیم حاکم است در این موضوع، خب معلوم است که در سایر موضوعات حاکم نیست، دیگر لازم نیست بگوییم مطلق؛ یعنی به سایر چیزها سرایت [؟ ۱۴:۵۵]. پس بعد محدوده این که حالا در آن محدوده که هست آیا باز حکومتش مطلق است یا حکومتش غیر مطلق هست، یک مقداری صحبت شد. و ما حصل این بود که بگوییم که بر یک امر دو نفر نمی توانند حاکم باشند، چون حکومت باید برگردد و آن

اختلاف باید برگردد به یک اشتراکی که بر اساس آن اشتراک تقسیم شود که هر کسی در چه چیزی، اگر آمدیم گفتیم که بر این موضوع دو نفر حاکمند؛ یکی بر امورات اقتصادی، یکی بر امورات مثلاً سیاسی این به معنای این که دو تا حاکم بر این وجود دارد، نیست، به معنای این که آن یک محدوده دیگری دارد، آن یک محدوده دیگری دارد. خلاصه اش این که اگر بخواهیم بگوییم حاکم بر محدوده خودش - به اصطلاح - مطلقاً حاکم نیست هر قیدی را که معرفی کنید چه قیدی که از اعم - به اصطلاح - قیدی که مربوط باشد به تغییرات شی یعنی زمان شی چه قیدی که مربوط باشد به مکان شی که چه حالا بیرون شیء چه درون شیء، ما محدوده ولایت او را کوچک کردیم؛ یعنی موضوع ولایتش را ضیق کردیم، نه این که بگوییم، بگوییم در همان موضوع مثلاً ضیق شدن دو مرتبه او ولایت ندارد مثلاً در ولایتش با یک نفر دیگر شریک اند. بنابراین از این بحث ها این نتیجه گرفته شد که حاکم در محدود حکومت خودش - به اصطلاح - حاکم مطلق است، نه در سایر ابعاد و در سایر جهات و در سایر موضوعات، که حالا این را به چند عبارت مثلاً فرمودند که ولایت هر ولایتی تحت ولایت شامل تر مطلق است یا حکومت مطلق است در موضوع حکومتش. بعد یک مطلب دیگر هم در این مورد حکومت مطلق گفته شد که حاکم مطلق، محکوم مطلق می‌خواهد و محکوم مطلق یک ذره ای است که - به اصطلاح - اختیاری نباشد؛ یعنی پذیرش و عدم پذیرش - به اصطلاح - موضوعیت پیدا نکند، در آن جا می‌توانیم بگوییم: حکومت مطلق است. بعد در همین بحثی که شاید در حاشیه هم قرار می‌گرفت نسبت به این موضعی که فعلاً در آن هستیم بحث ولایت فقیه گفته شد که «ولایت مطلق فقیه» گفته شد که یک وقتی بیرون می‌گوییم که کسی که ولی امر مسلمین هست - به اصطلاح - امتش حق این را ندارند که از او سؤال کنند که به چه مصلحتی این - به اصطلاح - دستور را دادی، این امر را فرمودید یا این که به چه مصلحتی حکم را از کتاب و سنت به چه - به اصطلاح - دیدن کدام آیه و روایت و حدیث این را در آوردی، بنابراین

حرف اعتراض نباشد، از این طرف بنابراین بتوانیم بگوییم که حکومتش مطلق است؛ یعنی هر چه گفت امتش باید گوش بدهند و حق اعتراض ندارند. یک بحثی هست که یک استنباط دیگر از او بشود، به این معنا هست که ولی مسلمین هر کاری خواست می‌تواند انجام بدهد و هیچ قاعده و ضابطه‌ای بر او حاکم نیست، و به هیچ کس نمی‌خواهد جواب بدهد، نه فقط به امتش نمی‌خواهد جواب بدهد، به کسی دیگری هم بالای دست او وجود ندارد که بخواهد به او جواب بدهد بگوید این جا که من این امر را کردم یا این جا که دستور را دادم این بر این اساس بود. مشخص است که اگر تشخیص مصلحتش مبتنی بر قواعد و قوانینی نباشد به کسی هم نخواهد جواب بدهد که و الی حق مبتنی بر قواعد و قوانینی نباشد، دو تا که مصلحت سنجی می‌کند آن دو تا با هم نخواهند بود، برای این که برای شان برای چیزی حاکم نیست. بنابراین در آن تشخیص مصلحت ها در آن - به اصطلاح - حرکت هایی که جامعه را در جامع ایجاد می‌کند برای رسیدن به تقرب حتماً برا او یک چیزهایی حاکم است. آن هایی را هم که برایش حاکم است نمی‌توانیم بیاییم بگوییم که عقلی صرف است و فقط خودش - به اصطلاح - تشخیص می‌دهند، اگر این گونه بود - به اصطلاح - احکام کلاً بی مورد می‌شد و نمی‌توانستیم بگوییم که این حکومت - به اصطلاح - الهی و حکومت اسلامی است. چون یک ضابطه نهایی، نهایی ترین ضابطه را دادیم دست عقل ایشان که هیچ - به اصطلاح - اتصالی هم با وحی لازم نیست داشته باشد یا اگر لازم بود فقط بگوییم که از ولی تبعیت کنید هر چه که گفت و بر ولی هم هیچ قانونی حاکم نبود قرآن هم به این صورت اصلاً لازم نبود باشد، لازم بود فقط آن جا اسم اولیا حداقل تا آخر همین اسم مثلاً فقهای هم که باید حکومت را به دست بگیرند نوشته شود بعد بگویند از این ها تبعیت کنید هر چه که گفتند، خب آن ها هم هر چه که تشخیص دادند انجام بدهند. بنابراین روشن است که اگر ولی فقیه حکمی را تعطیل می‌کند مبتنی بر حکم دیگری دیگری است. ممکن است الآن بیاییم بگوییم این چیزهایی که در رساله ها نوشته

شده احکامش احکام کاملی نیست، مثلاً احکام توصیفی هم باید استخراج شود، نشده. فرضاً احکام حکومتی و احکام سلطانی هم باید استخراج شود نشده، یک سنخ های دیگر ولی نمی توانیم به صورت مطلق بگوییم ولی وظیفه اش - به اصطلاح - رشد و سرپرستی جامعه است، یک طرف است - به اصطلاح - تقرب الهی در این حرکتی هم که انجام می دهد موظف است به اجرای هیچ حدی از حدود الهی نیست. هر چه تشخیص داد مصلحت است همان انجام می گیرد. این - به اصطلاح - خلاصه این بحث ها بود که بعد به نظر ما رسیده که بعد از این بحث این که آیا حکومت مطلق است یا مطلق نیست، منهای بحث حقانیتش بعداً این مطلب مطرح می شود که آیا حاکم کیست؟ محدوده حکومتش چه محدوده ای است؟ و حقانیت یک حکومت خاص به کجا برمی گردد؟ و چه کسی یک - به اصطلاح - اجازه عزل و نصب احاکم را دارد. آیا مردم اجازه عزل و نصب حاکم را دارند؟ آیا خبرگان مردم اجازه عزل و نصب حاکم را دارند؟ آیا عزل و نصب حاکم باید از طرف - به اصطلاح - خدا انجام شود؟ این ها سؤالات بعدی و محدوده حکومت هر کسی به چه اندازه است؟ این ها مطالبی هست که حتماً به معیار حقانیت و به معیار ارزش بازگشت می کند و بعد در ضمنش هم باز یک سؤالی مطرح می شود و آن هم این هست که آیا اگر کسی حق عزل و نصب حاکم را داشته باشد آیا او حاکم است یا حاکم حاکم است؟ مثلاً اگر بگوییم که مردم حق عزل و نصب خبرگان را دارند و خبرگان هم حق عزل و نصب - به اصطلاح - ولی فقیه را دارند حالا باید در این سلسله مراتب بگوییم که مردم حاکمند؟ خبرگان حاکم است؟ یا ولی حاکم است؟ آیا حق عزل و نصب دلیل حاکمیت است یا دلیل - به اصطلاح - پذیرش است؟ این هم مطالبی است که ضمن این هم باید روشن شود. دیگر...

استاد حسینی: باید بگوییم که قلباً من دعا می کنم به برادر ها، هم تشکر وظیفه ام هست بکنم از خدمت

برادران، در زحمتی که می کشند در امر فکر کردن و بحث کردن و تأکید کنیم که اگر امروز مثلاً جواب بحث

داده نشود، جواب سؤال داده نشود، این علت ختور شما در انجام وظیفه تان نباشد. شما زحمت فکری که می‌کشید اولاً که حین زحمت ثواب می‌برید، عند الله - ان شاء الله تعالی - در مرتبه دوم که حتماً ما از این استفاده خواهیم کرد - به حول الله و قوه - و احیاناً کلیشه دارش ممکن است مثلاً عرض کنید که جلسات بعد - به اصطلاح - پاسخ بدهیم که مقداری از آن ممکن است بعدتر به ذهن مان بیاید که این ها جای بررسی اش هست. این مطلب باشد در خاطرتان که از تلاشی شما در تأمل کردن، دقت کردن، بحث کردن، خلاصه کردن نکند - ان شاء الله تعالی - آن وقت - ان شاء الله تعالی - ما خلاصه های این سؤالات را هم در عین حال از برادر عزیزمان که منظم هستند می‌گیریم طبیعتاً یک وقتی است که ما بلافاصله جواب می‌دهد به مطلب این مگر این که در خود بحث قبلاً حل شده باشد که ما جواب بدهیم. اگر چیزی به ذهن مبارک شما رسیده باشد که برای ما قابل استفاده باشد که نوعاً هم چنین است و اکثراً مباحث را ما از خود آقایان تلقی کردیم - به حضورتان عرض کنم که - باید روی آن تأمل؛ یعنی من آدم سریع الانتقالی نیستم چون بطیء الانتقال هستم تا مدتی بعد تدریجاً این - به اصطلاح - حداقلش مثلاً یکی دو روزی بگذرد تا به ذهنم برسد یا این که مدت ها بعد، به هر حال کمک می‌کنیم و همه مان با هم دیگر کمک می‌کنیم در انجام کار، امیدواریم که خدا - ان شاء الله تعالی - از همه قبول کند. ضمناً برای شادی روح پرفتح حضرت نائب امام خمینی و همچنین مرحوم شیخ (قدس الله سره القدوسی) زحمت زیادی برای اسلام کشیده و یک وقتی خدا نخواسته به دلیل این استنادی را که ما از فرمایش ایشان کردیم کم به ذهنتان نیاید زحمتی که ایشان کشیده، در زمان خودش خیلی زحمت بوده، زمان او را یاد مان باشد که نزد زمان اخباریین است، شیخ تقریباً ختم کرد کار آن ها را؛ یعنی خدماتی که شیخ کرده یک وقت در ذهن شما کوچک نیاید، به نظرتان نیاید که شیخ مثلاً کم دقت کرده یا کم خدمت کرده یا. هر کدام از این ها در عصر خودشان نمایندگان حضرت بقیه ا... بودند، زحمت کشیدند و

خدمت کردند و - به حضورتان - تا وقتی کار رسیده به این جایی که الان دست ما است. حالا اگر اصلاً انقلاب نشده بود، شما بحث حکومت می‌کردید؟ این حرفها که در کار نبود. اگر قبل از آن‌ها زحمت نکشیده بودند و بحث اخباریون را شیخ جمع نکرد. بود وحید بهبهانی کارش تمام شد به وسیله شیخ، اگر تمام نکرده بودند، شما این بحث‌ها را نمی‌کردید. بنابراین هر کدام از این‌ها در فصل خودشان هم در دقت نظری، هم در تلاش عینی خیلی زحمت کشیدند و - به حضورتان که عرض کنم که - رحم ا... من یعید الفاتحه مع الصلوات. (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۵

۶۸/۴/۱۴

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و اعوذ بالله من شر نفسی و من کل ما اخاف،
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على
محمد و آل محمد) و على اهل بيت المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى
يوم الدين

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین برکن! آن چه وعده به ولیات عنایت
فرموده ای هر چه زودتر به وی عطا فرما! بارالها! نائب ولایت رهبر عظیم و شأن انقلاب اسلامی حضرت آیه الله
خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جناح‌ها در برابر لشکر کفر پیروز بفرما! لشکر کفر در همه
جناح‌ها مخدول گردان! بارالها! رهبر کبیر انقلاب را درجاتش متعالی است درجاتش را عالی تر و متعالی تر قرار
ده! از مباحثی که تفضلاً نصیب می‌فرمایید و هر خیرات دیگری که نصیب فرمودید او را بهره مند بگردان!
روانش را از ما شاد و خرسند و راضی بگردان! بارالها! ارواح شهدا و صالحین امت را محشور به حضرت سید
الشهدا بفرما! معلولین جنگ را شفا عاجل عنایت بفرما! بارالها! انتقال ما از این عالم به عالم دیگر به وسیله
شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک آن گونه قرار داده که تو راضی باشی! بارالها! علل و امراض
ظاهری و باطنی ما را به فضل و عنایتت شفای عاجل عنایت بفرما! بارالها! اموات و ذوی الحقوق را از خیراتی که
نصیب می‌فرمایی خاصاً پدر و مادر بهره مند فرما! بارالها! ما را از دعای خیر و عنایت خاص ولی اعظمت (صلوات
الله و سلام علیه و روحی لترابه ترابه مقدم الشریف فداه) بهره مند و مستفیض بفرما! به ما سعادت درک حضور
و محضر ایشان را عنایت فرما! خدایا حالت التفات به خودت و به اولیائت را لحظه ای از ما مگیر! «اللهم اخرجنا

من ظلمات الوهم و اکرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین» اللهم صلی علی محمد و آل محمد.

مباحثی که تا کنون عرض شده، مباحث مقدماتی بوده در حقیقت که گاهی با اشاره به استدلال گاهی هم با اشاره به مباحثی که قبلاً استدلال آن شده بوده بحث را مقدماتاً به عرض تان رساندیم. قسمت اصلی بحث - بحول الله و قوه - از این قسمت حاکمیت هدایت که سه قسمت بحث داشت، این قسمت اصلی است و قسمت سوم دیگر تبعی است نسبت به این قسمت. در حقیقت می شود گفت به معنای تطبیق به مصداق هست آن چیزی را که در این جا کلی اش را تمام می کنیم. قسمت اول می خواستیم اشاره ای به نقض صحبت های دیگران باشد، خب در خلال آن هم یک اشاره هایی به این چیزی را که می خواهیم عرض کنم در این طرف اثبات بوده، نه این که نبوده، ولی اصل بحث این طوری نبوده که از مبنا و جوهره فلسفی آن آغاز کرده باشیم از مصداق آمدیم یک مقدار ملایم ملایم - به حضورتان عرض کنم که - ذهن را آماده بشویم برای ابتدای بحث. شاید هم صحبت شده بود قبلاً که بهتر است بعضی از مباحث از مصادیق و از مثلاً حالا کلمه رو بناها و مثلاً امور این طور - به اصطلاح - نازله آغاز شود، لزومی ندارد که از اول وارد مباحث آن شویم ولی فعلاً دیگر حالا نزدیک شدیم به خود بحث در این قسمت ها طبیعتاً برای بحث اصل خود بحث دیگر دارد طرح می شود. حالا این مفهوم ها را ما این جا مقدماتاً مجبور هستیم در آن دقت کنیم چه قسمت؟ می خواهیم صحبت از این بکنیم که حاکمیت هدایت و رهبری. برای این که بتوانیم این مطلب را درست به آن برسیم مجبور هستیم مسئله رهبری و رشد و این مفاهیم را سراغش بیاییم، سرپرستی جریان رشد، ببینیم رشد یعنی چه؟ هدایت یعنی چه؟ خب برای فهمیدن مفهوم دوم که مفهوم رشد عرض کردیم مجبوریم قبل از آن به نقص و کمال پردازیم، و برای مفهوم نقص و کمال به افزایش و کاهش که اعم از افزایشی است که در آن رشد باشد یا افزایشی است که لقب کاهش را هم می شود در عین حال به آن داد. افزایش بعدها خواهیم گفت ناهماهنگی، آن یک بحث دیگری است که بعدها عرض می کنیم. خب برای این که کاهش روشن بشود مجبور هستیم به بحث «وحدت و کثرت» پردازیم که بحث امروز پیرامون بحث «مفهوم وحدت و کثرت» هست، اگر

رسیدیم به قسمت دیگری هم می‌پردازیم. ولکن حالا، ببینیم آیا این دو مفهوم را دو مفهومی لحاظ کنیم که از یکدیگر منفصل حقیقی هستند، وحدت یکپارچه بودن، کثرت متعدد بودن، یکی بودن و یکپارچه بودن با چند تا بودن این ها دو تا، دو تا مفهومی هستند که از هم بریده مطلق هستند و اگر ما نسبت به جهان بگوییم یک کل است و کل وحدتش متقوم به اجزاء است و اجزایش متقوم به کل وحدتش هست؛ یعنی کثرتش متقوم به یکی بودن و یکی بودنش متقوم به کثرت هست این چه نحوه وحدت و کثرتی است؟ می‌شود گفت این ها دو تا منفصل هستند حقیقتاً؟ اگر این انفصال حقیقی مفهومی تمام باشد، انفصال ذهنی آن ها تمام باشد، مصداقاً هم می‌شد گفت کل در خارج وحدتش علی حده است و منفصل حقیقی است با کثرتش و کثرتش هم علی حده است، منفصل حقیقی است نسبت به وحدتش؟! می‌شود این را گفت؟ تا بگوییم آنکه متعدد است به یکدیگر ارتباط ندارد در خارج حقیقتاً و آن که یکپارچه هم هست در خارج ارتباطی با کثرت و تعدد ندارد حقیقتاً، کل درست نمی‌شود، این خلاف فرض ملاحظه کل است. این خلاف فرض اولیه است که گفتیم وحدت ترکیبی. اگر این دو مفهوم در مرتبه ذهن متعدد باشد، یعنی دوئیت و انفصال حقیقی داشته باشد، وقتی می‌گوییم وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت به چه معنا است؟ به معنای این است که تألیف کردیم دو تا مفهوم را کنار هم گذاشتیم در حالی که این دو مفهوم از همدیگر انفصال حقیقی دارند و با کنار هم گذاشتن هم برایشان ارتباطی فرض نمی‌شود یا این که می‌خواهیم بگوییم یکی‌اش در دیگری منحل است به انحلال حقیقی و دیگری انتزاع ذهنی است واقعیت ندارد. وحدت هست و کثرت انتزاعی است، انتزاعی که مصداق خارجی ندارد یعنی چه؟ یعنی منشأ انتزاعش که کثرت‌ها هستند حقیقت‌شان کثرت نیست؛ یعنی آن چه را که ما می‌گوییم از خارج منتزع کردیم از خارج منتزع نکرده باشیم از مفاهیم ذهنی باشد مثل مفهوم عدم که با تحلیل عقلی آن را درست کرده باشیم، در خارج کثرتی نباشد اصلاً. که این نظر به بساطت وحدت و تبدیل شدن وحدت و تغییر مفهوم وحدت ترکیبی به بسیط حقیقی می‌انجامد. معنایش این است که در خارج وحدتی است نه وحدت و کثرت. طبیعتاً تغییر و تغایر و امثال ذالک همه مفاهیم ذهنی و انتزاعی می‌شوند کیف به ثواب و عقاب و امثال ذلک و اگر خارج بسیط حقیقی باشد، دیگر هیچ یک از آن چه را که از انبیاء (صلوات الله علیهم اجمعین)

رسیده دیگر اصلاً معنا پیدا نمی‌کند تا برسد به آخرت، اگر عینیت حقیقیه داشته باشد وحدت با عالم خارج، یکپارچگی خاصی که منجر به بساطت حقیقی شود دیگر تدریجی الحصول بودن و نظایر ذالک هم طبیعتاً رها می‌شود. لذا همین جا در پاورقی عرض می‌کنم که در مفهوم وحدت و کثرتی که صحبت می‌کنیم ولو کلماتش شبیه بحث وحدت و کثرتی است که در عرفان از آن بحث می‌شود، این از آن باب نیست و بر آن مبنا هم نیست. ما دنبال چه هستیم؟ دنبال فعلاً در این بحث معنای افزایش و کاهش را شناختن هستیم، یعنی معنای تغییر را شناختن هستیم، معنای حرکت به طرف کمال را به آن دنبال هستیم.

خب حالا اگر بگوییم وحدت منحل در کثرت می‌شود به انحلال حقیقی و وحدت امری است انتزاعی و ساخته ذهن، آن هم معنی انفصال مطلق برابر اتصال مطلق که گفته شد در وحدت می‌دهد. نفی هر گونه تأثیر و تأثر حتی تأثیر و تأثر اوصاف نسبت به هم و نتیجتاً نفی حرکت می‌شود. پس از تبیین حرکت چه وحدت را اصل بگیریم و بگوییم کثرت با تحلیل عقلی به دست می‌آید، چه کثرت را اصل بگیریم و بگوییم وحدت به تحلیل عقلی به دست می‌آید و واقعیت خارجی ندارد. تبیین حرکت و تغییر و کمال نفی می‌شود. یک فرض دیگر در مقابل این فرضها بگوییم در خود مفهوم وحدت و کثرت تصرف کنیم و عرض می‌کنیم وحدت ترکیبی و کثرت ترکیبی مقوم و مفهوم وحدت را قیدی می‌آوریم که کاشف از ترکیب باشد، حاکی از ترکیب باشد، نشانگر ترکیب باشد می‌گوییم وحدت ترکیبی. کثرت را هم باز در آن عین این تصرف را می‌کنیم و نمی‌گوییم کثرتی که ذهن در قبال وحدت ملاحظه می‌کند می‌گوییم کثرت ترکیبی، کثرتی که مقوم آن کثرت حتی در مرحله مفهوم ذهنی، کثرت مقید به وحدت باشد. لازمه این مطلب این است که در تعریف ذات تصرف کنیم چرا؟ چون وقتی ما می‌خواهیم یک مفهوم را مقید به یک قیدی بکنیم قید اگر بخواهد داخل در ذاتش شود و اصل مفهوم را مورد تصرف قرار بدهد نمی‌تواند تألیف شود از دو تا امر منفصل؛ یعنی فرقی ندارد که بگوییم کثرت و وحدت منفصل هستند حقیقتاً و ما در خارج می‌خواهیم آن‌ها را کنار هم بگذاریم یا بگوییم منفصلند در مرتبه لحاظ اول و در لحاظ دوم می‌خواهیم این دو منفصل را یکی را قید دیگری قرار بدهیم. حالا اگر بخواهیم مفهوم ذات را در آن صحبت کنیم به این نحو صحبت می‌کنیم. می‌گوییم کلیه مفاهیمی که به درک

ما می‌آید علی فرض اینکه در عالم وحدت ترکیبی باشد و تدریجی الحصول باشد و قابلیت تغییر و رشد داشته باشد مفهوم ذات هم مدرک ذهن ما است، آن مفهوم هم باید وحدت ترکیبی داشته باشد، نه بسیط حقیقی. می‌گویید به چه تقریبی؟ به چه تبیینی؟ به چه بیانی؟ عرض می‌کنیم ملاحظه ماهیت در مرحله ذهن هرگاه بگویید یک صنعت دارد ولا غیر و هیچ خصوصیتی که بشود گفت این ها مقومات این ذاتند. ندارد، نداشته باشد که همان اشکالی را که به بحث اول کردیم اشارتاً گفتیم اگر کثرت بشود حرکت و تغییر محال می‌شود، پیدایش مفهوم مرکب هم که دارای چند ویژگی باشد حذف می‌شود و اگر بفرمایید که نه می‌شود یک ذات دارای دو یا چند ویژگی اصلی باشد که مقوم ذات است. ذات یک ماهیت که مفهوم ذهنی است. می‌گوییم این دوئیت تا کجا؛ یعنی انفصال، این انفصال در دو یا چند خصلت تا کجا دوئیتش حفظ می‌شود تا کنهی را که اسمش را گذاشته اید ماهیت؟ به اندازه ای که جدا و بریده و قطعه قطعه می‌کند یک ماهیت را؟ یا این که نه می‌گویید به یک جا می‌رسد این ها می‌شوند خصوصیات یک چیز. می‌گوییم ما حفظ معنی ذات در یک و دو، وقتی می‌گویید که ماهیت یک حاکی از تعدد نیست، ماهیت دو حاکی از تعدد است. دو خصلت را که نسبت بدهید به یک ماهیت و بگویید مقوم یک هست نفی می‌کند این اصل را؛ یعنی خودش درون متناقض می‌شود، یا دوئیت می‌رود ماهیت را جدا می‌کند و یا اگر نگویید جدا می‌شود بگویید دوئیت می‌شود خود واحد، شما از دو امری که منفصل بوده اند رسیدید به امر سومی که می‌خواهید بگویید آن ها آن منفصل نیست و در این صورت نقض گفتار قبل‌تان است که می‌گویید ماهیت بسیط حقیقی است. روشن شد که فرد سوم خود ماهیت شد ها! دو تا خصلت داریم خصلت می‌گویید مقوم این است یعنی قوام این به این دو تا است. می‌گوییم این دو تا یا به این جا که می‌رسد این را نصف می‌کند، آن را می‌کند تا دو تا صفت، دو تا خصوصیت این را می‌شکنند، می‌کند دو تا ماهیت یا این که این جا که می‌رسد این یک چیز دیگری است، چیز سومی است که این چیز سوم دیگر نمی‌شود گفت این دو خصلت قوام او هستند. بریده شد از این دوئیت. گفتن این که این قوام است و دو چیز قوام یک چیز است، سازگار نیست با این که بگویید این یک چیز است. حالا اگر بنابراین اصل که اشاره به آن شد مفصل تر آن در نوار بحث اصالت تعلق قابل رجوع هست برای دوستان اگر بر این مطلب گفته شد که

نه تصرف باید واقع بشود در مفهوم ذات ماهیت. بگوییم آن جا هم وحدت ترکیبی دارد و یک ادراک ذهنی را پایه قرار بدهیم که حاصل تألیف و کنار هم گذاشتن مفهوم وحدت و کثرت نباشد. هر چند مفهوم ذات را تنه بزند و در آن تصرف کند و تعریف جدید بدهد. اگر چنین شد، آن وقت ببینیم در فرضی که وحدت ذات اولیه آن بتواند بپذیرد که وحدت مطلق نیست و منفصل از کثرت نیست و وحدت ترکیبی است و کثرت هم بتواند ملاحظه بشود که کثرت منفصل از وحدت نیست، کثرت مطلق نیست، کثرت متقوم به وحدت ترکیبی است، هر دو از طریق ملاحظه [قطع صوت ۰۸:۳۰] و ترکیب اصل باشد در بیان کثرت و وحدت. ترکیب را هم نه به گونه ای که برایش اجزائی لحاظ بشود که آن اجزاء دیگر جزء نداشته باشند یا وحدتی ملاحظه بشود که قابلیت اضافه نداشته باشد، قابلیت تجزیه و ترکیب در آن باشد، لحاظ ابتدایی داشته باشد، به صورتی که کل تحویل بدهد. حالا اگر چنین چیزی شد و مفروض ما این پله قرار گرفت و این مورد قبول برادرها ولو لحاظ یک فرض، واقع شد که بحث در آن بحث در این فرض لازم دارد. از این پایه است بقیه صحبت هایی که عرض می شود خدمتان، کسی بخواهد در این فرض و خود این پایه صحبت کند خب جای دیگر بحثش، بحث نیست. بالاتر از حد بحث ولایت هم یک بحث دیگری است که قبل از بحث ولایت باشد بشود، اگر بگوییم بحث ولایت از شئون و مسائل بحث ولایت عامه است که مراتب مختلفی دارد. خب، این ما قبل از آن هم بحثی است سر جای خودش که اصل در عالم - فرضاً - تعلق هست، نیست چیست؟ و این جا باید بحث بشود، از اینجای بحث حالا ببینیم یک چنین ذاتی را، یک چنین مفهومی را، اگر فرض کردیم شدت در آن به چه معنا می شود؟ آیا می توان گفت - معذرت می خواهم - افزایش در آن، افزایش در آن چیزی که قوام وحدتش به کثرت است می شود گفت اسنجام بیشتر، وحدت افزون تر، بدون این که بگویید کثرتش هم افزون تر بشود؟ یا می شود گفت کثرت بیشتر بدون لحاظ وحدت بیشتر یا نمی شود؟ ظاهراً اگر بگوییم بدون کثرت بیشتر وحدت بیشتر به دست می آید، افزایش یک طرف را بدون افزایش طرف مقابل تأیید کنیم. لازمه این مطلب این است که تدریجاً پذیرفتیم انحلال کثرت را در وحدت. به همین جا تمام می شود یا نه؟ وحدتی را که می گوید اضافه شده است بدون این که کثرت اضافه بشود یعنی در عالم مرکب می شود کثرت متناسب با وحدت نباشد وحدت بیشتر

باشد. حالا در این حد هم اگر اکتفا نکنیم برویم بالاتر، بگوییم افزایش یک چیز دیگری را اثبات می‌کند مرتبه ای از هستی یا مرتبه ای از تعلق در عالم مرکبات که نیاز به ترکیب ندارد اگر بگویید یک مرتبه یک حطی یک حدی، یک مقداری از تعلق اضافه شد که مقابلش کثرت اضافه نشد؛ یعنی می‌شود در مرکب بسیط باشد فرض بسیط حقیقی را هم آوردید در عالم ترکیب، که اگر فرض بسیط حقیقی در عالم ترکیب بشود باز یک امر دیگری است، منفصل است حقیقتاً نسبت به آن چیزی که مرکب است، باز تألیفی می‌شود نه ترکیبی. کنار این مطلب یک وجود دیگری گذاشته شده که آن وجود نه نیاز به ترکیب دارد و نه مرکب است. این برایش زمان دیگر نمی‌گذارد، نسبتی بین او و بین مرکب وجود ندارد تا لغت افزایش صدق پیدا کند. یک چیزی که زمان در آن تصرف نکند به دلیل این که ارتباط به مکان و ترکیب ندارد اضافه شدنش به مرکب اضافه مرکب نشده منفصل از مرکب هست، افزایش مرکبی حاصل نشده یک چیز دیگر کنار یک چیز دیگری گذاشته شده با انفصال حقیقی، تألیف می‌شود، نه ترکیب. تألیف می‌شود یعنی چه؟ یعنی انتزاع ذهنی شما است که افزوده شد چیز دیگری که کنار این مرکب گذاشته شد هیچ گونه رابطه حقیقتی بین او با این نیست. امری منفصل از کثرت و جدای از کثرت و جدای از مرکب. کما این که اگر کسی بگوید افزایش در ناحیه کثرتی است که ترکیبی نیست. کثرت اضافه شد بدون آن که وحدت باشد، بدون این که وحدت ترکیبی افزایش پیدا کرده باشد آن هم عین همین اشکال بر آن وارد است، لزوم یک کثرت بریده از مرکب می‌شود، آن هم تألیف می‌شود. تألیف دو مفهوم هم ذهنی می‌شود نه خارجی. در خارج یا ارتباط هست یا ارتباط نیست. ارتباط نسبی وجود ارتباط را می‌رساند اگر نه، اگر گفتید انفصال مطلق است دیگر نمی‌شود گفت که دیگر در این جا ارتباط هست. بگویید اتصال مطلق هم به نحوه اینکه بسیط حقیقی‌اش بکند که قبلاً بحث شد. تألیفی این دو تا هم ذهنی واقع می‌شود. نه خارجی. افزایش در خارج نسبت به کثرت و وحدت ترکیبی باید به میزانی که کثرت بالا می‌رود وحدت هم بالا برود. یک مقداری مثال بزنم حالا، هر چند این مثالها وضوح شدیدش بعد ها هست. ولیکن حالا مثال بزنیم. می‌گویید افزایش قدرت فلان مثلاً مستکبر. یک وقتی می‌گویید که این توانسته یک انرژی ای به دست بیاورد که دیروز ده تا مرکب داشته برای یک کاری، ده تا جزء را ترکیب می‌کرده برای یک

کاری و امروز مثلاً یک چیزی را پیدا کرده که یک دانه آن بیش از آن ده تا اثر دارد، این در آن اشکال هست. اشکال هم این طوری وارد می‌شود که شما لحاظ یک چیز می‌فرمایید، مجموعه ای از ابزار و ارتباطاتی که این قدرت را در اختیار شما قرار داده هر جزئی از آن را حذف نکنید، این قدرت نیست. شما بنزین هواپیمایی بدون پالایشگاه ندارید که. شما دستگاه شکستن اتم بدون - به اصطلاح - معذرت می‌خواهم - شکستن اتم بدون دستگاه لازم که ندارید که، شما بهره برداری از یک مجموعه دارید می‌بینید یک گوشه آن را دادید ذهنی می‌برید از تمام آن روابط که با هم هستند تا این منتهی در یک گوشه با یک شدتی با یک افزایشی ظاهر شده می‌گویید این تنها ساده است. این حاصل یک ترکیب بزرگ است خیلی بزرگ هم نه کم، اگر مثلاً کلیه آثار اجتماعی را ما برایش وحدت‌های ترکیبی قائل باشیم، این که شما در یک گوشه می‌گویید دارد قدرت اثرش چنین است، تمام پشتوانه همان طوری که می‌گویید یک رابطه متکی است به کل روابط، در این جا هم عین همان را می‌توانید بگویید؛ یعنی حقیقتاً اگر آن‌های دیگر را از آن حذف کنیم این حاصل نمی‌شود. شما یک رابطه از یک مجموعه را با انتزاع ذهنی جدا می‌فرمایید و می‌گویید این رابطه خیلی قدرتش بیشتر است مرکبش هم ساده تر است می‌گویید موضوع بحث ما فقط مسئله این مثلاً راکتور اتمی یا موضوع مسئله ما این استفاده خاص از اتم یا این کذا هست. فرض کنیم بمب هسته ای یا کذا ولی این که این بمب هسته ای که - به حضورتان که عرض کنم - سبز نمی‌شود که، رفته باشند از جنگل چیده باشند آورده باشند. یک مجموعه مهم پشت سر آن هست حتی شلیک کردنش یک مجموعه مهم در ارتباطش هست، بریده نیست. حالا ما اگر این مثال را بخواهیم بیاوریم در روابط انسانی اش و یک مقداری در این جا توضیح بدهیم و از حرص بشر بخواهیم نگاه کنیم. سیری و گرسنگی داریم آدم یک مقدار غذا، یک مقدار غذا که صرف بکند سیر می‌شود بعد از مدتی که مصرف کرد - به حضورتان که عرض کنم - که آن غذا را و جزء بدنش شد و تبدیل شد دوباره گرسنه می‌شود. یک غذای بسیار ساده آدم را سیر می‌کند یک غذایی که چند رنگ هم باشد با چند مزه باز هم آدم را سیر می‌کند. حالا ببینید اگر بخواهیم ما شدت حرص را در همین امر غذا خوردن افزایش بدهیم متناسب با چه چیزی است؟ ترکیب های جدید ساختن برای پیدایش شدت تمایل، یا ترکیب ها را ساده کردن.

سابق خیلی از انواع این شیرینی هایی که جدید هست نبود این آبمیوه ها و این ها هم که بالمره نبود ما سؤال می کنیم دیگر صحبت این که آب هویج داخل آن بستنی هم بیندازند، دیگر فرقی ندارد. اصلاً آب هویج نبود که بخواهند آب هویج را با بستنی ترکیب کنند یا با فلان شیرینی صرف کنند. این تنوع زیادش مزه های جدیدی را می آورد یا نمی آورد؟ یعنی ضائقه ما فقط آشنای به فرض کنید اگر برای قبل را بگیریم ۱۰۰ تا مزه حالا بگویید آن صد تا هم خلاصه می شود در شوری و شیرینی و ترشی و تلخی و آن دسته بندی هایی که سابقاً می کردند چربی و چه. اگر حالا این ها را شما بگویید که ما ترکیباتش را مرتباً عوض می کنیم، معادله ها و نسبت های ترکیب آن را مرتباً عوض می کنیم، این یک مزه های جدید می دهد. مزه هایی که قبلاً - به حضورتان عرض کنم که - ما نه اطلاعی از آن داشتیم، نه ذائقه ما آن ها را می شناخت اصلاً، نسبت به آن چیزی که ذائقه ما بالمره از آن درکی نداشت، نمی شود که شما بگویید که نسبت به آن هم ما اشتباهی داشتیم میلی داشتیم، احساس خلع و فقری می کردیم. نمی توانید شما پیدا کنید کسی را که در پنجاه سال قبل بگوید که آبمیوه های رنگارنگ را می خواهد. آبمیوه آن وقت را به گونه ای اگر برای یک مریض هم دستور می داد دکتر بگیرند گرفته می شد که شاید طمع این طوری هم نداشت نمی دانم حالا من که - به اصطلاح - به ذهن می رسد - که به حضورتان که - این طوری اصلاً آبش را نمی توانستند بعضی از میوه ها را مجبور بودند بجوشانند تا آبش را بگیرند، اصلاً صحبت این گونه نمی شد، حتماً بشر ادراکی از آن نداشت، از ترکیبش به طبع ادراکی نداشت، وقتی ادراکی هم نباشد، احساس فقری نیست. ولی حالا که یک نفر کارگر حالا چه کارگر فکری طلبه باشد چه کارگری باشد چه هر چه، چه یک نفر فرد معمولی اگر یکسال بگذرد و در خیابانها عبور بکند آبمیوه فروشی ها را هم ببیند و یک سال - به حضورتان عرض کنم که - قدرت خریدن یا تهیه کردن یک لیوان آبمیوه نداشته باشد، برای خودش یا حساب مجاهده باز می کند می گوید من جهاد با نفس کردم یا حساب احتیاج و فقر می کند می گوید که من قدرتم نرسید، یک حسابی برای خودش باز می کند، یعنی احساس نیازی می کند برای یک سری روابط جدید بشر با عالم طبیعت است، بعد این هوای خنک را که آدم خب می فهمند، یعنی چه. زمستان هوا خنک است می فهمد، تابستان هم هوای گرم است، می فهمید. این که برویم یک جایی که خنک

باشد و بیلاق باشد این را هم می‌فهمید ولی این که نه در شهر همه کارها را هم می‌خواهم باشد سر جای خودش و همه - به اصطلاح - فعالیت‌ها هم می‌خواهم باشد. حین کار، حین اشتغال به بحث می‌خواهم خنکی خاص هم باشد بله در سرداب بود ولی سرداب هوایش دم داشت، ساعت خواستن ساعت چهار بعد از ظهر به بعد داخل سرداب جای بحث کردن نیست بالمره، هوایش دم دارد نجف سرداب و سن دارد خنک هم هست، ولیکن برای یک ساعتی از روز به درد می‌خورد. شد ساعت ۵ بعد از ظهر آن جا به درد نمی‌خورد دم دارد، بیاید بالا هم گرم است، بخواهید از نجف هم - فرض کنید - بروید کوفه دیگر آن جا جای بحث نیست. دیگر از یک اگر خدایی ناخواسته - معاذ الله - بگوییم که حظ مادی، اگر درس خواندن یک حظ مادی باشد، از یک حظ مادی باید دست بردارد تا به یک حظ مادی دیگری برسد، جمعش، ترکیبش که بگویید حین کار من می‌خواهم هوای فن کوئل باشد، رطوبت کولر هم نباشد، خب ادراکی از آن نیست که آدم در نداشتن آن احساس فقری کند. الان کولر خاموش بشود، برق برود و شما اطلاع پیدا کنید که ساعات مباحثه در فرهنگستان به مدت دو ماه برق نخواهد بود، آنهایی از شما که بمانید به نظرتان می‌آید یک مجاهده ای انجام داده اید مانند سر کار، ولی سابق هم همین کار را انجام می‌دادند احساس مجاهده هم نمی‌کردند به نظرشان آمد که این مطلب عادی است دارد نجار نجاریش را می‌کند، بنا بنائیش را می‌کند، بزار بزایش را می‌کند، طلبه هم دارد درس می‌خواند. وقتی هم حوزه تعطیل می‌شد، طلابی که اهل تبلیغ نبودند و اهل کار تحقیقی بودند، درس‌های ایام تعطیل را داشتند و این - به اصطلاح - یک مباحثی کتابهایی را هم در دوران تعطیل حوزه تمام می‌کردند. خب حالا ما صحبتمان این است که در ترکیب این خاصیت‌ها به هم نیازهای جدید مطرح می‌شود. این نیازها پشت سرش یک چیز دیگر است، معنایش این است که ارتباطات جدیدی است و در شکل صحیحش، نه در شکل مصلحتی آن که حالا من مثال زدم می‌تواند قدرت‌های جدیدی را تحویل بدهد، افزایش جدیدی را تحویل بدهد. اگر شما به آن اضافه بکنید آن چه را که در وسائل خانه هست آن چه را که در وسائل حمل و نقل است آن چه را که در وسائل ارتباط است دیگر نخواهیم همه را مثال بزنیم - به صورتان - آن چه در وسائل خبر و اطلاعات است همه این‌ها را بخواهید بر همین روالی که عرض کردم همه این‌ها را بخواهید مثال بزنید. الان واقعاً اگر

آدم بی خبر بی خبر بماند از همهٔ امور رسانه های جمعی نباشد. خب این بعدش ناراحت است می گوید تکلیف ما نسبت به اطاعت از رهبری چطور شد؟ حالا ما چه کار باید بکنیم؟ چه چیزی را حمایت بکنیم در جامعه حرف می زنیم ما حرف ما اثر سیاسی دارد، ولو برای دو تا. امروز چه چیزی را ترویج بکنیم، چه چیزی را ذم بکنیم، توجه را معطوف به چه چیزی بداریم؟ خب این همه اموری را که هست کثرت ارتباط، اگر با عالم نباشد افزایش قدرت نمی دهید و همین کثرت ارتباط هم حینی که دارید می گوید آن طرفش معنای ربط آن ها با همدیگر و وحدتش هم ذکر می کنید و الا معنای قدرت را نیامدید بگویند قدرت بالا رفته است. فعلاً بحث را ما درباب وحدت و کثرت و افزایش تا همین جا ختم می کنیم تا جلسهٔ آینده که - ان شاء الله تعالی - صحبت از مسئله رشد بکنیم و دقیق تر این بحث را پیگیری بکنیم - ان شاء الله تعالی - دنباله اش را. حالا اگر باشد دیگر در خدمتتان هستیم.

آقای معلمی: در آن قسمت اول اگر یک مقدار توضیح بفرمایید که قبلاً در جلسه اول فرمودید که این بحث سه بخش دارد.
استاد حسینی: بله.

آقای معلمی: فلسفه حکومت و ضابطه حکومت که بحث های اولیه در بخش فلسفه حکومت است الان این بحث که می فرمایید در همان قسمت اول جا می گیرد یا آن فهرست عوض شد؟
آقای حسینی: نه، نه آن فهرست دیگر برای این که بگوییم که حکومت آخرین نتیجه ای که آن جا گرفتیم آن که حاکمیت و حقانیت از یکدیگر جدا شدنی نیست تمام، دیگر آن جا بس است و در حکومت های باطل هم ما می گوییم غلبه باطل هست و حقانیتی در آن وجود ندارد. حالا از البته از مصداق آغاز کرده بودیم به این جا ختم کردیم. از این قسمت حاکمیت هدایت و رهبری، یعنی ضابطه حکومت از این جا آغاز می شود که ما ببینیم که آیا تفسیر از کمال را چگونه می توانیم بکنیم؟ بعد آیا کمال سرپرست می خواهد یا خودش همین طور خود به خود حاصل می شود؟ کمال در اصل شدن، سرپرست می خواهد یا نمی خواهد؟ فقط خالق، خدا خالق است، یا رب العالمین است؟ خلق می کند و رهایش می کند اصلاً کارش ندارد؟! اضافه اش را هم می دهد

همین طوری خلق می‌کند و یا رب العالمین است. «الحمد لله رب العالمین» بعد از آن دربارهٔ اینکه خب حالا این اگر تکوینی اش است هست ببینم حالا در تشریحی آن هم می‌شود هماهنگ با این نباشد. یا می‌شود به اختیار که می‌خورد به تشریحی ختم شود و ولایت اجتماعی لازم نباشد که ولایت عامه را در این جا بحث می‌کنیم بعد آن وقت بحث زمان و مکان که در حقیقت آخر کار درباره اش صحبت می‌کنیم. این جا حاکمیت هدایت است دیگر در اینجا.

آقای معلمی: در جلسات واحد مشترکی که داشتیم یک سوالاتی را برادرها فرموده اند که آن ها را الان عرض می‌کنم. یک سوالی است که آیا این که ولی فقیه متکفل رشد است، عقلی است یا نقلی؟ بحث دوم این بوده که در جائی که شرع ساکت است هماهنگی آرا عقلاً با شرع تمام می‌شود. بعد سؤال سوم چرا ماده پرستی و لذت جویی نمی‌تواند هدف باشد و حرکت است؟ سؤال چهارم این است که فرموده اند که دموکراسی دو تا معنا ممکن است برایش مطرح شود، یک معنایش آن بوده که در جلسه - به اصطلاح - نفرمودید، هست که حالا دیگر اصل آن اشکالات به آن وارد نیست که این جا [ادامه جزوه از صوت ۲۴۶۳] حکومت مردم به مردم بوده و آن اشکالات به این وارد است، بعد فرمودند که یک تعریف دیگری دارد که ادعا کردند که این دموکراسی به این معناست که مردم یک نفر را انتخاب می‌کنند بعد او بر آن ها - به اصطلاح - حکومت می‌کند حالا با یک ضوابطی و آن اشکالات مثلاً به این تعریف از دموکراسی وارد نیست. یک سؤال دیگرشان هم این است که نفی دموکراسی چه ارتباطی با فلسفه حکومت دارد که - به اصطلاح - فهرست اولیه بوده. آیا نفی دموکراسی و دیکتاتوری نفی حکومت مقید است؟ آیا نفی دموکراسی و دیکتاتوری اثبات ضرورت حکومت است؟ یا این که مقدمه ای است برای فلسفه حکومت؟ یک اشکال هم به بحث های قبل تر داشتند. فرموده اند که چرا قوای انسانی در بحثی که در غلبه است به آن سه تا تقسیم شده و بعد غلبه را در تک تک آن ها بحث شده و گفته شده که - به اصطلاح - در آن جا معیار صحت نیست ولی در ترکیبش که در انسان ترکیب می‌شود مورد بررسی قرار نگرفته و این که خلاصه به چه صورت اثبات می‌شود که انسان دارای سه قوه است. یا یک استنباطی هم داشتند که اصلاً گفته شده بود که غلبه خودش مقسم است و آن سه قوه اصلاً از اقسام غلبه

هستند که در جلسه بحث شد که نه این طوری نیست. چنین بحثی نبوده است. یک سؤال دیگری است که این که ماده پرستی حد یقفی ندارد و ماده پرستان ارضاء نمی‌شوند مطلبی است که خودشان هم پذیرفته اند و نشانه کمال می‌دانند نه ضعف؛ یعنی آن توضیحاتی که می‌فرمودید که ماده پرست ها وقتی که یک هدف مادی را در نظر می‌گیرند وقتی به او می‌رسند - به اصطلاح - سیراب نمی‌شوند و ماده پرستی آن ها شدیدتر می‌شود و حرص بیشتری پیدا می‌کنند، فرموده اند که این مطلبی نیست که برای آن ها نفی باشد این ها از همان اول پذیرفته اند می‌گویند که هر چه ماده پرستی کنیم به پرستش ماده خلاصه در سطح بالاتری می‌رسیم، درست مثل الهی ها که هر چه تعبد می‌کنند دنبال یک تعبد بالاتری هستند و آن تعبد پایین تر مثلاً زمینه هست برای تعبد بالاتر، در آن جا هم اینطوری هست. یک سؤال دیگری است. به چه علت منطق دیالکتیک منطق منحصر به فرد ماده پرستی است؟ یعنی فرموده اند که چرا اگر ما منطق دیالکتیک را رد کنیم بعد از آن معلوم می‌شود ماده پرستی باطل است، ممکن است با منطق های دیگری هم ماده پرستی جور در بیاید و بعد اصلاً گفتند که چون ماده پرستی قابلیت وقوع دارد حتماً با یک منطقی سازگار است، برای آن کسی که وقوع را معیار صحت می‌گیرد و اگر شما اثبات بکنید منطق دیالکتیک غلط است یا یک - به اصطلاح - منطق دیگر بیاورید آن هم معلوم بشود غلط است، معلوم می‌شود ما باید بگردیم یک قواعد و قوانین دیگری پیدا کنیم وگرنه آن حتماً - به اصطلاح - اثبات می‌شود. سؤال سوم هم این است که اگر ماده لاینتهای باشد کل محدودی که احتیاج به خارج داشته باشد لزومی نمی‌یابد فرمودند که اگر مثل آن بحثی که کمونیست ها مطرح می‌کنند که ماده بی نهایت است و بی نهایت خاصیت تجزیه و ترکیب دارد و بی نهایت اثر از آن مترشح می‌شود بنابراین کل محدودی پیدا نمی‌شود که احتیاج به خارج داشته باشد و آن بحث ها - به اصطلاح - جا پیدا کند. یک سؤال دیگر هم این است که آیا فقیه در ولایتش تابع قواعد و قوانینی هست یا نه؟ و اگر تابع قواعد و قوانین نیست. آیا آن قواعد و قوانین عقلی صرف است یا این که با وحی رابطه دارد؟ که در جلسات قبل تر هم مطرح شده بود. سؤال پنجم این است که در مبنای ارزش مادی چگونه مبنای ارزش نسبی می‌شود و چرا لازمه آن حقانیت غلبه است که سؤال تقریباً تبیینی است؟ سؤال شش هم چرا ماده قابلیت پرستش ندارد؟ یک سؤال

دیگر این که آیا بحث ولایت به معنای کلی‌اش بحثی کلامی یا فلسفی است یا بحث ولایت فقیه که ظاهراً در جلسه قبل یک جمله فرموده بودید که بحث ولایت یک بحث کلامی فلسفه‌ی است. سؤال کردند ولایت به معنای عام آن یک بحث فلسفی - کلامی است یا بحث ولایت فقیه یک بحث کلامی، فلسفی است؟ سؤال هشت در دستگاه مادی ادراکات و انگیزه‌ها و ایمان را سرکوب نمی‌کنند، بلکه درجهت ماده پرستی رشد می‌دهند، همانند دستگاه الهی که همین امور را جهت دیگری رشد می‌دهد و سؤال آخر هم این بوده که بحث تضاد و تأثیر و تأثر متقابل باید به صورت کامل‌تری بحث شود یا این که علی فرض گرفته می‌شود که از اکثر این سؤالاتی که روی همین (مخصوصاً این سؤالاتی که اخیراً خواندم) مورد نظر برادرها این نبوده که روی همین سوالها لازم بشود مثلاً بحث بشود، فقط مورد نظر این بوده که اگر ما بخواهیم در مکانیزم بیاییم صحبت بکنیم و قبلاً معیار صحت و معیار حقانیت را معرفی نکنیم، وقتی در مکانیزم به آن‌ها اشکال می‌کنید، آن‌ها در دستگاه خودشان - به اصطلاح - قدرت جواب دادن را تا یک حدودی پیدا می‌کنند و بحث زیاد تکرار می‌شود و - به اصطلاح - گره می‌خورد. البته هر چند فرموده اند که هر چند که ما می‌دانیم که دو تا دستگاه هماهنگ در جهان قابلیت تحقق ندارد و دستگاه مادی حتماً باطل است و آن - به اصطلاح - وضعی که در مبنا و ریشه وجود دارد حتماً در اجزایش به اجزایش سرایت می‌کند و اگر ما دقت کنیم در هر جزئی هم می‌توانیم نشان بدهیم که این جزء باطل است، ولی وقتی که آن کار را هم بخواهیم انجام بدهیم باید با توجه به یک امور غیر قابل انکاری اثبات بکنیم که این دوئیتی که در دستگاه شما هست مثلاً متضاد هست یا - به اصطلاح - قابلیت وقوع ندارد یا هر چیزی را که بخواهیم خلاصه مطرح کنیم قبلاً آن لازم هست ما که یک معیار صحتی هر چند معیار صحت خیلی کلی باشد، مثلاً امور غیر قابل انکار معرفی کنیم، یا این که مبنای دستگاه خودمان را آن قدر کلی‌اش بکنیم و تنزلش بدهیم که در این موضع خاص با مادی‌ها مشترک بشود، قید خصوصیت شخصی به آن نزنیم، بعد با توجه به این معیار روشن کنیم که مثلاً بعضی از اجزائی که در دستگاه آن‌ها هست و روابطی که در آن دستگاه است با همدیگر ناهماهنگ هستند و خلاصه‌اش از این بحث‌ها و از این سؤال‌ها مورد نظر برادرها در پله اول این بود که یا باید بحث از مثلاً فلسفه منطبق شروع بشود بعد به بحث منطبق برسد،

به بحث فلسفه برسد، همین طوری این بحث سلسله مراتب ادامه پیدا کند تا به موضوع مورد بحث برسیم. یا این که باید مقدرای از این سیر را ما علی فرض بگیریم بگوییم که این که مثلاً آن بحثی که ماده اصل است یا خدا پرستی حق هست، این بحث اش این جا نیست. می‌دانیم که برای ما تمام شده که خداپرستی حق است. یا بحث امامت این جا جای بحثش نیست، بلکه پردازیم به همان بحث اصلی و بعد اشارتاً به آن مطالب پردازیم. ولی اگر این که بخواهیم وارد مکانیزم بشویم و در مکانیزم هم یک طوری رفتار کنیم که یعنی در آن قسمت فلسفه منطبق داریم بحث می‌کنیم و اگر معیار صحتی را معرفی نکنیم، شاید یک مقدار بحث ها گره می‌خورد و بعد مرتباً این سؤال ها وقتی هم پاسخ گفته شود یک سؤال های دیگری به وجود می‌آورد. البته یک صحبتی در جلسات مطرح شد که پاسخ بعضی از سوالها را می‌داد و آن هم این بود که فرمودند که دو، سه تا از برادرها به عبارت های مختلف که جلسه چهارم؛ یعنی جلسه قبل تبیین فلسفی جلسه دوم بوده است. در جلسه دوم اثبات شده بود که غلبه نمی‌تواند معیار حقانیت باشد همین مطلب به صورت فلسفی بحث شده که قوانین مثلاً قوانین حرکتی را که مادی ها مطرح می‌کند این پاسخگوی حرکت نیست یا یعنی حرکت را نفی می‌کند که یا همین جا بحث تمام می‌شود می‌گوییم چون حرکت را نفی می‌کند دیگر جای بحث ندارد و حرکت هم یک امر غیر قابل انکار است پس آن منطق باطل است یا اگر هم این بحث را نخواهیم بگوییم، می‌گوییم که قوانین حرکتی که معرفی می‌کنند بر مادی ها منجر به اصالت قانون می‌شود، اصالت قانون جبری بودن را می‌رساند، وقتی جبر شد مادی فقط می‌تواند بگوید که این گونه هست، نمی‌تواند بگوید این گونه باید، چون در این گونه باید یک - به اصطلاح - تعادلی باید ملاحظه بشود و یک نحو حاکمیتی بر آن رابطه و بر آن ماده باید وجود داشته باشد تا باید معنا پیدا کند؛ بنابراین می‌شود گفت که مادی از حدش باید بیرون نمی‌آید و بعد به این ترتیب ارزش بی معنا می‌شود و وقتی ارزش بی معنا شد در همین زمینه هم علم و ادراک و انگیزه - که بحث هایش قبلاً مطرح شده - با این بحث جور در نمی‌آید و وقتی همه مادی شد همه این ها توجیه و تفسیر مادی یعنی غیر مادی چیزی پیدا نمی‌شود حاکمیت بر ماده پیدا نمی‌شود، اختیار نفی می‌شود، این ها هم به تبع آن نفی می‌شود، بنابراین تنها چیزی را که می‌توانند معیار معرفی کنند باید بگویند که وقوع معیار صحت است به

عبارت دیگر هر چیزی که غلبه پیدا کرد و واقع شد آن صحیح است که می‌رود در بحث جلسه دوم. گفتند یعنی مثلاً این سیر یک سیر فلسفی بوده در ارتباط همان مطلب قبل و بعد در ادامه همین بحث هم گفته شده که اگر اینکه بخواهم به صورت مباحث غیر قابل انکار بحث بکنیم و مهره چینی بکنیم همان ادامه بحث جلسه قبلی که پیشنهاد شده بود که مثلاً اول کار بگویم که ضرورت حکومت یک امر غیر قابل انکار است تعداد دور هم جمع باشد حکومت لازم نیست، در حکومت هم، یا در همین جا باید تعریف حکومت هم روشن بشود ضمن آن و بعد در حکومت هم بالاخره آراء یکی یک عده ای سلیقه های یک عده ای، اختیارات یک عده ای به نفع یک عده دیگر حل می‌شود؛ یعنی از بین می‌رود این ضروری حکومت است و بعد بحث بشود در مورد ابلاغ حکومت که در این موضع یک مقداری بین برادرها - به اصطلاح - اشکال هست که آیا در این جا می‌شود وارد بحث اطلاق حکومت شد، منهای بحث معیار صحت و حقانیت یا نه؟ یک عده ای از برادرها معتقدند که می‌شود اول بیاییم بحث کنیم در مورد اطلاق حکومت به این ترتیب که حتی در این اطلاق بحث را ابتدائاً از موضوع تحت حکومت شروع کنیم که طرف مقابل که می‌خواهد نفی کند اطلاق حکومت را بگوییم هر چه قید شما وارد می‌کنید قید به موضوع تحت حکومت می‌زنید اگر هم بگویید این حکومتش مطلق است در این موضوع به آن موضوع سرایت نمی‌کند، یعنی قید مکانی بزنی، اگر بگویید این حاکم این موضوع است در این زمان و در زمان قبل و بعد حاکم نیست، اگر بگویید این حاکم است بر این موضوع در این جهت موضوع را رشد بدهد و در جهت دیگری حاکم نیست، اگر بگویید مثلاً این حاکم است که این موضوع را در این زمان و در این جهت رشد بدهد، متناسب با حاکمیت است یا به تبع از حاکمیت است شاملتر، همه این ها قید و قیودی است که به موضوع تحت حکومت وارد می‌شود، نه با اصل حکومت، در اصل حکومت - به اصطلاح - می‌شود گفت که یا حاکم هست یا حاکم نیست. هم حاکم هست، هم حاکم نیست یا نه حاکم است نه حاکم نیست. چنین چیزی نمی‌شود وجود داشته باشد، پس در اصل حاکمیت - به اصطلاح - اطلاق وجود دارد. حالا وقتی که این اطلاق روشن شد اثبات شد بگوییم و این هم مثلاً غیر قابل انکار است و در هر حکومتی اعم از مادی یا الهی وجود دارد، قدم دوم را برداریم بیاییم بگوییم که حالا اگر تعدد موضوعات پیدا شد یا تعدد ابعاد یک کیفیت پیدا شد

و آن متعددها حکومتش به دست حاکم های متعدد بود حاکم های متعدد باید حکومتشان به یک امر واحد برگردد وگرنه هویت واحد شیء به خطر می افتد بعد که این بحث مطرح شد که حالا اعم بگیریم از این که آن چیزی که مثلاً سه حاکم را هماهنگ می کند یک اصول و قواعد و قوانینی است یا یک حاکم شامل تری است. مثلاً اگر آمدیم گفتیم یک حاکم امور اقتصادی است یک حاکم امور سیاسی، یک حاکم امور فرهنگی یا یک حاکم قوه قضایی، مقننه، اجرائیه، آیا هماهنگی بین این سه به عهده قواعد و قوانینی است یا به عهده فردی است؟ اعم بگیریم. که در این جا به نظر می رسد ضمن بحث هایی که مطرح شد، حداقل به نظر عده ای از برادرها، در این مطلب هم می شود تمام کرد که لازمه هماهنگی و لازمه وحدت حرکت موضوع واحد این است که اموراتی که به آن مربوط می شود به حاکمیت واحدی برگردد، حالا اعم از این که قوانین باشد یا فرد باشد. بعد در قدم بعد بیاییم اثبات کنیم که آن قانون نمی تواند باشد، برای این که قانون - به اصطلاح - مفسر لازم دارد و اگر سه حاکم از یک قانون واحد سه نحو استنباط داشته باشند، باز آن تشریح را که از آن می ترسیدیم و پیش می آید پس حاکم باید واحد باشد؛ یعنی یک نفر مفسر واحد می خواهد آن حکومت ها. پس حاکم واحد که تا این مطلب تا این جا که برسیم که یک مقدار از - به اصطلاح - اطلاق حاکمیت تمام شده بعد در قدم بعد. دو مرتبه به این برسیم که حالا حاکمی که حکومت می کند خودش بر آن قوانین حاکم است یا خودش محکوم آن قوانین است، اگر حاکم است بر آن قوانین، بله در یک رتبه دیگری محکوم قوانین دیگری است، حاکمیتش بر آن قوانین خودش تابع یک قانونی دیگری است، این یک سیری بوده که پیشنهاد شده در جلسه، حداقل از طرف بعضی از برادران.

استاد حسینی: [؟ ۱۵:۰۷] باز می کند لزوم به تشکر و دعا برای توفیق تأمل کردن بیشتر - بحول الله قوه - وجدی بودن هر چه بیشتر در طاعات خدای متعال و از خدا خواستن جد و توفیق تأمل و همکاری برای این مطلب خاصاً. چون همه مباحث دیگری که در فرهنگستان می شود، برای خدمت به مقام ولایت است - ان شاء الله تعالی - یک استفاده های جزئی که از فرمایشاتتان ابتدائاً کردم یک اشاره های کوچکی هم به ذهنم رسید که - عرض کنم - در حاشیه اش و دیگر وقت هم این طوری نیست تا - ان شاء الله تعالی - بعداً استفاده وافر از

نوشته های شما - ان شاء الله - کنیم. یکی نحوه ورود از مبانی یا از نتایج به ذهن می رسد که هر دوی آن خوب باشد، به هیچ کدامش نشود گفت مطلق است، هر چند از مبانی بهتر است، ولی جاهایی هم هست که آدم مبتلای به این می شود که از نتایج شروع کند. استفاده تحت اللفظی و احتمال ابتدایی است از کلام حمید مجید «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم. ادعوا الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتي هي احسن» حکمت و از مقدمات آغاز کردن این یک مرتبه است اگر بگوییم استدلال؛ یعنی حکمت و مجادله و نقض کردن و پیچیدن به خصم در روشن کردن ضعف هایش برای خود او به خاطر این که برسد به این که مبانی آن ضعیف هست و دست بردارد. تا پیدا بشود زمینه ای که باز بحث حکمت و موعظه حسنه برایش پیش بیاید. این البته در نحوه خود بحث جدلی تان ما هم در خدمت شما نوعاً سعی ما بر این بوده که برویم تا ریشه و از ریشه ها بیاییم تا ثمرات، نه ما آن طور تسلط وافی داریم و نه دوستان به مذاقشان نزدیک است و می پسندند، چون نمی پسندند هم طبیعتاً اشکالاتی که می کنند متناسب با همین نپسندیدن هست دیگر. اشکال ها یکی اش این بود که وقوع برای صحت بگیریم، معیار صحت بگیریم و کفار می گیرند این را چون ماده را اصل می دانند و بگویند منطق دیالکتیک خب دروغ، ولكن حکومت ما در دنیا واقع شده، شما گیرم که منطق نسبیت بیاورید باز معلوم بشود که آن هم می شکند. باید گشت تا پیدا کرد یک منطقی را که حکومت ما را بتواند اثبات کند و کمال را در دستگاه ما بتواند اثبات کند و رشد را بتواند از نفی اثبات کن این باز مجادلتاً یک اشکال برای آن وارد می شود، اشکال آن این است که اگر بنا بشود هر چیزی با منطقی صحیح باشد، غلطی دیگر در کار نداریم، باطلی دیگر در کار نداریم. هر حکومتی اگر منطقی داشته باشد که براساس آن منطقیش، کارش درست باشد و وقوع معیار صحت باشد، ظلمی در کار نداریم، ارزشی در کار نداریم، چون عمل ارزش با عمل دارای ارزش واقع می شود می گویند شما بر منطق خودتان واقع شده، آن هم که ضد ارزش انجام می دهد آن هم خب می گوید بر منطق خودم صحیح است. آن مجادلتاً این اشکال بر آن وارد است که پس بنابراین می توان به صورت کلی این اشکال را کرد. مسئله رشد را که نسبت داده شده بود به مادیات این هم آید حمید مجید کلام حمید مجید می فرمایید اعوذ بالله من همزات الشياطين بسم الله الرحمن

الرحیم که می‌گوید «اعرض عن ذکری فله معیشه ضنکا» یکی هم می‌گوید «الا به ذکر الله تطمئن القلوب» یک جا کمال را با آرامش معنی می‌کند یک جا رشد آن‌ها را با اضطراب، این نقلی‌اش، عقلیش هم - ان شاء الله تعالی - امیدواریم که در آینده برسیم. بحث ولایت فقیه به نظر مبارک فقید رشید حضرت نائب الامام امام خمینی «اللهم صل علی محمد و آل محمد» (قدس الله سره القدوسی) ایشان می‌گویند ولایت فقیه، نمی‌گویند ولایت عامه اجتماعی، با قید فقیه خارجش می‌کنند از فقه و می‌گویند شغلی از ولایت مطلقه رسول الله است با قید فقیه‌ها، ولی بحث ما یک درجه نازلتر است آن چیزی را که عقلی ما اثبات می‌کنیم یک ولایت اجتماعی مستمر است چه در زمان غیبت و چه در زمان حضور، این که فردش کی است این را شما نقلاً از فقه پیدا کن، چه بسا این فقید رشید هم از اخبار و آثار و ادله‌ای که بتواند معرف مصداق باشد در امر اصول اعتقادات ملاحظه کرده باشند که ما - به اصطلاح - آن را در دست ما الآن بالفعل نیست، امیدواریم که در آینده دسترسی به آن پیدا بکنیم و از ضعف ما هست که در دست ما نیست. پس بنابراین برگردم دقت کنید بنا به نظر کسی که در فلسفه و عرفان اعلم علمای زمان خودش بوده؛ یعنی فقها نمی‌توانند بگویند در علم کلام قوی تر از آقای خمینی هستند، این را نمی‌توانند بگویند. این مرد می‌گوید ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت مطلقه است. شعبه‌ای از مباحث ولایت مطلقه کجاست؟ در فقه است یا کلام؟ اصلاً موضوعش، مسئله اش کلامی است و حکومت پیدا می‌کند بنابراین مبنا بر کل فقه، بنابر مبنای ایشان. اما آن چیزی که ما عرض کردیم برهان - بحول الله و قوته - آقا اثبات کنیم و می‌گوید ولایت عامه خلافاً به بعضی که می‌گویند ولایت اجتماعی در همان غیبت اصلاً نداریم ما، یا می‌گویند داریم مخصوص قسمت‌های کوچکی است - به حضور مبارکتان عرض کنم که - حاکم بودن قانون بر ولی فقیه یا ولی اجتماعی قهری است این طوری نیست که بگویند که همین طوری - استغفرالله - خدا که نمی‌شود که، خدا هم تازه - به حضورتان که عرض کنم که - متناسب با کمالش متناسب با کمال مطلقش، متناسب با افاضاتش لطف می‌کند و خلق می‌کند و افاضه می‌کند و متناسب با رحمانیت و رحیم بودنش ربوبیت عالم را دارد که حالا - ان شاء تعالی - بعد‌ها؛ قرض از این است که ما دیگر بیشتر مزاحم نشویم بحث ولایت فقیه از نظر یک مردی که دیگر کسی هم نمی‌تواند بگوید تقلید از وی جایز است یا جایز

نیست، در علم کلام اعلی‌ت علم ایشان تمام، صحبت تقلید هم نیست، صحبت این است که - به حضورتان که عرض کنم که - راهنمایی و ارشاد می‌کنند به این که آدم تأمل بکند برسد به مطلب و این هم از امور بسیار معظم است.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۶

۶۸/۴/۱۷

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد)... اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين.

بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، کلمه باطل را از زمین برکن، آنچه وعده به ولیات فرموده ای هرچه زودتر به وی عنایت فرما، نایب ولیات رهبر عالی قدر آیت الله خامنه ای را معزز و منصور بدار، لشکر اسلام در همه جناحها پیروز گردان، لشکر کفر در همه جناحها مخدول گردان، بارالها روح پر فتوح رهبر عالی قدر انقلاب را با صاحب شریعت محشور و درجاتش عالی است، متعالی فرما، بارالها شهدای انقلاب اسلامی را به حضرت سید الشهداء محشور فرما، بارالها معلولین انقلاب اسلامی را شفای عاجل عنایت فرما، بارالها انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک و آنگونه که تو راضی باشی قرار ده، بارالها علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، اموات ذوی الحقوق مخصوصاً پدر و مادر را از خیراتی که نصیب می فرمایی سهمیم گردان، بارالها ما را از دعای صالحین امت حیاً و میتاً برخوردار فرما، بارالها ما را از دعای خاص رهبر انقلاب (رضوان الله تعالی علیه) بهره مند گردان، بارالها ما را از عنایت خاص و دعای مخصوص حضرت بقیه الله (صلوات الله و سلامه علیه) و روحی التراب مقدم شریف فداه بهره نمد بگردان، بارالها ما را آن گونه قرار ده و کلمات ما را به گونه ای قرار ده که مورد رضای تو و رضای ولیات صلوات الله علیه باشد،

اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا به نور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك وانشر علينا خزائن علومك، برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صل الله عليه و آله طاهرين (اللهم صل على محمد و آل محمد).

و امروز بحث درباره کاهش و افزایش یک مقدار بیشتر می‌کنیم تا تأملی که لازم هست در مقدمه شناختن کمال از نقص حاصل شود و بعد هم نسبت بین کمال و نقص که روشن شد، ببینیم آیا در موجودی که دارای اختیار است، کمال تصرف، کمال قدرت تصرف چگونه حاصل می‌شود؟ آیا کمال در تصرف و کمال در قدرت تصرف که مرتبه کامل تری از کمال هست؛ یعنی نفس قدرت اختیار کامل شود، یعنی چه؟ تا بعد از آن ببینیم به سراغ رهبری و هدایت و سرپرستی و معنای حاکمیت هدایت را هم منطقی و هم تحققاً مورد توجه قرار دهیم. خوب حالا ببینیم که اگر بخواهیم بگوییم چیزی افزایش یافت، یا کاهش یافت چه وقت می‌توانیم بگوییم؟ و کلاً تعریف افزایش و کاهش به چه چیز برمی‌گردد؟

ابتدائاً عرض می‌کنیم تعریف کاهش و افزایش به حد اولیه تعریفان برمی‌گردد، این بر خلاف کمال که کمال به هدف [؟] تعریف می‌شود و هدف به حد تعریف می‌شود. افزایش و کاهش معنی هست که اجمال دارد از هدف و به خود حد تعریف می‌شود، نسبت به هدف اجمال دارد و لکن کمال نسبت به هدف اجمال ندارد. لذا بوسیله هدف تعریف می‌شود.

حالا این افزایش اضافه شدن و کم شدن ببینیم اگر حد اولیه مان وحدت ترکیبی باشد و طبیعتاً در بحثی که حد اولیه وحدت ترکیبی هست، باید سابق بر آن درباره اصل در اشیاء صحبت شده باشد و قاعدتاً متناسب این بحث به نظر ما می‌آید این است که اصل نفس تعلق در ممکنات باشد؛ یعنی وجودشان چیزی زائد بر تعلق و ایجاد طلب نباشد. بنابراین تحقق موضوع تعلق عین تحقق وحدت ترکیبی می‌شود. حد اولیه اگر وحدت

ترکیبی شد، اگر بخواهیم نسبت به آن وحدت را انتزاع کنیم باید به گونه ای انتزاع کنیم که متناسب با وحدت ترکیبی باشد، یعنی نمی‌توانیم بگوییم وحدت یک خصلت است جدا، کثرت یک خصلت است جدا. بلکه وحدتی که در وحدت ترکیب وجود دارد جدای از کثرت نیست، لذا وقتی می‌خواهیم بگوییم «وحدت» نمی‌گوییم وحدتی که آن وحدت جدا ملاحظه شود، بعد بگوییم متقوم‌اند به اجزاء، می‌گوییم «وحدت ترکیبی». یک وقت می‌گویید دارای، می‌گویید وحدت ترکیبی دارای دو خصلت است:

(الف) وحدت ۲) کثرت. بعد اینها را ترکیب می‌کنید، کنار هم می‌گذارید، تألیف می‌کنید، می‌گویید وحدت ترکیبی. یک وقتی می‌گویید: نه، وحدتی که در وحدت ترکیبی باید ملاحظه شود در نفس وحدتش باید این توجه به قوام به کثرت بیافت. این صفت مستقل از کثرت بالمره نیست و مفهوماً هم باید بگوییم «وحدت ترکیبی»، «کثرت ترکیبی» تا مفهوم متزاع شما یک چیزی نباشد غیر از آن خصوصیت واحدی که در غیرت هست، آن امر واحدی که در عینیت هست، امر واحد در عینیت بنا شد چه باشد؟ تعلق که می‌شود وجود وحدت ترکیبی، عینیت با وحدت ترکیبی است. اگر این هست، نمی‌توانید بگویید این وجود دارای دو بعد جدا است. این وجود متحد است، یک چیز است که آن یک چیز انتزاع شما از آن می‌کنید وحدت و کثرتی را و انتزاع شما باید متناسب با آن چیزی که خارج است باشد. اگر بخواهید بریده محض‌اش کنید، شود وحدت یک مفهوم علی حده، کثرت یک مفهوم علی حده، تألیفش می‌توانید کنید نه ترکیب، کنار هم می‌توانید بگذارید آن را و آن اشکالاتی را که جلسه قبل گفتیم از کنار هم گذاشتنش وارد می‌شود. حالا در این جلسه عرض می‌کنیم اگر حد اولمان وحدت ترکیبی باشد، افزایش وحدت ترکیبی، کاهش وحدت ترکیبی، یعنی چه؟ یعنی متناظر با هم هر دو اضافه می‌شوند، وقتی می‌گوییم افزایش، افزایش یک ذاتی است که هم وحدت دارد، هم کثرت دارد. نمی‌شود گفت افزایش، یکی از اوصاف بدون افزایش وصف دیگر، نمی‌شود گفت

وحدتش بیشتر شود در عین حالی که کثرتش یا بیشتر نشود و یا به آن میزان و مقدار بیشتر نشود. باید هرچه را شما می‌گویید درباره وحدت، عیناً همان را درباره کثرت بفرمایید. گفتن این که اگر معیارش واحد باشد، چنین حرفی هست، ولی اگر معیار متعدد باشد در سنجش و تعیین مقدار، لازم نیست یکی از آن می‌شود بیشتر شود، یکی از آن بیشتر نشود. اگر دو معیاری که یکی برای وحدت، یکی برای کثرت می‌دهید، بازگشت کند به حد اولیه تان؛ یعنی بازگشت کند به وحدت ترکیبی بدون نقص و زیاده بشود تعریف معیارتان، صد تا تعریف هم داشته باشید برای صد تا معیار هم بعدها داشته باشید، شود معیاری براساس وحدت ترکیبی، عیناً اشکال باقی می‌ماند. نمی‌شود یکی از آن بیشتر اضافه شود یکی از آن کمتر. باید متناظر وحدت و کثرت افزایش پیدا کند. اگر معیارتان بازگشت نکند به حدتان، معیار اندازه گیریتان انتزاعی است و جدا و بریده است از واقعیتی که برای وحدت ترکیبی ذکر شد. بنابراین افزایش هم کثرت و هم وحدت در هر رتبه ای که گفتیم به صورت متناظر بازگشت می‌کند به وحدت ترکیبی و وحدت ترکیبی اصل می‌شود در افزایش و کاهش. بنابراین احتمالات دیگری که وجود دارد مثل این که وحدت افزایش پیدا کند بدون این که کثرت افزایش کند، حد دیگری را معرفی می‌کند برای تعریف. ممکن است بر اساس کسانی که قائل به اصالت وحدت باشند در هستی و نیایند بگویند هستی ممکنات که در آن ترکیب اصل است، در آن تغییر اصل است، در آن «برای» می‌خواهد، هستی ممکنات لااقل در سطحی را که ما صحبت می‌کنیم، حداقل در سطحی که دارای تغییر است، بدون «برای» نمی‌شود. مطلوب بالذات نیست. سطوح دیگری از هستی باشد، الآن از محل کلام ما خارج است و وارد بحث آن باید در جایی بشویم که بحث توحید و اصالت تعلق را می‌کنیم. در این سطح از بحث اگر درباره هستی‌هایی است که «برای» دارد بحث هم بحث ولایت است، سرپرستی است، حاکمیت هدایت برای رساندن آن تحقق آن «برای» هست، اگر دنبال این هستیم که می‌گوییم رهبری به طرف مقصد، اشیاء برای

مقصد، تعریفی را که داریم می‌دهیم باید در این پله، در این مرتبه، متناسب با این مطلب باشد، نمی‌شود در آن اصل قرار داد وحدت را، گو اینکه سر جای خودش هم آن بحثها هست که شما درباره ممکنات، عالم، این صحبت را می‌تونید کنید اصالت تعلق. پرستش در کل عالم اصل هست سر جای خودش. حال فعلاً در این سطح بحث که داریم صحبت می‌کنیم، درباره این است که این وحدت و کثرتی که موضوع سخن ما هست که بحثش در وحدت ترکیبی تمام می‌شود، که می‌گوییم وحدت و کثرت نباید تالیفی باشد، اگر وحدت و کثرت ترکیبی نباشد و تالیفی باشد یک ذات را نشان نمی‌دهد و تغییر را نشان نمی‌دهد، حتی آخر کار می‌گوییم تغایر را هم نمی‌تواند نشان دهد؛ یعنی وقتی بریده محض محض محض شد، دیگر معنی تغایر هم از بین می‌رود این را حالا وارد آن بحثش نمی‌خواهیم شویم. فعلاً درباره این که افزایش و کاهش آیا صرفاً یک طرف قضیه یا کثرت یا وحدت می‌شود اضافه شود، یعنی چه وحدت ترکیبی اضافه شود؟ یعنی شدت پیدا کند انسجامش، ارتباطش در یک فرم جدید چیزی را دارید منسجم تر شود، مرتبط تر شود. ما عرض می‌کنیم این معنای افزایش نیست. این معنی تشطط و وحدت ترکیبی به این صورت معنا می‌شود. شما یک ماشین دارید جای شمعی‌هایش را عوض می‌کنید، خب این - به حضورتان - بد کار می‌کند، یعنی متشطط است؛ یعنی نیروها هرز می‌رود؛ یعنی نیروها برق می‌آید از کوئل جرقه می‌زند، بنزین نیامده، یا جرقه می‌زند - به حضورتان که عرض کنم که - یک طرف دیگر بنزین آمده جای دیگر به اصطلاح - به هر حال این که شما می‌گویید این منظم نیست، حالا وارد در خصوصیات ماشین دیگر نشویم به همین اندازه، دیگر می‌گویید منظم کار نمی‌کند، این معنای تشطط است نه افزایش. بعد که وقتی میزان می‌کنید شمعی‌ها را، رابطه جدیدی را که می‌گذارید، می‌گویید درست کار می‌کند، منظم کار می‌کند. این منظم کار کردن، یعنی انسجام داشتن نه انسجام بیشتر شدن نسبت به کم، نه نسبت به کثرت، کثرت در قبل بود، الآن هم هست. آن تعداد متعددی که از کیفیات در ماشین

وجود دارد، کمیاتی که در ماشین وجود دارد، قبل از این که شمعها یش را منظم کنید بود، بعد هم که منظم کردید هست، نسبت به قبل از این قطعات استفاده نمی‌شد به طرف هدف‌تان، حالا استفاده می‌شود و معنای افزایش نمی‌دهد معنای تشطط و انسجام می‌دهد. تغییر روابط با حفظ کثرت مساوی دو مجموعه متناظر متغایر را می‌تواند تغییر بدهد. متناظر متغایر؛ معنی افزایش را نمی‌تواند تحویل بدهد. صد تا جزء داشتید یک جور به هم ربطش دادید، یک خاصیتی داشت، صد تا عضو متناظر هم این طرف داشتید یک جور دیگری تنظیم‌اش کردید، یک نحوه دیگری. این می‌شود دو مجموعه متناظر، مختلف. نه یکی بیشتر. مگر اینکه در یکی از اینها از اجزاء به طرف مقصد شما استفاده نشده باشد، که بگویید ما از این مجموعه دوم ظرفیت بیشتری را از همان اجزائی که داشتیم استفاده کردیم. اگر بنا شد از اجزاء تمام ظرفیت در دو مجموعه استفاده شود، اگر تمام ظرفیت باشد، کلمه افزایش و برتر بودن نسبت به هیچکدام از اینها صادق نیست. اگر تمام ظرفیت نباشد، معنایش این است که یکی از آن متشطط است. یکی از آن یک مقدار از نیروها مثل ماشینی که شمع هایش منظم نیست، دارد هرز می‌رود. اگر بگویید تمام ظرفیت از کثرت استفاده می‌شود در رابطه در مجموعه (الف)، مجموعه (ب) هم رابطه‌های دیگری دارد، هر دو هم به طرف یک مقصد هستند، این هم تمام ظرفیت هست علی فرض که بشود همچین تصویری را کرد. که در آن، در خود همین هم اشکال است. می‌گوییم در این جا افزایش پیدا نشده. پس تغییر رابطه به معنی افزایش نمی‌شود. افزوده شدن یک وصف بدون لحاظ وصف دیگر، معنی افزایش بر اساس حد اولیه وحدت ترکیبی نمی‌شود. اگر حد اولیه، وحدت ترکیبی شد، وقتی می‌گوییم «افزایش وحدت» نمی‌توانیم بگوییم همین جوری وحدت، رهایش کنیم. باید بگوییم افزایش وحدت ترکیبی، افزایش کثرت هم که می‌گوییم، نمی‌توانیم رهایش کنیم. باید بگوییم «افزایش کثرت ترکیبی»؛ معنایش این است که افزایش همان وحدت ترکیبی که حد اولیه مان بود، وحدتی که وحدت ترکیبی باشد؛ یعنی مقوم

به کل باشد، کثرتی که متقوم به کل باشد، همان معنی وحدت ترکیبی را می‌دهد؛ یعنی باید هم کثرت افزوده شد باشد، هم وحدت. بنابراین این سوالهای دیگری هم که باز هست را - به اصطلاح - من اشاره به آن باز کنم و عبور کنم. شما ممکن است که بگویید یک مجموعه بزرگی داشتیم قبلاً به نام رادیوهای لامپی. اندازه یک میزی با یک ابعاد بزرگی مثلاً ۶۰ سانت ۷۰ سانت - به حضورتان که عرض کنم که - عرض و طول و تشکیلاتش بود از تلوزیونهای حالا هم بعضی‌ها یش یک خرده بزرگتر بود. بعدش حالا یک رادیوی ترانزیستوری فرضاً حالا از ترانزیستور بالاتر پیدا شود، یک رادیو ممکن است درست کنند شما بگویید اندازه یک قوطی کبریت هم می‌توانند درست کنند، احیاناً بعد بایید بگویید که نمی‌دانم با صنایع چیپس هم کار می‌کنند و خیلی هم صدایش بلند است. بنده عرض می‌کنم انرژی که در هدف شما صرف می‌شد، مقدار ظرفیتی از وحدت و کثرت که در رابطه با هدف شما قرار می‌گرفت. آن ظرفیت قبلاً کمتر بود، حالا ظرفیتش بیشتر است دیگر. می‌گویید صدایش بلندتر است، برای آن مقصد بهتر است می‌گویم آن ظرفیت پس بیشتر به کار گرفته شده. مقدار زیادی از آن خب هرز می‌رفته، به طرف آن مقصد نبوده ظرفیتهایی بودند که آن ظرفیت‌ها در مجموع نگاه متوجه‌اش که می‌کنم می‌گوییم نمی‌توانستند انرژی را انتقال بدهند تبدیل کنند به این اندازه ای که این می‌تواند، این معنایش این است که آن دستگاه‌های شما یک مقدار از کثرتش، کثرت مربوط به این هدف نبود. یک مقدار از ارتباطاتش هم مربوط به این هدف نبود. نباشد آن رادیو قدیمی را شما بگذاریدش در یک مملکتی بعد بگویید به اضافه مملکت. می‌گویم به اضافه مملکت که دیگر جزء صوت نیست که، جزء تبدیل صوت نیست که - شما آن مقدارش حالا ادراک بشر نرسیده بود بتواند حذف کند، نتوانسته بود چکار کند، آنپایش به من نیست که، من می‌گویم مقداری که در ظرفیت تبدیل قرار گرفته، آن مقداری که به طرف هدف و مقصد قرار گرفته، آن مقدار وحدت و کثرتش الآن بیستر شده؛ اگر می‌گویید مؤثر تر هست جلوتر آمده بر

اساس وحدت ترکیبی تعریف می‌شود به این که الآن بیشتر است از آن طرف. مقدار هرز رویش از بین رفته، هرز روی هم که می‌گوییم به لحاظ مقصد خاصی است که شما معین می‌کنید ها! حالا اگر مطلب تمام شد به این که بر اساس حد اولیه باید افزایش و کاهش تعریف شود، حد اولیه وجود با اصالت وحدت تعریف نمی‌شود نسبت به کلمات، تعلق و پرستش اصل می‌شود، تعلق و پرستش امری زائد بر هستی آنها نیست، عین هستی آنها است. [قطع صوت] اگر امری زائد باشد معنایش این است که آن امر زائد غایت نداشته باشد، وقتی می‌گویید غایت لازمه این سطح از ممکنات است، اینها مطلوب بالذات نیستند، به طرف کمال حرکت می‌کنند من بلافاصله عرض می‌کنم این دسته‌ای از موجودات را اینطور باید شما بگویید. لازمه فرمایشتان در این باره این است.

اگر بنا شد افزایش و کاهش بحثش تمام شود بر اساس حد اولیه «وحدت ترکیبی»، یعنی افزایش، افزایش کثرت است و وحدت، کاهش هم کاهش کثرت است و وحدت. طبیعتاً کم و کیف و تعدد و همه اینها باز بر همین اساس، بر اساس حدش تعریف می‌شود. سؤال این است که کیفیات تعدادش بیشتر می‌شود؟ می‌گوییم بله، حتماً همراه کمیات. می‌گوییم رابطه‌ها که کیف را می‌سازد با کمی را که شما نگاه می‌کنید نباید اول بریده ملاحظه شود، بریده لحاظ شدن کیف از کم و کم از کیف برای آنجایی است که شما می‌آیید انتزاع می‌کنید، جدا می‌کنید وحدت علی الحده می‌گیرید، کثرت علی حده می‌گیرید، اگر تعریفتان هم متقدم به وحدت ترکیبی باشد، باید متحد تعریف کنید اینها دو تا را به هم دیگر. آن وقت می‌گوییم باید هم کمیات اضافه شود هم کیفیات. حالا اگر فرض چنین شد، اگر بخواهیم افزایش را هدف را هم در آن لحاظ کنیم، یعنی فقط بر اساس حد، تعریف ندهیم، تعریف را یک خرده با اضافه کردن یک مهره کامل تر بیان کنیم، آن وقت آن افزایشی که به طور طبیعی، فطری هماهنگ باشد، یعنی چه؟ طبیعی و فطری؟ یعنی قابلیت استمرار داشته باشد

به طرف کجا؟ به طرف آن چیزی که تعلق اصلش بر آن بود. به تعلق به مقصد، استمرار به طرف مقصد، این وحدت و کثرتش افزوده که می‌شود در جهت مقصد است و کاملتر می‌توان بگویید. اما اگر چیزی به صورت غیر طبیعی اضافه شد، می‌گویید یعنی چه؟ به صورت غیر طبیعی؟ می‌گوییم یعنی تشطط نباید با اضافه شدن همراه باشد تشطط هماهنگ با اضافه شدن، هماهنگ با مقصد نیست. حالا در مورد انسان مختار که بعدها می‌آییم سراغ بحث انسان مختار، اینجا فقط اشاره می‌کنیم به اضافه شدن متشطط که قدرت طلبش را می‌تواند منحرف کند، حالا مشیت خدای متعال بر امداد این هم قرار می‌گیرد؛ امداد این از اولین لحظه ای که این طلبش در جهت مقصد نبود، اولین رتبه تشططش بود، امداد که بشود، می‌شود امداد نسبت به تشطط. خلق چیزی که متشطط است. کثرتی که روابطش متشطط است، انسجام ندارد. می‌گویید این نحوه خلقت چه نحوه خلقتی است؟ می‌گوییم این در جزء نظر به خودش تکی؟ که می‌کنید، پاسخگوی وحدت ترکیبی نیست، می‌گویند چرا بنا بود چیزی پیدا نشود جز بر اساس وحدت ترکیبی؟ می‌گوییم نه این ظهور در وحدت را دارد، نه خود وحدت را در عینیت داراست. لذا آثار دارا نبودن وحدت را هم در مراتب مختلفش نشان می‌دهیم، می‌گویید خوب این نظر به خود موضوع که تفکیک می‌کنید، نظر به کل که بکنیم چه؟ می‌گوییم نظر به کل که بکنید، می‌گوییم نظر به کل که بکنید وحدت ترکیبی است. این بحث را در وقتی که بحث ولایت به اختیار رسید طبیعتاً مفصلتر عرض می‌کنیم. اینجا صرفاً برای این که افزایش در غیر جهت با بالا رفتن تشطط، یعنی ترکیبی که در ترکیب بالاتر عضو مرکب خوانده می‌شود. وحدت ترکیبی هم دارد ولی در موضوع خاص خودش عضو مرکب خوانده نمی‌شود. نسبت به کل که نگاه کنید صحیح است بگوییم باز بر اساس وحدت ترکیبی خلق می‌شود، هیچ چیز بدون غایت نیست، این را هم که خلق کردند نسبت در مجموع که نگاهش می‌کنیم، این زمینه هست برای آن لنگه آن طرفی که شدتش بیشتر می‌شود ضریبش بالاتر می‌شود، و شدت

اضافه این طرف هم در آن مؤثر هست وجود این کثرت. شدت تعلق وجود مبارک حضرت اباعبدالله «صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابناؤه المعصومین و سلام الله علی اصحابه» ایشان در مقابله با کفار که قرار می-گیرد، شدت تعلق بیشتر پیدا کرده؛ یعنی اینها عضو وحدت ترکیبی اش هستند. خرج شده برای آن دستگاه. فدای حضرت شدند، در عالم بالا که نگاه کنیم... اما چه کسی فدا کننده است؟ خود آنها به اختیارشان می-توانستند بیایند موافق باشند، همین وحدت و کثرت پیدا شود، اصلاح هم در عالم واقع شود بدون این موضعی را که گرفتند، آن موضعی را که گرفتند خودشان را ساقط کردند؛ خودشان را به تشطط کشیدند، نیرویشان را منحل کرد در خدمت شدت تعلق حضرت به حضرت حق. اگر می آمدند همراه می شدند اختیار سوء نمی-کردند باز همین وحدت و کثرت محقق می شد، وحدت ترکیبی هم می شد، همین شدت هم الآن هم حاصل می شد، خودشان هم منتفع می شدند. خودشان هم بهره می گرفتند. نیامدند، یعنی اعلاهی کلمه حق می شد سراسر دنیا، اگر آمده بود نزد اهل باطل، باطل را اختیار نکرده بودند، آمده بودند طرف حق، اعلاهی کلمه حق می شد، شدت بیشتری در ادراک قلبی نظریه حسی حاصل می شد و ولایتش هم طبیعتاً دست ائمه طاهرین بوده و آن شدت لازمه مرتبه ولایت را هم داشتند برای ولایت کل. حالا یک عده ای طغیان کردند، عصیان کردند به عصیان آنها بهره وری خودشان را از کثرت زائل کردند، کثرت منحل شد در این طرف. یعنی شدت ولایت حضرت ابا عبد الله همان مقدار که بنا بود رشد برایش پیدا بشود، شد. آن بیچاره ها فقط توانستند خودشان را محروم کنند یعنی چه؟ یعنی متنزل کنند تبدیل کنند به یک - به اصطلاح - عضوی که خودش بی بهره شود، منحل در عضو دیگری مجموعه نیرویش قرار بگیرد. حالا این بحثش سر جای خودش. فعلاً بحث مان این است که در افزایشی که به طرف مقصد نباشد از قبیل «کلاً نمل هؤلاء و هؤلاء انما نملی لهم لیزدادوا اثماً» ما آنها را املاء می کنیم، پر می کنیم لیزدادوا اثماً، این از این قبیل است. آن دسته افزایشی است که در مجموع

منحل اند در وحدت ترکیبی به موضوع که نگاه کنید متشططاند نسبت به مقصد خودشان، به مقصد خودشان هم نخواهند رسید در اضطراب اند. آن وحدت ترکیبی را باز در بحث علم و ادراک و نظام حالیتها عرض می-کنیم که آنها چگونه آنها اضطرابشان مرتباً بیشتر می شود یک وهله کوتاه خودش را از انسانیت می اندازد، هیروئین، مسکر می خورد عقل خودش را زایل می کند به خاطر یک - به اصطلاح - مشتهدی، به خاطر یک اشتهدایی نفسی، لحظه بعد اعصابی ضعیفتر، فرار کرده بود از فشارها، حالا فشارها بعد از به هوش آمدنش دو برابر برایش سنگینی می کند. فشارهایی را که قبلاً از آن توانسته بود فرار کند یک لحظه به این که حالت خودش را کرده بود حالت حیوان محض، حیوان عقل ندارد این هم شده بود لایعقل. حالا که می آید هوش به کله اش می آید از آن حیوانیت در می آید، آدم است، انسانی است با اعصاب ضعیفتر، با مشکلات و خواسته های افزونتر، اضطراب می آورد، دائماً، حاصلش اضطراب است. آن لحظه ای هم که شما می گوید مضطرب نیست به صورت نهی، نفس حیوان است که آن نفس، آن لحظه حین سکرش که اصلاً مختار نیست. علل الاختیار از رویش برداشته می شود. حین سکر که ملکف نیست. اگر مواخذه می شود بعد از این که به هوش آمد مواخذه می شود، مواخذه می شود که تو چرا رفتی عرق خوردی؟ حین عرق خوردن که نمی شود گفت که چرا - به حضورتان که عرض کنم - مست هستی؟ می گویند چون نمازت هم قضا شده چوبت می زنیم به لحاظ مقدماتی که فراهم کردی. والا حین - به اصطلاح - در حال مستی بودن و لایعقل بودن که قابلیت خطاب ندارد. در نفس آن حین را اگر می گوید لذت می برد، آن وقت می گویم انسان نیست که ایشان که، یک وجود نامبارک حیوانی است. اصلاً معنی انسانیت و لذتهای انسانی هم ربطی به ایشان ندارد، آن حینی هم که انسان هست، که اضطرابش شدیدتر است، بدتر است. حالا ببینیم آیا کمال را می توانیم وارد بحثش شویم، بگویم که کمال یعنی افزایش به طرف مقصد، افزایش هماهنگ با مقصد، که در کمال باید حتماً هم وحدت و هم کثرت

هر دو باشند، اصل «برای»، اصل تعلقی را که اول کار گفتیم، کشش به طرف مقصد. بعد این کشش به طرف مقصد هم که نهایتش به جایی می‌رسد که دیگر مطلوب بالواسطه نباشد؛ یعنی آن مقصد هم که مشیت خدای متعال هست و نهایتش قوامش به وجود مطلق است که دیگر «برای» و حرکت و تغییر و این حرفها ندارد، این تغییر این «برای»ها به آن طرف است. این به طرف مقصد باشد، افزایش و کثرت و وحدت پیدا کند، این تا چه مرتبه هست؟ یک مرتبه‌اش مرتبه عالم موجودات غیر مختار است، حالا ملائکه در عالم ملکوت بگوییم عقاب و حساب ندارد یا این که شما بگویید گل و گیاه در این عالم عقاب و حساب ندارد، این‌ها سیر به طرف مقصد دارند حتماً، تسبیح، تحمید، تکبیر، تهلیل، همه اینها را دارند، آنها کاری به بحث درباره این که بگوییم که تسبیح، تهلیل، تحمید با نطق و زبان دارند یا نه، درباره این موجودات نداریم ولی یک اشاره کوچکی را طبیعتاً می‌کنیم.

عرض می‌کنیم آیا این پرستش که برای شما انسانها گفته می‌شود، این چگونه است؟ به چه چیزی می‌توانیم بگوییم پرستش؟ مثلاً می‌گویید نماز می‌خواند، - ان شاء الله تعالی - به قصد خالص و دستور مولا هم هست و پرستش می‌شود خدا بوسیله نماز. می‌گوییم نماز یعنی چه؟ خوب دقت کنید این عرضی را که می‌کنیم مقدمه هست برای بحث کمال‌ها. می‌گویید نماز یعنی چه؟ برای من تجزیه‌اش کن. می‌گوییم نماز آقا انسان یک مقدماتی دارد می‌رود وضو می‌گیرد، بدنش طاهر باشد، لباسش طاهر باشد، مکانش غصبی نباشد، چه، چه شرایطی را ذکر می‌کنم، می‌گویید حالا که مقدمات حاصل شد، آن وقت یک - به اصطلاح - حرکات این رقمی را دارید. آدم می‌ایستد رو به قبله، دستها را بالا می‌آورد و تکبیر می‌گوید و مرتباً برای من دانه دانه اینها را تعریف می‌کند تا آخر. می‌گوییم پس بنابراین یک دست حرکت خارجی شما معرفی کردید از بدنتان. این یک دسته حرکت است، همراه آن حرکت‌ها یک دسته حرکتی را معرفی کردید که کلمات است که بیان می‌کنید.

همراه با آن حرکات جسمی و حرکات اندام صوتی تان که با آن داشتید حرف می‌زدید، یک حرکت ذهنی را هم برای من گفتید. گفتید خم شدن در این شکل علامت تعظیم و خضوع در حد رکوع است. به خاک افتادن، پیشانی را گذاشتن روی خاک به این شکل نفس این حرکت علامت کمال خضوع از حد رکوع برتر در حد سجود است. می‌گویم خب پس برای حرکت بدن‌تان یک معانی ای شما بیان کردید هم طوری که برای کلماتتان بیان کردید. همانطوری که اندام صوتی شما حرف می‌زد، حرکات شما هم داشت حرف می‌زد، معنا داشت بی معنا نبود. حرف به معنای نطقی می‌توانید بگویید نیست، به گوش شنیده نمی‌شود، ولی مشعر به معنایی، حاکی نسبت به معنایی، می‌گویید هست. می‌گویید در حد رکوع خم شدن برای غیر خدا جایز نیست. با این که کلمه ای را شما بیان نکردید که در به خاک افتادن، سر به خاک گذاشتن، سجود، می‌گویید برای غیر خدا جایز نیست. مگر نطق داشت؟ مگر زبان داشت؟ می‌گویید حاکی است این کیفیت، حکایت می‌کند از یک معنایی، این با یک معنایی ارتباط دارد، این حالت سجده این حالت رکوع. هر چند زبانی، نطقی نباشد، عین کلماتی را که شما می‌نویسید می‌گویید این معنایی دارد که اگر این شکل بنویسم کلمه کفر می‌شود. این آیه مبارک را ذکر می‌کنید، می‌گویید اگر از آن حذف شود این قسمت، این قول باطل می‌شود. اضافه شود قول باطل می‌شود. خود این آیه حق است. یک کیفیت‌هایی دیگر، یک نقوشی است حاکی از یک معنایی است. برای حرکتها ی آدم هم می‌گویید که دارای یک معانی است، حاکی از یک معانی است. خیلی خوب، حالا آن معانی متوجه شدیم. می‌گویید پشت خود این پس بنابراین یک: حرکت بدن حرکت اندام حرکت اندام تلفظ و نطق شما حرکت است. کیفیت مختلف از حرکت هست. حرکت ذهن شما حرکت کیفیت دیگری از حرکت هست. حالا نیت چیست؟ نیت حالت خاص قلبی شما است، حالات شما در تکبیر و تهلیل تسبیح و رکوع و سجود و قیام و قعود، این حالات هم می‌گویید اینها هم حرکت است، پس اصلاً خدا با این حرکات پرستیده

می‌شود. ولی حرکاتی است که مجموعاً متناسب با مقصد است. حرکاتی است که قابلیت رشد و افزایش وحدت ترکیبی در آن لحاظ می‌شود کرد. می‌گویید در تکبیری که کردم، احساس عجز کردم. حالت منقلب شد، تسبیح کردم. در تسبیح هم التفات کردم احساس عجز کردم. مرتب عطاء فوق عطاء بعد این عطاء روح شما را رشد وحدت و کثرتش را بالا می‌برد، کما این که ذهن شما را کما این که جسم شما را آثارش را بالا می‌برد. بحث فردا درباره این است که چگونه آثار وحدت ترکیبی در یک نماز ملاحظه کنید؟ آدم که به نظرش می‌آید که جته‌اش اضافه نمی‌شود. دو تا چشم دارد بعد هم دو تا چشم سلام می‌دهد از نماز خارج می‌شود. دو تا گوش دارد دو تا گوش هم که - به حضورتان که عرض کنم - بعد از نماز هم دارد چگونه وحدت و کثرتش اضافه می‌شود ان شاء الله تعالی را در بحث آینده عرض می‌کنیم. فعلاً در اینجا که، این حرکاتی است مجموعه نماز ولی متناسب با غایت، مجموعه‌اش حرکت است؛ به صورت ابتدایی اینجا از آن نتیجه می‌گیریم که اگر حرکات عالم هم حرکاتی باشد به طرف مقصد، حرکاتی باشد به طرف آن غایت در حال طاعت‌اند همه ممکنات. این طاعتشان آیا عبادت و عصیان هم می‌شود برایش فرض کرد یا نه اختیار آنکه نداشته باشد نه، هرچند زمینی که رویش عبادت می‌شود خوشحال است و زمینی رویش معصیت می‌شود بد حال است، یعنی یک زمین فریاد می‌زند می‌گوید: ای گناه کار وقتی که آمدی در درون من را می‌فشارم سخت برایت می‌گیرم، این بهجتش از قبیل بهجت موجود مختار است؟ نه. از قبیل این که در نفس این حرکتش طاعت الله واقع می‌شود، طاعت نه به این معنای خاص عبادت و عصیان، به معنای همان رکوعی را که داشتیم برای شما عرض می‌کنیم، منهای اختیار بگیرش. اگر ملائکه اختیار نداشته باشد، منهای اختیار تسبیح می‌کند خدای متعال را. موجود غیر مختار هم می‌شود حرکتش متناسب با بندگی خدا باشد نه بندگی از روی اختیار، طاعت باشد. اما

موجود مختار ان شاء الله تعالی بحشش را از فردا صحبت می‌کنیم که کمال و اختیار اولین قدم ولایت هست که باید بحث کنیم. حالا ان شاء الله تعالی از [؟] برادرمان آقای [؟] هم استفاده می‌کنیم.

برادر آقای س: بسم الله الرحمن الرحيم الله الرحمن الرحيم. سؤالات را من خدمت حاج آقا عرض می‌کنم [؟].

سؤال ۱ - این سؤالات سوالاتی بوده که در جلسه واحد مطرح شده. سؤال ۱) این بود که افزایش و کاهش به چه معناست؟ اگر افزایش به معنای تغییر و تغییر به معنای عوض شدن ربط است، که در این صورت افزایش معنا پیدا نمی‌کند. صحبت این بود که خود تغییر به معنای، یعنی می‌شود به این معنا گرفت که یک ربطی را از یک جایی برداشت و جای دیگری گذاشت یا خود کیفیت ترکیب اجزا را نسبت به هم عوض کرد. اگر تغییر به این معنا باشد طبعاً افزایش و کاهش معنایی ندارد این را که ظاهراً پاسخ فرمودید. استاد حسینی: این را که...

سؤال ۲ - رابطه بین افزایش کثرت و وحدت به چه معناست؟ این که اگر کثرت اضافه شود، وحدت هم حتماً باید اضافه شود و بالعکس، آیا بدین معناست اگر در کثرت یک نحوه تغییری ایجاد شود، آن تغییر در وحدت منتقل می‌شود؟ یعنی این که ما بیاییم کثرت را یک - مثلاً - تغییر جزئی در آن ایجا کنیم و این تغییر منتقل شود در سراسر کثرات و از جمله خود وحدت، آیا به این معناست تغییر در افزایش کثرت و وحدت؟ استاد حسینی: تغییر در اصل متناظر [؟] اگر فرض داشته باشد.

آقای س: یا این که افزایش در کثرت حتماً باعث افزایش در وحدت هم می‌شود و بالعکس، یعنی که اگر کثرت اضافه شد، حتماً باید وحدت هم اضافه شود و اگر این کاهش پیدا کرد آن هم باید کاهش پیدا کند؟ استاد حسینی: بله

آقای س: سؤال سه...

استاد: تا اینجا پیش که مثل این که صحبت

سؤال ۳ - [؟] آیا افزایش در همه اجزاء باعث افزایش وحدت می‌شود؟ یا افزایش در یک جزء کافی است؟

این که یک جزء از کثرات را ما تغییر دهیم این...

استاد حسینی: یعنی به آن اضافه کنید.

آقای س: اضافه کنیم بله،

استاد حسینی: اگر به آن اضافه کردید اثرش منتقل هم به وحدت می‌شود هم به کثرت می‌شود.

سؤال ۴) آیا کثرت به معنای تعدد کیفی است یا تعدد کمی؟ یا هر دو مورد نظر هست هم تعدد کیفی و

هم تعدد کمی؟ که این صحبت را هم پاسخ فرمودند در خلال صحبت‌هایشان.

سؤال ۵ - آیا وحدت و انسجام بیشتر حتماً به معنای افزایش کثرات است؟ یا این که می‌شود وحدت اضافه

شود اما کثرات اضافه نشوند. به این معنا که ارتباط بین وحدت و کثرت منسجم تر شود. این صحبت را هم

پاسخ فرمودند به این معنا که اگر ما ربط را عوض کنیم آیا معنای، معنای افزایش در آن هست یا نیست؟ که،

اگر توضیح اضافه می‌فرمایید،

استاد حسینی: اگر این هم خوب نوار را دقت کنند همانجایی که عرض کردیم از تمام ظرفیت از همه اجزاء

استفاده شده باشد [؟].

آقای س: سؤال دیگری که داشتند دوستان این بود که رابطه بحث اصالت تعلق با بحث کثرت و وحدت

چیست؟ بعد اختلاف را اینجا اینگونه می‌فرمودند که در تعلق ما رابطه را یک طرفه فرض کردیم و یک طرفه

بودنش پذیرفته شده است اما در کثرت و وحدت فرمود که قوام کثرت به وحدت است و قوام وحدت به کثرت است. و این رابطه طرفینی می‌شود این اختلافش را بیان بفرمایید.

استاد حسینی: در اولین قسمتش هم تعلق با متعلقش رابطه دارد، نهایت رابطه یک طرف. همینطوری که شی متعلق به غایت ارتباطش با غایت قطع نیست، یک طرفه، یعنی پرستنده، پرستش می‌کند ولی خودش پرستیده نمی‌شود. ممکنات پرستش می‌کنند خدای متعال را، نه این که بالعکسش هم صحیح باشد که آدم بگوید که معاذ الله معاذ الله، همچنین تعبیری می‌کند که خدا هم می‌پرستد این [قطع صوت] نمی‌شود این را بگوییم. می‌برد این را به طرف کمال. خودش هم در او کمالی حاصل می‌شود؟ ابداً. مثلاً خدای اول کار بگوییم با خدای آخر کار حالا فرق کرد؟ مثلاً کمالی در آن حاصل شده؟ نه این گونه نیست. افاضه می‌کند، ایجاد می‌کند، خلقت می‌کند. بعد این نفس تعلق در خارج شد عین وحدت ترکیبی. چرا؟ برای این که شیء بسیط به طرف غایت اگر بگوید حرکت می‌کند؟ یعنی چه؟ یعنی تغییر در آن حاصل نمی‌شود بالمره؟ که این حرکتی نکرده یا بگوید تغییری در آن حاصل می‌شود معنایش این است که مرکب است، بسیط نیست. پس بسیط حقیقی نمی‌شود برایش فرض کرد تغییر و حرکت را. بسیط بالذات حقیقی دیگر اگر نشود برایش «برای» و حرکت و تغییر گفت، معنایش این است که مرکب حقیقی می‌تواند تغییر کند، «برای» داشته باشد. حالا حقیقی معنایش این است که یک وقتی شما ممکن است اسم یک مرکبی را بگذارید بسیط، تسامحاً بگویید به یک شیء ساده ای بگویید بسیط است، آدم ذهناً آدم بسیطی است، یا به چیزهایی شما ساده را بسیط لقب بدهید، ولی بسیط حقیقی که نمی‌توانید بگویید هست. بساطت اگر به حقیقت نسبت داده بشود؛ یعنی چیزی که آن چیز قابلیت تغییر ندارد. اگر چنین چیزی را فرض کنید خب طبیعتاً گفتن این که برای کمال و حرکت و اینها دیگر نمی‌شود درباره‌اش گفت. از همین جا رابطه بحث وحدت و کثرت هم به تعلق اشارتاً معلوم می‌شود.

البته طبیعتاً بحث اصالت تعلق از فروع بحثی است که قبل از این بحث، قبل از بحث ولایت باید درباره‌اش بحث شود که موضوع کلاممان نیست فعلاً. اما رابطه بین شیء متغیر هر جا که می‌بینید رابطه یک طرفی است، موضوعی که تحت آن طرف مقابل قرار می‌گیرد، نمی‌تواند کارش دو طرفی باشد، مثلاً، من مثال بزنم برای این که مطلب روشن شود. جمیع مراتب ولایت نسبت به هم متأثرند نه این که نیستند، ولی یک طرفه اند. ولایت الله تبارک و تعالی، ربوبیت الهیه حاکم است بر همه ولایتها، ولایت تکوینی، حاکم است بر مرتبه ولایت تشریحی، ولایت تشریحی حاکم است بر ولایت اجتماعی، حکومت این مراتب تا ولایت خود آدم تکی، حاکم است نسبت به آن مقداری که تحت تصرفش است. ولی محکوم را که نگاه کنید، مورد تصرف را که نگاه کنید، موضوعی که تحت تصرف قرار می‌گیرد، آن موضوع طبیعتاً ربطش ربط طرفینی است. ربط وحدت ترکیبی است. بناء علیه اگر ما بخواهیم اشارتاً اشاره کنیم به پایه منطقی ورد شویم، اگر منطق اصالت شیء شد، تغییر را نمی‌تواند معنا کند با بحثی که سر جای خودش هست، اگر اصالت ربط شد، حاکمیت بر ربط و تصرف و ولایت را نمی‌تواند معنا کند. چون ربط نفسش طرفینی است و ربط وقتی اصل باشد، غیر از حکومت بر ربط است. نه ولایت را می‌تواند معنا کند که تصرف در ربط است، تصرف در موضوع است، و نه تعلق را و پرستش را. مرتبه ای که می‌تواند تصرف را یک طرف تصرفی ملاحظه کند و یک متصرفی و آن چیزی که در آن تصرف واقع می‌شود، ما تا کنون اینگونه احتمال می‌دهیم که بر اساس اصالت تعلق معنا می‌شود، حالا آن متصرف، تصرف می‌کند در موضوع تحت تصرفش، آن موضوع قوامش طرفینی است وحدت و کثرت این. آن تصرف چه کاره است؟ آن تصرف حکومت دارد بر این وحدت و کثرت، یعنی چه حکومت دارد؟ یعنی وحدت و کثرتی تحقق پیدا می‌کند که متناسب با پرستش، طلب، تعلق باشد. به چه نحوه، چه کیفیت وحدت و کثرتی داریم؟ وحدت ترکیبی که می‌شود تحقق تعلق، چه تعلق است؟ تعلق الهی است، وحدت ترکیبی اش

الهی است. تعلق مادی است، وحدت ترکیبی اش مادی است. تعلق مادی و الهی، منحل در مرتبه تعلق ولی تکوینی است؛ معنایش این است که چه تشطط باشد، چه هماهنگی باشد در رتبه بالاتر اینها همگی منحلند در طلب و پرستش خدای متعال؛ یعنی به صرف آن موحد تمام می شود مصرف کردن نیروی آن کافر. نه از جهت کار خودش و اختیار خودش ها، از جهت این که این مقابله می کند با چیزی که آن که طرف مقابلش است، چطور می شود؟ با شدت بیشتری و امداد بیشتری ظاهر می شود. می شود ظرف برای رشد او، بستر برای رشد او. حالا این بنا بوده که خودش با طلب خودش رشد کند، خودش را سقوط داده از مرتبه انسان به انعام، به چهار پا، شده چیزی که دیگری بر آن سوار شود به طرف مقصد برود یا پست تر. این سقوطی که کرده به دلیل ناهماهنگی طلبش بوده، این سر جای خودش، ولی وحدت ترکیبی در جزء که نگاه می کنی، می گویی که این تشططش بیشتر شد، در کل که امدادش می کنی هر دو امداد منحل در پرستش خدای متعال هست. بله.

آقای س: سوالهای بعد را من تند می خوانم خدمتان که چون وقت نیست،

استاد حسینی: بله

آقای س: سؤال هفت چه لازمه ای بین کمال طلبی انسان و زندگی اجتماعی است؟

استاد حسینی: ظاهر مطلب این که حرکت، پرستش بوسیله حرکت معنا می شود، معنای پرستش حرکت است، ولی حرکت به طرف مقصد، توضیح بیشترش را بعد از بیان اختیار عرض می کنیم از فردا به بعد ولکن حرکتی که به طرف مقصد باشد، می شود حرکت مربوط به مقصد، در نظام اجتماعی باشد، کار فردی باشد، آب خوردن باشد، نان خوردن باشد، هرچه، حرکتی که به طرف مقصد نباشد، با آن حرکت خدا پرستیده نشده است، ولی حتماً یک مقصد جزئی ای دارد ها! حرکت که بدون مقصد نمی شود؛ یعنی غیر خدا پرستیده شده، حرکت بدون فشار، بدون اختلاف پتانسیل، بدون غرض، بدون مقصد واقع که نمی شود که این کیف حرکت

متناسب با مقصد است. آن کیف حرکتی که متناسب با مقصد الهی است، پرستیده می‌شود خدا به وسیله او. بعداً می‌آییم می‌گوییم حرکت اجتماعی خیلی هم ارتباط دارد به خدا، خدا پرستیده می‌شود با اقامه. حرکتی که اقامه توحید باشد، این مرتبه پرستش، مرتبه پرستش بالایی است لذا در مرتبه ولایت الهیه قرار می‌گیرد و نسبت به تحت تصرفش خلیفه الله می‌شود. نماینده خدا می‌شود و گفته می‌شود خدمتتان که حرکات فردی هم در مرتبه بسیار نازله همین اقامه است، نهایت اقامه در خود فرد است. که قیام بگوییم بهتر است تا اقامه، امر اجتماعی است. آدم بلند می‌شود یک وقتی نماز می‌خواند، یک وقت به پا می‌دارد نماز خواندن را، این دو کار است. حرکت دومی یک حرکت بالاتری است در طاعت خدای متعال. وحدت و کثرتش هم خیلی بیشتر است. به میزانی که نسبت تأثیرش در اقامه ظاهر شده باشد، وحدت و کثرتش بزرگتر است؛ یعنی یک آدم به اندازه یک جمع، یک جمع کثیر، یک تاریخ می‌تواند وحدت و کثرت داشته باشد. حضور در پرورش همه، یعنی حضور در عبادت همه داشته باشد. وجود مبارک مولی الموحدين صلوات الله و سلام علیه (اللهم صل علی محمد و آل محمد) هم با آن ضرب زدنش در روز خندق ثواب عبادت جن و انس را می‌برد و هم در عبادت جن و انس شریک است. نه فقط از نظر هدایتشان در نفس عبادتشان شریک است؛ یعنی اگر آن را حذف کنید، این واقع نمی‌شود. شرکت در عبادت همه اعصار و قرون دارد که حالا ان شاء الله سرجای خود این بحث می‌شود. بفرمایید.

آقای س: سؤال نهم: چرا در اصالت ماده لذت طلبی وجود ندارد؟ این سؤال هم در خلال صحبتها جوابش

داده شده.

استاد حسینی: در تعریف لذت اگر ما معنای ابتهاج را معنا کنیم، انتقال از مرتبه ناقص به کامل که معنی

لذت غیر از این نمی‌تواند باشد. اگر لذت رفت طرف نقص - به حضورتان که عرض کنم که - این را یک

توضیح کوچکی می‌دهم این را نمی‌شود گفت افزایش؛ یعنی اعدام، غیر از اعطاء است. اعدام چیزی غیر از اعطاء به چیزی است، اگر سیر سیری باشد که مرتباً اعدام شود، نیست بشود، خلق کند برای نیست کردن در ابتداء همه خلقت، این لغو می‌شود، مگر این که شما در بینش مسئله کمال و افاضه را بگویید بعد بگویید دیگر قابلیت استمرار بیش از این اندازه را ندارد و الا خلق کرد فوری تا خلق کردن فوری نیستش کنید، چه خلقتی است؟ «برای» که ندارد. ولی اگر بگوییم که اعطاء به او می‌شود، اعطا با افزایش - به اصطلاح - وحدت و کثرت می‌شود، لذت هم بعداً ما عرض می‌کنیم خدمتتان که لذتی که ناهماهنگ با مقصد هست، این نمی‌تواند لذت حقیقی باشد، اضطراب هم می‌آورد که اشاره شد به آن. به طرف عدم دارد می‌برد قوه اختیار خودش را. به طرف اعدام؛ یعنی کوچکتر کردنش. تأثرش را در استمرار تاریخ دارد می‌آورد خودش را از منزلت انسان به منزلت حیوان و پایین تر دارد در می‌آورد، نه این که خودش را بزرگ می‌کند رتبه‌اش را بالا می‌برد قربش را به حق بزرگ شدن؛ معنایش یعنی قرب به حق بیشتر پیدا کند. رتبه‌اش را اگر یک مجموعه ای بگیریم، رتبه‌اش را جائی که از این وسط بیاورد روی طرف بالا تا شدت ولایت پیدا کند، مسلط بشود در این که اقامه کند این برده پایین. بله،

آقای س: سؤال بعد اگر ملاک در افزایش و کثرت وحدت دو تا است دیگر افزایش وحدت تلازمی با افزایش کثرت ندارد. این سؤال را هم پاسخش فرمودند که ملاک اگر، اگر هم دو تا باشد باید به یک مبنای واحدی برگردد و الا انفصال می‌شود.

آقای س: سؤال بعد آیا در اینجا منظور از اجزاء همان کثرت است؟ به عبارت دیگر فرق کل و جزء با

وحدت و کثرت چیست؟

استاد حسینی: لحاظ کل و جزء اگر لحاظ مجرد و انتزاعی بشود طبیعتاً نه، آن کل و جزئی را که شما می- گویند نیست، اگر کل و جزئی که در وحدت ترکیبی بیان بشود آن موافق است.

آقای س: سؤال ۱۲ - فرق وحدت و کثرت با وجه اشتراک و وجه اختلاف چیست؟ حضرت عالی هم بحثی داشتیم در مورد اشتراک افزایش

استاد حسینی: اگر باز آنها دو تا را دو مفهوم ذهنی مستقل از هم که منشاء انتزاع شان هم مستقل است، به انفعال بکشد، این ربطی ندارد به بحث ما با اصالت شیء هم می‌خواند با اصالت رابطه هم می‌خواند، اگر برگردد به آن مفهوم جامع، عیبی ندارد.

آقای [...] : [۱۳]، رابطه کثرت و وحدت با افزایش و کاهش، این دو سؤال آخری مجموعاً یک سؤال از آن در آمد و آن سیری بود که در آخر جلسه واحد و مشترک [؟] دوستان مطرح شد. یکی رابطه کثرت و وحدت با افزایش و کاهش، یکی رابطه ولایت با کثرت و وحدت که عمدتاً سیری که مطرح شد این بود که لازمه ولایت تبیین معنای رشد است.

۲ - تغییر لازمه رشد تغییر است و تغییر همان افزایش و کاهش است. ۳ - در تغییر و حرکت نیز دوئیت ارتباط وجود دارد، بنابراین دوئیت ارتباط که مطرح شود در تغییر، لازمه تبیین رابطه دوئیت و ربط بحث وحدت و کثرت است.

استاد حسینی: بله دیگر.

آقای [...] : [؟] که سیر را همین سیری که در تابلو کشیدند را [؟]. یک سیر دیگری مطرح شد که آن هم تقریباً مفهومش همین بود. این که بگوییم تفسیر از رشد اساساً حرکت در جهت خاص است و بدون ملاحظه جهت رشد معنی پیدا نمی‌کند. ۲ - حرکت در غیر مرکب معنا ندارد. ۳ - باید از مرکب تفسیر داد که بدون تفسیر آن

حرکت و رشد معنا پیدا نمی‌کند و ضرورت بحث کثرت و وحدت بیان تفسیر از مرکب است. اشکالی که به این سیر اجمالاً وارد شد، این بود که در این در این سیر رابطه افزایش و کاهش با تغییر صحبت نشده است. حالا اگر وقت هست دو سه نفر از دوستان وقت گرفتند،

استاد حسینی: یعنی ما به ذهنمان می‌آید که این سؤالهای اخیر را مخصوصاً امروز پاسخش گفته شده،...

آقای [...] : بله،

استاد حسینی: حالا باز هم دقت کنند ببینند اگر گفته نشده، عرض می‌کنم. (و صل الله علی محمد و آل

محمد و آل الطاهرین)

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۷

۶۸/۴/۱۹

حجت الاسلام حسین: السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين.

بارالها! كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! كلمه باطل را از زمين بر کن! آنچه وعده به ولی ات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما! نایب رشید ولی ات را نایب رشید ولی جناب آقای خامنه ای (معید الله تعالی) را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جبهه ها مخصوصاً در برابر کفر آمریکایی پیروز گردان! لشکر کفر را در همه جناح ها مخصوصاً جناح شیطان بزرگ را مخدول گردان! بارالها! اموات و ذوی الحقوق را از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی مخصوصاً پدر و مادر. خاصتاً رهبر کبیر انقلاب را بهره وافر عطا فرما! درجانش عالی است متعالی فرما! ما را از دعای خیر صالحین امت و ذوی الحقوق پدر و مادر و رهبر کبیر انقلاب بهره مند بفرما! بارالها! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهدا بفرما! معلولین را شفای عاجل عنایت فرما! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاًلک قرار ده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! ما را مشمول دعای خیر و عنایت خاص ولی اعظمت (صلوات الله و سلام علیه) در همه لحظات عمر قرار ده! «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین (اللهم صلی علی محمد و آل محمد).

بعد از آن که بحث زیاده و نقصان را عرض کردیم و گفتیم تعریف می شود در حد اولیه و اگر حد ما مفروض چنین باشد که وحدت ترکیبی باشد، که وحدت ترکیبی چیزی نیست جز خود نفس تعلق به جهت غایی. و

وقتی ما از موضع نظر به جهت نگاه به آن می‌کنیم، به آن می‌گوییم «تعلق». وقتی که می‌آییم نظر به «زمان و مکان» می‌کنیم صحیح است که به آن بگوییم «وحدت ترکیبی» و در حقیقت چیزی نیست دو تا چیز نیست، یک چیز است، تحقق همان تعلق است. و عرض کردیم که مفهوماً هم نمی‌توانیم دو تا خصلت را انتزاع کنیم؛ زیرا منشأ انتزاع دوئیت پیدا می‌کند و اگر دوئیت پیدا کرد، اشکالهای متعددی بر آن هست. اول اشکالش که تغییر و تغایر را نمی‌تواند جواب دهد، دوم اشکال بر آن این است صحیح و غلط را نمی‌تواند در لوازم عقلیه جواب دهد باید یک معنا باشد.

بعد از این مطلب حالا اگر بنا شد، زیاده و نقصان برایش هماهنگی و ناهماهنگی نسبت به جهت ولو در یک مرتبه فرض شود، هر چند در کل که ملاحظه اش می‌کنید اینها منحلند، در هماهنگی؛ یعنی «کثرت» به همان میزان که زیاد می‌شود به همان میزانی هم «وحدت» زیاد می‌شود نسبت به کل. ولی در زیر سیستم در بخش جزئی که به صورت انتزاعی ما بیایم این را جدا کنیم یک چنین چیزی را ملاحظه می‌شود. لازم شد که توجه کنیم به این که طاعت و عصیان چگونه است، یعنی چه؟ یعنی کمال و نقص را حالا می‌خواهیم ما معنا کنیم.

کمال برابر است با طاعت، نقصان هم برابر است با عصیان. حرکت جهان را هم گفتیم: استکمالی است، به طرف کمال هست و گفتیم هر گونه حرکتی که تناسب با غایت باشد، نه فقط به معنای اطاعت تکوینی اش صحیح است به آن بگوییم: اینها در حالت طاعتند. بلکه گفتیم که نفس حرکت هم صحیح است نسبت طاعت به آن بدهند، گفتیم: رکوع، سجود حرکاتی هستند که حاکی از خضوع اند، حاکی از مراتب خضوع هستند، نمی‌خواهد حتماً با نطق زبانی باشد، اندام صوتی حرکت کند، حرکت حاکی هم داریم. و اگر ما علی فرض این که بگوییم که حرکت حاکی وجود دارد، معنایش این است که حرکت کل عالم هر قسمتش که نگاه کنیم یک معنای تسبیحی و تحمیدی و تقدیسی دارد، حالا چقدر آن موجودات شاعر و آگاه و متوجه باشند این یک رتبه است. ولكن آن چه یقینی است این که بین موجود مختار و غیر مختار فرق هست. از اول بحث اینجا است، که حالا در مقدمه ای که امروز در قسمت بیان زیاده و کاهش که تبدیل شده به بحث رتبه بعدش که کمال و

نقصان هست، ابتدای بحث کمال و نقصان لازم هست، بحث اختیار را ولو مختصراً ولو اجمالاً به نحو ما عرض کنیم خدمتان، یعنی هر چند به طرز بسیار فشرده ای باشد باید از آن اشاره ای کرد و متذکر شد، اگر بالمره اشاره نکنیم، معنای رهبری و حکومت را نمی توانیم بیان کنیم، کما این که اگر بحث زیاده و کاهش، افزایش و کاهش بحث نمی شد. حالا قدرت اختیار این که آدم بتواند کاری را انجام دهد و بتواند آن کار را ترک کند و کار دیگری را انجام دهد؛ یعنی بر کیفیت حرکت یک نحوه حاکمیتی داشته باشد، بتواند کیف حرکت را تغییر دهد، یعنی تصرف در کیفیت حرکت بکند؛ کیفیت حرکت همه ممکنات، کیفیت حرکت متناسب با غایت است الا این که تصرفی بیاید مانع شود، نگذارد آن کیف حرکت جریان پیدا کند. حالا اگر این قدرت اختیار شد قدرت تصرف در کیف حرکت، کیف جریان، یک پا بالاتر برویم ببینیم آیا خود این قدرت را می شود دارا باشد انسان یا این که قبل از این یک قدرت طلبی گفته بودیم در همه اشیاء هست، قدرت تعلقی گفته بودیم هست که حقیقت همه اشیاء و انسان و گفته بودیم همه چیز اصالت تعلق، تعلق است. حالا این تعلق به موجود مختار که می رسد چگونه است؟ وضعیت تکوینی و فطری اش این است که متعلق به جهت باشد، معنایش این است که بخواهد طلب نماید، طلب به معنای تعلق، نسبت به جهت غایی. ولی قدرت اختیار هر چند ذاتاً هماهنگ است با طلب کاملتر، تعلق شدیدتر چرا؟ چون اگر تصرف، تصرف هماهنگ واقع شود خودش دارد طلب ها را، طلبهای تحت تسخیرش را هماهنگ می کند، طلبشان را جهت می دهد، دارند همه شان جهت‌ها! به طرف غایت. ولی این هم دارد همان را تأیید می کند، رتبه اش از آنها بالاتر است. شدت بیشتر پیدا می کند. ولی اگر طلبش طلبی باشد که ناهماهنگ است به یک نسبتی می گوئید مانع می شود ولو به معنای یک کیفیت جزئی باشد، ولو بگوئید در سطح موضوع خاص باشد، در سطح کل بگوئید منحل می شود، برای تصویر این مطلب ما اول رابطه بین طلب و علم را یک مقدار بیان می کنیم و ببینیم این قدرت اختیار چگونه ممکن است که تصرف کند، بعدش ادامه می دهیم در هماهنگی و ناهماهنگی اش.

عرض می کنیم اگر برای تصویر، برای متصور شدن در ذهن برای ملاحظه اش سه تا عالم فرض بفرمایید در سه تا مرتبه، یک عالم محسوس بگیرید که همین اشیاء هستند، اشیاء مادی خارجی عینی که دارید می بینید.

یک عالم مثال بگیری که کیفیت های ذهنی که خود آن ها هم کیفیت دارند، کیفیت های نظری که کیفیت دارند، مفهومی که در باب مسائل منطقی، فلسفی، ریاضی به ذهن مبارکتان می گوید می آید و قابل لحاظ هست یک تناسب هایی دارند، یک کیفیت هایی دارند، این ها را بگوییم عالم مثال، آنجایی که متشخص به یک خصوصیات خاصی و تناسبات خاص ذهنی شده اند و قابل لحاظ و بیان و اینها هستند. این یک رتبه اش را بگیریم عالم مثال، این هم یک عالم هست.

یک عالم هم امور باطنی و قلبی و عقل صرف را توجه کنیم بگوییم در عالم قلب، در عالم معقول در آن جا دیگر لزومی ندارد صورت قضایا به شکل خاصی که در ذهن قابل تصور هست و قابل تعدد هست به آن شکل ببینیم، یک طور دیگری از کیفیت را دارا هستند. چگونه این کیفیات ذهنی با کیفیات عینی در عین حالی که از یک جهت شباهت دارند وجه اشتراکی دارند، شما می توانید نظر کنید از آن موضع بر عینیت، ولی در یک جهت هم خصوصیتشان مختلف است کاملاً، کیفیاتی هستند، خارج چه چیزی است؟ کیفیاتی، ذهن هم مفاهیمش دارای خصوصیات هستند، قیودی هستند، کیفیاتی دارند. چگونه مختلف است؟ یک رتبه بالاتری هم ملاحظه کنیم بگیریم آن هم خصوصیاتش دیگر مختلف هست با عالم ذهن، دیگر خصوصیاتش از قبیل خصوصیات عالم ذهن و مثال و نظر نیست از قبیل حالات است، صحیح است بگوییم نظام حساسیتها، ولی نظام حساسیتها تناسباتش با تناسباتی که در نظام فکری می گوئیم و قضایا برایش تنظیم می کنیم، فرق دارد. البته می شود از باب ذهن آمد، حالات قلب را برایش یک ساختار ذهنی ساخت، نه این که نمی شود. کما این که می شود نسبت به عالم خارج آمد و یک ابزار و وسایلی را ساخت که تناسباتی را مثلاً مشخص کند. می شود این کار را کرد؛ یعنی از عالم پایین تر می شود یک نمونه هایی، یک شبیه هایی، یک وجه شبه هایی از بالاتری را اقتباس کرد و درست کرد. ولی وقتی شما بحث تحلیلی درباره حرص و حسد و شجاعت و بخل و سخاوت و چه رذائل، چه کمالات می کنید، بحث تحلیلی تان بحثی است نظری. بحث تحلیلی شجاعت، شجاعت نمی آورد، حالا ما اینجا اگر چند ساعت تحلیل شجاعت کنیم ولی آدم ترسویی باشیم شجاع نمی شویم، چند ساعت تحلیل سخاوت کنیم، سخی نمی شویم. پس از موضع نظر می شود ساختار و نظام ساخت

برای حساسیت های قلبی، ولی این غیر از خود نظام حساسیتهای قلبی است. با عالم محسوس خارجی می شود کامپیوتر ساخت، محاسباتی را درست کرد، یک معادلاتی را در عینیت آورد و ماشین حساب الکتریکی هم به اصطلاح ضرب ها و جمع ها و تقسیم ها و الی آخر اعمال ریاضی که شما روی تک تکش خاصاً نیامدید کار کنید و نمونه عینیتش را بدهید؛ بلکه آمدید یک خصوصیتی از معادله را توانستید محقق بدارید. خوب ولكن برایتان یک کارهایی می کند، ولی هیچ وقت به آن نمی گوید: عالم ذهن ولو یک شباهتهایی نحوه حرکتش با عالم ذهن داشته باشد، این عالم ذهن نیست، این عالم عین است، عالم محسوس است. آنجایی هم که دارید توجه می کنید به امور قلبی و دارید برایش ساختار و نظام و تعریف و توصیف و تجزیه و تحلیل می کنید آن هم عالم ذهن است، دارد کار می کند، نه عالم قلب. موضوع فعالیتش امری است قلبی، موضوع تحلیلش امری است قلبی. خیلی خوب حالا سه تا عالم فرضاً ما داشته باشیم که یکیش عالم معقول، یکی از آن هم مثال و یکی از آن هم محسوس، اسم بگذاریم. یا بگوییم یکی از آن عالم قلب، یکی از آن عالم ذهن، یکیش عین، اسم بگذاریم. از این سه عالم داده هایی وارد وجود انسان می شود. وارد مغز می شود؟ نمی دانم، وارد روح می شود؟ نمی دانم، من می دانم که انسانی را که ما در این جا ملاحظه کردیم و برایش یک وحدت ترکیبی لحاظ کردیم از این سه تا کانال داده هایی می آید در این دستگاه، در دستگاه ادراک این. جای دستگاه ادراک هم کجاست فعلاً محل بحث ما نیست. محل کلام ما به میزانی که لازم باشد در این بحث است که از این سه عالم اثر می آید؛ آثارها یک تناسب ابتدایی دارند با هم، متناسب با طلب کل عالم اثرها هم تعلق نسبت به جهت غایی دارند، این گونه نیست که هیچ گونه جایگاهی، هیچ اثری داشته باشد. کانه یک نظام تأثیرات وارده در داخل ادراک آدم هست شبیه این نظام خارج، ولی بسیار اجمالی، بسیار ساده، حالا انسان هست و قدرت طلب، قدرت طلبی که انسان دارد علم در مرتبه تمییز ابتدایی و اجمالی است، جهت را هم دارد و با هم هستند، علم نسبت به کفران را هم دارد این سه تا با هم هستند. علم دارد یعنی چه؟ یعنی حضور، اشراف قدرت تصرف و طلب بر این دو جهت، یک وحدت ترکیبی ابتدایی از علم و قدرت، نه در مرحله تصرف، در مرحله طلب، که به علمش هم دیگر علم نمی شود گفت، نازلتر از علم تمیز، نازلترش یک نحوه حساسیت. خیلی خوب، حالا اگر

گفتیم که این قدرت طلب فطرتش به طرف جهت غایی است و لکن نفس خود این قدرت طلب را با قدرت های طلب دیگری که در جاهای دیگری وجود دارد ملاحظه می کنیم می بینیم یک فرق مهم دارد که می شود طلب کند مانع را، طلب کند خودش را به عنوان مانع. حالا اگر امداد شود، امداد که شد آن وقت این قدرت طلب متصرف در غیر خودش می شود، تا وقتی که طلب و پرستش خدا، یا طلب و طلب پرستش خودش هست و امداد نشده، هنوز نه پرستش خدایی محقق شده، نه پرستش غیر خدا. طلب پرستش خدا، طلب پرستش غیر خدا بر خود تعلقش، کیف تعلقش این گونه است بر خود تعلقش ابتدائاً مشرف هست، اگر امداد شد و طلب الهی بود این بار سازماندهی شدیدتری بین آن امورری که آمده بودند از سه عالم واقع می شود. چرا؟ جریان می یابد به امداد الهی، اضافه شدن موهبت تعلق به این شخص، تعلقش جریان پیدا می کند در کل آن نظام هایی را که قبلاً گفته شد. در سه تا دسته آثاری که آمده بود در وجود انسان، سه تا نظامی می سازد اول نظام قلب و بعد ذهن و بعد حس، هر سه نظام هم هماهنگ با هم یک کیفیت حرکتی پیدا می کند، تعلقی که این آدم داشت جاری می شود در این سه رتبه ای از آثار. جریان علیتی را که می گفتیم که برابر با علم است، جریان همین تعلق است در کل اینها، جریان همین اختیار است در کل اینها. متصرف است، برای این که قابلیت تصرف دارند این اشیایی که آمده اند، مسخر شدن تحت این چرا؟ خودشان که تعلق داشتند با غایت. بنا شد امداد شود که شد، یعنی مقام نیابت داشته باشد در شاء و طلب و خواست، تصرفش الهی بود می شود نماینده مولا. شدت این دفعه اضافه شده به آثار آمده، ولی طریق اضافه شدن شدت به آثاری که از سه عالم آمده بود این نماینده است، بنا به سفارش و طلب این قدرت اختیار اضافه شد شدت در آثار سه عالمی که آمده بود. آثار از سه عالم آمده بود در درون انسان؛ ولی هر کدامشان خب یک وزنی داشتند علاوه بر وزن مخصوصشان یک وزنی داشتند یک حظی از وجود داشتند، یک رتبه ای داشتند. حالا که می خواهند شدت پیدا کنند وحدت و کثرت جدید پیدا کنند، افاضه می خواهد، تعلق اضافه باید بیاید اضافه شود بنا به بحث «وحدت و کثرت». این اضافه شدن به سفارش این طلب است. صحیح است بگوییم آن طلب واسطه هست در اضافه شدن، تصرفی که واقع شد در اینها و اینها از رتبه قبل که رتبه تمییز بودند یا ما قبل از تمییز آمدند به

رتبه بالاتر که نظامشان انسجام و وحدت بیشتری پیدا کرد، به واسطه چه بود؟ به واسطه این طلب. البته مفید، افاضه کننده ایجاد کننده، خالق مقدار اضافه موهبت در این سه رتبه حضرت حق بود هیچ ولی واسطه در طلب در اینجا کی بود؟ این آقا بود، طلبش الهی بود، امداد شد، وحدت ترکیبی جدید پیدا شد در جهت غایت به آن می گوییم کاملتر، هم وحدتش بیشتر است هم کثرتش بیشتر است. مرتبه اش مرتبه بالاتری است. جریان علیت همان جریان تعلق است که از طریق این طلب وارد شد، حالا البته این قدرت طلب و مانعیت نسبت به طلبی را که می گوئید؛ یعنی طلب برگردد به خود، مانع شود، این هم اگر امداد شود. اگر امداد بشود نسبت به وحدت ترکیبی بالاتر که نگاه کنیم اضافه شده وحدت و کثرت و انسجام. ولی نسبت به مادون که نگاهش کنید می بینید یک مقدار ضایع کرده، هرز رفته از داخل این دستگاه به دستگاه دیگر، منتقل شده از این دستگاه به دستگاه دیگر. حالا اگر ما در اینجا بیاییم بگوییم که این قدرت تصرف آمد وحدت و کثرت را زیادت کرد و الهی بود تا رسید به عالم خارج. حرکات قبلی افزایش یافت. نماینده مولا شد در طلبش، در سرپرستی آن چه که تحت تسخیرش بود، مسخرش بود. خارج را هم اگر توانست نحوه ای تغییر دهد که وحدت و کثرتشان الهی باشد، یعنی چه؟ یعنی طلب نسبت به خارج داشته باشد دوباره امداد شود نسبت به خارج، باز طریق رشد خارج کیست؟ میزان شدت طلب کسی است که طلب کرده است تغییر خارج را متناسب با غایت. صحیح است بگوییم سرپرستی این شیء خارجی به دست ایشان است در رتبه نازله اش. می گویند چرا؟ می گوییم برای این که طلب این بود واسطه در اعطاء مولا. حالا اگر همین جا بگوییم هر چه شدت تعلق بیشتر شود، انعکاس پیدا می کند در کمال تصرف و مراتب کاملتر و گسترده تر، یعنی چه؟ یعنی یک رتبه‌ای از طلب فقط حالت قلب بود، یک رتبه‌ای از طلب شدت بیشتر، استمرارش، ادامه اش تا ذهن آمد، استمرارش، ادامه اش تا ادراک حسی آمد، استمرارش، ادامه اش، تا عین خارجی آمد، حالا هر قدر سعه مرتباً پیدا کند تا کل عالم را در برگیرد، می توانیم بگوییم واسطه مولا هست در اعطاء به همه اینها. صحیح هم هست بعد بعدها عرض می کنیم صحیح است بگوییم و شفیع است نسبت به اینها در قبول اینها. بنابراین اگر کسی بگوید اشتداد تقرب ولی الله الاعظم - صلوات الله علیه و آله و سلم - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) ظاهر می شود در بستر بندگی او و ایجاد

می‌شود متناسبش بستر بندگی او و کائنات همه اش بستر بندگی حضرت نبی اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم هست (اللهم صل علی محمد و آل محمد). اگر بگوییم این خلاف نگفتیم هر چند بندگی خودش تنهایی هم از بندگی تمام اینها جلوتر است ها! آن رتبه اش وقتی گفتید رتبه تصرف است تقدمش را اثبات می‌کند. ارزشش بیشتر است، تقدم دارد یعنی چه؟ یعنی نسبت تقربى اش، بالاتر از کل اینها است، ولی با همه اینها شریک است، بلکه اینها همه به طفیل او قرار می‌گیرند، این در یک رتبه است. در رتبه پایین تر، نازلتر، خب تا می‌رسد به - حالا بحثش را بعد ها مفصل تر عرض می‌کنیم - می‌رسد به امور تشریعی تا برسد امور اجتماعی و حالا فعلاً بحثمان را امور فردی است. یک آدم متصرف در خودش هست. این سرپرستی خودش را در نفس محدوده قوه اختیار، در اعمال اختیار، در این که اطاعت را انتخاب کند یا عصیان. درست است «الله یزک الانفس» ولكن اگر طلبش «کلا نمد هولاء و هولاء» اگر طلبش باطل باشد تزکیه که نمی‌شود، امداد می‌شود «فذر هم هم فی فوقهم یلعبون» در حیرت وا گذاشته می‌شود «انما نملی لیزدادوا اثماً» املاء می‌شود، قدرت داده می‌شود، تصرفش افزایش پیدا می‌کند «لیزدادوا اثماً» این اگر تصرفش الهی باشد طلب، در مرحله طلب، طلب هم مال خود این نیست ها! طلب فطری به طرف غایت هست فطرت عالم به طرف توحید است. فطرت عالم به طرف جهت غایی است. فطرت عالم به طرف بندگی است. این فقط حق مانع شدن به او دادند؛ یعنی نه این که حق، قدرت تصرف کردن در طلب خودش، به طرف خودش که انانیت باشد و خودش را ببیند دادند. حالا این علمی که محصول کیفیت جریان این تعلق باشد، اگر الهی نشد حتماً هماهنگ نیست؛ یعنی داده‌هایی که از سه تا عالم آمده متشتت است. با حفظ تشتت باز قدرت امداد بر آن هست، این عین قدرت اختیار هست؛ یعنی تناسب کوتاه مدت کافی است برای هماهنگ شدنش ولو جوهره تعلق بر خلاف این تناسب کوتاه مدتش و می‌شکند آن را، امرش فرطاً، امرش سست است زود از بین می‌رود «ان الباطل کان ذهوقاً» ولی تا تصرف این امداد می‌شود و می‌خواهد دارد، چون هماهنگ نیست وحدت و کثرتش وحدت ترکیبی پیدا نکرده، چون وحدت ترکیبی پیدا نکرده، یعنی چه وحدت ترکیبی پیدا نکرده؟ یعنی وحدت ترکیبی متناسب با غایت بر اساس آن تعلق حقیقی پیدا نکرده. چون پیدا نکرده با نظام عالم آن آثاری که از عالم معقول آمده عالم

محسوس آمده، عالم ذهن آمده، سازگار نیست. حقیقتاً صحیح است به آنها بگوییم دچار ذهن گرایی، خیالات، واهمه و نظیر اینها شده. بریده شده از عالم، مانع این بریده شدنش چیست؟ خود اختیارش است، حق داشته بیاید فاصله واقع شود، خب، آمده فاصله واقع شده، یک وحدت ترکیبی ساخته که تعلقش به جهت غایت نیست، به خود این آدم است، دنبال پرستش خودش است. خب، این ناسازگار با عالم است، خودش هم آمده مانع شده. چشم داده بودند ببیند، خودش بسته آن را. وضع اختیار این طوری بود که این برود اشرف شود نماینده مولا شود در این که کیفیت تعلق را جاری کند به طلب او، حالا این وارونه عمل کرد. وارونه عمل کرد تعلق اینها را آورد به طرف خودش، این وارونه عمل کردن ابتدائاً به نظر می آید با حقیقت این اشیاء مخالف است و توانسته یک کاری کند بر خلاف عالم. اگر در خاطرتان باشد، قبلاً گفته بودیم که در مجموعه بزرگتر که نگاه کنیم این زورش نمی رسد چنین کاری را کند، او مثل آدمی که در تجارت ورشکست شده قدرت خریدش انتقال به فرد دوم پیدا می کند، خودش از موجودات متصرف تبدیل می شود به موجودات تحت تصرف، قدرت و راندمانش تحت تصرف موجود متصرفی می شود. امدادش خیلی صوری، ابتدائی و در حال صحیح است بگوییم نقصان. چرا می گوییم نقصان؟ سرش این است که اگر قابلیت استکمال و استمرار و دوام افزایش برایش بود به طرف غایت، صحیح بود بگوییم کمال، بگوییم راهی که می پیماید راه کمال است. ولی آن آدمی که - به حضورتان که عرض کنم - خودش را صرف یک لذت آنی می کند و بعدش یک بیماری طولانی شدید پیدا می کند این کسی به او نمی گوید دست به عافیت یافت، دست به سلامتی یافت. اگر یک بیماری بگویند که آقا اگر فلان آمپول را به او بزنید نمی دانم کرتون بزنید به او این بیمار عصبی، یک چهار، پنج ساعت آن درد را نمی کشد، سؤال کنیم بعدش چه، بگویند نوع بیماری طولانی است که ولی بعد که احساسش برگشت، ده برابر قبل درد می کشد، چون اعصاب ضعیف شده برابر همان درد قبلی است. قبلاً می توانست یک خرده تحمل هم بیاورد حالا دیگر یک فریادش زمین است، یک فریادش آسمان است. این را که کسی به او نمی گوید کسی دوایش کردند، عافیت پیدا کرد که، این می گویند اعصابش ضعیف شد به وسیله این آمپول (کرتون). این که بعد تعلق متصرف تحت اختیارش را حول پرستش خودش، انانیت نفس قرار داده این آیا می تواند استمرار

بدهد؟ نه بابا جان، خودش موجودی نیست که بتواند مطلوب بالاستقلال باشد، خودش موجودی نیست که یک چنین مطلبی برایش صحیح باشد. خودش حتی بساطت بالانشاء هم ندارد؛ یعنی خدا هم نخواسته این ثابت باشد، حالا بعداً درباره جهت ثابت یا در جهت کمال ممکن است آدم بگوید که یک جهت داریم که بسیط حقیقی نیست، بسیط بالانشاء است، بو وجود آمدن دارد رفتن هم دارد، از بین رفتن هم دارد به خواست خدا. ثبوتش هم با قیومیت الهی مستقل به ذات نیست، لفظ به ذات نیست ممکن است یک چنین چیزی را کسی بگوید، می گوییم این لازمه مثلاً عالم متغیر و عالم تعلق است، این حالا این آدمی که خودش عنایت می ورزد این خودش چین هنری هم ندارد ولو بالانشاء ولو به خط، درحالا تغییر است، تغییر است یعنی چه؟ یعنی آن تعلق - خوب عنایت کنید ها - تعلق حقیقی حاکم بر این تعلقش هست. نمی تواند کاری کند که همین - به اصطلاح - تجزم صوری که پیدا کرده، همین تجزمی که پیدا کرده زیاد نشود که هم نشود همین طور بماندش لاقلاً، بگوید من نمی خواهم بمیرم درهمین حد کم باشم همیشه، نمی شود. حالا رشد و اضافه شدن و افزایش و کاهش ما افزایش هم بگوید نخواستیم در همین رتبه همین طور ثابت باشیم. آن تعلق حقیقی عالم که نسبت به کل است این را سی دی می کند بر می دارد می برد. آن تعلق می رساند زمانی را که دیگر این قابلیت بقاء ندارد تصرفش و ذهوق و باطل شد و باطل می شود. زمانش اگر بنا هست دست خودش نباشد و مقهور مجموعه بزرگتر باشد، صحیح نیست بگوییم که این امداد، امداد واقعی است، این «و سنستدرجهم من حیث لاتعلمون» هست، این استدراج است، برای استدراجش املاء می شود و زمینه قرار می گیرد برای یک امر بالاتری. و این می توانست طلبش را باطل نکند و این قدرت طلبی را که به او داده بودند فرض کنید اگر این رتبه‌ای مثلاً پنجاه را بگیریم این جای مجموعه، این نیاورد به طرف خودش، ببرد به طرف خدای متعال و خودش را بیاورد بالا، نماینده مولا شود. حالا که آورد به طرف خودش از نمایندگی مولا سقوط کرد آمد آمد پایین از رده چهارپا هم خودش را آورد پایین تر، هم تحت تصرف است، هم در ادنی مرتبه، نه اینکه در تحت تصرف است در مرتبه شریفی است. حالا اگر ما یک چنین چیز را بگوییم درباره قدرت اختیار که در اینجا علم هم می شود وحدت ترکیبی این آثاری که واقع شده در درون ادراک آدم، این وحدت ترکیبی اش برابر است با کیفی است

که به آن می گویند علم. طبیعتاً اگر این وحدت ترکیبی در جهت خدای متعال بود به همان نسبت تناسب دارد به حقیقت شیء به غایت، نه این که مشرف به همه حقایق هست ها! بغل دست خودش نسبت به غایت. اگر متناسب نبود مقهور تعلق مجموعه بزرگتر هست، هر چند امداد می شود در رتبه اول، در جای یقین که حالت وحدت هست، یکپارچگی است، در آن متناقض نبودن است، یقین ندارد ها! کافر یقین محال است داشته باشد یقین که در موحد دارد، بلکه یقین متناقض، یقین بر باطل بودن کارش می تواند داشته باشد «و جهد و بها و استیقنتها انفسهم» یقین داشتند پیغمبر است ولی مخالفت می کردند. این معنایش این است یقین متناقض یقین دارد هم این پیغمبر است و هم حالتش این است که شدت دارد نسبت به دنیا، تا می تواند جهد کند. خیلی خب، حالا گر گفتیم یک چنین چیزی را که تجزم؛ خود را به جزم زدن، برای کافر هم می شود. جزم، یقین، برای مؤمن است که حقیقت علم است. حقیقت علم برابر با یقین است ولی تجزم، خود را به جزم زدن است، خود را به یقین بستن است. ادعای دروغین یقین کردن است، این را کافر می گوید. مجموعه به دلیل نداشتن تناسبات حقیقی با فطرت عالم درست ترکیب نشده، وحدت ترکیبی حقیقی که با حقیقت فطرتش باشد پیدا نکرده، بلکه وحدت ترکیبی حقیقی دارد با مجموعه بالاتر که دارد می آید این را مثل سیل رودخانه جارو می کند می برد از بین. ولی این الآن ادعای جزم می کند بعد باز امدادش می کنند. این عدم هماهنگی حقیقی هم در ادراکاتش هم برابزش هست، این طرفش هم شکل هماهنگ ادراکات و مفاهیم و سازگاریش قابلیت لحاظ دارد، باز کافر ادعا می کند که این برهان همین مغالطه است. مغالطه با هم دیگر هماهنگ نیست، هم دیگر را تأیید نمی کند. وحدت ترکیبی مرتبه دوم در مورد ادراکات ذهنی پیدا نمی کند، مجموعه یک مرکب حقیقی نمی شود مثل دو تا جسمی که به هم فرضاً می گویند میل ترکیبی ندارد، هر کارش کنید مخلوط می شود از آن درست کرد، تصویر این که مرکب شده آدم از دور اگر مثلاً یک چیزهایی که دارای رنگ های مختلف است فریزری [؟ ۲۵: ۵۲] ذراتی که دارای رنگهای مختلف است از دور نگاه کند مثلاً به ذهن می آید که این یک رنگ جدیدی حاصل شد. نزدیکش که بیاید هم چه نزدیک تر بیاید می بیند نه اینها رنگهایش جدا جدا است و رنگهای مختلفی است از دور این گونه دیده می شود. ولی ادعای وحدت ترکیبی

می کند، ادعا این است که برهان همین است که من می گویم، می کند. نسبت به عمل خارجی هم حتماً تشتت در آن ظاهر می شود، ولی ادعای رهبری خارج را هم می کند، هر چه تشتت در کار امریکا و فراعنه قبلش در عالم ظاهر شده، مگر اینها گاهی دست برداشتند بگویند که نه این ما نتوانستیم این سرپرستی کنیم، سرپرستی دنیا را بیایید بسپارید به انبیاء. این گونه که نبود که. سر آن طلب باطل، مانعیت خودشان سر آن مطلب ایستادند. و این امدادی است که می شود تا بتواند این بایستد مرتباً در تمام مراتب؛ یعنی جریان پیدا کند اختیار سوئش تا آخر مرتبه ای که تحت تسخیرش هست. ولی این جریان یافتن هیچ وقت مانع آن جریان شامل تعلقی که می آید و اینها را از بین می برد و این که باطل ذهوق است، از بین رونده است نمی تواند باشد. تشتت عینی را هم از کار اینها حذف نمی کند، در ذهن می رسد مدام مرتباً مبانی شان عوض می کنند، نه این که تکمیل می کنند. یک بار می آیند یک چیزی را با یک تئوری معنا می کنند، بعد می بینید با یک تئوری دیگر معنای ضدش می شود نمی توانند کار کنند. اول می گویند تئوری بهتر آن است که شاملتر باشد، بعد در خود همین هم گیر می کنند می گویند لزومی ندارد با یک تئوری تفسیر کنید، خوب با دو تا تئوری تفسیر می کنیم. خوب در انسان شناسی این تئوری را می گوئیم، در آن قسمت دیگرش هم حالا مطلق نمی گیریم آن تئوری را می گیریم. این تشتتی که در ذهن است، تشتتی که عمل است، تشتتی که در قلب است، حقیقتش همان اضطرابی است که در کلش جاری است. حالا - ان شاء الله تعالی - جلسه آینده باز دنبال بحث «کمال و نقص» را ادامه می دهیم در همین مسأله - ان شاء الله تعالی - «اختیار» تا «وحدت و کثرتش» را بهتر «وحدت ترکیبی» اش را بهتر بتوانیم ببینیم و وارد بحث «سرپرستی» شویم - ان شاء الله - حاکمیت هدایت و رهبری.

آقای حسینیان: بسم الله الرحمن الرحيم. سؤالاتی که در جلسه واحد مشترک مطرح شد من خدمتتان عرض می کنم. هر کدام را که صلاح می دانید آن را طوری توضیح بفرمایید تا دوستان در جریان باشند.

سؤال ۱- فرق کل و جزء با اصالت تعلق در چیست؟ و رابطه آن دو چگونه است؟

استاد حسینی: در کل و جزء، اگر بیان وحدت ترکیبی نسبت به آن شود، می شود عین همان وحدت ترکیبی؛ یعنی اگر گفتیم که کل ما چیزی نیست جز وحدت ترکیبی، جزء آن هم چیزی نیست جز کثرات

مرکب که کثرت ترکیبی باشد، اگر معنای جزء، غرضتان جزء بسیط است که ما نداریم، بنا به بحث. بنا به مبنای بحث خودشان. اگر غرضتان از جزء جزئی نیست که منجر به بساطت شود، جزئی است که در مرکب قابلیت طرح دارد؛ یعنی کثرت ترکیبی غرضتان هست که کل و جزء مان بنا به تعریف وحدت ترکیبی معنای جدید پیدا می کند، نه جزء را علی حده ای از کل می توانید لحاظ کنید، نه کل را علی حده از جزء می توانید لحاظ کنید. کل ترکیبی و اجزای ترکیبی این گونه هست. بله.

آقای حسینیان: سؤال دوم. فرق وحدت و کثرت با جزء و کل یا درون و بیرون یا وجه اختلاف و وجه اشتراک چیست، اگر فرق دارند، ویژگی وحدت و کثرت چیست؟ که در اینجا ما وحدت و کثرت مطرح کردیم. استاد حسینی: ما عرضمان این بود که وحدت و کثرت را اگر بخواهید با معنایی که تألیفی نباشد نگاه کنید و ترکیبی باشند که همه اینها عین مرکب هستند، چیز زائدی نیست، دو تا چیز نیست؛ یعنی وجه اختلاف وجه اشتراک هم وجه اشتراک می شود وحدت ترکیبی، وجه اختلاف می شود کثرت ترکیبی، هر دو هم حاکی از یک مفهوم و بر یک پایه هستند و آن وحدت ترکیبی است. اما اگر بر این معنا و بر این اصل تعبیر نشود و بنابر اصل این که اشتراک امر که ملاحظه مفهومی اش مستقل علی حده و اتحاد هم امر و مفهوم که یک مفهوم داریم به نام مفهوم اشتراک، یک مفهوم داریم به نام مفهوم اختلاف، اگر دو مفهوم ولو در مرتبه نظر مستقل محض باشند، تألیف می توانید از آن درست کنید نه ترکیب.

آقای حسینیان: سؤالی که

استاد حسینی: ما به ذهنمان می آید که آنچه که شما در گروه نظری گفتید غرضتان همان ترکیب بود، سرش این است که می گویند تا هر جا که وجه اختلاف باشد وجه اشتراک هم هست، هیچ جا منفصل نیستند از هم، این معنایش این است که حالا نحوه تعبیر ممکن است تعبیر ما یک ملاحظه فرضاً بیشتری نکرده باشد درباره این که اگر اینها را تألیفی کنید یا ترکیبی کنید چطور می شود و آن عدم استقلالی هر کدام را از دیگری می آورید، باید بیاورید در حاق ملاحظه ذات، این ممکن است مثلاً یک چنین چیزی باشد ولیکن ظاهر مطلب به ذهنمان می آید که شما هم همین غرضتان هست.

آقای حسینیان: سؤال بعدی این که موضوع تحقق فرمودید تعلق، موضوع تحقق تعلق عین تحقق وحدت ترکیبی است.

استاد حسینی: بله دیگر.

س: نسبت بین مرکب و تعلق.

استاد حسینی: همان که تحقق، یعنی ما می‌گوییم که شیء خلق نمی‌شود که دارای کشش باشد به جمیع مراتب آن - به حضورتان که عرض کنم که - تا عالم تا جهت غایی، بلکه خود تعلق خلق می‌شود مثال ساده اش هم که بخواهیم بزنیم هر چند مثال از جهتی دور می‌کند ذهن را، از جهتی نزدیک می‌کند، یک سیم پیچ را شما می‌پیچید دو طرفش را می‌زنید به برق، جریان الکتریسیته بعد می‌گویید اینجا حوزه مغناطیسی درست شد، آهنی نیست در کارها! آهنی نیست در کار ولی می‌گوییم حوزه مغناطیس درست شد. - به حضورتان که عرض کنم - فرضاً مس هست و روپوش لاکش هست و آنجا هم یک باطری است که در آن اسید هست و روی هست و مس، آهنی اصلاً در کار نیست، معدلک شما می‌گویید که حوزه مغناطیسی درست شد. واقعاً هم آن حوزه هست. با وجود آهن امتحانش می‌کنیم می‌بینیم که فرضاً لرزش هست یا کشش هست یا چه هست، حوزه را برایمان مفکشف می‌شود به وسیله آهن، نه این که - به حضورتان که عرض کنم - وقتی آهن نبریم آنجا، آنجا حوزه نیست، جریان که هست آنجا حوزه ای درست شده.

حالا اگر گفته شود که نفس تعلق خلق می‌شود، نه این که چیزی هست که تعلق اضافه بر آن می‌آید موجودات این عالم پرستش عین حقیقتشان هست، نمی‌توانند در حال حقیقت موجودات عالم در حال پرستش نباشد، مخلوق پرستنده هست کنهش. حالا نحوه و کیف پرستش البته به حسب مراتب فرق دارد قوه اختیار هم مانعیتی را که دارد، قوه انحلال خودش را دارد از یک رتبه به رتبه دیگر، قدرت این که بیاید پرستش خودش را از مرتبه بالا ساقط کند بیاورد در پرستش مرتبه مادون، مادون، مادون، بعد از رحمت پیدا کند، قدرت ندارد که مطلقاً این را از بین ببرد. این تعلق اصل هست در کل، اگر بگوییم نیست معنایش این است که چیزی می‌شود خلق شود که برای غایت نباشد.

اگر می گوئید چیز لغو نداریم. آن امر ثابتی را که عرض کردیم بسیط انشائی، آن هم در رابطه با این بعداً عرض می کنیم به صورت یک کل ملاحظه می شود، ولی آن امر به دلیل ضرورت پرستش طریق می خواهد. شما بگوئید طریق پرستش الیه است، و ثابت است آن یک حرف دیگر است. ولی این که بگوئید که چیزی هست و این پرستش بر آن عارض می شود، پرستش عرض نیست کنه اش است، مخلوق پرستنده است. من معذرت می خواهم زیاد توضیح می دهم.

آقای حسینیان: یک سؤالی کردند که اگر تعلق وحدت ترکیبی با این توصیفی که حضرت عالی فرمودید یکی شود، آن وقت افزایش و کاهش، آن افزایش و کاهش تعلق می شود.

استاد حسینی: بله دیگر، افزایش و کاهش مرتبه پرستش متناسب با رتبه تقریب می شود افزایش و افزایش وقتی می گوئیم؛ یعنی تعلق دیگر خلق می کنند که این با وحدت ترکیبی پیدامی کند، این یک. افاضه می شود، کیفیت وحدت ترکیبی اش حتماً بالا می رود، کمیت کثرتش حتماً بالا می رود بنا به حد تعریف شده مان که گفتیم که وحدت و کثرت از هم جدا شدنی نیستند. حالا اینها دیگر بحث های برای اصالت تعلق است. حضور قبلی در بعدی تبیین دقیقتری می شود از این که بگوئیم صرفاً رابطه هست بین گذشته و آینده، حضور تعلق قبلی در تعلق دوم و در تعلق سوم، به دلیل این که آن اولی هم تعلق تا غایت را داشته، بدون امداد نمی توانسته بیاید بالاتر، رتبه اش رتبه ای نبوده که بتواند بدون امداد بیاید بالاتر، امداد که می شود اضافه می شود به آن، حبه می شود، افزوده می شود، افزوده می شود چه؟ تعلق. ولکن افزوده که شد تعلق دیگر حالا وحدت ترکیبی شان، وحدتشان متکی است به قبلی و به آنچه را که الآن عطا شده است، کثرتشان هم متقوم است به کلی که شامل بر قبلی و فعلی است، انحلالش زوال نیست، زوال حدوث نیست، انحلال ترکیبی اول در وحدت ترکیبی کاملتر است و کمالش معنای کمال قرب را می دهد، نزدیک تر شدن به آن جهت را می دهد، آن مقصد را می دهد.

آقای حسینیان: سؤال دیگری که مورد بحث جلسه هم واقع شد این بود که افزایش و کاهش را حضرت عالی نسبت به دو چیز مطرح کردید: یکی راندمان یا بازدهی و نسبت تأثیر اجزاء در غایت، یکی توجه به وحدت ترکیبی است. این دو تا اگر...

استاد حسینی: دو تعبیر از یک چیز است. شما این مثال را زده بودید به رادیوی بزرگ، لامپی و رادیوهای ترانزیستوری کوچک. گفته بودید این کوچک صدایش بیشتر است. ما عرض می‌کردیم که آن بزرگ قبلی وحدت ترکیبی نیست، نسبت به مقصد شما، آن سهمی که از رادیو بزرگی در مقصد شما قرار گرفته آن سهم را ابتدا جدا کنید از همه آن چه که این جا جمع کردید، بعد بگویید این یک وحدت ترکیبی «الف»، بعد آن سهمی هم که از وحدت ترکیبی رادیو ترانزیستوری که می‌گویید صدایش بلندتر است، نسبت به مقصدتان این را هم جدا کنید از تمام آن چه را که در خارج می‌بینید، بگویید که آقا این هم وحدت ترکیبی دوم، انرژی اولی مقداری که مصرف می‌شد یک وحدت ترکیبی بود که کیفیت پیدا می‌کرد، نه چیز دیگری. انرژی دومی هم که می‌گویید دارد تبدیل می‌شود به آن چیز دیگری یک وحدت ترکیبی است باز هست، آن مقدار زائدش را شما از روی عدم آگاهی آوردید کنار هم گذاشتید آنجا. البته یک فوائد خارج از مقصد شما هم دارد رادیو لامپی بعضی هایش بود که - به اصطلاح - زمستان داغ هم می‌کرد، اگر مقصد شما داغ کردن و صدا باشد حالا ترانزیستوری داغ نمی‌کند، ولی اگر آن را به مقصد بخاری درست نکرده بودید دستگاههای لامپی که حتی پنکه هم داشت بود. حالا بگوییم که آن یک کار از آن می‌آید که هیكل بزرگی دارد یک کار از آن می‌آید که نمی‌دانم گرم می‌کند، یک کار از آن می‌آید صد تا کار برایش بشمارید بگویید که مجموعه این کارها را ندارد من می‌گویم آن مجموعه که جز هدف شما نبود که اگر باشد که یک حرف دیگر است. این که می‌گویید به درد مقصد می‌خورد، این راندمان نیست که بگویید با ساده شدن مقصد ما حاصل شد بهتر این خود این صدا یک وحدت ترکیبی است. خود این تبدیل انرژی یک وحدت ترکیبی است. نفس این حاصلی که دارید یک وحدت ترکیبی است. این وحدت ترکیبی شماره دومی که از این رادیوی ترانزیستوری دارید، بزرگ تر است وحدت و کثرتش نسبت به وحدت ترکیبی اول و این به معنای این نیست که از طریق راندمان داریم می

شناسیم. این به دلیل این که یک - به اصطلاح - غفلت پیدا شده بود که به نظر تان می آمد آن وحدت ترکیبی بزرگ حاصل کمتر داشت، مجبور هستیم بیااییم از این طریق معرفی کنیم بگوییم وحدت ترکیبی شما کدام هست؟ اگر انرژی متکیف به کیف صوت است، اصلاً آن هیچ کدام از این دو تا دستگاه وحدت ترکیبی تان نیست. برای حاصل کردن وحدت ترکیبی اول و وحدت ترکیبی دوم شما مثلاً آمده بودید اینها را جمع و جور کرده بودید دور و بر هم دیگر، اما یقیناً آنچه که مسلم است که تصرفات حضرت حق «جلّه و عظمه» و خلقتی که او می کند ذره ای در آن - به اصطلاح - جهل که راه ندارد، لغو که راه ندارد؛ یعنی چیزی اضافی از روی ندانستن آورده باشد آنجا معنا ندارد، چیز اضافه ای از روی نتوانستن معنا ندارد. آنجا عین وحدت ترکیبی را می توانید بیاورید و بگویید تعریف می شود زیاده و نقصان به حد اولیه اش که وحدت و کثرت هست وحدت ترکیبی و کثرت ترکیبی و هر دو با هم اضافه می شوند.

آقای حسینیان: سؤال آخری که مورد بحث جلسه هم واقع شد این بود که حضرت عالی فرموده بودید هماهنگ کردن اجزا به معنای رفع تشتت است.

استاد حسینی: البته من این را به سؤال قبلی عرض کنم که نوار قبلی نه قبل تری را هم که نگاه بکنید، هر دو نوار را ملاحظه می کنید که این مسئله اضافه شدن را - به اصطلاح - عرض کردیم اگر یک کمی تأمل شود در آن این گونه نیست که اضافه و کاهش واضح نشود.

آقای حسینیان: بله. فرمودید که هماهنگ کردن اجزاء به معنای رفع تشتت است و معنای افزایش در آن نیست. آیا خود این رفع تشتت و هماهنگ کردن یک نحوه تغییر است یا نیست. اگر تغییر است بدون افزایش و ملاحظه جهت و غایت معنا ندارد.

استاد حسینی: ظاهراً که عرض کردیم متناظر دو مجموعه متناظر می توانیم داشته باشیم، اگر قوه اختیار پیدا شد دو مجموع متناظر و برابر می توانیم داشته باشیم. اما خود قدرت طلب که از طلب به خود، توجه به طلب به خدای متعال کند، ما می گوییم طلب به خدای متعال طلب فطری و عمومی هست، می تواند مانع نشود از این لحظه به بعد. آن تغییری هم که بر کل عالم هست، حاکم است همیشه می رانندش به طرف این

که به طرف خدا بیاید یک وقتی مُصِر در مانع شدن است یک وقتی از یک لحظه دیگر مانع نمی شود. از این لحظه که مانع نشد نسبت به خود این لحظه که نگاه کنیم همان چیزی محقق شده که باید محقق شود، نه این که کامل تر شده.

آقای حسینیان: این به نظر تغییر نمی فهمد، تغییر نکرده. از این طلب، طلب...

استاد حسینی: از لحظه (آ) این مقید شده به پرستش خدا؛ یعنی همان چیز که در فطرتش بوده تکذیب نکرده. از لحظه (آ) که تکذیب نکرده، چون همه عالم دارند رشد می کنند، ایشان هم جزء عالم است و می توانید بگویید رشد، ولی نسب به لحظه قبلش که شما بگویید رشد کرده که صحبت این است که لحظه قبلش منحل دیگر در این لحظه هست، رشد نسبت به خود این نمی توانید بگویید. اما اگر بگویید هر دو نفر فعلاً در دو موضع متناظر ما می گیریم شان، که هر دو هستند با هم دیگر، خب یکی از آنها صد تا وحدت و کثرت دارد یکی دیگر هم صد تا وحدت و کثرت دارد، یکی اش هماهنگ - به حضورتان که عرض کنم که - آن را درست کرده یکیش ناهماهنگ درست کرده. حالا ولو یکی از آنها هم از بین رونده باشد. ولو صد تا - به حضورتان که عرض کنم که - مجموعه کلی تان که نگاه کنید فرضاً ۲۰۰ تا هست، هر کدام از اینها می شود صد تا، چه هماهنگ باشد، چه ناهماهنگ باشد. «والسلام علیکم و رحمت ... و برکاته» (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۸

۶۸/۴/۲۱

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. انه خير ناصر و معين و الحمد لله رب العالمين، صلى على سيدنا و نبيا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيت المعصومين المنتجبين و المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين. اللهم وفقنا و جميع المجتهدين بحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين، اللهم صل على محمد و آل محمد.

یک مقدمه بسیار مختصری باز برای تذکر بر این که نسبت به مطلب دقت بشود عرض می‌کنیم و بعد وارد بحث می‌شویم. قبلاً گفته بودیم خدمتتان ابتدای مطلب که یک بحث در نمودهای حکومت داریم، یک بحث درباره حاکمیت رهبری داریم، یک بحث هم درباره ی ضوابط رهبری. حاکمیت هدایت یا رهبری بحث دوم بود، ضوابطش هم بحث سوم بود که اشارتاً به عنوان بحث زمان و مکان هم از آن اشاره کردیم در بحث. بعد در تقسیم بندی‌های بحث حاکمیت هدایت عرض کرده بودیم باید معنای هدایت، رشد معلوم بشود، اگر هدایت و رشد و کمال معلوم نشود، نمی‌شود گفت که رهبری یعنی چه. بعد هم گفتیم برای معلوم شدن این مطلب باید معنای کمال و نقص معلوم بشود، بعد هم گفتیم برای این مطلب افزایش و کاهش و بعد بحث «وحدت ترکیبی» و «اصالت تعلق» را عرض کرده بودیم، این اجمالی از سیر بود که اگر بخواهیم فقط به رؤس مطالب اشاره بکنیم.

حالا یک اجمال دیگری هم امروز عرض می‌کنیم حضور مبارکتان. عرض می‌کنم که مسئله اختیار ربط مستقیم دارد با مسئله رشد؛ یعنی گاهی می‌گوییم بستر اختیار رشد می‌کند، گاهی می‌گوییم بستری که آن شی‌ای که رشد می‌کند در ارتباط است، آن ظرف رشدش است به یک معنا، می‌گوییم آن ظرف هم باید متناسب با رشد آن کسی که برایش موضوع رشدمان است، آن هم رشد کند. مثلاً بشر در مراتب مختلف

زندگی‌اش یک ظرفی متناسب با رشدش بوده دیگر، نمی‌شده حذف هم بکنیم ابتدائاً یک مرتبه ای را در یک مرتبه ی دیگر. یعنی بستر رشد مسئله ای است که آن آخر کار باید بحث بستر رشد را، موضوع رشد و بعد هم جهت رشد و اینها یک وحدتی داشته باشند که حالا ما کاری به آن الان نداریم در این بحث. فعلاً در این قسمت از بحث می‌گوییم یک بستری داریم برای رشد که این بستر رشد را باید متناسب با رشد چیزی که موضوع رشد است باید حتماً گسترش پیدا می‌کند.

یک طرف آن هم قدرت اختیار، تصرف که در شکل خیلی نازل آن مسئله طلب را ذکر کردیم. آن چیزی که می‌خواهد رشد کند، پرستش خدای متعال هست، معنای رشد آن هم این است که گفتیم وحدت و کثرت‌اش بالا برود تا این شدت قابلیت تحقق داشته باشد. یعنی چه؟ یعنی مرتبه علم بستر است، مرتبه حرکت قلبی بستر است، حرکت ذهنی بستر است. حرکت عینی بستر است. تصرف در اشیائی که اختیار ندارند آن اشیاء بدون اختیار بستر هستند، تصرف در اختیارات دیگر عباد به میزانی که بستر نسبی قرار می‌گیرند بستر است. بستر چه چیزی هست؟ بستر رشد ایمان، رشد تعلق، رشد قدرت تصرف، رشد اختیار، در این رتبه همه اینها مترادف هستند؛ یعنی تعلق در مرتبه موجود متصرف، گسترش پیدا می‌کند به یک طرز متناسب با گسترش تصرف. که گفتیم اگر تصرف الهی شد، می‌شود واسطه ی مولی. ایمان هر چه شدیدتر بشود، خودش می‌شود واسطه ی جریان ایمان در غیر، «داعیاً الی الله باذنه» می‌شود، سرپرست رشد ایمان‌های دیگر می‌شود. پس بنابراین بحث «اختیار» از بحث‌هایی است که رکن اساسی است در مسئله ولایت. اصلاً ولایت و سرپرستی منهای قدرت تصرف که نمی‌شود. سرپرست محقق نمی‌شود سرپرستی اش، الا متصرف باشد. می‌گوییم مراتب مختلف ربوبیت، سرپرستی، از ربوبیت مطلقه الهیه که همه تصرفات در همه شئون در تحت قبضه قدرت اوست - سبحانه و تعالی - همین طوری مرتباً نازل که می‌شود طبیعتاً محدوده تصرف کمتر می‌شود تا می‌رسید به قدرت تصرف یک فرد مثلاً نسبت به خودش.

این بحث را برای چه چیز باید بکنیم؟ برای این که می‌خواهم بحث مان درباره ی حاکمیت هدایت و رهبری باشد. این توزیع اختیارات، مسئله اختیار، اگر ملاحظه نشود اصلاً نمی‌شود بحث کرد که بعد بگوییم ضابطه

جریان رشد و جریان اختیار و جریان ولایت و رهبری چیست؟ حرف از ضابطه زدن بعد از اصل آن هست. حالا رابطه‌اش با چند چیز باید طبیعتاً ملاحظه بشود؟ یکی رابطه اختیار با خود علم است که می‌گوییم تا یک رتبه ای مثلاً علم گفته بشود تا یک رتبه ای علم گفته نشود، آیا دلیلی بر مطلب داریم یا نداریم؟ واضح مطلب، استدلال می‌خواهد این باید بعد بحث بشود. این که رتبه‌اش با علم است. که حالا علم هم فرضاً رابطه‌اش تمام شد با اختیار و متصرف در علم هم شد، یعنی چه متصرف در علم؟ یعنی تا کجا جلو می‌رود؟ حالا آمدیم گفته شد که تصرف در علم، یعنی تصرف در کیفیت تعلق، حالا کیفیت تعلق مطلقاً یا نه؟ کیفیت تعلق بالنسبه به مراتب مختلف تعلق. آن وقت کفر ورزیده می‌شود مطلقاً نسبت به حضرت حق، یا کفر مطلق به این معنایی که داریم در این جا بحث از آن می‌کنیم نمی‌توانست قابلیت تحقق داشته باشد که اصلاً هیچ رتبه ای از موجوداتی را هم که خدا خلق کرده، آدم قبول نکند. یک مرتبه ای از موجودات را قبول می‌کند بله، در نسبت به آن یک مرتبه‌ای متناسب با هستی‌اش مثلاً کافر است باید بحث درباره ی کفر، ایمان و کمال و نقص خیلی مختصر شود، اشاره ای بشود. پس بنابراین بحث اختیار از بحث‌های اساسی و زیربنایی در بحث ولایت است و به یک مقداری از آن نمی‌شود از آن بحث نکرد و گذشت خصوصاً اگر اصل را تعلق و پرستش ما فرض بگیریم مفروض کلاممان این باشد که این که در این بحث مفروض کلاممان این هست.

حالا وارد به خود بحث می‌شویم. عرض می‌کنیم که قدرت طلب ابتدائاً مفهوماً بسیط نیست. هیچ مفهومی بسیطی را تا آخر کار نداریم، یعنی اگر گفتیم وحدت ترکیبی اصل است، تعلق اصل است، معنایش این است که هیچ گونه مفهومی که ما به صورت بسیط محض نظر به آن بکنیم، نداریم حتماً مرکب است، هم ترکیبات درونی هم دارد، هم ارتباط با غیر خودش دارد. این یک بحثی است که در این بحث ذات اشاره ای به آن لااقل شده.

خب حالا این طلب امداد شد، طلب به چه بود و امداد چگونه شد؟ یک رتبه فطری ما داریم قبل از این که این طلب بخواهد فعلیت تحقیقی پیدا کند، یعنی محقق بشود طلب هرچند فعلیت تعلقی‌اش قبل از تحقق آن باید باشد مثل همه کیفیت‌ها در موجود قبل، اگر گفتیم تعلق به جمیع مراتب در ادانی مرتبه موجودات هست.

خب حالا فطرت هست، این طلب در یک مجموعه واقع شده؟ علم به معنای این که وحدت ترکیبی هم در آن جا است حین الطلب؟ بله. علم به معنای این که به معنای علمی که حاصل می‌شود پس از تصرف و اشراف، آن نه، نیست. باز معنای این که حاصل می‌شود پس از تصرف، یک وقت پس از تحقق نفس قدرت طلب است که نفس اشرف حاصل شد. به نفس وجود اختیار و دیگر در آن رابطه نیست. یک وقت است که یعنی فطرت، بافت فطری موجود، اضافه کار به وحدت ترکیبی‌اش شد، عنایتی به نام قدرت طلب، یعنی قدرت اشراف وارد شد در آن جا. کیفیت حضور این اشیاء در نزد قدرت طلب فرق کرد تا حضور شان بالنسبه به هم. این مرتبه از علم فطری ابتدایی با مرتبه ای که پس از تصرف طلب حاصل می‌شود، شکل این مجموعه عوض می‌شود، فرق دارد. قدرت تصرف یک وقتی حضورش هست، یک وقتی جریان تصرف هست پس از طلب، حضورش مرتبه نازله تمیز را تمام می‌کند. تصرفش تعیین نسبت بالتصرف می‌آورد، نسبت بالولایه می‌آورد نسبتی که خواست این شخص است می‌آورد، تعارف متناسب با طلب این را می‌آورد از این جایش می‌گوییم ما علم و جهل. اگر هماهنگ نبود با نظام عالم، مفاسد اخلاقی که جنود جهل هستند که تعلق به مراتب مختلف حیوانی است با شدت بیشتری که آن شدت در حیوانات نیست حاصل می‌شود در مرتبه قلبی، بعد ذهنی و بعد حسی این شخص و بعد رفتارش و بعد اجتماعی‌اش و اگر طلب الهی باشد می‌شود جنود عقل که همه آن - به اصطلاح - چیزهایی که آمده بود از سه عالم یک تعریف دیگری، یک خصوصیت دیگری پیدا می‌کند. اگر از عالم محسوس خصلت حیوانات آمده بود، حالا خصلت پرهیز و ستیز با اختیارات ناهنجار ظاهر می‌شود. شیر حمله می‌کند قوه غضبیه دارد. شما هم قوه غضبیه دارید و پس از تصرفتان این قوه ی حمله ی عصبی شما حمله به باطل می‌شود، دوری از باطل می‌شود، ستیز با باطل می‌شود و سایر حیوانات به اقسام ها.

حالا در همین جا یک توجه کوچکی بکنیم به این که قدرت طلب هیچ گاه به نحو مطلق نمی‌تواند طالب غایت نباشد، راه خودش را می‌تواند دور کند، طلب حیوانی در او ظاهر شود یا طلب ملکوتی. طلب ملکوتی در او بود راهش یک پله نزدیک می‌شود ولی باز هنوز دور است. خواستن عالم نور، عالم ملکوت از حجاب ظلمت قدم گذاشتن به حجاب نور است. خالصاً لوجه... تبارک و تعالی برای بهشت هم عبادت نکردن، خب آن خالص شدن،

محض شدن هست. پس این انسان آن وسط هست، اگر طلب کرد طلبش طلب حیوانی را مثل یک گوسفند. یک گوسفند وقتی شما می‌گویید در آن طلب هست، تعلق هست، به عنوان زمینه در آن طلب است، رتبه طلبش رتبه طلب زمینه ای است. نه رتبه طلب تصرفی و هدایتی، نه ولایتی و خلافتی، نه خلافت خلیفه الله نیست گوسفند، خلافتی ندارد، طلبش طلب زمینه و بستر است. هرچند این‌ها مجموعه در یک وحدت ترکیبی در نهایت بزرگ تر دارند ولی به هر حال کاری که دارد می‌کند، گوسفند علف که دارد می‌خورد، آب که می‌خورد، حرکت که دارد، حرکت غریزی که می‌گوید دارد این حرکت‌اش حرکت طلب هست. یک نحوه پرستش که متناسب با زمینه هست در او هست.

حالا این انسان که قابلیت این را داشت که طلبش طلب ملکوتی و بالاتر بشود شاید در بعضی از انسان‌ها به یک رتبه ای برسند که ملائکه خدمت گزار شان باشند به اذن الله تبارک و تعالی؛ یعنی بستر ولایت آن‌ها آنقدر گسترده بشود که ملک هم در خدمت آن‌ها باشند. قطعاً اولیای الهی ائمه معصومین حتماً همین طور هست، حتی ملک مقرب هم در خدمت آن هاست. حمله عرش هم در خدمت رسول الله - صلوات الله و سلامه علیه - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) هست و همه کائنات در خدمت ایشان هستند. ولایت تکوینی بر همه عالم دارند، همه عوالم دارند و رحمت خدا بر همه عوالم است. واسطه در رحمت است نسبت به جمیع مراتب ممکنات. شدت تعلق و شدت ایمانش هم از تمام مادون خودش بیش تر، هم تکی‌اش بیش تر است، هم شفیع همه است و هم رساننده - به حضورتان که عرض کنم - خیرات به همه است «بکم بداء الله و بکم یختم، بکم فتح الله و بکم یختم» از ایشان شروع می‌شود «صلوات الله علیه و آله و سلم» (اللهم صل علی محمد و آل محمد) اصل خیر نازل می‌شود، بعد با شفاعت خود ایشان هم باز قبول می‌شود.

حالا تا رتبه نازل که ما ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم یک طلب یک انسان که می‌خواهد طلب بکند حیوانیت را. خوب عنایت کنید در این نکته ای که عرض می‌کنم - این طلب حیوانیت که می‌کند و خود پرستی که دارد می‌کند، ظاهر فعلش که در ناهماهنگی با موضعی است که خداوند او را قرار داده، این طلب، طلب خود هست و طلب خدا نیست. چون طلب یا واقع می‌شود برای خدا یا واقع می‌شود برای خود. همه اصنافی که مال اهل

دنیاست هر چه هم می گویند عاطفه و غیره و نمی دانم جامعه پرستی و تاریخ پرستی نمی دانم - به حضورتان عرض کنم که - هر چیز را که بگویند پرستیدند، بازگشتش به خود هست خود را می پرستد. خود را می پرستد یادمان نرود، خود را در یکی از اوصافش می پرستد، خود پرستی در یکی از اوصاف یعنی چه؟ یعنی می پرستد نحوه پرستشی را که گوسفند می پرستد خدا را، یعنی تصرف می کند در خودش، نحوه طلب خودش، نحوه پرستش خودش، نحوه علم خودش را نازل می کند از مجرای یک حیوان، یک خصلت حیوانی. قسمت اول خب پیداست که از متصرف و مقام ولایت مولی آمده در تحت تصرف و تسخیر و آن هم در نازل ترین مرتبه اش، این از قسمت اول، در رتبه ی حیوانی بلکه پایین ترش. قسمت دومش این است که شدتش خیلی بیشتر هست از آن حیوان در آن رتبه، چون اوصاف دیگری را هم دارد می آورد او شک می کند. ولی قسمت سومش یادمان نرود که وقتی متشکل می شود شکلش به وصف آن حیوان، حقیقت پرستش او از بین نرفته است به صورت مطلق، طلبش به صورت مطلق نشده، نمی تواند بشود، واقع نمی تواند بشود طلب غیر الهی، وقوع پیدا نمی کند، راهش را دور کرده است. راهش می توانست تا بری برود. خدا هم به او نعمت داده بود، نعمت تصرف داده بود، تصرف در نفس کیف تعلق خودش و می توانست این تصرف واقع بشود و ملکوتی بشود و پرستیده شود خدای متعال از مجرای بالاتری، کفران کرد نعمتی را که به او داده بودند، رفت به جای این که طلب پرستش ملکوتی بکند، چشمش را دوخت به یک حیوان پایین. خیلی خب! امداد شد رفت شد شکل حیوان، راه خودش به مقصد بسیار بعید کرد، راهش هم که بعید کرد نه این که فاصله که حالا در عالم ظاهری می بینیم، که ما مثلاً این طرف سیم است - به حضورتان عرض کنم - در باغ وحش هستیم و آن طرف سیم باغ وحش است این طوری بشویم ها!

یک دفعه هزاران هزار سال فاصله پیدا می کند «لابثین فیها احقاباً» قبحهایی در جهنم باقی می ماند تا این قابلیت بخشیده شدن پیدا کند. هر قبحی هشتاد هزار سال. یک دفعه می بینید میلیارد، میلیون سال خودش را دور کرد از رحمت الهی نسبت به آن مرتبه ای که به او داده شده بود، خودش را دور کرد یک راه تا بری، یک

نعمت بزرگ به او داده بودند، یک راه میان بر به او داده بودند این می‌توانست به پرواز درآید همراه آن موجودات عالم نور، ملکوت، می‌توانست حرکت کند، خب این رفت طلبش را به شکل دیگری درآورد.

پس طلب به صورتی که برعکس مطلقاً بشود که قابلیت این را که در هیچ جای عالم قرار بگیرد نداشته باشد و تعلقش طوری شود که نه دیگر به درد زمینه بخورد، نه به درد هیچ نخورد، اینگونه نمی‌شود، متصرف در طلب است به مقدار خاصی که به درد یا زمینه بخورد یا - به حضورتان عرض کنم که - ولایت و نیابت از طرف مولی در سرپرستی.

حالا این علم فطری که به نفس حضور قدرت طلب حاصل می‌شود می‌توانیم بگوییم یک راه جلویش است؟ نه. از عالم امشاج خلق شده، مرکب از همه عوالم در این آدم هست، هر کدام از این خصال را این می‌تواند طلب کند و تصرف کند و همه مجموعه را حول آن بیاورد، حول آن صفت در بیاورد. صفت گرگ بودن، صفت مار بودن، صفت عقرب بودن، صفت - به حضورتان که عرض کنم - این صفتهای رذیله برای حیوانات گرفته تا برگردد به صفات ملکوت. در هر صفتی که ایشان، پس بنابراین نه اینکه دو راه هم فقط، راه‌هایی، کیفیت‌هایی، خصوصیت‌هایی، همه حاضرند در مقابل قدرت تصرف و علم فطری اولیه ای که به آن می‌گوییم تمییز ناظر به همه این‌ها هست. یک کسی می‌گوید این‌ها را اصلاً طلب نمی‌کند، برایش هم مساوی هستند، لکن طلب می‌کند مقصد اعلی‌ را، از اول کار فقط خالصاً لوجه الله نظر به غیر بلمره نمی‌کند. نمی‌خواهد بماند بالمره نگاه بکند به این‌ها، خب آن یک حرف دیگری است. خلوص در این رتبه و اخلاص در این مرتبه مال افراد عادی و بشرهای معمولی نیست. ولی یک پله‌هایی هست که التفات می‌کند، انتخاب می‌کند، شکل ملکوتی را. شکل کار خدمه دستگاه خدای متعال را، بالاجمال نظر به حضرت حق دارد، نه بالتفصیل ممحض باشد. عبادت این هم واقع می‌شود برای خدا، البته عبادت ناقص هست که ظاهراً اگر خیلی من خودم را می‌گویم عبادت‌مان خیلی خوب باشد از این قسم می‌شود؛ یعنی خلوص حقیقی که هیچ مطلبی در کار نباشد و هیچ یک از حجب عالم نور هم حجاب نباشد، این برای مثل من که آسان نیست. حُجُب عالم ظلمت را اگر بشود آدم توجه به آن نداشته باشد به عنایت الله تبارک و تعالی این خیلی خوب است.

حالا تصرف امداد شد متناسب با آن طلب در مرتبه تحقق قبل از امداد الهی واقع شدنی نیست. در مرتبه تحقق امداد شد آیا می‌توانیم نسبتش بدهیم به شخص؟ بله. این، این گونه طلب کرده بود، دیگری به گونه دیگری طلب کرده بود، هر چند فعلیت تحقق تحت تصرف شما نیست ولی فعلیت تعلقی تحت تصرف شما بود. پس بنابراین مسئله قوه و فعل نیست که بگوییم که این قوه شدن حیوان را داشت یا قوه شدن ملک را داشت و اختیار چه طور می‌شود و فعل خدا بود که این را برد آن طرف یا این را برد، نخیر، شما تصرف در تعلق داشتید. فعلیت تعلقی شما بدست خودتان بوده است. فعلیت تحقق آن بدست خدای متعال بوده است در فعلیت تعلقی تصرف واقع شد و یکی از شئون حیوانی یا ملکوتی منظر و مقصد قرار گرفت هر چند مقصدی است که شما پای رفتن به آن راه را (بالمهره) ندارید، هر چند مطمئنی است که بالمهره قدرت رفتن به آن سو را ندارید، فقط جهت گیری تعلق متوجه آن جهت شده است. وجه دل و بالاتر از آن و قبل از دل، وجه اختیار شما متوجه آن وجه شده، هیچگونه فعلیتی در حصول آثار پیدا نشده، ولی وقتی حصول آثار می‌شود به سفارش شما بوده و شما مواخذه هستید به سفارشی که داده‌اید یا مأجور هستید به سفارشی را که دارید.

خیلی خوب شما سفارش دادید بندگی ملکوتی را، نه بندگی حیوانات را، نه طلبی را که حیوانات داشتند، نه تعلقی را که زمینه‌ها داشتند. شایستگی گسترش پیدا می‌کنید در این که چطور شوید؟ در این که نماینده مولی بشوید در رساندن خیر، به سفارش شما خیر وارد می‌شود در نظام حساسیت‌های قلبی تان. خدا ایجاد می‌کند، خلق می‌کند، هبه می‌کند، لطف می‌کند فیض هست ولی با سفارش شما. ولایت شما بر قلب شما به نسبتی جاری شد بر ذهنت شما به نسبتی جاری شد و به آن چه که از عالم ذهن آمده بود ساختار داد و ولایت شما به حس شما و ادراکات حسی هم وارد شد و آن‌ها را هم سازمان داد.

تعاریفی که - این را عنایت بفرمایید - تعاریفی که در این جا در مسئله ذهن دارید متناسب شد با رتبه ایمان تان به امداد الهی. حساسیت‌های قلبی شما متناسب شد با رتبه ایمانتان به امداد الهی. رفتار خارجی شما هم متناسب شد با ایمانتان به امداد الهی. مثال ساده حسی خارجی می‌زنم شما یک سفارش دهنده دارید فرض کنید که می‌گویند که هیتلر مثلاً سفارش می‌داد به دستگاه‌های صنعتی‌اش که من یک هواپیمایی می‌-

خواهم درست بشود که مثلاً در لوله دودکش مثلاً کشتی برود و منفجر بشود، در یک وقتی می‌خواست این سفارش محقق می‌شد. حالا یک ولی طاغوتی فقط این کار را نمی‌کند. شما هم می‌روید در مغازه نجاری، سفارش می‌دهید می‌گویید که من یک کمدی می‌خواهم برای من بسازید برای کتابخانه این طوری باشد، اینگونه باشد. یک مطلوب‌هایی را می‌گویید، متناسب با مطلوب شما او کمد می‌سازد. متناسب با سفارشات که داده می‌شود، کشف‌ها در عالم انجام می‌گیرد. می‌گویند در جامعه جای یک چنین چیزی خالی بود یک عده سرمایه گذاری از نظر ذهنی و عملی و مالی کردند یک مثلاً فلان دستگاه ساختند که مورد احتیاج جامعه بود، اول کار که فرمول هایش را پیدا نمی‌کنند، بعد طلب نسبت به آن حاصل شود. - خوب عنایت بفرمایید - اول فرمولش را پیدا نمی‌کنند، بعد طلب پیدا بشود. اول سفارش مطلوب را می‌گویی، بعد حسب دنبال کشتن نسبت به دست یابی به آن مطلوب فرمول هایش کشف می‌کنید، نحوه رابطه هایش کشف می‌کنید اول طلب حاصل می‌شود، بعد بر اساس سفارش طلب هست که منطبق پیدا می‌شود. شدتی ایمان حالا این را یک مقدار دقت بکنید این نتیجه گیری بحث امروز را. منطقی که حقایق اشیاء را آن گونه که هست باشد هیچ وقت بدست شما نمی‌رسد که بتواند تناسب اشیاء را به غایت و به اول و آخر عالم آن گونه تحویل دهد که این را به جمیع خصوصیات بتواند اطلاعات شما را جمع بندی کند و تعریف بدهد برای شما. شما را بکند عارف به حقیقت یک چیز کمایی یا یک مفهوم ذهنی کمایی، چنین چیزی حاصل نمی‌شود. چون ادراک شما از نفس هستی سر جای خودش بحث شده در نوارهایی که برای بحثی که در موضوع شناسی در دفتر چهار راه شهدا گفته شد، آنجا هم صحبت شده، می‌شود رجوع کنند. ادراک هر چیزی که بگویید قدر متیقن وجود یا چه در رشد ادراک تعریف فرق پیدا می‌کند و این طوری نیست که یک امری داشته باشید که تعریفش (بالمهره) تغییر نکند و شکل بسیط را داشته باشد.

نهایت این است که ایمان فرض کنید در درجه اول بود، متناسب با درجه اول ایمان سفارشات وارد قلب می‌شود. نظام حساسیت‌های قلبی متناسب با درجه اول ایمان شکل می‌گیرد. نظام مفاهیم نظری متناسب با آن مرحله. مثلاً اگر ما یک خط‌هایی برای جهت بکشیم، میلیون‌ها یا میلیارد‌ها خط به یک سمت بکشیم از یک

نقطه، خب پیداست که یک طیفی را باید در برابرش ملاحظه کنیم که هر کدام از این خطها به یک نقطه ای از آن خطی که این خطها با آن برخورد می کنند واقع شود. حالا این درجه ای که سفارش پایین تر هست از ایمان از شدت تمحض فی الله تبارک و تعالی درجه اش ضعیف تر است، خب متناسبش حالات حساسیت هایش هم یک ضعفی دارد، هر چند هماهنگ است در رتبه خودش ولکن اگر در رتبه بالاتر نگاهش کنیم می بینیم این قابلیت تحمل ایمان بالاتر را ندارد، ظرفیت ایمان بالاتر را ندارد، در ذهن می آید ظرفیت ایمان بالاتر را ندارد، ساختارش، در حس هم می آید همین طور. بعد می گوئید اگر بخواهیم ظرفیت ایمان بالاتر باشد ایمان بیشتر و شدیدتر، حساسیتهایش به یک شکل جدیدی شکل می گیرد. حالا این شما انتزاعی بین اینها بتوانید یک خصوصیات مشترکی را ملاحظه کنید ولی هویت تعریفی اینها و علمی اینها فرق پیدا می کند. عین همان سفارش است که یک کسی سفارش می دهد تلفن و یک کسی سفارش می دهد بی سیم و یک کسی سفارش می دهد یک چیز دیگری که حالا ما بلدش هم نیستیم و هنوز سفارش آن هم در ذهن ما نیامده است، مثلاً بتواند حرف بزند طرف را هم فرضاً ببیند فرض کنید که این قندان را هم به او بدهد و بگیرد، اگر چنین چیزی قابل وقوع باشد.

سفارش مهم اش مطلب همین است. سفارشات که می آید در عالم حس چگونه روابطش پست سرش کشف می شود یا امداد می شود از نظر ما، یعنی چطور می معلومش خلق می شود اگر عالم مرتباً مستفیض به افاضه حضرت حق باشد؟ یعنی اگر ما فرض محال را این گونه بگیریم بگوییم که این که می گوئیم فرض محال برای اینکه از ذهن دور است به حسب ارتکازات، بگوییم این معنا ندارد که بگویید شما قانون بلندگو را کشف کرده اید، قانون بلند گویی نبود، آهن هم چنین خاصیتی را نداشت، افاضه خدای متعال بر عالم دائمی است، این امداد شدید این مطلب ایجاد شد، یعنی فعلیت تحقیقی غیر از فعلیت تعلقی است.

خب حالا اگر گفتیم که علم و معلوم هر دو ایجاد می شود، بعدش گفتیم علم و معلوم که ایجاد می شوند هر دو بستر هستند، نه چیز زیادتر. بستر چه چیزی هستند؟ بستر رشد تعلق. اگر علم صحیح باشد، اگر الهی باشد. معلوم خارجی، چه معلوم ذهنی باشد، چه خارجی باشد، بستر رشد تعلق می شود.

این وحدت ترکیبی که در قبال این قوه تصرف قرار دارد، در عین حال که قوه تصرف جزء این می‌گیرید و لکن جزء در رتبه ولایتی است و این بسترش هست، بستر سرپرستی، بستر حکومتی، بستر ولایتش است، متأثر می‌شود از آن بستر و لذا کلمه وحدت ترکیبی را برای آن می‌آورید. به میزان میدانی که این بستر دارد می‌تواند حرکت کند، برای طلب بعدش در همان جهت تعلق موجود در اشیاء تحت ولایتش و خودش مؤثرند در گسترشش، لذا صحیح است بگویید که این وحدت ترکیبی پیدا کرد با آن زمینه‌اش ولی در عین حال این‌ها همه زمینه هستند. کثرت ترکیبی و وحدت ترکیبی که پیدا می‌شود در نظام حساسیت‌های قلبی، در نظام حساسیت‌های نظری یا فعالیت‌های نظری، در نظام فعالیت‌های حسی یا ادراکات حسی ابتدائاً و بعدش فعالیت‌های حسی، در نظام آثار اشیایی که با هم مرتبط (داده) می‌شوند به وسیله شما و یک تلفنی یک چیزی درست می‌کند، در آن جامعه به میزانی که شما بتوانید تصرف کنید در جهت اختیارات، همه این‌ها شدند «زمینه» گسترش این زمینه به میزان شدت ایمان است.

حالا این جا یک نکته کوچکی را من می‌گویم و برای این که شما - ان شاء الله تعالی - احتمال دهید که این مطلب هم ممکن جزء مطلب‌های صحیح باشد وقتی که برای حضرت نایب امام - به حضورتان که عرض کنم که - حمد می‌خوانید در خاطر تان این مطلب باشد، خوب است من بگویم گمان می‌کنم. ظرفیت ایمانی من و شما نیست که منطق صوری را می‌شکنند و می‌رود بالاتر. ظرفیت ایمانی ولی شما هست که یک سفارش داده برای یک منطق بالاتری. همان طوری که ظرفیت پرچمداران طاغوت را اشاره کردم که مثلاً هیتلر سفارش می‌دهد به درست کردن آن هواپیما، وقتی سفارش می‌دهد این شدت روحی او هست که بعدش چیز می‌شود که اگر قانون علمی وجود ندارد می‌روند کشف می‌کنند، می‌روند - به حضورتان - نمی‌دانم نسبت را کشف می‌کنند، چیز را کشف می‌کنند، آن غلظتش است که آن کار را می‌کند. این طرف هم نورانیت ایشان هست که منعکس می‌شود و سفارش می‌دهد و ماها در عین حالی که ریاضیتی خودمان به شخصه برای تهذیب و شدت پیدا کنیم که شایسته این باشد که در - به اصطلاح - ساختار قبلی ادراکات بشکنند و بگوییم آن ظرفیت ندارد ایمان ما را تحمل کند، نخیر، همچنین ریاضتی را، من که خودم نکشیده ام و شما را هم می‌دانم که نکشیده

اید؛ یعنی استغفرالله معذرت می‌خواهم گفت به قد و قواره هیچکدام مان این مطلب نمی‌آید. سرّی دارد ها! چون انسان‌های خیلی انصافاً با اخلاص و آدم‌های خیلی زحمت کشیده ای در اعصار و قرون قبل بوده‌اند که از تک تک ماها که حسابش کنیم - به حضورتان عرض کنم که - شدت الهی شان بیشتر بوده است. یعنی نمی‌شود گفت که مثلاً ماها شدت مان مثلاً حتی من خودم را این گونه می‌گویم من نسبت شماها که کوچکتر هستم که نظر بدهم نسبت به خودم قابل قیاس با شدت شیخ انصاری باشم نه، نیست. قابل قیاس با شاگردهای ایشان هم نیست. ولی موضع امام خمینی شدت ایشان - رضوان الله تعالی علیه - ظرفیت ارتکازات و تعاریف حوزه و دانشگاه نمی‌توانست تحملش کند. این ظرفیت وقتی نتواند، معنایش این است که سفارش بیشتر از آن که بتواند تحمل بکند. کسی که خیلی بچسبد حتماً به آن ظرفیت قبلی، خب نمی‌تواند همراه ایشان راه بیاید. کسی که بگوید به قول معروف الاّ و جلاً باید حتماً همین منطق باشد، معنایش این است که این عملاً ولایت ایشان را - به اصطلاح - ایشان سفارش داده او سفارش نگرفته. کسی که سفارش را بپذیرد به زور حمایت ایشان و اجداد ایشان و معصومین «صلوات الله علیهم اجمعین» البته معصومین را قاطی نمی‌کنم ها! ولایت تکوینی، ایشان - به اصطلاح - حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - بر همه عالم جاری است. و خود آقای خمینی هم هر شدتی که (گیراش) آمده باشد از برکت حضرت ولی عصر «صلوات الله و سلامه علیه» هست. ولی واسطه چگونه می‌گفتم طلب سفارش می‌دهد و بعد به دلیلی که سفارش داده از یک طرف نماینده مولی می‌شود در رساندن خیر، و از یک طرف هم شدت او هست که ظهور کرده در مرتبه ثانیه.

- به حضورتان عرض کنم که - حالا اگر گفته شد که طلب مؤمنی که نصفش هم مثلاً طلب الهی و نصف الحادی باشد آن چطور می‌شود؟ همان طور که درباره طلب حیوانی انسان گفته شده و به عرضتان رسید، عیبی ندارد که انسان بگوید که در بعضی از آن‌اش و در بعضی از لحظاتهش چون قوه اختیار که رها نمی‌شود که مرتباً مختار است، توجه الهی برایش بوده و اختیار کرده یک دسته را در بعضی از اوقاتش و لحظاتهش به یک دسته. خب طبیعی است که معنایش این است که بعضی از اعمالش هماهنگی ندارد با غایت، هماهنگی ندارد؛ یعنی منحل می‌شود، قابلیت دوام ندارد. گفته شد تعلقی که در گوهر و جوهر اشیاء هست می‌آید و می‌برد آن را در

بعضی از - به اصطلاح - چه چیزهایی که در آن خیر بوده و توجه الهی داشته آنها رشد پیدا می‌کند و این - به اصطلاح - این طور نیست که بهم بزند دستگاه را.

و من به ذهنم می‌آید که دیگر تا همین اندازه را فعلاً اکتفا کنم و استفاده نکنیم یک مقدار هم وقت باشد برای سؤالات، مثل این که وقت هم کهم گذاشته شده؟

آقای س: ربع ساعت گذاشته شده

استاد حسینی: خیلی معذرت می‌خواهم از اینکه ما دیگر حواسمان نبود.

آقای معلمی: بسم الله الرحمن الرحيم. در مورد این سؤالات یک توضیحی را عرض کنم که اگر به علت کمبود وقت ما در مورد سؤالات توضیح زیاد فرصت نمی‌شود عرض کنیم. این سؤالات را ما در دو ساعت قبل خدمت حاج آقا مفصل توضیحاتش عرض کردیم و ایشان یک پاسخ‌هایی در مورد آنها فرموده‌اند همین طور هم که اگر دوستان دقت داشته باشند، ضمن فرمایش امروز شان هم پاسخ بعضی از سؤالات را فرمودند. بنابراین اگر به صورت مستقیم هم پاسخ این سؤالات را الان فرصت نمی‌شود بفرمایید لطف کنند این بحث‌های که قبل از جلسه، قبل از این سؤالات فرمودید در جلسات صحبت می‌فرماید پاسخ‌های سؤالاها - ان شاء الله - آنها هم می‌آید و ما این فقط به خاطر اینکه در سابقه بحث‌ها باشد اینها را عرض می‌کنیم. خود این برادران هم که در جریان توضیح مفصل همین سؤالاها هستند.

سؤال اول این هست که در عینیت نداشتن طلب با داشتن آن در حال عدم قدرت بر تعیین کیفیت آن چه فرقی دارد؟ فرموده‌اند که گفته شده که مثلاً غیر از انسان دارای طلب هست ولی حاکم بر یقین کیفیت طلب نیست. گفتند یک مساوی با این است که بگوییم طلبی ندارد.

سؤال دوم این بوده که آیا اصل در پرستش تحقق پرستش است یا طلب پرستش؟ تحقق را که به دست خداست فرموده‌اند، طلب هم بدون امداد وقوع ندارد.

سؤال سوم این است که آیا ممکن است کلی واقع شود که وحدت ترکیبی نداشته باشد. اگر نه گناه و عصیان چگونه توجیه می‌شود؟ اگر بله، با بحث وحدت و کثرت چگونه هماهنگ است؟

سؤال چهارم این است که آیا امداد کفر بدون امداد حول محور کفر ممکن است؟ منظور شان این بوده که فرموده‌اند آیا وقتی می‌گوییم هم کفر امداد می‌شود و هم ایمان امداد می‌شود آیا امداد کفر به این است که آن را از راه کفر برگردانند به طرف ایمان یا این که در راه همان کفرش به آن کمک کنند. اگر بخواهد در راه کفرش به او کمک شود، درست مشابه همان که به ایمان می‌خواهد کمک می‌شود، دو تا دستگاه - به اصطلاح - مساوی است هم عرض همدیگر درست می‌شود در آن بحث حقانیت و ارزش تمام نمی‌شود، بنابراین باید سنخش یک مقدار فرق کند، یعنی اینکه امداد کفر یک حدی دارد که از آن حد به بعد دیگر امداد نمی‌شود، در حالی که حدی که در امداد ایمان هست باید بیش از این است یا کیفیتش با این یک تفاوتی داشته باشد.

سؤال پنجم اگر همه مخلوقات تعلق هستند و تعلق بدون جهت نیست آیا قدرت طلب تعلق است یا نه؟

ابتدای صوت ۲۴۶۹

اگر نه پس مخلوق نیست که اگر بله چگونه می‌تواند دو جهت داشته باشد؟ این هم در ذهن بنده بود پاسخ فرمودند.

اگر همه مخلوقات تعلق هستند تفاوت آن‌ها با هم چیست؟ آیا تفاوت هم خود تعلق است یا به امر دیگری بر می‌گردد که در حالت اول تفاوت معین نمی‌شود و در حالت دوم دو مبنایی می‌شود.

سؤال هفتم: این است که طرح بحث مکانیزم علم و اختیار در این موضع بحثی ضروری نیست؟

سؤال هشتم: این است که وجود وحدت ترکیبی اولیه ای که طلب بر آن واقع می‌شود منجر به تقدم علم بر اختیار است هر چند که اسم آن را تمیز یا چیز دیگر بگذاریم و بعد اگر بخواهیم بگوییم تا این جای علم اسمش تمیز است، بعد از اختیار مثلاً بگوییم که مثل این ماند که تقدیم اختیار بر علم را مثلاً اعتباری تعریف شده باشد. باز هم در بحث امروز یک توضیحاتی در موردش فرمودید.

سؤال ۹ را فرمودند، بر اساس اصالت تعلق چگونه قوام جز به کل خواهد بود؟ و گفتند در اصالت تعلق که جریان یک طرفه می‌شود دیگر نمی‌توانیم بگوییم جزاً به اصطلاح کل هم قوام به جزء است. باز در صحبت امروز توضیحاتی در مورد وحدت ترکیبی دادند پاسخ این سؤال بود.

سؤال ۱۰ - جدا کردن طلب و امداد برای توجیه اختیار صحیح نیست، بلکه طلب و امداد در ذات طلب نیز جریان دارد و نمی‌توان دایره ای را مطلقاً تحت نفوذ اختیار قرار داد. یعنی گفتند چون که در بحث‌های اختیار برای اینکه مسئله مثلاً جبر و تفویض روشن شود، خوب روشن شد و در آن بحث‌هایی که قبلاًها بحث دفتر [؟] بود که اگر ما بیاییم بگوییم که در یک دایره‌ای اختیار مطلق است و خارج از آن هم جبر مطلق است این یک اشکالات دارد. یعنی همان اشکالاتی که بر جبر مطلق وارد است و همان اشکالات که بر اختیار مطلق وارد است بر هر دو تای این‌ها هم وارد است، یعنی - به اصطلاح - ارزش، حرکت همه اینها بی معنا است. بعد گفته‌اند که حالا اگر همین معنا را کشیدی آوردی در ذات یک کیفیت قرار دادی، بعد دلیل اینکه گفتیم در این جا اختیار مطلق است و در آن جا جبر مطلق است، جبر مطلق از یک دایره می‌شود بیرونش کرد مطلق را، ولی اختیار مطلق همان طور که می‌بینید ممکن نیست، بنابراین در ذات طلب نیز اختیار مطلق نیست، نه این که اختیار نیست، اختیار مطلق نیست، در آن جا هم احتیاط به امداد دارد. یا در صحبت دیگر فرموده‌اند که خود این مسئله - به اصطلاح - طلب یا وقوع ندارد و یا وقوع دارد در مرتبه حین است یا ذهن است، یا در مرحله قلب است که در هر کدام از این مراتب باز طبق همان حرف احتیاج به امداد دارد و بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که در طلب مطلقاً اختیار است یا امداد در آن مثلاً وجود ندارد.

سؤال ۱۱ - فرموده‌اند: وحدت ترکیبی موضوع افزایش و کاهش است، نه مبنای آن و در تعریف احتیاجی به - به اصطلاح - موضوع نیست. قبلاً این بحث‌هایی که در مورد وحدت ترکیبی فرمودید برای افزایش و کاهش این مبنا نیست این موضوعی است که افزایش و کاهش یا - به اصطلاح - کمال و نقصان پیدا می‌کند.

۱۲ - در تعریف افزایش و کاهش بعضاً هدف، غایت، جهت، مقصد، پرستش و تعلق به یک معنا به کار برده می‌شود در حالی که با هم اختلافاتی دارند.

سؤال ۱۳ - آیا رشد در غیر مختار با رشد مختار که آن را کمال می‌نامیم چه تفاوتی دارد؟

سؤال ۱۴ - اگر همه چیز تعلق است، تعلق نهایی و غیر نهایی نداریم و اصولاً هیچ نحوه تفاوتی قابل تبیین نیست؟ ظاهراً در فرمایشاتشان در آن جلسه بود که تعلق نهایی و غیر نهایی گفته‌اند نه تنها تعلق نهایی و غیر

نهایی نمی‌شود گفت، بلکه هیچ‌گونه تفاوتی، وقتی همه چیز تعلق باشد نمی‌توانیم بگوییم که در صحبت امروز توضیح فرمودند که اگر تعلق و وحدت ترکیبی باشد این بحث‌ها دیگر، یعنی سؤال‌ها موضوعاً مثلاً خارج می‌شود، سؤالها از پایگاه اصالت شی است موضوعاً خارج می‌شود.

لازمه رشد این است که سه دستگاه نظام حساسیت‌های انسان قلبی، ذهنی و عینی با هم کثرت و وحدت بیش‌تری پیدا کنند یا این که در یک قسمت هم رشد قابل قبول است؟ فرمودند: مثلاً آیا حتماً باید فکر و قلب و عین انسان همه با هم دیگر رشد پیدا کنند یا اگر یک کسی هم رشد فکری داشت ولی حالا همراه با آن با هم عرض با آن رشد قلبی و رشد عینی نداشت این را هم اسمش را می‌توان گذاشت رشد؟

سؤال ۱۷ - فرموده‌اند: ربط بین طلب، رشد و یقین چیست؟

سؤال ۱۸ - فرموده‌اند: از پایگاه اصالت تعلقی تعریف تعلق اختیار چیست؟ خب در ضمن صحبت‌های امروز بود یک چنین مطلبی داخل بحث‌ها.

سؤال ۱۹ - فرموده‌اند: اگر برای مخلوقات مراتبی در نظر داشته باشیم مثل ملک، حیوان، گیاه و غیره و اختیار را قدرت تغییر رتبه بدانیم که انسان را از رتبه‌ای به رتبه‌ی دیگر می‌برد اختیار از دستگاه بیرون می‌رود، یعنی از دستگاه اصالت تعلق و دو مبنایی می‌شود، یعنی فرمودند این تعریف متناسب با اصالت تعلق نیست. که باز در بحث امروز توضیحاتی در موردش بود.

سؤال ۲۰ - فرموده‌اند که: همیشه اختیار در مقابل زمینه و بستر اختیار مورد بحث واقع می‌شده است آیا تصرف اختیار در اختیار غیر هم مخصوصاً در بحث ولایت موضوعیت دارد اگر بله تعریف آن چه می‌شود.

۱۸ - اگر اختیار قدرت ترک و فعل است با حد اولیه که قوام وحدت به کثرت و کثرت به وحدت است سازگار نیست یا به عبارت دیگر تعریف وحدت ترکیبی بر اختیار حاکم نیست. این نیز صحبت امروز در موردش بود.

سؤال دیگر هم این که: موضع بحث اختیار در بحث ولایت کجاست؟ و اصولاً سیر بحث چیست؟ ببینید در جلسه مشترک بعد از این که این سؤالات مطرح شد آن مطلبی را که مورد بحث واقع شد همین بحث جایگاه

اختیار بود که آیا در این بحثی که داریم مطرح می‌کنیم در این سیر بحثی به اختیار روشن شدن - به اصطلاح - حدودش تا چه اندازه احتیاج داریم؟ آیا در همین اندازه که بگوییم مثلاً چون ولایت سرپرستی است و سرپرستی در جهت رشد است و - به اصطلاح - رشد یک مفهوم ارزشی‌اش بدون اختیار معنا ندارد در همین اندازه کفایت می‌کند یا بگوییم که حکومت چون می‌خواهد آرائی و سلیقه‌هایی را به وحدت برساند و خود همین دلیل بر این است که سلیقه‌ها و آراء و اعمال می‌توانند شکل‌های مختلفی داشته باشد که دال بر اختیار است، آیا در این اندازه به بحث اختیار احتیاج داریم یا بیش از این هم احتیاج داریم که لازم بشود وارد بحث مثلاً مکانیزم اختیار یا مکانیزم علم و اختیار یا رابطه‌ی بین علم و اختیار وارد این بحث‌ها هم بخواهیم بشویم که در این مورد برادرها یک توضیحاتی را فرموده‌اند که به نظر می‌رسد مطالبی که امروز حاج آقا فرمودند دیگر این مطالب را روشن کرده دیگر احتیاج به تکرار این بحث‌ها به نظر من ندارد.

استاد حسینی: یکی دو جمله از نتیجه‌ی صحبت‌ها من خدمت برادرها عرض کنم. بنابر اصالت تعلق حالا اگر بخواهیم تعریف خلاصه‌ای و یک جمله‌ای درباره‌ی اختیار بدهیم. اختیار را بعضی گفته‌اند امکان‌الصرف. امکان‌الصرف؛ یعنی امکان ترک؛ یعنی «له ان یفعل و له ان لا یفعل» می‌تواند کاری را انجام دهد و می‌تواند ترک کند. به نظر ما بر حسب این بحث احتمال دارد که تعریف اختیار این شود گفته شود «تعلق بالولایه» ما هو الاختیار؟ التعلق بالولایه، یعنی چه؟ یعنی طلب سرپرستی مراتب متعدد دارد خیلی زیاد، یعنی این مقام خلافت و نمایندگی خدا «جلت عظمتاً» مراتب بسیار زیادی دارد دیگر، حالا این تعلق عبادتش در رتبه این موجود چیست؟ در رتبه موجودات مختلف همه متعلق‌اند به جهت غایی ولی این از چه کیفیت‌های جلویش است. این تعلق به ولایت یعنی فعلش فعل سرپرستی است. این تعلق اگر به سرپرستی ربوبیه مطلق الهیه متوجه شد که معنی رضا، رضوان، در اخلاق به آن می‌گوییم، این معنایش این است که اختیار در اوج خودش دارد حرکت می‌کند؛ یعنی سیر کیفیت‌هایی که برابر شخصی که جهت ولایت‌اش ولایت الهیه است طلب‌هایی که می‌کند در سرپرستی، سرپرستی خدا را طلب می‌کند به حسب مراتب مختلف از زمانی و مکانی، این اختیار طلب‌الولایه است در عالی‌ترین رتبه‌اش. حالا هر چه مرتباً از اختیار بیاوریم به تسلیم از تسلیم، بیاورید به صبر، از صبر

بیاورید پایین تر به صفات، تا آن جای که بگویید از این جا دیگر شروع شد رذیله، این هم باز طلب الولایه هست، باز تعلق بالولایه هست، باز کیفیت سرپرستی را می‌خواهد، باز می‌خواهد تصرف کند در زمینه، حرکتش حرکت تصرفی است. نهایت این است که می‌آید به حیوان و از حیوان هم خیلی پست تر. چرا می‌گوییم از حیوان خیلی پست تر؟ چون این حضورش در هر مرتبه‌ای از حیوانات همه مراتب حیوانیت را همراه دارد که آن حیوان ندارد این مراتب را و مراتب ملکوتی را در ولایت منقلب کرده، یعنی تبدیل کرده به شیطنت. همه‌اش نمایندگی از مولی هست، نمایندگی در پست ترین رتبه که دورترین رتبه‌ای از رحمت را می‌آورد و نمایندگی در عالی ترین رتبه که نزدیک ترین رتبه به رحمت را می‌آورد. از بوی اهل گناه، اهل نار در بعضی از گناهان متاذی می‌شوند، خب شکل تاذی شان هم در این عالم هست. می‌روید نزد یک نفر مثلاً اگر روحانی معرضی باشد، که روحانی هست و با سواد هم هست و چه یک جمله کوچک علیه نظام می‌گوید، می‌روید آنجا می‌گویید آقا در رادیو و تلویزیون کار می‌کنند، می‌گوید که گوش ما با این صدا آشنا نیست. یک جمله بیشتر نگفت ها! ولی با یک جمله حمله کرده به نظام. چه بسا گاهی یک عالم که یک جمله را می‌گوید، همان جمله می‌شود تبدیل به اسلحه و تفنگ بر جلوی نظام گرفته می‌شود، شما خیال نکنید که آن یک جمله همین طوری باد هوا شد و رفت. خب این وقتی که آن آدم را ببرند جهنم این را هم ببرند جهنم آن از بوی این در ناراحتی است دیگر. زمینی که بستر طاعت خداوند متعال هست، خب مسلماً در ناراحتی است در این که اهل عصیان بر رویش عصیان کنند.

خب حالا دیگر ما اینجا در آخر کار باز - به اصطلاح - به شکرانه این که، آن طرفش هم مواظب باشید البته ها! آن طرفش این است که اگر چیزی را خدا به شما عطا کند به برکت ولی‌اش و شما ابلاغ نکنید موخذ هستید، آن سر جای خودش برای همه مان یک چنین خوفی هست. ولی این طرفش هم شکرانه اینکه شما می‌گویید که طرح فرمایش‌های یک ساله اخیر امام را که بر ذهن‌های دیگر سنگینی می‌کرد، شما الحمدلله رب العالمین برای تان شما سخت نبود یا اگر برای بعضی از شماها احیاناً سخت بود خیلی کم، صحبت این که به هم بریزد نبوده است، این معنایش این است که خدای متعال عنایت کرده بوده از طریق ایشان - به صورتان

که عرض کنم که - زمینه ای را برای رشد شما فراهم آورده بوده و که دنبال می توانسته اید - بحول الله و قوته - حرکت کنید. امیدواریم که - ان شاء الله تعالی - قبول باشد از همه شما، فاتحه بری حضرت امام یادتان نرود

«رحمه الله من یقرء فاتحه مع الصلوات»

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۹

۶۸/۴/۲۴

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين انه خير ناصر و معين و الحمد لله رب العالمين و صل الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيت المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين». بار الها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، كلمه باطل را از زمين برکن، الهی آمین، آن چه وعده به ولایت عنایت فرموده ای درباره اذن ظهورش هر چه زودتر به وی عنایت فرما، الهی آمین، نائب ولایت رهبر عالی قدر حضرت آیه الله خامنه ای را معزز و منصور بدار، الهی آمین. لشکر اسلام در همه جناح ها پیروز گردان، الهی آمین. لشکر کفر در همه جناح ها محذور فرما، الهی آمین. بار الها روح پر فتوح رهبر عالی قدر انقلاب رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت الله خمینی را محشور به اولیائش فرما، الهی آمین. درجاتش عالی ست متعالی بفرما، الهی آمین. حقوقش را بر ما حلال فرما الهی آمین ما را از دعای خیرش بهره مند گردان الهی آمین. ثوابی از خیراتی که تفضلا نصیب می فرمایید عائد روح شریفش بفرما، الهی آمین. شهدا، شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما، الهی آمین. معلولین انقلاب را شفای عاجل کرامت بفرما. الهی آمین، بار الها انتقال ما از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت به گونه ای که تو ولیّ تو راضی باشد قرار ده، الهی آمین. بار الها اموات و ذو الحقوق صالحین امت حیات و میتان خاصا پدر و مادر از خیراتی که نصیب می فرمایی بهره مند بگردان، الهی آمین. دعایشان را در حق ما مستجاب بفرما، الهی آمین، بار الها عنایت خاص و لطف مخصوص ولی امر اعظم «صلوات الله و سلامه علیه» را به ما عنایت بفرما، الهی آمین. خاطر شریفش را از ما راضی فرما، الهی آمین. بار الها حیات ما را در رضوان حضرتش قرار بده، الهی

آمین. «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك وانشر خزائن علومك به رحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين اللهم صلى على محمد و ال محمد».

یا الله. حالا اگر گفتیم که تعلق در مرتبه ولایت کیف حرکت و رشدش در کیف سرپرستی و ولایت است؛ یعنی طریق عبادتش سرپرستی است و در مراتب متعددی که هست (برای این سیر رشدش در جریان رشد) صحیح است بگوییم جریان رشد ولایت. و گفتیم این اختیار که در مرتبه نازله قبل از تحقق نفس طلب هست طلبی است در مرتبه ولایت، یعنی طلب ولایت است، تعلق به ولایت دارد، تعلق به مراتب ولایت دارد. آن وقت اولین چیزی که مورد تصرف باید واقع شود خود نفس طلب هست، البته نه به صورت مطلق، این تنها که در عالم نیست و این خصلت تنها که نیست و الا سرپرستی اساساً صحیح نبود. خب، یک آثاری از مرتبه طینت و فطرت و ذاتش هست، تازه آن آثار هم خودش علاوه بر این که مرکب است به حسب مرتبه خاصی است. علاوه بر این که به حسب آن چه که از وحی رسیده اخبار طینت وجود دارد، شاید دلالت بعضی از آیات هم از قبیل آیه مبارکه قل کل [؟] بر این امر بوشد از آن استفاده که در یک دسته آثار این آثار هست. یک دسته از آثار آثاری است که از عموداً بآ و امهات می‌رسد. یک دسته از آثار هست که مال شرایط گذشته می‌رسد. یک دسته از آثار است که مال پرورش دپ رو مادر می‌رسد، یعنی آنچه را که گفتیم از این سه عالم می‌آید تازه در آن وجودی که می‌آید یک وجود خالی محض نیست و لکن یک دسته اثر هم از نفس طلب انسان است. اگر بخواهیم مثالی بزنیم که تا حدودی نزدیک به ذهن شود، مسئله یک شی ای یا نقطه ای که از بردار های مختلفی فشار بر آن وارد شود می‌توانیم مثال بزنیم یعنی نیروهای مختلفی می‌آید؛ مثلاً می‌گویند اگر نیرو از این طرف بیاید و بخواهد این را از این طرف مشرق به طرف مغرب ببرد یک نیرو هم از شمال به طرف جنوب بیاید می‌گویند محل برخورد این دو یک نیرو دو تا زور یک منتجه دارد یا یک مؤلفه دارد که در حقیقت یک راه دیگری نه راه این برداری که از مشرق به مغرب بود انجام می‌گیرد و نه آن راهی که - به اصطلاح - از شما ل به جنوب بود. یک راهی با یک زاویه دیگری شروع می‌کند پیدا شدن. حالا اگر ما بگوییم خود این قوا خود این خصلت ها در یک وحدت ترکیبی هستند که این وحدت ترکیبی یک منتجه ای دارد، حتما طلب الولایه

نسبت تأثیر دارد در جهت این در مرتبه تصرفش و بی تأثیر مطلق نیست؛ یعنی شکلی ندارد، و الا ولایتی نیست در کار مأخذه‌ای نمی‌شود به آن بکنند. حداقل کسی قائل مبدأ و معاد باشد نمی‌تواند بگوید که این طلبش هیچ نسبت تأثیری ندارد در این امر بگوید که طلبش مطلقاً تمام تأثیر را دارد آن هم سازگار نیست. برای این که معنایش این است که متصرف دیگری در اینجا نباشد، عالم نظامی نداشته باشد. پس بنابر این همان گونه که اخبار طینت هست عقلاً هم در خاطر داشته باشید عقل تابع نسبت به وحی حکم می‌کند به این که نظام وحدت ترکیبی است؛ یعنی مراتب ترتیبی و تبدیلی دارد، نمی‌شود بگویید رتبه رتبه ای ندارد، نمی‌شود بگوییم که آن که ولایتش حاکم بر کل تاریخ است با آن کسی که ولایتش در یک محدوده بسیار کوچک است و دو مساوی محض باشند (در محدوده تصرفشان)؛ یعنی محدوده تصرفات همه به وسعت تاریخ به یک اندازه است نمی‌شود. لازمه نظام اختلاف هست. لازمه نظام ترکیب هست، لازمه نظام مراتب هست لازمه مرکب نسبت تأثیرهای مختلف است، اگر بنا شد همه نسبت تأثیرها یک گونه و یک رقم و یک وضعیت و یک جهت باشد به صورت مطلق خب ترکیب مرکب به وجود نمی‌آید اصلاً. حالا اگر همچین حرفی را زدیم گفتیم که یک اختلاف مراتبی هست و علاوه بر آن اختلاف مراتب در هر رتبه ای هم آثاری از قبل هست و نسبت تأثیری هم این طلب دارد در مجموعه مرکبی که هزاران بردار دیگر هم هست ولی نسبت به مؤاخذه که برسد به سهم تأثیری که خود این داشته به او مواخذه می‌کنند. سهم تأثیر برای آبا خب از آن ها سوال می‌کنند، سهم تأثیر برای امهات خب از آن ها سوال می‌کنند، سهم تأثیر برای امدهای مختلفه که هست هر کدامش از آن در تشکیلاتش می‌رسد سراغ این که خب، این مراتب داشته خب، مراتب داشته این اگر در به نسبتی که سهم داشته میدان عملکرد داشته عمل خیر بکند؛ یعنی طلب ولایت الهیه در شکلی که نسبت به ما فوق باشد از آن رتبه ای که هست. هم تحت سرپرستی بالاتر قرار گیرد و هم سرپرستی به نحوه ای کند که متناسب باشد با تحت سرپرستی قرار گرفتن نسبت به مرتبه مافوق. خب، این ثواب گیرش می‌آید. آمدیم خیر ایشان در رتبه انسان فرض کنید اگر صد درجه کنید رتبه ۵۰ برای انسان بگیریید رتبه ۵۰ را هم باز صد قسمتش کنید خود آن مرتبه را این در رتبه

فرضا ۲۰ از آن ۳۰ از آن قرار گرفته این آمد توجه کرد به مادون ۵۰، خود ۵۰ را تقسیم کردیم صد تا قسمت این می‌تواند صعود کند بیاید به طرف مافوق ۵۰، لاقل ۵۰ را تا سقف آخرش بیاید. این آمده جای این که بیاید به مثلا ۹۹ / ۵۰ رفته به طرف سقوط جای این که شکل ولایت ملکوتی را بخواهد در سعه اختیارش مراتب تولی را که می‌خواهد رفته سراغ مادون خودش رفته به طرف حیوانات.

خودش را از قبیل زمینه‌ها مرتبا ساخته مرتبا [؟] بده پایین تر مرتبا قدرت اختیارش را مرتبا خرج کرده کفران کرده آن طلبش را برده در شکلی که در شکل هر رتبه از حیوانات برسد از آن حیوان بدتر هست. یعنی چه می‌گوییم بد تر هست؟ خود آن حیوان‌ها که بد نمی‌شود بگوییم این را هم ابتدانا به لحاظ تصرفی که واقع می‌شود در عالم بد نمی‌توانید بگویید به حساب - خب اینجا را عنایت کنید جای غفلت نشود - این به حساب کاری را که بعدا انجام می‌دهد به لحاظ این که اصل آن کار زمینه‌ای را فراهم می‌کند برای کمال توحید نمی‌توانید بگویید بد است، اصل پیدایش یک چنین کاری به لحاظ ایشان که خرد زده به خودش خودش را برده به رتبه حیوانیت [؟] رحمت دور شده. به لحاظ این که ایشان دچار خیال شده پرستیده یکی از اموری را که نمی‌بایست پرستند، کیف پرستش اش را شکلی کرده که نمی‌بایست آن گونه بکنند این مستعد بود برای بالا. خودش کفران کرد، خودش خودش را دور کرد. به لحاظ آن سقوطی که می‌کند صحیح است به او بگویید بد است. به لحاظ آن جویری که اول بر خودش کرده بعد زمینه را سخت کرده برای دیگران نسبت به عبادت حق البته زمینه سخت شد من غیر از زمینه سخت کردن است، اگر از بالا در وحدت ترکیبی نگاه کنید زمینه سخت شدن خوب است «و ابتلیناه ببلاء حسن» درباره ابراهیم می‌گوید: به امتحان خوبی آزمایشش کردم، زمینه سخت شده‌ها! لقب خوبی را به سختی می‌دهد خدای متعال، آن نامش قدرت بروز دارد قلبی کسی نمی‌شوند با ادعا بیاید بالا، «و لقد فتنا الذین من قبلکم» به آزمایش‌های دشوار، به فتنه مبتلا کردیم قبل از شما را. «احسب الناس ان تیرکوا ان یقولوا امانا و هم لا یفتنون» گمان می‌کنند دعوی ایمان کنند ما کاری شان نداریم، امتحانشان نمی‌کنیم؟ ادعای نمایندگی خدا کردن و تصرفات الهی را واسطه شدن در دعوت به خدا حتما باید درگیری داشته باشد. خب، از موضع بالا در وحدت ترکیبی که نگاه کنیم، سخت شدن زمینه بد نیست. قاطی

ها فیلتر که می‌گذارند صافی که می‌گذارند آن‌هایی که خالصند جلو می‌روند، پالایش می‌شود هر چیزی متناسب رتبه طلبش، اما آن کسی که فخر می‌کند خودش را کرده حیوان و پست تر از حیوان، این که می‌گویم پست تر عنایت بفرمایید ما در ارتباط با یک حیواناتی هست که می‌گوییم این‌ها دیگر نجس العین است، خودشان که به لحاظ تکوینی شما نمی‌توانید بگویید که وجودشان بد هست و نباید باشد در عالم، ممکن است هزاران خاصیت صرف بودن این‌ها داشته باشد. هر حیوانی از حیوانات یک خاصیت‌های داشته باشند و ما آن خاصیت‌ها را هم ندانیم حالا برای خاک هست برای گیاهان هست برای حیوانات دیگر هم هست برای - به حضورتان که عرض کنم که - دارو هست برای چه چیزهایی هست ما چه می‌دانیم خیلی حکمت هست در آن. ولکن به یک حیواناتی می‌رسید می‌گویید این نجس العین است، یعنی ارتباط انسان با این حیوان نباید باشد یا باید این گونه و با این محدوده باشد. ارتباط با سگ نباید به طوری باشد که مثل گربه بیاید در خانه در اتاق این طرف آن طرف، فقط برای - به اصطلاح - گله و یک منافع خاص با سبانی و چه و چه و چه. ارتباط با این باید طرف آن طرف فقط برای - به اصطلاح - گله و یک منافع خاص با سبانی و چه و چه و چه. ارتباط با این باید محدود باشد. حالا این امروز بگویند اسمش نمی‌دانم میکروب هست، من کاری به آن حرف ندارم، بگویند نه خیر، از لحاظ نظر معنوی این که سگ جایی باشد ملک آنجا نیاید. کسی که سگ را از نه در محدوده ای که شرع قرار داده مثل این خارجی‌ها که می‌آورند سگ را در بستر خودشان در اتاق خودشان مبل خودشان. که این کاشف از این است که تمایل روحی شان هم با همان سنخیت پیدا کرده دیگر در غالب آدم هستند. این جا این سگ چگونه نجس العین هست؟ تناسب ارتباط با آن با سیر به طرف مولا و تصرفات الهی چگونه است، حالا خوک، سگ نجس العین است. خب، آدمی زاد هم می‌آید نحوه ولایتش را یک جور حیوانی قرار می‌گیرد. قرار می‌دهد طلب می‌کند تصرفات حیوانی را در عالم از این‌ها پست تر می‌شود در خود کلام مجید حمید آن را مثال به سگ می‌زنم مثال به چهار پا می‌زند پست تر گمراه می‌کند از چهار پای داند آن را [؟] این که می‌گوید بنا بود که مقام ولایت الهی را صرف کند در سیر بالا طلب الولایه بوده طلب بود تعلق بود ولی تعلق در مرتبه ولایت و سرپرستی. نحوه تسبیح و تمجید و تکبیرش نحوه تسبیح و تمجید و تکبیر

ولایتی بود، موثر در تغییر خودش و موثر در تغییر غیر می‌توانست باشد این رفت در خودش را تصرف کرد در خودش شکل خوک یا شکل سگ یا شکل فلان حیوان درنده یا کذا شد خوب، پست تر از آن‌ها می‌شود. این همه خصالش - به اصطلاح - پشتوانه‌ها برای نیرو‌هایی که یعنی این نگویید که مثلاً آن چه را که به او هم مثلاً از آبا و اجداد رسیده کم چیزی است. من باب مثال اگر همه این‌ها را ما سرمایه قدرتی بگیریم من نمی‌گویم همه اش خیر و لکن اگر ببرید آن را در رتبه حیوان می‌بینید احیاناً هیچ کدام از آباءش در آن مرتبه از حیوانیت نبردند این ولایتشان را. در آن مرتبه بعد که می‌برد یزید علیه‌الین خوب، لعنت می‌خواهد را از همه ما دور باشد از رحمت الهی سخت می‌کند امتحان را این که فاعل این بدی هست صحیح است به او لعنت کردن. هر چند برای آن واقع شده زمینه سخت خدا او را هم امداد کرده و برای او زمینه رشد داده ولی این نیامده بود رشد برساند، این که نیامده بود طاعت فدا را کند. این که دچار توهم شده بود - خوب عنایت بفرمایید - وقتی چیزی را در وزن مخصوص حجم مخصوص گذاشتید [؟] این وقتی که می‌آید به طرف سقوط ولایت بنا بود معنایش که بعداً عرض می‌کنیم باز بیشتر معنایش سرپرستی جریان رشد باشد، سرپرستی را کسی که می‌دهند باید هماهنگ با عالم چه کار کند؟ رشد کند این وارونه ولایت را برد، در تنزل دادن خودش، چرا می‌گوییم تنزل دادن خودش؟ یعنی ولایت شکل حیوان که از این نخواستند بودند که پرستش به شکل حیوان که از این نخواستند بودند پرستش را در شکل سرپرستی خواسته بودند. این دچار یک توهم شد که نظرش را چیزی پر کرد از خصوصیات نفسانی خودش، چون خصلت همه حیوانات در آدم هست متوجه یکی از خصال خودش شد به جای ندیدن خود و به کار گرفتن حقیقت طلب که به طرف پرستش خدا باید باشد کیف طلب هم سرپرستی، تا همه این خصلت‌هایی که از عالم انشاج هست به نفع شود. این آمد و به همان نسبتش که مختار بود به ضرر صرفش کرد دچار توهم شد. این توهم اولین توهمی را که خیال می‌کند چیز دیگری را دوست می‌دارد و چیزی مستقل از - ان الله تبارک و تعالی - هست در حالی که همان خصلت داخلی خودش هم دارد پرستش کند خدای متعال را. قدرت تصرفی خودش را خودش را تنزل داد آورد پایین راست حیوان، و لکن از زاویه حیوانیت هم حرکتش باز به طرفی است که نمی‌تواند در آن طرف نباشد، نهایت نسبت به فاعل این کار

که خودش را تنزل داده صحیح است ذم کردن، بد گفتن، عقاب کردن، و غیره ذلک. خب، حالا این بحث را تا اینجا از آن با اختصار می‌گذریم یک چیزی می‌خواستیم در این بحث به جزء مقدماتمان مقدمات بحث مان این بحث بوده که ظاهراً گفته شده اختیار شد طلب سرپرستی، طلب سرپرستی یعنی چه؟ یعنی پرستش که اصل است کیفیتش در این رتبه در کیف سرپرستی است. هر فعالیتی که از انسان به لحاظ میزان اختیاریش نظر به آن کنید به لحاظ نسبت اختیاریش نظر بکنید می‌خواهد یک نحوه تصرف کند، طلب تصرف کند. حالا از طلب تصرف در نفس طلبش تا طلب تصرف در احساسات قلبی اش و نظام حساسیت های قبلی اش نظام یافت های قبلی اش تا طلب تصرف در نظام ادراکاتش تا طلب تصرف در نظام ارداکات حسی اش از ادراک کم که از این سه دسته هم که رد بشویم از طلب تصرف در رفتار فردی اش در رفتار جمعی اش در رفتار نظام حکومت اش، در تمام این ها می‌خواهد تصرف کند. این حرکت آدم - به اصطلاح - می‌گویند حرکت از روی شعور بی مقصد نیست ها! مقصدی یعنی مقصد با اراده ای که قصد نحوه تصرف دارد. آنجایی هم که بگویید برای رفع نیاز دارد کار می‌کند باز یک نحوه تصرفی می‌خواهد کند یک سهم از اختیار در آن هست یک سهم از تصرف در آن هست، که کیف فعلش را نشان می‌دهد. بعد از این مقدمه لازم هست درباره مسئله افزایش یا کاهش و کمال در رابطه با اختیار کمی صحبت کنیم. بگوییم حالا اعمال کردید طلب را چگونه می‌شود؟ اول طلب کرد طلب تصرف کرد امداد کرد بعد موفق به تصرف شد، البته نه به صورت مطلق به میزانی که در نظام عالم متناسب با جهت عام حرکت که امکان وقوع این طلب بود، مصلحت عام مغایر با این امداد نبود شد این طلب. حالا که شد زمینه طلب گسترش پیدا می‌کند؛ یعنی طلب ثانی، طلب در لحظه ثانی وحدت و کثرتش بیشتر است. طلب الولایه ولایت اولی یک میدان داشت اولیه فطری، حالا برد آن را بالاتر یا پایین به هر حال در میدان دو میدان وسیع تری است، این میدان وسیع تر لقب رشد و کمال می‌توانیم به آن بدهیم؟ نه. اگر به طرف بالا باشد می‌توانید لقب کمال به آن بدهید، اگر به طرف نازل باشد سقوط به آن می‌توانید بگویید. افعالی ما همه مان خیلی دلمان می‌خواهد که وقتی وضو می‌گیریم و می‌آییم و می‌ایستیم دیگر نماز این نماز خالص خالص انجام بگیرد خصوصاً اگر قبلش هم یک موعظه اخلاقی چیزی هم شنیده باشیم بعد می‌بینیم که یک دفعه در

نماز یادمان به بحث می‌آید [؟] بحث می‌آید در بحث هستیم یادمان می‌آید که یک نماز توسل خوبی بخوانیم، مثلا داریم گوش به اشکال ها را آقایان این موقع وظیفه ما این است که گوش بدهیم وظیفه ما در این لحظه رفتن در توجه به معنای ادعیه نیست این لحظه یهو فکر مان می‌رود در های دیگر لحظه ای هم که باید در دعا فکر مان آن جا همراه باشد با آن معارف بلند یک دفعه یادمان می‌آید عجب جواب فلان اشکال این هست ها از این شکلش گرفته تا هزاران و هزار فکر که به صورت های مختلف می‌آید حالا حواس را خیلی زود می‌بریم جمع می‌کنی می‌آید سراغ کلماتش می‌گویید می‌آید سراغ معنایش این که خالص راه را نبیند مقصد را ببیند او این انقلاب حالات به دنبال مقصد باشد، واقع نمی‌شود سرش این است که ما علاوه بر امور مختلفی دیگری که در آن قرار داریم خود طلب های قبلی مان آثارش در کلیه افعالمان هست. طلب هایی که در شبانه روز برای مان - به اصطلاح - ملکه می‌سازد طلب هایی که در جریان رشد واقع شده و همه آن ها در همه افعالمان حضور دارد. شما خیال نکنید که یک فعل را جدا می‌توانید ببرید بگویید فقط در این موضوع می‌توانیم فکر کنم فقط در این موضع می‌خواهم کار کنم آن وقتی که تازه می‌برید این طرف و آن طرفش را می‌گویید فقط همین موضوع خارج از موضوع نشد. حرف خارج از موضوع نشد آن وقت هم نحوه انتخاب مطلب نحوه خصوصیاتش ممتنع است که بریده باشد از حالاتتان. ممتنع است بریده باشد از آثاری افعال گذشته تان. از طلب های گذشته تان شما با همه آن طلب های قبل حاضر هستید در هر فعلی، نه این که آن طلب ها علی حده شدند کنار حالا علی حده البته دست خدای متعال باز هست در مغفرت در تبدیل کردن سیئات به حسنات در تغییر در گرداندن و تحول از یک مرتبه نازل به اعلی مرتبه از شقاوت به سعادت او دستش باز است. ولکن در داء اختیار آیا مرتبا هم، البته باز شایسته مقام پرستش او اگر نگاه کنیم او مرتبا به کرم و احسان عمل می‌کند. آن موقعی هم که به عدل عمل می‌کند آن هم [؟] یک مرتبه‌ای از احسان است. خب این متوجه نمی‌شود، جز از طریق عدل راهی برای رشدش نیست، خودش این گونه کرده، خودش طلبش را این گونه بریده - به اصطلاح - عقب گرد کرده به طرف نازل. آن وقتی هم که از او گرفته می‌شود توفیق که عدل هست نه ظلم این برای این است که خرد این وضعش اصلاح شود مگر این که کارش خیلی سخت شده باشد که جزء «سنستدر جهم من

حیث لا يعلمون» باشد. اعطاء در غیر محل گاهی ضایع کننده فردی می‌شود. ما دوست می‌داریم حل مصائب به نحو اعلیٰ مثال راحت الحلقوم جلوی ما گذاشته شده باشد. اگر مفتون آن مفاهیم شدیم مفتون آن حرف‌ها شدیم و مقصد را رها کردیم مبتلای به یک صفت حیوانی سخت تر از هر حیوان شدیم [؟] چی؟ اگر همه آن‌ها ابزار قرار گرفت برای پرستش دنیا چه؟ آن هم نفعی برایمان هست؟ غیب را به ما ندادند نه اینکه از روی بخل ندادند؛ ضرر می‌کردیم ما اگر می‌دانستیم در غیر وقتش این به نفع ما نبود. «الحمد لله رب العالمین» تعریفی است، همه تعریف‌ها برای ربوبیت خدای متعال است از این بهتر پرورش نمی‌شود داد. از این بهتر لطف و مرحمت و کرم نمی‌شود کرد. حالا، پس ما در زمینه طلب‌های قبل نسبت تأثیر آن جریان پیدا می‌کند، نسبت تأثیر طلب الوالیات. گسترش پیدا می‌کند ولی در زمینه قبل را گسترش می‌دهد نه این که مطلقاً باز همین ما هم بگوییم که یک جبر حاکم می‌شود بر فعل‌ها! به نسبت می‌شود اگر رفتیم به طرف حیوانیت التفات به جانب ملکوتی کنیم. خدا هم دستش در این تبدیل باز است به نسبتی که ما صادقانه بیاییم به طرف خدا، خدا عنایت می‌کند. این صدق هم خیلی سخت است صدق کار آسانی نیست. ما خیال می‌کنیم که این است گفتن عادی که آدم در رودر بیاستی دیر آمدن زود آمدن این حرف زدن آن حرف زدن تبرئه خود نظیر این صحبت‌های عادی خیال می‌کنیم که صدق همین است، البته همین این هم یک رتبه‌ای از صدق هست این هم سخت است نه این که سخت نیست ولی سخت تر از آن است گفتن در پرستش خدا است خیلی هم سخت است. شاید بعضی از مراتبش از شهادت سخت تر باشد. بعضی از مراتبش هم در ردیف شهادت باشد، صدیقین گاهی جلو شهدا گاهی بعد از شهدا ذکر شده اند. صدق آن گونه تمام بشود که در هیچ عملی آدم وارد نشود الا این که تعلق خدای متعال در آن باشد و خارج نشود الا باتعلق خدای متعال پرستش خدای محض و خالص باشد این خیلی مشکل است، این نمی‌شود الا به ولایت ولی، الا به این که محض تسلیم ولی باشد. همین گونه که ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین «لا یشاؤون الا ما یشاء الله رضا الله رضا اهل البیت» همین گونه هم جناب سلمان و جعل هواه هوا عنی میلش رضایش را منحل کرده در رضای علی بن ابیطالب دوست می‌داری مخالفت کنی با چیزی؟ نظرش این است که خب، حالا مولا مخالفت می‌کند دوست می‌دارد

مخالفت کنم یا دوست می‌دارد موافقت کنم. حاصل شدن این مطلب غیر از حرف زدن پیرامونش هست. کسی که این گونه می‌شود طبیعتاً واسطه ولی هست در نسبت تأثیرات اختیارش، طبیعتاً متولی به ولایت ولی الهی است، طبیعتاً در رتبه خودش خلیفه الهی است نماینده مولی است، طبیعتاً وحدت و کثرتی که برای معرفتش، قلبش، ذهنش، ادراکات حسی اش، توجه اش به عالم، توجه اش به زن و بچه اش، توجه اش به همه امور، که می‌شود توجه الهی است. البته در رتبه خود مولا نیست در مرتبه خودش نماینده، مولا است. عرض شد در بحث قبل که طلب می‌کند تصرف را اگر این تصرف تصرف الهی باشد طبیعتاً طلبش هم طلب الهی است، حالا کسی هم که از آن طرف می‌شود جزء اعوان ابلیس می‌رود به طرف شیطنت طبیعتاً قلب او را باید گفت «ان الشیطان لیودونن الی اولیائهم» این را هم باید گفت که ملائکه همراهش هست این ملکوتی شده، هر چند در عالم ملک است. آن هم به طرف قعر جهنم رفته هر چند در عالم دنیا است. آب و هوای برزخ می‌خواهد که روشن شود مطلب «و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً» اگر سلطان نصیر نباشد این صدق محقق نمی‌شود، سرپرستی آن سلطان نصیر هم به لحاظ ربوبیت الهی هست اولش با خود نام رب آغاز می‌کند آیه را شاید این احتمال را بشود داد در و قل رب می‌گوید و قل یا الله نمی‌گوید یا قل اللهم نمی‌گوید و قل یا وهاب می‌گوید و قل رب مقام پرورش را در پرورش خودش و سلطانی از طرف خودش می‌خواهد یارش باشد کمکش کند، سرپرستی اش کند در حصول این مطلب. حالا اگر چنین احتمالی ما اینجا بدهیم البته این ها احتمال است درباره آیات هیچ چیزی نسبت داده نمی‌شود صرف احتمال است، ولكن یک مطالبش قطعی است متیقن است که بدون ولایت الهی و اولیاء الهی محال است که طلب ما الهی بشود. معالم دین تان را هم که می‌گیرید از ولی الهی تحت سرپرستی او هستید. نحوه پرستش‌تان نحوه تصرفتان باید الهی باشد. حالا اگر یک اسم را قبلاً می‌خوانده اسماء مختلف را از اول فرض کنید که دعای مبارک جوشن تا آخرش، یکی از آن این است که ما هر کدام از این ها را تک تک بی‌بینیم تک تکی اسماء را بی‌بینیم یکی این که مثلاً خیلی از وقت های ما مبتلا به آن هستیم [؟] اصلاً - به حضورتان که عرض کنم که - ورق می‌زنیم بی‌بینیم چند صفحه اند این دعا، بعد دقت هم می‌کنیم چه قدر وقت ایجاب می‌کند به خصوصاً اگر

- به اصطلاح - کار های را رسیمی هم داشته باشیم - به حضورتان که عرض کنم که - حساب می کنیم که این هر صد تایی آن مثلا چند تا چیزی می شود گفت و این یک رقم خواندن است «سبحانک یا لا اله الا الله» گفتن. یک رقم خواندن هست که نه یک کمی - به اصطلاح - جدای از وقف و این حرف ها است، سعی بر این که حالا حتما دعا را تمام کنیم نداریم یک صفحه اش شد نیم صفحه اش شد هر چه که شد می خواهیم - به حضورتان - دعا کنیم اسماء و را دانه دانه دانه دانه ملاحظه کنیم. مثل کسی که تازه کار باشد یک تابلو خطی که به او نشان می دهند این می آید کلمه کلمه حرف حرف دقت می کند و می گوید خوب است. آن اولی که اصولا توجهی به خط خوب و بد خط ندارد ولی یک استاد خطی باشد که متبحر باشد او همه را با هم نگاه می کند، تناسبات همه را با هم می بیند و دقیق هم می بیند در عین حالی که همه را می بیند به صورت یک واحد می بیند و دقیق هم می بیند. یک کسی که شغلش مسئله فرش باشد همین که یک فرض جلوی فرش کنید که فرش ها گران قیمت فرش ابریشم جلوش پهن می کند با یک نفر همه را می تواند ببیند و دقیق هم ببیند ریز بافی اش هم ببیند رنگش هم ببیند ترکیب کلی اش هم ببیند اگر نقض هم دارد فوری اشاره می کند فلان قسمتش نقص دارد. یک کسی هم که وارد نباشد باید خیلی معطل شود آخرش هم نمی تواند به آن دقت ببیند. مثال دیگر بچه ای که تازه عدد شماری را یاد گرفته باشد. پنج بار ده بار مرتبا می گوید یک چهار سه دو پنج، هفت تا بخواهد پنج تا بشمارد آخر هم نمی تواند یک خرده کمی روان تر شده باشد دانه دانه می شمارد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵. ولی یک آدمی بزرگی پسر بزرگ تان هست یا برادرتان هست یا خانواده تان هست شما سرتان را از دریچه ای بیرون می کنید از پرده بیرون می کنید اشاره می کنید با دست و اشاره می کنید به دهنتان بلافاصله می فرمایید پنج تا چای اصلا نمی شمارد که در یک لحظه متوجه می شود صدا زدید حرف هم نزنید گفتید هم شما را این گونه اشاره کردید و اشاره به این دهنتان که دید این می گوید پنج تا چایی ببر. این حضور همه در ذهن کسی که مسلط به مطلب باشد هست. حالا این اسماء را وقتی که کسی بخواند که حین هر کدام از این ها بقیه را از همین زاویه همین اسم می تواند به وجه ترکیبی اش ببیند آن را یک اسم دو اسم سه اسم را آدم یا چند تا اسم که در فقره در یک قسمت از دعای جوشن هست آدم می بیند

که گاهی بر اساس مرور زیاد می‌شود مثلاً ببیند آن را آن هم خیلی ضعیف نه، نه کامل فرض کنید «یا من هو فی عهده وفی یا من هو فی وفائه قوی، یا من هو فی قوته علی، یا من هو فی علوه قریب، یا من هو فی قربه لطیف، یا من هو فی لطفه شری، یا من هو فی شرعه عظیم، یا من هو فی عظمته مجید، یا من هو فی مجده حمید». این هم علو قدرت را و هم نزدیک بودن را و هم وفا را هم عزت را هم شرف را هم همه این‌ها را حالا چند تا آن را آدم بتواند تصوراً نزدیک ببیند. گاهی است که یکی را که می‌گوید اول کار همه آن اسماء را دانه دانه می‌بیند. به هر کدامش که می‌رسد همه را هر کدامش از یک زاویه کلش را می‌بیند. گاهی همه هزار را اسم را می‌بیند آن برای حاصل نیست. معنایش را هم نمی‌توانیم مفاهمه کنید روی آن. مثالش را می‌خواهم بزنم باز برای تنزل - خیلی معذرت می‌خواهم زیاد هم وقت گرفته می‌شود - این کثرت را در حالت قلبی می‌خواهم بگویم برایتان و وحدت و کثرت ترکیبی در این حالت می‌خواهم عرض کنم ضعف و شدتش معنای این که گسترش پیدا می‌کند ولی گسترش به معنی تفرقه نیست به معنای انجام بیشتر است به معنای وحدت بیشتر است. شما اگر یک ظرفی ساختمانی را فرض کنید که یک در میان شیشه‌های مختلف بیندازد دایره وار هم باشد و نور در آن یا بیرونش روشن باشد که شما از یک شیشه نگاه کنید باید هر شیشه‌ای که می‌بینید یکی از سفیدها به هر حالا جلوی تان هست از آن بی رنگ‌ها رنگ خود این را می‌بینید در عین حالی که ترکیبش را با کل رنگ‌های دیگر هم می‌بینید این کثرتش، اگر یک خرده بالاتر باشد که همه را به صورت واحده هم بتوانید ملاحظه کنید. تعلقتان به زن بچه فرزند فرضاً خواهر منصب این‌ها حول یک محوری نظام یافته باشند به هیچ کدامشان نه بیشتر بها دهید نه کمتر و به هر کدام هم که بها می‌دهید همه را دارید می‌بینید. خرج می‌کنید یک مالی را در یک مسیری حوائجی که ما در خواهر برادر، زن و فرزند وظایف اجتماعی و همه و همه هست همه را می‌بینید، آن وقت هم جای خودش را می‌بینید این خرجی را که می‌کنید. کفاری که غلیظ باشند چگونه می‌توانند محور قرار بدهند مادیات را؟ همه را حساب ربالی اش کنید بگویند که صرف نمی‌کند صرف می‌کند، شما هم در جهت الهی اش می‌توانید یک همچین چیز واقع شود. کثرت، برای رشد هست همان گونه که وحدت و انسجام برای رشد است. مفاهیم نظری الان هر مفهومی را که

در خدمت برادرها وارد می‌شویم بحث در آن می‌کنیم این ترکیبش با سایر مفاهیم هزاران احتمال را می‌آورد جلو. هر قدر بیشتر تأمل کنید بیشتر این احتمالات را می‌بینید. به گونه ای می‌شود که به ذهن آدم می‌آید که انگار مطلبی تمام نشده در حالی که وقتی که یک درجه به کسانی که این فرصت تأمل را نداشتند برخورد می‌کنید با آن‌ها بحث می‌کنید به قول عوام می‌بینید که شما حرف هایتان یک سر و یک گردن از حرف‌های آن‌ها بالاتر است آن‌ها برابر حرفتان و می‌ایستند هزار و یک جایش جای بحث دارد هی مرتبا احتمالات جدید را می‌بینید دیگر. این که برای یک قشر زمینه ای خدمت بیشتر هست برای شما زمینه تأمل بیشتر هست، عین همین هم در سایر رفتار اجتماعی وجود دارد. حالا مقدمه ما در همین جا وارد می‌شویم به قسمت دیگری که ببینیم آیا اگر ما کمال را به طرف خدا حرکت کردن می‌بینیم، تصرفات الهی باشد؟ این وحدت و کثرتش الهی باشد این چه مبنایی را در حکومت می‌سازد، اجمالا اشاره می‌کنیم امروز به صحبت‌هایی که اول اول بحث داشتیم خب، کسانی هستند در عالم می‌گویند بابا دین آمده شرع آمده برای سعادت خیلی خوب، تا اینجایش خیلی خوب برنامه سعادتش همین جایی هست که ما ادراک کردیم و در این کتاب هم نوشتیم به چه عنوان به عنوان احکام عمل. می‌گویند دیگر لزومی ندارد که همه کاره‌ایتان را با این بخواهید بسنجید. مخالفت با این‌ها نداشته باشید موافقت قطعی اعمال کسی نگفته یک اموری را شرع حرام کرده یک دسته را واجب کرده یک دسته را مکروه یک دسته را مستحب یک دسته را هم مباح حکومت جزء آن مباحه است. مگر زمان معصوم باشد یک دسته این گونه می‌گویند، این دسته نظرشان این است که مبنای حکومت یک امر عقی است. بشر بدون جامعه و نظام اجتماعی نمی‌تواند زندگی کند مدنی بالطبع همین گونه که غذا می‌خورد فطرتان

و دیگر آتش آلو درست کند یا آتش کار ده درست کند یا آتش جو درست کند این‌ها کار به شرع ندارد. یا به صورت تجربی طب به او می‌گوید یا حسب رسوم هست. در یک محل رسم است که آتش جو زیادی می‌خورند. در یک محل رسم است آتش آلو زیاد می‌خورند. در یک محل رسم است فرضا برنج را به صورت کته می‌خورند. در یک جا به صورت چلو صافی می‌خورند. در یک در یک زمان از تاریخ رفته بودیم دیدن یک نفر از محترمین در همین قضایایی قانون اساسی و این‌ها می‌گفت که این برنج خوردن اول که بشر سرش نمی‌شده،

که باید شلتوک را پوست بکند، بخورد یا بپزد بخورد خام می‌جوید آن را سبوسش هم چیزش هم و شلتوکش اذیت می‌کرد دهان‌اش را تا بتواند مغزش را به دست آورد، بعد بچه آن را نرم تر می‌توانسته - به اصطلاح - شیره این شلتوک را بخورد، بعد پوسته‌اش را کنده طبخش به صورت کته ای کرده بعد هم چلو صافی این چه ربطی دارد به وحی، چه ربطی دارد به [؟] حکومت - به حضورتان که عرض کنم که - الهی است. می‌گویند بشر در ساخت این میز در ساختن این موکت در ساختن کولر در ساختن بلند گو، ضبط صوت و این‌ها چه ربطی دارد این امور؟ لا تفعلوا فی دینکم دین برای این‌ها اصلاً نیامده و الا انبیاء بزرگترین مخترع بودند، برنامه آپاراتوری و اختراعات می‌دانند دست مردم هم چنین کاری ندادند که. برای تنظیمات اجتماعی هم نیامدند انبیاء. می‌گویند گاهی هم شد که پیغمبر اکرم شبیهه را من از طرف خوب وارد کنم تا بعد [؟] می‌گویند گاهی هم شد پیغمبر اکرم بگوید که مردم بیاید مشورت کنید نماز صبح چند رکعت باشد؟ دو رکعت بهتر است یا سه یا ۱۰ رکعت؟ پنج سجده داشته باشد یا ۲ تا، دستوری فرموده و لکن در قضیه جنگ می‌گوید: سلمان کی‌ها کی‌ها دور هم دیگر مشورت کنند آنها هم می‌گویند که باید خندق بکنیم حالا ما یقین داریم نبی اکرم علم - صلوات الله علیه و آله و سلم - اللهم صل علی محمد و آل محمد علم اولین و آخرین داشته ربطی به مسئله رسالتش ندارد. اصلش امور را دارد زندگی امر دیگر است الکمال کل الکمال التغفقه فی الدین و تا می‌رسد به تقدیر المعیشه، تقدیر المعیشه جزء دین نیست که شما می‌خواهید این را قاطی دین کنید. زندگی می‌خواهیم کنیم، نظم می‌خواهیم داشته باشیم. هر قومی هم یک رسمی دارند. تجربه ای دارند. خب، اگر بتوانند از تجارب سایر مردم جهان هم استفاده می‌کنند یکی دیگر از افراد که غیر از آن فرد می‌گفت که بعضی‌ها اشاره اش به جلو بود در مجلس می‌گفت بعضی‌ها عنایت دارند که از تجارب دیگران استفاده نکنند به نظر شان می‌آید استفاده از تجارب دیگران با خداپرستی جور در نمی‌آید. خدا به بشر عقل داده عقلش که بی‌کار نیست بی‌جا نیست یک قسمت صرف می‌کند در شناختن خدا و دین و دستوراتش و برنامه اخلاقیاتش. یک قسمت هم دست خودش سپرده شده. حالا زمانی که ولی معصوم باشد که عقلش از همه بیشتر است بدون تجربه هم همه چیز حاضر هست در نزدش هست خدا به ولی معصوم یک امری را داده لزوماً هم به همه پیامبرها نمی‌داده

خیلی از پیامبران بودند که سلطنت را نداشتن مأمور به سلطنت نبودن امامت را هم نداشتند که حقشان باشد سلطنت هر چند سلطنت دستشان نباشد. حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علی نبینا و علیه السلام صلوٰه ایشان در آخرین رتبه امتحانی که داد مقام بعد از قله است به امامت و رهبری رسید، چرا شما امامتی را که یا باید منصوص از طرف خدا باشد و منسوب از طرف خدا باشد یا باید به وسیله عقلی انجام بگیرد که خدا داده شما اصرار دارید که بگویید این استمرار دارد؟ امامت و رهبری یک شکل الهی محض دارد که مخصوص معصومین (ع) است و یک شکل دیگر دارد به دست عقلا و عقل داده شده. البته آن کسی که سر کار هست اداره می‌کند جامعه را آن شخص باید رعایت حلال و حرام بکند، مثل یک مقلدی که از قضیه مسئله طهارت و نجاست را می‌فهمد ولی این آب طاهر است یا طاهر نیست به عهده خودش هست. تطبیقش به موضوع به عهده خودش است مسائل عدل و ظلم را می‌فهمد مسائل - به اصطلاح - عبادی را می‌فهمد کاری نمی‌کند که مخالفت این‌ها باشد اما بحث قضاء و امثالش هم که ذکر می‌کنید عیبی ندارد این - به اصطلاح - سلطانی که سر کار هست مشروط به او سلطنت بدهند بگویند آقا از قسمت گزینش شما جزئی شرایط اگر گزینشش این هست که قضات را از این طبقه استخدام کنید اگر استخدام کنید اگر نکنید این مخالفت با شرع می‌شود. فلان دسته از اموال را صرف در فلان قسمت کنید اگر مورد خاصی را ذکر کرده باشد شرع اگر هم در مصالح باشد مصالح عامه مسلمین باشد که ربطی ندارد به کسی. می‌گویند حکومت به تجارب بشری بر می‌گردد یا قومی و ملی‌گرایی است یا دموکراسی است. حالا اگر یک احزاب سیاسی هم توانستند تمام کنند که از این‌ها بهتر درست می‌کنند امر امر تجربی است به عقل بشر واگذار شده مثل صنایعی که در عالم هست مثل هواپیما سوال شدن ربطی ندارد به دین. شما بگویید این نحوه نظام این گونه است آن نحوه آن گونه است بخشی از آن که مخالفت صریح در جزئیات نداشته باشد، اما این که مجموعه اش هم مخالفت دارد یا ندارد اصلاً مجموعه ملاحظه کردن هیچ جای نداریم تک تک اعمال را به تک تک احکام می‌سنجیم، مجموعه اش که منتجه دارد یعنی چه؟ حرف‌هایی است که شما ساختید. می‌گویند فعل سببیت می‌گویند یا خود فعل باید مخالفت شرع باشد یا سببیت عقلی داشته باشد در نفس عمل حرام عرق خوردن حرام است، انگور خوردن به کسی که می‌گوید می‌خواهم

بخرم برای عرق درست کردن به آن هم حرام است. ولی اگر یک خمتاری کسی که عرق می‌سازد آمد و گفت من صد تن انگور می‌خواهم عرفا هم این صد تن انگور را نمی‌برد خانه بخورد اهل این کار هم نیست که این صد تن انگور را کشمش کند دستگاه شیره پزی و این تشریفات هم ندارد که شیره ببزد دستگاه خماری دارد عرفا این را می‌کند خمر شما هم عرفا علم دارید که این را می‌کند خمر ولی او نمی‌آید بگوید من به این قصد دارم می‌خرم این هم جایز است بشناسید کاری به کمک به اسم نیست. شما این فعل شما کمک به گناه نیست، کمک به گناه وقتی است که او بگوید می‌خواهم انگور بخرم برای شراب درست کردن و شما اگر بدهید اگر این انگور را کمک به اثم است. می‌گویند اصلاً گفتن ملی‌گرایی من معذرت می‌خواهم امروز یک کمی [؟] سوالات [؟] می‌گویند این که بگویید ملی‌گرایی کفر است/ این یعنی چه؟ کفر ضابطه دارد، ضابطه اش این است که یا آدم منکر خدا بشود یا منکر نبی اکرم شود - صلوات الله علیه و آله و سلم - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) منکر قیامت شود ضرورت هم اگر چیزی بود کسی منکرش شد اگر به لوازمش منتظر، منتظم باشد به انکار رسالت شود یا انکار معاد یا توحید. و الا امری که اصلاً کسی این همه محل دعوا هست ضروریات اتصالش به دین خب پیدا است، ضرورت چیزی است که کسی اهل یک دین باشد می‌فهمد که این برای آن دین است می‌گویند نحوه انکار ضروری

گونه ای باشد که منجر به انکار رسالت شود و الا هر گونه هر ضروری را به هر نحوه آدم منکر شود این کافر نمی‌شود خروج از دین می‌آورد، یعنی چه که می‌گویید ملی‌گرایی کفر است، نخیر، تعصبات قومی و همین هم اگر بد هم باشد کفر نیست یک زمینه اخلاقی است. و اگر بعضی از جاها هم علت قوام یک جامعه باشد که این همیت محترم است، علت قوام یک جامعه ای است بریا بتواند زندگی کنند نظم شان را بر قرار کنند، مخالفت هم با دین نمی‌کنند رسومی دارند. عشایر به این که دسته دسته می‌شوند و تیره تیره می‌شوند و یک سازمان دهی خاصی خودشان دارند، مقید به این سازماندهی هستند ولی برای زندگی دنیایی شان همه آن ها هم اهل نماز اند اهل روزه اند اهل خمس اند اهل - به حضورتان که عرض کنم که - اگر برای دین هم معذرت می‌خواهم برای مملکت اسلام هم دشمنی پیدا شود با هم می‌روند جنگ می‌کنند دعوا می‌کنند بر اساس همین

همیت و رئیس دستور می‌دهد آن‌ها کشته می‌دهند. مثل فرمولی که در دستگاه نظام وظیفه پیاده می‌کنید چه بدی دارد، چرا زودی می‌گویید که چیز ملیت‌گرایی و قوم‌گرایی کفر است؟ معنای گرایش چیست؟ چه ضابطه‌ای برای گرایش و عدم گرایش می‌گویید و چگونه تطبیق می‌کنید بر این مصادیق؟ دموکراسی چه عیبی دارد؟ بشر در تجارتش در اداره جامعه اش رسیده به این جا که باید تمایلات عموم را رعایت کند. زحمت‌ها کشیدند چه شده زود به این پیدا شده سالیان دراز زحمت کشیدند تا به اینجا رسیده. حالا هم الان منشأ یک آثار بسیار عظیمی است در دنیا همین که شما می‌گویید این قدر بد است اگر نبوده است این همه ترقی و این همه رشد نبود، این همه ترقی که بشر کرده، قدیم مردم نمی‌توانستند اصلاً با سواد بشوند الا عده محدودی حالا از برکت همین تکنولوژی و همین صنایع و همین چیز هست که می‌توانند قرآن یاد بگیرند می‌توانند رساله بخوانند می‌توانند رساله چاپ می‌شود به دست مردم می‌رسد کتاب‌های خطی بود، محدود بود، سواد محدود بود خدمت به دیگران محدود بود زیارت محدود بود توسعه‌ای که پیدا شد بر مردم از همین مطلب شد، این را شبیهاتی که ظاهر مطلب این‌ها هست که - به حول الله و قوته ان شاء الله الرحمن - در جلسه آینده وارد بحثش می‌شویم و این که حکومت مبدأش به پرستش بر می‌گردد و در اصول اعتقادات ولایت عامه‌ها دارد و انکارش ان التفتات انکار اصول اعتقادات می‌شود و مگر بگوییم در مرتبه ضعف و قاصد هست نمی‌فهمد این را - ان شاء الله تعالی - بحثش می‌کنیم به حول و قوه من خیلی معذرت می‌خواهم که امروز نشد استفاده کنیم از فرمایشات آقایان، آقایان یک وقتی خدایی نخواستند کم نگیرید بحث کردنشان را - ان شاء الله تعالی - روز دیگر هم وقت بیشتر می‌دهیم برای سوالات هم بیشتر [؟]

س: [؟] سؤالها را مطرح [؟] جلسه دوشنبه است به احتمال زیاد ممکن است [؟] انشاء الله دوشنبه هم

جلسه [؟] تحرک [؟] جلسه مشترکی هم که برای بررسی بحث‌ها است فردا بعد از ظهر تشکیل می‌شود.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۰

۶۸/۴/۲۶

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين آنه خير ناصر و معين و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صلّ على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين. «و قل رب ادخلنى مدخل صدق و اخرجنى مخرج صدق واجعل لى من لدنك سلطان نصيراً».

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین برکن! آنچه وعده به ولی ات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما! نایب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور به تأییدات خاصه بفرما! لشکر اسلام در همه افکار و ابعاد پیروز فرما! لشکر کفر در سراسر جهات مخدول فرما! بارالها! روح رهبر کبیر انقلاب را با اجدادش، با اجداد طاهرینش و موالی اش محشور بفرما! بارالها! روح پر فتوحش را از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی بهره مند بگردان! حقوقش را بر ما حلال و ما را از دعای خیرش بهره مند بگردان! بارالها! شهدای انقلاب را محشور به حضرت سید الشهداء - صلوات .. و سلامه علیه - بفرما! معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر، تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک قرار ده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! اموات و ذوی الحقوق، صالحین امت، حیاً و میتاً، پدر و مادر، همگی را غریق احسان و رحمت خودت بفرما! از برکاتی که نصیب می فرمایی تفضلاً محظوظ شان بدار! ما را از دعای خیرشان بهره مند بگردان! بارالها! ما را از دعای خاص و توجه مخصوص ولی اعظمت - صلوات الله و سلامه علیه، صلوات الله و سلامه علیه و روحی لتراب مقدمه الشریف فداه، و عجل الله تعالی فرجه الشریف - بهره مند بگردان! خاطر شریفش را از ما راضی بدار!

«اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمد صلى الله عليه و آله الطاهرين (اللهم صلّ على محمد و آل محمد).

[...]

بحث این که نظر در باب حکومت، یعنی مبنای حکومت، آیا عقلی به معنای عرفِ عقلایی متبادر هست؟ یا اینکه بر اساس پرستش هست؟ این یکی از مباحثی است که حالا نحوه نقل و انتقال و بحثش در جامعه چگونه باشد آن یک حرف دیگر است، در بحث کردن باید روی آن واقعاً بحث جدی ای قرار بگیرد که از اشکالات برادران مستفیض شویم و بهره مند شویم، و با هم همفکری کنیم، معلوم شود این مطلب که آیا امر حکومت، از اموری است که در سعادت و شقاوت ابتدائاً، ذاتاً، حقیقتاً، خود امر حکومت، دخالتی نداشته باشد؟ شما عبادت تان، عبادت فردی تان، نیتش لله واقع شود، برای تان مؤثر باشد در رشد تان. ولی اگر رءاء اللناس باشد، اگر ناخالص باشد، بر اساس عجب باشد، بر اساس امراض نفسانی و باطنی باشد، خیر، باطل است. چرا؟ جزء امور تعبدی است. عبادت خدا به وسیله این مطلب واقع می‌شود، پرستش خدا به وسیله این نماز واقع می‌شود، در امور تعبدی، اگر معبود، غیر از خدا بود، و اگر غیر از قصد قربت، قصد دیگری بود، باطل است، واقع نشده اصلاً. هر چند ظاهر عمل شباهت داشته باشد. تکلیف، تکلیفی است تعبدی و در تکلیف تعبدی، رکن و مقوم ذاتش، مسأله عبادت هست، و قصد بندگی، قصد تقرب، و بگوییم این دسته از امور، در آن دخالت مستقیم دارد، سعادت مند شدن، یا شقاوت شدن و اهل شقاوت شدن. اهل سعادت و اهل شقاوت، آن نسبتی اش که مربوط به امر اختیار است، که اساس مطلبش هم هست، به هر نسبتی که نسبت تأثیر اختیار را بگیرید، این مقدارش تمام است که نمی‌شود که کسی به نحوه ای شقی خلق شود که قدرت طاعت نداشته باشد و بعد مأمور به طاعت شود! باید به نحوه ای بتواند این شقاوت را تبدیل به سعادت بکند و یا - معاذ الله - این سعادت را تبدیل به شقاوت بکند. این اثر باید به یک نحوه ای باشد، حالا هر چند ما نخواهیم بحثش را بکنیم، فی الجمله اش قابل انکار نیست. حالا بگوییم اموری که تعبدی هستند، در آن ها قصد قربت شرط است، این دسته از حرکات، این دسته از افعال؛ چه افعال قلبی باشد، چه افعال نظری باشد، چه افعال حسی خارجی باشد، به تعبیر دیگر، چه

جانبی باشد چه جارحی باشد، این دسته از امور، باید به قصد قربت واقع شود. یک دسته از واجبات دیگری داریم که این ها اموری است عقلی، جزء شرایط، و در نفس آن ها - به حضورتان عرض کنم که - تعبد لحاظ نمی‌شود، تقرب لحاظ نمی‌شود؛ اصل خود آن فعل، می‌تواند جمع با حتی حرام هم شود، مضرّی به صحّت فعل نیست. شما اگر شرطی را که تعبدی است برای نماز می‌خواهید حاصل کنید، مثل وضو، طهارت، آبش باید غصبی نباشد، ولی گفتند لباس تان طاهر باشد. نگفتند دیگر در طهارت، در ایجاد طهارت، شرط این است که با آب غیر غصبی باشد. آب غصب کردید، بد غصبی هم بوده، یعنی آمدید کسی که آبی داشته در مسافرت، مریضی هم داشته، این آب به او نمی‌رسیده می‌مرد، مرض اسهال هم داشته، یا استفراغ هم داشته بچه کوچک، اگر آب نرسد به او، آب بدنش تمام می‌شود و می‌میرد. شما آمدید آب این را غصب کردید، با آن هم لباستان را طاهر کردید، لباس هم خشک شده و آبی هم در آن نیست، بچه هم از دنیا رفت. شما به یک نحوه در خون آن طفل اگر بگویند شریک هستید، و اگر بگویند، آن غصب هم که حرام است خودش، در عین حال لباس شما الان چه طور است؟ نماز دارد، نمی‌گویند نجس است، دست تر بزنید به این لباس چه طور است؟ طاهر است، دست آدم نجس نمی‌شود! می‌گویند این خودش بنفسه موضوع حکم قرار نگرفته، و توسلی است طهارت، نه تعبدی. البته می‌شود در کار توسلی هم قصد قربت کرد، نه این که نمی‌شود بالمره قصد قربت کرد، می‌شود آدم وقتی هم لباسش را می‌شوید، ظرف می‌شوید، جا رو می‌کند، این ها را به قصد ثانی متوجه کند در عبادت. خب، این دسته بگویند که - خوب عنایت کنید به این مطلبی که دارم عرض می‌کنم! - بگویند که اصل موضوع این حرکت، توأم بودنش با قصد قربت، اولیت ندارد، اگر بدون قصد قربت واقع شود، مناسب هست، یک چنین دقتی لازم ندارد، خیلی خب، عیبی هم ندارد.

حالا امر حکومت، امر سرپرستی، از کدام دسته است؟ اصلاً امر دارد یا ندارد؟ ظاهر مطلب این است که به حسب قول کسانی که بر مبنای قول کسانی که بحث ولایت را از فروع فقه بدانند، یک دستوری نسبت به اصل حکومت، جدای از این بحث که به صورت خاص، ولایت خاصه معصومین منصوص هست و مأمور به هست و دستور اطاعت از آنها را داریم. یک فرع خاصی که «وجب علیکم ان یقیم النظام، ان اقام النظام»؛ وَجَبَ عَلَیْکُمْ

این که اقامه کنید نظام را، ظاهراً با بی لاقل در ابواب فقهی مدون صاحب جواهری به این معنا، ذکر نشده. در مسائل شما می‌توانید بحث ولایت ولیّ عادل و ولایت ولیّ جائز را ببینید! ولیّ از ولیّ عادل چطور است، تولى از ولیّ جائز چطور است، می‌توانید ببینید! آنها هست بحثش، ها! ولیّ خود موضوع، بنفسه، موضوع بحث شود، و نعت کلام بزرگان قرار بگیرد، به نحو عام، مباحثی که بتوانید از آنها استفاده‌ی ضمنی بکنید، هست ها! کلیه بحث قضا را می‌شود به صورت صمنی از آن استفاده کرد، کسی هم زور بزند، می‌شود از این ضمنی‌ها جمع‌آوری بکند، بگوید این معنای همان حکومت است. مباحث انفال و وجوهات، [...] وجوهات بریه و این‌ها را می‌شود جمع و جور کرد، حقوق و دیات و قصاص و آنجایی که شارع نظر حاکم را گفته، امور حسبه را می‌شود جمع و جور کرد، و گفت این‌ها قصدش حاکم هست، این‌ها هست مسأله حاکم. ولیّ این زور زدن است. اصل مطلب، اصل موضوع را طرح کردن. مایی که می‌گویم این مطلب زور زدن هم هست دلیل داریم. خود این بزرگانی که ابواب فقه را مدون کردند، در صدد تأسیس حکومت نبودند. صاحب جواهر - رضوان الله تعالی علیه - عصرش قریب هست، نزدیک هست به عصر ما، در صدد ایجاد حکومت نبود. خب، بعضی از فقها هم که اقدام کردند، مستند به این امور اقدام نکردند. من به نظرم می‌آید که این گونه می‌شود استفاده کرد که علاوه بر متن‌های صریحی که از بزرگان فقه مثل شیخ - رضوان الله تعالی علیه - شیخی حالا ما می‌گوییم و شیخی هم شما می‌شنوید، بزرگان وقتی که نام شیخ را می‌برند، تجلیل‌های خیلی سنگین می‌کنند، به خاک پای شیخ عرض می‌کنیم، استاد الفقهاء، خاتم المجتهدين، - به حضورتان عرض کنم که - ایشان جمع کرد بساط اخباری‌گری را، در موقع خودش یک نهضت فکری عظیمی ایشان انجام داده، مقام ورع و تقوایش هم ضرب‌المثل بوده بین خاصّه؛ یعنی بین شیعه و بین عامه. در علمیت و تقوای فردی، من نمی‌بینم که کسی بتواند تردید درباره شیخ بکند، ولی شیخ می‌گوید که بالاتر از این حد که گفته شد، که حدش محدود می‌شود به سرپرستی دیوانه‌ها، صغیرها، اموال کسانی که غایب هستند و مجهول‌المکان هستند؛ خمس، زکات، انفال و بحث‌های قضاوتی، می‌گوید بالاتر از این حد اگر کسی ادعا بکند، ادعایش باطل است. اعلام ضرورت می‌کند می‌گوید «دو نه‌ا خرط القطاط» می‌گوید بالاترش مثل کسی که با دستش درخت خار را بخواهد خراطی بکند؛

یعنی دیوانه باشد بخواهد نسبت بدهد به این. اعلام می‌کند هر کسی کمترین اطلاعی از فقه داشته باشد، بیش از این اندازه را نمی‌گوید. مادونش را ذکر می‌کند، عده ای گفتند مثلاً این قدرش مثل مثلاً انفال، از دایره - به حضورتان عرض کنم که - ولایت، خارج هست، و احادیث «ابقتل شیعتنا» را ذکر می‌کند و می‌گوید که این برای زمان خود حضور معصوم هست، در زمان غیبت بر شیعه حلال شده و نظیر این ها، مادونش را یعنی پایین ترش را ذکر می‌کند، ولی ما فوقش را نمی‌گوید. یک فقیهی که در فقه سنتی از صاحب جواهر اگر افقه نباشد به لسان همه بزرگان، لااقل ادق از او هست حتماً، دقیق النظر تر هست. خود صاحب جواهر هم این مطلب را قبول دارد. دقت نظر شیخ را همه تسلیم هستند. حالا، یک مرد رشید دانای دانشمندی هم در معارف حقّه الهی و در فقه، ایشان هم نمی‌شود بگوییم که فقه را نمی‌شناسد، من و شما خوب می‌شناسیم؛ ایشان هم می‌گوید که آن طرفش خلاف ضرورت است. می‌گوید ندانستن بیشتر از این حدود، خلاف ضرورت است. بالاتر یک جمله می‌فرماید، گفت به قول معروف «سمعتُ باذنین»؛ با دو گوش خودم از دو لب مبارک ایشان شنیدم. فرمودند یا فقیه نیست حق فقاقت، یا مؤمن نیست حق ایمانه، کسی که ولایت فقیه را به معنای حکومت قائل نباشد. این معنایش این است که از دو ورودی مطلب وارد می‌شود. موضوع اصلاً متحد نیست، یک موضوع نیست؛ دو موضوع است، که دعوی ضرورت ممکن است بر طرفینش از دو نفر اعلم عادل صادر شود. اگر بحث ولایت را قائل شویم که از فروع فقه می‌خواهیم به دست بیاوریم، کاری را که بعضی ها در عرض پنج سال کردند و کتاب نوشتند در این باره، این در نمی‌آید، زور زدن بیجا هست. اگر می‌شد در بیاورد، خود صاحب جواهر بهتر از ایشان در می‌آورد. شیخ بهتر از ایشان در می‌آورد. اصلاً جایش از این راه نیست. اگر بحث ولایت را هم از اعتقادات بیاورید، از بحث ولایت عامه، کاملاً در می‌آید این بحث. یعنی اگر شما بخواهید بگویید که در سعادت و شقاوت به عنوان امر تکلیفی، مانند سایر فروع هست، این برآمدنی نیست از این احکام تکلیفی. اگر بروید بگویید این تکلیف، لازمه یک توصیف است، یک معرفت است، از قبیل ضرورت اطاعت از امام معصوم، یا ضرورت از رسول خدای متعال - صلوات ... و آله و سلم - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و از قبیل ضرورت، ضرورت پرستش خدای متعال و شکر منعم است، از آن باب بیاورید، خب، لازمه کسی که بخواهد شکر

منعم بکند چیست؟ این است که بعد یک حکم تکلیفی بر آن هست، واجب هست شکر منعم. کسی که خواست بنده باشد، لازمه اش این است که بندگی بکند، حکم بندگی بر او واجب باشد. کسی که قبول کرد رسالت نبی اکرم و ولایت معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - را، واضح هست که واجب می‌شود بر او تبعیت از این‌ها، ولی این‌ها حکم و اجبش به تبعیت یک معرفت است، و آن معرفت هم، رکن هست در سعادت، نه از قبیل حرکات و رفتار دیگر هست؛ همه حرکات دیگر، کیفیاتی است از عبادت، از شکر منعم. همه کیفیت‌ها به یک تعبیر دقیق تر، کیفیتی است از توالی به ولایت ولیّ حق. کیفیت‌های جزئی اش را در ابواب مختلف نظر کردن، و گفتن این که این‌ها اشکال بندگی است، این بار هست بر این که بندگی واجب است، بار هست بر آن ضرورت. حالا اگر کسی بیاید بگوید که دخالت در سعادت دارد، آن هم در رتبه اصول معنایش این است که پرستش اجتماعی داریم، یک، اهمیت هم دارد این پرستش اجتماعی؛ یعنی خدا را به صورت رفتار حکومتی پرستیدن، خدا را به صورت نظام یافته در رفتار اجتماعی پرستیدن، عبادت خدا به صورت دسته جمعی، شکل ساده اش چیست؟ عرض کنیم نماز جماعت است. شکل عالی تر دقیق ترش، شکل حکومتی است. عدل و ظلم هم در آن راه دارد، بلکه ریشه است برای تحقق همه اموری که در عدل از آن صحبت می‌شود، و پیشگیری همه اموری که در ظلم آن صحبت می‌شود. مبنای تحقق هست اصلاً. حالا اگر شما، - عنایت بفرمایید به این مطلب! - اگر شما این مسئله را از بحث ولایت عامه اجتماعی، ولایت عامه اجتماعی، بحث بکنید، می‌گویید ولایت، در شکل عامش بدون قید خصوصیت که معصوم و غیر معصوم، آن هم نه در شکل تکوینی اش و نه در شکل تشریحی اش و نه در شکل ولایت فردی، نه در شکل ولایت بر زن و بچه، خانوادگی، می‌گویید ولایت اجتماعی، اگر گفتید این موضوع قابل لحاظ و توجه هست، و نمی‌شود در سعادت و شقاوت بشر هیچ اثری نداشته باشد، نمی‌شود عدل و ظلم درباره اش نباشد، خود مسئله ولایت. ولایت اجتماعی، نمی‌شود بگوییم در آن عدل و ظلم نیست، بگوییم اصلاً ولایت اجتماعی ای وجود ندارد. [...] ضرورتش جامعه هست و ولایت اجتماعی هم هست، ولکن عقلایی است، و عقلاً عقلشان به پیچیده ترین مطلب که در شکل ولایت اجتماعی هست، مستغنی از وحی و مجرد از وحی به صورت مطلق می‌رسد، جزء امور عقلی است، یک ذره هم قصد

تقرب نمی‌خواهد، به عنوان عبادت هم بالمره محسوب نمی‌شود. از اوجب واجبات که هیچ، راست یک مستحب هم اهمیت ندارد. [...] معنای رفع گرفتاری مسلمین، کارهای جزئی آن‌ها وسیله، ولی ولایت خیر، موضوع بحث نیست. اگر ولی عادل - صلوات الله علیه - از معصومین تشریف داشتند زمان ظهور، خب، بر همه واجب است چه کار کنند؟ تولی به، ولایت ولی عادل. اگر ولی عادل نبود، ولایت فقیه به حسب فقه در پاره ای از امور اقتصادی و امور قضایی، درست، می‌آید سراغ ولایت اجتماعی چه طور؟ خیر، ولایت اجتماعی که اثبات نشده، حکومت که تمام نیست که لازم باشد در زمان غیبت، حالا یک ظالم سر کار هست، چرا ظالم به او خطاب می‌کنید؟ برای این که معصوم غیر معصوم نیست بر او حق دستور دادن بر غیر، و بر مردم هم لازم نیست تبعیتش. بر مردم لازم است تبعیت در چه چیزی از فقیه؟ در فصل خصومات، در امور حسبه، در پاره ای از موارد باید بیایند تسلیم فقیه باشند. می‌گوییم در امور عمومی اجتماعی چه طور؟ می‌گوید خیر، در امور عمومی اجتماعی، چنین تکلیفی نیست. بنابراین تولی به ولایت ولی جائر شما در زمان غیبت دارید. به هر حال، ولی تولی به ولی ولایت ولی عادل، جز در این بخش کوچک ندارید. در این قسمت، راه است کارتان، یک تأمل که چرا دیگر لقب جور به آن دسته داده شود؟ که چرا آن‌ها ولی جائر باشند؟ رئیس قومی هست، یا رئیس جمهوری است، یا هر چه، خب آن‌ها که اگر کار خلاف نکنند، بنابر این قول، لقب جائر به آنها درست نیست، بعد بعضی دقت کردند گفتند بله، چون امر حکومت یک امری نیست که خودش موضوع باشد برای تکلیف، حالا اگر زمین نمانده باشد، عدول مؤمنین، فساق مؤمنین، آمدند و حکومت تشکیل دادند، فاسق است در شرب خمر فردی‌اش، در غیبت گوش دادن فردی‌اش، آیا صحیح هم هست به او بگوییم جائر هست در امر حکومتی‌اش؟ می‌گویند خب، اگر ظلم و جور نکند، خیر، نه جائر نیست. این که گفتیم فساق مؤمنین، که در نفس مسئله حکومتش نمی‌توانید بگویید این فسق است. پس اگر ولی جائر جور بکند، صحیح است بگوییم غاصب است، و الا مردم عقلاً نظام می‌خواهند، این نظام هم هیچ دلیلی نداریم که دخالت بر سعادت یا شقاوت داشته باشد. تکلیفی روی آن نداریم، دستوری نداریم که اقامه کنید نظام را. حالا این آقای که آمده سر کار، هر چند فاسق هست، بنابراین مبنایی که داریم عرض می‌کنیم، در جایی که فرض شود یک فاسق آمده باشد سر کار، آن

فاسق، در امور شخصی اش فاسق باشد، ولی در تصرفاتی که می‌کند در جامعه، جور نمی‌کند، می‌گوییم چگونه معلوم می‌شود جور است یا خیر؟ می‌گویید خلاف فقه انجام نمی‌دهد، یعنی چه؟ منصب قضا را می‌دهد به مجتهدین است. مثل فرض کنید که حالا شاه عباس یا نظیرش، منصب قضا برای مجتهدین است، حقوق و دیات و غیر ذلکی هم که اجرا می‌شود، خوب، همان هست که مجتهدین انجام می‌دهند. ترویج فسق هم احیاناً نکند، اگر عرق می‌خورد، یواشکی می‌خورد، فاسق هست یواشکی، تجاهری نمی‌کند، راه نمی‌اندازد فسق را، اقامه ای نمی‌کند فسق و فساد را، مفسد نیست در ارض. می‌گوییم خوب، آیا این یک امور حکومتی ای لازم هست، لشکر بکشد، جنگی، صلحی؟ می‌گویند خوب، آن‌هایی که لازمه حفظ کیان این کشور هست، که از صدمه دیگران حفظ کند، صحیح است. به هر حال طبق فقه عمل کند. این دیگر صحیح نیست در نفس ولایتش، نه در اعمال شخصی اش ها! در نفس ولایتش، ولایتش را ملقب کنیم به اینکه جور است، ولی جور است. ادعایی هم نکرده، نگفته که مثل شیخین - علیه اللعنه - و تابعین شان ظالمین، نگفته که من امام هستم، نگفته من خلیفه هستم، نگفته من چه، این مطلب را می‌گویند که این چه ظلمی کرده، چه قتلی کرده؟ مردم بزرگی دارند در فامیل، ریش سفید بزرگی دارند که وقتی که کاری می‌خواهند بکنند، عقدی می‌خواهند بکنند، عروسی ای، ختمی، - به حضورتان عرض کنم که - از مسافرتی، چیزی، این بزرگتر، از فامیل می‌خواهد و همه هم از روی دل و و جان کمک می‌کنند، تا یک مجلسی برگزار شود. حالا شرطش این است که خطبه عقد به حسب این فقه خوانده شود، ولی این که این دستوری که این می‌دهد و این ها هم دارند اجرا می‌کنند، این دیگر لازم باشد از شرع باشد، دیگر چرا؟ خوب، ختم را می‌گیرد، شرطش این است که نماز این میت را به حسب شرع بخوانند، احکام کفن و دفن به حسب شرع واقع شود، مجلس ختم را رعایت مستحباتش و آدابش را بکنند، ولی دیگر این که ایشان دستور می‌دهد و دیگران اطاعت می‌کنند، چه عیبی دارد از نظر شرعی؟ چه مانعی دارد؟ امری است عقلایی، عقلا، در عرف عقلای این قوم این مطلب پذیرفته است. این را یک مقدار کمی بزرگتر کنید، می‌شود امور یک کشور، خلاف فقه نکند، جائز نیست. جائز که نبود، مثل سایر مشاغل است، مشاغل عرفی، نجاری کسی سؤال کند چه حکمی دارد؟ یک امر موالی [؟] [۳۸:۵۰] تراش کاری چه حکمی

دارد؟ صنایع کلاً، این درجهٔ چهارم از متن را دارد، اولش ولایت هست و دومش رأی هست، و سومش - به حضورتان عرض کنم که - زراعت هست، و چهارمش تجارت، و پنجم صنعت، صنعت درجهٔ خیلی بالایی ندارد، ولی حالا، من بین بعضی از صنایع هم خب گفتند مکروه است، ولکن بقیه را آزاد گذاشتند، هر گونه که. می‌آییم سراغ این که کیفیت نجاری اش چگونه باشد، فرم میزی که می‌سازد، می‌گوییم این است می‌گویید یعنی چه؟ مربوط به دین نیست! این امر، امر عقلی است. اموری که تعبدی نیست، قصد قربت نمی‌خواهد. به عنوان توسلی هم، موضوع برای حکم قرار نگرفته، آن جزء مباحات است. خدا بشر را با عقل، عقل به او داده، تکلیف نکرده، هر طور که برای خودش بهتر می‌داند، همان را عمل کند. تازه خلاف نظر عقلا را انجام دادن هم، در جلب منافع و دفع مضارّ بد می‌دانند، و بر عکس، یعنی چه؟ یعنی اگر آدم بخواهد یک کاری بکند که عقلا می‌گویند این اسراف است، این تبذیر است، این مال ضایع کردن است، این خلاف عرف است، می‌گویند این کارها را نکنید. عرف عقلا، نظر عقلا، تجارب عقلا، در این دسته از امور مباح، تمام است، و حکومت جزء این بخش هست در زمان غیبت. طبیعی است که چنین کسانی دموکراسی را صحیح بدانند، سازمان ملل را صحیح بدانند، رعایت ضوابط سازمان ملل را نه فقط صحیح بدانند، بگویند تخلف از آن حرام است، تخلف از آن را حرام بدانند. می‌گویید چرا؟ می‌گویید برای این که اضرار به غیر است. در اموری که عقلا تشخیص دادند که حفظ منافع برای بشر این گونه ممکن هست، شما چرا تخلف می‌کنید از آن. آنها هم تجربه کردند، به قول معروف خون دلها خوردند تا به این تجربه رسیدند، زود نرسیدند، کسی که از باب فلسفهٔ سیاسی و امر حقوق ملل و اینها بخواهد حرف بزند و اینها می‌گوید مرارتها بشر کشیده، تجاربی کرده، این که یک شبه به دست بشر نرسیده. راحت شما می‌آیید منکرش می‌شوید، اصلش را انکار می‌کنید. می‌گویید هیچ ضابطه‌ای نداشته باشد، هر کی هر کی باشد، هرج و مرج باشد، می‌گوییم خیر، نمی‌گوییم ضابطه نداشته باشد، می‌گوییم الهی باشد. می‌گوید چنین چیزی نیست در کار، این امور نیست جزء امور تعبدی؛ جزء توسلیات هم نیست! می‌گویند اگر این سازمان ملل نبود، آن وقت معلوم می‌شد که جنگ‌های جهانی مثل جنگ اول و دوم چه به روزگار بشر می‌آورد؟ قبل تر آن شما ببینید که در کشورها چه بوده تا این که الحمدلله چنین چیزی بشر به چنین رشدی

رسیده، این گونه هم می‌گویند. و کسی که به چنین چیزی قائل شد، به لوازش هم قائل می‌شود! یعنی چه؟ یعنی می‌آید حتی در آنجا ضابطه می‌گذارند مسئله انحصار را، خرید و فروش تکنولوژی را، این می‌گردد که این را تجزیه اش بکند، مجموعه را جزء جزء می‌کند، بعد با جزء جزء فروع نظر می‌کند، می‌گوید که این مغایرت ندارد. الگوی «تولید، توزیع، مصرف»، روابط و الی آخر، یعنی ماشین مدیریت عالم را که به دست کفار الان هست تا میزان نفوذی که دارد در درون کشور، نفوذ را نفوذ من می‌گویم نفوذ، او که نمی‌گوید نفوذ، می‌گوید امر عقلایی است. این که می‌گویند آقا پروانه، نمایندگی - به حضورتان عرض کنم که - و الی آخر، شرکت، ضوابطش شرکت توزیع باشد، تولید باشد، مصرف باشد، هر چه، می‌گویند این ضوابط عقلایی است. شما چگونه می‌خواهید دنیا اداره بشود؟ دسته ای را که باید برادرها به یاری خدای این که باید بگویم آن چه را که بعد تشخیص می‌دهم، و الا متناسب با مطلب، و الا خود برادر ها هستند و احرازشان، دسته ای را که باید تأمل کنند و بکشند که چگونه باید صحبت کرد که اصناف مختلف مردم مبتلا به شبهات و این ها نشوند، و هیچ صنفی به نظر من خارج مطلق از این شبهات این ها در ارتکازات و فرهنگ فعلی جامعه هنوز نیست، البته یک وقت بسیجی ها و این ها خیلی کمتر، ولی یک اقشاری خیلی بیشتر، یک اقشاری خودشان استوانه این مطلب هستند. این را باید یک کاری کرد که واضح شود که بابا ولایت از این باب نیست اصلاً؛ ولایت، این که ما بحثش را در اختیار داریم می‌آوریم، و ما قبل از اختیار، مسئله پرستش به عنوان یک حقیقت در همه عالم، و بعد به اختیار که می‌رسیم می‌گوییم که پرستش در مرتبه ولایت، که اگر این را هم توضیح بدهیم که، که اگر این پرستش خدای متعال به کیفیت تولی و سرپرستی، خودش موضوع اولیه قرار بگیرد برای طلب، سقوط می‌دهد. اگر مراتب فوقش مورد توجه قرار بگیرد، یعنی حالت فرمان بری تعلق به ولایت بالاتر، تولی به ولایت و مراتب ولایت الی ولایت ربوبیه الهیه باشد، اول تعلق به خدای متعال و ولایت الهیه، بعد تعلق به ولایت نبی اکرم، بعد به مراتب ولایت تا برسد به این که تصرفی را که می‌خواهد از خدا قدرتش را، معنایش این باشد که آن گونه که تو می‌خواهی، که ولیّ تو می‌خواهد، تا این که سرپرستی که الان مقام رهبری را در دست دارد، این سیر صعودی اش می‌شود. تعلق، به مراتب ولایت است، نهایت اگر مراتب، خودشان بنفسها موضوع شوند، نسبت به

مادون، سقوط می‌آورد. اگر نسبت به ما فوق باشد، صعود می‌آورد؛ یعنی اگر برای وقتی که سؤال می‌کنند چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گویند چون حضرت امام خمینی دستور داده است. (اللهم صل علی محمد و آل محمد) غایت فعلش را در طلب تصرفش قرار می‌دهد چه چیزی؟ جریان ولایت ما فوقش. تولی به ولایت اوست که این ولایت را آورده است، این طلب را آورده، در مراتب مختلف. نسبت به معصومین می‌گویید: «لا یشاؤون الا ما یشاء الله»؛ طلب نمی‌کنند، الا آن چیزی را که خدای متعال طلب فرموده. خودشان در باب رضای خودشان خیر، «رضا الله رضانا اهل البیت». چه دوست می‌دارید؟ چیزی که خدا دوست داشته باشد. اگر این طرف باشد، تعلق به ولایت ما فوق باشد، که جریان همان را واسطه شود نسبت به مادون، نماینده ما فوق می‌شود در تغییر مادون، این می‌شود ولایت الهیه هماهنگ. اگر خیر، توجه به مادون باشد، بنفسه، مطلوب بالذات در نظر این هست که قرار گرفته این فعل، هر چند طلب حقیقی برای خدا هست. این توهم کرده که این حمد را این قند دارد، این چیز دارد، این حیوان دارد، این صفت دارد؛ این سقوط آور هست. چون از رتبه نمایندگی در تصرف، او را ساقط می‌کند، می‌آورد در رده زمین، به نسبت البته؛ زمینه‌ها هم البته با هم فرق دارند، تا بدترین زمینه. هر کجا که بشود، زمینه همان جا هم باز ولایت الهی بر آن جاری است و در کل که نگاهش می‌کنیم، باز تعلقش به شأنی از شئون ولایت هست، ولیکن در رتبه نازل. حالا ما عرضمان این است که بحث ولایت اگر به دنباله بحث پرستش طرح بشود، و به عنوان پرستش اجتماعی طرح شود، و به عنوان امری که این امر، گسترش اختیار و قدرت بندگی کردن را می‌آورد در عالم، این بحثی نیست که بگوید پرستش غیر خدا جایز است. ممکن است کسی اشکال بکند بگوید این نحوه سعه در پرستش ما نداشتیم، شما همه افعال را کردید؛ یا طاعت یا عصیان، یا شد پرستش، یا شد طغیان، از موجود مختار، ما عرض می‌کنیم که یک وقتی می‌گویید مأمور به هست همه افعال یا خیر؟ یک بحث است. ممکن است بگویید یک جا قدرت تحمل یک دسته از تکالیف را ندارند، که این بحث در اجتهاد و زمان و مکان عرض می‌شود، که می‌شود ضابطه اعمال حکومت. ضابطه اعمال ولایت، که احکام خمسۀ تکلیفیه، از ضوابط بحث ولایت هست که - ان شاء الله تعالی - آنجا صحبتش باید بشود. یک وقتی می‌گویند خیر، نه این که رتبه‌های افراد، مختلف است، اصلش نفع و ضرر ندارند

همهٔ افعال، بعضی از فعل‌ها داریم که نه نفع دارد نه ضرر. می‌گوییم یعنی چه؟ بعضی از فعل‌ها بگویید نه نفع دارد نه ضرر، یکی اش را برای ما نشان بدهید. از نظر مادی، خارج از اول مسئلهٔ معنا و آخرت، یک فعل مادی برای من معرفی بفرمایید که بگویید نفع و ضررش مساوی است. می‌توانید بگویید من علم ندارم به این که این نفعش بیشتر است یا آن نفعش بیشتر است، مساوی می‌بینمش، طرفین تساوی ندارند در عالم شما! مگر به صورت مجرد و تجزیه‌ای ببینید مطلب را. من آب بخورم یا نخورم مساوی باشد، چایی بخورم یا نخورم مساوی باشد؛ نخیر، یا مضر است یا نافع، یا ضرر کمتر است یا ضرر بیشتر، یا نفع کمتر است یا نفع بیشتر؛ مساوی شما ندارید. بگویید نظر دقی عقلی کذا نمی‌خواهم بکنم، آن یک امر دیگر است، آن کشف مساوی بودن را نمی‌کند. حالا، حرکات نمی‌شود در باب حرکات عمومی بشر و حرکات عمومی کسی که قدرت اشراف دارد، قدرت تمیز دارد، قدرت علم دارد، قدرت تصرف دارد، بگوییم این مساوی هیچ طرفه هست، ولی آیا از این دسته هست امر حکومت؟ علی فرض این که کسی هم قائل شود که امور یا مباح است یا احکام خمسۀ تکلیفیه را ذکر کند، حکومت از امور مباحه هست؟! سرپرستی رشد، از اموری است که می‌شود آن را مباح قلمداد کرد نسبت به سعادت و شقاوت؟ اگر امر حکومت را صرف نظم بگیرید و دیگر نظم را «برای» نداشته باشد، ممکن است کسی تخیل بکند به این که جزء امور مباحه است. ضروری هست ایجادش، تکلیف به آن؟ خیر، تکلیف خاصی ندارد. هرج و مرج نباشد درست، نظم داشته باشد درست، ولكن خودش موضوع تکلیف قرار بگیرد اقامۀ نظام، هیچ دلیلی نداریم بر آن. قومی بوده سابقاً، قومی باشد، بعدش از قومی در آمده، شکل دموکراسی پیدا کرده، خوب، شکل پیدا کند. شکل حزبی اش بشود، بشود کارش نداریم. ولی این چه ربطی به رشد دارد؟ مردم حوائج متعددی دارند، برای حوائجشان کار می‌کنند، یکی از حوائج اصلی بشر، امور معنوی است معرفتی است، در حوائج و نیازهایی که دارند امور معنوی، کلیدش دست انبیاء هست. [شروع صوت ۷۳:۲۴] حوائج مادی، خیر، خدا به آن‌ها عقل تمیز داده و حکومت درست کردند برای نظم. نظم، یک ظرف است، انسان‌ها هم مختار هستند درون این شرایط امنی که ایجاد می‌شود، حوائج معنوی شان را بروند استفاده بکنند، حوائج مادی شان را هم بروند استفاده بکنند. حوائج مادی، هدف اصلی نباید باشد، ولكن در خود موضوعات مادی هم عیبی ندارد

هدف قرار بگیرد آن حوائج. این را عنایت بفرمایید نکته ای را که عرض می‌کنم! من قصدم این است که این قسمت فرمایشاتی را که منعکس هست، تا آنجایی که بشود به آن پرداخت. می‌گویند که شما جامعه، نظم که درست شد مثل یک ظرف است؛ یک ظرف درست حسابی، تک تک افراد، یک نیازهای معنوی دارند، خوب بروند سراغ مراجع، اساتید اخلاق، معارف، روی خودشان کار بکنند، به یک ملکات حمیده ای می‌رسند، به یک درجات بالای عرفانی ای می‌رسند، می‌شوند مثل سلف صالح. همه بیایند بشوند طلبه؟ خیر. بقال هم که هست، نجار هم که هست، نانوا هم که هست، باید مواظب بر اخلاقیات فردی اش باشد، تعبیر فردی را من اضافه می‌کنم، باید مواظب حلال و حرامش باشد، باید فکر دربارهٔ خدا بکند، باید محاسبه و مراقبه و مشارطه و امثال ذلک، این کارها را داشته باشد. خیلی خوب، شد یک بقال متدین، که غش در معامله نکرد، کم نفروخت، احکام بیع را رعایت کرد، عباداتش را هم رعایت کرد، فکر دربارهٔ آخرت و دعا و زیارتش هم انجام داد، برایش خدا ابواب معرفت را باز می‌کند. می‌گوییم ولکن این آقا در عین حال، در بخشی از وقتش هشت ساعتی را که قرار داده برای کار، تلاش می‌کند که مالش هم زیاد بشود، می‌گوید اگر حقوق واجبه اش را بدهد، صفت زمینهٔ حرص برایش پیدا نمی‌شود؛ اگر انفاقات و حقوق مستحبه را رعایت کند، صفت حرص پیدا نمی‌شود. برایش همین مال هم خیر است، می‌گوییم خوب می‌خواهد زیاد بشود، خود زیاد شدن؟ می‌گوید زیاد شدن اگر به لحاظ حرص نباشد، خوب هم هست، چرا بد باشد! هم اهل خیرات و مبرات است، هم اهل نماز و دعا است، هم مواظب اعمالش هست، دیگر چه می‌خواهید؟ ظرف است؛ جامعه، نظمش ظرف هست، برای ندارد، «برای» اش همین است که درون این ظرف بتوانند مردم هر کسی نیازهای معنوی و مادی اش را تأمین کند. معنا ندارد که لقب سرپرستی، رهبری، هدایت را به کار ببرید. جامعه نظم می‌خواهد، نظم هم در آن این امور هست، بر والی هم نیست که دیگر تمهید مقدمات برای این که چه کند سرپرستی بکند، نظم را حفظ کند. صنعتگر هست، صنعت می‌کند، مثل همین بقال، می‌گوییم خوب صنعت می‌کند. پنکه ساخته، کولر ساخته، می‌گوییم خوب، اگر این، واقعاً خدمت به خلق خدا هر چند قصد تقرب هم در آن نباشد، باشد مزید احسان، می‌خواسته کار بکند، شغل حلالی داشته باشد، نان در بیاورد. برای نان در آوردن پنکه ساخته، ولکن خوب چیز خوبی است،

رفاه بشر را درست می‌کند، دیگر چه خواسته از این که اگر نظرش رفاه هم باشد برای بشر. یک جا یک نفر می‌گفت که ادیسون، که یک چیزی دربارهٔ ادیسون گفت که خیلی حرف تندی دربر این بود، واقعاً حرف نا مربوطی بود، که مثلاً اصلاً هر سیری در عالم هست یک گونه ای برگرداند که ما دیدیم که این حرف را جز دربارهٔ انبیاء و معصومین و ولات عدل از طرف آنها، نمی‌شود زد. - به حضورتان که عرض کنم - غرض از این است که این دسته، امر حکومت را مربوط به نظمی می‌دانند و ظرف برای بشر و جامعه می‌دانند، و حاصل تجارب بشر هم می‌دانند. تخطی از این تجارب را هم، به ضرر بشر می‌دانند؛ یعنی می‌گویند باید تسلیم بود به این تجارب، اضرار به غیر، شما حق ندارید بکنید، اضرار به غیر واقع می‌شود وقتی این تجارب را انکار اجتماعی می‌کنید. ضوابط بین المللی را باید پذیرفت، مرز عراق رسیدی همین لب مرز، تجاوز کرده بود، بیرونش کردید خیلی خوب. همان لحظه دیگر باید بایستید بگویید که این مرز اگر آن طرفش برویم غصب است، آن طرفش برویم ظلم است، جور است، عدوان است. آن جامعه، قومی هستند، مردمی هستند، نظمی را برای خودشان دارند این جامعه هم، نظمی دارند برای خودشان. شما می‌گویید آن طرز نظم پیاده نمی‌کند احکام را، خب، باید همان ملت بر این مطلب قیام کنند، به شما چه؟! آن ها مکلفند بر این تکلیف شما فوqش مکلف باشید برای این که آن ها را تبلیغ کنید به آن ها بگویید که آقا این که قاضی دادگاه شما قاضی الهی نباشد خوب نیست و تقاضایی بکنید از حکومت که قضاتتان را مجتهدین قرار بدهند، به روش حزبی آن حزب، تقاضای حزبی برود بالا، تا برسد به شورای مرکزی حزب و از شورای مرکزی حزب، در آنجا رأی بیاورد، که امر قضاوت سپرده شود به قضات اسلامی. به همان نحوه ای که آن قوم زندگی می‌کنند، از همان راه، مطلب اصلاح شود، اصل آن بساط را به هم نزنید، چرا؟ برای این که سازمان ملل برای نظم بشر به یک تجربه ای رسیده، وقتی به رسمیت شناختنش گفتند این حکومت رسمی است، شما تخلف نکنید از این، شما هم بگویید رسمی است. از راه همان ضوابط سعی کنید حلال و حرام رعایت شود، ضوابط زندگی بشر را به هم نریزید ملی گرایمی باشد، قومیت برای جمال عبدالناصر یا شکل های دیگرش، یا دموکراسی باشد، یا حزبی باشد، رسمیت دارد همهٔ این ها، و این را اگر شما خیال کنید که به نفع هست، این هرج و مرج برای زندگی بشر مضر است، مقابله به آن نکنید. اگر شما

توانستید از راه ضوابط بین المللی چنین حقی را پیدا کنید که بگویید باید دنیا این گونه زندگی کند؛ عیبی ندارد، از آن راه بروید، ما هم خوشحال می شویم، ولی این اعتبارات عقلایی را نشکنید! اعتبارات عقلایی، برای دسته ای از نیاز های عقلایی بشر محترم است. می گوید این اعتبارات نفس الامری نیست، حقیقت، حقانیت حقیقی ندارد، خب نداشته باشند، چنین چیزی هم لازم نیست داشته باشد، مگر همه جا لازم است که اعتبارات حقیقیه باشد؟! اگر لازم بود همه جا اعتبارات حقیقیه باشد، شرع همه جا دستور می داد. اگر لازم بود همه جا اعتبارات نفس الامری باشد، همه اهل دنیا با یک جدول ضرب کار می کنند، همه جا یک رقم حکومت درست می کردند. این دسته از کار های بشر، این دسته از نیاز های فطری بشر، نیاز هایی است که باید با اعتبارات عقلایی حل شود. هر دسته ای «تحقق کلّ شیء بحسبه»؛ هر دسته ای متناسب با همان دسته باید نظر به آن شو و خارج شدن از میزان، و این دسته بندی ای که عرض شد، این به نفع بشر و فطرت بشر نیست. حالا البته این عده یک شرمساری بزرگ باید داشته باشند حالا، نزد خودشان و نزد خدا و نزد رسول خدا و نزد ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - و نزد - خدا رحمتش کند، درجاتش عالی است متعالی کند - آقای خمینی، - صلوات بلند بفرستید (اللهم صل علی محمد و آل محمد). که این مرد، با شکستن این حرف ها و اعتنا نکردن به این حرف ها، اسم خدا را در عالم بالا برد. این معنای هرج و مرج می شود؟ بیشتر از بگویم یک میلیون کتاب نوشته اند، نمی دانم بگویم چه قدر کتاب نوشتند، مبلّغ فرستادند. چه قدر اگر مبلّغ و کتاب می رفت سراسر عالم، اثر این جنگ ده ساله ای که ایشان کرد با کفر پیدا می کرد در دنیا، از چین تا روس، تا - به حضورتان که عرض کنم - هند تا آفریقا، من گمان می کنم این گونه به ذهنم می آمد دیشب، که مثل این که همه نژاد های عالم، برای رحلت این مرد به نحوه ای مجلس گرفتند، یعنی به نحوه ای ابزار علاقه به خدا و دین کردند، همه نژاد های عالم. این معنایی را که این ها می گویند و رویش سماجت دارند، این معنا را اگر ایشان خواسته بود رعایت بکند، اینهایی که می گفتند که اینهایی که بعد از رسیدن به مرز عراق، جنگ دیگر حرام هست، و آنهایی که کشته می شوند شهید نیستند و کسی که - به اصطلاح - غسلشان باید داد و باید احکام غیر شهید را بر آن ها جاری کرد، این ها حالا چه می گویند به این مطلب؟ اعلاء کلمه توحید در این

سطح، با مبلغ فرستادن و این که - به اصطلاح - زبان یاد بگیریم و - نمی‌دانم - حرف بزیم، با این تمام می‌شد؟ آن کارها خوب است سر جای خودش ها! زبان یاد گرفتن و رساندن رسالات الله، ولی پشتوانه می‌خواهد. اصلاً معنای حکومت، الان در دنیایی که ما داریم زندگی می‌کنیم، همان عقلا، همان عقلایی را که این آقایان به عنوان عقلا می‌شناسند، همان ها به عنوان توسعه و گسترش می‌شناسند، به عنوان رهبری و سرپرستی می‌شناسند، در سخنرانی هایشان شما نگاه بکنید ببینید که این، در سخنرانی ها نه امروز، ببینید این ترومن در اصل چهارم صحبتش می‌گوید رهبری تکنولوژی یا خیر؟ او سرپرستی فکر بشر را می‌گوید، سرپرستی اقتصادی و سیاسی را که - به حضورتان که عرض کنم که - از اولین قدم های کارشان هست. این چه گونه این - به اصطلاح - بشر واقعاً چشمش بسته می‌شود و متوجه نمی‌شود، که چطور بود که زمان طاغوت، هیچ سرپرستی ای انجام نمی‌گرفت، ولکن در دانشگاه، محل تولید - به اصطلاح - دین زدایی بود در یک افشاری، و در بازارش هم همین طور، و در جاهای دیگرش هم همین طور. حالا دیگر من امروز هم من خیلی معذرت می‌خواهم، دو جلسه هم که نشده که سؤالات را لطف بفرمایید، و می‌بخشید برادر ها، ما از فرمایشات تان کمال استفاده را می‌کنیم و - به حضورتان عرض کنم که - از شما هم می‌خواهیم که کمال همکاری را باذن الله تبارک و تعالی در این زمینه بفرمایید، - ان شاء الله الرحمن - همگی موفق باشیم در انجام وظیفه نسبت به امر بیان ولایت و جایگاهش در، از نظام آفرینش گرفته تا - به حضورتان که عرض کنم - انسان شناسی و جامعه شناسی تا برسد به فعلیت خارجی - ان شاء الله تعالی - همگی جزء ولایت حق باشیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۱

۶۸/۰۵/۰۷

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. انه خير ناصر و معين و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين.

بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، کلمه باطل را از زمین برکن، آنچه وعده به ولی ات فرمودی هر چه زودتر به وی عنایت فرما، نایب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه ای مؤید و منصور بدار، لشکر اسلام در همه ی ابعاد پیروز گردان، لشکر کفر در همه ابعاد مخذول گردان، بارالها روح پرفتوح رهبر عالی قدر انقلاب را در رحمت عظیم خودت مستغرق گردان، بارالها شهدای انقلاب را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما معلولین انقلاب را شفای عاجل کرامت فرما، انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قرار ده (الهی آمین) بارالها علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما بارالها اموات، ذوی الحقوق مخصوصاً رهبر کبیر انقلاب را از خیراتی که نصیب می فرمایی سهیم و بهره مند بگردان بارالها ارواح شهدا و علماء و ذوی الحقوق و صالحین امت و پدر و مادر را از خیراتی که نصیب می فرمایی محظوظ گردان ما را از دعای خیر همگی بهره مند گردان، بارالها ما را از عنایت خاص و دعای مخصوص ولی اعظمت - صلوات الله و سلامه علیه - بهره مند و مستفیض بفرما.

«اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بنور الفهم اللهم افتح علينا ابواب رحمتك و انشر علينا خزائن علومك برحمتك يا ارحم الراحمين و بمحمدٍ صلى الله عليه و آله الطاهرين. (اللهم صل على محمد و آل محمد).

بحث درباره این بود که حالا اگر بگوییم: حکومت جزء یکی از نیازهای بشر هست، از مسأله پرستش حضرت حق و از مسأله و سرپرستی، سرپرستی بندگی بگوییم بحثش خارج است و بگوییم یکی از ضروریات مسأله امر حکومت است. ضرورت دارد یک چنین چیزی برای نظام بشری و پای ضرورت را هم مستقر کنیم به نیاز، کما این که عده ای چنین گمان کردند و یک چنین احتمالی را تقویت کردند، که بشر خب نیازهای مختلف دارد. بشری را که خدا خلقت فرموده یک نیازهای ملکوتی دارد، یک نیازهای حیوانی دارد، در این عالم ماده هستند، در این عالم ناسوت است، لازمه دارد این عالم، این عالم بیماری دارد، شفا دارد، گرسنگی، تشنگی هایی که متناسب با اینجاست. اگر یک رنج و المی هم در آنجا باشد از این قسم هایی که در این جا می بینیم نیست. شما یک نیازهایی داری معنوی، مثل نیاز به پرستش، که خب، با هدایت عقل و انبیاء هم طریق و راه پرستش را نشان می دهند، و برایت هم کمال های معنوی حاصل می شود، چه دولت دولت طاغوت باشد بنابراین قول، چه دولت، دولت خلفاء الهی باشد، شما نیازهای معنوی تان برآورده می شود، چه حکومت دست وجود مولی الموحدین باشد از نظر عالم ظاهر، چه غصب بشود، سلمان که می خواهد رشد معنوی بکند رشد می کند، اباذر که می خواهد رشد معنوی بکند، رشد می کند، میثم که می خواهد رشد معنوی بکند، رشد می کند، در ارض کفر باشد خب نبی اکرم گاهی یک عده ای را می فرستاد به بلادی که آنجا پرچم کفر حاکم بود به عنوان تاجر، آنجا هم اینها می رفتند و رشد خودشان را هم می کردند. در زمان غصب ولایت الهی ائمه معصومین، خب، امجاد و ابطال و اوطاد و روات و فقهاء و متکلمین این ها رشد می کردند. این جناب «زکریا

بن آدم» که امام درباره اش بنا به آن روایت شهادت می‌دهد که «سلام بر او باد روز تولدش و روز زندگی و روز مرگ و روزی که در قیامت زنده می‌شود»، خب این‌ها به رشد رسیدند! دولت حقه ای هم سرپرستی ظاهری جامعه را به دست نداشته؛ یعنی ولایت اجتماعی ای در کار نبوده. مثل مفید (رضوان الله تعالی علیه) به رشد رسیده در حدی که امام معصوم (صلوات الله علیه) درباره اش نوحه گفته و حکومت ظاهری هم به دست غاصبین بوده، ولایت اجتماعی، ولایت اجتماعی الهی نبوده؛ پس بنابراین یک دسته از نیازهای بشر نیازهایی است معنوی و رشدش هم معنوی هست و در آن هم رکن: اخلاص، توحید، پرستش خدا و ترک پرستش غیر او، و تازه در حین تقیه هم که عمل را انجام می‌دهد بر وفق نظر ولایت جور، باز چون با نیت خالص، اگر مسأله را هم بلد باشد خوب انجام بدهد «لوجه الله»، باز هم عبادت است، اطاعت از دستور است، برایش رشد و درجه می‌آورد. نمی‌شود گفت که سلمان به رشد و درجه نرسید. این امور معنوی نیازی دارد در بشر معنوی؛ یعنی یک نیازی در بشر است به کمالات معنوی، راهش معین، جایش هم مشخص، هادی اش هم معین. یک نیازهایی هم هست مادی، که اهمیتی ندارد الا من باب حاشیه، رکن نیست در مطلب، آب است، نان است - به حضورتان - کسب است، صحت و سلامت است، آنها هم فطرتاً بشر دنبالش هست، بعضی‌ها این را در درجه اول قرار می‌دهند و همه همشان را این قرار می‌دهند، بعضی‌ها هم شان آن امور معنوی را قرار می‌دهند و اینها را در پرتو و حاشیه، «سیدی لاتجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا، اخرج حب الدنيا عن قلبی»، دنیا را می‌توان اصلاً قرار داد مقصد و هم، می‌شود هم نه، در حاشیه، در کنار، اصل چیز دیگر هست، ولی این طوری نیست که این فرق هم نباشد بالمره، به هر حال دار ابتلاست، دار ابتلاء به همین ماده است. چون دار ابتلاء به همین ماده هست خب حوائج ماده هم وظیفه هست یک مقداری‌اش هم باز جزء عبادات شمرده می‌شود رفتن دنبال کسب حلال و - به حضورتان که عرض کنم - دنبال معیشت صحیح و رعایت بکند

خریدش، فروشش، معامله اش، اینهايش با قواعدی که از طرف خدا آمده باشد؛ بنابراین آن دسته ای که نیازهای معنوی نیستند و نیاز مادی هستند آنها هم جایشان، وضع شان مشخص است، همچنین یک چیز سردرگمی هم نیست، فطری هم هست. بشر فطرتاً از مرض بدش می آید، از سلامت را دوست دارد، می گریزد از رنج و درد. علم طب، ثمره همین مطلب هست. بشر تمایل فطری با ذاتش ندارد مرض، ملایمت با ذاتش ندارد، تنافر دارد از مرض، علم طب هم که انبیاء نیاوردند! حالا گاهی هم یک دستوراتی در حاشیه داده باشند این معنای این نیست که خیال کنید سعادت را در آن، رکن قرار دادند تحقیق در علم طب. علم طب هم گاهی حالا یا به لسان ارشاد یا به لسان سفارش دستورات طبی هم دادند، ولی طب رکن در دین نیست، نمی شود گفت که این نیاز رکن در دین هست. تأمین امنیت و نفرت از ناامنی، نفرت از این که آدم نتواند حوائج و نیازهایش را برطرف کند و در شرایط نا امن باشد، یک چنین چیزی - به حضورتان که عرض کنم که - ما فطری می دانیم، ذاتاً آدم نسبت به ناامنی نفرت دارد. ناامنی همه شئون را وقتی بگیرد، مثل همان عدم سلامت است. آدم نسبت به ناامنی نفرت دارد. نسبت به امنیت همان گونه که نیاز به سلامت دارد نیاز دارد. و این نیازها هم برای این است که آدم تلاش بکند امنیت، سلامتی به دست بیاورد، تا بتواند حوائج دیگرش را برطرف کند. خود میل به کاوش نسبت به علم، نسبت به منافی را که خدای متعال قرار داده، خواصی را که قرار داده، حکمت هایی را که قرار داده در این اشیاء، بهره وری از این ها هیچ مانعی ندارد، نهایت این ها در حاشیه هست. هر کدامش هم یک ریشه ای دارد بر می گردد به یکی از نیازهای بشر، به این فطرت، یافت جهان. جهان به هر حال در عالم ناسوت این چیزها را لازمه اش هست. شما در عالم برزخ که می روی، نیازی به اختراع و اکتشاف و این حرفها ندارید

بنا به قول این دسته، حکومت جزء اموری است که ریشه در نیازهای فطری و سرشت فطرت انسان دارد، بافت انسان دارد، کاری هم به بندگی خدا ندارد. حالا اگر نداشته باشد، حالا احياناً اگر زمانی باشد که معصوم را خدا معین بکند برای حکومت: «نعم المطلوب». خیلی از وقت‌ها هم خیلی از انبیاء تشریف داشتند در این عالم، از انبیاء سلف، مأمور به هدایت‌های روحی و کمالات معنوی هم بودند و رشد هم می‌دادند و لکن ولایت و حکومت و سلطنت هم نداشتند، خدا هم به آنها این منصب امامت و رهبری که برای معصومین، ما قائل هستیم نداده بوده. جناب ابراهیم (علی نبینا و علیه السلام) بعد از مقام خلت به مقام امامت رسیده، همه انبیاء سلف به مقام امامت نرسیدند؛ یعنی می‌شده یک زمانی باشد که نبوت باشد و امامت و رهبری که شما ادعا می‌کنید نباشد. این معنایش این است که رکن در طاعت و عصیان نیست. حالا این نقل قول ما داریم می‌کنیم، طرفداری از قول آن طرف می‌کنیم، این‌ها در آن خدشه وارد می‌شود در تمام آنهایی که عرض می‌کنیم‌ها! نهایت وقتی که از قول آنها نقل می‌کنیم باید سر جایش صحبتش هم بکنیم دیگر!

رکن در طاعت الهی اخلاص هست و پذیرش دستورات خدا. حکومت هم اگر خدا درباره اش فرمان داد، چشم! «سمعاً و طاعتاً!» حالا شاید هم بشود استناد کرد به ادعیه و دستورات وارده و اعتقاداتی که نقلاً ائمه را توصیف می‌کنید به اینکه «خدا رجس را از شما برداشت، اطاعت شما را واجب ساخت». اگر این امر اطاعت از این‌ها واجب بودنش امر خاصی نبود، مفهومی نداشت، ذکرش به چه دلیل در کلام حکیم؟ در کلمات معصومین؟ وجوب اطاعتی که ذکر شده و گاهی هم گفته شده که شما مخصوص به این هستید، به این امر هستید. حالا اگر خدا در یک زمانی گفت اطاعت از ایشان بکن، چشم! اطاعت می‌کنیم. اگر ولی معصوم هم گفته باشد اطاعت از مالک اشتر را بکن، چشم! ولی آنچه که از سفارش معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) بر می‌آید مقام افتا و قضاء و رسیدگی به امور جزئی را سپرده اند به فقها. این امر را به عنوان امر

تأسیس حکومت معلوم نیست بشود در آورد از دستوری که از ائمه رسیده، حداقل اختلافی است. این که اختلافی است قابل تردید نیست. اگر این امر از اموری بود که رکن بود در پرستش خدا، نمی‌شد اختلافی واقع بشود. نحوه بیان‌ها و تعبیرها به گونه ای بود که مشعر به این امر باشد. حکومت «مأمور تأمین امنیت» است، نه «سرپرستی رشد». سرپرستی رشد یک امر دیگری است، رشد هم معنایش یک امر دیگری است مربوط به امور باطنی و روحی و آنچه که باقی می‌ماند در عالم آخرت «الی یوم القیامه و الی لقاء رحمة الله» مربوط به این امور مادی نیست. شما پنکه داشته باشید، کولر داشته باشید یا نداشته باشید این تفسیر مادی از رشد هست. شما به عنوان مقام محمود نائل بشوید معنی تفسیر رشد اسلامی هست. حالا می‌گویید یک قدرت‌هایی، یک توسعه‌هایی پیدا بکنیم در امور مادی، البته آنها هم «نعم المطلوب»، منعی هم از شرع نرسیده. «قل من حرم زینة الله التي اخرج العباد»،^۱ منعی هم نسبت به این‌ها نیست ولی همش را آدم قرار بدهد یک چیز کوچک: نه! حالا بود کسان دیگر زحمت کشیدند، کولر درست کردند، پنکه درست کردند، مواهبی را که خدا عنایت کرده شئون مختلف دارد، شئونس که شما دنبالش هستید معنویات، شئونی که انبیاء الهی برایش آمدند. شئونی هم که بشر به حسب نیازهایش پیدا کرده از امور دیگری که خدا خلق کرده خب، «ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها»،^۲ این هم از نعم الهی است بهره مند می‌شویم، نفعی هم ندارد، چه بسا ممکن است مثلاً آدم سهل هم برایش بشود انجام واجباتی. اگر استطاعت، استطاعت ۵۰۰ سال قبل بود برای مشرف شدن به مکه معظمه، استطاعت ۲۰۰ سال قبل بود که آدم بخواید یکسال از فاصله‌های بعید، گاهی بیشتر، راه آبی یا خشکی به وسیله کاروان سیر کند تا برسد به مکه، خب این خیلی کم می‌شد که مستطیع بشوند، سلامت بدنی شان، همه خصوصیات‌شان ایجاب کند و به محذور شرعی مبتلا نشوند، ولی حالا هواپیما هست، در عرض چند ساعت از

۱- سوره اعراف، آیه ۳۲.

۲- سوره نحل، آیه ۱۸.

بعید ترین نقطه عالم می‌تواند بیاید مشرف بشود به مکه. خب این خوب است. قبلاً بعض از بیماری‌ها مدت‌های طولانی توفیق روزه را سلب می‌کرد، آدم مریض بود، محروم می‌شد از یک عبادت. حالا بشر به حسب نیازها و - به اصطلاح - تلاش‌هایی که کرده، عده ای هم رفتند دنبال علم طب و طب را درست کردند و در یک مدت خیلی خالص خوب می‌شود و موفق به صوم می‌شود، روزه می‌شود. این منافع هم می‌شود بستر است، ابزار است، می‌شود عده ای استفاده سوء از آن بکنند، عده ای هم استفاده خوب از آن بکنند، عده ای زمینه سیئه قرار بدهند، عده ای زمینه حسنه قرار بدهند، خودش بنفسها چیزی ندارد مثل عالم دنیا. دنیا برای بعضی ها مزرعه آخرت است، برای بعضی ها هم زمینه فساد است، مهلتی است که داده شده به بشر، مثل عمر که دادند این زمینه ها را هم گذاشتند، آدم ها می‌تواند به وسیله...؛ ولی خود این ها موضوعاً موضوع طاعت و عصیان نیست، رکن در پرستش و رکن در الحاد نیست. آدم خودش هست و اختیاری را که خدا داده و بخواهد راه خوب حرکت کند یا راه بد. نیاز بشری که در شرایط ماشینی موجود هست به ورزش هست، [زمان] سابق شما برای هر گونه نقل و انتقالی یا پیاده حرکت می‌کردید یا با چهارپا، چه پیاده آدم حرکت کند چه با چهارپا، یک نحوه تحرکی برای عضلات و اعصاب و استخوان ها و اینها بود، حالا نیست، حالا هم نحوه شغل‌های مشاغلی در شهرها هست که چنین حرکت‌هایی را ندارد و هم نحوه نقل و انتقال‌ها، و نیاز هست که جبران بشود، ورزش خب بکنند. [؟ ۱۰:۳۰] همین نیاز به صورت طبیعی در حاشیه کارها برطرف می‌شده، حالا که نمی‌شود باید به یک صورت دیگری برطرف بشود. این که جزء نیازهایی نیست که رکن باشد در پرستش خدا! برای سلامت بدن است. انبیاء اگر برای اختراعات آمده بودند، برای اکتشافات آمده بودند، خب این اصلاً وضع کتاب و وضع روایات و این ها فرق داشت با حالا، برای این مطلب نیامدند! حالا در کنار این همه معارف به یکی از شاگردانشان هم در طب صحبت کرده باشند به مناسبتی، یا به مناسبتی هم درباره

شیمی صحبت کرده باشند، و غیرش، این معنای این نیست که این ها کار دارد به ایمان و کفر و رکن هست. شما تماشا بکنید ببینید که بحثی که در معارف هست چقدر است، بحثی که در این امور هست چه، چقدر. و بالاتر این که اصل اینکه در حوزه های علمیه شما نمی بینید که کتاب های متعددی درباره این امور بر اساس مذهب نوشته شده باشد و رکن قرار داده باشد در ایمان، رکن باشد در طاعت، خودش یک فرهنگ یک مذهب را می رساند. ما یکی از دلایل مان سیره مستمره الی زمان المعصوم هست که کشف بکند نظر معصوم را. فرهنگ یک مذهب معرف این است که چه چیز در آن اهمیت دارد، چه چیز در آن اهمیت ندارد. حالا می گوئید یک منافی دارد که شما قدرت دست تان باشد، ممکن است کسی هم ادعا بکند و یک مضاری هم دارد، که شما فقط منافعش را ملاحظه می کنید و نظر می دهید. این امر را بهتر است به عقلاً واگذارید، به خود مردم واگذارید، پزشکی را واگذارید به مردم، بروند تحقیق بکنند. البته پزشک هم چهار تا را مریض تر می کند، چهار تا هم کشته می دهد، چهار تا را هم خوب می کند، تا علم پزشکی رشد پیدا کند. چه لزومی که دست شما باشد؟! حالا اگر دست شما هم بود چه نسبتی دارد به مذهب؟! دست شما بودن یک حرف است، متدینین دست شان باشد یک حرف است، از طرف دین، حکومت و ولایت شان را منسوب به دین بکنند یک حرف دیگر، یک حرف دوم. به چه دلیل این حرف دوم هست؟ امور مادی مردم تا قبل از ظهور وضعش فرق دارد تا بعد از ظهور. اگر هم بگوئید یک رشدی هست و سرپرستی هست و کذا، خب، امام معصوم که تشریف داشته باشند که علم شان احاطه دارد، علم شان از قبیل علم ماها نیست، حق الناس ضایع نمی شود، خب، عیبی ندارد ایشان هم مأمور باشند به تأسیس حکومت، ولی اگر معنای حکومت را از ایجاد امنیت بخواهید جدا کنید و بیاورید موضوعش هم سرپرستی قرار بدهید این سرپرستی، عقل درباره موضوعاتش و مقوله هایش حکمی ندارد، نقل هم حکمی ندارد. اما چرا عقل حکم ندارد؟ عقل اصولاً تا جمیع اطراف موضوع و محمول حکمش

را نبیند نسبت قطعی نمی‌تواند داشته باشد. چگونه شما می‌گویید عقل نمی‌تواند بگوید که نماز صبح دو رکعت یا سه رکعت؟ می‌گویید جمیع جوانبش را نمی‌تواند ببیند. به صورت کلی می‌تواند بگوید شکر منعم واجب، کیفیت شکر چگونه باشد؟ نظری ندارد. عقل در موضوع و محمولی که ولو نسبتی، ولو به اندازه کمی جهل داشته باشد، جهل داخل در موضوع نمی‌تواند بشود و نسبت قطعی برقرار کند. این مخصوص به امر رسالت نیست. همین طوری که در باب رسالت عقل چون احاطه به اطراف موضوع ندارد، نمی‌تواند کیفیت پرستش خدا را معین بکند و لازم می‌داند به همین دلیل تبعیت از رسالت را، و رسول می‌گوید باید بیاید حکم را از طرف خدای متعالی بیان کند، به همین دلیل که نیاز به رسالت هست اگر شما اثبات کردید که غیر از نیاز به تأمین امنیت، نیاز به سرپرستی هم حتماً لازم است، که این دسته آقایان قائل نیستند و می‌گویند کمال در زمان غیبت لااقل و بعضی از زمان‌های تاریخ مقوم در آن فقط بندگی خداست، مسأله حکومت نیست، اگر هم اثبات شد عقلاً، که خیلی مشکل است که بتوانید ثابت بکنید، اگر اثبات کردید که لازم هست مقام سرپرستی، آن وقت می‌گوییم سرپرست مثل پیغمبر باید خدا بفرستد. عقل همان‌گونه که در باب احکام مربوط به کیفیت طاعت نمی‌تواند بیان بکند عدل و ظلم را، همین طوری هم نسبت به هدایت و موضع‌گیری هم نمی‌تواند! هر چه را شما استدلال کردید در اثبات نبوت عامه، عین همان را ما با یک مقدمه عقلی اضافه می‌کنیم و اثبات می‌کنیم برای ولایت عامه. این اشکال هست؛ بنابراین اشکال، الاصل عدم الولاية؛ ظاهر فرمایش مرحوم شیخ - رضوان الله تعالی علیه - و سایر بزرگان هم که می‌گویند اصل عدم ولایت احدی بر احدی است هم «لا یبعد» که همین طور باشد، بر همین اصل باشد. اختیار عباد را شما چگونه می‌خواهید سلب بکنید و می‌خواهید بگویید به مصلحت سرپرستی تو هست؟! تصرف در حد فعالیت غیر در نیازهای خودش، در اموالش می‌خواهید تصرف کنید بدون رضایتش، و می‌گویید واجب است که راضی اراضی باشی بر تصرف من، نه این

که لازم نیست من اجازه بگیرم از شما در این که نرخ پول را چه بکنم، بلکه واجب است که تو راضی باشی بر تصرفی که من می‌کنم، حامی اش هم باشی! خود این مطلب کافی است برای اثبات اینکه این از موضوع عبادت باید خارج باشد، ضررش باید ضرر دنیوی باشد. - این استدلال را عنایت کنید ها! - اگر ضرر ضرر دنیوی جزئی باشد. تفویت مصلحت از عباد نیست که امام فرستاد نشود دائماً. حالا چهار روز دنیا هست و می‌گذرد! حالا یک مقداری بهتر، یک مقداری بدتر، اهمیتی ندارد، وزنی ندارد در دستگاه خلقت. اگر فوت بشود مصلحت عباد نسبت به آخرت، قاعده لطف حکم می‌کند بر این که باید امام نصب کنند و امامت را وضعش را مشخص کنند. دیگر چه برسد به این که شما ادعا می‌کنید که نه فقط یک مصلحت از قبیل یکی از فروع فوت می‌شود از بنده، نمی‌تواند به مصلحت یک حکم برسد، به یک منفعت آخرت برسد، بلکه می‌گویید رکن است در جمیع عبادات، و بالاتر ادعا می‌کنید رکن است در طاعت خدا. اگر رکن باشد در طاعت و عصیان امر حکومت، و از اوجب واجبات باشد بلکه وجوب واجبات در نفس وجوب، متکی به ولایت باشد، - کما این که بعداً ما آن را ادعا می‌کنیم - وجوب این که مسأله امامت و رهبری استمرارش دستور به آن برسد و نصب بشود دائماً، این خیلی قطعی تر می‌شود. ما اگر می‌گوییم - بنا به قول آن کسانی که داریم از قول آنها عرض می‌کنیم ها! - ما اگر می‌گوییم که امر حکومت یکی از نیازهای بشر است مثل طب، تفویت مصلحت، از بین رفتن صلاح عباد هم به نقصش مثل نقص در علم طب است، ضرر اخروی به مردم نمی‌خورد. به اندازه یک حکم مستحب هم اهمیت ندارد برای آخرت، تا بگوییم بیان نشدن این مستحب، درجه ای از درجات آخرت را از این، از این فوت شد، این نرسید به آن، چه خواسته بگوید یک تکلیف واجب. امر عقاب و ثواب مگر می‌شود رکن در آن در یک مکتب، اهمال درباره اش بشود، اجمال داشته باشد و فرهنگ یک مذهب شکل بگیرد با وجود اهمالش؟! علاوه بر این، ما هستیم و اختیارات عباد و مسأله آخرت و مسأله رشد با

تعریف الهی ای که می‌دهیم باید برگردد به اختیار خود فرد، معلق به اختیار دیگری نباید اصلاً در نظام عالم تکوین بشود! شما می‌خواهید خدا را بنده باشید، بندگی شما موکول بشود که اکثریت هم بنده باشند، آنها هم طوری مختار باشند که اگر شما برای‌شان حجت و بینه و برهان آوردید بتوانند باز عناد بورزند. نتیجه اش این است که رشدی درست شده، راه تأمینی برای رسیدن شما به آن رشد وجود ندارد. چرا؟ چون اگر دیگران هم حق گرا شدند و پذیرفتند از شما، مجاهده شما نفعی داد و حکومتی برپا شد، تلاش شما مثمر به ثمر شد، پیروز شدید آن وقت یک چنین مصلحتی را به آن دست می‌یابید آن هم مصلحت عظیمی را که به آن می‌گویید رشد، ولی اگر رکن در رشد نباشد، رکن در طاعت و عصیان هم نباشد یک چیزی در کنار باشد، خیلی خوب، شد «نعم المطلوب»، نشد شما تلاش در راهش کردید ثواب آن رشد را هم به شما می‌دهند. معلق نیست که حتماً حکومتی برپا بشود تا شما به رشد برسید! اگر معلق باشد، - دقت فرمودید که - اگر معلق باشد به این که حکومت باشد ولو شما در راه حکومت بجنگید، کشته هم بشوید باز به آن رشد نرسیدید، شما در مقدماتش سعی کردید، ولی آن که حاصل نشده که! چیز حاصل نشده را که شما به رشدش نمی‌رسید، شما سعی در مجاهده می‌برید، نه سعی در حکومت، نه فواید حکومت داشتن را. فواید حکومت داشتن نباید اصل باشد، اگر فواید حکومت داشتن اصل شد اختیار شما رشدش منوط می‌شود به دیگران، مشروط می‌شود به اختیارات دیگر. این از یک طرفش. از طرف دیگر، حالا اگر مثلاً اختیارات عباد همراه شد و شما هم توانستید اعمالی را انجام بدهید، دیگری هم توانست انجام بدهد که هیچ ساعی نبود دلش هم نمی‌خواست، مد شد که آدم متدین باشد، خبیثی مثل عمر بن الخطاب هم آمد نماز خوان شد، صف اول نماز جماعت هم شد. نفعی ندارد برایش، به رشدی نمی‌رسد! این رکن است که با بود و نبودش تحقق یک شیء تمام می‌شود. و آنکه با بود و نبودش تحقق یک شیء تمام نمی‌شود این رکن نیست. می‌گویند مقوم ذات این شیء فلان عنصر هست، اگر بود

اطلاق می‌شود این نام. اگر نبود اطلاق نمی‌شود. ما می‌گوییم - بنا به از قول آنها دارم عرض می‌کنم - ما می‌گوییم: اخلاص لوجه الله واقع شدن فعل، این اصل هست و رکن است، دلیل مان هم این است که وقتی نباشد ولو عمر نماز جماعت بخواند و در حکومت اسلامی نبی اکرم هم باشد نفعی برایش ندارد. و از آن طرف ادعا می‌کنیم که آن حرفی را هم که شما می‌گویید رکن است رکن نیست؛ برای این که مواردی داریم که حکومت نبوده ولی اخلاص بوده و یقین هم داریم به این که بنده خدا خوانده شده آن شخص، مثل فرضاً جناب اباذر، «خالصاً لوجه الله» حرکتش بوده ولو دستگاه نظام حکومتی هم برقرار نشده بر اساس عدل، می‌دانیم هم اهل بهشت است. پس رکن در طاعت و عصیان اخلاص و طغیان است، نه حکومت، ایجاد حکومت و عدم حکومت. و مسأله کمالی که برای بشر انتظارش هست، اصلاً و رای این مطلب هست. این از شئون مادی زندگی بشر هست. آن مسأله چیز دیگر هست. همان که از زمان معصومین تا حالا از عرفای شامخین گرفته تا فقها و متکلمین و این‌ها دنبالش بودند و سعی و ترکیه هم به وسیله همان مطالب واقع می‌شود. حالا یک قول شما هم پیدا کردید داخل قول متکلمین و فقها که امر قیام برای حکومت را از اعظم امور قرار داده. این که در باب استدلال تمسک به قول یک نفر نمی‌شود کرد و فرهنگ یک مکتب را رها کرد! این یک نظریه علمی است. باید دید که استدلال موافق کدام است. اگر موافق این یک نظر هست و تمام آن اشکال‌ها هم همه برطرف بشود، ما هم همراه هستیم؛ پس بنابراین قول به این که بیاییم صحبت بکنیم از این که حکومت ضروری زندگی بشر هست، این قول را همه به آن قائل هستند، هیچ کس مختلف نیست. ولیکن در قسمت این که سرپرستی و این‌های آن باید به دست فقیه باشد و اسلامی هست و نسبت به اسلام داده بشود، نه! در آن خیلی اشکال دارند. استدلال به این که حالا که بنا شد حکومت، بشر داشته باشد چه بهتر که فقیه باشد، این‌ها را رد کردند. این در آن یک مسامحه عرفی است، هر چند بعضی از فقها به آن تمسک کردند،

هم امام، هم سایر فقهاء - رضوان الله تعالى عليهم - استدلال به این که دانا و امین، فقیه عادل، این باید پرچمدار باشند، نه. می‌توانید بگویید دانای امین به مکتب باید طیب باشد؟ چه ربطی دارد به هم؟ حالا یک مجتهدی هم پیدا شد علم طلب هم خوانده بود، آن علم ربطی به این دسته ندارد، این دسته از امور تجربی و جزء منافع جزئیة دنیویہ هست، نه جزء مصالح اخرویہ و دخالت در سعادت و شقاوت بندگان خدا داشته باشد. حالا یک مجتهدی هم پیدا شد در سابق که علم نجوم هم بلد باشد مثل خواجه نصیر الدین طوسی - رضوان الله تعالى علیه - ما بگوییم پس بنابراین علم نجوم هم جزء این دسته می‌شود که نجوم هم اسلامی داریم، نه! چنین چیزی نیست که! نجوم خواجه نصیر (رضوان الله تعالى علیه) از روایات و آیات و این امور نیست! حالا یک آیه ای هم شما پیدا کردید، یا یک روایتی در «السماء و العالم» هم پیدا کردید و توانستید یک تطبیق و - به اصطلاح - مقایسه ای هم بکنید با نظریه فرضاً سابق یا حالا نظریه فعلی تجربی، این دخیل در سعادت نیست، دخیل در شقاوت نیست! زمان خواجه سعی می‌کردند از بعضی از آیات و بعضی از روایات نجوم بطلمیوسی را به اثبات برسانند و شاهد بر قولشان بگیرند، زمان حالا هم سعی می‌کنند نجوم فعلی و مسائل فضا و مسائل اتم و مسائل طب و امور تجربی را سعی بکنند. این کار خوبی هم نیست اصلاً، برای اینکه این نظریات تجربی بشر تغییر می‌کند و بعد هم شما مرتباً مجبور هستید قولتان را تغییر بدهید. اصلاً دین برای این مطلب نیامده! از این راه هم راه نشرش و راه عظمتش نیست. حکومت، تأمین امنیت، جزء نیازهای زندگی مادی بشر است، به وسیله تجربه هم فنونش شناخته می‌شود، فن مدیریت درست می‌شود. ما در یک امر شک بین اقل و اکثر چقدر روایات داریم، حالا در چارت مدیریت چند تا؟ [...] در آنجا چقدر ما در مسائل نماز روایات داریم؟! لاصلوة الا بفاتحه الكتاب، لا صلوة الا به بطهور»، الی آخر، حالا چند تا روایت داریم که مدیریت نیست مگر با مثلاً تقسیم کار مثلاً فلان قسمت بگوییم مگر با نظارت یا بگوییم مگر با فرض

کنید که چه یا مگر با چه، یعنی قسمت بندی هایی که در امر حکومت هست؟! چرا شما سعی دارید که حتماً اصرار داشته باشید که نظام مدیریت و نحوه برنامه ریزی و نحوه تنظیم امور حتماً باید اسلامی باشد؟! این ها برای تجارب بشر است، در منافع جزئیة مادی هم هست. [شروع صوت ۲۴۷۵] حالا - ان شاء الله تعالی - این پاسخ این شبهاتی را که عرض شد در جلسات آینده - ان شاء الله - مستوفی به عرض برادرها می‌رسانیم. یک ربع ساعت را هم برای سؤال و جواب می‌گذاریم اگر لازم باشد. اگر نه، لازم نیست که همین را ادامه بدهیم. هر گونه صلاح می‌دانید.

آقای س: بفرمایید [؟]

استاد حسینی: بله. و از این بالاتر که شما می‌گویید حکومت هم معنایش را این گونه می‌کنید که می‌گویید حکومت هم فقط مجری مقررات کلی نباشد، می‌گویید دخالت بکند در اختیارات عباد، می‌شود قیم مردم، و بعد بالاتر: در خود قوامت و عمل قوامتش هم می‌گویید مصلحت خود نظام و مصلحت حکومت را از مصلحت احکام رجحان بده! - بنابر همان قول قبل داریم حالا بیان می‌کنیم ادامه می‌دهیم ها! - این معنایش این است که «علی الاسلام و السلام!» شما یک چیزی را که رکن نبود رکن تراشیدید، بعد حالا بر آن چیزهایی که فوتش و عدم توفیق بر آن چیزی معنایش نیست جز تفویت امر مصلحت، جز امر آخرت، آن را هم حالا آوردید تابع قرار می‌دهید؟! «یا علی مدد!» هم چیزی که رکن نبود را رکن قرار می‌دهید هم بالاتر، آن چیزی که رسالت آمده بود گفته بود مصلحت دارد برای بندگان خدا، برای آخرت‌شان، برای رسیدن به بهشت، برای رسیدن به بندگی خدا این مصلحت دارد، این را آوردید کردید فرع آن چیزی که اصل مصلحت داشتنش ثابت نیست و می‌گویید مصلحت عقلی آن مطلب اگر پیش آمد بنا به تشخیص ما باید این حکم کنار برود، حامی اجرای این حکم نباشیم. آن هم نمی‌آید بگویید به حکم عقل، ها! چون مصلحت و مفسده از اموری نیستند که

در مصادیق، عقل نسبت به آنها حکم داشته باشد، حکم عقلی ندارید درباره اش، حکم هایی که دارید حکم ظنی است. عقل درباره... نمی تواند بگوید عقل این مصلحت نظام است و من احاطه به جمیع خصوصیات موضوع دارم. یک چیزی را که احاطه به خصوصیات موضوع و محمول ندارید و نسبت حکمیۀ قطعیۀ عقلی ندارد، می خواهید بیابید رجحان بدهید بر چیزی که نسبت به صلاح و فساد آخرت مردم، کسی که احاطه دارد و فرمان را آورده، فرمان او را کنار بگذارید این را - به حضورتان که عرض کنم - بر آن رجحان بدهید. می خواهید بگویید اگر رعایت پیاده شدن این حکم که مصلحت اخروی دارد بکنیم، آن مصلحت دنیایی فوت می شود، تازه علم هم ندارید که حتماً آن مصلحت فوت می شود، به صرف احتمال عقلایی اش می خواهید یک چیزی را که عقل حکم دارد درباره اش که گوش بده «بما جاء به النبی»، آن را کنار بزنید، این ضد حکم عقل حرکت کردن است، نه موافق حکم عقل. بنا بر قول این دسته زمان و مکان را رعایت کردن در اداره امور معنایش این است که دست زدن به کاری که اصل دین را از بین ببرد. می گویند کاشکی به نام دین هم نبود این کار! حالا که به نام دین است دیگر مصیبتش بدتر است. می گویند: اگر اصل حکومت به نام دین نبود و به نام عقلا بود، عقلا نمی توانستند چنین کاری را بکنند، چون اعتقادات دینی مردم به یک نسبتی مانع می شد. اگر هم می توانستند وارد در اعتقادات نمی شد، «دو تالتی» [دو نفر و اندی] هم که یک گوشه ای بودند ایمانشان سالم می ماند. مگر زمان حضرت ابراهیم نبوده که ابراهیم تکی مؤمن بوده؟! مگر این همه دوره از بعد از خلافت وجود مقدس علی بن ابی طالب تا حالا نبوده که شیعه در یک عدد محدودی منزوی بندگی خدا را می کردند؟! شما با این کاری که کردید دیگر همان عدد محدود هم اعتقادات تان سالم نمی ماند. می گویند: دسته دسته، گروه گروه زمان طاغوت می رفتند بی دین می شدند. خب دسته دسته، گروه گروه، هم زمان بعد از نبی اکرم می رفتند با شیخین بیعت می کردند، دنیا که آخر نشد راه سعادت بسته نشد، یک راهی ولو بسیار کوچک باقی

ماند برای آن کسی که اراده بکند آخرت، ولی با این تفسیری که شما می‌دهید از اجتهاد و زمان و مکان، دارید این راه باریک را از بین می‌برید، دارید حلال می‌کنید چیزهایی که رعایت حرمتش بود، حرام می‌کنید چیزهایی که حلال بود، لازم می‌کنید چیزهایی که لازم نبود، مصلحت عباد حالا به خطر می‌افتد، نه آن وقت. این که می‌گویید برای دیندارها یک سعه ای هست سعه ظاهری است، باطناً یک ضیق مهم درست شده، مشتبه شده حق با باطل، و به حدی هم این شبهه ریشه ای هست که کم کسی از دستش خلاص می‌شود. ظواهر امر را نگاه می‌کنید که صدای اسلام تا اقصی بلاد رسیده، باطنش شما دارید عوض می‌کنید! صدای کدام اسلام؟! صدای اسلامی که بخواهد به نفع اصل حکومت همه احکام را فدا کند؟ این صدای یک دین دیگری است که دارد می‌رسد به مردم، مردم دنیا را هم به شبهه می‌اندازد! اگر قبلاً می‌شد به وسیله کتابی، چیزی، کلامی کسی را هدایت کرد، حالا دارند همین راه را می‌بندند. و دعوی انبیاء بر امر رشد و هدایت چند تائشان مامور به سیف بودند؟ چند تائشان مامور بودند به همین تبلیغ؟ اصلاً اگر سعادت بشر نبود الا به وسیله حکومت، همه دوران های از هبوط آدم - علیه السلام، علی نبینا و علیه السلام - تا الان باید همین طوری که دو تا راه بوده: یکی راه خدا پرستی، یکی راه بی دینی و دنیا پرستی و بت پرستی باید همیشه هم دو حکومت در دنیا باشد، «لیهلك من هلك عن بينه و يحيى من حى عن بينه»، هیچ وقت راه قطع نبوده در آن امری که ما معنای هدایت و رشد را می‌کنیم. همیشه اگر کسی طالب بوده و سعی می‌کرده حتی آن ششصد سالی که بین بعثت نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم، اللهم صل على محمد و آل محمد - تا زمان بعثت نبی اکرم بود از زمان حضرت عیسی بن مریم تا آن زمان، باز هم اگر کسی می‌گشت اوصیاء عیسی - علیه السلام - را پیدا می‌کرد، هیچ وقت زمین خالی از کسی که مبین دین خدا باشد نبود. ولی به شهادت تاریخ خیلی خیلی وقت‌ها حکومت نبوده، پرچم توحید و کفر برابر همدیگر هستند چنین حرفی تازه اختراع شده، اگر این مطلب به این

قرصی است که شما می‌گویید باید همیشه دو تا پرچم باشد، هر کسی خواست برود دور این پرچم، هر کسی خواست برود دور آن پرچم نبوده چنین چیزی! سنت الهی در تاریخ حاکم هست و این مطلب را نشان می‌دهد؛ یعنی انسان شناسی اسلامی، تاریخ شناسی اسلامی، جامعه شناسی اسلامی حکم می‌کند به این که مسأله‌ای که وظیفه اصلی هست ابلاغ است، نه تأسیس حکومت. حالا علما عقل‌شان می‌گویند نمی‌رسد، ما هم تسلیم می‌شویم. ما هم نمی‌گوییم اجماع امت نه در یک دوره و چندین دوره بر خلافش بوده و الغاء احتمال خلاف طبق قاعده لطف باید از طرف معصوم بشود. دلیل اجماع حکم می‌کند که این حرفی را که در باب حکومت می‌زنید درست نیست. قیام برای امر حکومت دوران‌هایی تعطیل بوده که اگر شما می‌گویید که واجب هست اقامه اش، الغاء احتمال خلاف طبق قاعده لطف بر معصوم هست. وقتی همه امت دارند عقل‌شان نمی‌رسد به یک چیزی و در گمراهی هستند، معصوم باید احتمال آن مطلب را برساند به آنها، تا اینها فوت نشود از آنها مصلحت واقعی، راه باز باشد. حالا در دوره قبل که وحی می‌شده چطور؟ در این دوره اجتهاد، وجود دلیل اجماع بر خلافش، یعنی این که قیام را لازم ندانند و الغاء احتمال خلاف هم نشود کافی است. و در آن دوران‌های سابق که دیگر وحی می‌شد، اگر عقل‌شان نمی‌رسید به این که حکومت لازم هست، خب خدا باید وحی بکند به پیغمبرش بگوید حکومت است، اصل در پرستش من حکومت است، و چنین چیزی نبوده!

بنابراین اصولاً یک مسأله‌ای است در همه ادیان که این حرفی که شما می‌زنید از اول دنیا تا حالا بشر حکومت داشته، همان طوری که بشر علم طب داشته جزء علوم تجربی اش، حکومت هم داشته، و چنین حرفی در کار نبوده، خدا هم به پیغمبرها وحی نکرده که یا الله! شما مأمور به حکومت هستید، یا این که فلان شخص را معین کرده، در بعضی از زمان‌ها. این خودش کاشف از این است که مصلحت واقعی فوت

نمی‌شود، مواردی لازم بشود فرستاده شده، شما بیشتر از پنجاه مورد علی‌النقل گفته می‌شود که از اجماع‌هایی که مرحوم بحرالعلوم نقل کرده در احکام فقه، اجماع‌های تشریفی است، شرفیاب شده، که به لسان اجماع نقل کرده در باب احکام جزئیه. خب این که می‌گویید از همه احکام بالاتر است، چرا یکی از اینهایی که لااقل دعوی حکومت کردند ادعای اجماع نکردند تا ما الاقل مطمئن بشویم که حضرت دستور دادند؟! حالا نمی‌گوییم برای همه زمان‌های تاریخ لازم هست، برای همه زمان‌های تاریخ که معلوم شد لازم نیست. به حکم اجماع بر سکوت نسبت به این مطلب و عدم الغاء. احتمال خلاف هم که قبول کردیم که در دوران غیبت هم چنین چیزی نیست که شما می‌گویید، اگر می‌گویید موردش حالا هست یا موردش پنجاه سال پیش بوده یا موردش فلان، چرا یک دانه ادعای اجمالی نشده که آدم احساس کند اجماع تشریفی است؟! بگوید مثل قضیه سید بحرالعلوم - رضوان الله تعالی علیه - این جا حضرت آمدند به یکی از وکلای‌شان گفتند از الان وضع این گونه است. خطاب‌هایی هم که از حضرت نائب الامام امام خمینی رسیده، (اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد) به لسان فقهی ادعای جماع نیست، ادعای ضرورت عقل کردند، نه ادعای اجماع. اگر همین تعبیر را می‌گفتند اجماعی است، آدم احتمال مسأله تشریف را می‌داد، ضرورت عقل که ما می‌بینیم که نیست بر چنین چیزی. اصل این که بشر حکومت لازم دارد آن که ضروری است، ولیکن اصل این که حکومت هم امری است تجربی آن هم ضروری، چه ربطی دارد به این که فقیه آن را به دست بگیرد الا به میزانی که دلیل اثبات بکند این مطلب را؟!!

بنا بر آنچه که عرض شد یک زمزمه‌هایی گوشه و کنار می‌شود که بر اساس این نحوه ادراک و این نحوه تلقی تضعیف می‌شود نظام مسلمین و پرچم توحید، و به نظر ما می‌آید که ناآگاهانه تأیید می‌شود پرچم الحاد و کفر در جهان و یه یک معنا امکان هجوم فرهنگی کفار و هجوم اقتصادی و سیاسی اش را بر مسلمین تأمین

می‌کند؛ یعنی ستون پنجم معنایش این است که جاسوس کسی باشد از طرف دشمن، ولی از این بدتر به نظر من این ستون دهم باید اسمش را بگذاریم! دوبله، سوبله، هر چه می‌خواهی اسمش را بگذار. این که نحوه فکر کردن، نحوه ملاحظه مطلب وارونه باشد و مطلب را وارونه ببیند این دیگر لزومی ندارد که کسی جاسوس بگذارد، این از روی اعتقاد با همه ایمانش مقابل یک مطلب می‌ایستد، خطرش خیلی بیشتر است! این با، این به قصد قربت مخالفت می‌کند با نظام، این با قصد قربت حرف می‌زند و حرفش به نفع امریکا می‌شود، به نفع کفار می‌شود.

حالا - ان شاء الله تعالی - در پاسخش این حرف‌ها را - ان شاء الله تعالی - جواب می‌دهیم همه را - بحول الله و قوته، باذن الله - و عنایت ولی اش (صلوات الله و سلامه علیه) و وارد بحث می‌شویم، این چیزی که به نظر من می‌آید روی جنگ اثر گذاشت رسوبات همین بود خیال نکنید این ها یک عده متحجر مهجور هستند ها! فرهنگ جامعه به نسبت بسیار زیادی متأثر از این هاست، شما خیال نکنید که اگر فلان فقیه اصل مسأله ولایت را صحیح نمی‌داند، این اثری نسبت به جوان حزب اللهی رزمنده ندارد، این اثری به جامعه اسلامی ندارد، این ها یک عده مهجوری هستند که کنار هستند، منزوی هستند، انقلاب جلو می‌رود! آن چیزی که امام آخر کار فریاد می‌زد، - به بیان دیگری - ناله می‌کرد و می‌گفت متحجرین، و می‌گفت خون دل به دل من شده پایه دارد در...؛ یعنی بشر در عالم معقول و مثالش اگر نباشد پایگاه های اصیل، نه اینکه اصیل؛ پایگاه های قوی از شبهات ابلیس، در عالم محسوس ضربه نمی‌خورد، باید ابلیس آن جا را بتواند مشتبه کند. شبهه آنجا هست شبهه در حوزه و شبهه در دانشگاه، این دو شبهه هست که می‌تواند بیاید ابزار دسته فقیه را به طوری بگیرد که دستش را ببندد و دلش پر خون بشود و آن گونه صحبت بکند در آن نوشته هایش. «و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته».

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۲

۶۸/۰۵/۰۹

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين. السميع العليم من همزات الشياطين و اعوذ بك من شر نفسی و من كل ما اخاف و احزن، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين». و قل رب ادخلني مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً.

بارالها! كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، الهی آمین، کلمه باطل را از زمین بر کن، الهی آمین، آنچه وعده به ولایت فرموده ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما، الهی آمین، نایب رشید ولایت حضرت آیت الله خامنه ای را موید و منصور بدار. الهی آمین، لشکر اسلام در همه جناح ها پیروز گردان، الهی آمین، لشکر کفر را در همه ابعاد مخدول بگردان، الهی آمین، بارالها روح پرفتوح رهبر عالی قدر و عظیم الشأن انقلاب رهبر فقید حضرت نایب الامام امام خمینی را غریق رحمت و اسعه و محشور به اولیاءاعضامت بفرما، الهی آمین، از خیراتی که نصیب می فرمایی ایشان را بهره مند گردان، الهی آمین، بارالها ما را از برکت دعای شان محظوظ گردان، الهی آمین، بارالها حقوق ایشان را بر ما حلال و قلبشان را از ما راضی بفرما، الهی آمین، بارالها شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما، الهی آمین، معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما، الهی آمین، انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک آن گونه که تو راضی باشی قرار ده، الهی آمین، بارالها علل و امراض ظاهری و باطنی ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، الهی آمین، «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اكرمنا بالنور الفهم اللهم افتح ابواب، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر علينا حزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین».

اللهم صل على محمد و آل محمد. بار الها ما را مشمول دعای خاص و عنایت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در همه لحظات خاصاً در مباحثات ما و دقتی که می‌کنیم قرار بده، الهی آمین، ما را یاری که در دقت و صادق و خالص قرار بده به پرورش ولایت - ان شاء الله تعالی - آمین رب العالمین اللهم صل على محمد و آل محمد.

حالا وارد بحث می‌شویم ببینیم آیا اول یک مقدار صحبت هایی که و احتمالاتی را که در جهت پاسخ به اشکالاتی که قبلاً یادآور شدیم - نه به صورت مقایسه ای بلکه به صورت این که اصل مطلب، این طرف چه فرض هایی هست ملاحظه می‌کنیم بعد که فرض این طرف را کاملاً به اندازه ای که وقت هست ملاحظه کردیم ملاحظه می‌کنیم ببینیم آیا با این بیان دیگر اصلاً جایی پیدا می‌شود برای آن صحبت ها - به اصطلاح - علمای علم اصول آیا معارضه ای واقع می‌شود بین این استدلال ها و آن ها هم عرض هستند یا مسأله آنها مسئله ورود است؟ اصلاً این برهان که می‌آید این طرف جایی برای اصل موضوع آن بحث نمی‌گذارد، که دیگر بخواهیم برسیم به این که ببینیم آیا این جواب آن هست یا نه، موضوع آن بحث را از بین می‌برد یک موضوع دیگری را طرح می‌کند، آن وقت نهایتاً هم حالا بالمجادله علی سبیل المجادله نه علی سبیل الحکمه ببینیم آیا متناظر با حرف آن ها چه چیز پاسخ داده می‌شود. حالا ببینیم ابتدائاً از مقدماتی که شروع می‌کنیم ببینیم چه می‌شود.

آیا این مسأله نیاز که گفته شد نیازهای مختلفی انسان دارد این یعنی چه؟ این را ما بفهمیم اگر احساس نیاز مطلقاً نباشد به صورت مطلق کلمه نیاز اصلاً جا پیدا می‌کند یا این که موضوعاً نیاز پس از احساس نیاز هست و این احساس نیاز موضوعاً می‌تواند قبل از وجود تحقق حساسیت باشد؟ یعنی احساس اگر حساسیتی نباشد احساسی می‌شود طرح شود؟ ما الان نسبت به بعضی از چیز هایی که در عالم هستند نسبت به آن ها هیچ گونه حساسیتی نداریم می‌شود احساسی داشته باشیم یا اول باید یک زمینه ای در درون انسان در رابطه با برون باشد یک حساسیتی باشد تا یک احساس ظاهر شود.

نسبت به صوت ها ظرفیت پذیرش صوت برای گوش ما یک ظرفیت خاصی است. صدا ها را از یک درجه خاصی پایین تر ما نمی‌شنویم ظرفیتش را ندارد؛ یعنی حساسیت گوش ما یک ظرفیت خاصی را دارد، و یک

صداهایی هم ظاهراً از یک - به اصطلاح - تواتر موجی خاصی که برود بالاتر باز هم همین طور است. در آن بالای آن ظرفیت حساسیت ما هیچ گونه احساس صوتی نیست پایین ظرفیت حساسیت ما هم هیچ گونه احساس صوتی نیست. در سایر قسمت ها هم شاید همین رقم باشد فقط قصه، قضیه امواج این گونه نباشد. حتی شاید عالم ادراک ما هم همین طور باشد. بعید نیست که اصل درک ما فهم ما در یک ظرفیت بالایی و در یک ظرفیت پایینی همین طوری که قدرت ملاحظه و حساسیت نداشته باشد احساس عقلانی هم درباره آن نداشته باشد، نتوانیم ملاحظه کنیم، هکذا در باب تصورات ما، دیگر طبیعی است که تصدیقات و غیره و ذلک هر چه که پیش بیاید هر چه قسمتی که ملاحظه کنید ما نمی توانیم بگوییم که موجودات را دو طرفش مطلق هست دید ما نسبت به آن ها حساسیت ما نسبت به آن ها احساس ما، نسبت به آن ها، ما بعضی از امور را می توانیم حساسیت داشته باشیم در مراتب مختلف ادراک این امر هم در قسمت ادراکات حسی جاری است هم نظری، هم قلبی، قلبی هم بعضی از حالات از الم و لذت را می توانیم ما ملاحظه کنیم چه بسا اگر قضایای عالم برزخ را ما بخواهیم اینجا ملاحظه کنیم یا عالم بعد آن را ظرفیت نداشته باشیم اصلاً ذوب شویم، نماند از ما چیزی نماند. تازه در همان عالم هم که وارد شویم باز یک مرتبه ای از آن مراتب را می توانیم ملاحظه کنیم، مشاهده کنیم باز یک ظرفیت های بالاتری یا پایین تری هست که آن ها را ما قدرت مشاهده اش را نداریم.

حالا صحبت شد یک وقتی یک نفر از آشنایان صحبت شد گفت که: ما مدتی به عنوان حاجت خیلی ناراحت بودیم در مصائب حضرت صدیقه طاهره ناراحت بودیم. از خدا می خواستیم که ما عذاب عمر بن الخطاب علیه العنه الله و الهایه را ببینیم. بعد حالا به هر حال خواب یا مشاهده یا هر چه، گفته این چه چیزی است که داری از ما می خواهی؟ تو نه اصل مصیبت را آن گونه که واقع شده بالمره درک کرده ای و نه تاب داری آن لعنی که بر عمر هست آن را ببینی. اگر ببینی اصلاً نیست می شوی ذوب می شوی، هم اصل قضیه خیلی بالاتر از این مطلبی است که تو التفات به آن داری هم مجازاتی که هست. هر کسی در یک سطح خاصی پس ما یک نظامی ببینیم آیا برای حساسیت ها می توانیم پیدا کنیم؟ که بگوییم نیاز ها زیر بنایش بر می گردد به حساسیت ها ظرفیت حساسیت ها و آیا این ظرفیت حساسیت ها هم به هم مربوط نظام هست یا بریده بریده از هم

هست؟ عالم امشاج؛ یعنی عالم مخلوط یا یعنی عالم مرکب، یک ترکیب درست شده یا یک مخلوط درست شده که این ها از هم دیگر جدا جدا هست؟ بعد از این که توجه کردیم دیدیم که نیاز بعد از احساس است بعد از حساسیت است، ظرفیت حساسیت هم یک حدی دارد، حالا می‌خواهیم ببینیم آیا حساسیت ها به هم مربوط اند و یک نظام می‌سازند؟ و بالاتر ادعا کنیم که ثمراتش هم که احساس ها هستند نظام دارند؟ و بالاتر که بگوییم خود نیاز ها هم که برای ما منکشف هست این هم نظام دارد یا نظام ندارد؟

ما ملاحظه می‌کنیم که یک امری قابل تردید نیست و آن این است که انسان در یک لحظه به همه نیاز هایش بالاستقلال نمی‌تواند پاسخ بدهد؛ یعنی در یک لحظه هم مشغول نوشیدن باشد آب را آب بنوشد هم مشغول خوردن و اکل باشد غذا را، هم مشغول تحصیل علم فرضاً باشد اگر گفتید جزء نیاز ها هست هم مشغول مثلاً رسیدگی به ارحام باشد، هم مشغول خرید باشد، هم مشغول صنعت باشد، یعنی لباس دارد درست می‌کند حین آن هم دارد مثلاً پنبه می‌چیند، حین آن هم دارد گندم می‌کارد، حین آن هم دارد آب از چاه در می‌آورد، این ها محال است شود، در یک لحظه یکی را یک شغل می‌توانیم داشته باشیم. می‌شود شما بگوییم که یک شغلی دارم که موثر است در همه این ها عیبی ندارد می‌شود بگویید که من از دریچه این یک فعالیت همه این فعالیت ها را توجه می‌کنم آن عیبی ندارد این ها را بعدا داریم می‌گوییم ولی به خود موضوع های مختلف به با حفظ اختلافشان ارتباط مستقیم بالمباشره و بدون هیچ گونه فاصله ای که گفتید شود، این موضوع فعل شماسست به تنهایی بالاستقلال نمی‌شود همه این ها با هم جمع شود. هر کدامش یک نحوه حرکت، یک نحوه رفتار متناسب با خودش می‌خواهد. بنابراین شما از یک جهت باید بگویید که این اختلافی که در موضوعات مختلف نیاز هست مورد نیاز هست اختلاف فعالیت را متناسب با خودش می‌طلبد، حالا نه این که همه آن را در یک لحظه نمی‌توان به آن پرداخت به هر کدام تکی هم به صورت مطلق نمی‌شود پرداخت بگوییم ما مثل یک شی ای که فقط یک کار یک خاصیت از آن می‌آید فقط یک موضوع از نیاز را به آن می‌پردازیم و کلیه موضوعات را حذف می‌کنیم و به صورت مطلق هم به آن می‌پردازیم نه به صورت مطلق می‌توانیم به آن بپردازید و نه می‌تواند منحصر شوید در یک موضوع مطلق، نه خودتان را می‌توانید مطلق بسپارید به یک

موضوع، نه آن موضوع را مورد تصرف وجودتان می‌توانید قرار دهید به صورت مطلق، و نه خودتان را به صورت مطلق تحت آن یک موضوع جزئی خاص می‌توانید بسپارید.

پس قابل انکار نیست که نیاز به تخصیص دارید، که بفرمایید من یک مقدار از وقت را برای این کار یک مقدار از وقت را برای آن کار، یک مقدار از وقت را برای این نیازها و یک مقدار از وقت را برای آن نیازها تخصیص می‌دهم. حالا آیا اگر سخن از تخصیص بیاید می‌تواند سنجش و نسبت در کار نباشد؟ ابدأً یا اینکه تخصیص بدون سنجش محال است، تسهیم، سهم بندی بدون سنجش و ملاحظه نسبت محال است حالا اگر سنجشی شد و نسبت هایی معین شد ابتدائاً به ذهن می‌آید یک نظامی را شما قرار دادید و یا پذیرفتید برای نسبت هایی که بین نیازها هست، در مرتبه ثانی دقت می‌کنید آیا این که بخواهم سهم به این یک نیاز خوردن یا آشامیدن این حد بدهم به بهداشت آن حد بدهم به خواندن کتاب این حد تخصیص دهم از وقت خود را یا مقدرات مالی خود را یا مقدرات ارتباطی خود را و نهایتاً فعالیت و حرکت خودم را و ارتباط خودم را با موضوعات مختلف تقسیم کنم، خب این بدون بهینه‌گزینی که محال است؛ یعنی داخل شکل های متخلفی که می‌توان نسبت برقرار کرد یک الگو، یک شکل، یک کیفیت از نسبت ها را بین موضوعات بر یک کیفیت دیگر بر می‌گزیند. پس صحیح است نتیجه بگیریم و این نکته را غیر قابل انکار بدانیم که اختیار حاکم بر انتخاب است. نسبت هایی را که ما بین موضوعات برقرار کردیم؛ یعنی در تعیین اولویت و بهینه‌گزینی خود درجه بندی کردیم رده بندی کردیم، یک شکل خاصی را بین این موضوعات تنظیم کردیم انتخاب ما است. حول چه محوری؟ حول محور اختیار کلی ما. یک اختیار حاکم داریم که انتخاب جزئیات حول آن قرار گرفته صحیح است بگوییم آن اختیار محوری خط مشی اصلی و اصولی ما به منزله معیار صحت شده در تعیین اولویت ها ما در تنظیم نظام نیاز های ما بلکه صحیح است بگوییم در حساسیت ما و گسترش ظرفیت حساسیت ما؛ یعنی اگر جریان رشد نیاز ها را ملاحظه کنیم، جریان رشد ظرفیت ها که سابق بر آن بود تابع جهت گیری کلی ما است، مثال می‌زنیم.

انسان به چیز های مختلفی تمایل دارد حساسیت دارد، در برابر تشنگی حساسیت دارد، در برابر گرسنگی حساسیت دارد، در برابر گرما و سرما حساسیت دارد، در برابر عواطفی انسانی حساسیت دارد، به عبارت دیگر انسان پدرش را دوست می‌دارد؛ فرزندش را دوست می‌دارد، آب را هم دوست می‌دارد، نان را هم دوست می‌دارد، لباس را هم دوست می‌دارد. حالا مادرش مریض شده یک مقدار از مال را حاضر است فدای سلامت مادر کند، [قطع صوت ۲۹:۴۶] در نزد انسان های مختلف در مسیر های مختلف، مختلف هست این نحوه تعیین اولویت، ممکن است به یک جا برخورد کنید انسانی که خصلت حیوانیت پیدا کرده، انتخاب کرده پرستشی را که متناسب با حیوانات است همان طور که حیوانات بچه حیوان وقتی بزرگ می‌شود دیگر پدر و مادر را رها می‌کند، بعضی از حیوانات دیگر بالمره نمی‌شناسند انسان دیگر بیشتر نمی‌شناسد چون ظرفیتش بیشتر از حیوانات دیگر بود دیگر کاملاً دور می‌شود. سنار که حاضر نیست خرجش کند هیچ، حاضر نیست احوالش را هم بپرسد، مریض هم می‌شود حاضر نیست احوالش را بپرسد. من شنیدم که بعضی از این انسان هایی که روحشان منقلب شده و حیوان شدند در خارج، در غرب شنیدم این گونه هست که از داستان هایی که می‌گویند چند تا من داستان شنیدم، که هر کدامش برای ما را عجیب است، یکی از آن همین داستان پدر را می‌گویند بعد داستان زن را می‌گویند زن و شوهر، پدر از دنیا رفته مریض شده به بچه اش اعلام کرده که مریض هستم بچه یک تلفن هم نکرده، بعد حالا مرده، از دنیا رفته، بچه خودش را سریع رسانده شهرداری اطلاع داده که این مرده سریع خودش را رسانده به این که این به سرد خانه برسد قبل از دفنش ببینید چیزی هم از چشم و گوش و و اعضاء بدن این سالم هست بفروشد به مراکزی که می‌خرند؛ یعنی غیر از ارث پدر را که پول گیرش بیاید این از بدن این هم از جسد این هم می‌شود یک چیزی در بیاورد، یا مثلاً شوهر با زنش می‌رود برای رستوران، زنش کارمند است، شوهر هم کار مند است زن پول غذا را یادش رفته همراهش بیاورد حالا این مرد پول همراهش هست منتظر است که با ماشین مرد برود منزل تا یک سر از رفتن به خانه برایش کرایه بر ندارد، مرد جلوی زن گرسنه اش که کار هم کرده تا ظهر یا بعد از ظهر غذا می‌خورد و هیچ تعارفش نمی‌کند، یک لقمه بخورد. ما اگر آدم گرسنه ببینیم که، گرسنه که هیچ اگر در یک محلی که بدانیم این ها غذا

خوردند و سیر هم هستند، صرف احتمال تمایل این ها بگوئیم شاید از حین غذا خوردن ما برای یکی از این ها میلی پیدا شود رغبتی پیدا شود به غذا برای آنها بسیار نا گوار است، اصرار می کنیم که حالا یک لقمه هم که شده شما با ما همراه شوید. اگر اصرار کنند که نه میل نداریم می گوئیم که بر ما ناگوار است در حضور دیگری غذا خوردن، اگر گرسنه باشد که حتماً به یک نحو، را راضی اش می کنیم که حتماً غذا بخورد حالا اگر همین چند لقمه شده باشد ولو آدم غریبی باشد. من گمان می کنم که منهای کسانی که دشمنی داشته باشند به ما در مبانی مطلب که ما نسبت به آن ها بعض داشته باشیم و بغض حقیقی و قلبی داشته باشیم اگر احتمال این بدهم که این آدم ممکن است هدایت شود یا اهل هدایت باشد برای ما سخت است که جلوی غذا بخوریم؛ یعنی اگر رکن در فساد بدانیم او را حالا جزء مخالفین در اعتقاد هم باشد می گوئیم نه - ان شاء الله تعالی - امید هست که تا آخر کار یک جایی یک حالا نه این که با عمل ما در عمرش یک جایی برسد حل شود درست شود، الهی شود، دیگر باید خیلی نسبت به او شدید باشیم که بدانیم این رکن در فساد است تا این که نسبت به او رقتی نداشته باشیم؛ یعنی او را به صورت حیوانی و خطر ناک تر از حیوانات بدانیم باز هم این نحوه ایذا را نمی پسندیم، ایذایی را که او گرسنه باشد جلوی ما این نحوه را نمی پسندیم دوست داریم که به او جنگ کنیم، بکشیم و کشته شویم، ولكن این که نگهش داریم یک جا ما جلوی غذا بخوریم این را نمی پسندیم. این مطلب که آدم می بیند در آنجا مال و دنیا پرستی و لذت پرستی، تعلق به عالم ماده و کنه آن تعلق به خود اصل می شود بر اختیارات اصلاً نظام حساسیت عوض می شود ظرفیت حساسیت فقط نیست که عوض می شود نظامش عوض می شود یک طور دیگری حس می کند تعاریفش طبیعی است که عوض شود تعریف بعد از مسئله حساسیت هست. شما تعریف کنید بگوید این چه رقم انسانیت است که تو می نیشینی غذا می خوری جلوی این، برای او عجیب می آید که شما این طور تعریف بدهید. آن کسی که سریع خودش را می رساند که یک قطعه ای از قطعه بدن پدرش را بفروشد پولش را بدست بیاورد، وقتی شما به او برسید و حساسیت منفی نسبت به عملش نشان دهید او تعجب می کند می گوید خب این را که می خواهند بکنند زیر خاک، خب می خواهد بپوسد دیگر رفتن که پدر من که زنده نیست که من بگیرم به زور ببرم او را در مریض خانه بگویم چشم او را

در بیاورید پول به من بدهید این چه نحوه حساسیتی است که شما دارید چه نحوه عکس العملی است که دارید شما، چرا این را ضایع بکنید چرا این را بکنید زیر خاک؟ نظام حساس است نه فقط ظرفیت حساسیت عوض می شود نظامش عوض می شود و تعاریفش عوض می شود نحو دیگری می بیند عالم را. این نسبت هایی را که عرض کردیم حول محور اختیار پیدا می شود نسبت های اعتباری نیست نسبت هایی است که در یک نظام بر پایه یک اختیار واقعیت و عینیت خارجی پیدا می کند و صحیح است که بگوییم تناسبات حقیقی این اختیار است. خب حالا اگر ما گفتیم پرستش خدا اصل بود که برای حفظ جان یک انسان همه مالش را حاضر هست خرج کند قرض هم حاضر است بکند کیفی به این است که رحم باشد و مادر باشد و پدر باشد، چه رسد به این که کسانی باشد که واجب باشد خرج کردن برای آن ها، واجب خب که هست طبیعتاً برای هر انسانی اگر آدم بین مال و حفظ جان باشد حتماً واجب هست که حفظ جان شود، نهایت این است که شدت امر به آن در مثل رحم و بالاتر مثل عمودین یا مثل فرزند و ذوی النفق، آنها شدتش بیشتر است از شدت از ارحام هم شدتش بیشتر هست، شدت وجوب، یعنی گناه بزرگتری است ترک آن، ترک آن یک حرام عادی نیست، مساوی نیست. بر عهده این بوده، جزء عمودین این هست که حالا همین پدر و مادر در حیا هستند، آیا برای زندگی عادی شان همه مال را باید خرج کرد یا نه؟ باید به حدی خرج کرد که اسرف نشود از، اگر بیش از متعارف باشد صحیح نیست. خود آدم حق دارد از مال خود بدون هیچ قید و شرطی هر چه خواست مصرف کند؟ نه، به اندازه ای که اسراف نشود. بنابر این در وضعیت های مختلف حول محور اختیار شکل های مختلف از انتخاب و بهینه گزینی ظاهر می شود هم در دستگاه های مادی هم در دستگاه الهی آن کسی هم که در دستگاه باطل هست اگر ببیند صرف می کند که پدر در حیات باشد اگر پدر از حیات از دنیا برود فلان ضرر بزرگ به او می خورد خیلی تقلا می کند تا او را نگه دارد. خب حالا اگر نباشد نسبت های حقیقی اختیار است که ظاهر شود در نظام حساسیت ها، معنای نیاز ها و طلب های جزئی و شخصی منحل در یک طلب بسیار بزرگ نیست؛ یعنی آیا صحیح نیست که بگوییم غیر قابل انکار است که یک طلب بزرگ یک طلب اصلی، یک تعلق اصلی است که مظهر آن طلب ها و تمایلات جزئی دیگر هست، احساس نیاز ها باز می گردد به یک احساس نیاز اصلی و آن

هست در حقیقت که جاری است در این کیفیت ها و نسبت هایشان، یا پرستش خداست یا پرستش دنیا. این ها وحدت ترکیبی پیدا کردند بر یک مبنا حول یک محور و به طرف یک مقصد در چنین صورتی صحیح است که بگوییم نیاز ها جدا؟ یا اصلاً درست نیست، شما همین که می‌گویید تعیین اولویت می‌کنم، تخصیص می‌دهم در یک لحظه نمی‌شود به همه نیاز ها پرداخت همان اشاره ای که قبلاً کردیم خدمت شما معنایش این است که یک چیز هست که نیاز معنوی جدا است نیاز مادی جدا است نداریم که این ها حول یک محور شکل می‌گیرد و بر یک مبنا و در یک، به سوی یک مقصد شکل می‌گیرد نیاز ها.

حالا ممکن است بگویید که ملاحظه نسبت بین این ها به نحو طبیعی انجام می‌گیرد نه محاسبه عقلانی، می‌گوییم نه شما یک تعیین اولویت هایی را که سریع می‌فرمایید و یک چیزی را بر چیز دیگر ترجیح می‌دهید خیال می‌کنید این بین آن سنجش واقع نشد، این از قبیل قضایای که می‌گویید، «قیاسات ها مع» هست. نه این که قیاس نیست می‌گویید: «آقای معلمی: ها» با آن توأم هست، از ملاحظه آن تصدیق لازم می‌آید، نه این که لحاظی ندارد و تصدیق تنها را دارد؛ یعنی فاصله ندارد بین این که اول لحاظ تصور آن شود و بعد لحاظ تصدیق آن شود، اینجا هم تعیین اولویت هست. می‌بینید بچه افتاد در حوض یک مرتبه لقمه را از دست از نزدیک دهان تان می‌اندازید زمین، جست می‌زنید از دریچه در حیات جست دوم در حوض بچه را می‌گیرد از آب، نه این که شما بگوییم ذاتاً میل به غذا خوردن ندارید یا گرسنه نبودید نه چیز هم ذاتاً میل به غذا دارید و هم سر ظهر بوده و خسته و گرسنه بودید و هم با اشتها آمدید لقمه اول را بردارید و بچه افتاده در حوض و هم شما بالاختر هم ترک کردید و جستن هم کردید بچه را گرفتید این طوری نیست که سنجش نباشد این طور نیست که نسبتی بر قرار نباشد بین نیاز ها، نسبت تا نباشد تعیین اولویت نمی‌شود. نمی‌شود شما حساسیت های تان نظام نداشته باشد، یک حساسیت را ترک کنید سراغ حساسیت دوم بروید این ها حول یک محور باید یک نظام حساسیت به وجود آمده باشد در مرحله نظام حساسیت پیدا شدن و شکل گرفتن آن طبیعی است که سنجش ها هم واقع شده، حالا حین العمل خیلی سریع این سنجش می‌گذرد، معطل نمی‌کند نظام دارد. حالا ببینیم آیا گسترش نظام حساسیت ها، حول محور اختیار انجام می‌گیرد؟ بر مبنای پرستش قرار می‌گیرد؟

مقصد خاصی و طلب خاصی حاکم بر آن هست یا حاکم نیست - عرض می‌کنیم حضور مبارکتان - که اگر میزان شدت بالا باشد در یک جهت، ظرفیت وحدت ترکیبی توسعه و گسترش پیدا می‌کند نسبت‌ها خودشان را مشخص تر نشان می‌دهند، یعنی چه؟ یعنی به نظر ما می‌آید که انسجام در آن بیشتر می‌شود یک بحث بنابر این که حد اولیه وحدت ترکیبی باشد داشتیم که گفتیم طبیعتاً وحدت و کثرت باید در آن بیشتر شود در رشد، حالا در اینجا می‌خواهیم از آن ثمره بگیریم، می‌خواهیم بگوییم که کسی که غرق در هیچ یک از جزئیات نمی‌شود تلون ندارد، قلبش به آرامش رسیده، اختیار حاکم بر انتخاب‌ها به شدت شرح صدر رسیده یک چنین آدمی که در او آن انتخاب حاکم اصلی ظهور شدیدی پیدا کرده این - به اصطلاح - خود ما احساساتی نمی‌شود به یک چیزی بها بیشتر از مقدار بدهد به یک چیزی کمتر بها بدهد، غرق در هیچ حادثه‌ای نمی‌شود حادثه‌ها منحل می‌شوند در تعلق او و جای خودشان را پیدا می‌کنند، معنی خوف و حزن و سرور و بهجت در او کاملاً فرق پیدا می‌کند با کسی که به آن رتبه نرسیده، کسی را که راسخ در ایمان شده این شخص من باب مثال یک نمونه وجود مبارک مولی الموحدین در - علیه افضل الصلوة المصلین، اللهم صل علی محمد و آل محمد - در جنگ - به حضورتان که عرض کنم که - آب طلب می‌کند غسل در آب - ظاهراً همان شب الیه [؟] و این‌ها باشد که شبانه روز در حین جنگ هستند - به حضورتان که عرض کنم که - عطش بر حضرت غلبه می‌کند وقتی که یک مقدار غسل را حل می‌کنند در آب می‌دهند دست‌شان حین شمشیر زدن نه این که بیایند مثلاً استراحت کنند آبی دست ایشان باشد چینی که اشتغال به جنگ دارد از ایشان سوال، حضرت بلافاصله می‌یک وقتی یک جرعه می‌نوشند می‌گویند غسل طائف بود؟ بعد‌ها سوال می‌کند که یا این عم آن وقت در آن شور جنگ شما هم مزه غسل را متوجه شدید هم اینکه فهمیدید برای کجاست؟ حضرت فرمودند که نمی‌دانی که عمت را چیزی پر نمی‌کند. معنایش این است که فقط توجه به خدای متعال هست که ایشان دارد، حین جنگ ال ممحض در طاعت الله هست صحیح است این آدم بگوییم که همه اوراد و اذکار و افعال و حرکاتش ورد واحد هست، در همه حرکاتش همه حرکات دیگر را می‌بیند. این معنایش این است که حضور بامباشره او عین حضور بالواسطه او هست و عین تسلط او هست کانه از بالا دارد تغییرات را در پایین ایجاد می‌کند. البته شأن حضرتش

که از این امر بسیار بالاتر است که عالم ملکوت هم ایشان را، مشغول به خودش نمی‌کند ان الله تبارک و تعالی خودش می‌فرماید که من عبادت نمی‌کنم عبادت عبید یا عبادت تجار، این معنایش این است که هم می‌بیند آتش و نار و جنت را و هم آن‌ها هیچ کدام برای حضرت نه خوف آور هستند، خوفی که حضرت را بخواهد غرق کند در خودش و نه بهجت زاء، بهجتی که بخواهد حضرت را غرق کند ابتهاج حضرت به حالات او با خدای متعال هست که خودشان هم می‌فرمایند: «ان لنا مع الله حالات» حالتی ما داریم با خدای متعال که کسی نمی‌تواند تحملش کند، خب این مسئله برای کسی که در این رتبه راسخ باشد می‌تواند از منظر هر نظر گاهی، همه اشیاء را ببیند چون غرق در هیچ منظری نمی‌شود از رتبه عالی دارد بر خوردار می‌کند، اصلاً موضوع تعلقش مشرف بر همه آن‌ها هست. برای مثل ما‌ها که ضعیف هستیم بلکه نسبت به بعضی از مراتبش عاجز، وقتی محبت می‌کنیم به مادر ما و سلام می‌کنیم اگر از قبلاً قصد قربت نکرده باشیم حین سلام قصد قربت نداریم به مادرمان رسیدیم خب سلام می‌کنیم، اگر از قبلاً خودمان را مهیا نکرده باشیم که قصد قربت داشته باشیم در یک - به حضورتان که عرض کنم که - تأثر خاطر یا بهجت خاطر حینی که مواجه می‌شویم به یک مطلب حینش قصد قربت در خاطر ما نیست چون قصد قربت راسخ نشده در ما. ما یک نماز می‌خواهیم بخوانیم دو رکعت نماز صبح شصت روز باید به خودمان بسپاریم که قصد قربت باشد، آن هم اگر بشود اگر نشود! بلند هم شدیم از خواب و وضو هم گرفتیم و مهیا هم شدیم و اذان و اقامه هم می‌گوییم و می‌بنییم از اول تا آخر نماز اگر فکرما جای دیگر نرود فکرما مشغول خود نماز می‌شود قصد قربت از دست در می‌رود یا مشغول قرائت آن می‌شویم یا مشغول مفاهیم آن می‌شویم یا مشغول، مشغول خود نماز می‌شویم، اگر یک وقتی هم خدای متعال حالی عطا کند در نماز که یک وقتی می‌بینیم مشغول به خود حال شدیم بعد از نماز مان هم،

[ادامه جزوه از صوت ۲۴۷۷]

چنین خوشحال هستیم به همان حالی که خدا عطا کرده یا بیشتر مثلاً می‌خواهیم یا کذا، به هر حال مشغول به حال هستیم؛ یعنی آن وقتی که دیگر ریا نباشد سر و کله عجب به انحاء آن پیدا می‌شود، حالا عجب به قرائت باشد یا عجب به معانی اش باشد یا عجب به حالاتش باشد این که فارغ از همه این‌ها و محض در

توجه به خدای متعال و حال ها بیایند و بروند و ما ملتفت به حال ها نباشیم این را در امور مادی ما می توانیم بفهمیم، برای ما امور مادی قابل فهم است، در معرفت، یک وقتی مثلاً یک بزرگی که مورد احترام ما باشد این تشریف بیاورد ما بخواهیم بدویم بروم چیزی بیاوریم حین دویدن و رفتن و آب آوردن التفاتی به سختی حرکتی که داریم ابدأ نیست در کار، مثلاً آن هایی که عاشق آقای حضرت نایب الامام امام خمینی بودند - اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد - اگر مثلاً یک وقت می شد که امام بایید خانه آنها سر زده حالا مثلاً یخ در خانه نباشد بدانند باید بروند سر خیابان یخ بخرند بیاورند ایشان آب طلب می کردند، خب این طبیعی است که سراسیمه باش شتاب می رفت برای یخ گرفتن و آوردن نمی فهمیدند که آفتاب دارد می خورد گرمش هست نفس دارد می زند. حواسش همه جمع یخ گرفتن بود و بعد هم بردن و زود آب درست کردن و بردن خدمت ایشان، یا فرضاً این برادر عزیز ما جناب آقای ناطق که گفته شد که وقتی که مواظبت داشتند حفظ کنند، حراست کنند از بدن مبارک حضرت امام را برای دفن گفتند که من بعد متوجه شدم که یک عده ای روی دوش من مردند. آن آن موقعی که تمحض خاطر پیدا می شود، دیگر نه آن چه می گذارد، بر جسم و نه معنای این که دارم حراست می کنم این این حرف ها نمی آید حتی حالات خودش هم توجه ندارد که حالا در چه حال هستند، توجه او به مقصدش هست. توجه او این است که حفظ کند این را بدن مبارک را، به حال خودش توجه ندارد. من این ها را یک مقدار توضیح با مثال می دهم با مصداق می دهم برای این که چیز شود معذرت هم می خواهم از این که وقت گرفته می شود ولی لازم می دانم که این را به عنوان امری که عقل شاهد آن هست در میدان های مختلف و این چیزی نیست که با امثال آن شبهاتی که عرض شد قابل انکار باشد. مادری که نسبت به علاقه نسبت به بچه خود خیلی علاقه دارد و بچه او در یک امری که مثلاً برای او سزاوار نباشد در نظام حساسیتش نه امر شهادت، امر تصادفی چیزی بچه او از بین رفته باشد، حینی که توجه به مصیبت بچه اش دارد حتی نه حال خودش را می تواند توصیف کند و نه این که چه طور شد تصادف واقع شد، در حال شیون هست. التفات ندارد جز به خود نفس مصیبت بعد ها می تواند آن

قضیه را یادآور شود و یادش را با سوز بیان کند برای دیگران، حالات بچه اش را بگوید که مثلاً بچه ام خوب بود، چه بود، چه بود، چه بود، تمجید کند یا حالات خودش را مثلاً بگوید.

همسایه ای که همراهش بوده ممکن است این قصه را بیان کند برای کس دیگری بعد ها بدون تأثر هم به عنوان یک حکایت بگوید. این مسئله که آن که در نفس حال ممحض واقع شده التفات به خود حال هم ندارد. در آن فقط مقصد و طلب است. حالا اگر کسی ما آمد و - این عنایت کنید نتیجه ای که می‌خواهم بگیرم بعد از این مصداق ها و مقدمه - اگر کسی آمد نتوانست نسبت بین نیاز های خود را مشخص کند نتوانست نظام برای حساسیت های خود معرفی کند، گفت این ها علی حده، علی حده هستند، این دست خودش را رو کرده ؛ یعنی این که هنوز اسنجام شدیدی در این پیدا نشده چون کثرت و وحدت شدیدی در او پیدا نشده، چون شدت ظرفیتی در او پیدا نشده این دست خودش را رو کرده، نه این که ندارد این ها ارتباط به هم، ارتباط دارد و این التفات نمی‌تواند پیدا کند، نمی‌تواند بگوید ظهور مقصد هست در کلیه حرکات من برای آن کسی که مسلط باشد به تمام این ها، می‌تواند بگوید ظهور مقصد هست در کلیه حرکاتم، برای آن کسی که نیست اینگونه یک چیز او را باز می‌دارد از چیزهای دیگر مشغولش می‌دارد از چیزها دیگر، معنایش این است که من ظرفیت شدت ایمانم به اندازه ای نیست که ظهور نسبت ها را ببینیم، تابع قرار می‌گیرم در حوادث، حادثه می‌آید من را غرق می‌کند در خودش، ما حوادث بسیار عظیمی را مشاهده می‌کنیم که عظمتش را نمی‌توانیم هم حس کنیم مثل حادثه عاشورا ولی می‌بینیم که - به حضورتان که عرض کنم که - وجود مبارک حضرت زینب خاتون - سلامه الله علیها - ایشان که نماز شب را به حسب آن نقل نشسته می‌خوانند وجود مبارک علی بن الحسین - علیه الصلوات والسلام - به ایشان سوال می‌کنند که عظمت خدا، عظمت این مصیب نکند موجب شود که فراموش کنی عظمت خدا را. با این که از نظر عنصر ظاهری خب به هر حال یک زن این همه تقلا، این همه فعالیت باید مرارت خستگی او را باز بدارد، تعلق داشته به وجود حضرت ابا عبدالله و تعلق شدید هم داشته حجت بین خدا و خودش می‌دانسته او را، واسطه در قبولی طاعت و پرستش خدا می‌دانسته حسین را. این حرف ساده ای که نیست که، ما این مطلب را ادراک نمی‌توانیم کنیم گاهی. یا در تمام حرکات و سکنتانی که

ایشان داشته یا در همان لحظات آخر وجود حضرت ابا عبدالله همه اش مشعر به توجه به خدا هست، استمداد هم که می‌کند صحبت از خدا هست در آن؛ یعنی پیدا است که این‌ها از وجه اعظم و از توجه به خدای متعال یک لحظه ای غافل نمی‌شدند. حالا اگر کسی غرق شود در نیازها به صورت جزئی می‌تواند بگوید نیازها به هم ربط ندارند متلون است دیگر، اگر کسی غرق نشود و مسلط باشد وحدت و کثرت در او رشد کرده باشد سعه صدر پیدا کرده باشد چه در جانب کفر باشد چه در جانب ایمان، نظام درست می‌کند و در نظام می‌بیند حساسیت‌ها را؛ یعنی حول محور پرستش که اختیار کرده همه آن مظاهر را می‌بیند. شدت همین‌طور که وحدت و کثرت می‌آورد انسجام هم می‌آورد و تناسبات را هم نشان کسی می‌دهد که شدید است. اگر مقصد ممحض کند خاطر انسان را نه جلوه‌ها مادری را که مثال زدیم یک جلوه او را می‌گیرد و حلش می‌کند نه مقصد او را حل کرده باشد و قضیه بچه خود و عاطفه خود را در یک دستگاه نبیند، چون آن چیزی که اصل بود خیلی محسوس خاطر‌ها نبود یک مثال از ممحض شدن در یک مصیبت یا فرح مادی را به عرض کردم ولی اگر مقصد اصل شود پرستش اصل شود به نحوی که شخص ممحض در پرستش باشد. هیچ چیز را نه به نماز بیشتر بها بدهد نه به امور اجتماعی بیشتر بها دهد و نه به - فرض کنید که - قسمت‌های مختلفی که از کارهای بشر هست همه را به همان اندازه که حول یک مقصد معین می‌شود متناسب با شرایط، معادلاتش را ببیند نه چیزی را گران بخرد نه ارزان بفروشد، بچه ای که می‌برید دم یک مغازه بازیچه فروشی، می‌گوید من این بازیچه را می‌خواهم پدر اشاره می‌کند به او هیچ چیزی نگو، قیمت می‌گیرد کاسب فهمیده که این بچه همراهش هست و این بازیچه را می‌خواهد بازیچه ۲۰ تومانی را می‌گوید ۳۵ تومان اگر کاسبش هم کاسب متدینی نباشد به بچه می‌گوید این گران است جای دیگر ارزان تر است بچه لج می‌رود می‌گوید نه تو نمی‌خواهی بخری و الا این بیشتر از ۳۵ تومان می‌ارزد، گران تر خریدن یا ارزان تر فروختن یا خریدن این برای عدم تعادل است دیگر، برای این است که غرق می‌شود در جزئی، این اگر آن محور اختیارش، آن اختیار حاکمش درست این را ممحض کرده باشد در مقصد، یعنی شدتی که پشت او هست برای او یک سعه صدری آورده باشد که همه اینها منحل شوند در آن هرگز این مطلب واقع نمی‌شود، من خیلی معذرت می‌خواهیم از

این که امروز وقت یک مقدار گرفته شد در مقدمه بحث - ان شاء الله تعالی - بحث را ادامه می‌دهیم در باب
اصل بودن ولایت

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

اللهم صل علی محمد و آل محمد

ضمناً این مطلب موجب این نشود که برادر ها درست اشکال نکنند اشکال ما استفاده می‌کنیم از محضر
مبارکشان زحمتی که می‌کشند. ما یکی دو جلسه هست نرسیدیم که مثلاً در جلسه خوانده شود قبلاً لطف
می‌کنند برای من می‌خوانند ما استفاه می‌کنیم از فرمایشات برادر ها امیدواریم مؤید باشید - ان شاء الله تعالی

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۳

۶۸/۰۵/۱۱

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين. بسم الله الرحمن الرحيم. و به نستعين انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد. (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! [الهی آمین] كلمه باطل را از زمین بر کن، [الهی آمین] آنچه وعده به ولی ات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما، [الهی آمین]، نایب رشید ولی ات حضرت نایب الامام آیت الله خامنه ای را موید و منصور بدار. [الهی آمین]، لشکر اسلام در همه جبهه ها پیروز گردان، [الهی آمین] لشکر کفر در همه جناح ها مخدول بگردان، [الهی آمین] بارالها شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما، [الهی آمین] معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما، [الهی آمین] انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت تفضلاً قرار ده، [الهی آمین] بار الها علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، [الهی آمین] روح پرفتوح رهبر فقید - اعلی الله مقامه الشریف و قدس الله سره القدوس - امام خمینی را مستغرق در بهار رحمت خاصه خودت بگردان، [الهی آمین] بار الها روح ایشان را از ما شاد گردان [الهی آمین] حقوقش را بر ما حلال فرما، [الهی آمین] ثوابی از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی هدیه برایشان بفرما، [الهی آمین] بار الها ما را از دعای ایشان بهره مند گردان، [الهی آمین] بار الها ما را از دعای ذوی الحقوق و صالحین امت حیاً و میتاً، پدر و مادر، بهره مند بگردان، [الهی آمین] آن ها را در خیراتی که نصیب می فرمایی تفضلاً شریک بگردان، [الهی آمین] بار الها همه آناء لیل و نهار ما را تحت عنایت خاص و دعای مخصوص ولی عصر - صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی لتراب مقدمه الشریف فداه - قرار بده، [الهی آمین] خدایا! قلب شریفش را ز ما راضی گردان، [الهی آمین] خدایا

ما را موفق بدار به کلماتی، افکاری که مورد رضای خاطر شریف ایشان باشد، [الهی آمین] اللهم اخرج من ظلمات الوهم و اکرنا بنور الفهم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

حالا بحث دربارهٔ این بود که ما یک نیاز هایی داریم، و پشت سر این نیاز ها احساس نیاز است و زیربنای این احساس نیاز ها، حساسیتی است، یک ظرفیتی از حساسیت است که در ارتباط با حالا یک تحریک خارجی یا داخلی، تازه احساس نیاز پیدا می شود. حالا آن حساسیت ها هم یک نظام گفتیم دارد، در باب این بودیم که این نظام حساسیت ها چه طور است. از راه این مطلب وارد شدیم با این مقدمه، که انسان نمی تواند مطلق شود در یک نیاز جزئی و نه آن نیاز جزئی می تواند این را اشباع بکند به صورت مطلق برای همیشه، بنابراین مجبور هست که به نیاز های مختلف التفات بکند. بعد هم مقدمهٔ هم دوم این بود که اگر بنا شد به نیاز های مختلف التفات بکند، در یک آن و در یک لحظه و در یک نحوه حرکت، نمی تواند التفات به همهٔ نیاز های جزئی به لحاظ جزئیتهای داشته باشد، مگر این که از طریق یک نیاز شاملی بیاید، یک نیازی که در رتبه، اولیت و اولویت و برتری داشته باشد، شامل باشد. از اینجا صحبت شد که تخصیص بین نیاز ها بدون معیار نیاز، یک محوری که بتواند سهم هر نیازی را در هر شرایطی معین بکند، نمی شود، باید حتماً یک محوری داشته باشیم که بر اساس آن محور تخصیص التفات ما حرکت های ما را به نیاز های مختلف بدهد. در این قسمت عرض کردیم که آن اختیار اول، اختیار شامل، اختیاری که در مرتبه، مرتبهٔ اولی هست، و بالاتر از بقیهٔ انتخاب ها هست، و در حقیقت حول آن محور هست که قرار می گیرد سازماندهی سایر انتخاب ها، تعیین اولویت ها، بهینه گزینی ها، انتخاب هایی که در تخصیص واقع می شود بر اساس آن محور هست، آن اختیار را مورد توجه قرار بدهیم. آن اختیار بر مبنای پرستش انجام می گیرد. حالا می خواهیم عرض کنیم که در این قسمت از سخن، آیا فقط تخصیص ها هست که معین می شود بر اساس آن محور یا خیر؟ برای این مطلب معین شود یک چیز را عرض کرده بودیم برای توجه به اختیار شامل، اختیاری که رتبتاً برتر هست از انتخاب های جزئی، آن تمحض، خالص شدن، محض شدن خاطر، در یک نیاز بود. این تمحض نسبت به چیزی یا امری یا موضوعی یا مقصد و جهتی

که قرار می‌گیرد یا آن جهت این قابلیت را دارد یا ندارد، خیلی خب، خب مثال زدیم مثال زنی را که بچه اش را از دست داده باشد و التفات شدید داشته باشد به این بچه به گونه ای که حتی التفات به حالات خودش هم نداشته باشد، از خود بی خود شده باشد مطلقاً، لا شک و لا ریب که بچه قابل پرستیدن نیست. این نحوه تمحض خالص هم که عین پرستش می‌شود، سزاوار برای بچه نیست. بچه محترم، جایی دارد، ولکن نه جایش جای پرستش نیست، نمی‌شود سجده کرد به طرفش. دل‌کنده شدن، خاضع شدن، بی خود شدن، فانی شدن، به گونه ای که حتی التفات به خود و حال خود نداشتن، نه این که فقط به حوادثی که در شرایط می‌گذرد آدم التفات نداشته باشد، نه فقط به افکارش و اطلاعاتش التفاتی نداشته باشد، به حالاتش هم التفات نداشته باشد، ممحض محض شود، خالص شود، فانی شود؛ در بچه صحیح نیست. این رتبه، رتبه حقیقت سجود است، این صحیح نیست. خب، حالا یک وقتی است که خیر، آدم خانه اش الو می‌گیرد، معاذ الله، مشکلاتی که برای بشر در باب امتحان می‌آید که پناه ببرید از خدای متعال که کسی امتحان بشود در توحید، به اموری که بالاتر از ظرفیت خودش باشد، هر شکلی که داشته باشد؛ یعنی این را خدمت تان عرض می‌کنم، ما به دست خودمان و به پای خودمان نمی‌توانیم حرکت کنیم، [...] همین ما ها که اینجا نشسته ایم و به ذهنمان می‌آید که خیر، الحمد لله رب العالمین بمباران شد، چه شد و ما نترسیدیم، مثلاً جا خالی نکردیم چه، این ها به مدد خدای متعال واقع می‌شود و الا شما یک لحظه افسارتان گردن خودتان بگذارند، بنده را عرض می‌کنم خودم را، معذرت می‌خواهم، من اگر یک لحظه افسارم را گردن خودم بگذارند، همین استکان چایی ای هم که به ذهن می‌آید این دیگر ارزشی ندارد که آدم بی تاب شود نسبت به آن، قطع دارم که بی تاب خواهد شد! این به مدد دیگری است که آدم در حوادث می‌گوید «انا لله و انا الیه راجعون»، می‌گوید «و بکم یسمک السماء أن تقع علی الارض الا باذن» اگر عنایت باشد و - ان شاء الله تعالی - امیدواریم که این عنایت شان باشد تا الی لقاؤه، - به حضور - الی لقاؤه رحمته، اگر باشد یک چنین چیزی، خب گفت به قول آن بنده خدا، دیگران هم بکنند آن چه مسحیا می‌کرد. ولی اگر نباشد، اگر حالت عجز از دست برود، احساس عجز و نیاز به خدای متعال نشود، نیاز شامل، جهتش به طرف خدا نباشد، یک لحظه التفات به خود باشد، آن وقت معلوم می‌شود که خود چند مرده

حلاج است! تا کجا می‌تواند کار کند! ولی خب، اگر خدا عنایت بکند که التفات باشد و احساس نیاز حقیقی، حال قلب بشود باذن الله تبارک و تعالی خصوصاً حین ا...، حین الابتلا، البته همه سراسر عمرمان را مبتلا هستیم ها! این یادمان نرود ها! ولكن خب، بعضی از مراتب از ابتلاء، خب فرق دارد با بعضی دیگر. حالا اگر آدم یک نیاز شاملی داشته باشد، یک جهتی را می‌تواند داشته باشد که آن جهت ثابت باشد، رشد باشد، و رشد حول آن جهت باشد؛ «مثل کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء» ولكن اگر این مطلب نباشد، التفات نیاز، التفات انسان، به جهت هایی که شایسته پرستش نیستند باشد، که لغیر الله هر چه باشد همین طور است دیگر! به بچه، به خانه، به مال، به، به مقام، به - به حضورتان که عرض کنم - این ها هم هر کدامش مثل ما ها که مثل من خودم که ضعیف هستم، متأثر می‌کند ما را ها! به یک نسبتی متأثر می‌کند. همین قدر که درد این قدر بی تابمان نمی‌کند که یادمان برود مطلقاً خدا را، امیدی هست برای نجات، همین که حین درد می‌گوییم یا الله، یا محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد، یا علی، یا بقیة الله - صلوات الله علیهم اجمعین - حین درد می‌گوییم که - ان شاء الله تعالی - حین بهجت هم التفات داشته باشیم، حین سرور هم همین حالات را داشته باشیم. اگر باشد، یک - به اصطلاح - چشمه ای از این ها هنوز در وجودمان باشد، امید نجات حتماً هست - ان شاء الله تعالی - ولی اگر محض شد کسی در یکی از این اموری که نسبت به آن احساس نیاز می‌کند، خالص شد در آن، این مطلب چون قابلیت و شایستگی پرستش ندارد، طبیعی است که به همان نسبت، متأثر از شرایط شده. از درجه، پس می‌شود انسان از رتبه ولایت الهیه و نایب بودن از طرف خدا در تغییر شرایط در بیاید. گفته بودیم پرستش نحوه حیوانات می‌شود قبلاً عرض کرده بودیم، حالا این گونه پرستش جهت ثابت و مستقر نیست، سرش این است که قبلاً گفته بودیم در یکی از مقدمات که امروز هم اشاره کردیم، که نه این می‌تواند این شخص، انسان، می‌تواند مطلق بشود در تمحض نسبت به این یک خاصیت، یک خصلت، و نه آن یک خاصیت می‌تواند این را فانی بکند به صورت مطلق. خاصیتی که پیدا می‌کند، این آدم می‌شود متلّون. این لحظه اش غرق می‌شود در مصیبت فرزند، لحظه دیگر غرق می‌شود در مصیبت خانه، لحظه دیگر غرق می‌شود در مصیبت پست، لحظه دیگر غرق می‌شود در نیاز های مختلف، این هی مرتبا انفعالی

برخورد می‌کند با شرایط مختلف. شرایط، اثری که رویش می‌گذارند، اثری نیست که روی انسانی می‌گذارند که آن انسان متصرف است در آن شرایط، بر آن شرایط؛ اثری که می‌گذارند، مثل اثری است که روی اشیاء دیگر می‌گذارند، مثل اثری که روی حیوانات دیگر می‌گذارند، آن گونه اثر گذاشته می‌شود. از همین جا هم هست که می‌گوییم نحوه پرستش نحوه پرستش توحیدی نیست، الهی نیست، حیوانی هست، انسانی نیست؛ «او شجره خبیثه و الی کلمه خبیثه کشره خبیثه اشتتت من فوق الارض مالها من قرار»، نگاه نکنید که این ارکان کفر مثلاً و حتی آنهایشان که شرح صدر دارند، این‌ها مثلاً نظامی درست می‌کنند و کاری را جلو می‌برند و ممحض می‌شوند؛ خیر، این‌ها همان مقصدی که دارند به خطر می‌افتد، حالا یا در دوره یکی شان، یا در دوره پنج تایشان؛ من کاری ندارم، در تاریخ این چیزی نیست که قرار داشته باشد، در زمان خودشان هم قرار ندارد. مرتباً تغییر سیاست می‌دهند که بلکه به آن مقصدشان برسند و نمی‌توانند هم برسند. آن چه را که می‌پرستند، شایستگی پرستش ندارد. که این بحثش یک مقدار در بحث شرایط زمان و مکان که می‌آییم مبسوط تر عرض می‌کنیم، اینجا فقط اشاره می‌کنیم. موضوعی که انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اگر آدم را ممحض به گونه ای بکند که فارغ از خود آدم شود و شایستگی نداشته باشد در این رتبه، این معنایش این است که اختیار سوء انسان، دخالت در این تأثیر داشته نه خود آن موضوع به تنهایی. آدم خودش را در اختیار ماده قرار داده، آدم خودش را در اختیار یک خصلت حیوانی اش قرار داده، آدم خودش را از آدمیت آورده پایین، تصرف در خودش کرده و خودش را در شکل حیوان در آورده به هر نسبتی که در آورده باشد، به همان نسبت، دیگر تصرفاتش الهی نیست. الهی از چه پایگاهی؟ از پایگاه انسان، ها! باز صحیح است در، به مجموعه شامل تر بزرگ بگوییم الهی است در مجموعه نظام، عین آن حرکات حیوانی ای در مجموعه نظام، الهی هست از حیوانات؛ خود این دارد رتبه خودش را تنزل می‌دهد که قبلاً بیشتر صحبت کردیم و دیگر نمی‌خواهیم نیاز شود حالا اگر لزومی داشته باشد باز توضیح بیشتری هم می‌دهیم در این باره. حالا ولی اگر انسان در فرض مقابل این، ممحض شد فی الله - تبارک و تعالی - در جهت خدای متعال فی سبیل الله ممحض شد، خالص شد، آن چه طور است؟ آن همیشه رشد دارد، استقرارش رشد دارد طمأنینه اش. اولین ثمر این است که درست تخصیص می‌دهد، بها

می‌دهد به هر چیزی حول یک محور اختیار شامل. همین که گفتید تخصیص می‌دهد، یعنی تصرفاتش را در شکل الهی، در وجه کلی قرار می‌دهد؛ یعنی نسبتی را که بین اشیاء قرار داده، آن نسبت‌ها نسبتی است الهی. این نسبت الهی، اعتباری هم نیست دیگر، تخیلی هم نیست دیگر؛ واقعی است. طبیعتاً بحقیقه این مرتبه آن گونه که حق این مطلب هست، برای کسی که اشراف به حقیقت شیء هم دارد می‌خواهد، برای معصومین هست. پس معصوم - صلوات الله و سلامه علیه - به هیچ چیز نه اضافه بها می‌دهد، نه کم تر بها می‌دهد ولی این بها دادن این تناسبی که بین اشیاء تقسیم می‌شود، این چه حاصلی دارد؟ حالا تناسبات بین این‌ها درست شد، ثمره اش باید چه باشد؟ باید پیدایش یک مرتبه جدید باشد، یک تغییر جدید باشد دیگر! اگر گفتیم در جهت پرستش خدای متعال است، دیگر می‌توانیم بگوییم - خوب عنایت کنید ها! - دیگر می‌توانیم بگوییم تغییری که می‌کند، در جهت خدا نیست؟ دیگر آیا قابلیت دارد، - خوب عنایت بفرمایید! - قابلیت دارد بگوییم که از این وضع اول که می‌رویم به وضع دوم، وضع دوم کامل تر از وضع اول نیست؟ این فرض دارد اصلاً؟ یا صرف این که گفتید که پرستش خدا، مقصد اختیار شامل است و حول آن نظام حساسیت‌ها شکل می‌گیرد، معنایش این است که تغییری که واقع بشود، مرتبه دوم کامل تر از مرتبه اول است، مگر این که مقصد را کامل تر از اول ندانید؛ یعنی پرستیدن و پرستش کردن خدا و پرستش نکردن را فرقی برایش قائل نباشید. اگر کسی بگوید پرستش خدا مرتبه کمال نیست برای آدم، حق دارد بگوید که چرا گفتید پرستش، مبدأ کمال است. ولی اگر کسی گفتید که نفس پرستش خدا، با کفران نسبت به حضرتش - جلست عظمت - فرق دارد و پرستش مرتبه کمال است، پرستش سزاوار است، همین که می‌گویید سزاوار است، معنی تفسیر کمال را می‌گویید. همین که می‌گویید ناسزا است کفران، معنای نقص را می‌دهید. در نفس تناسب به مقصد قرار گرفتن، معنی کمال مشخص می‌شود. البته این کمال، این تغییر، می‌گوید حاصل نمی‌شود، واقع نمی‌شود جز به وحدت و کثرت، به افزایش وحدت و کثرت. پس آن مسئله وحدت و کثرت، بر پایه پرستش حضرت حق معنی کمال می‌دهد. شدت هم همین جا معنا پیدا می‌کند، می‌گویید این هستی، این تعلق، از این رتبه کامل تر شد؛ یعنی نزدیکتر شد. به قصد قرب بود، درجه ای از قرب حاصل شد، درجه از قرب که نمی‌شود واقع بشود و شدت

حاصل نشده باشد! این معنایش این است که قرب و بعد اثری نداشته باشد. باید یک مرتبه اضافه ای از مرتبه قبلی در حقیقت هستی این شیء پیدا بشود، در حقیقت تعلقش پیدا بشود، اگر گفتیم هستی هم عین تعلق است به جهتی است که او معین فرموده، باید یک شدتی در تعلقش پیدا شده باشد تا رتبه ای از قرب پیدا شود که تحقق عینی آن شدت برابر با وحدت و کثرت بیشتر است. حالا اگر فرض چنین شد که بگوییم اختیارها نسبت به هم ربط دارند، اختیار شامل هم محور است و معنی کمال اختیار هم پیدا شد، معنی شدت اختیار هم پیدا شد، توسعه اختیار هم پیدا شد؛ یعنی این اختیار شامل نمی شود شدت پیدا شود برای آدم ولی شدت برای این اختیار شامل پیدا نشود! محور خب انتخابها بود، برای همه شان شدت پیدا شد، وحدت و کثرت پیدا شد، محور این وحدت چه بود؟ این اختیار شامل بود. پس اختیار، در جریان رشد توسعه پیدا می کند. مقام ولایت الهی انسان، در مراتب قرب، قدرت نیابت در سرپرستی بیشتری را پیدا می کنند. موضوع تحت تصرفش گاهی است شخص، نفس اختیار است، گاهی است ادراکات نظام حساسیت های قبلی هست، گاهی است نظام ادراکات نظری هست، گاهی است نظام رفتار عینی هست، گاهی است تأثیر بر جامعه هست، گاهی است تأثیر بر تاریخ هست. [...]

[از ۴۰: ۲۹ تا ۱۱: ۳۰: نوار خالی است]

موضوع تحت تصرف مرتبه قرب معصومین، - صلوات الله علیهم اجمعین - کل تاریخ، شدت تمحض اینها و شدت خلوص اینها و محض بودن پرستششان نسبت به حضرت حق، در رتبه ای است که اختیارشان دامنه اش روی کل تاریخ است. تصور نشود که ولایت وجود مبارک حضرت سید الشهداء - روحی لتراب مرقده الشریف فداه و صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه المعصومین - ایشان مثلاً خب حکومتی نداشته و حکومتی در کار نبود و اینها، ولی ایشان تصرف در تاریخ فرمودند، ایشان دایره حکومت شان قابل قیاس به جناب سلیمان بن داود نیست! ظهورش در هم این عالم ظاهریه واضح است، تأثیراتی که ایشان گذاشتند و هم - ان شاء الله تعالی - در عالم قیامت هم ظاهر می شود به یک نحو دیگری. سرپرستی جریان رشد را فرمودند و در تاریخ، سرپرست رشد هستند. از برکات قیام ایشان این قیام بحمد الله نظام مبارک جمهوری اسلامی و قیام

حضرت نایب الامام امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - هست. - اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم صل على محمد و آل محمد - کسانی که در این منزلت باشند که منزلت معصومین هست و منحصر به خودشان، طبیعتاً ولایت بر تشریح و تکوین را دارا هستند که رتبه اش بالاتر از ولایت اجتماعی است. ولایت اجتماعی از شؤونش است، شعبه ای از او هست. که بعداً این تقسیم را - ان شاء الله تعالی - می کنیم خدمت تان، این ها حتی اقتضاء اشیاء را در مرتبه تکوین می توانند تغییر بدهند، کما این که ولایت بر تشریح را می شود نسبت به این آقایان داد. حالا این ها «لا یثاؤن الا ما یشاء الله، رضا الله رضانا اهل البیت»، آن سر جای خودش محفوظ، ولی رتبه قرب شان در چنین مرتبه ای است، در چنین منزلتی است؛ «هذا عطاء ربک فامنن اوامسک». تاریخ نه این که از بعد هم به این ها داده شده، از قبل هم برای این ها بوده. شاید بشود گفت که آن نوری که ظاهر شد در درخت، با جناب موسی - علیه السلام - صحبت کرد و جناب موسی - علی نبینا و علیه السلام - این صدا را شنید، آئی انا الله، خود نور که خود خدا نبوده که خود نور که قابل پرستش نبوده که، که محدود به یک جسم خاصی باشد و یک محدوده فضای خاصی؛ طریق بوده دیگر! خلق خدا فرموده این نور را خلق کرده این صوت را و سخن گفته با بنده خودش، بعید نیست که آن نوری که واسطه شده در رساندن پیام خدای متعال به جناب موسی بن عمران، نور اهل بیت طاهرین باشد؛ «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین». نبوت نبی اکرم سابق بر خلقت آدم و نزول وحی مقدم بر رسیدن به جبرئیل، اگر ایشان اشرف کائنات هستند که هستند قطعاً، و اول مخلوقات هستند که هستند قطعاً، ایشان واسطه در رساندن مطلب به جبرئیل هست، نهایت در یک عالم انوار، در یک عالم دیگری، واسطه در نزول کلمات و کتاب هستند؛ چه برای کتب سابق، چه قرآن، قرآن مجید یا کلام حمید. حالا به هر حال غرضم این است که شدت قرب در یک رتبه حکومت بر همه تاریخ، سرپرستی همه تاریخ را لازم دارد، واسطه فیض شدن بر همه تاریخ را لازم می آورد. اختیار در این مرتبه محال مشیت الله هست، محل ظاهر شدن خواست های خدا. در این مرتبه، موضوع تحت تصرفش همه کائنات است. حالا دو تا مطلب هم اینجا در حاشیه بگوییم و بیاییم پایین تر صحبت کنیم. در مراتب پایین تر صحبت کنیم. یک مطلب این که تصرفی که ایشان می کنند، طلب تصرفی که

می‌کنند، طلب خیر برای همه کائنات و خیری هم که می‌خواهند نفس پرستش هست؛ و مراتب گوناگون پرستش، به واسطه این اختیار شامل در همه دستگاه الهی پیدا می‌شود و شفیع هم هست نسبت به تمام این قبول شدن این پرستش‌ها در نزد خدای متعال؛ «بکم فتح الله و بکم یختم»؛ به این‌ها شروع می‌شود، فیض از طریق این‌ها نازل می‌شود و به شفاعت این‌ها هم قبول می‌شود؛ حضور دارند در همه مراتب پرستش. واسطه در فیض هست، نمی‌توانید بگویید که حضور ندارد؛ و واسطه در پذیرش است، شفیع است. آن وقت صحیح است به این معنا گفته شود که قرب ولی اعظم الهی، از طریق پرستش خدا که حاصل می‌شود، سایه اش روی تمام کائنات می‌افتد، نه روی خودش و آن‌ها یک چیز باشند! سایه اش روی حقیقت همه شان می‌افتد، و حقیقت همه اینها رشد می‌کند به تبعیت اشتداد قرب ولی اعظم. پس محور در رشد عالم، آن مشیت بالغه، یک ظهور تکوینی پیدا می‌کند، یک خواست شدید هست که محور همه هست و کمال، در این منزلت که تعریف می‌شود، تعریف می‌شود به رشدی که برای شخص نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - هست، اللهم صل علی محمد و آل محمد. خب اینجا دیگر خیلی واضح است که ضربت وجود مقدس اولین وصی مبارکش در روز خندق، یک ضربت ظاهری اش ثوابش از عبادت جن و انس بالاتر، است، این طبیعی این رتبه از قرب این است که عبادت جن و انس، رهین حرکات عبادی این‌ها هست، رهین حالات عبادی این‌ها هست. این‌ها با خدا حالتی دارند که احدی جز خودشان نمی‌تواند تحملش کند؛ نه ملک مقرب می‌تواند تحملش کند، نه نبی مرسل می‌تواند تحملش کند، نه شهید و صدیق می‌تواند تحملش کند. انّ لنامع الله حالات»، حالتی که اینها دارند و سیر و قربی که این‌ها دارند، یک چنین منزلت اعظمی را دارد که «به خصصتهم دون العالمین جمیعاً»! کیفیت ربطی که به خدای متعال دارند و آن افاضه ای که خدا می‌کند از کلماتش بر این‌ها و به کلمه ای که آن‌ها را مخصوص می‌دارد و به حقیقتی که آن‌ها را مخصوص می‌دارد، دون العالمین جمیعاً که هیچ یک از افراد اهل عالم با آن‌ها شریک نیستند، این یک حرف. در این منزلت که نگاه بکنید! - خوب عنایت بفرمایید! - اگر گل، درخت گل، گل می‌دهد، اگر آب برای این ریشه گل جذب می‌شود، اگر هر چه که می‌بینید در عالم، از قوانین ثابتی را که می‌گویید این‌ها قوانین طبیعی ثابت هست، این‌ها ترکیب نمی‌شوند، تجزیه پیدا

نمی‌کنند، می‌دانید که البته این مطلب در رتبه سابق بر این مطلب تمام است که همه این‌ها به وسیله ملک و شفاعت ملک با هم دیگر ترکیب می‌شوند و تجزیه می‌شوند، تمام این عالم، یک حفظه ای دارد، یک مأمورینی دارد و همه اش هم برای رشد لازم هست. همه این‌ها قوامش به ولایت الهیه هست، قوامش به ولایت ربوبیه الهیه هست. و سرپرست کل کائنات، شخص نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - هست. (اللهم صل علی محمد و آل محمد) حالا در اگر ما در این مرتبه نگاه نکنیم، اشتداد قرب ولی اعظم الهی موجب کثرت و بیشتر شدن کثرات و وحدت این کثرات و به عبارت دیگر رشد وحدت ترکیبی عالم است، نه فقط برای این عالم خاکی و ناسوت؛ برای همه عوالم است. رشدی که برای جناب جبرئیل - علیه السلام - هم پیدا می‌شود، در پرتو همین مطلب هست؛ «ان روح الامین فی حدائقنا الساقوره نال من فواکهنا الباقوره»؛ ریزه خوار این‌ها ملک مقرب هست، همه عوامل هست. همه تسبیح‌هایی که اهل ملکوت می‌گویند و همه تسبیح‌هایی که گفته می‌شود، در همه جا شریک هستند با آن تسبیح و رشدی هم که برای همه پیدا می‌شود، در پرتو این‌ها هست. ثواب صلوات برایشان هم باید هم این‌گونه باشد که قابل قیاس با هیچ چیز نباشد؛ چون صلح و انعام و لطف و مرحمت و رحمتی را که خدا برایشان می‌فرماید بر همه کائنات است.

حالا نکته دوم را می‌خواهیم عرض کنیم، می‌خواهیم عرض کنیم که در عین این عظمت بلندی که برای ظهور مشیت الهیه در عالم تکوین گفته شد، در عین حال، خدای متعال، اعظم، اکبر، من آن یوصف؛ قرب به او تحمل می‌خواهد. هر چه که گفته شد، این در جنب خدای متعال که قرار می‌گیرد، اصلاً قابل قیاس نیست. در جهتی او که قرار می‌گیرد، تحمل می‌خواهد. چگونه جبرئیل می‌گوید «لو جنوت لا حترقت؛ یعنی اگر نزدیک تر بیایم می‌سوزم؛ یعنی تحمل نمی‌توانم بکنم، آن رتبه از قرب را. این قرب، - خوب عنایت بفرمایید! - این قرب در یک مرتبه تحمل می‌خواهد در شکل عالم انوار، سایه اش که می‌آید به این عالم امکان هم اینجا هم تحمل می‌خواهد. نزدیک شدن به حضرت حق، ممحض شدن در او و مخلوق بودن، لازمه اش این است که سعه تحمل حاصل شود. مشکلاتی که در اینجا دیده می‌شود، مشکلات تحمل است، نهایت، مشکلات تحمل در مرتبه نازل است. حالا اگر در نظام کلی عالم بیایم ها! که در این رتبه ای که داریم بحثش را می‌کنیم در اختیار شامل، در

اختیار شامل برای همه کائنات، پرستش خدا، گاهی است تحملش را در رتبه ای شما می بینید که به اندازه بلند شدن و راحتی را کنار گذاشتن و یک نماز شب خواندن است، گاهی است در حالات نماز شب است، گاهی است در درگیری با - به حضورتان که عرض کنم - مشکلات اجتماعی است، گاهی است می گویند که این باید یک دستگاه مهم مقابله باشد تا این که تحمل متناسب پیدا بتواند بشود. وجود هوای نفس را یک وقت در فرد می گویند، یک وقت در جمع می گویند، یک وقت می گویند که در دستگاه طاغوت، در وجه کلی که نگاه نکنید، پرستش به شکل حیوانی از انسان ها صادر شود، جبر هم نه، اختیاراً بعد هم به شما عرض می کنیم، تا زمینه تقرب پیدا شود، تا بستر تقرب پیدا شود، در وجه اعظم، در مرتبه بسیار بالا. در مرتبه پایین که می گیریم، در گیری با این ها هست که می گوئیم تقرب است، پیدا می شود. در مرتبه یک خرده پایین تر که بیاییم، می گوئیم که خب، این شخص کافری که دارد کفران می ورزد و توجه اش به یکی از این نیاز ها شده، به یکی از ابعاد حیوانی اش شده، یک نحوه از این پرستش ها را انتخاب کرده، آن نحوه از پرستش، قابلیت پرستش ندارد یک، متناسب با انسان نیست. رتبه حیوانیت است، ولیکن نفس این حرکت، در رتبه حیوانیت جا دارد برای پرستش خدا، زمینه است. مناسب نیست برای رتبه انسانیت، لذا می گوئیم سزاوار نیست، قابلیت عقاب دارد و عقاب خارجی و داخلی، ولیکن این رتبه از شکل حیوانیتش ناقص ترش را شما می گفتید که زمینه است برای تقرب، برای شخص دیگری تا برسد به رتبه اعظمی که برای ولی خدا می گویند. حالا این که انسانی هم که خودش را رفته کرده حیوان، شده یک حیوان خیلی درنده تری، خیلی هم به او درگیری شدید تر است دیگر، اگر آمریکا را آدم توجه بکند، از اژدهایی که سابقاً در حالا مثلاً کتاب های تاریخ است، نمی دانم جانور شناسی و این ها، عکس هایی را می اندازند، اسکلت هایی را نشان می دهند، قد یک درخت چناری مثلاً بر حسب تصویری که کشیدند، حالا تصویر یا تخیلی است یا این که تخیلی نیست، ما کاری به آن حرفش نداریم، هیکل برایش درست کردند، یک چیز هایی هم درباره اش داستان ها گفتند که مثلاً این - من باب مثل - از دهانش آتش می آید، چه، فلان، به فرض این که چنین چیز هایی باشد، به فرض در یک زمانی بوده، درگیری با او خب یک تیری، چیزی، کسی می انداخته، قدر همین که روحیه اش را نمی باخته، نمی شکسته، دست از توحید بر

نمی‌داشته، خب مثلاً آن را می‌توانسته ضربه بزند با فرضاً چند تا تیری، چیزی، بعد ابزار و اسلحه ای که قدیم به آن کار می‌کردند، ولی حالا آیا امریکا واقعاً از آن جانور خیلی جانور تر است. صد میلیون بار هم بگویید جانور تر هست راست گفتید. این - به اصطلاح - ابزاری که در اختیارش هست، و این - به اصطلاح - نظامی که درست کرده و این ها، خیلی از اژدها بدتر است، خیلی خیلی اصلاً قابل قیاس نیست. درگیری و رو به روی این ایستادن و گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله (اللهم صل علی محمد و آل محمد) که آقای خمینی بحمد الله با یاری امام زمان - صلوات الله و سلامه علیه - ایستاد و محکم ایستاد روبه روی این، این خیلی مهم تر از ایستادن رو به روی اژدها است و دعوی با اژدها هست. سحره مثلاً کذا خب، مثلاً چیزی درست می‌کردند و سحری می‌کردند و تصرفاتی در خیالات می‌کردند، خب این کاری که الان این سیاست باز ها با این رسانه های گروهی شان می‌کنند و مردم را به وا همه می‌اندازند، به وا همه می‌اندازند و تصرف در خیال مردم می‌کنند که حق را خاموش کنند. که باز هم این قبلاً هم اشاره کردم احتراز بکنید از گرفتن صدا های بیگانه. ظاهراً به حسب بعضی از روایات، کسی که استماع بکند قول کسی را، پرستش کرده مسیر او را؛ این کار انجام نگیرد، بد است. الحمد لله شما ها که منزه هستید از این که این کار را بکنید، ولكن نشر هم بدهید که - به اصطلاح - مسلمین عادت نکنند به استماع قول باطل، تا همان زخرف قول است، همان مسئله سحر است. سحر یک نحوه تصرف در - به اصطلاح - روحيات بود، این هم یک نحوه شدید ترش است. این مسحور می‌کند جمع جمع، جمعیت های زیاد را مسحور می‌کند، به باطل دعوت می‌کند جمعیت های زیادی را. پرستش غیر خدا، می‌طلبد جمعیت های خیلی زیاد را. حالا برگردیم صحبت را ادمه بدهیم حضورتان. اختیار در رتبه اعظمش تصرف در کل تاریخ شد. مقام نیابت خدای متعال در عالی ترین رتبه همیشه، صحیح هم هست که دیگر به آن بگوییم اشهد انک خلیفه الله؛ تو جانشین خدا، نایب خدا، نماینده خدا هستی؛ باب الله الذی منه یوتی. ید الله، عین الله فی خلقه، خلیفه الله علی عباده، این ها را صحیح است دیگر بگوییم. اضافه تشریفی هم نیست احترام گفته باشیم، مثل مثلاً شما به من بگویید حجت السلام، من به شما بگوییم حجت الاسلام، ها! شما بگویید شما آقای بزرگواری هستید، ما هم بگوییم این اضافه تشریفی نیست؛ حقیقی است این نسبت هایی

که می‌گویید؛ و انتم باب المبتلی به الناس، من ائتکم نجی، آمن من لجأ الیکم و هدی من تمسک بکم»، «ما خاب من تمسک بک و امن من لجأ الیک». در حالی که در خیلی از جاها می‌گویید که «خاب الوافدون الی غیرک» معنایش این است که این‌ها طریقی هستند که «وافدون الی الله» به این طریق توجه می‌کنند. اگر این‌گونه شد معنایش این است که واسطه در اعطاء نعمت قرار می‌گیرد موضوع در طریق. می‌خواهیم برویم به یک هدفی برسیم، یک راه منحصر هست برای رفتن به آن‌جا، این از این راه رفتن همان و به هدف رسیدن همان. اگر از این راه هم منحرف شدید، به هدف نمی‌رسید! کسی که می‌خواهد به این هدف برسد، باید از این راه برود. ربوبیت الهی، مقام ربّ بودن، پرورش، در رشد، این طریق، این ولایت، این مسیر، موضوع می‌شود، موضوعیت پیدا می‌کند. حالا ببینیم آیا صحیح است بگوییم در جمیع مراتب ولایت همین‌طور است؟ و بگوییم رسالت هم که بیان راه هست، به معنای همین ولایت هست؟ بنا شد رشد به وسیله پرستش خدا تعریف شود، پس نمی‌شود گفت رشد اقتصادی و کلمه رشد را پشت سرش بیاوریم، مجرد از پرستش خدا، پرستش اصل شد در جریان رشد نیازها، چرا؟ چون پرستش، اصل شد در الگوی تخصیص نیازها از این طرف که نگاهش کنید. از طرف دیگر نگاهش نکنید نمی‌توانید شما پرستش را کمال فرض نکنید برای چه پس پرستیده می‌شود؟ اصلاً حرکت چرا واقع می‌شود؟ حرکت برای تغییر، برای رشد است؛ حرکت برای این است که چیزی که ندارید پیدا کنید، واجد شوید. به نظام حساسیت‌ها که بخواهید رجوع بکنید، می‌گویید حرکت می‌کنم برای این که چیزی که ندارم پیدا بکنم دیگر! همان بحثی را قبل‌ها، خیلی قبل‌ها در خاطر مبارکتان باشد، اگر - خوب عنایت کنید‌ها! چون بحث تغییر اشاره می‌کنم به اصالت رابطه، برادرانی که آن‌جا را در خاطرشان باشد. [...]

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۴

۶۸/۰۵/۱۴

استاد حسینی: عنایت خاص ولی الله الاعظم - صلوات الله و سلام علیه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و روحی لتراب مقدمه شریف الفداه - نصیب ما بگردان! خدایا! کلمات، گفتار افکار نیات ما را مرضی خاطر شریفش قرار ده! خدایا! به تصرف و شفقت حضرت اش ما را الهی گردان! بارالها! همه آناء لیل و النهار ما را الهی گردان! «اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا بالنور الفهم اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک رحمتک یا ارحم الراحمین و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.

خب حالا یک قسمت از بحث را ابتدائاً در باب این که اگر معنی کمال درست شدن یک تخصیصی باشد هماهنگ با عالم که این تخصیص موجب؛ یعنی لااقل زمینه انتقال از یک مرتبه به مرتبه دیگر را ایجاد کند و آن مرتبه هم قرب باشد؛ یعنی قرب حاصل شدنی هم باشد، بعضی از مراتب قرب، این طوری نباشد که شما بگویید ما چه تخصیص الهی بدهیم افعالمان را و چه تخصیص شیطانی بدهیم، در مسئله قرب و بُعد بالمره - به اصطلاح - حتی در مرتبه زمینه و رسیدن به عجز، هیچ چیز اثری ندارد، نه اینگونه نیست. اگر شما اختیاران اختیار صالح باشد، آن اختیار شامل بر کلیه انتخاب های تان، آن محور انتخاب های تان محوری الهی باشد و طلب قرار بگیرد بر آن اساس، اولین رتبه جاری می شود. خود آن اختیار اول که هم رتبه سابق است و هم سبقت زمانی اش موجب می شود بر جریان، هر دو تا را با هم دارد. این جاری می شود اول پرستش در نحوه تخصیص و بعد هم تخصیص که واقع شد آن وقت زمینه ای مهیا می شود برای این که به حول و قوه خدای

متعال انتقال پیدا کنید از یک درجه شددت به درجه بالاتر، اگر انتخاب الهی باشد. به درجه بالاتر که می‌رسید قرب بیشتر برابر است با شدت بیشتر در تعلق. نمی‌شود قرب حاصل شود، شدت حاصل نشود. اگر - به اصطلاح - من باب مثال برای تمثیل عرض می‌کنم. اگر یک میلیارد درجه فرض کنیم از اول مکلف شدن آدم تا آخر از دنیا رفتن هر بشری یک میلیارد درجه داشته باشد، این گونه نمی‌شود که شما بگویید درجه اول و وسط و آخر قریبش بیشتر است، ولکن شدت تعلقش مساوی است. این گونه هم نمی‌شود بگویید قرب بیشتر شد، کمال بیشتر نشد. قرب عین کمال است. و کمال و قرب و شدت، سه تعبیر از یک مطلب هست. یعنی هر گاه شدت تعلق باشد، معنایش این است که قرب بیشتر است، معنایش این است که وحدت و کثرت بیشتر است، معنایش این است که شدت بیشتر است. نمی‌شود بگوییم شدت نداشته باشد، کمال هم نداشته باشد. ولی قرب داشته باشد. قرب توأم با شدت تعلق است. شدت تعلق توأم است بنا به تعریفی که گفته شد با وحدت و کثرت است. توأم با کمال بیشتر است. حالا اگر ما فرض کردیم که چنین چیزی باشد و تعریف کمال هم با تعریف قرب از هم دیگر جدا شدنی نباشد، بینیم آیا معنای اختیار هم شدت که پیدا می‌کند، توسعه پیدا می‌کند همراه با شدتش یا نه؟ یعنی ظرفیت اختیار که بالا می‌رود، لازمه اش این است که دامنه تصرفش و طلب الهی اش هم گسترده تر شود یا نه؟ لازمه اش این است که مقام نیابتش از طرف خدای متعال یک رتبه بالاتری قرار بگیرد یا نه؟ بنا بر آنچه که بیان شد، اگر وحدت و کثرت از یکدیگر قابل تفکیک نباشد، باید این رتبه دوم زمینه تصرفش گسترده تر از زمینه اول باشد. حالا یک چند تا اشکال هست که آنها را بعد به آن می‌پردازیم، ابتدائاً خود مطلب را برویم یک مقدار جلو.

حالا اگر ما گفتیم که در رتبه بعد که کمال بالاتر است، نیابت از طرف مولا بیشتر است و دامنه اش گسترده تر است، می‌آید از خود انسان به خارج از انسان تأثیر می‌گذارد. تأثیری که می‌گذارد گاهی می‌گوید روی

چوب و سنگ و جمادات زمینه اختیار را شکل الهی می‌کند؛ یعنی می‌آید مسجدی بنا می‌کند، معبدی درست می‌کند، جایی را درست می‌کند که اگر دیگران بخواهند خدا را بپرستند آنجا جایی باشد و سر و سایه ای باشد، محلی باشد، وعده گاهی، میعاد، میقاتی، جایی باشد که بشود آنجا آمد و خدا را پرستید، این یک نحوه است. گاهی می‌گویید که خب، خود آن تصرفاتی که شده در سنگ و چوب و تشکیلات، خب محراب درست شده، مسجد درست شده - به حضورتان که عرض کنم که - فرضاً وقف شده، قرار داده شده برای خدا، این یک رتبه هست. کما این که ضدش هم می‌گویید که اگر کسی مفسقی درست کرد، محلی برای فسق درست کرد. یک رتبه بالاترش این است که بگویید خیر، این مطلب برای همه مراتب اختیار جاری است. بشرها همه یک محور انتخاب دارند آنهایی که هم جهت با این اختیارند در مراتب مختلفی قرار دارند. همه که هم رتبه نیستند! همه نه در یک رتبه از شدت اند و نه در یک رتبه از تصرف. هم جهت‌ها طبیعتاً در طول یکدیگر قرار می‌گیرند؛ یعنی انسان دیگری بر اساس اختیار خودش، بر اساس جهت‌گیری خودش، بر اساس انتخاب شامل خودش، خودش را قرار می‌دهد در اختیار این شخصی که در جهت اختیار او در رتبه بالاتر قرار دارد؛ یعنی می‌شود ظرف، زمینه برای عملکرد کسی که در رتبه بالاتر از خودش هست، نهایت فرقی خیلی زیاد است. این زمینه از قبیل گل و خاک و سنگ نیست. اثرش در خدمت اختیار شدیدتر، تعلق شدیدتر که قرار می‌گیرد خیلی بیشتر است. از گل و خاک و سنگ این هم زمینه شده، ولکن چه زمینه ای؟ زمینه ای که می‌تواند خود واسطه بشود در جریان سرپرستی. این خودش به تنهایی می‌توانست در عرض دو سال یک مسجد خشت و گلی بنا کند، برود تدریجاً اره درست کند، چوب ببرد، بیاورد، خشت درست کند، شالوده بکند، رحمت بکشد دو سال یک مسجد کوچک درست کند، حالا یک جمعیت هزار نفری آمدند خودشان را در اختیار این قرار دادند. می‌تواند مسجد خیلی بزرگتری، خیلی مجهزتری در عرض دو سال درست کند پس بنابراین اختیارهای

هم جهت می‌توانند خودشان را زمینه قرار بدهند. یک پله کوچک می‌خواهیم - بالاتر عرض کنیم اینجا - می‌خواهیم بگوییم اساساً تعلق به خدای متعال، تعلق به جهت غایی، پرستش خدا، کیفیت بروز آن نحوه ظاهر شدنش تعلق هایی است که در این نظام شکل می‌گیرد. وحدت و کثرت اجتماعی. دیگر برای انسان که مقام نیابت و خلافت هست، سرپرستی اش نسبت به غیر انسان فرق می‌کند با سرپرستی اش نسبت به درست کردن، زراعت انگور و سرکه، از انگور سرکه ساختن یا شراب ساختن. خلافت الهی و سرپرستی که در این جا واقع می‌شود گسترشی که برای افراد تحت سرپرست پیدا می‌شود، گسترشی است در رتبه خلافت و نیابت. و سرپرستی هم که برای آنها حاصل می‌شود، سرپرستی در رتبه ولایت و نیابت. توسعه اختیاری هم که پیدا می‌شود در این نظام اصلاً معنا دارد. وحدت و کثرتی هم که پیدا می‌شود در این نظام ولایت معنا می‌دهد، ولایت انسانها نسبت به هم، می‌شود شالوده ولایت بر این عالم در محصولات اجتماعی که بعداً می‌گوییم که منحصر به همان مسجد نمی‌شود. خب حالا! اگر گفتیم این‌ها با هم که باشند تحت این ولایت یک فرقی پیدا می‌کند با آن ولایتی که گاهی در لسان بعضی از عرفا، بعضی از عرفا، نسبت به ولایت های اخلاقی گفته می‌شود در دست در دستگاه - به اصطلاح - در بیان مسئله ولایت، شبیه آن چیزی را که شبیه ها! نه عین این مطلبی را که داریم عرض می‌کنیم! شبیه این چیزی را که عرض می‌کنیم، بعضی از عرفا درباره این که باید شخصی که سالک هست تحت سرپرستی قرار بگیرد، ذکر می‌کنند. و این که مراتبی هم دارد ولایت، ذکر می‌کنند. ولی این شبیه آن است، نه این که آن است، با آن فاصله دارد. فاصله اش فاصله بین جامعه شناسی و روان شناسی است. یک وقتی می‌گویید که ایمان به وسیله یک تذکر، خوب عنایت فرماید ها! گسترش ایمان و سرپرستی ایمان به وسیله یک تذکراتی مداومت بر یک حالاتی تا یک سیرهایی پیدا شود و یک ملکاتی، گاهی می‌گویید یک تنه آقای خمینی بدون این که با این بسیجی ها تماس داشته باشد با مثلاً صد هزار تا بسیجی

بخواهد یکی یکی به آنها برایشان درس اخلاق بگوید، دانه دانه برایشان دستورالعمل معین کند برایشان بگوید که الآن من موافق با حالات و روحيات تو این می بینم که مثلاً تو قرآن بخوانی یا شما چه کار کنی، مثل یک روانشناس. روانشناس نسخه می دهد، این هم سر جای خودش قابل طرح در پاورقی هست ها! این که در لسان بعضی از فقها دستورالعمل را بدعت می دانند، باطل می دانند، این جای یک سؤال است، یک سؤال مهمی است به نظر من. که ما افراد بیمارمان را در قسمت بیماریهای روحی به دکتر و روانشناس می سپاریم، دکتر روانشناس هم نسخه می دهد، آدم را خوب می کند. ها؟! شما اگر بخواهید بگویید اسلام نمی تواند بیمار روحی را خوب کند که این نمی شود که، این معنایش این است که در یک مسئله ای آسیب شناسی نداریم، اگر آسیب شناسی نداشته باشیم، برنامه رشد هم نداریم. روانشناس می آید در کشورهای مختلف تست های روحی معین می کند، می گویند: این به درد رشته ریاضی می خورد، این به درد رشته هنری می خورد آن به درد رشته چه می خورد، تقسیم می کنند. آدمها را. در حتی مراکزی که هزینه برای تحصیل می پردازند و پرورش یک عده ای را - به اصطلاح - به عهده می گیرند، می آیند یک دسته بندی بین انسانها می کنند، اگر مطلقاً بگویید این کلاً بدعت هست، نمی شود دستورالعمل برای شخص داد، کسی حق برنامه معین کردن برای این فرد و آن فرد ندارد. همه مساویند در برابر خطابات شرع، خب می خواهید چه کار بکنید مسئله بیماری های روحی را؟ می خواهید چه کار بکنید مسئله گزینش و - به اصطلاح - پرورش انسانهای سازمانی که متناسب با کارتان باشد، اینها را می خواهید چه کار کنید؟ این سر جای خودش آن صحبت کنار، این به اندازه ای که بحث در پاورقی اشاره شده باشد.

حالا اگر کسی بگوید که خیر، اگر اشکالتان این است که فقط تمسک به - خوب عنایت کنید ها! پاسخ اشکالات - اگر اشکال این است که، از ناحیه فقها به عرفا، اگر اشکال این است که فقط تمسک به ادراکات

روحی به تنهایی کافی نیست، حجت ظاهری می‌خواهد، این حرف خوبی است. که بگویید صد تا نسخه می‌نویسیم اینجا، ولكن برای مریض که می‌خواهم بدهم هم حالات حسی اش را ملاحظه می‌کنم، هم حالات روحی اش را ملاحظه می‌کنم، هم تناسبش را با این نسخه هایی که از شرع استنباط کردم ملاحظه می‌کنم تا بگوییم این نسخه به درد این آدم می‌خورد تا حجتی داشته باشم. همان طور که دکتر روانشناسی هم می‌آید رفتار حسی و ظاهری این را می‌بیند، سؤالاتی از وضع فکرش، وضع روحش، وضع کارش می‌کند بعد تشخیص می‌دهد یا تخمین می‌زند هر چه که این فلان بیماری را دارد، باید هم فلان نسخه را به او داد. می‌گویید بدون حجت نباید کار کرد آن یک بحثی است در باب حجت و حرف حرف متینی است. بدون حجت نباید کار کرد موافقم. حجت باید قائم باشد؛ یعنی حجت باید تمام باشد. باید هم ادراکات نظری هم ادراکات حسی، هم ادراکات قلبی بگوید این نسخه برای این مریض خوب است، ولكن آن طرفش گفتند که نه، به دلیل این که اینها با فقط یک ابزار نگاه می‌کنند ما اصلاً نسخه دادن نداریم، این حرف حرف درستی نیست از هر که باشد. نمی‌شود گفت - به حضورتان عرض کنم که - ما مرض هایمان را می‌دهیم دست افرادی که اصل ایمان به خدا را باطل می‌دانند. اصل علم و انگیزه را - به اصطلاح - مادی می‌دانند و مبنایشان هم الحادی است، به آن طرف هم که می‌رسند سعی می‌کنند این را مادی بار بیاورند. مداوایش که می‌خواهند بکنند به یک مرض دیگر روحی مبتلایش می‌کنند. این صحیح نیست. حالا از آن خیلی بالاتر، آقای خمینی نشان دادند که می‌شود بدون این که کسی را تحت مراقبت روحی مثلاً در یک جمع کوچک قرار داد، می‌شود جمعیت های عظیمی را فرستاد به جبهه تا مرز شهادت به کمالات روحی می‌شود رساند. البته ایشان تبعیت از الگوی جدشان نبی اکرم و اهل بیت طاهرین فرمودند، ولكن این مطلب را نشان دادند که می‌شود یک چنین رشدی برای جامعه واقع بشود. اگر کسی نفهمد بگوید الآن وضع جامعه مثل وضع سال ۵۶ هست، ۵۵ هست

این دیگر قاعدتاً یا آدم خیلی مهجوری است از جامعه، دور است پرت است، یا دیگر نمی‌شود چیزی به او فهماند. برای اینکه تهران پُر از فساد بود از - به حضورتان عرض کنم که - میدان ولیعصر به بالا چقدر مشروب خانه بود. به اندازه آب میوه گیری ها آب میوه فروشی ها، بساط مشروب فروشی بود در تهران، چقدر فسق بود. کسی بگوید که هیچ فرقی نکرده، کمالی برای جامعه حاصل نشده، این خیلی بی ربط است. به هر حال برگردیم سر صحبت‌مان. این که ولایت اجتماعی این اساس هست در سرپرستی و در رشد. یک پرستش اصل بود، این تمام. بین اختیارات عباد، اختیار شامل اصل حاکم بر انتخابات است، حاکم بر انتخاب های مختلف جزئیة هست، این مربوط به بحث های قبل است. بعد اشاره شد که قرب هم به همین وسیله الگوی تخصیص مشخص می‌شود؛ یعنی انتقال به مرتبه بعد. حالا می‌خواهیم عرض کنیم وحدت و کثرتی را که اصلاً برا یاختر بشر، نفس اختیار را ملاحظه کنید ها! نفس اختیار مقام نیابت است. این سعه پیدا نمی‌کند مگر مفروض این باشد که مختارهای دیگری هستند که می‌توانند واسطه قرار بگیرند در وحدت و کثرت. حالا اگر قرار گرفتند اختیار های دیگر واسطه و نایب شدند، خب سعه بسیار زیادی پیدا می‌شود. سعه اختیار به این است که جاری بشود اختیار سرپرست از طریق اختیارهای هم جهت دیگر در شئون مختلف در آن واحد. آدمیزاد هم می‌تواند زمینه باشد، ولی زمینه شدنش فرق دارد با زمینه شدن گل و گیج، سنگ و چوب. یک نظام ولایی درست می‌شود. و این نظام ولایت، هم بستر سرپرستی برای افرادی است که تحت این نظام اند و واسطه شدند هم برای کل آن چیزهایی که تحت تصرف قرار می‌گیرد و هم بروز طاعت از شخص ولی، در یک سعه بسیار گسترده تر. یعنی ولی، آن سرپرست عبادت می‌کند خدای متعال را از طریق اعمال کسانی که خودشان را در اختیار او قرار داده اند. آقای خمینی عبادت می‌کند خدای متعال را - خوب مثال را دقت کنید ببینید مثال درست هست یا نه؟! - عبادت می‌کند خدای متعال را در جنگیدن با امریکا. ولی آن محال است

واقع بشود، این جنگ مگر این که به این شدت خاص. مگر این که این عده از مردم با ایشان همراه باشند، هم جهت باشند. برای خود آن بسیجی ها بستر پرورش است. رشد می کنند، بالا می آیند از سطح معمولی به سطح شهادت طلبی می رسند. برای آقای خمینی هم بستر پرورشی است. این مطلب که یک وقتی است تکی جناب ابراهیم برابر دستگاه کفر می ایستد، دستگاه کفر از آن در همان زمان به ضیق نمی افتد، بلکه می خواهد ضیق درست کند برای جناب ابراهیم. آتش درست می کند، ایشان را نفی بلد می کند، از کشور خارج می کند. ولی دو تا رئیس جمهور بزرگ امریکا با برنامه ریزهایشان شاید مثلاً دویست، سیصد هزار تا دانشمندی که می گویند که حدود ۲۰۰ هزار تا دانشمند با دستگاه های سیا ارتباط دارند در خود مراکز تحقیقی امریکا من وارد به تعداد و ارقام اش که نیستم. حالا علی فرض که این شایعات صحیح باشد با آنها همه را تو مجلس می اندازد به اندازه ای که خودشان می گویند که ما ده سال برنامه های مان به بن بست افتاد. ما تصرفاتی را که می خواستیم بکنیم به تنگنا افتاد. ما نتوانستیم کار خودمان را بکنیم. این وحدت و کثرتی را که پیدا می کند عمل ایشان، این شدتی را که پیدا می کند، اگر هیچ کسی یاور نداشته باشد و همه هم مهاجم باشند براو، در وهله، در آن زمان و در آن حین این مطلب واقع نمی شود.

پس صحبت ما این است که انسان اگر خودش را زمینه قرار بدهد به وسیله اختیار شاملش ظرفیت اختیار را در جهتی که هست قرار بدهد در اختیار دیگری، سعه آن کسی که متصرف هست بیشتر است در تصرف. ظاهراً این مطلب هم در این حدش غیر قابل انکار باشد که آدم یک عده ای از انسانها خودشان را قرار بدهند در اختیار او، قدرت انتخابش، تقسیم کارش، توزیع کارش همه اینها بیشتر می شود تا این که تکی بخواهد کار کند. حالا اگر از این جا یک پله بخواهیم بالاتر توجه کنیم. بگوییم پرستش وقتی می گوئیم خدای متعال بشود می تواند بدون کیفیت واقع بشود مطلقاً؟ می گوئید نه. باید حتماً کیفیت داشته باشد. در کیفیتش هر چه به عقل

هر کسی رسید باشد؟ یا این که در کیفیتش امر خدای متعال را اطاعت کنند؟ امر خدا را مستقیماً همه منتظر باشند که وحی به آنها بشود؟ یا این که اطاعت از رسول بکنند. اطاعت از ولی و وصی رسول بکنند. بعد حالا دوست داشتن، تعلق به این مراتب هم می‌خورد یا نه؟ یعنی آن تعلق را که گفتیم به جهت غایی، این نسبت به هم جهت‌ها هیچ ارتباطی ندارد؟ یا با انسان‌هایی که قرار می‌گیرند واسطه در طریق، نمی‌تواند تعلق خاطر نداشته باشد؟! شما نسبت به عمل عبادت و معصیت نمی‌شود یک حال را داشته باشید و بگویید من اختیار شاملم به طرف خدا هست. بگویید من میلم به زیارت رفتن یا میلم معاذ الله، معاذ الله، معاذ الله به مفسق رفتن برابر اختیار شاملم هم بندگی خداست، محض هم هستم در بندگی خدا. می‌گویم، این چه رقم است؟ در الگوی تخصیص شما مفسق جا ندارد اصلاً. تخصیص هم که می‌دهید، فرضاً برای زیارت یا برای توسل یا برای چه، یک وزن کمی و کیفی بالایی را می‌دهید. خب اگر شما گفتید آن چه در جهت قرب مؤثرتر است، آن را من در تخصیص اولویت می‌دهم، اگر خود وحدت و کثرت و رشد اختیار، خود این مطلب اصل قرار گرفت، برای تخصیص چگونه تخصیصی را می‌توانید به آن بدهید؟ یعنی طریق رسیدن به طرف خدا که عین گسترش اختیار - خوب دقت کنید اینجا را - توسعه اختیار با قرب متحد شدند، حالا طریقتش اگر منحصر شد به نظام ولایت و گفتید وحدت و کثرت حاصل نمی‌شود در رتبه گسترش اختیار، مگر در نظام ولایت، دیگر آیا فرض دارد این که بگویید ما همه دوستیمان خلاصه نمی‌شود در نظام ولایت، [...] ولایت، و صحیح است که بگوییم: اختیار شاملی را که قدم قبل می‌گفتیم به وسیله تولی و تبری و ظهور تولی و تبری نسبت به نظام ولایت در تمام اعمالمان ظاهر می‌شود؟ این نسخه نمی‌دانم تا چه اندازه بیان من رسا باشد، عنایت بفرمایید! ضعف بیان ما را با دقت خودتان جبران کنید. ببینید! اختیار گسترش پیدا می‌کند؛ یعنی مقام نیابت گسترش پیدا می‌کند. توأم است با گسترش قرب، این مقدمه اول. این نظام ولایت هم عین گسترش وحدت و کثرت اختیار

است. چیزی زائد بر آن نیست. پرستیده نمی‌شود خودش که بگوییم این‌ها می‌شوند خدا. ولی طریق پرستش خود نظام ولایت می‌شود. عقلاً طریق پرستش خود نظام ولایت می‌شود. بعد من باید ببینم چای خوردن متناسب با تولی به ولایت فقیه هست یا نه، سیگار کشیدن متناسب با تولی به نظام ولایت هست یا نه، استفاده از بلندگو به متناسب با نظام ولایت هست یا نه؛ یعنی حساسیت‌های ما که بنا بود حول اختیار شامل در مرتبه اجمال شکل بگیرد، در مرتبه تفصیل حول نظام ولایت شکل می‌گیرد. پرستش خدا بدون کیفیت نمی‌شود، کیفیتش طریق می‌خواهد، گسترشش نظام می‌خواهد، اگر بنا شد گسترش پیدا بکند، باید نظام ولایت اصل باشد. آن وقت محبت اعلی باید مال کسی باشد که مظهر نمایندگی خدای متعال است؟! باید از شما بپرسم که چه کسی را الآن روی کره زمین بیشتر از همه دوست می‌دارید؟ اول می‌گویید که دوستی قبل از این که بخواهم کره زمین و این‌ها بگویم، می‌گویم خدای متعال و ائمه معصومین و - به حضورتان عرض کنم که - وجود مبارک حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلام علیه - سؤال می‌کنند روی کره زمین بین اینها که هستند نمی‌توانی بگویی بچه ام، نمی‌توانی بگویی مادرم، نمی‌توانی بگویی پدرم، نمی‌توانی بگویی برارم، نمی‌توانی بگویی معلمم، نمی‌توانی بگویی هیچ کدام از اینها، باید بگویی حضرت آیه الله خامنه‌ای. و این را - ان شاء الله تعالی - خدای متعال وارد بر قلب ما‌ها بکند. می‌گویند چرا؟ می‌گویید پرچم دار دین خدا است دیگر. هر قدر قدرت این بالا رود، قدرت کلمه توحید در دنیا بالا رفته‌خوب. هر وقت از خدای نخواستہ این قدرت ایشان برایش وهم واقع بشود، خوب قدرت خدا در زمین وهم واقع شده. حالا البته در قسمت سوم بحث زمان و مکان صحبت می‌کنیم که عین قدرت ولی فقیه هست که امکان تحقق احکام را می‌دهد و الا احکام محقق اجتماعی نمی‌شوند، محقق فردی می‌شوند، تازه فردی‌اش هم در آن هم خیلی سؤال هست که آیا به چه نحو محقق برای فرد می‌شوند؟

خب حالا اگر ما چنین چیزی را گفتیم، در چنین فردی زمان‌هایی را که معصومین حضور داشتند و چنین قدرتی نبود، برایشان، می‌خواهید بگویید، چنین رشدی نبوده؟ این چند تا قسمت دارد که باید جدا جدا مورد توجه قرار بگیرد.

یکی این که معصوم رتبه ولایت تکوینی دارد بر همه عالم، خاصه نبی اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - اللهم صل علی محمد و آل محمد - که ولایت معصومین هم در طریق جریان ولایت ایشان قرار می‌گیرد. که از این موضع که نگاه بکنید، نظام عالم تکوین کلاً مظهر پرورش دادن خدا هست. ببینید! مظهر غیر از خود شیء، است. خود شیء یک چیز است، یک چیزی را ظاهر می‌کند. مظهر ربوبیت الهیه هست. ولی عین نظام ولایت نبوی است؛ یعنی عالم کون، تمام عالمی که عالم هستی، عین سرپرستی نبی اکرم را که بخواهی ببینی عین خود همین نظام روابطی است که بر عالم جاری است. خدا از طریق ایشان فیض را، فیض ایجاد هستی و تعلق را به عبارتی که عرض شد جاری می‌فرماید. یعنی در جلسه قبل هم گفتیم که اشتداد قرب ایشان ظاهر می‌شود در همه مراتب. پس عین ولایت نبوی که بگوییم می‌شود نظام تکوین. نسبت به خدا که بخواهیم بگوییم، نمی‌گوییم عین ولایت خدا، می‌گوییم مظهر ولایت خدا. خدای متعال ظاهر می‌سازد به وسیله نبی اکرم این نحوه پرورش را که می‌بینید. با اعطایی که با صلواتی که بر پیغمبر می‌فرستد خدا، با رحمتی را که نازل می‌فرماید بر رسول اکرمش، این را - به حضورتان که عرض کنم - این اسماء و این امور را ظاهر می‌فرماید. ولی عین نظام ولایت نبوی است. اما در تشریح می‌آییم. تشریح برای انسان مختار است. شرع آنجایی گفته می‌شود که پای اختیار در کار بیاید. تشریح ابزار ولایت نبوی است. چگونه یک دولت قانون می‌گذارد یک جمع ده نفری قانون می‌گذارند. چگونه همین الآن در وحدت و کثرت که گفتیم، تقسیم کار می‌شود - به اصطلاح - حدود وظایف معین می‌شود، مقرراتی به درست می‌شود، نظمی درست می‌شود،

تناسباتی درست می‌شود در حرکات برای رسیدن به جایی، حالا یک تناسباتی برای این که این ولایت نظام داشته باشد، نظام ولایت درست بشود و وحدت و کثرت متناسب با یک چنین مرتبه ای، یک چنین تعلق به ولایت درست بشود، قانون گذاشته می‌شود. قانون خودش را که نگاه کنید، نه عمل به قانون ها! عمل به قانون باز رتبه تکوینی می‌آورد ها! خود قانون را که نگاه کنید، ابزار سرپرستی است. خود قانون هم در نفس قانونیت نشان می‌دهد این که از چه طریقی خدا به ما هست فیض را برساند. متناسب است این نحوه تخصیص از کلمات، این نحوه از حرکات، این نحوه از - به اصطلاح - حالات با کلمه ای را که شما می‌گویید نماز، نماز چه هست؟ نماز یک دسته از حالات است که می‌گویید نیت و حالات روحی. یک دسته از حرکات قلبی است، یک دسته از حرکات ذهنی است، یک دسته از حرکات - به حضورتان عرض کنم که - لسانی است و یک دسته هم از حرکات جوارح و اندامی که داریم هست. می‌گویید این مناسبت دارد با پرستش خدا. پس پشت سرش آیا بگوییم این اگر واقع بشود طریق لطف خدای متعال است به بنده. اگر تام و تمام و کامل واقع شد، این را خدا قرار داده که زمینه ادراک عجز یا هر چه که بعدش بنا باشد انعام شود به این. بعد یک دسته از حالات دیگر را درست می‌کنید، می‌گویید این دسته از حالات تناسب به بندگی ندارد، تناسب با طغیان دارد. کسی عرق بخورد؛ یعنی قوه عاقله اش، قوه اختیارش، قوه اختیار عن شعور. قوه تصرفش را از بین ببرد، بکند راست حیوانات، خب این دیگر شایستگی ولایت ندارد که. دنبالش هم رقص بکند حرکات خاصی که توجهش را به عالم دنیا زیاد کند، این پرستش خدا نمی‌آورد، پرستش خدا در شأن انسانیت غیر از پرستش خدا در شکل خوک است، غیر از پرستش خدا در شکل فلان حیوان است و بدتر از آن.

آن نحوه حرکت برای این منهی است. آن طریق بُعد است. طریق انعام به این رتبه از مخلوق نیست. پس تشریح طریق انعام است نسبت به حضرت حق، و ابزار سرپرستی است نسبت به صاحب شرع نبی اکرم (صلوات الله علیه و آله و سلم) - اللهم صل علی محمد و آل محمد -

حالا می آیم سراغ امور ولایت اجتماعی. ولایت اجتماعی در باب معصومین فاصله دارد با ولایت اجتماعی در باب برای فقیه در یک رتبه؛ یعنی این جا را باید تقسیم کرد. ولایت اجتماعی که برای فقیه می خواهید برای یک مقطع همان زمانی که هست، ولایت اجتماعی برای معصوم می تواند برای همان زمان واقع بشود می تواند برای تعریف واقع شود؛ یعنی چه؟ یعنی شما می گوید، سخن، رفتار، تقریر معصوم، فعلش، همه این ها می گوید حجت است برای استنباط حکم. می گوید تصرفاتی که معصوم دارد، اگر در مقام بیان حکم باشد. هر نحوه برساند حکم را، برای دیگران معتبر است. برای چه مقدار؟ می گوید امامت دارد بر همه عصرها و نسل ها. منحصر به یک زمان دون زمان دیگر نیست. اگر امامت دارد برای همه عصرها و نسل ها سؤال این است که آیا تصرفات حکومتی و سیاسی که می کند منحصرأً برای یک نسل است؟ موظف به یک نسل است؟ یا این که صحیح است کسی چنین احتمالی را طرح کند که معصوم در ولایت اجتماعی دو رتبه دارد: یک رتبه اش برای تصرف در تاریخ است و عملش برای دیگران قابلیت استناد دارد. یک رتبه اش از قبیل ولایتی است که برای فقیه قائل هستیم. مثل قضاوتی که می کنید. قضاوتی که می کنید باز دو رتبه دارد. یک رتبه اش فی مورد هست که عین یک قاضی فصل خصومت می کند. یک رتبه اش که مجتهدین می توانند بیابند از عمل قضاء او استنباط بکنند یک حکم قضایی را. عمل حضرت امام برای کل تاریخ بشر نمی تواند قرار بگیرد به صورت عمل معصوم اصولی که روی آن بخواهند فتوا بدهند. چرا؟ خود ایشان ادعا نمی کند که بر من نازل شده علم کتاب مطلقاً. معصوم می فرماید «و الله عندنا علم الكتاب» می فرماید «و الله در نزد ما هست گذشته و

آینده». ایشان که چنین چیزی نمی‌گویند. ایشان می‌گویند که ما استنباط می‌کنیم از این کتاب. ادراک خودش را یک ادراک انسانی از کتاب معرفی می‌کند. تبشیر و تندی‌ش در یک واقعه‌ای است که واقع شده. خطوطی را که معین می‌کند محترم، باید هم رویش دقت بکنند، و لکن هیچ وقت به عنوان رسالت خوانده نمی‌شود. هیچ وقت به عنوان ولایتی را که بر تاریخ است گفته نمی‌شود. بعدها در باز بحث زمان و مکان - ان شاء الله تعالی - این را مبسوط عرض می‌کنیم که پاسخ آن اشکالاتی را هم که قبلاً عرض کرده بودیم در دنباله این مباحث - ان شاء الله تعالی - می‌آید به موقع خودش که جای رسالت ضرورتاً باید اجتهاد بنشینند در دوران غیبت و جای ولایت هم باید ولایت فقیه بنشینند. این را بعد سر جای خودش عرض می‌کنیم و هر دو هم به ادراکات بشری هست. صحبت این که وحی لازم باشد و اینها نیست، راه بسته نمی‌شود در بندگی خدا. معنای بسته شدن راه بندگی خدا این است که بندگی غیر خدا را خدا امضاء کرده باشد که چنین چیزی نیست، نه در باب - به اصطلاح - امور ولایتش و نه در باب سایر بخش‌های عبادت فردی. یعنی راه نه در مسئله فهم حکم فردی می‌شود تا بشر هست و تا موجود مختار است، نه این راه بسته است و نه راه نظام ولایت و رشد اختیار بسته است، رشد بندگی و قرب بسته است. این‌ها دو تا نمی‌تواند بسته باشد. اگر بسته باشد، معنایش این است که خودش را تجویز کرده باشند. چون انسان که خالی از حالات نمی‌شود. این سر جای خودش بحثش را - ان شاء الله - عرض می‌کنیم. فعلاً در اینجا عرض می‌کنیم که مقام معصومین مقام ولایت اجتماعی است آن هم ولایت بر تاریخ است و در ولایت تاریخ دیگر اصلاً آن نحوه محاسبه‌ای که شما بگویید وحدت و کثرتش در حین مثلاً اتصال حضرت ابا عبدالله در حین جنگ چگونه بود و - به حضورتان عرض کنم که - رشد مثلاً هر کدام از این‌ها چقدر بوده، اصلاً آن طرح نمی‌شود، موضوعیت پیدا نمی‌کند. ایشان ولایت بر تاریخ فرمودند همین‌طوری که اجدادشان فرمودند. همانگونه که وجود مبارک علی بن ابیطالب فرموده است، حسن بن علی

فرموده است تا حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلام علیه - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) شأنشان محدود به ولایت اجتماعی در یک برهه نیست. سلطنت هست، ولی نه سلطنت در یک زمان خاص. سرپرستی رشد است، نه سرپرستی رشد در یک زمان خاص. البته شما ممکن است بگویید که در ثواب أعمال مثلاً الآن مردم ایران هم حضرت نائب الامام امام خمینی شریک هستند، عیبی ندارد، درست هم است، صحیح است، این انقلاب تا - ان شاء الله تعالی - بقاء دارد و - ان شاء الله تعالی - متصل می شود این بقاء به ظهور حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه ثواب برای ایشان نوشته می شود، این سر جای خودش محفوظ است. مثل ثوابی را که یک عالمی که کتاب می نویسد. خب بعد خودش هم ثواب می برد وقتی می خواند. بهره هم، خوب گوش بگیرید ها! بهره هم از ابداع احتمال شهیدین برای فقیه هست، و لکن بهره بودن غیر از این است متن کتاب شهید را یک فقیه مثل متن یک روایت نظر به آن بکند. مثل متن یک آیه نظر به آن کند. استنباط دستور سیاسی و دستور فرهنگی و دستور اقتصادی از کلام امام یک گونه می شود، از فتوای فقیه یک گونه. از ولی ای که هدایت جامعه را دارد یک گونه شما بهره می برید، ولی از امام معصوم که ولایت جامعه را داشته باشد بعداً یک گونه دیگر بهره می برید، دو رقم است. یک وقت شما می گوید فتوای مثلاً فلان بزرگ شیعه چنین است، خب این مؤثر در فهمیدن است. یک وقت می گوید کلام امام چنین است، کلام معصوم چنین است. این دو نحوه است، یک نحوه نیست. پس بنابراین اصلاً گفتن این که آیا وضعیت ائمه معصومین طرف قیاس هست با ما در وحدت و کثرتش، نیست اصلاً، نه اشرف آنها و نه کار آنها علاوه بر این که کیفیت کارشان کیفیت بسیار عظیمی بوده. یعنی چه؟ یعنی ما در همان قضیه عاشورا به تنهایی که تأمل کنیم انواع مشکلات را شما می بینید که با انواع حالات و هر کدامش هم با خصوصیت خاصی - به حضورتان عرض کنم که - در یک جایگاه خاصی از أعمال قرار گرفته. این مسئله نباید کوچک حساب بشود. خب قاعدتاً طفلی که عطشان هست بچه

شیرخواره، خب صبح هم عطشان بوده، می شده که صبح اول کار که حضرت آمدند روی دست بگیرند بیایند تقاضای آب بکنند، نکردند این کار را. این در یک وقت خاصی این کار را انجام دادند. می شده اول کار پرچم را بدهند مثلاً به یکی از شجاعان لشکر، به آقازاده عزیزشان جناب علی اکبر و بعد از حضرت ابوالفضل - سلام الله علیه - بخواهند حمله به لشکر را. می شده این کار ها همه اش را شما به کیفیتی که انجام گرفته، عالیترین کیفیت ممکن بوده که برای عقل ما ها نمی تواند واضح بشود ابعادش. یعنی یک کم از نیرو در بزرگترین کیفیت شایسته خرج کلمه توحید شده در تاریخ. بیجا در آن مصرف نشده چیزی. چگونه گفته می شود کار خدای متعال حکیم، علی الاطلاق است، چیزی در آن کم و زیاد نیست، ما سر در نمی آوریم خیلی از چیزهایش را سر در نمی آوریم، یعنی هیچ چیزش را سر در نمی آوریم، نه خیلی از چیزهایش را. من بخواهم مثال بزنم بگویم فقط چشم را، چشم انسان را بعد آدم می گوید که چرا می گوید که چشم؟ همین چوب، چوب را درست بگیر، بگو آن حقیقت کماهی که معلوم شده تا حالا بعدش بخواهی بگویی نقل چشم آدم؟ کار مقام خلافت الهی در منزلت معصومین کاری است که یک ظاهر دارد، یک باطن دارد. باطنش کار روی کل تاریخ هست. ظاهرش یک قضیه است در یک مقطع. شب ليله المبير علی بن ابی طالب - علیه افضل الصلوه المصلین - می فرماید که مالک می گوید که آقا شما دیشب هزار و یک تکبیر گفتید، هزار و یکی را کشتید. به هر حال ارادتمند و کوچک و دست پرورده شما هزار تکبیر گفت و هزار نفر را کشت. حضرت علی فرمودند با یک فرق؛ من تا هفتاد پشتش را می دیدم، اگر می دیدم در او خیری هست، شمشیر را بر می داشتم به طرف دیگری می بردم. تو همین طوری از دم می زدی دیگر. حضرت ابا عبدالله - صلوات الله و سلامه علیه - اثر کلیه تنظیمات کارهایش را الی یوم القیامه می بیند و طبیعی است که خب یک فقیه که می خواهد کاری را انجام بدهد، در یک مقطع را ملاحظه می کند. چنین تکلیفی برایش نیست. ولایت اجتماعی معصوم، ولایت اجتماعی

تاریخی است هر چند در وهله هم کار می‌کند؛ یعنی جمع است بین وهله، بین آن چیزی که اقتضای زمان و مکان در وهله است و بین پرورشی که برای تاریخ لازم است، دو بُعد را همراه دارد، مگر این که یقین بشود که این منحصر به مورد خاصی است. ادراک فقیه تدریجی الحصول است، تدریجاً برایش معلوم می‌شود دیگر، عملش از قبیل علوم انسان‌ها است و ادراک معصوم عن الله حضور پیدا می‌کند در نزدش، هر چه را که اراده کند. همان طوری که هست، بدون این که کم و زیاد داشته باشد. هم حجت برای معصوم تمام است در بندگی خدا، هم برای فقیه. ولی خب میان این تمام شدن حجت با آن تمام شدن حجت خیلی فاصله است. این مثل این است که شما بگویید فرضاً بگویید برای مجتهد یقین حاصل می‌شود که این تکلیف ما هست که این‌گونه عبادت کنیم. این یقینی که حاصل می‌شود با آن یقینی که امام معصوم دارد که در نزدش علم کتاب را هست، خیلی فاصله دارد. برای این مجری است، برای او علم به واقع هست، نه فقط علم واقع هست، علم واقع هم هست که شکل واقعیت این شخص هم هست در عین حالی که واقعیت دربارهٔ این الآن چه چیزی هست؟ چه باید به آن گفت؟ چه کار باید کرد؟

یک مطلب را باقی مانده عرض کنیم حضور مبارکتان. یک استدلال کوچک دیگر، در قسمت اول صحبت نزدیک به پایانش هستیم، یعنی بحث ولایت اجتماعی را امروز اشاره به آن کردیم، یک جلسه دیگر هم - ان شاء الله - دنبالش می‌گوییم. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. «و نرید ان نمین علی الذین الستضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» اگر ما باشیم و این که بگوییم باید استدلال عقلی یک محک صحتی هم بخورد از ناحیه وحی. نظام ولایت و ولایت اجتماعی و این‌ها که تمام شد، چه محک صحتی دارید که بتوانید این را به اثبات برسانید؟ ما باشیم و این آیه، این آیه تناسب به کمال عالم دارد یا تناسب با نقص عالم یا بی تفاوت است نسبت به هر دو؟ این اراده ای را که خدای متعال اینجا از اراده و

مشیت بالغه خودش خبر می دهد و ما را مطلع می کند که من اراده کردم، این اراده همین طوری لغو یا این که برای این که ما خوشحال بشویم مثلاً آدم وقتی این آیه را می خواند غالباً خوشحال می شود - ان شاء الله تعالی - که حتماً روزی خدا عبادت می شود روی زمین و کسی دیگر مشرک نمی شود بر خدا. خب این مسئله فقط همین هست، یا این که می شود از آن استفاده کرد که این کمالی است برای عالم که حتماً پیدا می شود؟ [پایان نوار اول و شروع نوار دوم] آمد. سر منزل هایی که در عالم وجود دارد، چه عالم برزخش، چه عالم قیامتش و چه عالم جنت و نار و الی آخر - ان شاء الله - لقاء رحمت الله، این کمالی خب هست، به طرف نقص که عالم حرکت نمی کند. عبث که خدا اراده نکرده که یک چنین چیزی واقع بشود این کمالی است که شما در آن آیه مبارک می خوانید که «ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» این مطلب این طوری نیست که فرق نداشته باشد چه یک دین ظاهر بشود برای مردم، چه یک دین ظاهر نشود. چه وارث قرار بگیرند اهل توحید، چه وارث قرار نگیرند. حالا ما باشیم این مطلب را به عنوان یک کمال ببینیم چطوری می توانیم عقلاً بگوییم که در قبلش کمال نیست؟ اصلاً خود این ختم رسالت به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت، این مشعر به کمال است یا مشعر به نقص است؟ این که «هزم احزاب وحده»، حملی که می کنید این مشعر به کمال است یا مشعر به نقص است؟ حمل می کنید برای این که یک نقص واقع شد؟! «انجز وعده» که می گوید این اصل وعده، وعده به نقص بوده و وفایش هم...؛ نقص بوده و بعدش هم «هزم الاحزاب وحده» هم یک نقص بوده، یا نه این طوری نیست؟ این که دستور داده می شود که تمسک به حبل الله این یک نقص است؟! این ها در کمال هیچ دخالتی ندارند، یا دخالت جزئی دارند و مقصد عالم را قرار بدهند که این دخالت جزئی است که کسی استنباط کند بله، حکومت خوب است و لکن دخالت جزئی دارد. که می گوید که «نرید آن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» این که قرار بدهد اینها را وارث

زمین، این مقصد جزئی می‌شود در پرستش خدا؟! این که یک دین بر همه ادیان قالب بشود این مقصد جزئی می‌شود در عبادت؟ به ذهن می‌رسد که از این آیات اگر لااقل نشود به عنوان صراحت نسبت داد، احتمالش را می‌شود داد. دیگر احتمالش متیقن از مطلب هست که این کمال است وعده به کمال داده می‌شود. این که تبعیت از طاغوت نهی شده در تمام مراتب و تعاون بر بر و تولی از ولی عدل دستور داده شده، احتمال هم دارد بگوید در قسمت ولایت اجتماعی هم باشد، نمی‌شود آدم بگوید که احتمال ندارد. ما متیقن از احتمالات باب توصیف را که بخواهیم نگاه کنیم نسبت جامعه متیقن از... یقینی از احتمالات یقینی را از مجموعه احتمالات. چه چیزی را در تعاون بر بر و تقوا و تولی به ولایت عدل و نظیرش دیده می‌شود و مقابلش تولی به ولایت جور و مقابلش کیف به - به اصطلاح - عبارات صریحی که - به حضورتان عرض کنم که - من به ذهنم می‌آید که در احادیث کافی باشد که اگر بردارهای دقت کنند آنجا پیدا می‌کنند در بحث ولایت، خدای متعال - خوب عنایت بفرمایید - این حدیث را هم من عنایت کنند و دیگر دنبالش استفاده کنیم سؤالاتی که طرح شده در آنجا می‌فرماید که خدا حیا می‌کند این که عذاب کند بنده ای را که «دانت به ولایت ولی عادل ولاکانت فی نفسها فاجره شقیه» و حیا نمی‌کند که عذاب کند بنده ای را که «دانت به ولایت ولی جائر ولو کانت فی نفسها بره تقیه» خدا آدمی را که به ولایت ولی عادل سر فرود آورده حیا می‌کند عذاب کند، ولو آدم بدکاری باشد و حیا نمی‌کند که عذاب کند بنده ای را که سر فرود آورده به ولایت ولی جائر، ولو آدم نیکوکاری باشد. آیا جزء این حمل چه حملی می‌تواند داشته باشد که آنجایی که می‌گویند بر تقی، یعنی در رفتار فردی بر تقی. سر فرود آورده به ولایت آمریکا ولو در اعمال فردی اش آدم متدینی است. مشکل است بشود این را حمل کرد، بر این که کسی که طرفدار معصومین هست و ولایت اجتماعی را هم قبول ندارد، اعمال عبادیش خوب است این را غرض باشد. چرا؟ چون کلمه بر و تقی نسبت به اعمال اهل تسنن [؟] پرش

صوت [۷:۱۳] نمی‌شود. بر و تقی خوب و پرهیزگار نسبت به سنی‌ها گفته نمی‌شود. بیشتر به نظر ما این احتمال رجحان دارد که در باب امور ولایت اجتماعی باشد؛ یعنی عمل سنی‌ها را که عمل برّ ما نمی‌دانیم، نماز دست بسته با یک وضوی با یک وضوی باطل با یک - به اصطلاح - رفتار خاصی آن را که ما برّ نمی‌دانیم. پرهیزگار هم نمی‌شناسیم آنها را. روزه ای را هم [؟ ۸:۰۶] مانده افطار می‌کنند که این روزه نمی‌دانیم که. و سایر اعمال‌شان الی آخر. خب آنها که برّ نیست اعمال‌شان تا بگوییم برّ و تقی پرهیزگار که نیستند که؟ چه پرهیزگاری؟! این ظهور بیشترش به ذهن می‌رسد مال شیعیانی باشد که بفهمند مسئله ولایت را و طرفداری نکنند. البته آن اگر کسی نفهمد خب در قصور یک حرف دیگر است. تکلیف ندارد. باز از روایات دیگر که اسلام بر چند چیز بنا شده و سؤال می‌شود، آن وقت پنجمین چیز را شماره می‌کنند می‌گویند «ولایت» باید بگویند «فما نودی به شیء مثل الولاية» خوانده نشده‌اند مردم به چیزی مثل ولایت. این ولایت را آنچه که در بحث ولایت کافی بحث می‌آید، حداقل از احتمال را ما در این جا عرض می‌کنیم. گاهی است می‌گویید که منحصر است شعاعش به ولایت تولی به ولایت معصومین، دیگر بعدش رها می‌شود. گاهی می‌گویید ولایت معصومین می‌آید تا ولایت فقیه در امور اجتماعی، سؤال این است که اگر بگویید می‌آید تا ولایت معصومین بعدش رها می‌شود، بعدش بشر محور خواسته‌هایش می‌طلبد کثرت و وحدتی را که نظامی را برای رشدش می‌خواهد بشر. نظام فقط برای تأمین و ظرفیت نیست. حداقلش این است که بشر در زمان فعلی که هستیم، دولت‌ها را در دنیا مردم می‌خواهند برای کمالات و رشدشان. برنامه‌های توسعه را مردم می‌خواهند. در جا زدن را نمی‌پسندند و دولت را هم مؤثر در این مطلب می‌دانند. حداقل از احتمال این است که کفار برایشان راه راه رشد باز باشد. راه می‌ماند این برای رشد بسته باشد. خب این قدم اول. قدم دوم این است که اگر آنها رشد کردند، تقاضای تسلط بر این طرف می‌خواهند بکنند یا نه؟ که این باشد - ان شاء الله

تعالی - برای جلسه بعد. یعنی اگر ما گفتیم که این دسته نه آن از آنها خواسته شده و نه کاری داشته باشند به ولایت. آن دسته از اختیار که اختیارات حیوانی است هم می‌توانند انتخاب کنند کسی را که در جهت مقصد دنیائیشان است، هم می‌توانند ارگانیزه بشوند و نظام بشوند و هم می‌توانند تسلط پیدا کنند، آن وقت ما بینیم این چه می‌شود؟ چطوری می‌شود دینداری این طرف؟ «والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته» (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۵

۶۸/۰۵/۱۶

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و صل الله على سيدنا و نبينا اباالقاسم محمد (اللهم صل على محمد و آل محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! كلمه باطل را از زمين برکن! آن چه وعده به وليات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما! نایب رشید ولیات حضرت آیت الله نایب الامام آقای خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام...؛ لشکر کفر در همه جناح ها مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی محشور به حضرت سیدالشهدا بفرما! معلولین جنگ شفای عاجل عنایت فرما! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله ی شهادت در راه خودت قرار ده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! روح پر فتوح رهبر عالی قدر انقلاب - رضوان الله تعالی علیه و قدس الله سره القدوسی - با رحمت عظیمت محشور گردان! با اولیائت محشور گردان! دعای خیرش را در حق ما مستجاب کن! حقوقش را ما حلال کن! از ثواب خیرات ما مستفیض و محذورش گردان آن چه را که تفضلاً نصیب می فرمایی! بارالها! صالحین امت حیاً و میتاً، علماً، ذوی الحقوق از خیرات و برکاتی که تفضلاً نصیب می فرمایی مستفیض فرما! بارالها! ما را از دعای خیرشان بهره مند گردان! بارالها! تفضلاً کلمات ما را در همه احوال آن گونه قرار ده که ولیات - صلوات الله و السلام علیه - راضی باشد! «واجعل لی ما یرضیک ان حجتک حجه بن الحسن» - صلوات الله و

السلام علیه - بارالها! عنایت خاص و مخصوصش بر بحث‌ها به عنایت و تفضل خودت جاری قرار ده! از عنایاتش ما را همه ما را محظوظ قرار ده!

«اللهم أخرجنا من ظلمات الوهم و الکرمننا بنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک و انشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و اله الطاهرین» اللهم صل علی محمد و آل محمد.

[پرش صوت] حالا این قسمت از بحث را دقت می‌کنیم با چندتا مقدمه مختصر. مقدمه اول این که اگر بنا باشد وحدت و کثرت حول محور بندگی خدا در رفتار یک انسان قرار بگیرد چگونه است، یعنی چه؟ یعنی اگر ما گفتیم که نیازهای انسان، هیچ کدامش نمی‌تواند آدم را در خودش حل کند که مطلق شود برای آدم و آدم هم نمی‌تواند نسبت به هیچ کدامش مطلق شود. نیاز داریم به نوشیدن آب، نمی‌توانیم در این نیاز به صورت مطلق حل شویم و آب هم قابلیت منحل ساختن ما را در خودش به نحو مطلق ندارد؛ یعنی آب قابلیت پرستش ندارد. ما هم نمی‌توانیم همه لحظه‌های هوا، لحظه‌های عمر به آب بیندیشیم، این تمام است و همین طور سایر نیازها. بنابراین باید یک تخصیصی قرار داده شود بین نیازها یک مقدار از وقت برای تأمین آب، یک مقدار تأمین نان، تأمین لباس، تأمین فرض کنید که ما یحتاج مسکن، تعیین مایحتاج تحصیل و الی آخر. خب این‌ها منحل نشدن در هر کدام از این‌ها یک معیار می‌خواست، آن اختیار شامل بود. حالا اختیار شامل هم شد چه؟ به طرف کسی که پرستش او سزاوار هست (خدای متعال)، حالا بر اساس این پرستش آمدیم تخصیص در اخبار ذکر کردیم این‌ها را، خیلی خوب! بعد هم به دلیل این که این الگوی تخصیصی ما درست فرض کنیم درست انجام گرفته باشد از قدم اول منتقل شدیم به قدم دوم؛ یعنی مرحله شدت دوم. تا این‌جا تمام. ببینیم این جریان رشد نیازها آیا باید موجب گسترش تخصیص بشود یا نه؟ این مقدمه اول.

جریان رشد نیازها آیا موجب گسترش تخصیص می‌گردد؟ خب هر نیازی در راه تأمینش [پرش صوت] بسیط نیست خودش باز یک وحدت ترکیبی دارد، یعنی تأمین آب، آب اقسامش همین که از یک به دو رسید قابلیت این را دارد که نسبت بین آن‌ها را هم ملاحظه کنید مرتباً تقسیم کنید، بگویید آب بسیار مثلاً بد، آبی که تلخ و شور چه و چه و چه که لا یص پناه به خدا می‌بریم معاذالله «لا یصمن و لایغنی» باشد یک آب بسیار بدی را در نظر بگیرید، بعد یک آب بسیار خوبی و یک مقداری هم آب واسطه‌ی این، خب این تهیه آب چه آبی را تهیه کنند و نیاز من روی کدامش هست؟ اگر جریان رشد نیازها را ملاحظه کنیم نباید متوقف شود در یک شکل از آب به هر مقصدی باشد اگر مقصد الهی باشد شما می‌گویید، آب زمزم، آب فرات، آب نisan شروع می‌کنید آب‌هایی را که برایش برکات معنوی قائل هستید می‌گویید. اگر - به حضور - آب مخلوط با تربت وجود تربت حریم حرم مقدس حضرت سیدالشهدا و - صلوات الله سلام علیه - آبی که برای آن دعا خوانده شده باشد آبی که بر آن چه باشد، آب قابلیت تقسیم پیدا می‌کند، اگر در محور لذات مادی هم باشد، قابلیت تقسیم پیدا می‌کند. اگر هر مقصدی را برای جریان رشد نیازها درباره‌ی آب مورد نظرتان باشد، این اقسامی پیدا می‌کند و مرتباً هم قابل دقت و قابل افزوده شدن هست، بعد تهیه‌ی و تأمین این آب هم همین طوری آیا با دلو از چاه بکشیم؟ با دلواز رود خانه فرات بردارم؟ ظرفی را که برمی‌دارم نحوه‌ی ای که نگه می‌دارم، نحوه‌ی ای که برای ابزار آشامیدنش به کار می‌برم این‌ها همه‌اش قابل تقسیم هست، قابل ملاحظه هست، چرا این‌گونه است؟ چرا این رقم است و آیا این محدود به یک حد خاصی است که متوقف شود یا اگر گفتید تعلق که جوهره‌ی پیدایش حساسیت هست به طرف اطلاق هست، به طرف کمال مطلق هست؟ از هر دریچه‌ای که هم که او را قرار بدهید این انعکاسات را دارد ولو قابلیت پرستش خودش به نفسه نیست، ولی در مسیر رشد اقسامش متکثر می‌شود؛ یعنی آن نیازی که از این دریچه به آن می‌کنید، جای نان را نمی‌گیرد، لذا قابلیت

پرستش ندارد، ولی خودش را در مسیر گسترش نیازها که بگیرید، قابلیت دقت و افزایش بهجت و افزایش تعلق به تبدیل کیفیتش در آن هست، یعنی هر چه شما می‌گویید این آب خوب است، خوب تر از آن فرض دارد نسبت به آن مقصد، جایی نیست که شما بگویید که این، این جا متوقف شود. حالا این گسترشی را که ملاحظه می‌کنید برای آب آیا وضعیتش با تمحض و تمرکز قابل ملاحظه است یا با اهمال و اجمال؟ یعنی اگر ما ملاحظه کنیم موضوعی به نام آب را، در جریان رشد نیازها بنا باشد به بهترین ها مرتباً انتقال پیدا کند، این لازم است وقت بیشتر برایش گذاشته شود، ممحض شویم نسبت به این، متمرکز شویم نسبت به این یا می‌شود با اهمال درباره آب و نظر اجمالی درباره آب، بدون دقت تفصیلی حاصل می‌شود؟ واضح است که با نظر اجمالی و بدون دقت نمی‌شود، لازمه اش حتماً تمرکز و تخصص هست. تخصصش هم مرتباً گسترش پیدا می‌کند در انواعی که از آب قابلیت تصور مناسب رشد نیازها است و از انواع وسایلش، نگهداریش و الی آخر. تا این که موقع آشامیدنش [...] چه زمانی بیاشامد - به حضورتان عرض کنم که - این ها همه اش قابل ملاحظه است. حالا ما یک آدمی را ملاحظه می‌کنیم که عمرش صدسال است - فرض می‌کنیم - صدسال عمر دارد، این فرض حداکثر را داریم ملاحظه می‌کنیم ما برای امتناع، (برای دیدن یک امتناع) یک انسانی که صدسال برایش فرض کنیم و هر روزی هم بیست ساعت از وقتش را در پرستش خدا فرض بفرمایید ببینیم چقدر ساعت است، روزی ۲۰ ساعت، سال ۳۶۰ روز هست ۳۶۰ تا ۲۰ تا می‌شود هفت هزار [...] هفت هزار دویست تا در یک سال، صد سالش که کنیم می‌شود هفتصد و بیست هزار ساعت به همین جا که رسید قفل می‌شود. علاوه بر این یادمان نرود که اگر این آدم ما در اقسام کارها یکی یک ساعت فقط بخواهد نظر کند که تمحض و تمرکزی بالمره نباشد، این هفتصد و بیست هزار تا کار می‌تواند نظر [...] باشد. این ها را هیچ گاه هم زمان نمی‌تواند به آن ها ارتکاب کند ها! در یک لحظه، در هر ساعتی به یک کار می‌تواند برسد. علی فرض محال ما

داریم این جا ملاحظه می‌کنیم. ولی یک حکومت که هفتصد و بیست هزار تا مباشر اجرائی داشته باشد در یک ساعتش چه کار می‌تواند بکند؟ می‌تواند همین مقداری را که برای این یک نفر گفتید در صد سال در یک ساعت انجام دهد. حالا پس بنابراین - خوب عنایت بفرمایید - اگر گفتیم که وحدت و کثرت دربار ولی ای که ولایت دارد، این رتبه اش رتبه تصرف در کلیات است یعنی چه؟ تا مقدمه دوم را بخواهیم صحبت کنیم درباره ی این فرق بین خدمه و خلیفه چه فرقی است بین آن‌ها قسمت دوم است [...] پس در جریان رشد نیازها که میل به طرف اطلاق داشت فرد به تنهایی نمی‌تواند مرتباً گسترش پیدا کند تصرفاتش، چون نقص و [۱۶:۲۵] همراه با تمرکز و تخصص و تمحض باید باشد، با نظر اهمال و اجمال نمی‌شود و زمان عمر یک نفر هم محدود است. حالا برعکسش می‌خواهیم عرض کنیم. می‌خواهیم بگوییم چون جریان رشد نیازها هم سیر به طرف مطلق دارد، ضروری است که حتماً حد نخورد، در حد ظرفیت عالم ممکن معین شود حدش، حد پایین تری نخورد، تا آن جایی وجود ممکن به تجزیه و شریعت با آن است، بایستی قابلیت تجزیه و ترکیب داشته باشد هم امکانات، هم تصرفی که بر امکانات واقع می‌شود. این تصرف اگر از طرف یک نفر باشد و بالمباشره باشد، محال است. حدش دیگر بیشتر از صد سال که نمی‌توانید دیگر عمر کند، دیگر بیشتر از روزی ۲۰ ساعت هم که نمی‌شود بگوید کار می‌کند. بیشتر از - به حضورتان عرض کنم که - هفتصد و بیست هزار ساعت نمی‌تواند داشته باشد، هفتصد و بیست هزار ساعت را هم در یک زمان نمی‌تواند تصرف کند. حالا اگر ما در شکل رهبری ببینیم، در شکل خلافت و نیابت ببینیم می‌بینیم که گسترش نیازها تا آن جایی که در عالم ممکن ظرفیت تجزیه، ترکیب پذیری دارد، تا آن جایی که وحدت ترکیبی و کثرت ترکیبی برای ممکنات فرض داشته باشد، فرض این که نظام ولایت گسترش پیدا کند عقلاً هست. حالا نمی‌خواهم بگویم وقوعاً واقع می‌شود یا واقع نمی‌شود آن بحث دوم است ها! این جا فقط صحبت از این است که فرد به تنهایی نمی‌تواند

همه مراحل کمال را بدون ولایت بپیماید. فرد حالا وقتی جزء نظام ولایت است شریک هست، در کار همه حتی نظام باشد که فرضاً دارند هر کدامشان یک ساعت کار می‌کنند. علاوه بر این که خود رهبر سهم اصلی در شرکت را در کل دارد، با این که تصرفاتی که او می‌کند، تصرفاتی در کلیات است، در جهت گیری کلی عموم هست.

حالا مقدمه دوم را می‌خواهیم عرض کنیم. انسان در جلسه قبل گفتیم می‌تواند نیابت کند و زمینه که قرار می‌گیرد برای ولی، نماینده او می‌شود، طلب می‌کند از خدای متعال، چیزی را که هماهنگ هست با آن جهت ولایت بعد تصرفاتش در مادون الهی می‌شود (به تبعیتی که از رهبری‌اش می‌کند از ولی و سرپرستش می‌کند). این جا یک نکته ظریفی است هم در تصرف به نحو جزئی و هم در ادراک. خوب حالا امام دستور دادند گفتند باید با طاغوت (شاه) مبارزه شود، کسانی که تحت ولایت و سرپرستی ایشان بودند، واجب می‌دانستند چه کار کنند؟ مبارزه کنند. یک سخنرانی امام می‌کردند تقلید هست، کسی می‌آمد نوار ضبط می‌کرد و پخش می‌کرد، اول کار که علیه کاپیتولاسیون بعد از انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بعد از قیام اولی که شد، آقا سخنرانی فرمودند هنوز نوارکاست نیامده بود، جناب آقای حائری آقای محی‌الدین - حفظه الله - امام جمعه شیراز [...] و آقای اخویشان آقای آقا شیخ صدر الدین به فکر افتادند که یک کاری کنند برای پخش صدای امام برای همه جا از جمله دستگاه‌های ارتش و این‌ها، خواستند صدای امام را برسانند. خوب ایشان ابتکاری کرده بود و آمده بود یک مثلاً قوطی‌های واکسی، جعبه‌های واکس که برای کفش به کار می‌رود تهیه کرده بودند و بعد هم واکس‌ها را - به اصطلاح - قوطی خالی واکس را بعد هم عوض این واکس‌ها یک حلقه از فیبر ساخته بودند و یک چیز قرقره‌ای هم در داخلش نصب کرده بودند متناسب با آن سری الکتروموتور ضبط صوت‌ها و روی آن هم ضبط کرده بودند متناسب با دور ضبط صوت‌های آن موقع (ریلی‌ها) - به حضورتان عرض کنم که -

نوار صحبت آقا را و بعد هم گذاشته بودند در قوطی واکسی و به انواع طرق رسانده بودند به افراد مختلف. حالا استتار نوار و پخش کردنش و رساندن صحبت نوار ایشان در شیراز این کار را می‌کردند. چه بسا کسان دیگری هم جاهای دیگر کار دیگر می‌کردند و به انواع طرق نوار را استتار می‌کردند و می‌رسانند؛ یعنی هم زمان فکرهای مختلفی در خدمت چه کسی بود؟ کسی که براساس؛ این محال است برای ولایت غیر معصوم. حالا بعد می‌گویم ولایت معصوم هم چرا باید سعه ای داشته باشد که بر ریز و درشت اعمال باشد، آن را بعداً عرض می‌کنم. مقامی که آن‌ها دارند، مقام اشراف دیگری است آن را بعد عرض می‌کنم این جا را مال فعلاً هستیم که آن کسی که این را چاپ می‌کرد علی حده [...] آن کسی که می‌آمد با خط ریز، با خط درشت، برای کسانی که اهل حاضر بودند وقت بگذارند و بخوانند. چون خط ریز را شما به باید دست هر کسی بدهید که نمی‌خواند به دست فلان ارتشی که بدهید، خط اگر ریز باشد نمی‌خواند، باید یک کاری کنید که خط درشت باشد خودش به زحمت او حاضر نیست بیندازد. باید طوری باشد که او بتواند پنج دقیقه بخواند و اگر می‌ترسد از دنیایش هم و می‌خواهد از بینش برد این را، خوانده باشدش. به یکی دیگر نه! فرصت بیشتری دارد به یکی. به یکی دیگر ببینید به دست می‌خورد که از روی ضبط صوت استفاده کند. این انواع کارهای مختلف در یک آن بدون وجود حق تصرف، یعنی قدرت تصرف و قدرت اشراف و اداراک که هر کسی به عقل خودش می‌تواند یک نحوه این را پیاده کند. هم قدرت عقلانیش را بتواند در خدمت ولی فقیه بگیرد هم قدرت تصرفش را بتواند بگیرد، این که ممکن نیست که. این فقط در حین مبارزه نیست که کارهای متعدد لازم می‌شود و تمرکز و تخصص و تمخص‌هایی که متعدد است و در آن واحد حول یک جهت گیری کلی است، این اگر بخواهیم بگوییم وحدت و کثرت باید رشد پیدا کند، ضروری است که بگوییم یک تصرفاتی در رتبه تصرف در کلیات، تصرف در جهت گیری به منزله محور استراتژیک، محور جریان تبدیل، در جریان رشد

نیازهای جامعه وجود دارد که آن منصب رهبری است و یک مراتب دیگری از تصرفی که هماهنگ با آن محور هست وجود دارد، که آن ها به منزله خدمه بدون تصرف نیستند، مثل ماشین کامپیوتر نیستند که فقط کارت خاصی را بگذارند و عین همان را عمل کنند، بلکه ادراک و تصرف خودشان را هم باید، به کار بیاندازند. حالا یک وقت نظام تکوین است، نظام خلقت است که شأن معصوم هست، در این جا حضور داشتن معصوم در تمام آن جزئیات ضروری می شود، چون حضور در ایجاد است، واسطه در ایجاد است. واسطه در ایجاد که نمی شود از آن غایب باشد یک چیزی. معصوم شأنش واسطه بودن در ایجاد است. شأنی از شأن دیگری او را غافل نمی کند بگوید. شما از این جا می گوید «یا حسین» - صلوات الله و السلام علیه - آن طرف دنیا هم همزمان با شما در هند هم یکی می گوید «یا حسین» هم زمان با شما هم یک کسی هم در آن طرف عالم می گوید «یا حسین» حضرت هیچ کدام از این مطالب و از این صداها غافلش نمی کند از همدیگر، واسطه خیر هست در گفتن خود این «یا حسین» شما، واسطه در قبولی هم هست در خود این «یا حسین» گفتن. واسطه در اجابت و رساندن از طرف [پرش صوت] در طلب هر سه شماست «یا حار همدام من یمت یرنی من مومن او منافق قبلاً» وجود مبارک سید الموحدین می گوید هر کسی که می میرد اصل تعلق که آدم ثانیه گر بگذارد لحظه به لحظه با هم دارند در عالم از دنیا می روند دیگر. حضور ولی تکوینی همان طوری که خدمه شان که حق تصرف ندارد، مثل کامپیوتر کار می کند ها! همان طوری که خدمه آنها جناب جبرائیل (علیه السلام) - به حضورتان عرض کنم که - حاضر هست برای قبض روح همه و طبق برنامه ای که معین شده، همین طوری خب ولی تکوینی هم حاضر هست. در رتبه بالاتر از جناب عزرائیل قرار دارد طبیعی است که باید حاضر باشد! اگر جناب میکائیل هم در امر روزی رساندن مأمور است باز آن جا هم چطور است؟ ولی ای که مشرف بر این ملک مقرب هست حاضر است دیگر، این ها خدمه اش هستند. در امر معصومین که نه علم شان

تدریجی الحصول است. نه عمل آن‌ها علمی است که تدریجاً اضافه شود و اول و آخر کلام‌شان یکی است و در منزلتی قرار دارند که جزء محال مشیت الله هستند، یک چنین تصرفی و علمی به آن‌ها داده شده، این نظام را که اداره می‌فرمایند همه در نزدشان مثل یک قطره آب حاضر است «یقلبها کیف یشاء» مثل یک قطره آبی که هر نحوه که بخواهد آن کسی که کف دستش است می‌تواند این آب را حرکت دهد، به حرکت دریاورد. نهایت آن‌ها به حرکت در نمی‌آورند الا به مشیت بالغه حضرت حق (لایشائون الا ما یشاءالله) بدون مشیت بالغه خدا کاری نمی‌کنند.

اما در سلسله رشد که می‌رسیم اگر گفتیم لازمه رشد این است که به یک جا که می‌رسید رشد در مقام نیابت باشد، و این نیابت هم نظام داشته باشد در تصرفاتش و بندگی کند از راه خود نیابت، اگر بندگی بخواهد بکند از راه خود نیابت و رتبه اش رتبه علم مطلق نیست، رتبه اش رتبه اختیار و تصرف مطلق نیست، شأنی از شئون اطلاق را دارد. مطلق است در بخشی از امر که روی کل کائنات نیست. حالا چنین موجودی نباشد باشد، بر این اساس که این موجود با آن زمینه با هم یک وحدت ترکیبی بالاتری را درست کنند، این باید خلافت قابلیت توسعه داشته باشد و تبدیل شدن به یک نظام تا جریان پیدا کند نیابت در هر رتبه هم قدرت تصرفی، حدود اختیاراتی متناسبش اشراف و علمی و قدرت عقل و فهمی که برای تصرف آن رتبه لازم است. اگر چنین شد، آن وقت می‌بینید که گسترش نیازها امکان پذیر می‌شود و گسترش تخصص و تمحص هم امکان پذیر می‌شود، حول چه محوری؟ حول محول نظام ولایت؛ بنابراین اگر ما قبول کردیم که یک ولی اجتماعی لازم هست، از کجا اصلاً بحث شد اجتماعی؟ از آن جایی که گفتید که توقف پذیر نباشد - به حضورتان عرض کنم که - رشد وحدت ترکیبی، مرتباً افزوده شود مرتباً هم گفتیم که شدت بیشتر، قرب بیشتر، رهین این است که هم وحدت، هم کثرت اضافه شود. اضافه شدن وحدت و کثرت هم لازمه قطعی و ضروریش این

است که گسترش تخصص و تخصیص امکان داشته باشد، الگوی تخصیصی مان، نگوییم که کلیه اوقات مان را تقسیم می‌کنیم روی ۲۰ قلم، روی ۳۰ قلم، بگوید بیشتر است ۲۰ تا تخصیص نمی‌دهیم، این معنای رشد نیاز نمی‌شود که. بردید روی ۳۰ قلم گفتید روی ۳۰ قلم بیشتر من و قتم را تخصیص نمی‌دهم. باز معنی رشد نیاز نمی‌دهد. متوقف می‌شود دیگر وحدت و کثرتش. اگر گفتید که این تمایل به طرف مطلق پیدا کند، می‌گوییم این با یک نفر ممتنع است، بالمباشره بخواهد تمحض پیدا کند، اگر نظر به سهل انگاری هم بخواهد، به اهمال هم نگاه کند متوقف می‌شود، دیگر چه خواسته اگر بخواهد - به حضورتان عرض کنم که - با دقت و تمحض و تمرکز باشد. آن وقت از راه ارتباط، ارتباط اجتماعی یعنی منحل شدن در نظام ولایت امکان این مطلب حاصل می‌شود، که وحدت و کثرت مرتباً گسترش پیدا کند. تخصیص و تخصصتان مرتباً گسترش پیدا کند. کماً و کیفاً الگوی تخصیصیتان چطور شود؟ رشد پیدا کند. تخصص هم رشد پیدا کند. حالا اگر گفتیم این امر، جوهره نظام اجتماع را می‌پوشاند، چه بخواهید چه نخواهید؛ یعنی جبری است که شما مختار باشید، جبری است که رشد کنید، عالم برای رشد ساخته شده، کسی نمی‌تواند این را متوقفش کند، این معنای این نیست که بگویید اختیار نیست ها! اختیار ندارید که مختار نباشید. اختیار ندارید که رشد نباشد، می‌شود اختیار ندارید که جامعه نباشد، اختیار ندارید که ولایت نباشد، می‌شود التفات به ولایت نداشت، می‌شود کسی در حال غفلت باشد، نفهمد که مؤثر است در ولایت، عیبی ندارد. می‌شود یک کسی در مرحله تمیز باشد در امور اجتماعی، نه در مرحله فهم و تکلیف؛ فرق بین نظام کفر و نظام طاغوت را در جزئیات می‌فهمد، ولی در کلیات نمی‌فهمد، فرق بین این که چه چیزی حلال است، چه چیزی حرام است، در جزئیات می‌فهمد ولی نمی‌تواند تناسبات زندگی اش را متکفل شود، نمی‌تواند متصرف باشد. مثل بچه ممیز دیگر، بچه ممیز نمی‌تواند برود فرش بخرد، قرارداد با معمار ببندد برای خانه ساختن، و لکن آیا بچه ممیز خانه نمی‌خواهد؟ آب نمی‌خواهد؟ در الگوی

مصرف سهم ندارد، اگر مصرف سهم داشت، در الگوی تولید به نحوه ای موثر واقع نمی‌شود؟ حتماً می‌شود. و لوجه برود گریه کند بگوید من فلان بازیچه را می‌خواهم یا فلان قلم را می‌خواهم یا فلان دفتر را می‌خواهم یا فلان شکلات را می‌خواهم، به هر حال به نحوه ای موثر است برای این الگوی مصرف هست، حالا لج نرود و بهانه هم نگیرد، لجاجت هم نکنند، به هر حال یک مصرفی که دیگر نداشته باشد طبیعتاً چنین است، اقدام به صرف و مصرف که می‌کند. وجودش در تحت یک جامعه که قرار دارد، کسی که ده بچه داشته باشد با کسی که دو بچه داشته باشد می‌گوید مصرفش فرق می‌کند، می‌گویم جامعه‌ای هم که این اندازه تعداد اولاد داشته باشد یا جامعه ای که کم داشته باشد، خب فرق دارد دیگر. موثر در تولید و تخصیص هستند. حالا یک کمی این‌جا ما عاقل تر می‌گیرم را که انتخاب جزئی هم می‌تواند در کالاها بکنید، هر نحوه کالایی را انتخاب کند در مصرف چه کالایی را که از نظام کفر محصول نظام کفر باشد چه نظام اسلام، به یک میزان دخالت یا در این طرف یا در آن طرف شده، زمینه گسترده تر شدن یا برای این طرف یا برای آن طرف شده. من به نظرم می‌آید که این مطلب بحث اجتماعی اش اگر یک کمی دقت کنید که امروز عرض کردم ضرورتاً ولایت و کمک به ولایت واقع می‌شود؛ نه این که بشر مجبور هست هر جا آمدند. دور هم خواستند زندگی کنند یک نظمی را بپذیرند، - به اصطلاح - فطرت عالم این را ایجاد می‌کند. سیر بر خلاف فطرت است که کسی برود غارنشین بشود و در جریان گسترش نیازها قرار نگیرد. خب این آقایانی که با نظام ولایت مخالفند و می‌گویند که مثلاً نیازهای بشر، چنین و چنان و مسئله حکومت هم ما در آن حرفی نداریم در قبل از ظهور برای صالحین نیست، این‌ها که نمی‌توانند بگویند که در قبل از ظهور باید ولایت و حق تصرف را به کفار سپرد و باید کمک کرد کفار را، در گسترش کفر، در پهنه ی زمین، در جریان کفر، در اشیا و کالاها این را که نمی‌توانند بگویند. نمی‌توانند بگویند که باید انسان به شئون اجتماعی مقابله کند با خدای متعال، نمی‌توانند بگویند شکر منعم در

یک دسته از نعمت‌ها لازم و در یک دسته‌ی دیگر هم کفر منعم اشکال ندارد. اگر گفتید شما ما امور اجتماعی را می‌سپاریم پرچم اداره‌اش را به دست کفار، معنایش این است که ناسپاسی نسبت به خدا در امور اجتماعی جایز است، این معنایش می‌شود. در جریان گسترش نیازها سیر جامعه نسبت به غیر خدا باشد، این جایز است. [..] بر اثم و عدوان جایز است، کما این که بالعکسش اگر بگویید تعطیل بردار نیست نظام ولایت، معنایش این است که اول رشد تعطیل بردار نیست و همه به طرف خدا عبادت‌شان دارد واقع می‌شود و عبادت شکل انسانی و مراتب کمال انسان این قسمت اول. قسمت دوم آن هم این است که این‌ها همه زمینه آن ولی‌اند در تصرفاتش و در تبدیل شدن آن کلیات به جزئیات در موضع‌گیری‌های اصولی به موضع‌گیری‌های خاص جزئی. امام مقابله با آمریکا می‌کند در جنگ با عراق و در تمام حرکاتشان آن کسی که در جبهه است فکر می‌کند الان من چکار کنم، چه چیز بسازم، چگونه مقابله کنم، از حداقل امکانات حداکثر ضربه را چگونه بزنم، معنایش این است که نایب او شده در این امر جزئی. حالا مرتباً هم این تمحض و تخصص هم گسترش پیدا می‌کند به سعه نظام ولایت، لازمه‌اش این می‌شود که تصرفاتی که درست می‌کنند در خارج یک محصولات متناسب با ولایت باشد. این مطلب لازمه‌اش این است جاری می‌شود آن امر در یک وحدت و کثرت بسیار بزرگی که فردی نمی‌توانست باشد. به روی کره زمین استخراج مواد خاصی را می‌کنند، ترکیب می‌کنند ابزاری درست می‌کنند، در شئون مختلف در موضع‌گیری‌های مختلفی که [...] البته در این مرتبه هم، هم این‌ها شریکند در ولایت آن ولی از نظر ثواب هم آن ولی سهم است در کار این‌ها از نظر ثواب، این‌ها در این که اطاعت کردند از او و او هم از این که این‌ها را رهبری کرده به طرف خیر. خوب حالا اگر شما این مطلب را برای فطرت عالم قائل باشید در انسان شناسی تان نمی‌توانید انسانی را تصور کنید انسان شناسی که انسان را مجرد از اینکه درباره فرد و جمع ملاحظه کند، خود انسان را صحبت بکند. انسان اگر بنا هست رشد

پیدا کند، مقامش باید مقام خلافت باشد. یعنی اگر فرق دارد با اشیائی که زمین هستند، نیابت می‌خواهد پیدا کند این یک زمین [...] برتری است اگر چنین است باید در گسترش نظام حکومت داشته باشد. بعدش - ان شاء الله تعالی - محصولات و - به اصطلاح - مسائل متناسب با آن نظام را داشته باشد حال مشترکات دارد در تکنولوژی یا ندارد خوب طبیعی است که در مرحله اجمال همه این ها مشترکات زیاد دارند در مرحله ی تبیین؛ یعنی گسترش نیازها به نسبت جدا می‌شوند و چیزهایی متناسب با جریان رشد خودشان ایجاد می‌کنند، از کجا شروع باید کرد؟ خوب طبیعتاً از اول کار از همین مقدراتی که داریم [...] که اول باید فرض کنیم دسته بندی کلی اش را عوض کرد، بعد طبیعتاً یعنی اول الگوی تخصیصش را عوض کرد، بعد تدریجاً در الگوی تخصیص فرض کنید که الگوی تخصیص که عرض کردید معنای به کارگیری اش عوض شود، بعد از آن تدریجاً که این که حالا در این شکل از بکارگیری چه چیز برایش کمال است، چه چیز نقص است، بعد فرم های کوچک و ظاهری سیستم های ابزاری تان عوض می‌شود تا این که یک روزی هم بیاید که شما بتوانید اصلش را عوض کنید، آن روزی که اصلش را بتوانید عوض کنید، معنایش این است که آن طلب که در مقام خلافت و نیابت اجتماعی هست توانسته ظهور کند در ترکیبی که درست می‌کنید، در آلیاژی که درست می‌کنید؛ یعنی دیگر در جریان رشد نیازها توانسته به یک بلوغی برسد که کاملاً صف جدا شود. یک جدا شدن صفی را در مرحله ابتدا دارید، یک جدا شدن صفی را در نهایت دارید. حالا البته این را اضافه می‌کنیم همه ی انسان ها شدتی را که همه بخواهند بشوند یا رهبر کفر یا رهبر اداره ولایت اجتماعی طبیعتاً همه در یک حد نیستند. همین گونه که نظام ولایت لازم هست، تصرف در مراتب مختلف لازم هست، تأمل و تعقل در مراتب مختلف لازم هست، همین گونه نظام تکوین هم با این کار می‌سازد دیگر. خوب حالا یک عده ای هستند که این ها بلوغ التفات به این مطلب را پیدا نکردند هنوز ولی خوب مصرف کننده هستند، آن هایی که با انقلاب

نظام مبارک جمهوری اسلامی مخالفند آنها خب مصرف آب دارند، مصرف برق دارند، مصرف حوائج مادی‌شان را دارند؟ تصرفات و تولید هم دارند. اگر زیر پرچم توحید نباشند، قسمتی را که می‌خواستیم امروز عرض کنیم زیر پرچم کفر هستند «ان لم یکن معنا کان عدوانا» اگر با ما نباشید با دشمنان ما هستید همان گونه که معصوم فرموده، این قضیه، قضیه ای نیست که بشود بگوییم که نه با شما هستیم، نه با دشمنان شما، از اول هم خیال می‌کردند یک عده افراد که بلوغ عقلی نداشتند از اول خیال می‌کردند می‌شود نه طرف حضرت اباعبدالله بودند طرف یزید بود. می‌گویند که یک زاهدی، زاهد نمایی به فرمایش امام متحجر مقدس مآبی که از زهاد معروف مثلاً در عرف بوده، این آمدند نزدش گفتند که یزید حضرت اباعبدالله را شهید کرده اول مثلاً بر یزید نفرین کرد یا لعن کرد بعد یک کلام هم فقط گفت، بعدش مدت‌ها استغفار می‌کرد از این مطلب، که من حالا چه کاره هستم، چه کار دارم که یزید چه کاره است، چه کار دارم به امام حسین چه کاره هست، این حرفی که امروز می‌زنند که کاری به حکومت نداشته باشید عین همان حرف است، هیچ فرق ندارد. کاری نداشته باشید دو تا پرچم هست در دنیا که یکی اش ادعای لاقلس این است که دیگر کسی نمی‌تواند منکر شود، این را به نظر من می‌آید، که این موضع از حرف را که می‌زنم این است که هیچ کم انصافی هم نمی‌تواند منکر شود، با حداقل انصاف در کار باشد، این یک پرچم ادعای توحید را که دارد که، پرچم هایی هم که بر اساس دموکراسی و نظام احزاب است ادعای توحید را که ندارند که، آن‌ها ادعایشان این است که ما مبعوث از طرف مردم هستیم و برای رفاه دنیا داریم کار می‌کنیم ادعایی سازمان ملل این نیست که من برای عالم برزخ، عالم قیامت کار می‌کنم که، ادعایشان نیست که ما حقوق امنیتی که داریم کمیسیون امنیتی را که داریم بر اساس حقوق سایر ادیان الهی، دین موسی بن عمران یا عیسی بن مریم (علی نبینا و علیهما السلام) ما داریم حرف می‌زنیم که، ادعایش را ندارند. آن‌ها می‌گویند ما برای رفاه دنیایی داریم کار می‌کنیم یعنی برای پرچم

پرستش دنیا است. محاکمه هم که می‌کنیم می‌گوییم این مغل به رفاه گسترش رفاه در دنیا است. این یک پرچم است. یک پرچم هم روبروی این هست، هیچ دولتی هم دیگر ندارید که شما بگویید یک پرچم غیر از پرچم جمهوری اسلامی ایران مقابل این پرچم دارد. یک پرچم هم پرچم جمهوری اسلامی ایران داریم. این هم لااقل ادعایش این است که برای خدا است. بین این دو ادعا اول در قدم اول قبل از مسئله حکومت، بین دو این دو ادعا می‌شود بی تفاوت بود؟ می‌شود گفت که این دو ادعا برابر است؟ یا این که اولین قدم این است که این دو ادعا برابر نیست، این ادعا خوب است، آن ادعا بد است. خب حالا پشت سر این دو ادعا، این یک نظام دارد، آن هم یک نظام دارد. می‌شود این ها دو تا را مساوی دید؟ و گفت ما باید مثلاً مشغول پرستش باشیم و مشغول عبادت باشیم و هر کسی کار خودش را بکند و کاری نداشته باشد؟! یا این که نمی‌شود این حرف، حتماً شما کمک یکی از این دو پرچم هستید. حالا چگونه کمک واقع می‌شوید؟ قسمت آخر از صحبت را عنایت بفرمایید. شما در قول می‌توانید بگویید من نه طرف این طرف را دارم، نه طرف آن طرف ولی نمی‌توانید بگویید من نه مصرف می‌کنم محصولات اجتماعی این دستگاه را، نه مصرف می‌کنم محصولات اجتماعی آن دستگاه را، نه مقررات این دستگاه را رعایت می‌کنم در وارد کردن جنس در ایران، نه مقررات آن را حتماً شما یک مقرراتی را لازم است در مقام عمل دیگر این ترک نمی‌شود، یک محصولاتی را که مصرف می‌کنید که حاصل یک تأثیرات یک نظام بر مقدرات عینی کره زمین هست. شما با محصولاتی که مصرف می‌کنید صحنه می‌گذارید بر یک جا، با اعتراضی که هم که می‌گذارید که چرا گران شده، چرا نمی‌دانم کوپنی شده چرا فلان شده دارید باز همان کاری را می‌کنید تأکید بر آن می‌کنید. یعنی عملاً وقتی این آقایان مصرف کننده محصولات نظام کفر در امور سیاسی، فرهنگی، اقتصادی هستند مؤید پرچم کفر هستند، می‌گویید در امور سیاسی چگونه این ها مصرف کننده هستند؟ می‌گویم یا مرزها را به رسمیت می‌شناسند یا نمی‌شناسند،

این هایی که می گفتند که وقتی ما رفتیم در خاک عراق می گفتند غضب است، این معنایش این است که مرزهای ژئوپولیتیک را خب به رسمیت می شناسند، این هایی که وقتی بیمار می شوند می خواهند بروند خارج رعایت می کنند ضوابط آن ها را، اینها دارند به رسمیت می شناسند. این هایی که وقتی استدلال می شود، صحبت می کنند در حاشیه صحبت شان این است که آزادی نیست، حالا به شکل دموکراسی صحبت نمی کند و لکن معنای دموکراسی را دارد دوباره نشخوار می کند و حرف می زند، حمایت می کند مرتباً از نظام - به حضورتان که عرض کنم - کفار ولو عقلش نمی کشد. شعورش نمی رسد که بابا این نظام دموکراسی غربی علیه دین است، برای دنیاپرستی اصلاً پی ریزی شده. حمایت از سیاست آن ها می کند، حمایت از فرهنگ آن ها می کنند با یک آب و تابی از طبشان یا نظمشان یا کذا یا کذایشان ذکر می کند. حمایت از محصولاتشان می کند بعد هم می گوید من کاری نداریم که - به اصطلاح - حکومت در زمان غیبت چه باشد، نباید کار داشت، این ها همه اش که کار داشتی تا اینجایش. تازه خود این که به فرض کسی هم پیدا کنیم که در این امور هیچ دخالت نکند. مصرف او را هم به حداقل ممکن ساده طبیعی برساند. این آدم چه چیزی را دارد نشان می دهد؟ دارد نشان می دهد که دین بی تفاوت است نسبت به اداره؟! یعنی شکر منعم نسبت به در امور اجتماعی نیست؟ خب چنین دینی را که خیلی خوب قبول دارد کفار. کفار که چنین دینی دیگر مانع آنها نیست که، منحل می کنند این ها را پشت سر خودشان می کشند می آورند، چیز مقاومت پیدا نمی شود برابر آن ها. ولایت آن ها که با مانعی برخورد نمی کند لافش این است که مانع برای ولایت آن ها نیست. اگر مانع برای ولایت آن ها نباشد طبیعی است که باطل هست؛ یعنی کفر در کفر ورزیدنش توسعه پیدا بکند این کدام منکر از این شدیدتر! و کسی نه مانع قلبی برایش پیدا بشود، نه بغضی پیدا شود، نه در ذهن مقابله ای کند، نه در لفظ، نه در عمل، نه در عمل اجتماعی، نمی شود - به حضورتان عرض کنم که - خدا را پرستید و شدید شد در

پرستش خدا، جز این که این پرستش به امور عینی و اجتماعی نیز برسد بحث ولایت در قسمت اولش که حاکمیت رهبری بود تمام شد. ضابطه اش که مسئله تصرف و مسئله زمان و مکان هست باید شروع شود به یاری خدا بعد از دیگر دهه. یک جلسه قبل از دهه یک جمع بندی خیلی اجمالی از آن چه که حالا گفته شده خیلی سریع عرض می‌کنیم خدمتتان و بعد آن وارد می‌شویم که آیا این مطلق بودن ضابطه ای دارد یا ندارد و معنایش چیست؟

از این که به طرف کمال مطلق باید حکومت سیر کند در این بحث تمام شده است. این سیر باید به رشد اجتماعی تا دامنه زمین را هم تغییر دهد، جریان رشد نیازها را هم تغییر دهد و از طرف کسانی که خودشان را در اختیار رهبر گذشته اند و رهبر برای هر دو رشد و سهم اند در این گسترش، این هم تمام شد. از قسمتی که آیا ضابطه ی تعیین موضع شان چگونه خواهد بود و نحوه تصرف چیست، این بحثی است که باید در دنباله ی این بحث بیاید که آن هم همان بحث زمان و مکان و فقه سنتی هست که آن هم از بحث های بسیار مهم ولایت مطلقه فقیه هست که - ان شاء الله - در آیه شاید بعد از دهه ماه دیگر؛ یعنی شاید آخرین جلسه ما - ان شاء الله - روز چهارشنبه باشد در جمع بندی کلش که دیگر از بعد از دهه هم بپردازیم به آن قسمت ان شاء الله.

برادر معلمی: چون این بحث روبه اتمام است در این جلسه به پاسخ سئوالات می پردازم

اولین سؤال این است که مطلق بودن حکومت و فقیه بودن حاکم در ضمن بحث اثبات نشد اگرچه بنظر می رسد بحث فقیه بودن حاکم باید بعداً اثبات شود ولی آیا اینکه حاکم در حکومت خودش مطلق است بعداً بیان میشود یا اکنون بیان می فرمائید؟

حجت الاسلام حسینی: ظاهراً در این مورد بحث شده و من باز هم مطالبی را عرض میکنم

و اگر بگوئید طلب شامل مطلق است و ذاتاً قید بردار نیست و بعداً توضیح میدهم

برادر معلمی: دو مطلب دیگر هست اول اینکه آیا فرد باید برای رشد بیشتر وارد جامعه

شود چون خودش نمیتواند همه نیازها را رفع کند یا اینکه برای رشد لازم است عده ای را سرپرستی کند و

خودش هم سرپرستی شود که بنظر می رسد این دو استدلال مخالف با یکدیگر است و باید جایگاه هر یک

روشن شود و یک استدلال دیگر اینکه رشد در گروه انجام تکلیف است سؤال دیگری هم نزدیک به این

است که تأیید قبول است که در پرستش باید از فردی که در مرتبه بالاتر است تبعیت کرد و در کیفیت

پرستش باید خدا را اطاعت کرد و کیف پرستش نیز بوسیله وحی و توسط نبی اکرم (ص) بیان شده و توسط

ائمة اطهار (ع) تفسیر میشود و بعد هم فقهاء آن دستورات را استنباط میکنند و پس هر کس امسورات

مختلفش را که جلوه ای از پرستش است با تبعیت از یک فقیه سامان میدهد و بدین ترتیب یک حکومت

واحد ایجاد خواهد شد

در سئوالات قبل نیز چند سیر برای بحث بیان شده است اول میگوئیم هر فرد دارای نیازها

است که روبه رشد است و رفع این نیازها به تنهایی ممکن نیست در نتیجه ضرورت دارد که وارد جامعه

شده و در درون جامعه به داد و ستد مشغول گردد و یک چیز مورد نیاز خود و دیگران را تولید کرده و

در اختیار جامعه بگذارد و سایر نیازهایش را از جامعه دریافت کند و این يك استدلال برای اثبات ضرورت حکومت است یا يك استدلال برای اینکه جهت رسیدن به رشد باید وارد اجتماع شد و تهییج همین به اثبات حکومت می انجامد. * این نحو بحث شروع کردن از ضرورت اجتماع است. *

يك نحو بحث دیگر این است که بگوئیم هر فردی باید خودش را از اختیار فرد بالا برد و همان جهت واحد قرارند هد و هد ه ای را هم سرپرستی کند که این اثبات ضرورت حکومت را راه هد ایست و پوستش است. *

يك صحبت دیگر اینکه فرد برای رشد کردن باید به تکلیف عمل کند و اگر تکلیف خود را انجام دهد رشد کرده است. *

البته ممکن است این سه نحو بحث در يك جا جمع شود ولی بهر حال يك اختلافها می باشد. همدا بگردانند و ظاهراً شما در بعضی از جلسات فرمودید ورودی بحث این باشد که پوستش و هد ایست ضرورت دارد و از اینجا ضرورت حکومت را بیان کنیم اما در جلسه قبل مطالبی فرمودید پیرامون اینکه اگر هر فرد صد سال عمر کند و هر شبانه روز هم بیست ساعت به پوستش مشغول باشد پوستش او بهر حال محدود است و نیازهایش رفع نمیشود و بنظر میرسد این مطلب بر پایه این استدلال است که برای رفع نیازها اجتماع لازم است به هدایت کردن و هدایت شدن بلکه اجتماع ضرورت دارد بهمان معنا که باید وارد هد ایست و بالاخره این سه ورودی است و شما روشن بفرمائید که از کدام میخواهید وارد شوید. *

حجت الاسلام حسینی: بنظر من این دو ورودی در آنکه پوستش را اصل میدانند حاصل میشود و اما در تشریح اینکه حقیقت عبادت چیزی جز جریان تعلق نیست و آنهم در کیفیتی که متناسب با جهت خاصی باشد. مطلبی عرض شد در همان بحثی که اشاره به ولایت تکوینی بود و بنا بر این در شدن هر حرکتی این امر شامل بود و وجود آمدن هیچ حرکتی نبود که از این امر خارج باشد و در آنجا مثال

زديم كه نماز يك حركت قلبى دارد كه نيت است يك حركت ذهنى و عینى هم دارد و حركت قلبى شما حالاتى است كه بد نبال آن نيت پيدا ميشود يعنى شما اختيار مى كنيد توجه كردن به حضرت حق جلالت عظمته و بد نبال اين اختيار در حالات مختلف نماز قرار مى گيريد يعنى بعد از طهارت وساير مقدمات يك حالاتى مناسب با نماز است و هماهنگ طور كه سجده در خارج هست يك حال متناسب با سجده هم وجود دارد و يك ادبى در حالت سجده است و يك ادب هم در حالت تمعود و يك ادب هم در حالت قيام و در حالت تكبير و تسبيح و تحميد است و خلاصه حالاتى پشت سر هم وجود دارد و حركاتى براى روح شما هست هر چند اين حالات به درجه اى برسند كه فارغ از التفات به آن باشيد و التفات به حالات نداشته باشيد ولى مجموعه حالات و حركت هاى روحى هست و پس اين قسمت جز حركت چيزى نبود يعنى تعلق است و كيفيت تعلق جارى شدن در حالات است *

از اينجا بالا تر آمديم و گفتيم در رتبه نازله پشت سر اين حالات و مفاهيمى بذهن مى آيد و پس از آن يك حركتى درد سنگاه صوتى و اندام و جوارح شما ظاهر ميشود و نماز پيدا ميشود ولى مجموعه اين حالات همگى با توجه به جهت ظاهرى مناسب است دارد اينها حركات متناسب با كمال و قرب در منزلت انساني است. * پس اگر بگوئيم معنای عبادت اين است كه كيفيت حركات و تعلق متناسب با جهت ظاهرى باشد و معنا كردن عبادت بعنوان اطاعت از دستور و اطاعت از فرمان هر چند در رتبه اطاعت از حضرت حق جلالت عظمته باشد معنای عام عبادت را در بر ندارد و در بخشى از عبادت است * عبادت آن جريان تعلقى است كه در رتبه ثانى شديداً توازن رتبه اول و اقرب از رتبه اول بود و شمارا به جهت ظاهرى نيز يك تركند البته اين امر هيچ انحصارى به شكل عبادت فردى يا جمعى يا حتى تصرفات شما را شايسته ندارد و منحصر در هيچكدام نيست بلكه همه آنها را در بر مى گيرد و يعنى اگر شما بگوئيد من دارم يك آتش نذرى مى بزم يا يك وسيله اى براى حكومت اسلامى درست مى كنم يا يك معامله مى كنم يا سخنوائى مى كنم يا مباحثه مى كنم تا اينكه به يك مطلب جديد التفات كنم هر تفهيمى كه قابل لحاظ بود و بطرف قرب باشد در تحت چتر

عبادت به این مفهوم قرار می گیرد + حالا شما بگوئید اشیا^۶ تسبیح به نطق هم دارند و اضافه بر این تسبیح تکوینی هم دارند عیبی ندارد البته يك رتبه تسبیح آنها هم بدست شما در اشیا^۶ جاری میشود پس تا تحمیدی است که با تصرف شما در آنها جاری میشود *

شما میگوئید يك کیفیت حرکتی مثل سجده برای احترام و ادب مناسب است اما يك کیفیت دیگری در شما^۸ انسانیت برای احترام مناسب نیست هر چند که در شما^۸ حیوانیت مناسب باشد یعنی هر وحدت و کثرتی که تا آخر تمام شود که موجب قرب باشد عبادت است و مبتدای پیدایش آن هم پرستش است و چرا؟ چون آن اختیار شاملی که الگوی تخصیص درست میکند در يك رتبه الگوی تشییعی سازد و زمینه قوش شدن وضع اول به وضع دوم را فراهم میکند و این یعنی شدت و قرب و در شکل اجتماعی هم که میخواهد ظهور کند حتماً موجب قرب میشود *

در جلسه قبل يك نکته عرض شد که شاید درست مورد وقت قرار گرفته باشد و آن اینکه اگر اوقات عرض را به نیازهای متعدد تخصیص دهد با زهم محدود است و نمیتواند نسبت به همه آنها مطلق شود ولو اینکه الگوی تخصیص داشته باشد و حول محور اختیار شامل تقسیم کرده باشد ولی با زهم تجزیه این تا يك حد خاصی امکان دارد ولی اگر بصورت نظام شد و تصرفات حاکم و سرپرست و والی تصرف در کلیات و اصول خطا مشی باشد و دیگر اضافه پذیری و گسترش تخصیص تا هر اندازه که نظام رشد کند جلو می رود یعنی آن پرستش در همه تخصیص ها جاری میشود و در حقیقت با انضمام آن مقدمه ای که در جلسه قبل تر عرض شد که مظهر پرستش خدای متعال و اطاعت از ولی امر و محبت او خواهد بود و هر يك از افرادی که در نظام ولایت هستند بعنوان نماینده ولایت در منزلت خود شان خواهند بود *

براین اساس گسترش پذیری تخصیص تا حدی که ممکن ظرفیت داشته باشد ادامه پیدا میکند يك وقت میگوئید کلمه مطلق وسیله نهایت را ذکر کردن از ظرفیت ممکن خارج است بلکه باید گفت تا مبهم گسترش دارد و بکوقت میگوئید میتوان در اینجا مطلق را بکار برد اما این مطلب فعلاً مورد بحث نیست بلکه

ظرفیت ممکن تا هر جا که باشد گسترش تخصیص او را شامل میشود حالا معنای این چیست ؟ یعنی شدت ولی امر در يك لحظه هم زمان در امور مختلف متصرف میشود و این شدت در رتبه ولی تکوینی برای عالم کون از طریق خدمه انجام میگیرد و در منزلت اختیار از طریق ایمان و حب به نظام ولایت در مجموعه مختارها جاری میشود و ولی اجتماعی یعنی ولی فقیه هم همین کار را می کند و مهم این است که هم زمان با هم تصرف میکنند تصرفهای متعدد مختلفی که در وحدت ترکیبی و در گسترش وحدت و کثرت لازمه شدت ایمان هست * معنایش این است که با عبادت همه اینها شریک است و آنچه که علت همه این عبادتها میشود عبادت ولی است * شدت عبادت ولی امر در نظام ولایت جاری شده است * حالا چرا باید ا و رادوست داشت ؟ چون مظهر نمایندگی از طرف خدا در رتبه بالا تراست و اما او چرا ما مهموم رادوست می دارد ؟ چون ابزار جاری ساختن شدتش در وجوه مختلف همین ها هستند و یعنی ولی در ... شدت ترین مرحله خدا رادوست دارد و این دوست داشتن تحریک با همه بضاعت است و بضاعت ولی این است که در مراتب متعدد نائب داشته باشد و تصرف کند و به شیون مختلف هم میتواند تصرف کند و ولایت در يك رتبه تصرف در خود بطرف مولا است یعنی اختیار شامل و پرستش آمد و وضعیت خودش را درست کرد فرض کنید وضعیت خودش هم نظام حساسیتهای قلبی و نظام تفکرات ذهنی و رفتار یعنی رادوست کرد * در رتبه دوم میخواهد تا همیبرات رادوست کند و خوب در رعیت يك عده خدا پرست هستند که با این هم جهت هستند و لازمه این هم جهتی این است که الگوی تخصیص از شکل طولی تبدیل به شکل عرضی شود و از شکل برنامه ای که بگوید د وساعت این کار را می کنم و بعد از آن يك کار دیگر می کنم و پس از آن هم يك کار دیگر انجام میدهد و همه اینها در عبادت خداست و ارزش همه این ساعتها حول محور پرستش خدا درست شده است و حالا که اینها هم جهت با او هستند مگر میتواند اینها را سا زمان ندهد ؟ یعنی اینکه بگوئیم تابعین او فقط به يك شکل خدا را عبادت کنند یا اینکه باید به وجوه متعدد خدا را عبادت کنند *

فرد مجال است در يك زمان دو كار انجام دهد مگر ولي تكوینی كه واسطه ایجاد است اما در فضاه
 ولایت اجتماعی يك شخص میتواند در يك آن كارهای متعدد را انجام دهد و این به معنای مختلف
 بودن نیازها نیست كه توجه به نیازهای مختلف كردن يك امر است و توجه به این است كه در عادت
 وحدت و كثرت بیشتری لازم است + برای مثال يك تصویری كه میتوان از نماز در ذهن داشت این است
 كه نماز را فقط بوسیله ذكر انجام دهیم و مرتب يك ذكر بگوئید و مثلاً ده دقیقه مرتب ذكر ال... را تکرار كنید
 یا ذكر رب را تکرار كنید و در اینجا چنانچه گویید نیازهای مختلف و میگوئید وحدت و كثرتی كه شامل بس
 سجود و ایام و تعود و ركوع و قنوت و شامل بر تسبیح و تحمید و تكبیر و تهلیل است و به وجوه مختلف و اسما
 گوناگون خدا را می پرستند و میگوئید این شدید تراست تا اینکه فقط يك ذكر بگوئید +

گاهی انسان بدانش می آید و قنوت در حرم ائمه اظهار یا مثلاً حرم حضرت طه بن موسی الرضا -
 (ع) میرسد خوب است بنشیند و هزار بار صلوات بفرستد و ثواب آن هم بسیار زیاد است و اما چرا زیارت
 جامعه وارد شده است كه انسان در آنجا بخواند ؟ بعد می بیند اگر مثل من ضعیف باشد و بیست یا
 سیصد صلوات كه فرستادم چون التفات به معانی مختلف نیست كم كم ضعیف بر من ظلمه می كند و
 حالت استقامت از من سلب میشود و در حالی كه صلوات می فرستم ذهن بد حال این است كه بعد از
 صلوات كجا برویم و چكار كنیم و ذهن راه می افتد و حال خوبی هم كه در اول كار پیدا میشود كم كم از بین
 میرود + حالا زیارت جامعه می خوانیم هر كلمه آن حامل يك مفهوم جدید است و يك ذلت متناسب با این
 مفهوم برای نفس حاصل میشود " انتم باب مبتلى به الناس من انكم نجى ومن لم یا تمم هلك الى ال...
 ندعون و طیه تدلون و به تو مومن " یا " وكم یمسك السما ان تقع على الارض الا باذنه " یا " بكم
 فتح ال... + وكم یختم " عرض می كنید آقا جان این حالی هم كه من دارم به شما شروع شده است و خدا
 متعال از طریق شباهه من عطا کرده است +

حالا اگر گفتیم شدت ایمان ولی در منزلتی است كه دیگر در عمل يك فود نمی كند و گسترش طلب

است ، این ایمان يك وحدت و كثرتی میباشد كه در يك لحظه هزاران فرد با هزاران حالت خدای
متعال را بخوانند ، حالا در بررسی حالات يك بد هكار مظلومی را فرض کنید كه دل شكسته شده و در
فشار است آنوقت مقابل قبر امام رضا (ع) ایشان را صدای زنده خوب این يك حالت دارد ، يك نفر
دیگر بد هكار نیست ولی يك مریض دارد كه آنرا پشت پنجره فولاد آورده و امام رضا (ع) را میخواند و
میگوید همه دكتوها مراجواب داده اند دلیستگی به آن فرزند یابرا در در چهره خاصی كه در این
حالت مریض ظالم هر شده فریاد میزند و با علی بن موسی الرضا (ع) میگوید ، اینها در حال است و شبیه
خواندن خداوند به دو اسم است ولو هر دو ششید باشند و احساس فیزیکی را زکنند بوسیله شدت ولی نیازها
متكثر میشود و كلمه رشد نیازها نیز به این عارت بكار میرود نه به لحاظ اینکه نیازهای جداگانه ای هست
و الگوی تخصیص اینها را بهم ربط داده است . بحثی كه قبلاً اشاره شد كه وجود تخصیص حول يك محور
كاشف از وجود ارتباط حقیقی بین اینهاست كه در يك رتبه از ایمان قرار گرفته و كاشف از يك وحدت و
كثرت متناسبی است اگر چه خود اوجه این مقدمات التفات نداشته باشد ، همین كه میگوید حساسیت
این فرد نسبت به این چند درجه و نسبت به آن چند درجه است ، البته واضح شدنش به پاسخ —
شدن در ایمان است و اگر متلون باشد نظام او متزلزل است .

درباره عادت ولی اگر بگوئیم حضرت امام خمینی رضوان الله . . علیه خدا را عادت میکرد به عبادتی
كه در جنبه واقع میشد یعنی شهادت و هم زمان خدا را عادت میکرد به عبادت جهاد سازندگی در
تمامی ما محتاج مسلمین در مقابل كفار و هم زمان با این به عبادت كمیته امداد عادت میکردند در
رسیدگی به فقرا و هم زمان عبادت میکردند به عادت اهل فكر و تحقیق در سعی به اهتمام امور مسلمین
و ظاهراً این بحثها و این كارهای شما هم اگر خدا ، اخلاص عنایت كند و حول محور ولایت هم باشد و
خلاصه خصوصیات بندگی در آن تلم با شد جزء عبادت الهی است كه شاید خیلی ارزش داشته و اگر
اهتمام به امور مسلمین باشد و سعی بر پیاده شدن دین خدا باشد جزء فکرهاش است كه گاهی به

اندازه یکسال و گاهی به اندازه هفتاد سال عبادت مستحب خدا علیت کند ، البته آن عبادتها هم سر جای خودش ارزش دارد * با آن کسی هم که موشک طپه کفار می سازد شریک است و واقعاً اگر ایمن هر چه بلند شده بود این فکریه ذهن کسی نمی افتاد و حتی در این باره از امام التماس هم نمی کرد پس تا اینکه مثلاً در فلان قسمت فکر کنید ، یعنی خیال نکنید فقط چاره به بین کرات هست بلکه اگر نظام ولا یت دست کفار باشد موهوماً ذهن انسان در یک اموری نظری می اندازد هر چند هم آدم متدین و مقدسی باشد مگر اینکه شدت ایمانی او به حدی باشد که خودش شایسته ولا یت و طریق قرار گرفتن باشد که این يك حرف دیگر است *

این التفات به امور مختلف هم زمان ایجاد نیازهای مختلف است شدت ایمان ظهور داده جز از طریق وحدت و کثرت ترکیبی و لازمه اش این است که اصلاح جامعه را بخواهد ، نه فقط اصلاح او را با ط افراد با یکدیگر بلکه اصلاح او را با افعال با طلم تکوین و چنین نظامی محصولات جدید می سازد و نیازهای جدید ایجاد میکند ، نیازهایی را توسعه می دهد و نیازهای دیگری را منحل میکند ، در دستگاه کفر يك نیازهای شیطانی و خیالی هست که در دستگاه الهی اصلاً نیاز خوانده نمی شود و در نظام الهی نمیتوان این نیازها را در جریان گسترش نیازها ذکر کرد و چنین نیازی اصلاً مطرح نیست ، نه این که بخلاف پیدا میشود بلکه اصلاً موضوع آن وجود ندارد ، حالا مثلاً برای شما و سایر مسلمانان به بعضی از این امور اصلاً نیازی نیست اگر چه ما هم در جای دیگر مشکل داریم حالا شما که امتان بسنده دارویی نیاز دارید که تشمع کبد را علاج کند آن هم تشمع کبدی که از خوردن مسکرات حاصل شود ، احساس نیاز به این دارو ندارید میگوئید بحمد الله * * * و البته مادر تمام عمر به این رجس نزد يك نشده و بحول الله * * * و قوتی نخواهیم شد ، اصلاً يك نیازهایی برای کفار مطرح است نه فقط در داروها بلکه در تمام شئون زندگی شان که برای شما اصلاً موضوعیت ندارد ، برای مثال اگر چه این مطلب مناسب با این جلسه نیست کدام يك از شما احساس نیاز به توالیت فرنگی می کنید و اگر نداشته باشید غصه می خورید

البته اگر يك جانی مجبور به استفاد ه بشويد غصه دارد و ميگوئيد چكار كنيم نجس نشويم ولی در بلاد كفر اين جور نيست و اگر يکی از آنها به مستراح ايراني ها برود ميگويد مشکل است • در تمام شئون حيات همينطور است که شما به يك چيزهاي احساس نياز نمی کنید و در جريان رشد نيازها هم آن چيزهاي که توجه به عالم دنياست متحمل ميشود و از درجه اولويت ساقط شده و به درجه وسيله بودن محض ميرسد و تدبير و تفکر در باره آن رها ميشود و در چيزهاي ديگري که دنيای برای آخرت است تا عمل و تفکر زياد شده و گسترش می يابد و انواع و اقسام آن لازم ميشود •

بهر حال شدت ولی و ظهور آن در وحدت و کثرت و بالعکس از اين طرف مولی عليه و تابحين هم مظهر دوستی شان در نظام ولايت حول محور ولی هست و هم در همه خيوات به نسبت خود شان سهيم هستند و هم يك کار اجتماعي خاص مخصوص خودش را توليد ميکند و هم از طريق نظام ولايت به کل مرسوط است در امصالت ربط می گفتم روابط درونی و روابط برونی و ارتباط آن با کليه کيفيت ها در نظام تعلق هم همينطور است حول محور تعلق و در آنجا از محور تعلق فقط بعنوان امر ثابت تلقی ميشد اينجا مراتب شدت و گسترش آنرا ميخواهيد لحاظ کنید با تعبیر تعلق از آن ياد می کنید ، از اين باب که بياييد گسترش نيازها حل در گسترش عبادت است و مجموعه هم حل در شدت بندگی است و اين هم از طرف ولی و هم از طرف مولی عليه است •

برادر محلمی : برای بحث سه ورودی قابل بيان است اول اينکه رشد در گرو انجام تکليف است دوم رشد در گرو زود به جامعه و داد و ستد با ديگران است سوم اينکه رشد در گرو سرپرستی شدن و سرپرستی کردن است ، البته از هر يك که شروع کنیم دوتای ديگر هم همراهِ آن طرح ميشود ولی فرم آن فرق می کند •

حجت الاسلام حسینی : اگر بگوئيم رشد در گرو تشرّب است يعنی شما می پذيريد که هدايت شدن و هدايت کردن هر دو جهاد است ؟

برادر معلمی؛ دو شکل از عبادت است و وظیفه اش برای تقرب این است که افراد تحت ولایتش را هدایت کند و خودش بوسیله فردی که در موضوع شامل تر است هدایت شود، یعنی اگر از این راه که در جلسات قبل مورد تأکید قرار گرفته وارد شویم باراهنی که میگوئیم رشد و رگرو ورود به جامعه است. فرق میکند، البته جامعه هم نظم و انتظام و حاکم میخواهد ولی در نقطه شروع فرق میکند.

حجت الاسلام حسینی: در آن ورودی که ولایت به معنای پرستش در آید و نظام پرستش باشد و بگوئیم این مطلق است و پرستش خدا استثنا بود از نیست جائی نیست که بتوان خدا را پرستید اما عوض پرستش کفران بوزر و بگوئیم در این وجه کفران خوب است هر جا که پرستش و کفران در هر دو جنبه ایمانی قابلیت فرض داشته باشد یکوقت میگوئید برای این کودک پرستش و کفران ملاحظه نمیشود و سعه ظرفیت ندارد و یکوقت میگوئید برای این درجه از ایمان پرستش و کفران در همه حالات نمی آید و فقط در رتبه دسته از حالاتش می آید یکوقت میگوئید اینها در یک رتبه ای هستند که "لا یثاقون الا ان یشاء ال" یعنی تمایل برای آنها پیدا نمیشود الا آن چیزی را که خدا می خواهد، اینها محال مشیت ال هستند "رضا ال" + رضانا اهل البیت "اگر این چیزی شد که دیگر نمیتوان گفت یکدسته اش حرام و یکدسته اش مباح و مستحب است این نه تنها التفات به حرام و مکروه ندارد بلکه التفات استقلالی به هیچ چیز در عالم ندارد، التفات او هر چیزی التفات عبادی است و صرف نظر او از هر چیزی صرف نظر عبادی است. حالا از این رتبه پائین تری آئیم و میگوئیم ولی اجتماعی هم در منزلت ولایت اجتماعی باید جهت رشد را بطرف مصلحت که تقرب است ببرد و عالم را بستر جریان اسما و جریان طاعت قرار دهد و پرستش عبادی در شکل اجتماعی فرض داشته باشد و او بگوید دلها خاضع شود و افرادی هم کشته شوند برای ملی گرائی محال است چنین چیزی واقع شود.

اگر قبل از اینکه بگوئیم تعلق و عبادت اصل است بگوئیم نظام و جامعه ضرورت دارد و تعلق هم مختلف است یک تعلق به آب و خاک و خون است و اگر در این تعلق آدم هم کشته شود عیب ندارد.

نه این به معنای کفر است و اگر کسی بگوید معنای کفر نمی‌دهد عقلش در مرحله صیانت است به چه حساب خودش را بدد ؟ هم چنین است اگر معنای عدل و ظلم را جز تناسب کیفیات در جهت ظیبت ببینیم *

پس ورودی باید تقرب و عبادت باشد نهایت اینکه هدایت نمودن و هدایت پذیری به این معنا عام است یعنی وقتی شما تابع هستید و در رده آخر قرار دارید و از ولی اجتماعی اطاعت می‌کنید و هدایت می‌شوید عمل و تصرف شما و اجرا کردن دستور ولی از سوی شما در حقیقت جاری کردن هدایت در طبقه مادون است * مثلاً در جهاد سازندگی گندم می‌کارید یا در صنایع موشک می‌سازید این عمل شما یک تصرف است که وقتی درون نظام ولایت بوده و هم جهت با نظام ولایت باشد هدایت را جاری می‌کند و نایب ولی در سرپرستی میشود * چطور می‌گویند فلان باغبان این باغ را سرپرستی و مواظبت میکند و نمی‌گذارد درختها خشک شوند و به اصطلاح رشد باغ را متکفل شده است * فرض کنید این باغ باغ موقوفه است که این باد لسوژی کار میکند خوب این نمایندگانی آن متولی در به رشد رساندن درختهاست * حالا در یک مثال بالا تر شما در شئون مختلف وحدت و کثرت آن چیزی را که ولی دستور داده جاری می‌کنید حالا هر چند که تصرف ولی یک تصرف بسیار کلی باشد و با این حساب آن فرد هم که تمام زندگی خود را مشغول کار است نیاز برایش اصل نیست بلکه ولایت اصل است *

برادر محلمی : اگر قرار شد برای تقرب بیشتر انسان افراد دیگری را سرپرستی کند و خودش را تحت سرپرستی یک فرد بالاتری قرار دهد در این سلسله مراتب خود حضرت حق بالاتر از همه است و اینکه کیف پرستش چگونه باشد تا تقرب حاصل شود عقلی نیست تا هر کسی بگوید من مطابق دستور عقل خودم این کار را می‌کنم تا تقرب حاصل شود بنابراین کیف پرستش توسط نبی اکرم " ص " بیان میشود و توسط ائمه اطهار " ع " تفسیر میشود و فقها * این را از کلمات استنباط میکنند و حالا هر کسی کلیه افعال و اعمال و باورها را با استنباطات یکی از فقها * هماهنگ میکند و از این سیراستدلالی یک حکومت واحد

وبك تشكيلات واحد نتیجه نمیشود مگر اینکه سیور بحث را عوض کنیم و بگوئیم جامعه يك شیئی واحد است
و ممکن نیست دو اختیار بر آن حاکم باشد تا اینکه يك حکومت واحد اثبات شود *

حجت الاسلام حسینی: ما صحبتهای مخالفین را ذکر کردیم و بر آن اشکال وارد کردیم *

برادر معلمی: این بحث با توجه به همان مطلب که اصل رشد است و رشد در گرو پرستش است و

کیف پرستش نباید از بالا مشخص شود و از اینها استفاده شده و این شبهه تقویت شده است *

حجت الاسلام حسینی: اولین سؤال این است که چرا کیف پرستش را در جمیع مراتب عقل مشخص

میکند؟ حالا اگر به فقیه هم وحی شد به من هم که مقلد هستیم وحی میشود؟ ادراک از رساله با عقل

انجام میشود یا با چیز دیگر؟ ادق معنایش این است که اول ایمان رشد می کند پس از آن قدرت ادراک

به نفع ایمان و لذا به ایمان از طریق حرکت عقلانی معنای دستورات وحی شناخته میشود و به ایمان از

طریق حرکت عقلانی حکم رساله شناخته میشود *

حالا تعلق اصل است و حکم هم بدست آمد درباره این مطلب انشاءالله *

در بحث مبسوطی خواهیم داشت و ربط بین احکام تکلیفی و توصیفی وارو شی و جایگاه این احکام روشن

خواهد شد و لکن اینجا اشاره می کنیم و میگوئیم شما وقتی میگوئید این احکام را خدا معین کرده است

برای چیست؟ برای هدایت در يك موضوع خاص و شخص معین یا عام فنی تفاوت و اصلاً تزامنی در عالم

وجود ندارد و برای هر فرد مطلق قدرت برای مطلق احکام وجود دارد یا اینکه تزامنی در کار است و به

موضوعات متعدد هستند و ابتلاء به تکالیف مختلف وجود دارد *

اگر این حکم بود آنوقت تخصیص قدرت از این حکم به آن حکم در خود فرد قبل از ورود به جامعه

چگونه است؟ اینکالان من اجاره کنم یا مضاربه کنم یا بیع کنم و کد امیک الهی است؟ یکوقت میگوئید

ملاحظه این تکلیف در رتبه فرد نیست و امکان این جمع بعدی برایش وجود ندارد ولی برای بعضی از

افراد ممکن است پیدا شود و ضد این همه مردم هست یعنی مردم میگویند به نفع مادی

هست که خانه نخورم بلکه اجاره کنم و پول آنرا تجارت کنم و کاسبی کنم و اجاره بدهم، میگوید خانه اجاره کردن به دفع ماست و نفع مادی و رشد ثروت مادی و مصلحت مادی را درگزینش بین احکام می فهمند و علت کار آنها این است که میگویند فلان کار حلال را انجام میدهم تا یک خرج حلال برای آن و بچه بدست آورم حالا آن کسی که خرجش تا همین است باز کار می کند و بیشتر از نیاز شخصی خودش کار میکند تا در جامعه خیرات کند مجلس عزای امام حسین (ع) بگیرد و کارهای چیز دیگر بکند *

فهم این مطلب که گزینش این حکم یا آن حکم برای بدست آوردن یک مبلغ بالا ترده تراست اینجا عقل میتواند نظردهد و اگر نظردهد و معامله سفهس باشد باطل است مگر به اطراف موضوع اشراف دارد کم و زیاد شدن عقل غیر برهانی و غیر منطقی را علت بطلان معامله هم می داند و میگوید معامله سفهس باطل است و من سوال میکنم مگر معامله عقلانی به جمیع جوانب موضوع اشراف دارد که شما میگوئید صحیح است صحت آن به کجا باز میگردد * اگر عقل حکم و نظر ندارد نسبت به موضوعی که احاطه بر آن ندارد چرا میگوئید معامله سفهس باطل و معامله عقلانی صحیح است؟ عقل که حکم ندارد تا عقلا در اینجا نظرداشته باشند و اگر هم میگوئید عقل در مقام جزئیتی که بدست می آورد اصلاً در آن ضوابط و دستگاه منطقی صوری نیست و بالا تر از این " ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن " حق تصرف در مال یتیم برای یتیم نیست مگر بصورت احسن آنوقت قیم تصرف عرفی میکند و شما کار او را درست می کنید و احیاناً اگر ضرر واقع شد او را مواخذ نمی دانید و شما میگوئید بذل و وسع انجام شده و من می گویم بذل و وسع که در موضوع غیر عقلانی ممکن نیست *

پس نه در حکم شناسی بر اساس برهانی که در مقدمات منطقی تمام میشود که مقدمه آید بهیچات عقل نظری باشد و قیاس شکل اول درست کند و این به امتناع و اجتماع نقیضین برگردد تا بتوان گفت برهان قائم است و عقل حکم دارد و فقیه میتواند کار کند و یعنی سخافت یعنی بیهودگی در آن واضح است اگر بنا باشد بگوئیم عقل در موضوعی که احاطه ندارد حکم ندارد یک فتوای فقهی حتی در ضروریات

مذ هب نداریم که بتوان ادعا کرد بر اساس برهان منطقی صوری این تحت احاطه و اشراف منطقی صوری قرار گرفته و حکم آن عقلی است + در تفسیر وحی هم فقط برای شخص انبیا^ع کافی است و برای احدی از تابعین آنها که فی نیست چون ادراک عقل بر موضوعی که نزدش بدیهی نباشد حکم نمی آورد در اینجا بنا بر منطقی صوری صحبت می کنیم آنها تعریف از برهان میدهند که مقدمه اش عقلی باشد و حالا فرض کنید من در مجلس پس اکرم "ص" مطلبی را استماع کرده ام مگر ممکن است که بگوئید نتیجه این آراء می باشد همه بعنوان يك مواد بدیهی یا اصلاً نفس اولیه عقلی است و مانند ادراک از وجود است ؟ نه اینطور نیست و ادراک از کلمه در این باب نمی آید *

نه در حکم شناسی این مطلب ممکن است و نه در موضوع آن و در نتیجه اصل آن نحوه استند لال کردن زیر سؤال می رود + عقل با پشتوانه ایمان در کلمات نظر میدهد و جازم بر مطلب میشود "احل الـ" + الهیج و حرم الربا "عقل از این کلمه شریف می فهمد که بیع جائز و ربا حرام است هیچوقت نمیگوید محتلیش این است که ربا جائز و بیع حرام است * "ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و ساء مهیباً" این غیر از این است که خداوند بگوید این سبیل صحیح و مستقیم است با این دستورها به زنا داده اند بلکه امر به دوری از آن داده است *

مذیک احکام ضروری از کلمات داریم که عقل به ضرورت اینکه این کلمات این دستورها را میدهد در حالی که جزء اولیات عقل و ادراک خود نفس و حضور در نفس مجرد از عالم نیست و اگر نخواهد تعریف برهان را خاص آن بکند اینها خارج میشود + حالا ممکن است در عالم اصول در مورد دلالت تک تک اینها و حد دلالت آنها بحث کنید و هرگز و مفهوم و منطوقی برای آن قائل شوید ولی بهر حال اسباق و عدم اسباق و ارتکاز و عدم ارتکاز جزء امور عقلانی نیست + وجود دین و شریعت با آن استدلال نمی سازد مگر کسی التفات نداشته باشد و در اعمال عینی هم همینطور است * البته آنچه هم وحی در مرتبه تشریح می فرماید و لایت بر تاریخ است و این کاملاً با سیرت جویان رشد که ولایت در هر مطلق

است فرق میکند تا آنجا که به تعیین يك موضوع و يك کیفیت میسرند که اینها را در بحث زمان و مکان بیشتر عرض میکنم *

برادر محلمی: اگر بر هر فردی واجب باشد که برای رسیدن به رشد از فرد بالا تری تبعیت کند عین همان مطلبی که در بحث تقلید بیان میشود، چه اشکالی دارد که عده ای خودشان را بالا تری بدانند و اعلام کنند و از بین جمعیت هم هر گروهی يك نفر اولی خودشان قرار دهند یعنی چند ولی داشته باشند چه اشکالی دارد؟ الان در حوزه ممکن است يك نفر بیشتر اطمینان نباشد ولی چند نفر اطمینان میکنند و هر گروهی هم تابع یکی از اینها هستند، حالا عین همین اطمینان را در بحث ولایت مطرح میکنیم و میگوئیم در ولایت آن کسی که مقربتر است هدایت مردم را بر عهده میگیرد و اگر چند نفر باشند چه اشکالی دارد؟ با همان استدلال قبلی اینرا رد می کنید یا میگوئید چون جامعه يك موضوع واحد است و بريك موضوع واحد و اختیار جاری نمیشود، یا همانطور که نیازهای فرد محور میخواهد در جامعه همه نیازهای مختلفی است و رفع این نیازها و تنظیم به حکومت نیاز دارد و ولی باید واحد باشد و بیک سوال دیگر که هم عرض این است اینکه چرا باید مراتب ولایت حتماً در طول واقع شوند و ممکن نیست هم عرض هم باشند *

حجت الاسلام حسینی: چند مطلب از اینها فهمیده میشود اول اینکه حکومت فدرالی باشد و در

هر منطقه ای يك حکومت و آنوقت مجموعه اینها در کلیات کارشان به يك حاکم واحد برگردد *

برادر محلمی: نه این قرون مورد نظر نیست بلکه درست شبیه بحث فعلی اطمینان که ممکن است

بگوئید اطمینان ولی یکی باشد یا چند تا باشد *

حجت الاسلام حسینی: يك بحث بحث تقلید است که آخر بحث زمان و مکان عرض خواهد شد و

حالا ممکن است يك نفر در عالم پیدا شود و بگوید اصلاً قاعده تقلید به این شکل نیست و حتی میگوئید

ولایت از شیون فقه نیست و از شیون کلام است ممکن است بگویند بحث تقلید از شیون ولایت است اگر

کسی این حرف را بزند آسمان زمین نمی آید حرفهای باطل و با حق بسیار گفته شده و در دستگاه نظام تکوین هم سر جای خودش می چرخد و لکن يك سؤال دیگر را اینجا است که بحث ما در وحدت و کثرت و تعلق بوده است آن چیزی را که شما تقسیم می کنید وحدت نیست نه از این نظر که چون موضوع واحد است از این نظر که ایمان وجهت واحد است و نمیتواند متعدد باشد وحدت و کثرت متعدد ندارد این مسئله ای است که اگر بنا شد طریق ظهور مطلق دانستن بندگی خدا از طریق وحدت و کثرت باشد نه اینکه ولی هم عرض پیدا نمیشود اولیاء هم سطح در یک نظام هستند که تحت سرپرستی یک سرپرست هستند و یکی وزیر آب یکی وزیر برق و همچنین یکی مسئول منطقه يك و مسئول منطقه دو و ولی تحت يك ولایت هستند و در مدل مدیریت چندین نوع تقسیم بندی فرض دارد مثلاً بر اساس موضوعات مثل آب و برق و بر اساس اماکن مثل مناطق و تقسیم بندیهای دیگر همچنین بر اساس ایمان که بگوئید مؤمن و کافر و مشرک و هر نوع تقسیم بندی که صلاح دانستید *

اما صحبت این است که شدت و قرب بدون وحدت و کثرت ممکن نیست و کثرت فراگیر و ساری است و جریان دارد در همه شعب و کیفیات و جامعه را در خودش منحل میکند بلکه صحیح است بگوئیم ایمان جامعه را بوجود می آورد و وطن وطن ایمان است و وطن و انگیزه است و حالا اگر ایمان بال** در صراط مستقیم باشد يك حرف است اعتقاد به شکل حیوانی هم باشد يك حرف دیگر

است *

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

برادر محلمی: اعوذ بالله... من الشیطان الرجیم بسم الله... الرحمن الرحیم... در ادامه جلسه قبل که قرار بود سئوالاتی را که برادران مطرح فرموده اند تدریجاً مطرح شود و پاسخیهای آن گفته شود سئوالی را مطرح می نمایم *

س: تکلیف رشد و اختیارات افرادی که در حکومتی زندگی میکنند که با آن مخالفند از طرف خودشان و حکومت چگونه است؟

توضیح سئوال این است که فرموده اند مطالب جلسات قبل در مورد شرایطی بود که مولا و تابع مولا هر دو زندگی خود را در جهت واحد قرار داده اند... هر دو پیوستش خدا و با پیوستش ماده و غیر خدا را محور و انتخاب شامل زندگی قرار داده اند و لذا رشد هر دو در گرو هدایت کردن یکی و هدایت پذیری دیگری است... حال سئوال این است که اگر در حکومتی افرادی مخالف حکومت باشند اعم از اینکه حکومت الهی باشد و مخالفان غیر الهی و یا برعکس، تکلیف اینگونه افراد از جهت رشد و تکلیف آنها چیست؟ آیا اگر حکومت الهی باشد و زمینه رشد را فراهم می نماید کفار و مخالفین تحت آن حکومت هم رشد خواهند کرد؟ و برعکس اگر حکومت طاغوتی است و زمینه سقوط بشر را فراهم می نماید و مردم را به اضمحلال می کشاند، افراد الهی هم به تبع آن حکومت سقوط خواهند کرد؟ اختیارات حکومت در مورد آنها و آنها در مورد حکومت چگونه است؟ خلاصه ربط بین این افراد و حکومت در همه آن مسائلی که پیرامون رشد و اختیار و حکومت گفته شد روشن گردد و منظور از طرح سئوال این بود که روشن شود آیا حکومت چه نقش و تعریفی دارد؟ آیا حکومت افراد تحت پوشش خود را رشد میدهد؟ حتی اگر مخالف باشند؟ یا حکومت زمینه رشد را فراهم می کند ولی رشد افراد تابع استفاده یا عدم استفاده آنها از این زمینه رشد است؟ آیا حکومت صرفاً وسیله رشد تشکیل دهنده حکومت قرار می گیرد؟ و...

اگر پاسخ سؤال فوق داده شود شاید اینگونه سئوالات نیز پاسخ داده شود *

حجت الاسلام حسینی: اعوذ بالله * من الشیطان الرجیم و بسم الله الرحمن الرحیم * * * و
 مطلب در این سؤال می باشد * یکی در مورد رشد شخص است و این فرد چه در زمان ما باشد یا صد سال
 پیش یا صد سال آینده و یاد در زمان معصوم (ع) و یا حتی در زمان قبل از اسلام رشدش چگونه است؟ این
 يك مسئله است * مسئله دیگری هم طرح شده بنام حکومت و که ابتدائاً میخواهیم نسبت آیند و رابه
 یکدیگر بررسی کنیم * به نظر میرسد به يك مطلب دیگر هم که در بحثهای گذشته هم به آن اشاره شد
 توجه کنیم و بعد به کل سؤال بپردازیم و آن عبارت از سیر تکوینی عالم است * یعنی انسان شناسی بدون
 تاریخ شناسی و تاریخ شناسی هم بدون جهات تبیینی نمیتوان داشت و نظر دادن نسبت به فساد و
 جامعه هم بدون این مقدمات کامل نیست * ابتدائاً میشود به نحو اجمال گفت که ظرفیت رشد هنوز
 فردی متناسب با جهت غایی در شرایط زمانی و مکانی خاص محدود به يك حدی است و اگر در آن ظرف
 خاص حرکت نماید گسترش خاصی هم برای او حاصل میگردد و مثل یکی از کلمات و مثل یکی از اشیا *
 منتهی در اینجا محدودی از آن به اختیار خود فرد مربوط است و محدودی هم به اختیار نظام و افراد
 دیگر مربوط است و لکن اختیارات او هم در خلقت جایب دارد که اگر اختیارات خود را در جهت واحدی
 بکارگیرد تا اندازه ای که ظرفیت دارد رشد میکند در جایگاه خودش نیز تفسیر از رشد خود این فرد را
 میتوان در کل مجموعه ارائه داد * این مطلب رابه نحو اجمال میتوان گفت نه اینگونه است که بگوئیم
 مثلاً آقای الف رشدش میتواند در حد ایجاد حکومت اسلامی باشد و زبوا مجموعه خصوصیات این فرد
 ظرفیت رشد خاصی را نشان میدهد * هر کسی جایگاه و زمان و مکانی متناسب خود دارد که يك مقدار
 خاص میتواند بالا و پائین بیاید کسی که ظرفیتش در حدی نیست که از ارکان ظلم قرار گیرد و مظالمی
 هم که از ارکان ظلم صادر می گردد از او ساخته نیست و همانطور که ظرفیت او در حدی نیست که در
 تاریخ جزء ارکان توحید قرار گیرد این لازمه و ضرورت عالم خلقت است * درست همانطور که می گوئید

ممکنات را نمیشود واجب خلق کرد ، همینکه شما گفتید مخلوق برای جهتی هست ، بلافاصله تغییر را
 برای آن باید ضروری بدانید " برای " که برای آن مطرح شده به معنی آن است که خودش ذاتاً مقصد
 نیست باید اعطایی به او بشود ، نفس و کمالی برای او فرض دارد ، تغییر برای آن فرض دارد و باید
 حتماً تغییر کند و وقتی چنین شده به معنی آن است که ترکیب دارد ، وحدت ترکیبی دارد و همینکه گفتید
 وحدت ترکیبی دارد یعنی جزئی از یک وحدت ترکیبی بزرگتر است و جایگاه خاصی هم دارد و لازمه اش
 این است که عالم دارای جریان ترتیب و تبدل باشد ، اینگونه باشد که بگوئید همه جایگاه ها مساوی
 محض هستند و وسیله اختیار جایگاهها تغییر کرده است " اینکه در آخرت بر کسیکه در نهایت توان و
 ظرفیت خود بندگی کرده است ، آنچنان پاداشی می دهد که در حد نهایت اشباع می گردد به گونه ای
 که تسویه در اعلا و مجازات ثانوی هست ، حرف درستی است ، اینکه بگوئیم کسیکه مثلاً به اندازه
 یک استکان ظرفیت دارد و به همین اندازه هم خدمت کرده است ، در آخرت هم متناسب با ظرفیت
 یک استکان آنچنان پیمانهاش را بر می کنند که مستغرق در بهجت باشد و بیش از آن اندازه قدرت ادراک
 ندارد ، حرف درستی است ، چنانکه به کسیکه رتبه اش به اندازه یک لیوان ظرفیت دارد و به همین
 اندازه هم به تمام خدمت کرده در آخرت آنچنان متفرق در رحمت متناسب با ظرفیت خود میشود که
 ادراکی ماوراء آن ظرفیت از بهجت و نعمت ندارد ، به دلیل مستغرق شدن میتوانید بگوئید در مرتبه
 فناء در لقای رحمت به نحوه ای است که همه آنها به حالت بیخودی محض در بهجت می رسند ، حال
 اینکه چرا ظرفیتها مختلف است و رتبه ها فرق میکند ، از موضع کسیکه مشرف بر هردو است پاسخ این
 است که بگوئیم لازمه این سیر چنین است ، عین اینکه بگوئیم بسیط بالذات من جمیع الجهات
 را نمیتوان خلق کرد ، خلق شریک الباری ممتنع است و وجود تغییر ناپذیری را که در دارا بودن جمیع
 مراتب کمال نامحدود است و به گونه ای است که هر تغییری برای آن ممتنع باشد ، نمیتوان خلق کرد ،
 قابل خلق نیست ، موضوع خلق قرار نمی گیرد ، در اینجا هم میگوئیم تسویه و خلق مخلوقات با انسانها

به گونه ای که همه در یک رتبه باشند موضوع خلق نمیتواند واقع گردد و این نظر اجمالی است به وضع فرد و که بصورت مجمل قبل از اینکه بخواهیم رابطه رشد فرد و حکومت را بررسی کنیم بگوئیم هر فردی در کل نظام و تاریخ آفرینش و در کل مجموعه ممکنات سر جای خود مرتبه ای دارد که بیش از آن ظرفیت هم نمیتواند بالا و یا پایین برود و تنها در محدود و ظرفیت خود میتواند حرکت داشته باشد و حال کلام در این است که آیا حرکتش در آن ظرفیت حکومت هم در آن دخیل است یا نه ؟ پس اجمالاً مطلب اینست است تا به بررسی آن بپردازیم • مطلب دوم اینکه اگر تاریخ ممکنات به جهت ظرف غایی است و رشد برای آن ضروری است • جریان رشد تعطیل بردار نیست و همه خواهی نخواهی و طوعاً و کرهاً به طرف مقصد حرکت می نمایند و پس جبر در رشد هست • باز آنهم به نحو اجمال • این جبر در رشد که به نحو اجمالی وجود دارد و تعطیل بردار نیست یعنی چه ؟ یعنی ضرورتاً موجودی که بنام انسان است موجودی که مختار است و بایست اختیارش توسعه پیدا کند و توسعه این اختیار به نفع توسعه پیدا کردن تعلق است در روند بستن و سیر تاریخ که نگاه کنیم می بینیم مقام تعلق به ولایت و تصرف گسترش پیدا کرده است • ضرورت این مرحله این است که حتماً حکومت تشکیل میشود و خود حکومت هم در تصرفاتش رشد میکند به آنجا میرسد که محصولات اجتماعی و محصولات اجتماعی و لا • میشود محصولات اجتماعی آن تعلق میشود و تصرفات در زمین تصرفاتی میشود که بر پایه تعلق به دنیا یا آخرت است • پس این سیر جبری برای گسترش اختیار موضوع مفروض و محفوظ دیگری است و توقف پذیر هم نیست یعنی همان جبر تاریخی را که ما در بین مطرح میکنیم و ریشه اش به ابزار برمیگردد و ریشه اش را به ولایت برمیگردد ایم و ریشه ولایت را هم به پوستش برمیگردد ایم • میگوئیم گسترش پوستش جبری است پس بنابراین گسترش پوستش قهری است و همانطور که ما تویالیستها گسترش ابزار را قهری میدانند ما بر مبنای فلسفه اصالت تعلق و اینکه رشد در تعلق رشد در وحدت ترکیبی است اثبات می کنیم که حرف آنها منحل در این حرف است و حرف آنها ناقص است عاجز است از حل مسائل و این حرف اصالت

حس در شکل غیور یا لکتیکی را هم در خود حل میکند میگوئیم ولایت اصل است " الا ولکل ما مهموم امام
 یقتدی به " حال ببینیم رابطه بین رشد فرد و گسترش اختیار و ولایت تا مرحله حکومت چگونه میشود .
 اگر حکومت کافر باشد ، مقابله با حکومت کفری که گسترش یافته است ، و وحدت ترکیبی آن سه
 پیدا کرده در حد یک از همه جوانب سیاست فرهنگ و اقتصاد را فرا گرفته است ، تا حدیکه محصلات
 متناسب با خود را در زمین ایجاد کرده است و در حقیقت تبدیل و تغییراتی در غالب تهیه امکانات و
 مقدرات متناسب با نظام کفر انجام داده است مقابله با آن بسیار سخت است ، این روند جبری که بر
 پایه نیازها نبود و بر پایه شدت تعلق بود و گسترش شدت تعلق و گسترش شدت اختیار آنرا ایجاد کرده
 است این اختیارتکی که به تنهایی در مقابل نظام کفری استد طبیعتاً جایگاهی رفیع و بلند در تاریخ
 دارد یعنی درست است که تنها است و یک نفر بیشتر نیست ولی ظرفیت وجودی ایمانش به حدی است
 که قدرت مقابله با یک نظام بزرگ را دارد " وکان ابراهیم امتاً واحده " به تنهایی یک امت شده است
 تکی یک نظام شده است! چرا؟ چون در مقابل یک نظام منسجم قرار گرفته است ، به عبادات فردی
 اکتفا نکرده است . ابراهیم (ع) را میخواستند آتش بزنند آگوه کسی کاری نداشت و در نظاری میرفت
 و با کسی حرفی و مقابله ای نداشت و با حرف دیگران مقابله ای نمی کرد که کسی قصد آتش زدن او را
 نمی کرد . حضرت روی حرف خود محکم ایستادند و کمترین حالاتش در کل دستگاری که مقابل اوست
 ضرب میشود و ضرب هم شده است . تا عیروش هم دیگر تا عیور فردی نیست . تا عیروش تا عیوری بسیار
 بزرگ است که همه را متوجه خود می نماید این یک سوال مهم است که جای تا مهمل برای دوستان
 دارد ، چرا فرعون از کنار ادعای موسی (ع) بابی اعتدایی نمی گذرد ؟ چرا نمی گوید خیلی ها حرفهای
 بی ربط (نمود بال) می زنند این هم یکی از آنهاست و اصلاً او را اجازه ورود ندهد چه قدرت
 مقاومتی است که اینها به خطر افتاده اند که بفرستند همه سخره از همه بلا و بیایند ، بفرستند تمام
 قدرتها در روز جشن شاهنشاهی مهمی که داشتند و همه خاص و عام هستند جمع شوند و موضوع را مطرح

کند چرا سلطان با يك چوپان در افتند !! يك چوپان كه يك گله كوچك بيشتريد اردود ستگا هي ندازد
 چرا اصولاً نمی گوید اجازه ورود به شهر را به او ندهید و حرف از او به میان نیاورید و سخنش را منسی
 نماید ؟ مادر زمان خود مان اینتراد یدیم كه آمریكا گفت كه عكس حضرت امام خمینی و سخن ایران را از
 صفحه تلویزیون آمریكا بردارند ، اما این مرد موضعی گیری هایی كرد كه مجبور شد ند بگذارد آنها اول
 انقلاب مختصری اجازه دادند ولی خیلی زود دستور دادند كه نام و عكس ایشان از صفحه تلویزیون
 پاك شود و به ایشان اعتقاد نكنند ولی ایجاد حوادث و استقامت در حوادث و انتخاب موضعی كه دشمن
 را به بن بست بكشد مطلب را عوض كرد ، شما فكر می كنید كه انتخاب موضع در برابر سلطان راشدی كسب
 انتخابی بود ، قضا پائی مختلفی كه ایشان با يك انتخاب موضع خاص آنها را مجبور می كردند صحبت ایشان
 را مجدداً روی صفحه تلویزیون بیاورند ، سعی می كردند كه كوچك كنند فحش بند دهند تا سزا بگویند ولی
 مهم این است كه دشمن تا احساس خطر نكند ، مجانی به کسی فحش نمی دهد چرا به من و شما فحش
 نمی دهد ، چرا می تواند بگویند كه اینها قابل ذكریستند ؟ چرا نمی توانستند بگویند كه امام قابل
 ذكریست ؟ تصمیم می گرفتند كه ذكریكنند و صحبت نكنند ولی با ز مجبور میشدند صحبت كنند در آن
 حضرت ابراهیم (ع) هم كه نقل شده است كه ایشان با معجزه ید و بیضا حضرت موسی (ع) آمده
 باشند ایشان هم اتفاقاً شبان بودند ، به يك شبان نمورد چكار دارد كه بساطی برای آتش درست
 كردن ایشان فراهم می آورد ، چرا وجود اینها شعاع تا تخموش به حدی است كه يك حكومت و بیك
 امپراطور را متزلزل میكند ؟ اتفاقاً حضرت ابراهیم اطرافیا بی هم نداشت و تکی به تنهایی بساط
 يك ظالم بزرگ را متزلزل نموده بود ، دستور دادند به اندازه چهار فرسخ در د و چهار فرسخ هیزم
 درست كنند تا ایشان را بسوزانند ، اصلاً درست كردن چنین آتش عظیمی برای چیست ؟ برای بیك
 آدم كه میخواهند بسوزانند اینقدر آتش كه لازم نیست ، دست و پای يك آدم را كه ببندند و در بیك
 آتشی به اندازه يك اتاق ببندارند ، میسوزد ، دیگر منجیق نمیخواهد كه او را در آتش پرت كنند ، چه

چیزی موجب شده است که میخواهند همه در آتش افتادن و سوختن او را ببینند؟ چرا همه جماعت را جمع میکنند تا ابراهیم (ع) را آتش بزنند؟ يك آدم اثرش در حکومت طرف مقابلش ضربه میخورد، و اگر ظرفیت وجودیش و ظرفیت وجودی رکن در توحید شدن باشد بنابراین به نظر من میبوسد اینجا خلط میشود اگر گسترش ظرفیت فرد با اصل بحث اصالت تعلق قاطبی شود باید بگوئیم هرگاه که ما تعلق را نگاه کنیم سیر جبریش به طرف حکومت هست و اختیارات نازل هم صحت اختیارشان به این است که تعلق بسته مرتبه بالاتر داشته باشد و در مرتبه ای که برایشان ممکن است جوابی را که عراق اسیر گرفته بود و در زندان بحث بود طرفدارایش از حضرت امام خمینی آنگاه بود که در مصاحبه خود جمله ای می گفت که مشخص می کرد که من مطیع حضرت امام خمینی قدس العالی + سره الشریف هستم آن جوان فلسطینی را که دستگیر می کنند جمله ای را می گوید که اطاعت خود از امام خمینی (قدس العالی + سره الشریف) را می رساند + برای اولی نیست که ما نند یک فرد بسیجی که در ایران است طبق فرمان فرمانده خود ما مورد ید و بانی یا ما مورد حمله یا عملیات استشهادی و یا مورد یگری شود و صرف اینکه يك اعلام میکند تابع ولایت ولی بوده است + صرف اعلام مسلمین در صد را اسلام با " اشهد ان لا اله الا الله " و ان محمداً رسول الله " وارد شدن در دستگاه حکومتی رسول خدا صلی الله علیه وآله بود ولی باید به این مطلب کمال توجه را داشت که پیدایش حکومت فرع بر پیدایش شدت تعلق و گسترش وحدت ترکیبی اختیارات است همان تعلق به دنیا است که وقتی شدت پیدا میکند قدرت پیدا میکند که اختیاراتی را که هماهنگ با او هستند سازماندهی کند و بعد تصرفاتش را تاروی زمین جاری کند و تا آنجا برسد که محصولاتش را هم رنگ خود نماید + اول هم اینگونه نیست که بزاحتی محصولات تحت سلطه حکومت قرار گیرند و این مربوط به آخرین پله های تسلط است پله ای است که باید اول تعلقها آمده باشد و در تمام بخشها هماهنگ شده باشد و بعد هم کار قلبی فکری و عینی مردم همه تحت چتر ولایت آمده باشد + والا اگر طرفدار يك حکومت باشند، لیکن زراعتشان و صنعتشان و تصرفاتشان در ماده، آنطور

که باید هنوز در نظام منحل نشده باشد، محصولات نشان محصولات اجتماعی به آن رتبه نیست محصولات
فردی و یا گروهی است محصولات بی که سازمان بیاید و سوق و بازارش تعریف نظام و حکومت پیدا کند و
تولیدش تعریف تولید حکومت پیدا کند و کلاً مصرفش همینطورالی آخر، تا به یک چنین بلوغی برسد که
این یک بلوغ بالائی است که باید در سیر تاریخی در همان سیر تاریخی رشد تعلق پیدا کرد و حالا اگر
ما چنین فرضی را کردیم و گفتیم سیر تاریخی رشد تعلق هست و حکومت پیدا میشود بر این اساس گسترش
پیدا میکند حکومت در مراحل بعدی با حکومت در مرتبه ۴ رشد فرق دارد و یکی نیست حکومت مال زمانی که
یک سلطان جائز تصرفی در امور شخصیه افراد ندارد با زمانی که چنین قدرتی دارد متفاوت است
چنین در سابق جزه بلاد کفر بوده است حالا هم هست ولی حکومتش در آن مواقع سبزی نداشته که کنار
همه راند و کار خودش منحل کند مسلمین هم تجارتی داشتند که از طرف بی اکر (ص) آنجا می رفتند و
در آنجا اینها مومنان می شدند اینها حرف داشتند و اخلاق داشتند و کم کم زبان آنها را که بلد می شدند
حرفشان حرفهای آنها را خرید می کرد یعنی نظام و لا یتشان قدرت نفوذ در دستگاه آنها را داشت حالا
اینطور نیست + شما حرفتان هر چه باشد در دستگاه ببرید می گویند شرط علمی بودن نژاد نیست که
پایه های اولیه ای که انتخاب کرده آید علمی و باحسی باشد و لا یتزان علمی نیست تزی را که نوشته آید
به دکان بقالی ببرید تا در آن چائی بپیچد و محلی پیش اینست که اظهار فرهنگی به قدرت اغلی عقلی
بر نمی خورد و وقتی به قدرت کارائی عینی هم بر نمی خورد بلکه میگوید پیش فرضها پیش درست نیست و
می گوید در بین صورت ما اصلاً آن را آزمایش نمی کنیم و کار نمی بریم و نه شما درجه دکتر و یا کذا نمی داریم
توزیع اعتبارات سیاسی و توزیع اعتبارات فرهنگی و اقتصادی هر سه بر پایه تعلق به دنیا قرار گرفته و
گسترش یافته و نظامات جهان را تحت الشعاع قرار داده است حال جنبه عالی اگر نخواهد رشد
فردی بکنید مجبورید اعتبارات آنها را بپردازید برای اینکه محتاج محصولات اجتماعی هستید شما
به دکترو می دهید من احتیاج دارم به مکاتیب احتیاج دارید و به لباس احتیاج دارید به چاد و وسیله

حمل و نقل احتیاج دارند به وسیله ارتباط احتیاج دارند ، شما نمی توانید بریده از محصولات دیگران
زندگی کنید شما در شرایطی هستید که مجبورید محصولات اجتماعی آنها را بپذیرید کلام در اینست کسبه
خوب حالا در این شرایط ما تکلیف هم نداریم • خوب نداشته باشیم (علی فرض که نداشته باشیم)
نقش به حرف ما میشود یا شما بهشتی در چه . يك هم که باشید نقش به حرف ما میشود مثل اینست کسبه
دست و پا و گوش کسی را به يك تخت محکم بسته اند این به اوقات نماز را می فهمد چون اذان به گوشش
نمی خورد و چشم او هم شب و روز را نمی بیند ؛ و فرضاً با سونگ هم به او غذا می دهند این آدم بسببه
اوقات ظهر و عصر و صبح را می فهمد و نه قدرت بلند شدن و تطهیر و تیمم و وضو دارد ، کافی است که يك
لحظه چوتش ببرد و وضویش باطل بشود نه دستش باز است که تیمم کند و نه میتواند وضو بگیرد فرضاً
تکلیف از این ساقط شد این شخصی که تکلیف از او ساقط است خیلی دلش شکسته است خداوند هم
خیلی به او اجر می دهد ، پس ما بیا کنیم برای کسی هم که دستش باز است بگوئیم این هم مثل اوسلوک
کند این هم تحت بگیرد بخوابد و دلش بشکند که نمیتواند نماز بخواند کلام اینست که اعتقاد به عدم تحرک
برای ولایت مثل روی تخت خوابیدن است يك وقت است که میگوئید ما قیام می کنیم برای تا سپس حکومت
اسلامی و همراه حضرت امام خمینی حرکت می کنیم به هر اندازه که توانستیم و زورمان رسید حالا اگر
نشد امریکارا آنچو که باید تا الان ساقط کنیم بعداً آنها را • می کنیم ولی در این مسیر هستیم ولی
يك وقتی است که تخت می گیریم می خوابیم • می آیند می گویند حکومت اسلامی برپا کنیم میگوئیم نه حکومت
اسلامی در دوران غیبت لزومی ندارد اما وقتی میگویند منزلی که دارید هوایش گرم است میگوئیم بله کولر
لازم دارد !! حکومت اسلامی لازم نداریم ، اما کولر لازم داریم بیخ حال لازم داریم میگوئیم آقایان
از بلاد کفر می آید میگویند آنها در این قضیه موکرمه شده اند میگوئیم نهی واکه در این موکرمه کردن
می گویند نهی آقایان کردن است ، میگویند غلط میکنند که چنین قدری هایش بکنند ما که آنها را آقایان

نمودن مال معشایان می کنیم و چیزهایشان را می گیریم تو چیزی را که می گیری صلوات بر آنهاست همیشه
 که با دلت لحدت کنی و با دستت به نفع آنها شمشیر زنی و الا اینکه مسیرت مسیری باشد که مسیر آنها
 را بشکند که بگویی من از اینها استفاده می کنم در راه تا همسیر حکومت هم دارم کار می کنم * ثمره وجود
 را اگر سخن یا کاری یا هر چیزی هست دارم در آن بستر حرکت می دهم و اگر کولر است در کنار کولر
 بحث می کنیم علیه نظام جهانی و بعد هم بحول ال * و قوه برنامه ریزی می کنیم و به کسانی که این مطلب
 را لازم دارند البته شما ممکن است بگوئید یک وقت شرایطی است که قطع کردن کولر مخالفت با نظام
 اسلامی نیست و چون الان مثلا اگر آدم یک مسیری بگیرد که الگوی معروف را سخت بشکند و نمود داشته
 باشد که یک روش جدید آورد است حرمت آن بعید نیست روش باید پیدا شده باشد از طرف حکومت
 باشد همیشه شما بگوئید کاری می کنیم که من در شکستن این مطلب شاخص شوم استغفر الله *
 آقای خامنه ای این غلط است و حکومت را کسی نباید مقابلش بایستد پرچی است که برای دین خدا
 بلند کرده است شما اگر می توانی کاری بکن که مطلب بدست ایشان برسد که یک درجه اینطرف تریبیاورد
 و وقتی که یک درجه حرکت کرد شما هم همراه بقیه یکدرجه اینطرف تریبیا * نه اینکه یک بساطی را راه
 بپنداری چون ممکن است که در جامعه یک چنین سابقه هایی باشد که یک بساط فرهنگی یا سیاسی
 یا اقتصادی یا هر چه راه بپنداریم در کنار دستگاه ولایت و این درست نیست باید همین کار فرهنگی
 شما هم بدحوه مربوط به ولی فقیه و حکومت باشد و لویه نحوه ای که بگویند ما مطلع هستیم و درست
 است دنبال کارناشید حالا بر می گردیم سراغ این مطلب که گسترش تصرفات حکومت یعنی خود حکومت
 مولود رشد تعلق است خودش هم باز همراه رشد تعلق رشد میکند و متوقف نمیشود و فراگیر است و ستاری
 است و در تمام شؤون حیات بشری بان و جریان وسیلان دارد این امری نیست که بگوئیم کاری باز شد
 ندارد و رشد افراد علاقه است و این هم علاقه مطلق میشود که اگر مردم ولایت حق را اکثر قبول
 کرده اند این گسترش رشد برای حق است و اگر باطل را قبول کرده اند برای باطل است ولی مقابله

با این حتماً نظام میخواهد و نظام در ساده ترین شکل آن تا پیچیده ترین شکل آن و مقاومت میخواهد از مرتبه نازل آن تا مرتبه عالی آن همینطور است یعنی در حقیقت آنچه انسان می بیند اینست که شدت ایمان بدون نظام ولایت نمیتواند پیدا بشود پس ربط آن رشدی را که درباره فرد گفتیم اولین مسئله ای که مطرح میشود اینست که (الا لكل ما مهموم امام یقتدی به) ایشان طرفدار کدام امام است؟ طرفدار ولی جور است یا طرفدار ولی عدل است. نمیتواند بگوید من طرفدار هیچکدام نیستم یا باید ولی یکی از این دود ستگانه باشد و یا طرفدار یکی از این دود ستگانه ولایت باشد حتی یک جاهایی است که ائمه ظاهرین صرف سکوت را طرفداری شمرده اند یعنی وقتی یک دستگاره حاکم است عدله ای مستقیماً اعلام وفاداری میکنند و عدله ای که ساکتند و مقابله با دستگاره حاکم نمیکنند دستگاره حاکم را امضا کرده اند "السکوت اخ الرضا وان لم یکن معاً کان عدوياً" حال اگر شما هم حاکم شدید و یک عدله ای سکوت کرده اند صرف سکوت یک نحوه از طرفداری است ولو طرفداری ضعیفی است الان در نظام اسلامی آنها هم که ساکت هستند یک نحوه طرفداری ضعیفی هست ولو طرفداری فعال و متحرکی نیست ولو آن کسی که همه اش نقی میزند و از همه چیز هم ایراد میگیرد حاضر هم نیست بیاورد و زیر بال چیزی را بگیرد فقط ماشین نقد کردن و ماشین آب ریختن به آسیاب دشمن است. ایراد معلمی: بنابراین اگر میخواهیم پاسخ به آن سگوالی که مطرح بود که ربط بین رشد فرد و حکومت در جایی که فرد مخالف حکومت است چه میشود را بجمع بندی کنیم میتوانیم بگوئیم که فرموده است در فرد یک اموراتی است که جبری است ظرفیتی است که درجه خاصی به او داده شده است و یک حدی اختیار دارد و یا این تریبا بالاتر از آن نمیتواند کفر بپوشد یا اخلاص و ایمان داشته باشد آن مقدار هم که دست خودش است از صحبتها بپوشد استفاده میشود که آن مقدار ربطی به اینکه این شخص درجه حکومتی زندگی میکند ندارد اگر حکومت طاغوتی باشد او با مخالفتش با حکومت طاغوتی خودش را به آن اعلی درجه ای که برایش متصور بوده است میتواند برساند و اگر حکومت هم الهی باشد

با کمک کردن حکومت و تبعیت از آن میتواند خودش را به آن درجه برساند بنابراین اگر این مطلب باشد در ضرورت نمیتوانیم بگوئیم حکومت در رشد افراد نقش دارد و چون افراد باید رشد کنند حکومت باید مثلاً الهی باشد میتوانیم بگوئیم هر کسی میخواهد رشد کند خودش باید حکومت درست کند نه اینکه حکومت همه افراد را رشد میدهد و یعنی زمینه اثری در اختیار داشت در حکومتی که الهی صرف باشد چون کثرت و وحدتی که در آن زمینه تحقق حق بکاربرد است خیلی شدید است یک نفر کافر هم میتواند از آن استفاده کند و شدیدی ترین کفر را بپوشد و مثل صدرا سلام و افرادی که مانند عزت تخطی کردند و یک نفر مؤمن از آن زمینه استفاده کند و خودش را به مراتب بالاتر از ایشان برساند پس در رشد و سقوط فساد حکومت فساد است مگر اینکه کسی خودش حکومت ایجاد کند و با خودش خودش را داخل در حکومت کند.

حجت الاسلام حسینی: این یک نحوه تعبیر و بیان بود و یک نحوه دیگر هم شاید بتوان بیان کرد بعد ببینیم کدام یک با عرضی که حقیقتر است متناسبتر است و یک بیان اینست که فرمودید که بگوئیم فرد کاری به حاکم ندارد و کاری به نظام ندارد فرد در نظام جا نمیشود مانند ابراهیم تا مقام خاتم میرسد (یعنی دوستی با خدا) و حتی مقام ولایت هم به او میدهند با اینکه تنگی است یک نفر است و خدا این مقام را به او میدهد و میشود در زمان نبی اکرم (ص) کسی بر طیه باشد و ذره ای از خیر او دست نیاید و هر روز هم سخت تر و تیره تر و تاریک تر شود مثل همین الخطاب و یک نحوه تعبیر دیگر اینست که آیا آدم میتواند آدم دیگر را بکشد و اختیار او را از بین ببرد؟ بله برای بشر چنین اختیاراتی هست امریکا بمب شیمیائی میریزد طفل شیرخوار کشته میشود رشد اینها چطور میشود؟ آیا بگوئیم این جبر است؟ بشر اختیار دارد بمب میریزد و افرادی را موجب میکند و بیست سال دیگر که مثلاً طرف زنده است ولی مشاغلش را از دست داده است و نمیتواند عمل به واجبات و مستحباتش کند بگوئیم این هیچ — فرقش با وقتی که موجب شده بودند آدم یا بگوئیم گستاخ نظام ولایت در رشد اصل است و وحدت است

اختیار تابع این مطلب نیست اصلاً دستگا ه رشد اختیار و ولایت است شما میتوا نید اختیار
 يك موجودی را که خدا او را مختار خلق کرده است حذف کنید اینقدر شما سعه اختیار دارید به حسب
 آن نقلی که میشود روزی چهار صد طفل از طفلهایی که در افریقا هستند از گرسنگی می میرند در شبانه
 روز ببینید امریکا قاتل چند نفر است یعنی دارد سلب اختیار میکند و محدود میکند این اهمیت نظام
 تعلق است که تا آنجا میتواند سعه پیدا کند که اختیارات را منحل کند خوش کردن چیست ؟ خوب
 کردن کسانی است که به ولی جا نکریم کردند و آن وحدت ترکیبی را بوجود آوردند حق اینها چطور
 میشود ؟ خدای متعال میتواند از کیسه فضلش به اینها ببخشد و دستش هم درد نمی گیرد البته اینها
 نشدند و گفتند ! بله و البته اگر امریکا نبود اینها رشد می کردند ! بله همینطور است ظاهراً جرائم اولین
 و آخرین رابه گردن شیخین می اندازند جرائم آخرین را که واضح است بحث درباره اینکه اولیانش
 چگونه به گردن اینهاست و موضوع بحث ما نیست که اینها خیرات هر چه باشد در هر زمان و از هر
 پیشمیری و از هر موجودی پیدا شده به محمد (ص) و آل محمد (ص) منتهی میشود و روح مطهرشان قبل
 از اینکه ظهور جسمانی در این عالم پیدا کنند و لا یبعد که این احتمال رابه صراحت بدیم که تمام
 کتب سماویه قبل هم همگی در يك رتبه از مراتب تابع قرآن و صورت نازل قرآن و متناسب با آن شرائط
 بوده اند منتها نه به اجتهاد و فتوا و نه به نزول و نه این شکل و به شکل دیگری و به صورت دیگری و
 چه بسا در آیاتی از آیات قرآن که هفتاد بطن است تمام آن محارف هم آمده است و ما مطالب
 نباشیم و يك آیه را چندی قبل قرائت می کردم که خداوند می فرماید " برینى اسرائيل حرام کردیم این و
 این و * * * و این مطلب دلیل بر کفران آنهاز برایین مطلب بود (حال این را از حفظ نیستم) چه بسا
 در کتب این آیه آن احکام ممنوعه ای که برینى اسرائيل وارد شده باشد و با حقیقت و طاعتش هم باشد یعنی
 برای آنها نگفته باشد به چه طتی ولی در اینجا طاعتش هم باشد کلام در این مطلب است که اگر ولایت و
 تعلق و گسترس پوستش اصل شد سلب اختیار تابع این مطلب نیست هم بطور که گفتید التعلق بالولا یبه

گسترش این ولایه‌ها اینست که همه‌ای از اختیارات محل شوند و همه‌ای از اختیارات زمینه پیدا کنند يك وقت است که شما سراغ محصومین می‌آئید که آنها رکن در کل کائنات هستند که ما بعد اگر در جمعی بحث "حاکمیت رهبری و هدایت" را سه دسته می‌کنیم و می‌گوییم يك موضع حاکمیت و هدایت الهیه خود حضرت حق در ایجاد ممکنات است که نفس مشیت را اینطور قرار داده است يك رتبه هم مقام نبوت و ولایت اوصیای ایشان است که اینها ولایت بر تاریخ دارند ولایت اجتماعیشان ولایت اجتماع تاریخی است ولایت تشریحی آنها ولایت تشریحی تاریخی است و ولایت تکوینی آنها هم ولایت تکوینی تاریخی است شمالان در امورتان متوسل می‌شوید و کارتان با توسل حل می‌شود معنای تصرف تکوینی در آن ظاهراً است (گرچه بحث را باید سر جای خودش کرد) در حلال و حرامتان هم از کلمات استفاده می‌کنید معنایش ولایتشان بر تشریح است در ولایت اجتماعیشان هم باز تصرفات اجتماعی که اینها کرده اند محدود به زمان خودشان نبوده است هم الگو برای همه زمانها هستند هم در همه زمانها مؤثر هستند یعنی تصرفات حضرت سید الشهدا^۱ ولایت تاریخی ایشان هست الحمد لله رب العالمین گسترش هم پیدا کرده است و بیشتر از این هم گسترش پیدا میکند يك ولایت هم ولایت فقیه است که طبیعتاً ولایتش بر تاریخ نیست و وحی هم بر او نمیشود و تصرفاتی که برایش پیدا میشود چیه از ناحیه ادراک (که استنباط باشد) و چیه از ناحیه نظام ساختن و چیه از ناحیه تصرف تاریخی هوسسه محدود به يك زمانهای کوچکی است که مجموعه اش تحت ولایت ائمه ظاهرین قرار میگیرد کانه مثل زمان حضور خود حضرت و چگونه شما می‌گویید وجود مبارك حضرت مولی المومنین مالك رابعه مصر می‌فرستد و می‌گوید تو آنجا راداره کن و حضرت بقیه^۲ حضرت امام خمینی را می‌فرستد که شما فرضاً در این چند سال اداره کن و کمکش هم میکند چطور است که وقتی يك والی حضرت شهید میشود و ایشان والی دیگری را می‌فرستد بعد هم حضرت ولیعصر آقای خامنه‌ای را مومنین می‌دارد و آثار تامیید ایشان بحمد الله واضح است مگر اینکه کسی بخواد چشمش را روی هم بگذارد و بگوید نیست و گریه و اتحماً در

حاشیه چند کلمه بگوئیم اکثر اینها می که در خبرگان به رهبری ایشان را می دادند خود را همسرش
ایشان و محض خود را بالاتر می دانستند اینکه دلها و روحها تسلیم این مطلب میشود قبلش هم
گویا یکی دوتا را می گرفته بودند که مثلاً بصورت شورا باشد و یا چه باشد دیدند آنها را می نمی آورد خوب
اینها تصرف حضرت است چطور است که در قضیه اجماع آقایان می گویند وقتی القاء احتمال خلاف نشد
محلایش کشف رضای حضرت می کند مگر میشود گفت اینجا کشف رضای حضرت نمی کند چطور است که آنجا
کشف رضا است و اینجا نیست در حالی که آنجا صرف مرحله ادراک است و اگر القاء احتمال خلاف باشد
اینجا اولی بر آنجا است اینجا "اکثر" یعنی اجماع مطلق را می دهد در عمل تردید واقع نمیشود عمل
ظهور جزمیت است ظهور تعلق است وقتی گفتید با اکثر این واقع میشود ... هم نظر هلیشان آن است
ثمره ای عملی را که این اکثریت برای امت دارد مثل ثمره ادراک مطلق در باب فتواست اگر مصلحت اسلام
در عمل محقق شد بنام اسلام محقق شد و بنام می اکرم محقق شد و به نام حضرت بقیه ال... (ص) محقق
شد و حضرت جلوی این محقق شدن را گرفت اکثریت اینجا خاصیت اجماع مطلق است که در باب اجماع
گفته میشود هما نظری که اگر اینکه القاء احتمال خلاف نباشد محقق شود امت به یک راه می افتند
و میگویند قاعده لطف نمیتواند بپذیرد (اینکه مردم به راه نادرست بروند) چرا آنجا نمی پذیرد؟ برای
اینکه میگویند راه هدایت بر عباد بسته میشود اینجا هم راه عمل بر عباد بسته میشود آنهم عادی کسه
میخواهد طاعت کند و لذت ببرد ازین ما اینطور می آید که تأییداتی که برای ایشان واقع شد تأییداتی
بود که باذن ال... واقع شد البته میشود یک بار تأیید کنند و خدا چنین روزی را بیاورد یک روز هم از
حرفشان برگردد و یک روز آمدند با حضرت علی بن ابیطالب (ع) بیعت کردند و همه گفتند
بخ یا علی و اصبححت مولایی و مولا کل مؤمن و مؤمنه و بعد هم نقش کردند کاری ندارند از بشر
که این چیزها ظاهر شده است انشاء ال... تعالی که محال است از مردم ایران چنین چیزی پیدا
شود و همیشه هم محکم و قدار هستند و این پرچم هم جلومبرود و مؤید به تأییدات الهی است *

برگردد. سلب اختیار ولو به رشد فرد صد مه بزند ما نفع نسبت به اصل بودن جریان تعلق بداینه تعبیردوم نیست یعنی اینطور نیست که درد دستگاه خدا فرد اصل باشد. ظلم تکلیف که میگویند معنی این نیست که ظلم تکلیف های فردی اصل است نمیشود که بگوئید علت خلقت رشد فردی و موافق خود فردی بوده است این يك نصابه دیگر و نه نامه دیگری میشود اگر نخواهیم بر مسئله فرد بگونه ای تا عهد داشته باشیم که مسئله حکومت محل شود و بحث حکومت از تعلقش بشود آنگاه وقت خود فرد هم محل میشود برای اینکه فرد هم نمیتواند محصولات اجتماعی داشته باشد باید فرد را هم پاره پاره کنید و بگوئید در محصولات اجتماعی لازم نیست زندگی خود او را بنماید وکل استدلالهایی را که گفتیم کسبش نیازها حول يك محور پرستش انجام میگیرد همه آنها جلوه می آید این مطلب مهم است که ما اگر نخواهیم فرد را اصل بگذاریم و اطاعت فردی را اصل بگذاریم اطاعت فردی هم باقی نمی ماند اولش می گوئیم در شئون اجتماعی ما بعد بقیه مردم زندگی کند و اما با انکاره قلبی زندگی کند بعد میگوئیم خوب ایشان کارگزار است و در کارخانه میکروفون سازی کار می کند اگر سرکار برود و میکروفون درست میکند و میکروفونش به نظام فرهنگی و به نظام اقتصادی و نظام سیاسی نفسهایی می رسد خوب در این دسته از کارش به قصد کمک به ظالم برفته است و عیبی ندارد این به قصد نان در آوردن برفته است و نسبت به نفعات اجتماعی داشته است میگویم این مانند آن است که بگوئید این به قصد نان در آوردن برفته است و تیریش اندازد و گرامی بگیرد مثلاً باد دستگاه صدام دشمن است اما برای نان در آوردن به او گرامی دهد به دستگاه اولش هم میکند و آن توپچی هم به نفع صدام توپ می اندازد و هم میگوید خدا صدام را لعنت کند خوب معنی اینست که صدام بدست همین ها غالب میشود و شما میگوئید قصد اینها جز بدست آوردن نان حلال وادان خروج زن و بچه اشان نبوده است و ما عرضمان اینست که در سعه و گستردن نظام ولایت می رسد به اینکه تعداد آن هم که می سازد مانند گرامی آن است اینرا خیال نکند که ساده است باجهتوان مزاج از آن رد بشود مگر قدرت اقتصادی بدون ساختن قندان ساختن و

میز ساختن و... است مگر قدرت نظامی بدون مطلق قدرت اقتصادی واقع میشود یا بدون قدرت
 سیاسی واقع میشود اینها بنظر من پاسخش برای مثل شماها واضح است ما میگوئیم این فرد در دستگاری
 که واقع میشود اگر وجودش را پاره پاره کردید و گفتید قلباً مخالف دستگاره کفر باشد و لکن عملاً و فکرراً عمل
 اجتماعی موافق با آنهاد داشته باشد پس پوستش خد را پاره پاره کرده آید بعد سرا را ایجاد می آورد که
 عبادت فردی مجال شود اگر بخواهید عبادت فردی را هم حفظ کنید البته يك وقت است که میگوئید
 نظام حکومتی چنین رشدی را نکرده است اما يك وقت میگوئید نظام حکومتی کفریه چنین بلوغی
 در چنین زمانی رسیده است فرق میکند زمانی که موافقت و مخالفت در بیعت کردن و بیعت نکردن بوده
 است که کسی می گفت من با طری (ع) بیعت کردم یا می گفت با معاویه بیعت کردم یا حالا که محسبی
 پذیرش نظام بین المللی چیز دیگری است و صحبت دیگری است بچه اش میخواهد درین بخواند در
 همان سیکل و در همان روال درین میخواند و خارج می رود و به او ورقه قابلیت ذهنی و دکترا می دهد
 و همه همان روال است و منحل در آن است البته اگر این قصد مخالفت نکند و شروع به برگرداندن مطلب
 نکند و حول محور دیگری کار نکند اینکه بخواهد بگوید من کارهایم را آنکه تنه میکنم نمیشود بنا بر این
 ولایت اصل میشود ولو اختیارات سلب شود و معنای رشد تعلق هم همین است که تعلق به اختیار
 تصرف غالب برایش تصرف در اختیار دیگران مقدم باشد و بنا بر این مطلب واضح میشود که ضرورت قیام
 و انقلاب و طرفداری ولی عادل و مقابله با ولی جائز در بلوغ رشد حکومت و بلوغ چیست یعنی در
 سبوری که می آیم اینطور که می شنویم الان در سراسر کوه زمین هر يك درجه و نیم يك ماهوار طای گذاشته
 و تا این حد وسعت کارشان رسیده است که میخواهند کاری کنند که امواج تلویزیونی آمریکا هم بسا
 تلویزیونهای معمولی هم در اینجا گرفته شود آمدیم و اینها قدرتشان مقداری بیشتر شد (که ضرورت
 مسیرو آنها این است) که بتوانند همه مفاسدشان را به خانه مسلمین منتقل کنند آنوقت ما اینجا بگوئیم
 قیام لازم ندارد و تعلق رشد پیدا نمی کند اگر تعلق رشد پیدا کند و اینگونه باشد درست است که اختیار

سلب می‌شود پس وظیفه شکستن این مطلب است در دستگاه خلقت هم هیچ خبری نباشد که يك امرود پیدا شود و تمام دیار دعوت به بت پرستی کند و همه هم تابع بشاند و يك عده هم بنا بر اینکه حرف حق به گوششان نرسید به باشد حفاشان ضایع شده باشد *
 برادر معلمی: با توجه به این مطالبی که فرمودید سؤال دیگری بود که جواب آنهم داده شده است و این عرض می‌کنم که اگر می‌خواهید مطلبی را اضافه کنید بفرمائید سؤال این بود که اگر منظور از ولایت یعنی اینکه انسان باید تابع ولی باشد ولایت اجتماعی و دستگاه حکومتی است که در این صورت در حکومت غیر الهی نباید امکان تقرب‌های بالا فراهم باشد و اگر منظور ولایت بصورت کلی است مثل همین مطالبی را که گفته شد که مثلاً در دستگاه شاه که يك نظام حکومتی درست کرده است ولی انسان مؤمن تابع این ولی نباشد و تابع حضرت امام یعنی يك ولی که هنوز حکومت بدستش نیست می‌شود که این بحث به ضرورت حکومت اجتماعی نمی‌رسد که بنظر می‌رسد ضمن این صحبت‌هایی که شد پاسخش داده شد اگر می‌خواهید مطلبی را اضافه بفرمائید *

حجت الاسلام حسین: مابذ همان می‌رسد که ولایت در جمیع مراتبش مطلوب است نه ایت اینست که اگر ظرفیت ایجاد آن راهمه ندارند آن يك امر دیگری است ولی عادل خاصاً در زمانی که بلوغ خود مسئله تعلق و ولایت به اندازه ای رسیده باشد که وحدت و کثرتش طوری شده که همه چیز را منحل میکند و جمع میکند اینکه حضرت امام می‌فرمودند وال * * * اسلام در خطر است این يك تمسار ف بود این يك واقعیت بود که اول سال ۶۱ می‌فرمودند و قسم جلاله هم می‌خوردند دیگران می‌گفتند که ایشان من باب خطابه همه چیز می‌گویند میخواهند تحریک کنند قسم می‌خورند و استخفوا * * * در دلمان اینگونه بود ولو رویشان نمی‌شد که بگویند که قسم دروغ هم می‌خورند کجای اسلام در خطر است! همه مسجد‌ها هم که پر است خدا رحمتش کند می‌گفت که رنگ است این آب شیرین آب شور بر خالایق می‌رود تا نفس صوره کسی مانع کسی نیست که بخواد مشغول عبادت شود و مشغول اطاعت باشد هم

مفسق مشغولی دارد وهم محبذ * از اول دنیا همینطور بود و حالا هم اینطور است و بعدش هم اینطوری است دستگاه دستگاه خداست و دستگاه است هرکس دلش خواست این طرف بیاید و هرکس دلش خواست آنطرف بیاید و حقیقت مطلب اینطور بود و آن دستگاه داشت محل می کرد و دستگاه مسجد و اینها را جمع می کرد البته از دید آنها که بنشینید و نگاه کنید نظر به دین جز نظریه وسیله ای در خدمت اهدافشان نیست آنها نظرشان به جامعه مسلمین این بود که اینها يك سنتی دارند و باید این سنت را در راه خود مان بکار بگیریم و از این مطلب استفاده و بهره برداری کنیم اینکه فرضاً فرج هم در مجالس فسق و فحشا می آمد و هم امام رضا می رفت غرضشان چه بود نه اینکه خیال کنید این مثل هفان لات یا يك عرق خوری بود که هم مشهد می رفت و هم در قمارخانه و میخانه می رفت اینطور بود قصه اینطور بود فرج در جشن هوشیوار به آن کسی در ملا عام فساد اخلاق را ظاهر میکند مدال میدهد و همانجا سینه زن هم آورده اند اما به آنها مدال نمی دهند همینجا محتایش اینست که میگوید اینها می فهمند که سر خوردگی اخلاقیشان مال چی است و دارند به روش صحیح خودشان را اصلاح میکنند و آنها می فهمند این انکار اصل تشبیه بود آنها بر خوردشان به کلیه احکام و حد اقلش اینست (ولو اینکه بگوئیم شاه و فرج عقلشان به فلسفه هوشیوار رسید و به آنها دیکته می کردند که به این مدال بده) آن کسی که طراح کار است آنکه می فهمد چه میکند او را نمی شود که بگوئیم نمی فهمد مثل احسان ترقائی که فیلسوف هوشیوار بود از او بالا تر آن برنامه ریز خارجیشان که می فهمد چه می کند اینطور نیست که اینها اتفاقی در عالم رخ دهد پس کفار نظری که نسبت به اسلام و احکام اسلام داشتند نظریه وسیله ای بود و داشتند منحل می کردند و تا حدود زیادی هم پیش رفته بودند که الحمد للہ * خدای متعال یاری کرد و این سرود بزرگ قیام کرد و پیروز شد *

والسلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۸

۶۸/۰۵/۲۸

آقای معلمی: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم.

در ادامه سؤالاتی که در جلسات قبل طرح شده بود همین طور که در آخر جلسه قبل یک سؤالی را خدمتتان عرض کردم، یک چند تا سؤال دیگر هم هست که نزدیک به همین مطلب هست که من کلی‌اش را عرض می‌کنم، در موردش یک توضیحاتی را بفرمایید. آن مطلب هم این هست که از بحث که درباره ولایت گفته شد، دو تا تصور ممکن وجود داشته باشد، یک صحبت این هست که مراتب ولایت و مراتب تبعیت از ولایت را ما به - به اصطلاح - مراتب ولایت حقیقیه تعبیر کنیم، یک معنا این هست که مراتب ولایت را در یک نظام حکومتی در نظر داشته باشیم؛ یعنی یک وقت هست که ما بگوییم که در حقیقت عالم در همین زمانی که الان ما داریم زندگی می‌کنیم یک نفر وجود دارد یا یک افرادی وجود دارد که نسبت به سایر افرادی که فعلاً در این جهان زندگی می‌کنند از لحاظ تقرب و از لحاظ تقوا در مرتبه اعلی قرار دارند، نسبت به همه شامل‌تر هستند، و بعد خلاصه، همه مردم را می‌شود براساس محور تقوا رده‌بندی کرد، همان طور که می‌شود همه را مثلاً براساس طول و قدشان دسته‌بندی کرد گفت این بلندتر، این بلند قدترین هست، این کوتاه قدترین هست. می‌شود هم همه را براساس تقوا دسته‌بندی کرد و گفت که حالا ما چه بتوانیم این دسته‌بندی را بکنیم، چه نتوانیم این دسته‌بندی کنیم و ابزارش را نداشته باشیم در دنیا بالاخره یک نفر هست از همه تقوایش بیشتر است، یک نفر هم هست از همه تقوایش کمتر است، بقیه هم این وسط قرار می‌گیرند. و بعد آن بحث‌هایی که گفته شد در مورد ولایت و لزوم تبعیت از ولی شامل‌تر و لزوم سرپرستی افراد پایین‌تر، در این مسأله - به اصطلاح - جا می‌گیرد و بعد، بعضی از سؤالات هم خیلی راحت پاسخ گفته می‌شود که مثلاً آیا آن کسی که در رتبه‌های ولایت از رتبه بالاتری برخوردار هست آیا رشد بیشتری می‌کند؟ اگر بحث نظام ولایت حقیقیه باشد،

ممکن است گفته بشود، بله، رشد بالاتری می‌کند و اگر هم مثلاً از آن مقام خودش، درجه خودش تنزلی داشت یا - به اصطلاح - رشد بیشتری داشت، جایش در آن نظام عوض می‌شود فوراً، اگر ما یک دستگاهی داشتیم یا یک کسی یک دستگاهی داشت که می‌توانست تشخیص بدهد که هر کسی الان وضع تقوایش چطور است، فوراً تا یک کسی وضع تقوایش عوض می‌شد، در آن رتبه هم جایش عوض می‌شد. ولی آن چیزی که بیشتر به نظر می‌رسد مورد بحث ما باید باشد بحث ولایت اجتماعی با همین - به اصطلاح - توان و اطلاعات و قدرتی که ما داریم هست، و بعد در اینجا حالا چند تا سؤال مطرح می‌شود که مثلاً آیا در این بحث نظام اجتماعی که باز در اینجا هم یک مراتبی از ولایت وجود دارد مثلاً یک نفر حاکم هست، یک نفر - مثلاً فرض بکنیم مثلاً - رئیس جمهور هست، یک نفر وزیر هست، یک نفر مدیر کل هست تا برسد به آن مراتب پایینی که در یک نظام اجتماعی وجود دارد، بعد این سؤال‌ها مطرح می‌شود که آیا اگر یک نفر در یک مراتب پایینی قرار داشته باشد، حتماً رشدش از حاکم کمتر است؟ یعنی آیا در یک چنین نظام اجتماعی که ما علی‌الظاهر رعایت - به اصطلاح - مراتب تقوا را هم تا یک حدودی می‌کنیم، یعنی فرضاً متقی‌ترین فرد را رهبر قرار می‌دهیم در اجتماع، مثلاً اگر رتبه بعدی آن مثلاً رئیس جمهوری باشد، نفر بعد را که ما می‌توانیم تشخیص بدهیم اجمالاً، رئیس جمهور و مراتب بعد قرار می‌دهیم با همین اطلاعات اجمالی‌ای که داریم، ولی آیا این دلیل بر این می‌شود که افرادی که در رده‌های پایین‌تر هستند، رشدشان نسبت به آن کمتر باشد؟ این یک سؤال بوده. یک سؤال دیگر این بوده که آیا اگر در یک نظام اجتماعی افرادی از - به اصطلاح - حاکم تبعیت نکنند، آیا در رشد حاکم اثر می‌گذارد؟ آن سؤالی که مشخص نبوده این بوده که آیا مثلاً اگر در همین نظام فعلی جهان هم همه مردم جهان - به اصطلاح - مسلمان الهی بشوند، تابع ولایت حقه بشوند، این در رشد مردم ایران اثر دارد؟ یا اینکه الان که مثلاً مخالفت می‌کنند با جمهوری اسلامی، مردم ایران به یک رشدی نمی‌رسند و آنها خودشان را از این مراتب ولایت - به اصطلاح - خارج کردند؛ بنابراین این سؤال را در این زمینه اول روشن بفرمایید که آن بحث‌هایی که می‌فرمودید در مورد نظام ولایت حقیقیه بوده به آن معنا یا بحث ولایت اجتماعی بوده؟ اگر بحث نظام ولایت حقیقیه بوده، ربط بین آن نظام ولایت با این نظام ولایت چیست؟ و بعد در این نظام ولایت

اجتماعی که ماها درست می‌کنیم در همین اطلاعات، این مطالب چگونه می‌شود؟ عدم تبعیت از ولی باعث رشد یا نکس ولی می‌شود یا باعث رشد و نکس اجتماع می‌شود؟ و آن سؤال دیگری که عرض کردم.

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين، بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد - اللهم صل على محمد وآل محمد - و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين.

بارالها كلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، كلمه باطل را از زمين برکن، آنچه وعده به ولی ات فرموده‌ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما، نایب رشید ولی‌ات حضرت آیت الله خامنه‌ای را معزز و منصور بدار، لشکر اسلام در همه ابعاد پیروز گردان لشکر کفر در همه زمینه‌ها مخدول گردان، شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سیدالشهداء بفرما معلولین را شفای عاجل کرامت فرما. بارالها تفضلاً انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت، خالصاً لک به گونه‌ای قرار ده که تو راضی باشی، بارالها علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما. روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب حضرت نایب الامام آقای خمینی را مؤید به رحمت خودت بدار. مستقرغ در رحمت بدار، مبتهج به سرور رحمت بدار، با اولیائش او را محشور گردان، بارالها خاطرش را از ما شاد کن. بارالها دعای او را نصیب همه ماها بفرما، بارالها اموات و ذوی الحقوق، صالحین امت، علما، خاصه پدر و مادر را از خیراتی که تفضلاً نصیب می‌فرمایی محظوظ بدار، از برکات و خیرات دعایشان ما را مستفیض فرما، بارالها خاطر شریف حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - را از ما راضی بدار، کلمات ما را به گونه‌ای قرار ده که مورد لطف حضرتش باشد، عنایت خاصش را جاری بر همه اموال روح، ذهن، فعل خارجی ما قرار بده. خدایا آن گونه قرار ده که تمام صحبت‌های ما، افکار ما، رفتار ما در کنه، مدح و سلام و صلوات بر حضرتش باشد، و لعنت و برائت و دوری و نفرین بر اعدائش باشد.

و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً.

اللهم اخرجنی من ظلمات الوهم، و اکرمننا بالنور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد - صلى الله عليه و آله الطاهرين - (اللهم صل على محمد و آل

محمد) حالا این دو تا سؤال، یکی در باب فرق و تفاوت بین نظام حقیقی ولایت در عالم و رابطه‌اش با ولایت اجتماعی که گفته می‌شود مثلاً اگر کسی اخلاصش بالا باشد هر چند رده کاری‌اش پایین باشد این رشد چگونه برایش واقع می‌شود؟ آیا در کجای این نظام قرار داشته باشد در حالی که ما در دایره گزینش، بخش گزینش مان نمی‌توانیم حقایق عالم را رعایت کنیم، چه بسا کسی اخلاص داشته باشد مثلاً فطانت و تحرک و جربره و قاطعیت و نظیر ذلک متناسب با یک پستی نداشته باشد، اتفاقاً ما هم بدانیم آدم خوبی است ها! بدانیم این آدم وارسته عادل صالحی است و لکن اطلاعات لازم را ندارد، فطانت و دقت و حدت روحی، ذهنی به طوری که این بشود مدیر کل یک اداره باشد ندارد، کارشناسی لازمه اداره را ندارد، یا اینکه کارشناسی را هم ممکن کسی داشته باشد، کارآیی نداشته باشد، می‌شناسد کار را، ولی پیاده نمی‌تواند بکند، اجرا نمی‌تواند بکند. با وصف بر این که می‌شناسیم او را در گزینش مجبور هستیم بگذاریم او را مثلاً جزء افراد معمولی، بایگانی آن اداره را بسپاریم به او، مدیریت را نسپاریم به او. حالا این آقایی که در بایگانی هست، بگوییم رشدش کمتر هست از مدیر؟ یا این که در خطر سقوط هست اخلاص؟ اخلاص «والمخلصین فی خطر عظیم» یا «مخلصون فی خطر عظیم»، «مخلصون فی خطر عظیم». کسی که دارای اخلاص هم هست، هر آن احتمال سقوطش هست، صبح به صبح یا ساعت به ساعت به تعبیر یکی از دوستان - یک کامپیوتری بگذاریم، کامپیوتر مناصب مثل بازار بورس سهام، بگویند که الان فلانی عزل شد از رتبه مدیر کلی، بعد ده دقیقه بعدش هم خب متوجه شد، به یک حادثه‌ای برخورد کرد که، خودش لااقل خود کامپیوتر را ببینید، شکسته شد، دلش شکست، نه، ابقاء شد، یک چنین تزلزلی را بپذیریم در نظام حکومت، چه رسد به این که اصل این مطلب هم قابل شناسایی نیست؛ بنابراین رشد با مناصب نظام مدیریت اجتماعی چه رابطه‌ای دارد؟ یکی - دو تا مطلب طرح می‌شود اینجا، اولین مطلبی که طرح می‌شود این است که برادران عنایت داشته باشند، نقض بکنند، و بحث هم با نقض رشد می‌کند، ولی نقض‌هایی که هم سطح بحث باشد؛ یعنی یک اشکال بر توضیحات ما هست که خارج از بحث است، ممکن برای خودمان، نفس یک توجیه برایش درست کند، بگوید این مطلب را قبلاً اشارتاً که گفته بودیم، گفتند استدلال نیست و برهان نیست و اعلام موضع هم در بحث غلط است، خب مجبور می‌شود یا با مثال یا با

مقدمه، شرح، توضیح همیشه یا تمثیلی است و یا ذکر مقدمات است. ذکر مقدمات و تمثیل هم هر دو مقرب من جهت هستند و مبعّد از جهتی دیگر، یا رجوع به مبادی هست که مبعّد هست از نظر اطالۀ کلام و متفرق شدن بحث روی یک مواد دیگری، یا اینکه تمثیلی است که آن هم خودش همین اشکال را دارد که مبعّد من جهت آخری است. این توجیهی است که برای ما نفس درست می‌کند. یک توجیه هم برای شما باید قاعدتاً درست بکند در اشکال و آن اشکال را وارد کنید ولی هر دوی مطلب باید دقت بشود، ببینیم آیا اشکالاتی را که در گزینش طرح می‌شود، این اشکال به اصل بحث ولایت است؟ ما هم جواب می‌دهیم - ان شاء الله - الان وارد بحثش می‌شویم ولی اینها نقض هم سطح بحث است یا نقض لااقل به لوازم هست، نقض به اصل بحث نیست، این است که آیا لازم‌هاش را در فلان قسمت چه کار بکنید؟ اگر نقض به لوازم باشد قاعدتاً از موضوع خود بحث خارج می‌شویم، یعنی صحیح است همان طور که آقایان ممکن است به ذهنشان بیاید نسبت به مقدماتی را که ما در توضیح عرض می‌کنیم بگویند که این خارج از مسأله است، صحیح است ما هم بگوییم که بحث نسبت به اصل بحث بود، اصل، اصل بحث ولایت نه لوازمش، اینها بحثهایی است که باید در لوازم طرح بشود.

در عین حال وار بحث می‌شویم، - عرض می‌کنم حضور مبارکتان - البته از جهتی هم حسن دارد، جوانب مطلب مورد دقت قرار می‌گیرد، خود هر چیزی هم به اوصاف و لوازمش معرفی می‌شود. از این جهت ما تأیید می‌کنیم مطلب را و وارد بحثش می‌شویم. - و عرض می‌کنیم خدمتتان که - اگر مفروض چنین باشد که ما یک ولایت تکوینی داریم که بحث حقیقت رشد در آن ولایت تکوینی مطرح هست، در بحث ولایت تکوینی یک ذره چیزی کم و زیاد قرار نمی‌گیرد. «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» ظاهراً یقینی است که متناسب با ظرفیتی که به افراد داده شده، اخلاص و عمل قلبی و عملی ذهنی و عمل عینی از آنها خواسته می‌شود، متناسب با وسع و سعای که به آنها داده شده از آنها خواسته می‌شود و «ویغفر لمن یشاء و یعدّب من یشاء» در عصیان و در طاعت هم که جزای خیر، خیر هست، جزای شکر، شکر؛ پس در نظام تکوینی عالم همان بازار بورس سهامی را که مثال می‌زنید از آن هم یک پله کامپیوتری‌تر و دقیق‌تر و به طرفه العین کسی سقوط می‌کند، به طرفه العین صعود می‌کند، در ظرف خودش، ها! در جایگاه زمانی و مکانی خودش و به طرفه العین وجودش وسیله رسیدن

خیرات می‌شود، یا وسیله رسیدن شرور می‌شود؛ یک کلمه ممکن است از دهان یک نفر راننده صادر بشود و یک عالم را متنبه و متوجه کند، یا - خدای نخواستہ - کلمه‌ای صادر بشود و تضعیف نظام باشد یا الی آخر؛ پس بنابراین این یک حرف است که در نظام تکوینی هر کس متناسب ظرفی که دارد از او بندگی خواسته می‌شود و واسطه در رساندن خیر یا - خدای نخواستہ - شر می‌شود.

حالا آیا در نظام تشریح چطور؟ - به نظر می‌رسد - در نظام تشریح هم همین مطلب به گونه دیگر هست شما سعه قدرت پیدا می‌کنید به وسیله نظام تکوینی، یا سعه قدرت‌تان در شکل سعه علم هست، اشراف پیدا می‌کنید، خدا بصیرت به شما می‌دهد، رزق به هر حال، رزق شما در نظام تکوین معین می‌شود و متناسب با این رزق است که شما می‌گویید قدرت دارم برای انجام فلان تکلیف یا قدرت ندارم، گویی که شما در مقدماتش موثر باشید، شما بنده شاکری بودید و به دلیل شکران خدا نعمت را زیاد کرد، توفیق بندگی خودش را در یک شأن بالاتری هم عطا کرد، خیلی خب، حالا که خدا توفیق بندگی خودش را عطا کرده، دیگر یک وظیفه دیگری هم احساس می‌فرمایید. ممکن است کسانی باشند احساس وظیفه فرهنگی نکنند، وظیفه فرهنگی هم در خدمت ولیّ سیاسی جامعه ممکن است خیلی جایگاه بلندی باشد. این طور که به ذهنم می‌آید این است که ابتدائاً به صورت یک احتمال ذکر می‌کنیم که ولایت ولی عادل در بخش اموری که مربوط به علم هست، ولایت بلندی است. [...]

- به حضورتان که عرض کنم - حالا شما ملاحظه بفرمایید که آیا دنبال آن امری را که گفتیم در تکوین هست، در تشریح هم برای شخص محرز می‌شود یک چیزی، یک تکلیفی، قیام به آن می‌کند. حالا فرض می‌گیریم که ولایت اجتماعی به حسب ابزار عادی و ضوابط ظاهریه اشتغال به یک شئونی دارد که الان نمی‌تواند اشراف داشته باشد جز از طریق همان ابزار - من باب مثال، ما حالا در همین بحث خودمان صحبت می‌کنیم. - آمدیم شخص حضرت آیت الله خامنه‌ای نایب الامام - اللهم صل علی محمد و آل محمد - رهبر عزیز و عالی قدر و معظم نظام جمهوری اسلامی ایران، آمدیم ایشان مثل بشر عادی می‌خواهد به کارهای خود برسد. صبح که می‌شود مثل ما مثلاً حالا یک مقدار زودتر هر وقت بلند می‌شود مشغول عبادت خدا می‌شود و

بعد هم می‌آید سر کارش. سر کار که می‌آید خودش به تنهایی نمی‌تواند وقت روی همهٔ امور بگذارد، خب مجبور هست یک - به اصطلاح - دفتری چیزی معین می‌کند، می‌گوید کسانی که می‌خواهند بیایند ملاقات ما در این رده چیزشان بکنیم تنظیم شان بکنیم، خب ولی سیاسی جامعه هم هست، دفتردار برمی‌گردد می‌گوید آقا روی چه اولویتی؟ اگر بخواهم بگویم همه بیایند خدمت‌تان که خیلی شلوغ می‌شود، اصلاً وقت برای هیچ کسی نمی‌شود، شما مدتی که می‌خواهید مثلاً بیایید در دفتر بیرونی با مردم تماس داشته باشید، فرضاً ده ساعت، دوازده ساعت، شانزده ساعت، چقدر هست؟ خب ایشان مجبور هست اولش بگوید ردهٔ مسئولین کشور، بعد هم برای مسئولین هم رده‌های خاصی را معین کند، بگوید این رده طبیعتاً کارگزاران من هستند که کارهای حساس به آنها دادم و از آنها هم مسئولیت می‌خواهم، این رده مقدم هستند، می‌گوید حالا رده‌هایی غیر از مسئولین چه کسانی؟ باز طبیعت قضیه این طوری است که بگوید که ردهٔ دیگر، اسمشان مسئولین سیاسی نظام نیست، ولی در حقیقت اینها جزء مسئولین سیاسی هستند، متنفذین سیاسی در این رده‌ها اولویت دارند، فرض کنید ائمه جمعه هستند، چه کسانی هستند، چه کسانی هستند، اینها متنفذین سیاسی کشور هستند که اگر من بخواهم اداره را، در اداره اینها را به ایشان توجه نکنم، نمی‌توانم الان کار کنم. دنبال این مطلب، ممکن است مثلاً گفته بشود - فرض کنید - کارهای گروهی که می‌آید روحانیون، جامعهٔ مدرسین، روحانیت مبارز، روحانیون و نظایر ذلک اینها هم در این رده هستند. حالا شما کاری کردید می‌خواهید به صورت یک جمع غیر رسمی ببرید، طبیعتاً آن لیست آن اولویتهایی که جلوی دفتر دار هست نگاه می‌کند، می‌بیند شما در لیست نمی‌خورید، حالا مثلاً کار شما مهم باشد، طبیعی است که - به حضورتان - این دفتردار موأخذ نیست، کسی نمی‌تواند به او بگوید چرا این، تو وقت نمی‌دهی! یک لیستی دست او می‌دهند. الان فرضاً ماها هم خودمان در برنامه‌های زندگی خودمان که - فرض کنید - خیلی مسئولیت‌مان محدودتر است، خوب مجبور هستیم یک تعیین اولویتی بکنیم. نمی‌شود که! این لیستی یعنی روی یک ضابطه‌ای وقتی که کار زیاد شد دیگر در تزاخم، مجبور هست برای گزینش و انتخاب، نمی‌شود با آن کاری کرد که. حالا کار فکری شما هم محرز شده باشد خیلی خوب و هم - ان شا الله - شما خیلی با اخلاص کار کنید و لکن ولی‌ای که دارید با ابزار

یعنی با همین دفتر، با همین لیست، با همین چیزها معین می‌کند، خب شما نتوانستید بروید آنجا، حالا بگوییم رشد برای شما نیست؟! یا بگوییم حتماً رشد هست! اگر رزقی تکویناً به عباد داده می‌شود، خودش معنی رشد است. رشد قبل از این که ظهور خارجی داشته باشد باید دید ظهور تکوینی دارد یا ندارد؟ به هر حال خدای متعال توفیق می‌دهد به شما که دربارهٔ مطلبی کار کنید. این توفیق، معنای خود این توفیق خودش معنای اعطاء است دیگر! «من این لی الخیر و لا یوجد الا من عندک» مگر می‌شود شما یک کلام، حرف حساب به شما برسد و از نزد خدا و ولی‌اش نباشد؟! حالا ما به ذهن مان می‌آید که حرفهای شما خیلی هم عینی هست، بر خلاف بعضی از نظرها که می‌گویند خیلی ذهنی است، به نظر من می‌آید خیلی عینی است؛ دلیلش این است که رهبر عینیت جامعه حضرت نایب الامام خمینی در دو سال اخیر - اللهم صل علی محمد و آل محمد - موضع گیری‌هایی که می‌فرمودند نمی‌شود بگوییم رهبر عینیت نبودند که! رهبری عینی را داشتند دیگر! نمی‌شود هم بگوییم که از موضع گیری‌های ایشان برای یک عده‌ای در حوزه و دانشگاه مشکلات ذهنی پیدا نمی‌شد. اینجا هم تقریباً - تا آنجایی که ما می‌شناسیم و برخورد داریم - کمترین جایی بود که خیلی خوشحال می‌شد روی صحبت‌های آقا. من به نظرم می‌آید که در بحث ولایت، زمان و مکان، متحجرین، اسلام آمریکایی، اینجا جزء جاهایی بود که - باذن الله تبارک و تعالی - خیلی احساس آرامش وجدان می‌کردند، این باید یافت شان هم عینی باشد، هم در یک رتبهٔ نزدیک باشد، به رتبهٔ رهبری از نظر ذهنی، در مرتبهٔ نازله باشد که بتوانند لااقل زود خودشان را تطبیق بدهند. اگر فاصله زیاد باشد، منطق کار نخورد به مطلب، بگویند آقا این فقه از بین می‌رود، غرض‌تان از بحث زمان و مکان، غرض‌تان این است که اصل اسلام باشد کاری به اسلام، احکام فعلاً نداریم، تعطیل. آدم‌هایی که احیاناً ممکن است خیلی بیشتر از ما هم اهل ورع و تقوی باشند، معنایش این است که یک رزقی را خدای متعال، یک خیری را خدای متعال تکویناً عطا فرموده است «و له الحمد وله الشکر كما هو اهله». پس می‌شود رشد باشد و در شکل ولایت اجتماعی ظهور پیدا نکند، متناسب با ظرفیت. حالا می‌شود همین جا هم آدم بگوید که نه، می‌شود اعطا باشد، اعطاء ظرفیت باشد، ولی مهر رشد روی آن نخورده. اگر شما نتوانستید عمل به وظیفه بکنید، رشد لقبش هست، خدا - ان شاء الله - درجاتشان عالی است، عالی‌تر بفرماید.

فرمودند که ملت در قیامت حجت بر شما را تمام کرده است فرزندان‌شان را دادند، اموال‌شان را دادند، شما اگر رعایت آبروی‌تان را بکنید و سعی نکنید و مطلب صحیح را نگویند، مسئول هستید، از در اگر بیرون تان کردند از پنجره - عین تعبیرشان است - وارد بشوید، خب ممکن است فرضاً اگر آدم این وجه را نگاه بکند لازمه رشد این باشد که برسد مطلب حتماً به مسئولین، از در اگر بیرون کردند، از پنجره وارد شو، و مثلاً ما دیدیم پنجره‌اش بلند است یک مقدار کمی ور رفتیم بعد رها کردیم، دوباره مشغول بحث شدیم، ممکن مسئولیت آن طرف هم باشد، یعنی می‌خواهم بگویم این کنارش شکر در اعطاء، خوف نسبت به انجام هم باشد - ان شاء الله - به هر حال نتیجه و خلاصه مطلب را عرض می‌کنیم که یک رشد در مرتبه تکوین هست و نظام ولایت تکوینی، یکی هم رشد در مرتبه تشریح و که در نظام ولایت تشریحی گاهی ابتلاء به تکلیف جدید هست، گاهی است صحبت از ولایت تشریحی به معنای ولایت بر نفس تشریح است که او خاص معصوم است. در محدوده‌ای که خدای متعال قرار داده به دست‌شان. یک وقت بحث در ولایت اجتماعی است، ولایت اجتماعی مطلوبش چه شکل است؟ مطلوبش این است که نظام مدیریت به نحوه‌ای باشد که میل کند به طرف ولایت تکوینی. البته طبیعی است که فاصله بین اشراف و علم ولی تکوینی با علم تدریجی الحصول ما خیلی زیاد است. آدم به نظرش می‌آید اگر جمیع علوم بنا بود دست ما باشد لاقلاً، با وصف تدریجی الحصول بودنش، کوهی به مویی، می‌شد یک کاری کرد اگر علم اسماء را ما داشتیم. همان طوری که هست خب ممکن بود ظروف را تا حدودی بتوانیم در گزینش‌های مان بفهمیم، علم بلایا و منایا و الی آخر اگر همه علوم را که دو حرفش قبل از تشریف آوردن وجود مبارک حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه اللهم صل علی محمد و آل محمد - می‌آید و بقیه هم بعد با خود حضرت می‌آید، اگر آنها همه بود و به نفع بشر بود که حالا نیست؛ یعنی اگر علمی داده نشده، به نفع ما نبوده. شاید اگر به دست مان می‌افتاد فساد بیشتری در زمین واقع می‌شد. اگر بود شاید مثلاً، کوهی به مویی، می‌شد مثلاً شناخت امور را، باطن امور را، حقایق امور را، نزدیک شد. ولی حالا ما هستیم و همین اطلاعات تدریجی الحصول و همین علمی که، متدواله‌ای را که داریم، همین قدرت فهمی را که داریم. باز هم در همین امر اگر - ان شاء الله تعالی - زمان و مکان را بتوانیم کنترل بکنیم که در بحث زمان و مکان

باید مفصلاً بحث بشود، پرورش را بتوانیم کنترل بکنیم، خب آن هم باز به یک نسبتی می‌شود این کار را انجام داد، به یک نسبتی، ها! یعنی رابطه‌اش قطع و بریده و منفصل مطلق نیست، ولی حالا که دیگر آن ابزار را هم نداریم و بالاتر از آن، مجبوریم - خوب عنایت کنید ها! - مجبوریم حین الاضطرار از ابزاری که بر این اساس پی ریزی نشده استفاده کنیم، مجبوریم حین الاضطرار، مادام الاضطرار از این ابزار استفاده کنیم. البته حالا یک تصرفات جزئی‌های در کلیاتش بکنیم و برویم به طرف صحیح، آن یک حرفی است، بسیار خب، ولكن الان مجبور هست در ضوابط گزینش بنویسند دیپلم، فوق دیپلم، لیسانس، دکترا، نمی‌دانم فوق دکترا، اینها را باید بنویسند دیگر، سن، - به حضورتان که عرض کنم که - سابقه کار، خب حالا دو تا هم معرف مثلاً بنویسند، دو تا هم روحانی مثلاً معرفی کنند، این را هم اضافه‌اش کنند، همین‌ها را باید بنویسند دیگر. در ضوابط - عرض شد مثلاً - لیست ملاقاتها خب مجبورند عین همین را به یک صورت دیگری متناسب بنویسند دیگر. نمی‌شود با آن کاری کنند، دیگر تعطیل که نمی‌شود کار را بکنند که!

خب گاهی است که می‌آییم ما شکل مطلوب نهایی که تمایل به نظام ولایت تکوینی دارد، بر آن اساس می‌نویسیم، گاهی هم می‌آییم بر این اساس قدرت فعلی مان می‌نویسیم، گاهی هم لااقل توجه می‌کنیم که بایست در تعریف نظام ولایت اجتماعی اصل قرار ندهیم مدل اضطرار را، اگر اصل قرار بدهیم مدل اضطرار را در تعریف ولایت اجتماعی، سؤالاتی که طرح می‌شود، خارج از موضوع است. مثل این است که بگوییم خب حالا مسلمین برای تشمّع کبد حاصل از الکل چه دویایی را پیشنهاد می‌کنند در طب اسلامی؟ بعد دو تا داروی گیاهی ذکر بشود برای این مورد نادر، بگویند نه، از این گیاه قابل کشت به اندازه‌ای که بخواهد - مثلاً عرض می‌کنم - اکثر جامعه را دوا بکنند از سن مثلاً چهل و چند سال به بالا این قابل کشت نیست، یک دوی دیگری بگویید - خوب عنایت بفرمایید در مثالی که عرض می‌کنم - ممکن شما یک دویایی ذکر کنید اینها بگویند از این گیاه و این آب و هوا و این - به اصطلاح - شیرۀ نباتی کم به دست می‌آید، نمی‌شود برای اکثریت جامعه - به حضورتان که عرض کنم که - از سن ۴۵ به بالا دچار تشمّع کبد می‌شوند براساس خوردن مسکر، از این دارو تجویز کرد. می‌گوییم بابا جان در نظام اسلامی اکثریت جامعه مبتلا به الکل نیستند، موضوعاً اصلاً منتفی است،

اقلیت هم ابتلاء پیدا کنند، در یک شرایط خاص اضطراری هست، بعد این دواء هم برای آنها زیاد هم هست، لازم نیست بگویید کم است. خب این موضوع مطلب آخر عوض شد دیگر! من به ذهنم می‌آید که این مسأله جدایی محضی را که ما می‌بینیم در فاصله بین نظام ولایت تکوینی با ولایت اجتماعی از باب و از جهت گزینش افراد، این اصلاً آن جا طرح نیست. - من باب مثال من عرض می‌کنم، باز برای نزدیک‌تر شدن به مطلب - اگر اکثر حوائج به وسیله مردم در وضعیت طبیعی انجام بگیرد و ولایت جهت گسترش را تصرف بکند، آیا نظام مدیریتش بعد شکل وزارتخانه‌ای است؟ شکل منطقه‌ای است؟ افراد را شناسایی شان به چه وسیله است؟ افراد یک محل نوعاً مردمان منضبط را در در و همسایه خودشان می‌شناسند، به او معاشرت مرتب دارند، می‌دانند این آدم هوسران کلاهبردار متخلف در اموال مردم و غیر و ذلک هست یا نیست؟ لاقلاً عمل کردن ظاهری به ضوابط را می‌شناسند. اگر هم کسی را انتخاب کردند و اشتباه کردند در وضعیتش، امام جماعت بود و یک فساد از او دیدند، خب فوری دیگر نماز نمی‌خوانند ظهر پشت سر او، همان مثل بازار بورس و سهام که می‌گویید، ها! دیدند که این مرتکب یک فاحشه‌ای شد، ظهر نماز نمی‌خوانند پشت سر او. فکر دیگر ندارد. نسبت به گذشته هم که نمی‌خواهد قضا کنند. یکی دیگر را نماز می‌خوانند. اگر یک دکان دار را دیدند آقا این دفعه بد طور معامله کرد، گران فروخت، شما دیگر از آن مغازه نمی‌خرید جنس. اگر دیدند یک دکان داری منصف هست و به یک حداقلی می‌سازد و جنس مرغوب می‌آورد، بقال، اگر شما دیدید ماست او ماست خوبی است، شیرش شیر خوبی است، ارزان هم می‌دهد، می‌روید سراغ او، نخیر ماست او ماست کم چربی بدی است، شیرش شیر فاسدی است، دوبار خریدید آوردید در ظرف جوشید، ظاهر شد که شیرش شیر فاسد شده بود، دفعه اول می‌گویید ظرفی را که خودم بردم درست نبوده. دفعه دوم که شیر فاسد شد دیگر آن طرف نمی‌روید، یک مقدار هم می‌روید سر او گلایه می‌کنید. می‌گویید برادر مواظب باش ما دو شب آمدیم دو کیلو شیر هر دو را ضایع شده ریختیم دور. بچه هم گریه کرده برای شیر.

این چه نحوه نظام مدیریت و کنترلی را در نظرتان هست تا می‌گوییم که هماهنگ هست با نظام ولایت تکوینی یا نیست؟ بله، همین نظام موجود مدیریت در جهان را اگر بخواهید ببرید در آن ضوابط نگاهش بکنید،

راست هست، نیست چنین چیزی. گرچه در همین هم بی وجه چیز، نیست، ها ترفیع‌هایی که بدون ضابطه از اختیارات مدیریت در دولت طاغوت یا الان در امریکا و جاهای دیگر داده می‌شود، که می‌بینند یک آدم خیلی جلاد هست، خیلی شقی هست، آن کاری را که - به اصطلاح - به او واگذار می‌کنند با شدت جلو می‌برد، ترفیع می‌دهند، تحسین می‌کنند، یک مرتبه درجه می‌دهند، همان امریکا یک مرتبه اجازه کودتای یک افسر را می‌دهد علیه تمام ژنرال‌های آنجا، یک افسر را یک دفعه می‌آورد بالا، همین قدر که مطمئن بشود که این قدرت کارآیی‌اش بیش از بقیه است. رضا خان میر پنج را یک مرتبه می‌کند سردار سپه. بعدش هم یک مرتبه به او سلطنت می‌دهد، همین قدر که مطمئن بشود که نوکر مطمئنی برای خودش و خطرناکی برای مخالفین خودش هست. این مطلب هست که کفار هم سعی دارند به طرف کارآیی مقصد خودشان، کار را ببرند؛ یعنی شدت، اگر در این طرف با اخلاص هست و در آن طرف با الحاد، شدیدترین و غلیظ‌ترین را سعی می‌کنند بیاورند بالا. همین قضایای عاشورا، شما ملاحظه بفرمایید چگونه سرداری لشکر را...؛ اول خود مسأله ولایت کوفه را و عمارت کوفه را سپردند به ابن زیاد و بعد چگونه سپردند به ابن قتله (علیهم‌اللعنه). شما ملاحظه بکنید که آنها هم همین کار را به نحو دیگری دارند؛ پس بنابراین سعی ولات نور و ولات ظلمت این هست که ببرند به طرف اینکه، آن کسی که کارآیی و شدتش بیشتر است، آنکه شدت ظرفیتش شدیدتر است، او بیاید سر کار. ظاهراً هم بشود از آیات هم این استفاده را کرد به صورت خیلی کلی‌اش اشاره می‌کنم. هم شرح صدر برای کفار به کار رفته و هم برای اسلام به کار رفته. سعه ظرفیت مسأله‌ای است که در هر دو جا هست، اهمیت هم دارد، در آن ظرف خاصی که سعه دارد شخص، متناسب با سعه‌اش، عبادت بکند یا کفر بورزد، شکر بکند یا کفر بورزد، منصب خاص آن جا را از نظر پاداش به او می‌دهند. جناب ابراهیم - علیه و علی نبینا صلوات الله - ایشان متناسب با ظرفیتی را که خدا عطا کرده بود، شکر کرد خدای متعال را به عمل و به لسان و به قلب. خدا هم می‌گوید تو سلطان هستی، تو را قرار دادم سلطان، حالا هرچند سلطانی باشد که احدی - به اصطلاح - چیز نداشته باشد، لشکر نداشته باشد، ولیکن همین قدر که ایشان منصب سلطنت دارند، معنایش این است که لیاقتش را در اداره کره زمین یا اینکه اگر ولایتش تاریخی باشد در تاریخ، بر تاریخ امضاء شده. ثواب آن مرتبه را

به او می دهند. البته طبیعی است که سرّاء و ضراءش در همان سطح است، ها! در همان سطح عالیّه هست، ها! یعنی کثرت و وحدتی که برابرش هست اگر مردم اختیاراتشان الهی باشد ایشان تصرف می کند، به نفس این مرتبه آزمایش می شود. آدم در خوشی و ناخوشی چطور است؟ امتحان می دهد، ولی شدت خوشی یا شدت ناخوشی امتحان در آن چگونه است؟ سخت تر است. در سرّاء و ضراء خدای متعال مورد شکر یا کفران قرار می گیرد. ظرفیت، ظرفیت سرپرستی جهان هست برای ابراهیم یا اینکه چه بسا بشود استفاده کرد از قضیه «و اذن فی الناس بالحجج ان یأتوک رجالاً...» بشود استفاده کرد ظرفیتش، ظرفیت ولایت تاریخی است، «ملت ابیکم ابراهیم» بشود استفاده کرد...؛ البته اینها دیگر بحث می برد، سر جایش خودش، ما الان نمی خواهیم، احتمالاً فقط ذکر می کنیم. ممکن است گفته بشود ظرفیتش، ظرفیت ولایت تاریخی هم حتی هست، ولكن این هست که حتماً اولوالعزم از رسل اگر همه اهل دنیا می خواستند بندگی کنند خدا را، اینها شایستگی اداره همه اهل دنیا را داشتند. ناتوان نبودند در این باره. و لا اقل آنچه یقینی هست این است که ولایت حضرت ابراهیم، به او مقام ولایت داده شده، یعنی سلطنت و اداره تاریخ را کسی نگوید ولی در حد جهان آن روزش را، ایشان به ایشان داده شده. حالا ایشان اگر هیچ کس نیاید، مقابله بکنند همه، قدرت مقابله با همه را دارد و در حدی هم قدرت دارد که نحوه موضع گیری اش می شکند دستگاه آنها را، هر چند اختیارها نیابند به طرف این، آنها را به بن بست می کشاند. دستگاه آنها را متزلزل می کند. اگر بیابند دنبالش می تواند تشکیل حکومت جهانی اسلامی بدهد؛

پس رتبه اول اینکه ولایت تکوینی و ولایت تشریحی و ولایت اجتماعی، یک، هم جهت است، دو اینکه هیچ کدامش هم ظرفیت رشد افراد را از بین نمی برد اگر بندگان خدا آن دسته ای شان که در مقام ولایت و مراتب ولایت هستند، بایستند، خاصه کسی که ظرفیت بالاتر را دارد و وظیفه اش ایستادن هست، یعنی برابر رکن کفر، رکن ایمانی که هست، می تواند بایستد و مردمی هم که ظرفیت ولایت های نازلش هستند می توانند ملحق بشوند به او، نمی شوند، در دستگاه کفر باقی می ماند آن یک حرف دیگر است. ظرفیت متناسبی هم که ایشان بخواهد تشکیل حکومت جهانی بدهد، بوده زمان حضرت ابراهیم، نیامدند، در دستگاه نمرود ماندند، آن کسی

که بخواهد پرچم را بلند کند او بوده. همین تک هم کافی است برای اینکه برای رده دوم - فرض کنید که - بگیریید هیئت وزیران مثلاً ده - دوازده نفر بگیریید، اگر این تک قیام نمی‌کرد می‌توانستیم بگوییم که ظرفیت رده دوم و ده - دوازده نفر این نبود که مقابل نمود بایستند. نمود پرچم کفر را بلند کرده بود، کسی روبروی او پرچم اسلام را بلند نکرد تا این دوازده نفر که زورشان نمی‌رسیده در آن حدی که مقابل پرچم دار کفر بایستند، ولی زورشان می‌رسد که اگر کسی پرچم اسلام را بلند کرد بیایند دوروبر او [...] اشکال وارد می‌شد، ولی وقتی تک، جناب ابراهیم هم هست این طرف آنها ظرفیتش را دارند که به این ملحق بشوند و نیامدند، عصیان کردند.

حالا یک عده هم بمانند این وسط بین اولیاء نور و اولیاء ظلمت، مستضعفین، می‌دانیم خب حق مستضعفین ضایع می‌شود. حق مستضعفین ضایع می‌شود، هدایت هم به آنها نمی‌رسد. در مراتبی که شایستگی ولایت باشد حجت بر آنها تمام می‌شود و لکن یک عده‌ای هستند که اصلاً حرف نمی‌رسد به آنها، نمی‌شود برسد به آنها، مانع آنها چه کسی شده بود؟ ولی جور شده و اعوان و انصار او. رشد آنها چطور می‌شود؟ ممکن است اول برزخ برای آنها آزمایش بشود یا نظیر ذلک. بحث رشدی را که ما در این جا مطرح می‌کنیم ابتدائاً اعم هست، ابتدائاً، اعم از توجه به مصداق به عنوان فرد و نظام بعنوان یک نظام خاص اجتماعی، ابتدائاً صحبت ما این است که اصل تعلق باید زیاد بشود وحدت و کثرت پیدا بکند. مرتبه ثانی‌اش این است که حالا که این زیاد می‌شود اگر مردم طلبشان طلب الهی باشد، نظام حق به شدت و رشد می‌رسد؛ الحادی باشد، نظام کفر به شدت و رشد می‌رسد. بحث سوم این است که افراد که در بستر وحدت و کثرت می‌توانستند جایی داشته باشند برای رشد، آنها یا درگیر هستند به این کثرت و وحدت یا همراه هستند، اگر کثرت و وحدت الهی بود و همراه بودند، برایشان رشد است؛ یعنی حساسیت که گسترش ناشی از شدت ایمان هست، بالا می‌رود یا در مقابله با وحدت و کثرت شدیدتر و یا در همراهی‌اش، و از همین بحث اشارتاً وارد بحث دوم می‌شویم و می‌گوییم اگر همه مردم روی زمین همراه نظام جمهوری اسلامی بودند، خب امتحان الهی پیدا می‌شد که آیا ما تعلق به دنیا برای ما پیدا می‌شود یا تعلق الهی در ما شدید می‌شود؟ در خوشی، در سراء، و اگر همه مقابل ما باشند بمب

بباید از عراق، بمب امریکایی و روسی و غیر و ذلک در بمباران می‌آمد، موشک بباید، نمی‌دانم چه بباید، شیمیایی بباید، خب این‌ها حساسیت و شدت را این طرف بالا می‌برد در مقابله با آنها، به خوشی و ناخوشی آزمایش می‌شود بشر در مرتبه فرد، ولی قبلش باید این را ببینیم که این رشد فردی که می‌گوییم در چه مقطعی است، وحدت و کثرت در چه مرتبه‌ای هست، مگر این که آن شخصی که امتحان می‌شود در حد تاریخی باشد کار او، که ما این مرحله ولایت تکوینی، تشریحی، اجتماعی را دو بخش اساسی می‌کنیم - عرض می‌کنیم - یک رتبه‌اش، رتبه تصرف در تاریخ هست که ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - در آن منصب هستند قطعاً، امام هستند، الان هم به قولشان، فعلشان، رفتارشان چه کار می‌کنید؟ تکیه می‌کنید حکم در می‌آورید. اثر فعلشان ظهور پیدا می‌کند در تصمیم گیری‌های شما، اثر بیان حکمشان ظهور پیدا می‌کند در تصمیم گیری‌های شما، بلکه صحیح‌تر است بگوییم به کار آنها شما - این گزارف نیست این حرفی را که می‌زنم! - مؤمن می‌شوید به خدای - تبارک و تعالی - و ایمان‌تان رشد پیدا می‌کند؛ یعنی قضیه حضرت سیدالشهداء - صلوات الله و سلامه علیه - یک قضیه است، یک قضیه هم در راه خدای برای شهید اول و شهید ثانی پیدا شده، آنها هم خیلی خب فشار دیدید، آدم است، انسان است، ببندند به مثلاً اسبی یا شتری در بیابان رها کنند دائماً سر و صورتش بخورد به سنگ، خار، زمین، این - به اصطلاح - به نظر می‌آید که مسأله کمی نیست، خب این هم درد دارد دیگر، درد زیاد هم دارد دیگر! حتی مثلاً نقل می‌شود، این طوری که شنیدیم، نقل می‌شود که مثلاً آن بزرگوار گفته باشد «رب انی مغلوب فانتصر» و رقعهای دیده باشد برابر چهره مبارکش «ان کنت عبدی فاصطبر»؛ «خدا من بنده گرفتار تو هستم یاری ام کن»، نوشته هم آمده «اگر بنده ما هستی صبر کن». حالا درست است که کتابی را که ایشان نوشته فرضاً پانصد - ششصد سال از حوزه خارج نشده، شده کتاب رسمی، این خودش یک برکتی است، خدای متعال بر این عطا کرده که مثلاً هیچ مرجعی، هیچ مجتهدی، هیچ فقیهی نیست که یک دوره کتاب این را نخوانده باشد و استفاده نکرده باشد از آن، و این اثرش باقی مانده و ولی به لحاظ آن عمل عبادی‌اش خدا این خیر را در کتابش گذاشته باشد غیر از این است که شما کلمات حضرت سیدالشهداء - صلوات الله و سلامه علیه - و حالاتشان که توجه می‌کنید و گریه می‌کنید و متوسل می‌شوید و

دلستان می‌شکند، ایمان به شما عطاء می‌شود، این غیر از آن مطلب هست. قاضی نور الله شوشتری را ظاهراً با مثلاً شلاق خاردار، سیم خاردار زدند و تا وقتی که شهید شد، صاحب عیقات شد، ولكن این طور...؛ کتابش هم خیلی محترم در حوزه الان هم در باب ولایت خیلی محترم، ولكن...؛ که ظاهراً یک وقتی مثل اینکه از امام نقل شده بود از حضرت آیت الله خمینی که فرموده بودند که «این سند شیعه محسوب می‌شود» یک کتاب متقن و محکمی این رقمی بنویسد، برایش هم، برای، سر همین کتاب هم شهید بشود. سند حقانیت شیعه مثلاً، یا گفته باشند که مثلاً اگر همه کتابهایی هم که مثلاً سند هست همه از بین برود همین تنها باشد برای همه کافی است برای اثبات این مطلب. حالا، صحبت این است که ولی آنها به وسیله شان، این قلوب تغییر کند، متحول بشود، الهی بشود، مثل حرکات و سکناتی که از حضرت سیدالشهداء واقع شد، این طور نیست. حالا بنابراین می‌خواهیم ما عرض کنیم خدمت‌تان در پاسخ قسمت دوم که برای ولی حق اگر قدرت باشد یا نباشد، در سراء باشد یا در ضراء مساوی هست و اگر ولایتش هم ولایت تاریخی باشد، باز مساوی هست. اما این مساوی بودن آیا اثبات نمی‌کند رشد حکومت را؟ قطعاً چرا! وحدت و کثرتی که بنا هست ایجاد بشود، تا بشود در مقابل یا موافقت با آن دین خدا را جاری کرد، اگر نباشد آن کار انجام نمی‌گیرد در این حد از سعه. حساسیت، بالا رفتنش، ایمان، بالا رفتنش منوط به این است که این چنین چیزی باشد. سؤال این است که این ضرورت قیام برای حکومت را درست نمی‌کند؟ می‌گویم اتفاقاً درست می‌کند. یک، پیدایش اصل حکومت هست که فرع این شدت است، دو، این شدت که گسترش پیدا می‌کند مقابله با این اگر شدت الحادی باشد، محال است واقع بشود به تمامه، مگر اینکه شما همه حرف آنها را منکر بشوید، اگر حضرت بیعت بکند با یزید که نمی‌گویند نماز خواندی کتکت می‌زنیم که! شهیدت می‌کنیم که! شما تمام قد بلند می‌شوید، حتی آن وقتی که معصومین قیام برای معارف حقه الهی داشتند، می‌شکند دستگاه، آن موضع‌گیری که متناسب با شرایط زمان و مکان، ولی تاریخی می‌کند، می‌شکند دستگاه کفر را، نه فقط در زمان خودش هم می‌شکند، در تاریخ می‌شکند. و نسبت به تک تک اینها در وقتی که زیارت هم می‌کنید می‌گویید که شما از هیچ چیز نهراسیدید و تمام آن چیزی را که وظیفه تان بود انجام دادید. نمی‌شود که کسی بگوید که مثلاً حضرت حسن بن علی - صلوات الله و سلامه

علیه - یا حضرت علی بن موسی - علیه آلاف التهیه والثناء - اینها قیام نکردند به کار خودشان. متناسب با شرایط شان در رشد کل تاریخ همه شان کار خودشان را انجام دادند. و شما به صحنه‌ای برخورد نمی‌کنید به فرمولهای مختلفی که می‌تواند ابلیس درست کند، مگر اینکه حل کلیات آن را در این مدت امامت اوصیاء نبی اکرم - صلوات الله علیهم اجمعین - دارید.

یک وقت من فکر می‌کردم که این صلحی که آقا کردند خوب نمونه‌اش را هم زمان علی بن ابیطالب داریم، هم زمان حسن بن علی - علیه السلام - در همان هم چه کار بکنند که بعد دشمن هم مفتضح بشود، الگو و نمونه کامل داده شده و امام هستند.

اما مرتبه دوم یعنی کسی که ولایت تاریخی نداشته باشد طبیعتاً چنین چیزی نیست. البته استفاده از فتوای فقهای بزرگ می‌شود، کما اینکه استفاده از - به حضورتان که عرض کنم که - موضع گیری و خطوط فرمایشات امام می‌شود، نه اینکه استفاده نمی‌شود، ولی اینکه بگویید در رتبه امام معصوم امامت مستمر بر تاریخ به طوری که همه ولات بخواهند از او استفاده کنند، این می‌گوییم نه، طبیعتاً چنین چیزی نیست، خودشان هم از بیان [...]

در مجموع من به ذهنم می‌آید که آنچه را که مورد بحث و مورد کلام بود، این بود که این امری که جبراً بایست واقع شود از طریق شدت در اختیار و توسعه در ایمان و الحاد واقع می‌شود، وحدت و کثرت متناسب خودش هم درست می‌کند، معنی رشد را هم ضرری نمی‌زند. بله، شما می‌توانید بگویید که عده‌ای از اختیارات منحل می‌شوند در این که آن اختیارات که منحل می‌شوند آن لابد منه قضیه هست، این طوری نیست که مطالبی را ضایع بکند.

در مجموع اگر بخواهیم - به اصطلاح - اشاره کنیم اینکه، حاکمیت هدایت و رهبری، حاکمیت تعلق به ولایت، در بلوغش ضرورتاً وحدت و کثرتی را لازم دارد که آن مرتبه ولایت اجتماعی مرتبه بروز عینی‌اش هست و اگر ولی را تنها بگذارند، باز صدمه‌ای به او نمی‌خورد. و لکن صدمه به آنهایی می‌خورد که نیامدند همراه بکند دیگر! خودشان را ساقط کردند، در دست ولی جائر گذاشتند. این مطلب اثبات کننده حکومت بالضروره هست،

زیرا آن سیر جبری از طریق اختیار و رشد وحدت و کثرت ایمان یا الحاد بروز می‌کند. و تا این جای کلام حالا - ان شاء الله تعالی - عرض شد حضور مبارکتان، دیگر در جلسه آینده بینیم اشکالاتش چه می‌شود. بسیار خب.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

- اللهم صل علی محمد و آل محمد -

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۱۹

۶۸/۰۵/۳۰

آقای معلمی: السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم.

در ادامه بحث جلسات قبل که سؤالات مطرح شده را عرض می‌کردیم و حاج آقا پاسخ هایش را می‌فرمودند،

این جلسه هم چند تا از سؤال هایی را که برادران طرح کردند، عرض می‌کنیم.

ابتدائاً سه تا سؤال هست که تقریباً یک جامع مشترک دارد، این ها را عرض می‌کنم. یک مطلبی هست که

مراتب مختلف ولایت و ارتباطات و ارتباط هایشان را با هم چگونه تمام می‌شود؟ یک سؤال هم این است که آیا

صحت الگوی تخصیص در اجتماع به کجا باز می‌گردد؟ و اگر هر نایبی خودش را با کلمات والی منطبق می‌کند،

چگونه در جامعه هماهنگی ایجاد می‌شود و چنانچه والی باید در جزئیات هم دخالت کند با اختیار افراد

ناسازگار است؟ یک سؤال هم این است که آیا کیف هماهنگی تصرف نایب با تصرفات ولی چگونه است؟ ملاک و

معیار تحقق این هماهنگی چیست و چگونه تضمین می‌گردد؟ آیا صرف تبعیت افراد دلیل بر تحقق هماهنگی

است یا امری دیگر باید کنترل کننده اعمال افراد باشد؟

از این سه تا سؤال غرض این نبوده که الآن در این موضع از بحثی - به اصطلاح - چارت مدیریت یا چارت

ولایت را معرفی بفرمایند بگویند که مثلاً در رأس ولی قرار دارد، مثلاً مرجع بعدش سه نفر هستند، مثلاً

معاونانش هستند، چه چیزی هستند، این صحبت ها مورد نظر نبوده! بلکه آن چیزی که مورد نظر بوده این

مطلب هست که روشن بشود که رابطه ای که بین این مراتب هست و تخصیص هایی که در اجتماع پیدا

می‌شود متناسب با خواسته های ولی، این - به اصطلاح - چگونه ممکن می‌شود؟ این کلی اش را، گروه حاکم بر

- به اصطلاح - چارتی که باید تنظیم شود را، این را توضیح بفرمایند. که هنوز به عنوان مثال وقتی که این

سؤال مطرح می‌شد، فرموده بودند که در آن جلسه که حاج آقا صحبت داشتند فرمودند مثلاً قبل از انقلاب

حضرت امام یک صحبتی را در نجف مطرح می‌فرمودند بعد یک نفر تشخیص وظیفه می‌داد که این را به صورت نوار مثلاً تکثیر کند و پخش کند که یک نفر این را پیاده شده نوار را مثلاً تکثیر می‌کرد، پخش می‌کرد، یک نفر مثلاً از آن تراکتی در می‌آورد درشت می‌کرد، پخش می‌کرد، بعد سؤال این بود که خب حالا این هماهنگی که در اجتماع به یک مقدار خاصی مثلاً نوار احتیاج دارد، به یک مقدار خاصی نوشته احتیاج دارد، به یک مقدار خاصی تراکت احتیاج دارد، این هماهنگی چگونه ممکن است؟

اگر هم باز مثلاً در همین قسمت اول بخواهد گفته بشود که مثلاً در اجتماع خود آنهایی که می‌خواهند این کارها را انجام بدهند مثل دست پنهان بازاری که در آن جا گفته می‌شد، در اینها هم مثلاً متناسب با آن تقاضایی که هست، مردم به همان میزان عرضه می‌کنند، چون عرضه هم عرضه محدود هست، کم و زیاد شدن هم خیلی هم نیست، یعنی آن‌هایی که تولید کننده هستند در این رابطه، چون که تولید کننده‌های جزئی هستند، تفاوت خیلی زیادی پیدا نمی‌شود تا یک مطلب زیاد بشود، مثلاً تکثیر نوار زیاد بشود، مردم کم کم متوجه می‌شوند که این نوار زیاد شده، دیگر کسی تکثیر نمی‌کند.

ولی آن چیزی که بیشتر مورد نظر در این سه تا سؤال بوده، این مطلب هست که آیا وظیفه والی در همین حد هست که یک چیزی را ابلاغ کند و بعد مردم متناسب با امکانات شان و متناسب با - به اصطلاح - استطاعت خودشان آن را تبدیل کنند و در جزئیات مثلاً آن چیزی را که وظیفه برای خودشان تشخیص می‌دهند عمل کنند، یعنی والی وظیفه اش فقط هدایت است؟ فقط ابلاغ است؟ مثل آن چیزی که مثلاً در آن مثال زده شد یا این که والی غیر از این که هدایت می‌کند - به اصطلاح - نظارت هم مثلاً به عهده اش هست؟ یا غیر از این که هدایت می‌کند و نظارت می‌کند، اجراییاتی هم به عهده اش هست؟ که اگر والی مثلاً اجراییاتی هم به عهده اش باشد، یعنی بعدش این مطلب پیدا می‌شود که بتواند حکم بکند که فلان فرد، فلان کار جزئی را انجام بدهد، یعنی یک تقسیم بندی‌هایی بکند، یک چیزهای خاصی را مثلاً آزاد کند یا ممنوع کند، یا دستور بدهد. آن چیزی که بیشتر مورد سؤال بوده، این مطلب بوده که از این مطلب هست یعنی از اجرا و هدایت به این معنا هست که تخصیص شکل خاصی را پیدا می‌کند، تخصیص هم طور به عهده - به اصطلاح -

دست پنهانی که خودش در جامعه تخصیص متناسب را پی بدهد نیست. به این معنا هست که او کسی که مسئول هدایت جامعه هست، متناسب با آن اهداف و آمالی که صحیح می‌داند، برنامه ای را تنظیم می‌کند، طوری آن برنامه را تنظیم می‌کند که تخصیصات متناسب با آن پیدا بشود یا از تخصیصات متناسب با آن را قرار می‌دهد تا آن اهداف پیدا بشوند. بیشتر - به اصطلاح - مورد نظر سؤال این مطلب بوده.

استاد حسینی: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد، (اللهم صل على محمد و آله محمد) و صلى الله على محمد و اهل بيته الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين.

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین برکن! آن چه وعده به ولیات فرمودی هر چه زودتر به وی عنایت فرما! نایب رشید ولی ات حضرت نایب الامام آقای خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جناح ها پیروز، لشکر کفر در همه ابعاد مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما! معلولین را شفای عاجل عنایت فرما! بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خود قرار بده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! روح پرفتوح رهبر انقلاب حضرت آیت الله خمینی - رضوان الله تعالی علیه - را غریق رحمت و اسعه خودت بگردان! با اولیائت محشورش گردان! بارالها! روان پاکش را از ما شاد و خرسند بفرما! بارالها! ما را مشمول دعای خیرش قرار بده، بارالها! ثوابی از خیراتی که تفضلاً نصیب می‌فرمایی عائد و واصل بر روح شریفشان بگردان! بارالها! علما و صالحین امت و ذوی الحقوق، حياً و میتاً خاصاً پدر و مادر را از خیراتی که نصیب می‌فرمایی مستفیض فرما! دعای خیرشان را درباره ما مستجاب گردان! بارالها! ما را از خیرات و برکات و عنایات خاص ولی اعظم - حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - بهره مند گردان! ما را مشمول دعای خیر حضرتش بگردان! خدایا! گفتار ما، رفتار ما، نیت ما را طوری قرار بده که از ما راضی باشد!

«و جعل لی ما یدریک عنی حجتک حجت بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه الطاهیرین. اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم، و اکرمننا بالنور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک وانشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهیرین. (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

به حضورتان که عرض کنم یک وقت می‌گویید که وضع مطلوب در امر ولایت نهایتاً چیست؟ شاید بشود گفت که وضع مطلوب این است که صرف خواست مولا موجب عمل دقیق و مضبط «مولی علیه» باشد، حتی خواستی را که ما احتمال می‌دهیم. درباره معصومین می‌گویید «لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون». یک نکته دیگرش این باشد که نه، بخواهند از طرف و او هم انجام بدهد. این هم یک رتبه ای از اطاعت هست. مثلاً آدم می‌دید که این بسیجی‌ها در دوران جنگ همین طور بودند، آن‌ها خوفا! و طمعاً به لحاظ کنترل و به لحاظ امر خاصی که دستور به آن‌ها بدهند؛ بگویند حالا باید خودت را بروی برای انتحار، این طور نبود. امام می‌فرمودند که حصر آبادان باید شکسته شود. افرادی که این صدا را می‌شنیدند هر کس یک نحو سعی می‌کرد که این حصر را بشکند. گاهی هم بر همدیگر سبقت می‌جستند از هم التماس می‌کردند که اجازه بدهید که من بروم برای این کار. از فرمانده شان التماس می‌کردند که شما اجازه بدهید ما این خدمت را به عهده بگیریم. درباره یکی از شهدا با این که بچه سال هم ظاهراً از نظر عالم ظاهری بوده، پنج میلیون صلوات نذر کرده بود که شهید بشود. این یک نحو اطاعت است، شاید این‌ها مراتب مختلف تبعیت باشد. اگر ما در یک جامعه ایده آل و مطلوبی فرضی، ذهنی، فرض بکنیم که مردمش مشتاق لقاء رحمت الهی هستند و چون مشتاقند. تمنای مرگ می‌کنند به استقبال حوادث می‌روند و به یک طمأنینه خاص هم رسیدند که منضبطند، نه عجله می‌کنند و نه تأخیر، برایشان فتح یا شکست هیچ فرقی ندارد، مشتاق لقاء رحمتند، نه مشتاق لقاء پیروزی این دنیایی تا شکست برایشان فتور بیاورد، سستی بیاورد.

یک درجه ای از کمال در اطاعت هست که شاید سراسرش صرف ابلاغ باشد تا مباشر عمل. یعنی وقتی که مقام رهبری چیزی را می‌گوید، آن‌هایی که می‌توانند این را خرد کنند و ابلاغ کنند، خیلی سریع سبقت می‌گیرند بر همدیگر و سعی دارند که این مطلبی را که گفته شده تبدیل کنند به برنامه. فرض بفرمایید کسانی

که رتبه کاری شان رتبه کار فکری است، خیلی سریع این کار را انجام دادند، آن هم که وظیفه اش می‌داند چاپ و نشرش را مترصد هست که کسی پیدا بشود و بگوید من این طرح را دارم، فوری چاپ می‌کند و پخش می‌کند. آن هم که مترصد این است که این مطلب را بیاورد باز در درجه پایین تر و نشر بدهد کار سازمانی انجام می‌گیرد، ولی نه این که به وسیله خوف و طمع مادی کنترل شده باشد. هر کسی سر جای خودش سرعت دارد در این که فرض کنید اگر یک رتبه، رتبه برنامه هست، یک رتبه، رتبه طرح سازمانی است، یک رتبه رتبه تشکیل سازمانی است، همه این ها تا آخر تا عملیات عینی، همه این ها مثل یک چرخ می‌چرخد و عمل می‌کند. کانه مثل این که عالم ملکوت هست و این ها هیچ گونه شهوت و غضبی که بخواهد مخالف مولا عمل کند، شهوت و غضب مادی باشد نیست. همه اش شهوت و غضب الهی است، برائت از دشمنان هست و تسلیم بودن نسبت به اولیاء. و این تسلیم بودن هم از مرحله قلبی، ذهنی، عینی در همه این مراحل جاری شده و به یک مرحله هم متوقف نشده. شاید بشود گفت که صورت مطلوب این گونه باشد که عالم ماده مثل عالم ملکوت در تبعیت باشد. کسی دنبال خیال گناه هم نباشد، دیگر چه رسد به تخلف! وقتی که آدم منضبط می‌شود در زهد فردی گفته می‌شود در یک رتبه عمل خارجی را کنترل می‌کند، بدون این که خوف و طمع مادی باشد. بدون این که ترس از جامعه باشد، بدون این که ترس از آبروی ظاهری باشد، بدون این که ترس از خسارت و زیان مادی باشد، گناه نمی‌کند. می‌رسد به جایی که زن بی‌حجاب یا بدحجاب یا محل نظر به حرام هست و بی اختیار چشم هایش بسته می‌شود. نظرش نظر شهوانی نیست. می‌رسد به یک مؤمن در حالی که ضعیف هست از نظر عالم ظاهری، عزیز در نزد این و نظری را که به او می‌اندازد، نظر با اکرام می‌اندازد، با تواضع با او صحبت می‌کند. می‌رسد به یک مستکبر به یک متمدن مالی با نظر تحقیر نگاه او می‌کند. کوچک می‌بیند او را. بی اعتنا می‌بیند او را. می‌رسد به یک فسق و «مروا مزا کراما» این ظاهر، یک مرتبه.

یک مرتبه هست علاوه بر این وضع کنترل خارجی، کنترل ذهنی هم دارد، خیال باطل هم نمی‌کند خیال لهو هم نمی‌کند، خیال بیهوده هم نمی‌کند. یکی هم مرتبه حالات روحی و حالات قلبی و اینها. در آن جا هم رجاء و واقف به خدای متعال هست، نسبت به همه وضعیت و حالاتش با بدگمانی نگاه می‌کند و مراقب شدید

بر حالش هست و عبادت می‌کند، ولکن از عبادتش استغفار می‌کند. تسبیح می‌کند، ولکن تکبیر می‌کند از تسبیحی که کرد. تکبیر می‌گوید، تسبیح می‌کند خدا را از آن تکبیری که کرد. حالش مرتباً حالات الهی هست و دارد دوری از عنانیت نفس می‌کند. خب این ممکن همین چیزی را که در زهد فردی می‌گوییم در شکل اجتماعی هم ظهور پیدا کند و بتوانیم بگوییم که صرف امر به خیرات و نهی از شرور کافی است از این که خیرات واقع بشود در عمل و شرور ترک بشود. ولکن این مطلب به معنای این نیست که حد ولایت در حد ارشاد و هدایت است. این معنایش این که بلوغ پیدا کرده آن جامعه که وحدت و کثرتی را که پیدا می‌کند، وحدت و کثرت الهی هست و وحدت و کثرت ملکوتی هم هست. تا حالا اگر چنین چیزی حاصل نشد، حالا وقتی می‌خواهند مثل بزنند، مثلی که خیلی دور است، می‌گویند مگر ملائکه هستند، یعنی می‌خواهند بگویند که چنین خیالی را درباره این‌ها نکنید، درباره مثل ما نکنید. خب حد این باز متناسب با مراحل رشد و جریان رشد است. اگر حد، حدی باشد که باید برای همه جیره بست، اگر جیره نبندند تخلف می‌کنند، جیره هم می‌بندند تخلف می‌کنند. کوپن هم معین می‌کنند تخلف می‌کنند. خب آیا ولی حق دارد که کوپن ببندد؟ بله حق دارد اگر مصلحت نظام ایجاب می‌کند که فعلاً مقدار مصرف ب این حد محدود باشد، خب محدود می‌کند مصرف را.

این کسی که در حال صباوت جامعه ای که در حال کودکی است در انقلابش، رشد هست خیلی هم رسیده کرده، نه این که کم رشد کرده، ولی رشدی است که در مبادی امر صحیح است به آن بگوییم رشد! خب این کنترل لازم دارد در جمیع مراتب کنترل صحیح است. هر چیزی که مشخص و محرز شد، ضرورتش برای رشد نظام اسلامی، یعنی محرز شد جزء مصالح است، باید انجام بدهیم. نحوه ارتباط «مولی علیه» افراد با ولی چطور است؟ از ادنی مرتبه ولایت که صرف دوستی باشد، دوست می‌دارید علی بن ابی طالب - علیه افضل صلوات المصلین - را و دشمن می‌دارید دشمنان حضرتش را، این یک رتبه است. یک رتبه هم این که از افکار دشمنانش بدتان می‌آید شدیداً، مقابله می‌کنید، از رفتارشان بدتان می‌آید، مقابله می‌کنید. یک وقت ترک می‌کنید، یک وقتی می‌خواهید آن برچیده هم بشود، جمع بشود. خب حالا در جمع کردن آن افکار و رفتار

مخالفین یک وقتی است که در حد نظام مبسوط الید نیست، مثل زمان طاغوت و حضرت امام، خب هر کسی به اندازه سعه قدرتش، یک وقتی است در زمان نظام اسلامی است. سعی می کنید که شما ارتباط پیدا می کنید به نظام ولایت الهیه و در اقامه حق، شما جزء معاونین ولی حق باشید در ظرف خودتان. پس نحوه ارتباط بر می گردد به تناسبات جریان رشد، در چه مرحله ای هستیم تا چه نحوه ارتباطی لازم باشد؟ لزومش هم از نظر پذیرش شما، هم از نظر بسط ید او، از دو طرف.

بنابراین در حقیقت آن جوهره ای که چارت مدیریت را می تواند متناسب با شرایط زمان و مکان - به اصطلاح - تعیین کند، این یک حد خاص ندارد، مطلق است. متناسب با کدام مرحله رشد هستید تا چه شرایطی برای مدیریت خوب باشد؟ یک جا لازم هست همه را مثل یک سربازخانه تحت کنترل شدید بگیرند تا بشود یک کاری واقع بشود. یک جا لازم نیست، باز در موارد مختلفش مختلف است. ممکن گفته بشود که برای امور مصرفی باید یک کنترل سقفی گذاشت ولی برای امور جنگ با کافر در شکل دیگرش نه لازم نیست یک چنین امر سقفی باشد. آن با ما نیازمند هستیم به سربازهایی که خودشان داوطلبانه حاضر به شهادت باشند، طلب شهادت کنند. پس موضوعات مختلفی که در حکومت طرح می شود، در زمان های مختلف نحوه ارتباط های مختلفی را ایجاد می کند، هم از طرف والی، هم از طرف مولی علیه. این قسمت اول صحبت مان.

آقای معلمی: چند تا سؤال دیگر هم هست که شبیه به همدیگر هست. در مورد بحث - به اصطلاح - گسترش نیاز هست. یکی از سؤال ها این هست که آیا مطلوبیت گسترش نیازها به معنی مطلوبیت تنوع طلبی منتها نوع اسلامی آن است؟ سؤال بعدی هست، آیا رشد در معنویات متناظرش کثرت در مادیات است؟ یک سؤال هم این هست چرا نیازها باید رشد کنند؟ یک سؤال هم این هست، آیا اطلاق نیازها با بی نهایت بودن نیازهای انسان یا حرص که مادی ها می گویند چه تفاوتی دارد؟ یک سؤال هم این است که آیا در تخصیص امور به نیازهای فردی هم نیابت، موضوعیت دارد یا این که لزوماً در ارتباط با نظام ولایت است که نیابت مطرح است؟

استاد حسینی: آخری را دوباره تکرار بفرمایید.

آقای معلمی: بله. آیا در تخصیص امور به نیازهای فردی، نیازهای فردی هم نیابت موضوعیت دارد یا این که

لزوماً در رابطه با نظام ولایت است که نیابت مطرح است؟

استاد حسینی: بله. عرض می‌کنیم حضور مبارکتان که هر جا شدت آمد بنا بر مبنایی که عرض کردیم، لازمه اش وحدت و کثرت هست، کسی که شدید شد در پرستش خدا، فقط در رتبه عالی خدا را نمی‌پرستد می‌خواهد با جمیع مراتب بپرستد، هم عالی، هم همه مراتب. با یک اسم خدا را نمی‌خواند، ولو آن اسم، اسم اعظم باشد. هم با اسم اعظم می‌خواند، هم با همه اسماء. با یک حال متوجه به خدای متعال نمی‌شود با همه، شما این دعای ابوحمزه را از اول تا آخر ببینید هر چند ما ادراک مان خیلی خیلی قاصر هست از حقایقی که در آن هست، یعنی ما انعکاس همه معانی این کلمات را در هر معنی اش نمی‌توانیم بفهمیم. ولکن ببینید حضرت - صلوات الله علیه - چطور می‌خواند خدای متعال را. گاهی صحبت از عطای خدا می‌کند، گاهی صحبت از قصور خودش می‌کند، گاهی صحبت از ناچیز بودن خودش در قبال رحمت خدا می‌کند، گاهی صحبت از قبر می‌کند، گاهی صحبت از قیامت می‌کند، گاهی صحبت از خود خیرات و خیر می‌کند، گاهی صحبت از شرور می‌کند، مرتباً دارد به حالات مختلف مولا را می‌خواند. گاهی احتجاج به قول خود مولی می‌کند «واسئل الله من فضله ان الله کان بکم رحیماً» «امرتنا ان نعفر و عن من ظلمنا فقد ظلمنا انفسنا، امرتنا ان لا نرد سائلا علی ابوابنا قد جئتك سائلا ببابک» به هر حال با نحوه های مختلف با صنوف مختلف، با کیفیت های مختلف، با حالات مختلف. خدای متعال را می‌خواند. این فقط خواندن در دعای نیست که این گونه است؛ در عبادت هم شما می‌بینید به شکل های مختلف به شکل نماز، به شکل روزه، به شکل حج، در امور اجتماعی هم به صنوف مختلف می‌خواهد نشر پیدا کند دین خدا.

شدت، ذاتاً بنا به بحث گفته شده که شدت تعلق، گسترش وحدت و کثرت هست و ما ضرورت حکومت را از این جا اثبات کردیم که گفتیم چون جبراً و قهراً عالم به طرف کمال هست و در مدل بزرگ عالم که نگاه بکنیم، هر وحدت و کثرتی منحل در آن سیر است، آن وقت نمی‌شود کثرت را ملاحظه کرد که شدت پشت سرش نباشد.

حالا واقعا خودمان هستیم، اگر کفار ممکن بود در کفرشان توقف پیدا کنند به یک حد خاصی، به یک دسته ای از لذات خاص، حرص موجب این تنوع در اصالت مصرف می‌شد؟ نمی‌شد دیگر؛ یعنی این اصالت مصرف که مرتباً هر روز یک مدی، یک شکلی بر اشکال اضافه می‌کند از شکل لباس، از شکل قیافه از شکل منزل، از شکل وسائل تزئین منزل از شکل وسائل حمل و نقل، از شکل شهر، از شکل خوراک از شکل خوراک هست، مزه اش هم یکی، ولکن همین یک مزه را هم سعی می‌کنند به رنگ های مختلف، شکل های مختلف، کیفیت های مختلف در بیاورند و این ها مؤثر است در بهجت نفس، بهجت مادی نفس ها! کیف به این که برسد که بتوانند در ترکیب ها مزه های مختلفی را درست کنند که سابق نبود. این مؤثر هست برای آن کسی که توجه به عالم دنیا دارد.

حالا اگر کسی بگوید که کسی که دنیاپرست است، می‌تواند نحوه ارتباطش را به ماده متکثر کند، ولی کسی که خدا پرست است، عام ماده جوابش را نمی‌دهد، می‌گوید ما برای تو درست نشدیم. ما قدرتی در اختیار تو نمی‌توانیم بگذاریم، الا مثلاً محدود در صد تا، در هزار تا، در صدهزار تا به این جا که رسید تو قفل می‌شوی. من دنیا بیشتر از این نمی‌توانم برای تو مزرعه آخرت باشم، تو هستی حالات روحی خودت. ولی برای دشمن و مقابل تو می‌توانم متکثر بشوم به انواع کثرات. این نمی‌سازد، این با نظام توحیدی نمی‌سازد، این با امداد دو طرف نمی‌سازد. معنایش این که یک دسته از امداد برای یک طرف می‌چربد. کفار در ابتهاجات مادی شان مرتباً می‌توانند شدت پیدا کنند، و کثرت پیدا کنند منحصر نیست فقط به مزه ها، حالات شان شدیدتر می‌شود، غلظت شان شدیدتر می‌شود. شما وقتی که می‌گویید که این طرفی ها هم می‌توانند شدید بشوند، باید این شدت را در نحوه ارتباط شان با عالم هم بتوانند ظاهر کنند، نهایت آیا شدت مصرفی هست. برای کامجویی مادی یا نه! این لذت می‌برد از این که بتواند در حمل و نقل سرعتی پیدا کند برای این که مثلاً به زیارت برسد، به مؤمنین بتواند کمک بکند، مقابله با کفار بتواند بکند، معارف حق را بتواند نشر بدهد. ابتهاجش، عبادتش، سجودش به این مطلب هست. این طرف هم وحدت و کثرت همان طوری که آن طرف تا مبهم می‌تواند جریان

پیدا کند، این طرف هم تا مبهم می‌تواند جریان پیدا کند ولو یک فرق دارد و آن این که این می‌تواند چهره زمین را، چهره ملکوتی بکند، آن می‌تواند چهره زمین را چهره حیوانی بکند.

او پرستش کافر، پرستش مدل خوک را می‌تواند ضرب بکند در ارتباط همه جانبه با عالم دنیا و همان نجاست خواری که خوک دارد، این داشته باشد، نهایت به ضریب بسیار بزرگ تری که برای خوک محال است. و این که این طرفش، یعنی خوک کی می‌تواند دشمنش را مسموم کند به بدترین سم ها، مانع را از سر راه خودش به بدترین سم ها مسموم کند، بردارد. این می‌تواند! این می‌تواند برای غرض شهواتش که دیگر کم کم قباحتش هم از بین رفته‌ها! لسان مبارک ظاهر، لسان مبارک آیه می‌فرماید «اعوذ بالله من همزات الشیاطین بسم الله الرحمن الرحیم. هل انبئکم بالاخسیرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوه الدنیا و یحسبون انهم یحزنون صنعا»

برایتان بگویم چه کسی از همه بیشتر زیانکار است، زیانکاری اش خیلی شدید است آن کسی است که تمام همتش را، تمام همش را، تمام سعیش را، تمام تلاشش را، خرج دنیا می‌کند و گمان هم می‌کند که این کار درستی دارد می‌کند. خب این الآن تمام دستگاه های مدیریت موجود جهان بااستثنای نظام مبارک جمهوری اسلامی که همه می‌گویند، می‌گویند ما برای رفاه بشر، گسترش رفاه بشر داریم کار می‌کنیم، نقل آخرت را که نمی‌گویند که نقل دنیا دارند می‌گویند. مترقی به قبول هم هست در ارتکازات یعنی پذیرفته هم شده این کار «یحسبون انهم یحصنون صنعا» این کار، کار خوبی است که کسی بکند. در متدینین هم تقریباً تا یک حدودی - به حضورتان که عرض کنم که - راه افتاده. وقتی کسی مشغول کاری هست، درسی هست، می‌گویند آخرش این چه شغلی گیرش می‌آید، صحبت از ولایت نیست‌ها! که بگویند چه خدمتی را می‌تواند بکند به ولی امر‌ها! می‌گویند درآمدش آن وقت چه قدر است؟ ماهی چند می‌شود؟ - به حضورتان که عرض کنم که - این اگر عقل داشت که خب دکتر می‌رفت می‌شد، دکتر طب می‌شد، هم خدمت بود و هم مثلاً خانه و زاد و توشه اش خوب بود. حالا اگر به مردم کسی یواشکی بگوید که مثل این که پول برای طبابت گرفتن از نظر شرعی جور نیست، می‌گویند عجب، مگر او نوکر مردم هست بیاید طبابت بکند همین طوری؟!!

به هر حال صحبت از این است که کسی که حریص هست به دنیا شدید در دنیا هست، در پرستش دنیا شدید است. این شدت حتماً ظاهر می‌شود در فکرش و ظاهر می‌شود در عملش! برای جامعه و برای ولایت و ولایت باطن هم طبیعتاً همین است. جاری می‌شود در جامعه نحوه تخصیص ها، نحوه ارشاد ها، نحوه تبلیغ ها، نحوه فساد و ظلم و جور را که ایجاد می‌کند بر روی کره زمین، طبیعتاً روبرویش هم برای حق هم چنین چیزی هست. شدت «حب فی الله» نمی‌تواند تحمل بکند که زمین بستره ظلمت و دوری از خدا باشد. سعی می‌کند شکلش را شکل ملکوتی کند.

یک وقتی، یکی از جمله هایی که حالا یادم نیست در چه سخنرانی از حضرت نایب الامام امام خمینی بود (اللهم صل علی محمد و آل محمد) که کمال را برای زمین ذکر می‌فرمودند که زمین بشود صورت قرآن. این صورت قرآن بشود اگر آدم خوب در آن تأمل بکند، نحوه ترکیب هایی که می‌شود در کره زمین و نحوه مصرف هایی که می‌شود، نحوه چیزهایی که درست می‌شود، متناسب با قرآن بشود، یعنی چه؟ چه طوری افکار یا حالات روحی یک نفر آدم عارف غرق می‌شود در این کتاب مجید، در این کتاب الهی، آن هم غرق بشود دیگر! آن وقت هم چیز درست می‌شود، چیز هم رشد هم درست می‌شود؟ مقابله با کفار هم می‌شود؟ این گونه نیست که بگویید که آقا ما می‌خواهیم مثلاً هواپیما نباشد یا نمی‌دانم چه نباشد، صنعت نباشد، تکنولوژی نباشد، برویم غارنشین بشویم، رهبانیت باشد. چنین چیزی نیست! ولكن یک چیزی که متناسب با آن جریان رشد نیازها باشد درست می‌شود. چیزی را که ما حالا بالاجمال می‌توانیم اشاره به آن کنیم، خب چه می‌دانیم که آن وقت چه چیز است؟! مگر قبل از این که یک چنین شدتی برای بشر در حرص مادی پیدا بشود و نظام ولایت شان بتواند یک چنین فساد را در عالم ولایت باطل شان، ولایت ابلیسی شان مثل آمریکا بتواند یک چنین چیزی را به وجود بیاورد، اگر کسی ۵۰۰ سال قبل صحبت می‌کرد به مردم می‌گفت آن هایی که کافر هستند، برای حمل و نقل شان این طوری حرکت می‌کنند، حالا فرم هواپیمایشان بگو ببینم چه طوری است؟ چه می‌دانست بگوید! چنین چیزی کشف نشده بود که! تصویری هم نمی‌شد از آن داشت. ترمینال شان هم چه طوری است؟ دستگاهشان هم چه هست؛ آن جا - به اصطلاح - در بلاد کفر ظاهراً یک چیزهایی هست که هواپیما وقتی

می‌آید فرود روی زمین می‌نشیند به جای این که مثل پله بایند پایین، متصل می‌شود به آن سالنی که سوار می‌شوند به هواپیما و آدم مثل این که وارد یک کریدور دیگر می‌شود، از تو کریدور هواپیما، وارد یک کریدور دیگری می‌شود. حالا این معنا ندارد کسی سؤال از ۵۰۰ سال قبل بکند بگوید که چه طوری پیاده و سوار می‌شود! یا او بتواند نقشه اش را بدهد. ما الان که آن موقع چه چیزی درست می‌شود؟ چه می‌دانیم چه درست می‌شود! می‌دانیم که یک چیزی لازم هست در جریان رشد این طرف هم متناسب با رشد این طرف. می‌دانیم که زمین قفل نیست برای مؤمنین، برای کفار باز باشد. دیگر چه رسد به این که کسی بگوید که در زمان غیبت حکومت نباشد، مال کفار حکومت باشد. آن‌ها بتوانند به شکل اجتماعی خدا را انکار کنند، ما نتوانیم به شکل اجتماعی - به اصطلاح - خدا بپرستیم. پرستش اجتماعی خدا این مسئله ای است ها! شما وقتی می‌گویید نظام ولایت، وقتی می‌گویید که خیلی فرق است بین وقتی که آدم توجه بکند به زمان طاغوت، بگویند که - خوب عنایت کنید به این مثالی که می‌زنم - بگویند که متدینین تک تولی که در دستگاه حالا از وزارت خانه بود یا اداره بود یا هر چیز، از متدینین که بودند می‌آمدند نزد فقیهی اذن می‌گرفتند که ما آن جا باشیم. - خوب دقت کنید به این مثالی که دارم می‌زنم! - فقیه هم من باب ردّ مظالم یا از باب های دیگر فقه اذن می‌داد که نان ایشان چطور باشد؟ حلال باشد. شرط هم به آن می‌کرد که یک کمک هایی به مردم مسلمان در آن شغلی که داری بکن. ولی متن کارش، اصل کارش کمک به چه کسی بود؟ اصل کارش مأموریت برای چه کسی بود؟ برای دستگاه جور بود دیگر! آخر این ممکن هست که شما بگویید اصل کار این برای دستگاه جور هست و باطل است و بگویید متناظرش یک چنین چیزی در دنیا نباشد که اصل کارش برای خدا باشد. اداره ای که الان می‌رود در اداره، اگر قصد وجه بکند به قصد قربت برود آنجا، برای کمک ولی عدل برود آنجا، خب اصل کارش، موضوع کارش عبادت است، نهایت عبادت در شکل اجتماعی.

سؤال می‌کنم که آقا شما مثلاً کسی که با قصد عبادت می‌رود در فرض کنید که حالا اداره آمار یا هر اداره دیگر، این یک عبادت دارد نماز صبح خواندن، یک عبادت هم دارد آن شغلی را که می‌رود آن جا فرضاً ده تا نامه امروز می‌نویسد یا مال ده تا کارشناسی را مثلاً کنترل می‌کند یا جمع بندی می‌کند کار اداره ای که

می‌کند، موضوع کارش عبادت است، ولی از چه قسم عبادتی می‌شود این را گفت؟ آیا می‌شود این قسم را، خوب توجه بفرمایید! آیا می‌شود این قسم از عبادت را گفت که عبادت هست به معنای تحصیل مال برای زن و بچه؟ مثل مثلاً کسی که نجاری می‌کند کسی که بقالی می‌کند! یا می‌شود گفت عبادتی است از قسم این که کسی بیاید هم نان حلال می‌خواهد تهیه کند، هم کار مردم را رواج بدهد، یا از قسم بالاتری هست، می‌خواهد! ولی الهی را کمک کند در امر سرپرستی. این پرستش اجتماعی، این پرستش که اگر این نظام اجتماعی نباشد، این نوع پرستش نمی‌تواند وقوع پیدا کند. وقوع این نحوه پرستش منوط به این است که یک نظام ولایت اجتماعی محفوظ باشد.

حالا ما بگوییم که یک زمانی اگر بشر بخواد کفر بورزد بر خدای متعال، انکار کند در شکل اجتماعی، راه باز است، ولی اگر بخواد خدا را بپرستد، راه بسته هست، بستگی اش هم، خوب دقت کنید این نتیجه ای که می‌خواهم بگویم! بستگی اش هم بر نمی‌گردد به طلب مردم، به اختیار عباد، بستگی اش بر می‌گردد به این که خدای متعال در این دوره پرستش خودش را نخواست در شکل اجتماعی. خواست اجازه داده که بشر در شکل اجتماعی غیر خدا را بپرستد.

معاونت بکند بر غیر پرستش خدا. زمین را بسازد، بستر انکار. کسی که الآن در آمریکا می‌رود یک کاری می‌کند برای دولت امریکا، حالا گیریم که بیاید از - به اصطلاح - یک فقیهی هم اذن حقوق اش را بگیرد که حقوقش حلال باشد، نان برای زن و بچه اش می‌برد، درست، حلال! اجازه دادند به او. ما فرض چنین چیزی را می‌کنیم، ولی این عملی را که دارد موضوع کارش، موضوع کارش که دیگر متعلق قصد قربت قرار نمی‌تواند بگیرد، ولو بگویید تکلیف حرمت هم الآن برای این تک فرد شما نمی‌توانید اثبات کنید، که او هم در آن اشکال هست، حالا ما نمی‌خواهیم وارد آن بحثش بشویم. این موضوع کارش آن جا معاونت بر آمریکا می‌شود دیگر. بر اقامه فساد و ظلم می‌شود دیگر. موضوعاً کارش اعوان ظلمه است دیگر. موضوعاً کارش پرستش غیر خدا است و معاونت بر پرستش غیر خدا.

حالا اگر کسی آمد این طرف گفت که اگر ما نظر بکنیم به خود وحدت و کثرت، ممتنع است که خدای متعال یک قسمت از پرستش ها را اجازه بدهد پرستش دنیا باشد. می شود این طوری آدم بگوید، خوب توجه کنید! می شود این طوری آدم بگوید، بگوید برای کسانی که بلوغ فهم این مطلب را پیدا نکرده اند تکلیفی نیست بر این مطلب. آن ضرری ندارد.

خب کسی که قدرت فهم این را پیدا نکرده در صوابت هست در این قسمت، تکلیفی نمی آید رویش. ولی کسی که شدت لازم را پیدا کرده، تکلیف رویش می آید! نمی شود برای کسی که ملتفت هست که این پرستش اجتماعی غیر خداست، بگوییم خدا اجازه پرستش غیر اجتماعی، اجتماعی غیر خودش را می دهد. اجازه می دهد در این بخش از کارها غیر او پرستیده شود.

حالا اگر گفتیم که چنین چیزی محال است، خوب عنایت بفرمایید نتیجه گیری که می خواهیم بکنیم نسبت به مطلب! اگر گفتید پرستش در جمیع مراتب، اگر شخص قدرت التفات به آن را پیدا کرد، مال خداست، فقط!

این جمع نحوه ارتباط هایی که پیدا می کند مجبور الهی شود. ارتباط به هر چیز، ارتباط به قوم و خویشش است، ارتباط به دکان دار محله اش است، ارتباط با کارش است، ارتباط با شغلش است، ارتباط با اشخاص، این ولایت در همه افعالش می آید. وقتی آمد آیا متوقف می شود در یک حد خاصی؟ نه طبیعتاً. این یکی از ارتباط هایش ارتباطش با دستگاه جور هست، خب در یکی از مراتب هم باید با او بجنگد دیگر. اظهار براءت بکند. یک وقت براءت را منحصر می کنیم در یک مرتبه که کسی بگوید «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و آخر تابع له علی ذلک» یک وقتی خب آخر تابع را می فهمد که کیست و چه چیزی است! می فهمد که خب الآن همان پرچم یهود هست که دست آمریکا هست. این حالا خارج از چیزی می شود. خدا می داند این در این جریان مکه که - به اصطلاح - مشرف شده بودیم آن سال از عالم ظاهری، این همین بالای پل، اول بودیم که پرچم را آتش زدند مال آمریکا را، بعد هم راه افتادیم آمدیم پایین پل که پل هجوم که آن قضیه واقع شد. وقتی که ما بالای پل بودیم این ها پرچم آمریکا را آتش زدند من برای

یک لحظه. - پرچم آمریکا را این جا هم خیلی آتش زده بودند ولی آن جا این حالت برایم پیدا شد، - برای یک لحظه از شوق هم گریه کردم، هم پشت سرش دلم برای یک مطلب شکست و گریه ام شدیدتر شد. همین طور که داد می‌زدم مرگ بر آمریکا این مطلب واقع شد. در یک لحظه به نظرم آمد که این همین پرچم بود که خانه صدیقه طاهره را آتش زد. یعنی برایم یقین حاصل شد که اگر عمر متکی نبود به یهود، نمی‌توانست جرأت کند این غلط را بکند. و اگر - به حضورتان عرض کنم که - یهود یک چنین فض غلیظی را نداشتند، آن ها هم نمی‌توانستند چنین غلطی را بکنند. این اتحاد این ها بود و برای من واضح بود که این الآن این پرچم به جای آن - به اصطلاح - قضیه شروع شد - الحمد لله رب العالمین - و امیدواریم که جلو برود. و خدمتتان عرض کنم ما حرم بیت را که می‌دیدیم که این ها می‌آیند تمیز می‌کنند، البته فهم آدم بالا برود، مطلب تمام نیست ها! مطلب این است که متناسب با فهم وظیفه هم باید انجام بگیرد ها! بعضی ها در حرم که بودند خوشحال بودند، به خود ما هم که برخورد می‌کردند. می‌گفتند اگر بدانید قدیم ها چقدر این جا کثیف استغفرالله بود. آن جا هم - به حضورتان که عرض کنم که - یک مثلاً صد نفر فرض بکنید این ها یک بند بزرگی را دست می‌گرفتند این طوری ردیف می‌آمدند بند را جلوی مردم می‌گرفتند تا برسد به یک قسمت چهار گوشه ای، چهار گوشه ها را شروع می‌کردند شستن و پاک کردن.

حالا چندین اشکال به ذهن آدم می‌آمد یکی این که مایع هایی که می‌ریختند روی زمین حتما - به اصطلاح - مضاف بود، شک نداشتیم، با این دواهایی که ضد عفونی می‌کنند نمی‌شد بگویید این آب مطلق که. و باید هم با برس های مخصوصی یا دستگاهی چیزی می‌کشیدند این را پاک می‌کردند و جمع می‌کردند و دستگاه هم می‌مکید این را.

این همین که اگر یک جایی مثلاً این آدم هایی که هستند یکی شان نجس باشند یا آن ها هم که نجاسبت طهارت ندارند، آن ها هم به نظرش می‌آمد که این همه مسجد نجس می‌کند. این چه تمیز کردنی است! به حضورتان که عرض کنم که این هم دائماً چهار گوشه ای که درست کرده بودند از آدم به وسیله این بند دائماً می‌بردند دو می‌چرخاندند و دائماً پاک می‌کردند. آن وقت رویشان هم نوشته بود روی پشت این ها لباس

ها اونیفرم خاصی بود نوشته بود شرکت دلّه. ما سؤال کردیم این شرکت دلّه چیست؟ گفتند یک شرکت خارجی هست. شرکت خارجی برای شستن حرم خدا! خدا می‌داند که ما آن جا به ذهن مان می‌آمد که چه بکنیم؟ جز این تأثر دیگر گیج شدیم که چه بکنیم، چرا؟! برای این که من فکر می‌کردم که این جا که از داخل فرودگاه که پا می‌گذارید پایین، همه اش شرکت های خارجی، همه کنترل همه چیز ها را دارند، از آب، نان همه چیز، هر چیز که شما حسابش را بکنید ها! هیچی نبود که آدم فکرش را بکند و مارک شرکت خارجی رویش نبیند تا داخل خود حرم. آدم به ذهنش می‌آمد که انگار که با چشم می‌بیند که امام معصوم زندانی هست و اسیر هست در دست اینها. مکه خیلی مهم است دیگر! مکه به یک معنا کنه اش و حقیقتش همین اسماء مطهر هستند در مراتب عالی. وجه، وجه اعظم، اسما اعظم، اسماء ائمه هستند، حالا کاری به آن حرف نداریم. به هر حال آدم به نظرش می‌آید که ولکن کانه «ابدان آن شریف مبارکنا» دست اینهاست از ما هیچ چیز به آن ها نمی‌رسید، به هیچ کس هم نمی‌توانیم - به اصطلاح - چیزی بگوییم که - به اصطلاح - نگویند این بنده خدا حرفی که می‌زند دیگر خیلی بی ربط دارد حرف می‌زند، بگویید نه این ها نه لازم نیست بشوید، همان خود حاجی های خودمان می‌گویند عجب آدمی هست ها، این آمده می‌گوید که آن ها می‌خواهند تمیز کنند، این می‌گوید لازم نیست تمیز کنند. [پایان نوار اول و شروع نوار دوم]

می‌دیدند چون تظاهرات را برای نجات حرم و حریم مقدسه می‌دیدند. به هر حال حالا بگذریم قصدم از این که یک وقتی که آدم التفات به این معنا پیدا می‌کند خب تکلیف متناسبش را هم دارد. یک وقت هم التفات پیدا نمی‌کند، خوش است که این که الحمد لله پشه اصلاً نیست، اگر بدانید سابق - به اصطلاح - چقدر پشه بود، چقدر کثیفی بود، چقدر چطور بود، - به حضورتان عرض کنم که - کلی تعریف می‌کردند، هیچی گیر نمی‌آمد همه اش تعریف می‌کردند و از وجاهت مادی که به وسیله کفار در آن جا ظهور پیدا کرده بود، همیشه آن ها را تجلیل می‌کردند. حالا یک عده دیگری هم بودند که دیگر غرق در این بودند که حالا هم که آمده بودند زودی مثلاً طواف را تمام بکنند یا زودی مثلاً اعمال را انجام بدهند - به اصطلاح - بروند دنبال آن مطامعی را که آورده بودند برای مطامعی را آورده بودند بروند بخزند و - به اصطلاح - چیز بکنند. این بازار ابوسفیان را اگر

کسی رفته باشد، اصلاً حقاً که «الاسماء تنزل من السماء» می‌بیند که آن جا بازار ابوسفیان است دیگر، شکی ندارد که کنار بیت هم باید بازار ابوسفیان باشد. اگر نباشد هم نور و ظلمت نمی‌شود که خدا، خودش می‌گوید «جاعل النور و الظلمات» خدا قرار داده دیگر به هر حال. این آن جا پر و دعوت به عالم دنیا به همه صنوفش آن جا آدم مشاهده می‌کند.

قصدم این است که این رشد اگر در دو طرف نباشد که نمی‌شود چنین چیزی که. حتماً هم نحوه ارتباط افراد به تمام خصوصیات مرتباً وحدت و کثرت پیدا می‌کند، البته شدت قلبی ظهور پیدا می‌کند در شدت ذهنی و شدت حسی، اگر هماهنگ باشد. گاهی هم ممکن است شدت قلبی یک نفر خیلی زیاد باشد، خیلی عالی باشد قابل قیاس هم ما نباشد در آن قسمت، ولكن هماهنگ نباشد این را می‌بردش، متوقفش می‌کند در یک بُعد.

خب از برکت - به اصطلاح - راهنمایی های حضرت نایب الامام امام خمینی ما این که این ها هماهنگ باشد و به ذهن مان می‌رسد که توجه بیشتر به آن داشتیم و اینها، حالا ما در خدمت تان هستیم.

به هر حال نتیجه می‌گیریم نیازها رشد می‌کند، باید هم رشد کند، رشدش هم فقط در حالات روحی نیست، رشدش در معرفت و فهم و تعریف و جایگاه پیدا شدن برای کلمات و نسبت ها واقع می‌شود، باز خود آن ها هم متکثر می‌شود، ترکیب دیگر پیدا می‌کند، این رشد نازل می‌شود به افعال، همه افعال را الهی می‌کند بعد افعال هم محدود به یک دسته نمی‌مانند در همه دسته ها - به اصطلاح - سریان و جریان پیدا می‌کند، بعد باز از افعال به محصولات اجتماعی از طریق نظام ولایت کشیده می‌شود؛ یعنی زمین را صورت - به اصطلاح - ملکوتی می‌دهد، چهره زمین را چهره ملکوتی می‌کند و این چهره هم مرتباً قابل گسترش هست.

آقای معلمی: [دو تا سؤال دیگر هم هست که این ها نزدیک به هم هست عرض می‌کنم خدمتتان. یک سؤال فرمودند که ضوابط کلی و جزئی هدایت از کجا به دست می‌آید؟ یک سؤال هم فرمودند که اگر معیار رشد پرستش خداست، معیار رشد پرستش خدا چیست؟

استاد حسینی: این سؤال دوم را یک بار دیگر تکرار فرمایید.

آقای معلمی: این است که فرمودند اگر معیار پرستش خداست، معیار رشد پرستش خدا چیست همه سؤال کردند گفتند ضمن بحث هایی که گفته شد - به اصطلاح - اگر این که رشد در گرو پرستش خدا است و آن کسی رشد یافته تر که در پرستش خدا بیشتر رفته باشد جلو علامت این که آدم در پرستش خدا بیشتر رفته جلو چیست؟ شاید نظرشان به این مطلب بوده که آیا معیار رشد عمل به احکام است یا چیز دیگر هست؟ این یا هر چه هست خلاصه معرفی بشود. این یک سؤال هست. یک سؤال هم این هست که ضوابط کلی و جزئی هدایت از کجا به دست می آید، یعنی ولی که می خواهد جامعه را هدایت بکند آن ضوابط کلی و جزئی اش را از کجا به دست می آورد؟ باید آن هم باید نظر به احکام هست یا یک چیز دیگر هست؟

استاد حسینی: ظاهراً معیار رشد گسترش تأثیر است. که ما به ذهن مان می آید که تأثیر پرستش معصومین تأثیر تاریخی است برای همه، آن هم نه تاریخی در یک قشر است. به نظر ما می آید که همه اقشار عالم برای همه حجت تمام می شود به وسیله عمل معصومین. در مرتبه اعلی که نگاه کنید، حتی کفار اگر بخواهند تردید کنند، اگر نخواهند جهود بورزند، به ادنی مرحله التفات به عمل معصوم، عمل معصوم یک نحوه هست که آن ها را به شک می اندازد در الحادشان و نه فقط به شک شان هم می اندازد، هر قدر دائماً بخواهند بیایند به طرف خدا، آن عمل برای آن ها مثل یک چراغ است، راهنما است. «کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر» این خیراتی که از افعال این ها هست، جاری هست بر همه تاریخ. در همه مراتب.

خیلی خب حالا یک کافر می خواهد فقط از لجاجت محض بیاید این طرف تر، فوراً راه برایش باز است، یک دانه عارف درجه یک اهل یقین هم می آید به طرف کلام اینها، باز محال است بتواند به حقیقت فرمایش این ها و حقیقت عمل این ها کماهی برسد، باز برای او هم در مراتب مختلف رشدش این ها فعلکم الخیر. برای هر مرتبه ای از مراتب مختلف که بگیری در هر زمانی از زمان های مختلف که بگیری، این ها تمام قول و فعل و - به اصطلاح - آن چه که از آن ها هست، دعوت کننده به خدای متعال هست.

حالا! کسی که یک مقدار پایین تر هست، نه این که یک مقدار، یک مقداری که این جا می گوئیم خیلی فاصله هست ها! کسی که رده جناب سلمان هست، خب در یک محدوده دیگری، در یک ظرف دیگری باز یک

خدماتی به او هست. تا می‌رسد به این که کسی که در یک زمان می‌تواند خدمت بکند. در مراتب مختلف یک حداکثر تأثیری دارید که متناسب با ظروف مختلف، مختلف است. پس اصل قدرت تأثیر را بگذاریم معیار، قدرت تأثیر الهی! طبیعتاً این تأثیر هم تأثیرات روحی هست، برکت برای خود عالم هست تا برسد به تأثیر در عالم ماده. هم برای معرفت هست و امور ذهنی وهم برای عالم خارج هست. خوب دیگر مثل این که؛
 آقای معلمی: ساعت ۶ است.

استاد حسینی: خیلی خوب. اگر این طوری است که پس برویم - ان شاء الله تعالی - به یاری خدا؛ حالا! فرمودید که یکی اش این قسمت بود، یکی اش هم،...

آقای معلمی: سؤال این بود که ضوابط شامل جزئیة هدایت از کجا به دست می‌آید؟

استاد حسینی: ضوابط هدایت، یعنی قصدمان این است که با چه ضابطه ای می‌توانیم بگوییم حاکمیت اجرا بشود؟

آقای معلمی: یعنی آن حاکم که می‌خواهد جامعه را هدایت کند؛ آن قواعد و اصولی که برای هدایت به کار می‌گیرد از خودش در می‌آورد؟ از وحی می‌گیرد؟ از کجا می‌آورد؟

استاد حسینی: آن باید در بحث «زمان و مکان» - ان شاء الله تعالی - از جلسه آینده شروع بکنیم به مقدماتش تا برسیم به آخرش ان شاء الله. در مجموع نمی‌شود بندگی خدا واقع بشود سر خوده، این به صورت خیلی کلی اش. من در آوردی نمی‌تواند باشد. ولکن این که چه طوری باید باشد، طبیعتاً حرکت عقلانی هست، حرکت قلبی هست، حرکت عینی هست، همه این حرکات پایه ای می‌خواهد بر پایه آن چیزی را که معیار صحت می‌دانیم که می‌گوییم وحی. بله.

آقای معلمی: یک سؤال هم فرمودند که ورودی مخالفان بحث ولایت از تفکیک نیازها بود که با مثال هایی آن را مطرح می‌کردند، ورودی ما هم از ارتباط نیازها بود که با مثال هایی آن را اثبات کردید. حال یا مابین این دو ورودی امر مشترکی است که باید از آن شروع کرد تا معلوم گردد کدام احتمال صحیح هست یا نیست که هر کس حرف خودش را تکرار می‌کند.

استاد حسینی: حالا ظاهراً ما یک وقت نقضی می‌آمدیم تمثیل می‌زدیم، رابطه نیازها به هم، ولكن آخر کار منحل شد در این که تعلق که شدت پیدا می‌کند، نیازهای مختلف پیدا می‌شود در جریان رشد و تعددِ خصلت نیازهای انسان هم ابتدائاً بر می‌گردد بنا به تعریفی را که کردیم به قرب ولی اعظم الهی که به چهره آن قرب هست که سایه اش در مراتب مختلف عالم می‌افتد تا مرتبه خلافت الهی را به این سعه ایجاد می‌کند. که حالا این توضیحش هم قبلاً من به نظرم می‌آید داده شده، اگر گرفتیم که جریان رشد نیازها بر می‌گردد به تعلق، اصل پیدایش تعدد نیازها هم باید برگردد به تقرب ولی اعظم. یعنی اگر گفتید شما کاسه و بشقاب می‌سازید، بعد یک کسی هم به طفیلش آدم در مراتب مختلف ساخته می‌شود، اگر کاسه و بشقاب شما شد در جریان نیازهای شما گسترشش یک - به اصطلاح - مطلب الهی پیدا شد در آن، آن مرتبه ای از عالم تکوین هم باید اصل پیدایش این صور مختلف و ظهور اسماء مختلف و این ها باید برگردد به یک جایی.

آقای معلمی: یک سؤال هم فرمودند که با توجه به...

استاد حسینی: که ما آن جا را مرتبه اعظم خلافت الهی و یا حالا به یک تعبیر اسم اعظم، به یک تعبیر وجود مقدس حضرت سید المرسلین - صلوات الله علیه و علی آله الطاهرين می‌دانیم - (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

آقای معلمی: بله، فرمودند با توجه به همه مطالب گذشته، پاسخ این که چرا بر ضرورت حکومت حداقل

اجماع تشریفی هم نیست داده نشده است؟

استاد حسینی: اجماع تشریفی برای آن جایی لازم باید باشد که عقل نتواند مطلب را حل کند، در تمام ابواب علم اصول هیچ کدامش ادعای اجماع تشریفی نمی‌شود. این بحث مان در بحث عقل - ان شاء الله تعالی - انجام می‌دهیم.

آقای معلمی: جلسه چهارشنبه به علت این که حاج آقا...

استاد حسینی: من معذرت می‌خواهم این را تکمیلش کنم! در هیچ کدامش هم نیست که بگوید در این یک باب اصول ثمره فقهی ندارد، خوب دقت کنید! ثمره فقهی برای همه ابواب اصول هست و برای هیچ کدامش هم

دعوی این که اجماع واقع شده بر این قاعده اصولی - به اصطلاح - اجماع تشریفی ما نداریم، بحث عقلی است دیگر! عقل می‌تواند در خدمت وحی باشد، ولی خب حالا بحثش دیگر در این قسمتش توضیحش باشد برای بعد.

آقای معلمی: جلسه چهارشنبه چون که حاج آقا جلسه دیگری دارند، تعطیل هست. ما فردا عصر را، چهارشنبه بعد از ظهر را، پنج شنبه هم ۱۰ تا ۱۲ سه تا جلسه مشترک - ان شاء الله - خواهیم داشت که این سؤالات دیگری چند تا سؤال جزئی دیگر مانده، آن‌ها را هم خودمان بررسی کنیم، - ان شاء الله - از جلسه شنبه، حاج آقا بحث جدید در مورد شرایط و زمان و مکان را مطرح می‌فرمایند. «والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته». (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۰

۶۸/۰۶/۰۴

استاد حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله رب العالمين و صلى الله و على سيدنا و نبينا اباالقاسم محمد. (اللهم صل على محمد و آله محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین بر کن! آنچه وعده به ولیات فرموده ای هر چه زودتر به حضرتش عنایت فرما! نایب رشید ولایت حضرت نایب الامام آقای خامنه ای را موید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جناح ها پیروز، لشکر کفر مخدول بگردان! بارالها! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما! معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک قرار ده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! روح پرفتوح حضرت نایب الامام خمینی را غریق رحمت و اسعه خودت بگردان! با اولیاء عظام محشورش گردان! دعای خیرش را نصیب ما بفرما! روحش را از ما راضی و شاد گردان! بارالها! خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی سهمی عاید و واصل بر روح شریفشان بگردان! خدایا! اموات، ذوی الحقوق، صالحین، امت حیاً و میتاً از خیراتی که نصیب می فرمایی مستفیض گردان! دعای خیرشان را نصیب بگردان! خدایا! خاطر شریف ولی اعظمت حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - از ما خرسند و راضی بگردان! ما را آن طور قرار بده که ولیات از ما راضی باشد! ما را از عنایات خاصش برخوردار بفرما! خدایا! نشاطی در طاعت خودت و تبعیت و اطاعت و انقیاد از ولی ات به برکت دعای ولی ات در همه شئون طاعت نصیب بفرما! خدایا! کنه اعمال ما را، سلام و صلوات و درود بر ولی ات قرار بده! خدایا! کنه اعمال ما را بیزاری از دشمنان ولی ات قرار بده، خدایا! ما را وارد کن در هر بحثی، وارد شدن اهل صدق و صادقین و بدار در هر بحثی، داشتن

و تأمل کردن اهل صدق و صادقین و خارج فرما از هر بحثی خارج شدن صادقین و قرار بده! در همه اش ولی ات را ناصر و معین و یاور ما!

«و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً. اللهم اخرجنا فی ظلمات الوهم و اکرنا بالنور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین». (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

خب حالا وارد شدیم در باب حاکمیت هدایت ضابطه اش چیست؟ تا بعد جمع بندی کنیم ببینیم حاکم و نحوه حکومتش در دوره های مختلف چه می شود. فعلاً به نحو عام، به نحو عام صحبت مان این که ضابطه هدایت چه هست؟

کنه بحث، بحث در عدل هست. نهایت عدل در مراتب مختلف. خلق و ایجاد برای یک مقصدی حتما سرپرستی می خواهد. سرپرستی هم باید هماهنگ باشد، عمل سرپرستی اش برای رسیدن به آن مقصد. بنابراین بیان، عدالت بعد از ضرورت ولایت طرح می شود، نه این که اول طلقی هست و بعد برای مقصدی هست و بعدش هم عدل هست و بعدش هم رسالت و بعد از آن هم ولایت. چرا؟ این می گوئیم که مقدم می شود بر عدل؟ چون ولایت را شما از ولایت خدای متعال آغاز کردید، بحث را اعم شروع کردید. یک وقتی است می گوئید ولایت مثلاً ولی فقیه یا عدالت ولی فقیه یا اقسام این ها، یک وقتی از خود سرپرستی خدای متعال، صفت فعل را که می خواهید بگوئید اول می گوئید سرپرست، اول می گوئید خالق است، بعد می گوئید برای مقصدی، بعد می فرمایید که ولی است، بعد می گوئید در ولایتش ظلم و جوری نیست، ناهماهنگی نیست.

عدل، درست است صفت فعل است، ولی صفت چه فعلی؟ فعل ولایت، عدل صفت فعل است دیگر! یعنی فعل ولایت و ولایت را به این معنا سابق می دارید بر عدل. حالا کاری نداریم به این که سابق هست یا نه، این را کاری نداریم؛ حداقل این است که، یعنی این بحثی را که در اینجا در حاکمیت هدایت و رهبری داریم، ضابطه اش که می خواهیم بگوئیم. حداقل این است که بدانیم که بحث عدالت را داریم می کنیم، حالا می خواهد سابق باشد، می خواهد مقدم باشد بر ولایت، می خواهد مؤخر باشد.

بحث اصول اعتقاداتی آدم وقتی می‌خواهد بگوید، این بحث‌ها جا پیدا می‌کند که ببینیم آیا این تقسیمات مستقیماً از شرع اخذ شده، تسلیم! دسته بندی است که بزرگان کردند، آن وقت در آن صحبت می‌شود که حالا مقدم این باشد، مقدم آن باشد؛ چه طور باشد؟!

حالا فعلاً علی کل به نحو اجمال، می‌گوییم عدل مورد کلام ما هست. سرپرستی، جریان عدالتی است که این ولایت محقق می‌شود در آن قالب، در قالب عدل. رشد محقق نمی‌شود، الا این که این سرپرستی یک شکلی پیدا کند، یک تناسباتی پیدا کند. خصوصیات شخصیه ای پیدا کند. آن خصوصیات هم نمی‌تواند تناسب نداشته باشد. هماهنگ نباشد با آن مسیر، هماهنگ نباشد با رشد. باید تناسبات رشد باشد تا بگوییم عدل. خب این عدل هم طبیعتاً در مرتبه تکوین باید بحث بشود درباره اش، هم در مرحله تشریح باید بحث بشود درباره اش، هم در مرحله تحقیقی که به وسیله اختیار شما جاری می‌شود. در هر سه مرحله اش باید عدل باشد دیگر! هر کدامش هم یک مقدماتی دارد برای این که روشن بشود که حالا به یاری خدا تدریجاً آغاز می‌کنیم در بحثش.

خب در بحث اصالت تعلق که نمی‌گوییم امر ثابت وجود ندارد، امر ثابت هست! تعلق هم به امر ثابتی است که به طرف غایت هست. حالا اگر نخواهیم در خصوصیات جزئی اش، خصوصیاتش وارد بشویم خارج از بحث بدانیم به صورت کلی می‌توانیم بگوییم؛ می‌توانیم بگوییم یک امر ثابتی داریم که در مراتب مختلف ثابت است. اگر بخواهیم یادداشت بکنیم، امر ثابت در مراتب مختلف ثابت است.

یک رتبه اش حتماً باید قبل از شیء متغیر قابلیت لحاظ داشته باشد. حالا ایجادش توأم با هم بشود یا اول امر ثابت قاعدتاً خلق بشود، ولكن یک امر ثابتی داریم که از اول تا آخر در آن هست و بسیط بالانشاء هم باید باشد؛ یعنی تغییری در خود آن جز ایجاد و اعدام آخر کار اگر آخری داشته باشد، نداشته باشد، در این اثنایی که اشیاء تغییر می‌کنند تحت این امر ثابت، خود آن نباید تغییر بکند. نمی‌شود خود آن هم تغییر بکند. می‌توانید بگویید دنیا نباشدش، خب خدا می‌تواند، هم ایجاد کرده، هم همه را فانی کند. ولكن بگویید که شما شیء متغیر مثلاً یک ساعت زودتر باشد امر ثابتی نداشته باشد، نمی‌شود چنین چیزی. بگویید باز یک ساعت

دیرتر هم باز شیء متغیر داشته باشیم، امر ثابتی نداشته باشیم، نمی‌شود همچین چیزی. بنا شده تغییر هم تحلیلش و هم تحققش ممتنع باشد، الا با جهت ثابت و امر ثابت و الی آخر، آن صحبت‌ها. حالا اگر در آن مرتبه عالیه نظر بکنید به امر ثابت، می‌شود گفت که وحدت و بساطت دارد بساطت بالانشاء یعنی دیگر اینجا و آنجا هم ندارد. حقیقت او یک چیز است. شاید بتوان گفت که حقیقت کتاب همان امر ثابت است.

یا غرض ما از امر ثابت همان حقیقت کتاب است. خوب عنایت کنید ها! کتاب نه در مرتبه فهم من و تعلق ادراکی من نسبت به کتاب، کتاب نه در مرتبه کثرت و ملاحظه صور متعدد و آیات متعدد. - این قسمت اشاره به مباحث اعتقادی از درون مقدمه، بعد از آن می‌گذریم. - کتاب در آن روایت شریف ظاهراً می‌فرماید: همه قرآن در فاتحه الکتاب هست و طبیعتاً نه به خصوصیات کثرتی اش عین همه آنها است، یعنی نه این که شما می‌توانید ادراک کنید از سوره الحمد به نحو مبسوط و با خصوصیات خاص، بحث قصاص را، بحث نکاح را. ما باشیم و سوره الحمد، نمی‌شود از آن استنباط کرد که حکم نکاح و طلاق و ذبح و خمر و غیر و ذلک چیست؟ ولكن چه بسا که حتماً هم همین طور است. در نزد کسی که خدا علم کتاب را به او داده. از همین سوره حمد، همه علم کتاب را متوجه می‌شود. چه طوری شما یک خلاصه ای اول یک کتاب، خودتان می‌نویسید من باب مثال دارم تنزیل می‌کنم مطلب را، ساده می‌کنم عرض می‌کنم. یک خلاصه ای می‌نویسید ده، پانزده صفحه، گاهی برای خلاصه آن هم یک مقدمه می‌نویسید، یک نیم صفحه یک پاراگراف، خودتان می‌دانید که همه آن بحث آن کتاب چند صد صفحه را در مقدمه گفتید، بلکه فشرده اش را می‌دانید که در یک جمله آن مقدمه تمام کردید، ولی خوب برای کسی که می‌خواهد یاد بگیرد چیزی و علم آن کتاب در نزدش نیست، خوب طبیعی مطلب این است که وقتی که می‌رسد به آن کتاب، وقتی می‌رسد به کتاب، نمی‌تواند - به اصطلاح - متوجه بشود از مقدمه چیزی.

حالا اگر هم بخواهی آن مقدمه را کسی برایش توضیح بدهد به اندازه ای که کاملاً وافی و بی غلط باشد می‌شود همان کتاب! پس در یک رتبه ممکن که تمام قرآن در سوره مبارک الحمد باشد و در یک رتبه همه الحمد در «بسم الله الرحمن الرحيم» و در یک رتبه همه «بسم الله الرحمن الرحيم» در «باء» و نقطه تحت

«باء» و به فرمایش حضرت مولی الموحدین می‌فرماید که من آن نقطه - به حسب آن حدیثی که نقل می‌شود - من آن نقطه تحت باء هستم. که شاید در اینجا بشود یک استفاده اجمالی هم کرد که ولایت و کتاب متعدد نباشند، از هم جدا نباشند. به حسب بعضی از زیارت‌های دیگر هم که هم لقب کتاب داده شده به معصومین و هم لقب ترجمان کتاب، هر دو تایش داده شده، نه یکی هست. و هم لقب ملقن احکام کتاب، مراتب مختلف. حالا کاری به این بحث نداریم، برگردیم در صحبت مان.

ما تکوین بدون عدل نیست، «بالعدل قامت السموات»، به عدل همه چیز سر پا هست. سر پا هست، یعنی ایستاده یا نه؟ یعنی این تغییراتی که در عالم هست به طرف مقصد در این تغییرات عدل است.

گاهی است که این جا به ذهن می‌رسد «بالعدل قامت السموات» معنایش این است که یک تناسباتی اینها دارند سر پا ایستادند و دیگر هیچ حرکتی هم نیست. ولی گاهی است شما از موضع اینکه اینها برای غایتی است نظر کنید و می‌گویید این تغییراتی را که می‌بینیم در این‌ها عدل است، تناسبات زمانی و مکانی همه عالم تکوین بر عدل استوار است. بلکه زمان و مکان دو انتزاع از این مطلب هستند. یک چنین تناسباتی هست.

حالا اگر ما در این جا نگاه بکنیم ثابت بودن امر ثابت بالای سر تکوین عالم می‌بینیم. این امر ثابت یا این کتاب که «لا رطب و لا یابس الا فیه» این که هیچ چیز نیست، مگر این که در آنجا هست. این که آن را مسح نمی‌کنند. مگر مطهرون. گاهی است می‌گوییم مطهرون، یعنی ما وضو داشته باشیم دست بزنیم به آن، گاهی می‌گوییم نه خیر! صحبت چیز دیگر هست!

حالا یک چنین مطلبی حاکم است البته بر اقتضاء. پس اصل پیدایش اقتضاء، یعنی این که می‌گوییم این به درد این چیز می‌خورد یا به درد آن چیز می‌خورد، مناسب است یا مناسب نیست، اصل ایجاد تناسبش بر اساس کتاب است.

ظهور مشیت بالغه حضرت حق در این مرتبه، کتاب هست، اقتضاء پس بر چه استوار است؟ بر کتاب، بر عدل تکوینی. عدل در تشریح هم ثابت است، ولی ثابت در مرتبه نازله هست. پس از اقتضاء شما می‌گویید مقتضی است که انشایی هم بیاید، امری هم بیاید. پس صحیح است که بگوییم این مرتبه ثانیه انشاء است. بعد ها

خواهیم گفت مرحله باثباتی هم داریم در مرحله تنجز، منجز شدن، ملتزم شدن، آن هم می‌گوییم که یک نحوه ثباتی دارد. در عین حالی که تغییر در آن جا هست ها! یعنی ادراک بشر تغییر می‌کند، ولیکن یک تکیه گاهی دارد به این کلمات ثابت و این کلمات هم یک ارکانی را بیان می‌کنند که ثابتند. حاکم بر جریان رشدند. حالا از این طرف هم ببینیم آن چیزی که متغیر است، متعلق است بر این امر ثابت، تحت این امر ثابت جریان دارد، آن هم مراتبی دارد دیگر.

خب یک مرتبه اش تحقق این عالم تکوین هست، یک مرتبه اش هم تحقق آن تعلق ادراک شما هست، یک مرتبه اش هم تحقق خارجی هست. ادراکی ها شاید هم بشود این جا گفت که باز در آن تسامح است، اختیار بگوییم اولی هست تا ادراک بگوییم. که اختیار هست، اختیاراتان جهتش ثابت است. یک مرتبه هم - به اصطلاح - در عین حالی که خودش متغیر است. یک مرتبه هم مرحله ظهور خارجی اختیار شما هست که در اشیاء واقع می‌شود.

حالا بیاییم بحث را ادامه بدهیم. اگر کلیاتش را همین جا برای این که وارد به بحث های اعتقادی مفصل نشویم، یک مقدار محدود کنیم، بیاییم یک مقدار توضیح بدهیم خصوصیاتش را، بعد اشاره ای به این کلیات بکنیم شاید راحت تر باشد. حالا بنا شد اختیار جهتش ثابت، الهی، گسترش پیدا کند، قدرتش را در مرتبه تعلق روحی اش، را ادراکش و عینیت، فرض هم می‌گیریم که اعتقادات هم تمام و خوب، حالا مواجه هست با چه دستوراتی؟ و این دستورات پایه شان کجاست؟ مواجه هست خب به سه دسته دستورات. احکام توصیفی وصف از همان امر تکوینی می‌کند، احکام تکلیفی تبیین آن عدالت را می‌کند در تناسبات تشریحی انشاء شده از طرف مولا، یعنی دستورات را نشان می‌دهد، احکام ارزشی هم مطلوب ها را، مقاصد را نشان می‌دهد.

خب حالا خود این احکام تکلیفی را هم می‌شود توصیف کرد! سوالها! احکام توصیفی اگر مشرف هستند بر حکم، کما این که شما یک چند دقیقه قبل عنایت کردید که آن رتبه تکوینی مقدم شد، امر ثابتش مقدم شد، امر متغیرش هم مقدم شد، می‌گویید هست. می‌گویند چه طوری؟ می‌گویید به حکم اقتضاء. بحث درباره اقتضاء به صورت کلی صحیح است بشود. به صورت خاص جزئی، غلط است. یعنی چه؟ اگر بخواهید بگویید اقتضاء

چایی این است که در نظام خلقت حرام باشد یا حلال، روی حکمت های حسی که من می فهمم، این باطل است قیاس است. علت حکم بیان کردن است دیگر! بلکه بدتر از علت حکم. علت حکم را بیان کردن به معنای قیاس اصطلاحی جریان یک علت هست - به اصطلاح - در مشابه اش، ولی این که دیگر جریان علت هم نیست، خودتان اختراع می کنید و نسبت می دهید به شارع. خودتان ابداع می کنید، اختراع می کنید نسبت می دهید به شارع. این می شود دین ساختن باطل است!

شما بیابید یک حکمت هایی در سیگار ببینید و بگویید آقا یک کاری بکنید سیگار حرام بشود، روی چه حساب؟ یک آیه ای برایش درست کنید، حالا ما کاری نداریم می شود که آدم بگوید که از کلیات رسیده از شرع فقیهی چنین استنباطی را بکند [؟] ولی یک وقتی شما کاری به کلیاتی که از شرع رسیده، ندارید؛ مصداق برای کلی معین نمی کنید، بلکه خودتان یک معنایی برای سعادت معین می کنید، دنبال آن معنای سعادت هم - به اصطلاح - من باب مثل می گوید که سعادت این است که آدم نفس تنگ نداشته باشد یا فرضاً سرفه نکند، بعد هم دنبال سعادت این که سرفه نکند می گوید که - به حضورتان که عرض کنم که - این است که حرام می شود. کاری که ندارد بگویید حرام است، نه چنین چیزی نمی شود!

اگر سرفه کردن بنفسه حرام بود، آدم می توانست بگوید مقدمات حرام که مثلاً ایجاد بکند، آن هم بحث داشت سر جای خودش که آیا می شود گفت چرا، صحبتش را الآن نمی کنیم. به هر حال! پس بحث در اقتضاء به نحوی که خصوصیاتش را شما بخواهید بگویید این یکی را حرام بکن، آن یکی را حلال بکن، این یکی چه کار بکن آن، می شود دین آوردن.

ولی آیا بحث در اصل اقتضاء کردن چه؟! احکام دارای اقتضاء هستند یا نیستند؟ یعنی در حقیقت بحث در عدل کردن هم همین طور است؟ مقتضای عدل را بیان کردن در باب تکلیف هم همین طور است یا نه؟ آن به معنای قیاس نیست، لازم هم هست. پس بحث در باب اقتضاء اگر به معنی بحث درباره عدل باشد، هیچ عیبی ندارد! بسیار هم خوب است، مطلوب هم هست. بلکه بالاتر آن را عرض کنیم. اگر به صورت کلی لوازم داشته باشد، لوازم عقلی در باب اطاعت عصیان داشته باشد به صورت کلی ها! باز عیبی ندارد! فقها هم این کار را

کردند: «بحث قبح عقاب بلا بیان» بحث های عقلی که در اصول هست بر همین اساس است. منشأ اثر هم در فتوی و فقه می شود، ولی نه از باب قیاس ها! این خیلی فرق دارد کسی از باب قیاس را اشتباه بگیرید با لوازم عقلی و بحث مستقلات عقلی که در اصول داریم. امر مقتضی نهی از ضدش هست یا نه؟ ضد خاص یا ضد عام و مباحث الی آخر، اینها مباحث عقلی است دیگر! اجمال در بیان آیا جفت بیاورد به هر حال مباحث عقلی که هست در مباحث مختلف که الآن جای وارد شدن به بحثش نیست.

خب حالا اگر بنا شد بحث در باب اقتضاء بکنیم، یک مقدمه کوچکی قبلش لازم دارید؛ ببینیم اصلاً این باید و نباید در عدل تکوینی به چه چیز می شود گفت؟ باید و نباید اصلش علی حده است ریشه اش با احکام توصیفی و هستی شناسی، می شود جدا باشد؟! یک وقت می گویند باید و نباید خاصی را که من حس می کنم و درک می کنم. خب مسلماً شما اشرافی ندارید به همه خصوصیات یک شیء تا بگویید متناسب با رشد هست یا نیست و بگوییم آقا حکمش را نمی دانیم، پیغمبر لازم هست، این عیبی ندارد! یک وقت می گویند اصولاً اینها ربطی به همدیگر عقلاً ندارند، یکی اش بر می گردد به یک بعد از یافت و یکی اش هم بر می گردد به بعد دیگری. حکمت عملی در باب قبح ظلم و حسن عدل حکم دارد انسان و حکمش هم بدیهی عقل عملی هست. به همه افراد بشر رجوع بکنید، همه ظلم را بد می دانند و وجدانی اش این است که ظلم بد است! و در حق خودشان ظلم را روا نمی دارند! مطلوب فطری بشر ظلم به خودش نیست هر چند تعاریف مختلف باشد، آن که ریاضت هم می کشد، صدمه هم به خودش می دهد؛ آن صدمه زدن به خودش را ظلم نمی بیند. لذت می برد یا کمال می بیند و به لحاظ کمال آن زجر نسبت به خود را می طلبد. اگر به یک کسی که از این که دیگران او را آزار بدهند لذت ببرد به آن هم شما بگویید آن هم یک تعریفی برای خودش از کمال دارد و سیر به طرف آن را دوست می دارد و عدل متناسب با آن مطلوبش را همین می دارد.

تمام افراد بشر وجدانی شان هست قبح ظلم، حسن عدل، فطری شان هست، ولی عقل عملی. همان گونه که در عقل نظری درک از هستی برای همه بدیهی است. لذا واسطه برای هر حکمی که هر کسی در هر مرتبه ای بخواهد بکند، هست. حالا این دو تا از دو مقوله هستند که بشر ملاحظه می کند هست، منشأ یک دسته لوازم و

احکام می‌شود که احکام منطقی و فلسفی و نظری و اینها بر آن استوار است. آن حسن عدل و قبح ظلم را مبدأ یک دسته از احکام دیگر. چون ظلم بد است، شکر منعم خوب است. چون ظلم بد است، باید آدم خدمت به غیر بکند، این کار را بکند، آن کار را بکند. مبدأ حقوق و حدود می‌شود این دسته. حالا این حقوق و حدود را شما می‌رسید به این که من نمی‌توانم اشراف بر آن پیدا کنم، پیغمبر باید بیاید بگوید - صلوات الله علیه و آله و سلم - (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

این که تبعیت از نبی اکرم خوب است، خوب بودن و بد بودن شایسته بودن و ناشایسته بودن، مبدأ آن به عقل عملی بر گردد. حالا یک وقتی این طوری بگوییم. یک وقتی این طوری نمی‌گوییم! می‌گوییم اینها هر دو به یک ریشه بر می‌گردند. می‌شود مطالعه کرد خوب و بد را از موضعی که آن موضع مشرف هست بر این منطق، بالاتر است.

می‌گویید آن مسئله عدل در تکوین جریان و سیر به طرف مقصد، آن تناسبات اگر اختیار واسطه اش نباشد، معنی سزاوار و ناسزاوار، باید و نبایدش همان تناسبات عدل در تکوین است، ولی اگر اختیار واسطه اش باشد، ولایت و خلافت و نیابت واسطه اش باشد، همان تناسبات ولایت هماهنگ یا نیابتی که بایست و نابایست، شایسته و ناشایست را نشان می‌دهد و بعد در مرحله تشریح شما امر را روی آن می‌آورید؛ یعنی متناسب با غایت وقتی که به وسیله نیابت باشد، باید بالای سر نایب می‌آید. متناسب نباشد با نیابت در آن رتبه، نباید بالای سرش می‌آید. قبل از این که باید و نباید بیاید، صحیح است بگوییم شایسته است، متناسب است یا متناسب نیست. این نحوه حرکت با سیر به طرف غایت. این شایسته و ناشایسته، این متناسب و عدم تناسب، این همان مرتبه اقتضاست. پس مرحله اقتضاء که می‌گویید این متناسب است، این نحوه فعل متناسب است با پرستش در این مرتبه، با نیابت در این مرتبه که مرتبه انسانیت است، این همان متناسب است که می‌گوییم مقتضی امر است و آن نامتناسب است، می‌گویید این متناسب مرتبه حیوانیت است، نامتناسب مرتبه انسانیت است. نامتناسب نباید بیاید روی آن.

حالا بیاییم ببینیم که باز یک پله دقت بیشتری بکنیم، ببینیم این کیفیت جریان تعلق در مرتبه خلافت و نیابت، می‌شود گفت تناسب قدرت هست؟ در جهت غایت؟! نکته مهمی هست ها! بگوییم تناسب قدرت هست در جهت غایت. تقریب مطلب، توضیح مطلب. این که بگوییم حرکت و فعل و عبادت که عبادت چیزی نیست جز حرکت متناسب با غایت، در مرتبه اقتضاء می‌خواهیم بحثش را بکنیم ها، قبل از مرحله ای که امر و انشاء بیاید روی آن ها! این که شما می‌گویید این حرکت متناسب، کیفیت جریان قدرت است یا این که این کاری به قدرت ندارد مستقل از قدرت است. این ببینید! نکته ای که عرض می‌کنم، عبادت یک وقت می‌گویید اطاعت از دستور خدا می‌کنم. می‌گویم ما در مرتبه قبل از دستور داریم صحبت می‌کنیم، در رتبه تناسب داریم صحبت می‌کنیم. در رتبه تناسب که داریم صحبت می‌کنیم، می‌خواهیم ببینیم تناسب چه؟ آیا این تناسب منهای قدرت هم قابل لحاظ است؟ یا منهای قدرت قابل لحاظ اصلاً نیست؟ همین طوری که عدم معنا ندارد موضوع برای حکم قرار بگیرد، آن هم حکم دستوری! نمی‌شود عقلاً به عدم فرمان داد و آن را مؤاخذه کرد بر عدم فرمان بردن، یعنی چه؟ عدمی که نیست، ممتنع است که خب قرار بگیرد موضوع برای حکم دستوری، خب ممتنع برای فرمان بردن دستور. کسی بگوید خیلی هست. کسی بگوید به عدم بگوید صل است، بعد هم به عدم بگوید که عدم اوست اگر عدمی نبود که صله‌ای موضوع است خطاب شما قرار بگیرد. بعد هم نیست که بخواهد بسوزانیدش. همین که شما می‌گویید باید یک وجودی لحاظ بشود به نحوه قضیه حقیقیه، یعنی فرض وجودی حداقل بشود عقلاً، معنایش این است که فرض قدرتی بشود دیگر! حالا اگر شما بگویید کیفیت جریان قدرت به طرف غایت، اگر شما کیفیتی بخواهید لحاظ بکنید بدون لحاظ قدرت مطلقاً ولو به نحو مفروض، چه کیفیت داشته باشد؟ چه اقتضاء داشته باشد؟ وقتی می‌گویید قدرتی نیست، معنایش این که اقتضائی نیست اصلاً، کیفیت جریانی نیست.

پس بنابراین قدرت، کیفیت جریان قدرت اصل شد برای اقتضاء، بلکه کیفیت وقتی صحیح است بگوییم تناسب و عدم تناسب که قدرت جزء مقوم نفس کیفیت باشد. کیفیت قدرت، کیفیت جریان قدرت متناسب است یا متناسب نیست. خیلی خب! حالا اگر گفتیم که رابطه قدرت و کیفیت رابطه وحدت و کثرت در وحدت

ترکیبی است، لحاظ هر کدام مستقل از غیر، اصلاً لحاظ انتزاعی و باطل است. در عالم اقتضاء داریم نگاه می‌کنیم ها! یک کمی خستگی برادران را در می‌کنیم به ثمره اش را گفتند تا بلکه یک مقدار عنایت بیشتری کنید! ثمره اش خیلی اینجاها خیلی دقت بکنید! هر چه می‌خواهید اشکال بکنید و دقت بکنید همین جاها اشکال بکنید، بعدش دیگر آنجا اشکال نمی‌شود کرد. اگر اشکالی هست، این می‌خواهیم بگوییم اصلاً وقتی می‌گویید حکم پیاده شد یا نشد، اصلاً حکمی نبوده که بخواهد پیاده بشود یا نشود. نزاع می‌کنید می‌گویید که حکم این جا رعایت شده یا رعایت نشده، این که حکم نیست که! شما خیال کردید دچار عالم توهم شدید و در عالم واهمه به نظر تان می‌آید حکم است این جا. موضعی که قدرت نیست، می‌خواهیم بگوییم نفس حکم نیست ها! اگر گفتیم اقتضاء نیست، انشاء دیگر پشت سرش یقینی نیست. اگر انشاء هم نباشد، دیگر دستوری نیست که شما بگویید دستور عمل نشد، می‌خواستیم دستور را عمل بکنید. این که الآن بحث قدرت را می‌کنید، معنایش این است که حکومت و مصالح حکومت اصل می‌شود ها! دیگر حواستان در مطلب باشد که اگر اشکالی هست، همین جا اشکال بکنید، بعد که چهار قدم رفتید آن طرف تر، نمی‌شود بگویید که آقا کار گذشته دیگر حالا - به اصطلاح - مقدماتش طی شده. حالا علی فرض این که، دوباره برگردیم به خود اصل مطلب. علی فرض اینکه گفتیم که کیفیت جریان قدرت، عالم اقتضاء را اصلاً می‌سازد. البته شکی ندارد می‌گوییم کیفیت جریان به حسب مقدمه ای که عرض کردیم، تعلق دارد به کتابی که حاکم است برایش و ثابت است این شکی نیست. یعنی عالم بی در و دروازه نیست، ولیکن این کیفیت جریان قدرت، اقتضاء را درست می‌کند. این در چه مرتبه ای از بایست؟ و نابایست در تمام مراتب بایست و نابایست...؛ از یک تکلیف جزئی که در خارج بعدها گفته می‌شود، بعد از انشاء و بعد از تنجز و بعد از تنجز تحقق و ابتلاء به تکلیف معین می‌شود برای یک نفر که روزه بخورد یا روزه داشته باشد. تصرف در خودش، ولایت خودش، سرپرستی شخص خودش تا مرتبه ولی ای که، ولی مثلاً یک خانواده هست تا مرتبه ولایت بالاتر تا ولایت اجتماعی تا بالاتر ولایت های مراتب عالی، همه اینها محتاجند نسبت به حضرت حق - جلت عظمته - در مرتبه این که آن شدت یافتن تعلق و ایجاد هستی، ایجاد قدرت به دست او هست.

مراتب شان هم حالا در این مراتب ولایت امر - به اصطلاح - به آن شکل که پیدا می‌شود باز تناسبات همین اصل عرض شد در عدلی که نسبت به کل عالم هست.

خب حالا اگر کسی بگوید که اقتضاء که چیزی جز کیفیت جریان تعلق در مرتبه موجود متصرف و مختار نیست، تناسبات با آن را دارید شما ملاحظه می‌کنید البته اقتضاء را شما می‌توانید نسبت به کل عالم هم در عدل بدهید، ولی آنچه که مورد بحث مان هست که این بخشی از آن هست؛ اگر این مرتبه هست، تبعیت می‌کند این مرتبه از امر ثابت حاکم بر تکوین در رتبه کتابی که حاکم است بر تکوین. ولیکن در رتبه تنزیل کتاب و نازل شدنش، تناسبات همان کتابی که حاکم است، آمده مبین این اقتضاء و عدم اقتضاء شده به نحو احکام «توصیفی، تکلیفی و ارزشی». [شروع نوار دوم]

این بحث ما با بحث هایی که مصطلح هست و متعارف درگیری ندارد، برای اینکه عدل را ولو ممکن که به این شکل وارد بحث نشدن لذا ثمراتی را هم که ما دنبالش می‌خواهیم بگوییم، ذکر نکرده اند. لازمه آن فرمایش نبوده. ولیکن عدل در تکوین و عدل در تشریح را قبول دارند، شیعه عدلی اصلاً شناخته می‌شوند.

خب حالا اگر ما گفتیم که عالم انشاء، عالم تنزیل همان کتاب و تنزیل انشاء اول هست برای رتبه ثانی که طبیعتاً اقتضاء که کیفیت جریان قدرت بود، متعلق همین طوری که بود به انشاء رتبه اول، دیگر می‌تواند مبنای انشای مرتبه دوم هم قرار بگیرد. بگوییم عالم اقتضاء عالم واسطه در تنزیل است، عیبی ندارد! تنزیل انشاء دوم، انشاء تبیینی. که بگوییم عالم رسالت، خب پس از عالم خلق و ایجاد و تکوین است. بگوییم اقتضاء واسطه هست. نهایت اقتضاء را یک کمی عام ترش کنید که بشود جریان تعلقی که به آن انشاء اول هست، عیبی ندارد واسطه در تنزیل هم قرار بگیرد! چهره تبیینی این اقتضاء بشود تنزیل. وقتی همان امر ثابت می‌خواهد هادی قرار بگیرد به معنای که ضابطه هدایت، نه این که خود هدایت، ضابطه هدایت قرار بگیرد، بگوییم این مرتبه، بعد از مرتبه اقتضاست، ولیکن صورت نازله همان کتابی است که بالاتر هست. صورت نازله عدل در تکوین هست که به شکل بیان عدل در تشریح آمده. عیبی هم ندارد بگوییم اینجا ابزار اگر گفتید، اگر گفتید ولی تکوینی سرپرست شدن در همه عالم هست، یعنی اقتضاء به دست او جریان پیدا می‌کند، عیبی ندارد که این تبیین

بشود آیین نامه ای که او دارد به وسیله اش اداره می‌کند تاریخ را. بگویید این روش اداره آن ولی تکوینی شماسست. البته این روش اداره اش تبعیت می‌کند از مشیت خدا، عیبی ندارد ها! ولی همان طوری که واسطه هست در تکوین و شدن و اقتضاء، واسطه هم هست در تنظیماتی که نازل بکند آن انشاء اول را به مرتبه دوم. در حقیقت کانه هم واسطه تنزیل در تکوین و جریان شدن به دست او هست، از طریق او هست، هم بیان مناسبات عدل به وسیله او.

حالا انشاء هم اگر تمام شد، وارد بحث تنجز بشویم. ابلاغ شده و به ما هم رسیده و تنزیل مراتبش تکمیل شده و شما هم اینجا بحث دقیق فقهی و اصولی کردید، احکامی ثابت پیدا کردید، عیبی ندارد! در مرحله التزام هم شما ملتزم شدید به یک قواعد حاکم بر جریان رشد و ثابت.

بحث اجتهاد پس جایش اینجاست. اجتهاد را هم خاص احکام تکلیفی دیگر نمی‌کنید، می‌گویید نسبت دادن هر حکمی به خدای متعال، حجت می‌خواهد. روزه ماه رمضان نمی‌شود یک حکم معرفتی را که محرز نباشد، منجز نباشد، قطعی نباشد برای آدم، تمام نشده باشد، نسبت بدهد به خدا. چرا نمی‌شود؟ برای این که نسبت دروغ چطور است؟ روزه را باطل می‌کند دیگر.

شما به صورت قطعی می‌خواهی یک چیزی بگویی نسبت بدهی به خدا! این قطعت که در احتمالت نیفتاده دیگر، خوش انصاف! این احتمالی را که می‌دهی نسبت به خدای متعال، در باب این که خدا فرموده که عالم این طوری است یا آن طوری یا در باب امور ارزشی این قطعی را که دارید نسبت می‌دهید این قطع از کجا [..]، چه طوری؟ مگر این که با روش اصولیین آمده باشی و به یک قطعی رسیده باشی، حالا که تمام شده مطلب، بخواهی نسبت بدهی.

حالا ممکن است در ذهن بعضی‌ها بیاید که نه مشکل هست کار. برای این که در احکام تکلیفی «لابد منه» هست انسان از عطیان و اطاعت نسبت به مولی و ترس از این که آدم تلاش در حد قدرتش را انجام داد، دیگر می‌تواند بگوید که وظیفه من بیش از این نیست، محرز بشود برایش مطلبی. در امور معرفتی چه کار داریم به این کارها؟ خدا حالا چند سال عالم را ساخته؟ به من چه! که چند سال ساخته. عالم ذر چه طوری است؟ خب

به من چه! حضرت آدم - علی نبینا و علیه السلام به حضورتان که عرض کنم که - آن درختی را که خورده از آن میوه انگور بوده یا گندم بوده؟ حالا من بدانم یا ندانم، چطور می‌شود؟

بنابراین در این دسته یا دسته دیگر احکام ارزشی در این که حالا مطلوب در نزد مولی، این که این صفت ضمیمه به این صورت رابطه اش با آن دو تا صفت ضمیمه دیگر چه طوری است؟ این در جزئیاتش چه کسی گفت که من اطلاع داشته باشم مثل شک بین دو و سه. چه ضرورتی دارد تقسیمات اخلاقی را ما با لحاظ تقسیمش و لحاظ توصیفش، بخواهیم نسبت بدهیم. اینها را به صورت احتمالات ذکر می‌کنیم. بنابر همین قواعد اصولی هم اگر واسطه در انجام تکلیف قرار بگیرد به نحو قطعی، لازم هست دقت در این ها. یعنی اگر گفتیم در یک مورد انجام تکلیف متوقف هست بر این توصیف ها، توصیف منجز می‌خواهیم. اگر چیز منجزی را خواستیم نسبت بدهیم و مجبور بودیم بر نسبت دادن، خب باید از قواعد بگذریم. تردیدی که شما می‌کنید در این است که لازم باشد حتماً اینها را نسبت داد. علی فرض این که لازم باشد. حتماً بحث اصول می‌آید دیگر! مفروض ما لاقلاً به صورت پذیرفتن یک فرض تا بعد ببینیم آیا این پذیرفتن لازم بود یا نه؟ این است که علی فرض اینکه توقف ولایت به توصیف باشد و توصیف هم یک امری باشد که نسبتی داشته باشد به حقایق عالم، لازم هست این مطلب. ولی باز این به معنای کشف علت حکم نیست ها! توصیف می‌خواهم برای کشف علت حکم، نیست ها! توصیف می‌خواهم برای کشف ابتلاء! نه علت حکم! من الآن مبتلا به ام چه تکلیفی است؟ نه این که علت جعل این حکم چیست؟ این را یک مثال می‌زنم. چگونه کسی وقتی می‌خواهد معامله ای بکند، می‌گوید چطور معامله بکنم که صرف داشته باشد برایم؟ تصمیم گیری در شرایط را ملاحظه ثمرات می‌کند، اگر یک مال موقوفه ای باشد، می‌گوید اهتمام باید داشته باشید به این مطلب سهل انگاری نکن، اگر یک امر ولایتی هم باشد همین طور است دیگر! اهتمام می‌خواهد اگر گفتیم این توصیف دخالت می‌تواند بکند، در شناختن مبتلابه اگر در امور اجتماعی و رشد هست لازم هست، احکام توصیفی هم شناخته بشود.

لاقلاً این است که قدر متیقنی را شما لازم برای شروع دارید. خب حالا شما هستید و در احکام «توصیفی،

تکلیفی و ارزشی» اجتهاد کردید، احکام و قواعد ثابتی را هم به دست آوردید، یعنی چه می‌گویید ثابت است؟

یعنی دیگر اجتهاد هیچ کس نمی‌کند؟! نه یعنی اجتهاد در این بخشش که می‌گویید، بخشی است که موادش کلمات است، البته ذهن بشر رشد می‌کند از کلمات هم در رشد ذهن چیز جدید می‌فهمیم. ولی گاهی است که می‌گویید بیاییم برویم با پیش داوری از علمی که موادش این کلمات نیست، اعم از این که علوم عقلی باشد یا علوم حسی باشد. می‌گویید برویم پیش داوری بکنیم، بعد به وسیله او این کلمات را، به وسیله حاصل علمی که موادش این کلمات نیست از این مواد استفاده کنیم.

گاهی گفته می‌شود خیر! عقل اگر بخواهد تبعیت از وحی بکند، در استفاده از این کلمات باید خالی بشود از حرف های دیگر. بیاید سراغ دلالت کلمه. بحث اصول عقلیه با اصول لفظیه، فرق دارد. مصبّش فرق دارد، موضوعش فرق دارد. آن جایی که می‌گویید اصول لفظیه، معنایش این که صرفاً توجه دارد به چه چیزی؟ به این کلمات. غیر از قواعد لغت هم هست، بحثی عقلی در دلالت کلمه هست، نه بحثی نقلی. که از لغت و امثالش بشود استفاده کرد. بنابراین با یک «المعجم المفهرس» و یک «المنجد» آدم مجتهد نمی‌شود. جمع بندی کردن و به دست آوردن دلالت کلمه و فرمان را استخراج کردن، این یک بحث است. البته این یک قواعد عقلی شما علی حده دارید که آن قواعد هم یک رتبه ای دارد، یک چهار چوبی را هم معین می‌کند، می‌گوید امر نمی‌تواند واقع بشود در جایی که قدرت نباشد. آن جایی که بیان نباشد، عقاب نمی‌تواند باشد، قبح عقاب بلا بیان، آن جایی که چنین است، چنین نمی‌تواند باشد، آن قواعد و چارچوب را درست کنند این ربطی ندارد به این که شما برای استنباط از دلالتی الفاظ بخواهید بروید بگویید که خیلی خب حالا که عقلی شد، دیگر همه اش می‌رویم، از عقل با یک مواد دیگری احکامی را به دست می‌آوریم. تأثیر می‌گذارد آنها؟ بله، تأثیر می‌گذارد! کما این که قدرت ادراک که رشد می‌کند، فهم شما از کلمات رشد پیدا می‌کند، اصول لفظیه تان هم ممکن چند اصل دیگر به آن اضافه بشود، تأثیر قدرت عقل شماست، تأثیر فهم شماست. ولی موادش را از غیر این کلمات و دقت در این کلمات می‌گیرد؟ نه خیر! مواد از این کلمات. البته مواد هم کلمات کتاب هست، هم کلمات معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - هست، هم مثلاً ممکن است دقت در لسان فقها و - به حضورتان عرض کنم که - فرهنگ شیعه را ملاحظه کردن و تا این که کشف بکند که این مثلاً عملی را که به

این فتاوایی که در اینجا داریم - مثلاً عرض می‌کنم - به یک حدیث ضعیفی بیشتر نیست در کار، اینها منجبرش بشود؛ یعنی ضعف حدیث را جبران کند یا بالعکسش یک حدیث قرص، قوی صحیح اعلائی داریم و هیچ کس از این عدولی را که در عرض این چهارده سال هست، فتوای به عمل به آن نداده، طبیعی است که این هر آدمی ملاحظه بکند، حکم به تضعیف این حدیث می‌کند. «کل ما ازداد صحهً ما الزاد ضعفاً» به هر حال وارد آن بحث‌ها نشویم.

شما این که این کلمات با عقل سراغشان می‌روید، ولی مواد خود اینها هستند، این می‌شود فقه سنتی. بحث‌های عقلی چهارچوب معین بکنند، تعریف معین بکنند، قدرت رشد عقل اثر بگذارد در نحوه فهم، ولی به معنای عوض کردن مواد و دخالت دادن ماده دیگری برای استخراج حکم نیست. ولی حکمی را هم که هم به دست می‌آورید احکام کلی هست فقط‌ها! تناسبات حاکم بر جریان رشد است، مبتلابه که در آن نیست که! زمان و مکان به این معنا که در آن نیست که! قسمت سوم که تحقق فی مرتبه الابتلاء هست یا تنجز در مرتبه ابتلاء هست. این حتماً باید زمان و مکان داشته باشد، نمی‌تواند جدای از زمان و مکان باشد، فردی باشد جمعی باشد، حکومتی باشد. شیء با خصوصیات شخصیه اش در جریان تغییر محقق می‌شود و نمی‌توانید مکان را از زمان بریده کنید یا زمان را از مکان بریده کنید.

حالا آیا برای این رتبه سوم تنجز در مرتبه ابتلائی که داریم، در عین حالی که در این رتبه هم تعلق است باز همین که می‌گویید تنجز در مرحله التزام، یعنی تعلق خودتان را خط سیرش را مشخص بکنید یعنی یک چیز ثابت درست می‌کنید، ولو ادراک بشری هست‌ها! ولو مقام نیابت رسیده است به مرتبه ای که علمش مطلق نیست. نازل کننده کتاب نیست، واسطه در تنزیل آن کتاب و انشاء اول به مرتبه ثانی نیست، بلکه علمش خودش تدرجی الحصول است، تغییر می‌کند، فهمش رشد می‌کند، ولی باز یک فهم ثابتی دارید که فهم متغیرتان که بعداً عرض می‌کنیم و عمل متغیرتان که بعداً عرض می‌کنیم متعلق به این فهم ثابت می‌شود؛ یعنی التزامی که می‌گوییم در مرحله التزام تنجز تکلیف با تنجز در مرحله ابتلاء، ابتلاء تعلق دارد به مرحله التزام تا مطلوبی نداشته باشید، تا جهت ثابتی را ملاحظه نکنی، کیفیات ثابتی را ملاحظه نکنی، توصیف‌های

ثابتی را ملاحظه نکنی، التزام به چیزی نداشته باشی و بر آن التزام ثابت نباشی، نمی‌توانی متصرف در مرحله ابتلاء بشوی. تصرف در مرحله ابتلاء درست کردن مبتلا به جدید، ولایت و رشد از مرتبه اول به ثانی بعد از این است که شما یک جهت ثابتی را داشته باشید. آنجا چطوری می‌گوییم که مشیت اول باید باشد، بعدش نمی‌شود بدون آن، نمی‌شود بدون امر ثابت تغییر واقع بشود. در این مرتبه نازله اش هم شما تصرفی برای تغییر نمی‌توانید بکنید، الا این که آن امر ثابت باشد. «و صلی الله علی محمد و آله محمد» (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۱

۶۸/۰۶/۰۶

استاد حسینی: من همزات الشیاطین و اعوذ بالله من شر نفسی و من ما کل اخاف و احذر. بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد. (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و علی اهل بیته المعصومین المنتجبین المکرمین واللعن علی اعدائهم اعداء الله من الآن الی یوم الدین. بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین بر کن! آنچه وعده به ولی ات فرموده‌ای هر چه زودتر به وی حضرتش عنایت فرما! نایب رشید ولی ات آیت الله خامنه‌ای را معزز و منصور بدار. لشکر اسلام در همه جناح پیروز گردان! لشکر کفر در همه ابعاد مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الهشدا بفرما! معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! تفضلاً انتقال ما را از این عالم به عادلیم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت خالصاً لک قرار بده، بارالها! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! روح پرفتوح رهبر انقلاب حضرت آیت الله خمینی - رضوان الله تعالی علیه و قدس الله سره القدوسی - به اجداد طاهرینش محشور بگردان! از ما راضی بگردان! دعایش را در حق ما مستجاب قرار بده! خیراتی را که تفضلاً نصیب می‌فرمایی نور و سهم وافر عنایت فرما! صالحین امت، علما، ذوی الحقوق حیاً و میتاً خاصه پدر و مادر از خیراتی که نصیب می‌فرمایی تفضلاً سهیم و بهره مند بگردان! ما را از دعای خیرشان محظوظ و مستفیض بگردان! خدایا! ما را از عنایت خاص ولی اعظمت - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - در همه آناء لیل و نهار بهره مند بگردان! خدایا! اعمال ما را طوری قرار بده، ما را طوری قرار بده، نفس نیت مان، عمل و حرکت نیت مان، فکرمان، ذهن مان، یادمان، گفتارمان همه را طوری قرار بده که مورد رضای نایب و نماینده تو باشد! خدا! عنایتش را نصیب بفرما! سلام و صلوات خالص ما را به آستان

حضرتش برسان! عنایت آن حضرت را بر ماها مستمر قرار بده! خاصا در درس هایی که مشغول هستیم، عنایتش را نصیب بفرما!

اللهم اخرجنا من الظلمات الوهم، واکرمنا بالنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتک وانشر علينا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین (اللهم صل علی محمد و آله محمد).
بله. تقریباً آن بحث هایی که تا کنون شده پایه هایی بوده و در حقیقت ثمره عملی از این به بعد حاصل می-
شود.

حالا هر کدام از پایه ها در یک مرتبه. طبیعتاً بحثی هم که جلسه قبل به عرضتان رسید، مجموعه‌ای بود از اموری که متصل می‌کند در حقیقت این بحث را به بحث حاکمیت هدایت که قبلاً عرض کردیم که یک مقداری هم اگر دقت بشود پیرامونش، مطلب تا اجتهاد در شکل فقه سنتی صاحب جواهری تمام شد، فقط با یک اضافه که آن اجتهاد را در بحث‌های احکام تکلیفی تنها نباید مورد استفاده قرار داد. آن روش را در علم اخلاق هم و در علم معرفت هم، باید به کار گرفت. نسبتی است به مولا می‌خواهید بدهید، بگویید این معرفت منصوب به اسلام است، بدون در دست داشتن منطق و موادی که بشود این را نسبت داد، نمی‌شود چنین کاری را کرد.

از صرف ارشادی بودن و صرف این که اصل در آن حکم عقل است و این ها، یک مقدار کمی خارج شدیم. دقت‌های دقیق عقلی باید کرد، نه این که نباید کرد! ولكن معیار صحت آن دقت این است که با معرفتی را که روش اصولی از آن کلمات در می‌آورد، بسازد، هماهنگ باشد، بلکه تابع باشد، بلکه دقت‌تان در توزیع امری باشد - دقت عقلی در باب معرفت - در باب امری باشد که خود آن معرفت نسبتش به مولا تمام شده باشد. که ما به ذهن مان هم می‌آید که در حد یک قدر متیقن هایی در یک مراتبی بحث‌های گذشته یک چنین چیزی بالاجمال هست، حالا توضیحش دیگر خودش یک فصل مبسوطی می‌خواهد که جایش اینجا نیست الآن.

حالا! علی کل، به صورت خلاصه تا احکام «توصیفی، تکلیفی، ارزشی» با روش فقه سنتی علم و اصول به دست بیاید محکم، رد بشود روش قیاس استصلاح، استصلاح - به حضورتان که عرض کنم - استحسان و

استصلاح و دینامیزم قرآن و حس گرایی و این ها در چه چیزی؟ در اصل استنباط حکم کلی توصیفی یا حکم کلی تکلیفی یا حکم کلی ارزشی. یعنی شالوده‌های کار قوائم و ارکانش باید محکم باشد و ادقانش به این است که بشود نسبت داد آن را به وحی. حجتی تمام باشد که بشود این را نسبت داد.

از این باب بر اساس منطق اصالت تعلق هم بالا رفتن ایمان علت ظهور منطق متناسب می‌شود که خدا پرستیده بشود در شکل عقلانی این هماهنگ در می‌آید با این عرضی که کردیم. با در شناخت شناسی هم معیار صحت وحی است صحیح در می‌آید. حالا این ها سر جای خودش.

اگر نخواهیم پردازیم به بحث جلسه قبل فعلاً که به صورت خلاصه‌ای مراتبی از امر ثابت حاکم بر جریان تعلق بیان شد، می‌توانیم حالا در این قسمتی که بیشتر محل نزاع قرار می‌گیرد، بحث را آغاز کنیم. بعد از این بحث هم احیاناً اگر لازم شد دوباره برگردیم آن ها را توضیح بدهیم، خلاصه اش را عرض کردیم.

حالا ببینیم آیا در باب عمل به احکام چه می‌گویند؟ چند نظر هست؟ چه طوری است؟ اگر نخواهیم این فصل را سریع خلاصه کنیم، ببینیم چه چیزهایی می‌گویند؟ شک نیست در این باب برای هیچ کس که حکمی که مورد ابتلاء شخص مکلف نباشد، تکلیف به عمل به آن حکم نیست. شما مسافرید مورد ابتلائاتان بعضی از احکام حاضر نیست، خب واجب هم هست آن را انجام بدهید.

شما مریضید، روزه برای آدم سالم واجب بود، برای آدم مریض چطور است؟ حرام است. آن حکم «کتب علیکم الصیام» برای شما وارد نیست که بگویند آقا اگر روزه نگرفتید کتکتان می‌زنیم. این که فرق پیدا می‌کند که آدم مبتلا به اش چه باشد، این در حد اجمالی اش همه قبول دارند. الآن ظهر نشده، نماز ظهر امروز بر هیچ کدام از ماها واجب نیست.

یک ساعت دیگر ظهر می‌شود، به ما نماز واجب می‌شود اگر حیاتی باشد تا آن وقت، اگر داخل در وقت شدیم و زنده بودیم بر ما واجب می‌شود که نماز بخوانیم، نماز ظهر بخوانیم.

حالا آیا مبتلا به در همه احکام، مثل همین ظهر شدن هست و فهمش هم عرفی هست و، عرف می‌بیند که آفتاب از وسط این آسمان گذشت، از آن مدار خاص آفتاب رد شد، ما چرخیدیم، کره زمین آمد این طرف تر.

ها! یک چنین چیزی است؟! نصف النهار از دایره نصف النهار عبور کرد، ظهر شد، حالا با یک مقدار کمی هم کسی مثلاً با دقت عقلی بیاید اختلاف داشته باشد، یک لحظه، یک دقیقه، دو دقیقه زودتر، دیرتر با شاخص، بدون شاخص به هر حال ظهر شد، دیگر ده دقیقه بعد از ظهر همه می‌فهمند که ظهر شده. نمی‌شود آدم مثلاً یک ساعت بعد از ظهر هم شک کند که ظاهر شده یا نشده تا دم غروب همین طور شکش ادامه پیدا کند در این که ظهر حالا شده یا هنوز نشده؟ نمی‌شود چنین چیزی، عقل نمی‌تواند این مطلب را بپذیرد. پس تشخیص یک موضوعاتی شکی ندارد که عرفی است و ساده هم هست.

ابتدائاً به نظر می‌رسد که حسی هم هست، خصوصیات را گفتند به شما «اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق الیل» نماز بخوان وقتی آفتاب به دایره نصف النهار رسید، این را خب شما ضابطه اش، ضابطه‌ای که شرع گفته ولی احرازش حسی هست. با حس شما احراز می‌کنید، عرف هم احراز کننده اش هست.

حالا در همه امور همین را می‌توانیم بگوییم؟ بگوییم مبتلا به تکلیف در همه جا همین طور است؟! یا این که نگوییم این حرف را! بگوییم که موضوعات اصولاً یا نفس موضوع هم مستنبطه هست یا عرفی است. آن که مستنبطه هست، استنباط می‌شود، مثل خود نماز، امر آمده نماز بخوان با نماز چه چیزی هم هست، خود شرع می‌گوید.

حالا این نماز بخوان خود شرع می‌گوید در موضوعات دیگر مثال‌ها بیع است، مضاربه اند، مساقات است، آن‌ها هم اگر تصرف در موضوع کرده باشد شرع، حالا آن اصلش عرفی باشد، مردم معامله داشتند از قبل، کما این که لقاء است ضمن این که بگویند مردم دعا هم داشتند. یک نحو مناجات همه اقوام بشر دارند، و یک نحو تأملات روحی را زمزمه کردن. متألهین با توجه به خدا نگاه می‌کردند، و الا شما در کفار هم بگویید یک حالت-های روانی گریه فردی یا دسته جمعی. دل سوختن حالا برای خود یا برای مقصد یا برای مطلوب یک چنین چیزهایی هست در بشر، در بشر گریه هست در هر صنفی باشد، ولو کافر باشد. ندارید که در بشر یک طایفه‌ای را که بگویید این طایفه اصلاً گریه ندارد، نجوایی با خود ندارد. گاهی مقصد این نجوا، مقصد این مطلب، خدا قرار می‌گیرد، آن وقت می‌شود دعا خواندن غیر، خواندن خدا. گاهی است که این خواندن در آن یک

خصوصیاتی دیگری پیدا می‌شود، دعای خاصی می‌شود. گاهی هم می‌رسد به این دعای خاصی که با یک ضوابط، شرایط، مقدمات، مقارنات، ضوابط خاصی هست می‌شود صلوة. می‌شود یک چیزی را گفت یک چنین چیزی را. به هر حال می‌شود گفت که رفتار بشر در نهایی ترین رتبه اجمالش مشابه است. کما این که گفته بودیم که پرستش اصل هست در همه حرکات، نهایت پرستش شکل حیوانی داریم، پرستش انسانی داریم، پرستش ملکوتی داریم تا مراتب عالیه. اگر به این قول باشد، کار عرف در هر رتبه‌ای پرستش هست، بیع آن هم پرستش است، فقط نماز که پرستش نیست! نهایت این است که در یک رتبه خاصی است.

حالا در این بحث که هستیم بیاییم در این بحث دقت کنیم. ببینیم که موضوعات همین اندازه که مقومات اصلی اش را شرع معین کند که بگوید منهای این مقوم من این را به رسمیت نمی‌شناسم. خب این همه موضوعات می‌شوند چه؟ می‌شوند مستنبطه. فهم این موضوع عرفی است، عرفی باشد! بنا بر این توسعه‌ای که در این طرف می‌گوییم موضوع عرفی در قبال موضوع شرعی ندارید شما. هر موضوعی که هر عنوانی که دستور عمل یا طرد روی آن آمده برایش یک مقومی ذکر شده که آن مقوم، مقومی است شرعی برای صحت اطلاق آن عنوان بر آن موضوع، ولو موضوع را ذهنی یا کلی بگیریم. می‌شود همه اش موضوع مستنبطه.

خیلی خب! حالا موضوعات عرفی را باز نمونه یکی یکی می‌آوریم که قبلاً می‌گفتیم این ها عرفی هستند شکی ندارد.

ظهر که شد نماز بخوان، خمر نخور، می‌شود گفت این موضوع. موضوع شرعی است؟ بله، می‌شود گفت! می‌شود گفت اینکه شما شرط می‌کنید آفتاب اینجا برسد اسمش ظهر است، نه ده دقیقه زودتر نه ده دقیقه دیرتر، ساعت درست می‌کنند عرف و ساعات کار درست می‌کنند در خارج وقتی که اعلام می‌کنند به وقت ساعت گرینویچ، خب ساعت که کاری به شاخص و آفتاب وسط سماء و این حرف ها ندارد که! آن را به رسمیت می‌شناسند. شما جزء مقومات کارتان قرار دادید این که آفتاب در وسط سماء باشد. نهایت، ادراک این که حالا وسط سماء هست یا نیست، این عرفیه هست. اصل موضوعتان که عرفی نیست. عرف برای تنظیم کارهای خودشان مردم یک وقتی را برای کاری معین کردند و وقت خاصی را هم برای این که آن کار را تعطیل کنند به

کار دیگری بپردازند؛ این قوامی را که شما معین می‌کنید می‌گویید اول وقت فضیلت دارد نماز خواندن، بعد هم می‌گویید که حالا این سایه شاخص تا چند برابر بشود اول وقت بر آن اطلاق می‌شود، بعدش اول وقت نیست، فضیلت وقت نماز عصر شروع می‌شود چه زمانی؟ این که ربط ندارد به نظر عرف! نه خیر به نظر عرف که رجوع بکنید، می‌گویند اگر ساعت کار تمام نشده باشد وقت فضیلت نماز ظهر نیست، وقت فضیلت کار است.

کارخانه‌ای که سه شیفت کار می‌کند ۸ ساعت، ۸ ساعت، می‌گوید ساعت ۶ صبح شروع کردم، ۲ بعد از ظهر وقت فضیلت استراحت شروع می‌شود، بعدش هم اگر بگویید عبادت، می‌گوید خب بعد از استراحت هم خستگی در کرده و وقت فضیلت مثلاً عبادت یا برنامه روانی یا گذاش است.

وقت را معین کردن که دقت کنید تمیزش عرفی می‌شود، نه اصلش! ضوابطش را چگونه عرفی می‌کنید؟! سکر، خمر نخور، خمر چیست؟ مسکر است، سکر را برایش یک چیز بیان می‌کنید، بعد تمیز آن چیز می‌شود به نظر عرف. آیا مطلق مایع‌هایی که نشاط آور باشد به آن می‌گویند سکر؟ ولو آب انگوری باشد که نجوشیده باشد و نه چیز هیچ - به اصطلاح - غلیانی یا تخمیری یا چیزی پیدا نشده باشد، مثل این آب انگورهایی که می‌گیرند در پاکت است. آیا اگر این برای کسی ضعف مزاج داشته باشد و با خوردن این‌ها نشاط پیدا کند، صحیح است بگوییم سکر؟ یا کسی مثلاً با خوردن زعفران یا مثلاً این عرقیاتی هستند که آب مقطرهای مال گل نسترن و گلاب و نمی‌دانم بید مشک و این‌ها رفع خستگی برایش یا چایی که می‌فرمایید، چایی خصوصاً اگر آدم سیگاری باشد خسته باشد خیلی - به اصطلاح - برایش فرق دارد دیگر! چایی اش هم دیر شده باشد، یک شبانه روز چایی نخورده باشد پَکر پَکر است.

آقای س: عقل‌شان جا م یاید اصلاً، این مطرح نیست [۰۶ : ۲۷]

استاد حسینی: بله، احسنت! حالادر یک مراتبی از خمر هم آن‌ها می‌گویند عقلشان سر جا می‌آید. می‌گویند - کفار را دارم می‌گویم ها! می‌گوید آب جو نمی‌دانم چند درجه، می‌خوریم عقل مان جا بیاید، شما عادت دارید به چایی، ما عادت داریم به این. یا ضابطه شرح می‌دهد برایش، تمیزش عرفی می‌شود. بالجمله می‌توان ادعا

کرد که در حد اجمال، همه موضوعاتی که حکم ناظر به آن هست به یک نحوه ضابطه از شرع برایش معین شده، ولو اجمالاً. بگوییم حالا همه موضوعات مستنبطه هست.

می شود گفت که حالا موضوعات کارشناسی هم همین طور است؟ موضوع هایی که اجمالش زیاد است، مثل دفع ضرر، جلب منفعت، تا این رتبه کلی است؟ بله! در این ها هم ادعا می کنیم می گوییم تصرف شرع هست در این. می گوید چه طوری ادعا می کنید؟ می گوییم خب حالا دقت می کنیم ببینیم می شود ادعا کرد؟ می شود گفت یک ضررهایی را شرع ضرر نمی داند، عقلا ضرر می دانند. یک نفع هایی را شرع نفع نمی داند، عقلا نفع می دانند. عقلا نفع پول را، نزول را نفع می دانند. زکات را ضرر می دانند در اقتصاد میکرو کوچک، فردی. به ضرر رشد سرمایه می دانند که یک کارخانه بخواهد این قدر از مالیات را هم بدهد. وکیل می گیرند عقلا که یک طور مالیات را کمش کنند. در ظاهراً آمریکا و جاهای دیگر هست که یک قوانینی، ضوابطی که خود دولت هم آن قوانین را به رسمیت می شناسد.

عقلا زکات را مایه رشد و برکت مال نمی دانند، عقلا قرض الحسنه را مایه رشد مال نمی دانند. در تعریف ضرر و نفع هم باز شما یک ضوابطی را می بینید که این طوری نیست که یک دست بسپارد به دست عرف. حالا یک چنین چیزی را ادعا کنیم، بگوییم همه موضوعات مستنبطه است. بعد هم بیاییم ادعا کنیم بگوییم تمیز همه موضوعات هم عرفی و حسی است. ضابطه اش چه چیزی؟ استنباطی. تمیز خودش چه طور؟ حسی. نهایت حس نسبت به بعضی اش بدون تلاش می تواند نظر بدهد، عرف می تواند بگوید الآن وسط آسمان هست آفتاب و ظهر شده و نسبت به بعضی اش می سپارد به متخصص. می گوید این ها یک جمع بندی و دقتی می خواهد. پس اصولاً بگوییم موضوع شناسی حسی است والسلام. حکم و ضوابط موضوع کلی حکم، نه مصداق، آن هم شرعی هست و تمام. دو تا کار داریم؛ یک کار، شناسایی موضوع به معنای مصداق عینی، یک کار به معنای حکم و موضوع کلی ای که حکم ناظر و متوجه به آن موضوع کلی است، آن قسمتی که حرام و حلال می آید و موضوع حرمت، یعنی چه چیز حرام است و چه چیز حلال است معین می کند، آن مطلقاً مال شرع، این هم که مصداق

این عنوان کلی چه چیز هست، این هم مال تجربه و حس. کما این که این قول و ظاهراً زیاد هم - به اصطلاح - به آن تمسک می‌شود، یعنی بیشتر این طوری می‌گویند.

حالا ببینیم این قول اصلاً می‌شود به آن حسابی کرد یا اینکه یک قول دیگر را باید باز بررسی بکنیم ببینیم چه می‌شود؟ نه معذرت می‌خواهم ثمره عملی این حکم را این قول را من یک دقتی بکنم، قبل از این که بگذریم از آن، وارد به آن قسمت بشویم.

ثمره عملی اش این است که این که می‌فرماید مبتلا به را چه کسی معین کند نداریم که، مبتلا به امری است واقعی و عینی خارجی، حکم هم آنجا ملاحظه می‌کنیم، مصداقش را می‌بینیم، عمل می‌کنیم عمل به شرع مطهر هست. حکومت اگر به طور نادر به صورت استثنایی برخورد کرد به مورد خاصی که مورد اجتماع امر و نهی بود، مثل متکلف عادی، مأمور است که اهم را رجحان بدهد.

یعنی حین الاضطرار حکم شخص مضطر را عمل می‌کند. آن هم با ضوابط اضطرار! آن هم بی ضابطه نیست! حکومت مجری این احکام است، حافظ جمیع احکام است و همه احکام محترمند، همه اش شریف هست. شخص مکلف هم همین طور است، همه احکام برایش چطور است؟ شریف است، محترم است. آحاد مکلفین همان طورند که مسئولین نظام. موردی که مصداق اجتماع امر و نهی شد، مورد اضطرار شد، خب آدم باید در حین الاضطرار به تکلیف اهمش عمل کند. تراحم دو حکم شد، خب طبیعتاً احد حکمین کنار می‌روند بعدش تعبیر می‌کنید به عنوان ثانوی. به عنوان اولی نماز لازم بود الان بخوانید، آخر وقت هم هست و تأخیرش حرام، ولکن طفلی در رودخانه افتاده خطر مرگش هست، واجب برایشان نخواندن نماز و نجات آن غریق، نجات آن طفل، نفس محترمه مقدم است. تکلیف نماز ندارید؟! چرا دارید به حسب آن چیزی که در حقوق مذهب است. ترکش چوب به شما می‌زنند؟ نه! الان وظیفه اهم را دارید؛ چون مورد اجتماع این امر و نهی هست، چون مورد تراحم دو مصلحت هست، هر دو مصلحت واقعی هست به حسب مباحث متداول در حوزه، هر دوی دارای مصلحت است، نماز مصلحت دارد؟ بله. در مصلحتش قید می‌خورد؟ ابداً. ولکن آیا این مکلف هست الان به این که این مصلحت را تحصیل کند؟ نه، حالا درباره این که اگر نماز خواند نماز باطل است، یعنی بالمره امر

نداشته؟ اگر بگویید که الآن یک حکم بیشتر نیست، آمدیم و ایشان عصیان کرد، نرفت جامعه نسبت به امر گرفتن غریق اقدام کند، آن چه تکلیفی دارد؟ حالا که نرفته نشسته سیگار می کشد دو تا چوب به او می زنند، یک چوب برای اینکه چرا غریق را نگرفتی؟ یک چوب هم می زنند که چرا نماز نخواندی؟ یا این که یک چوبش می زنند می گویند دیگر تکلیف نماز نداشتی شما! غریق را چرا نگرفتی؟

آقای س: [۳۹:۱۴؟]

استاد حسینی: چطور؟

آقای س: [۳۹:۲۶؟]

استاد حسینی: بله بحث ما اصلاً...

آقای س: [۳۹:۳۲؟]

استاد حسینی: بله. مگر این که قائل به قول جلسه قبل بشوید.

آقای س: بله.

استاد حسینی: بله. حالا ببینیم چه هست قضیه؟! بگوییم حکومت هم وظیفه اش این است که در مواردی که دو مصلحت مزاحم می شوند، مصلحت اهم را رجحان بدهد؟ و آن هم در یک محدوده خاص زمانی و مکانی که از ضرورات «تتقدر بقدرها» این ضرورتی را که می گوئید، این تزاخمی را که می گوئید، این مشکلی را که می گوئید، مقدار زمانی و مکانی اش چقدر؟ این است قضیه!

بنا بر این فرض تشخیص این مطلب شد عرفی و کارشناسی. اصل احکام و آن عناوین و معنونهایش را هم شد که استنباطی، هیچ کم هم نداریم. برای حکومت اسلام مسلمین چیزی بالمره معنا ندارد بگویید کم داریم. آیا دستگاه اصالت حس متخصص داده تحویل؟ بله داده، زیاد تا دلتان بخواهد. کار حسی کرده اند. عرف هم نظر نسبت به چیزهایی دارد که نیاز به تأمل ندارد، هم نسبت به چیزهایی که نیاز به تأمل دارد در کار حسی اش کار خودش را کرده. حوزه چطور؟! حوزه هم در بحث احکام تکلیفی کار خودش را انجام داده. حالا دائماً بعضی ها هم دائماً بگویند این حرف غیر از آن حرفی که ما در احکام «توصیفی و تکلیفی و ارزشی» سه تا را

گفتیم. ها! این فقط احکام تکلیفی را لازم می‌داند که تکلیفش را معین می‌کند، تکلیفش را معین کرده به هر حال حالا دقت نکنید و تا حکم یک جا کم بشود، یا یک جا زیاد بشود، این تا آخر کار هم همین مطلب هست. علم تدریجی الحصول لازمه اش این است که چنین چیزی باشد. ولکن چیز، هم ما از نظر احکام نقص نداریم هم از نظر اجرا. حکومت باید این احکام را اجرا کند، شناسایی مصداقش هم که آسان است.

آقای س: [۴۲ : ۵۸]

استاد حسینی: چطور؟

س: [۶ ثانیه]

استاد حسینی: بنا بر این مطلبی را که عرض کردیم باید حسی باشد اصلاً مصبش، مصب مطلب نظر وحی نیست.

آقای س: در آن کار به احکام نداریم؟

استاد حسینی: ظاهراً در این قسمت که عرض کردم، اگر دقت کرده باشید که باز هم یک کمی توضیح می‌دهم نمی‌توانید حکم داشته باشید، بنا بر این مبنایی که عرض شد. چرا نمی‌توانید حکم داشته باشید؟ چون هر حکمی داشته باشید و فعل این را بر شما الزام کند، می‌رود در دسته احکام تکلیفی، از موضوع مطلب تان خارج می‌شود.

آقای س: این احکام تکلیفی ما را رها نمی‌کنند.

استاد حسینی: حالا این احکام تکلیفی اگر آن صحبت این است که معنای تکلیف چه هست بنا بر این قول، بنا بر این بیان؟ معنایش یک تکلیف را باید بیاورد برایتان یا موضوع تکلیفی را چه تکلیفش مشخص است، معین کند، نمی‌آید ابتدائاً برای شما احکام توصیفی بسازد و نظر کارشناسی و فلان این ها؛ حس محترم در این جا. خدا به بشر عقل داده، چشم داده، گوش داده، دست داده همه این ها را خدا داده.

آقای معلمی: حاج آقا! هر گونه صحبت است شما بفرمایید سوالات را در جلسه باید بگوییم.

استاد حسینی: بله خیلی خب! حالا - ان شاء الله تعالی - اگر به صورت یک اشکال قوی شد، خدمتتان هستیم. حالا اگر ما بیاییم بنا براین اصل بخواهیم کار کنیم، مبتلا به را که شما نمی‌توانید بسازید که، مبتلا به هست خارج. موضع شما هم در برابر مبتلابه شرع معین کرده. حالا بگویید نسبت به پاره‌ای از موضوعات تکلیفی ندارید، خب نداشته باشید، اگر نداشته باشید بخیل هستید خدا اینجا آزاد گذاشته شما را بگویید آزاد نمی‌خواهیم باشیم، فضل کرده، احسان کرده نخواستہ دیگر از شما مضیقه ای. می‌گویید حتماً من می‌خواهم یک راهی پیدا کنم که این هم ضیق بشود! این‌ها را گذاشته در اختیار خودتان که هر طوری دوست داشته باشید. ظهر خورشت سیب زمینی بخورید یا خورشت سیب درختی بخورید، خدا گذاشته دست خودتان. دلت خواست خورشت سیب زمینی بخور، دلت خواست خورشت سیب درختی بخور.

نه حالا بخواهم دقت کنم، خب ببین پولت به کدامش می‌کشد. نه می‌خواهم بیشتر دقت کنم. خب به حفظ الصحه هم رجوع کن از دکتر هم برنامه غذایی بگیر! دیگر چه - به حضورتان عرض کنم که - مرض دارید دائماً این طرف و آن طرف می‌زنید که آیا یک کاری بکنیم که امروز ظهر معلوم بشود که چه خورشتی لازم هست؟ به قول آن بنده خدا که می‌گفت که خدا به بنی اسرائیل گفت که یک گاو بکشید، این‌ها گفتند گاو چطوری باشد! [خنده استاد] خب دستور رسید، دوباره گفتند این معلوم نیست داخل گاو، دوباره دستور رسید، آخر کار این‌هایی که می‌توانستند یک گاو را به قیمت ارزش سوریه به قیمت عرفی یک گاو بخرند و ذبح کنند و تکلیفش از رویشان برداشته بشود، مجبور شدند یک گاوی را بخرند که راست پوستش را پر طلا بکنند و بیایند بدهند به صاحبش. رسید به یک گاوی که یکی بیشتر نبود، آن هم باید صاحبش راضی بشود، جماعت هم مجبور بودند بخرند. چرا تکلیف را بر خودتان سخت می‌کنید؟! یک مقدار از کارها را که موضوع این احکام نیست، دست خودتان سپرده‌اند، حالا یک کسی میل ذوق عرفانی می‌کشد که نه من بهتر است دوری کنم از دنیا، یک کسی هم می‌گوید آنجایی که خدا حلال گذاشته «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق» کی گفته که - به حضورتان عرض کنم که - شما طیبات از رزق را قید بزنید؟ چه کسی گفت که زینت درست نیست؟ بنا براین این سخت‌گیری برای چیست؟ از شرع هم چنین چیزی نیامده! شما در آن

دسته‌ای که محرمات است، عمل کنید، حرام‌ها را انجام ندهید. واجبات را هم محترم بدانید اتیان کنید، مکروهات را هم توانستید - ان شاء الله تعالی - کلاً ترک کنید، مستحبات را هم عمل کنید، مباحات را هم مباح بدانید. حتماً مباح است بخواهیم یا حلش بکنیم در مستحب یا حلش کنیم در واجب، چرا؟ این یکی. دوم: این که حتماً چرا مستحب را این قدر به آن بها بدهیم که ترک نشود مثل واجب محدود کنیم کاملاً. اصلاً این محدودیت‌ها صحیح است؟ خدا نخواستہ محدود بشود. شما بچه‌تان برای نماز شب بلند نشود، این قدر نق به جانش بزنی که حتماً بلند بشود یا روز که بلند می‌شود این قدر توبیخش کنیم، این قدر شرایط زندگی را برایش ضیق بگیرد که ببیند یا باید در این خانه بماند، باید نماز شب بخواند. یا اگر نماز شب می‌خواهد نخواند، این خانه برایش جهنم است، باید در برود یک جای دیگر. تشویق کنید! ولی به اندازه‌ای که برای مستحب باید تشویق کرد، توبیخ بکنید! ولی به اندازه‌ای که باید برای مکروه توبیخ کرد. حد هر چیزی را حفظ کنید.

حالا در حکومت شما یک عده‌ای نمی‌خواهند بیش از سهمی که واجب هست برایشان بپردازند، این‌ها را در مضیقه بیندازیم؟ نه نیندازیم، لزومی ندارد در مضیقه باشند. بنا براین قول، سؤال می‌شود از مصلحت. یک وقتی می‌گویید لازم و ضروری هست، فوتش حکومت را می‌شکند، موجب اختلال نظام می‌شود، راست است حکومت مقدم. او را دیگر اسمش را مصلحت نمی‌گذارند، او را می‌گذارند ضرورت اسمش را. ولی اگر یک چیزی موجب یک صلاح بیشتری هست برای حکومت، آیا می‌شود مستحبی، مکروهی را از بین برد، کیف به این که بگوییم واجبی را ترک کنیم یا دایره را ضیق بکنیم تا واجبی انجام نگیرد، یا حرامی را از حرمتش در جامعه تخریب کنیم. ما از موضع افراد که قائل به این نظر هستند داریم صحبت می‌کنیم، لذا حواشی و گوشه کنارهایش را هم اشاره به آن می‌کنیم، این حمل نشود که موضع بحث خود ما این هست! اقوال مختلف را ذکر می‌کنیم. حج را شما تعطیلش می‌کنید. آدم مستطیع داریم واجب است برایش، شاید مرد؛ به خاطر یک مصلحتی که معلوم هم نیست مصلحت باشد. از قول این طایفه از روحانیون که بخواهیم صحبت کنیم در اینجا حالا تا بعد نقدش و ردش، می‌گویند شما با حکومت کافر و ملحد مثل روس می‌سازید؟ می‌گویید مصلحت هست. حالا با یک سگ

سنی که دستش را طاهر می‌دانید که، شرع هم که برای این که مشکل نشود بین مسلمین، معامله مسلم با او می‌کند، ما قبول داریم نجس تر از سگ یهودی هم هست، خودمان هم لعن‌شان می‌کنیم، ولی به هر حال هر چه باشد که این ظاهر اسلامی دارد که! عرق می‌خورد، غمار باز است، فاسد است، بدتر از این فسق‌های عملی اش فسق اعتقادی دارد، فسق اعتقادی رتبه خراب تری است، درست که از فسق‌های عملی است، امامت حضرت مولا را به آن گونه قبول ندارد، شیعه نیست، سنی است! روایات گفته‌اند «انجس من کلب الیهود» در عین حال با آن‌ها معامله می‌کردند. زن از آن‌ها می‌گرفتند، زن به آن‌ها می‌دادند.

معصوم تقریر می‌کرده که با این‌ها رابطه داشته باشند، ولی با کفار نه! کفار را نجس می‌دانستند، شما با این‌هایی که نجس‌العین هستند می‌گویید مصلحت است تماس داشته باشید. به این‌هایی که نجس‌العین نیستند به حسب احکام فقهی می‌گویید ترک رابطه، ولو حج تعطیل شود. حالا خودت ترک رابطه می‌خواهید بکنید مصلحت حکومت را نکن [؟] بسیار خب! ولی به شرطی که حج تعطیل نشود! نباید رعایت مصلحت بنا براین قول صدمه بزند به اتیان واجب.

خب این مردک سنی. «انجس من کلب الیهود» می‌گوید که تظاهرات نکنید، تظاهرات نکنید! تظاهرات انجام دادند به نفع نظام هست، ندادنش که نظام را ساقط نمی‌کند به ضرر نظام باشد. شما هم مصلحت نظام را چه طور می‌آیید معین می‌کنید که حکم تعطیل بشود. جزء مناسک حج که نیست که بگویید که اگر این رکن از ارکانش حذف بشود. حج، حج نیست. حج عبادتی است که دستور به آن رویش اجتهاد شده، فتوا هم داده شده. به چه چیز گفته می‌شود حج؟ آن هم اجتهاد شده، معین شده. جزء ارکان حج طواف هست، نمی‌شود حذف بشود. سعی است، نمی‌شود حذف بشود. وقوف هست، نمی‌شود حذف بشود. کجایش تظاهرات هست؟ چرا داخل در حکم می‌کنید یک چیزی که در حکم نیست؟ می‌گویید مصلحت نظام است، اگر این تظاهرات نشود نظام اصلاً از بین می‌رود تا من بگویم صدمه و ضرر به نظام از باب دیگر می‌آید تراحم می‌شود، رجحان دارد؟! نه نظام که از بین نمی‌رود، تظاهرات نشود. [پایان نوار اول و شروع نوار دوم]

شعارهایتان هم باید یک طوری باشد که حتماً معرف آن ها باشد؟! یعنی باید یک نحوه‌ای باشد که آن ها نتوانند تحمل کنند. بابا لعن به شیخین را اجازه ندادند که علنی بشود، نه یک روز، نه دو روز، نه صد روز، پنج سال حکومت دست خود مولی الموحدین بود. دیگر آمریکا که بدتر از شیخین نیست، شیخین راه امت را هزار و چهار صد سال کج کردند، این شیطان بزرگی که شما می‌گویید بدتر از شیخین می‌تواند راه را کج کنند؟ اصل علت شدند که مذهب‌های دیگری غیر از مذهب جعفری که در حقیقت مذهبی بود که از طرف رسول خدا بود (صلوات الله علیه و آله و سلم) اللهم صل علی محمد و آل محمد این مذهب که جدا نبود از ما انزل الله. این را مهجور کردند به آن گفتند رافضی، رفض، کنار زده شده. نیاوردند او را در دستگاه مسلمین. دیگر از انحراف بالاتر هم می‌شود؟! این اسلام حنفی، این اسلام حنبلی، این اسلام مالکی، این اسلام شافعی که همه این ها اسلام عمری هستند، این ها را لعن به آن را در مناسک حج دستور ندادند، حالا تعریف این اسلام آمریکایی شما از کجای احکام در می‌آید؟! که می‌شود یک واجب را برایش تعطیل کرد. دقت اینجا داشته باشید این بحثی را که ما همه اش از آن اول تا حالا همیشه کردیم، از امروز به بعد مال ثمراتش هست، در ثمراتش دقت داشته باشید. مشکلاتی که برای مسلمین پیدا می‌شود، آنجا البته پایه‌هایی گذاشته شده حالا تا چه اندازه ما توانسته باشیم تقریر کنیم و بیان کنیم و به سمع مبارکتان برسانیم، ولكن پایه‌های آنجا گذاشته شده برای پاسخ به این حرف‌ها، ولكن این‌ها هست که می‌شکند. جنگ آن‌ها حمله کردند باید دفاع کنید، اول چند تا سوال! چرا حمله کردند؟ آیا هیچ تحرکی چیزی از ناحیه شما نبود؟ شما یک اموری را موافق با مصلحت نظام دانستید که موجب شروع جنگ شد، اگر شما کاری به نظام‌های باطل و کافر جهانی نداشتید، کاری به لانه جاسوسی آمریکا نداشتید، جنگ که راه نمی‌افتاد، جنگ تاریخ دارد. اگر شما موضع‌گیری‌هایی نمی‌کردید که آن‌ها را به نام مصلحت نظام طرح می‌کنید که کفار را تحریک کند، به این که این‌ها می‌خواهند آشوب بکنند، جنگی درست نمی‌شد برای شما، خون‌هایی ریخته نمی‌شد. حالا بعد خون‌هایی ریختید، ده بار آمدند گفتند که بیایید بنشینیم مذاکره کنیم. حفظ نفس محترمه واجب است! حفظ نوامیس مردم واجب است، شما یک طرف مذاکره است، یک طرف حفظ نوامیس. خب شما بخواهید بر احکام عمل بکنید باید مذاکره بکنید. بعد در

داخل کشور قانون‌های متعدد وضع کردید این قانون‌ها نیامدید بگویید که دستگاه قضایی بیاید ملاحظه کند هر زمینی را که به زور گرفته باشند به صاحبان اصلی اش رد بشود. گفتید ما ضابطه عرف محل می‌گذاریم زمین‌ها را تقسیم می‌کنند. روی چه حساب؟ در کارخانه‌ها این طور گفتید. محدودیت، برای بازار درست کردید. سر تا سر نظام به نام مصلحت، نه به نام اضطرار، مصب به حکم فقهی اکثر قریب به اتفاق این‌ها نیست، اگر می‌بینید من - در پراتز عرض می‌کنم در پاورقی - اگر می‌بینید من آن طرفش را خیلی قرص می‌آیم، برای اینکه این طرفش را شما عنایت بکنید ببینید چه هست؟ چه خبر است؟ ببینید با این تطبیقی که در جامعه رواج دارد و مروج دارد، تطبیق احکام به موضوعات مروج دارد. مروج کارشناس هم دارد. مروجش در موضوعات عرفی بعضی از مقدسین هستند، مروج کارشناسی باطلش هم بعضی از کارشناس‌های باطل هستند. شمال خیال می‌کنید که مقدسین کج فکری مثل بازرگان کارشناسی اش را تحویل‌تان نمی‌دهند؟! بگویند نه خیر مصلحت نیست! و متحجرینی نیستند که صحبت کند و این‌ها در جامعه هیچ هیچ، هیچ نفوذی ندارند؟! وسوسه هیچ نمی‌توانند بکنند، وسوسه‌شان اثر ندارد. امام برای یک دشمن خیالی حدود دو سال داد می‌زد متحجرین؟ این طور نیست! در بعضی از قدم‌ها که این‌ها هنوز [پرش صوت] معیارهای ذهنی‌شان خیلی تند نشده بود، موضع‌گیری‌ها خیلی حاد نشده بود راست است، ما این را قبول داریم که آن‌ها کاری ازشان نمی‌آمد. ولی به میزانی که انقلاب دارد جلومی رود و با حوادث برخورد فعال می‌کند و عکس‌العمل پیدا می‌شود، این فاصله‌ها زیاد می‌شود. و این پذیرفته شده‌های فرهنگی، همه اش را به صورت مطلق از موضع عمل نمی‌شود علاج کرد. چه طوری انقلاب فرهنگی را شما می‌توانید بگویید در فرهنگ عامه به یک نسبت واقع شد، شهید، شهادت، ارزش‌های انقلاب، ظلم، [پرش صوت] دانشگاه برای پیدا کردن ضریب فنی کاری نشد. بلکه اگر یک هیجان‌هایی هم بود به آن ضرب خورد. یک وقتی که می‌گوییم نه پیدا می‌شود اگر انقلاب جلو برود، بله می‌دانیم. ولی چه طوری پیدا می‌شود؟ با کار متناسب هر مرتبه، در همان مرتبه. کار متناسب مرتبه فکر باید تعطیل نشود همان مرتبه کار خودش را بکند در جنگ با کفار. کار متناسب با عمل هم باید کار خودش را بکند، همه اش هم عمل هست، همه اش - ان شاء الله تعالی - خدا قصد قربت و نیت خالص را عنایت کند در همه مراتب. پراتز را می‌بندیم می‌آییم در متن بحث. در متن بحث می‌گویند به کلیه کارهایی را که شما

می‌گویید، می‌آییم، در دستگاه قضا [پرش صوت] مجتهد کم نداریم، مجتهد خیلی هست در حوزه، هم در حوزه هم در شهرستان‌ها، مجتهد زیاد داریم. ولكن ضابطه معین می‌کنند صبح ساعت هفت و نیم تشریف بیاورید داخل اتاق بنشینید، چند تا - به اصطلاح - پرونده بررسی کنید. چه کار کنید؛ نه! این با کار من نمی‌سازد، من دو تا درس دارم، مراجعاتی هم با مردم دارم، نماز جماعت هم دارد، روزی دو سه ساعت هم می‌شود بنشینم برای قضاوت. آن هم نه در محلی که شما معین می‌کنید منزل ما تشریف بیاورید. حالا شما بگویید که من می‌خواهم اگر رعایت آن ضابطه را بکنم - ضابطه مدیریتی - و چون تو نمی‌آید یک غیر مجتهدی را بگذارم برای قضاوت، این که حرام است. این حرام است. حق ندارید بگذارید، من که مجتهدم این که می‌خواهی بگذارید شاگرد من هم به حساب نمی‌آید! رعایت آن ضابطه‌ای را که می‌گویی مصلحت مدیریت است، نسبت به حکم هست موضوع قضا، قابل قیاس نیست که! و نظایرش در کل تنظیماتی که هست که - ان شاء الله تعالی - بعداً یک مقدار بیشتر توضیح می‌دهیم که این‌ها را می‌گویند با احکام خمسسه تکلیفیه نمی‌سازد. و بنا براین عمل به مبتلابه نه برای فرد، نه برای جمع، روی این چیز نیست. اضافه می‌کنند می‌گویند که پروانه دادن برای ساختمان، تنظیمات دیگر کلاً این‌ها باطل است - به حضورتان عرض کنم که - شناسنامه، گذرنامه، و... و الی آخر این تنظیماتی، این الزام‌های غیر شرعی باطل است.

آن دسته‌شان هم که می‌گویند نظم می‌خواهد، می‌گویند نظم کارشناسی می‌خواهد، دیگر آن طرفش آن قیدهایش باطل است که مصلحت نظام هست و چه و چه. این‌ها را - ان شاء الله تعالی - در جلسات بعد هم ما عرض می‌کنیم تا اینکه ببینیم موضوع را چه کار باید کرد و تعلق الهی را چگونه باید سرپرستی کرد و ولایت را جریان داد. والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد).

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۲

۶۸/۰۶/۰۸

الشیاطین بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين والحمد لله رب العالمين و صلى الله و على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد. (اللهم صل على محمد و آله محمد) و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين واللعن على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم الدين.

بارالها! کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران! کلمه باطل را از زمین برکن! آنچه وعده به ولیات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما! نایب رشید ولی ات حضرت آیت الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار! لشکر اسلام در همه جبهه‌ها پیروز گردان! لشکر کفر در همه جناح مخدول گردان! شهدای انقلاب اسلامی را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما! معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما! انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر تفضلاً به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت قرار ده! علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما! بارالها! روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب را غریق رحمت و اسعه خودت بگردان! روانش را از ما شاد بفرما! از خیراتی که نصیب می‌فرمایی تفضلاً او را سهم وافر عنایت فرما! دعای خیرش را نصیب بفرما! اموات و ذوی الحقوق، علماء و صالحین امت حیاً و میتاً مخصوصاً پدر و مادر از خیراتی که تفضلاً نصیب می‌فرمایی سهمیم و بهره مند بگردان! دعای خیر آنها را نصیب ما بفرما! بارالها! عنایات خاص و دعای مخصوص حضرت ولی عصر را نصیب ماها بفرما! الهی! تو را به ربوبیتت می‌خوانیم، عنایات خاص حضرت بقیه الله (صلوات الله و سلامه علیه) را نسبت به مباحث لحظه به لحظه بیشتر بفرما! کنه مباحث را صلوات بر نبی اکرم و اهل بیتش (صلوات الله علیهم اجمعین) و برائت و دوری از دشمنانش حضرتش قرار بده! بارالها! ما را همیشه عمر خدمتگزار حضرتش قرار ده! «اللهم اخرجنا من الظلمات الوهم و اكرمنا بالنور الفهم، اللهم افتح علينا ابواب رحمتك، وانشر

علینا خزائن علومک برحمتک یا ارحم الراحمین، و بمحمد صلی الله علیه و آله الطاهرین». (اللهم صل علی محمد و آل محمد)

یک چند قسمت را ابتدائاً به صورت مقدمه عرض می‌کنیم. قبل از ورود به بحث برای این که احیاناً گاهی بعضی از دوستان تشریف داشتند، گاهی تشریف نداشتند، گاهی هم ممکن است صریح نگفتن بعضی از مطالب موجب اجمال در دقت بشود. آن هدفی را که بحث دنبالش هست، آن را یک مقدار مختصری عرض بکنیم بعد هم بیاییم دوباره همان نقد و ابرامی را که در جلسه گذشته بحثش بود، آن بحث را ادامه می‌دهیم.

یک نظر وجود دارد که رشد را جبری می‌داند و مادی هست و از خواص ماده هم می‌داند، در شناختن کیفیت‌ها و تحلیل‌ها مادیین هم قائل به جریان رشد و توسعه و گسترش هستند، هم این را از خواص ماده می‌دانند، ظهورش هم در انسان تعریفی را که می‌دهند همان تحرک خاصی است که به صورت افزایش مداوم ارتباط انسان و جهان، آن ارتباطی که لذت را برای انسان به صورت اجتماعی گسترش و توسعه بدهد.

پس بنابراین خلاصه این را بخواهیم بگوییم، می‌گوییم قائل به جبری بودن رشد هستند، ولیکن با حاکمیت ماده بر انسان. خود آدم هم بخشی از ماده هست. این یکی، در امر توصیف، توصیف از عینیت.

حالا فرقی هم ندارد که این قسمتی را که می‌گوییم توصیف مادی، قائل باشند به منطق دیالکتیک همین حرف را می‌زنند. قائل هم باشند به منطق حس‌گرایی متد علوم هم، همین را می‌گویند ها! کسی اشتباه نکند بگوید که این مخصوص آقایانی است که دیالکتیسین هستند، قائل به منطق دیالکتیسین، نه خیر! متد حسی در عالم، ماده‌گرایی حسی موجود این را می‌گویند، حالا شما بگردید یکی پیدا کنید که یک بت پرستی گوشه‌ی هند یا نمی‌دانم کجا‌های عالم یک چیز دیگر بگوید، آن چیزی از اداره دستش نیست، مطلبی هم اهمیت آنها را دیگر ندارند، خطری محسوب نمی‌شوند.

یک دسته دیگر در توصیف عینیت، در توصیف اشیاء خارجی چنین صد در صد می‌شود گفت نقیض این فکر می‌کنند ولیکن نقیض بسیار ناقصی. آنها اصلش رشد را قبول ندارند، رشد را اصلش قبول ندارند. موضوعات را هم به لحاظ مفاهیم ذهنی نظر به آن دارند. بریده از زمان و مکان وصف می‌کنند در حقیقت یک کیفیت‌های

ذهنی را و می‌گویند اینهاست موضوع خارجی. آن چیزی را که می‌گویند موضوع خارجی هست، اصلاً در خارج واقع نیست بالمره، وجود ندارد در خارج. همان طوری که احکام کلی را ملاحظه می‌کنند از موادی که کلمات هست، وقتی که می‌رسند به عینیت، دیگر آن رعایت را هم نمی‌کنند. آنجا لااقل رعایت می‌کنند خب این کلمه، آن کلمه، آن کلمه، جمع بندی است دقت در آن، عقل را به کار می‌گیرند اینجا نه، موضوعات را به لحاظ یک عناوین کلی ذهنی در حقیقت ملاحظه می‌کنند و نسبت به عینیت می‌دهند چیزی را که در عینیت وجود خارجی ندارد اصلاً. آنچه را که ما می‌خواهیم عرض کنیم چه چیزی هست که بحث به عنوان مقدمه گفتم خدمتان هستیم؟!

ما می‌خواهیم بگوییم ۱- حتماً رشد هست بخواهید یا نه نخواهید، رشد ضروری است. با حاکمیت ماده هم نیست، با محکومت ماده هست نسبت به تصرف. حتماً انسان حاکم است - بحول الله و قوه - بر جهان ماده، حاکمیت ابزار نیست.

البته متناسب با مراحل رشد این حاکمیت اتفاق می‌افتد، به این معنا نیست که بگویید که عالم خارجی نیست و عالم خیال هست و می‌تواند یک شبه بحر اخضر را از این جای به آن جا بحر احمر را از این جا به آنجا منتقل کند، چنین چیزی نیست! متناسب با شرایط مکان و زمان متصرف هست. ولی رشد حاصل این تصرفی است که واقع می‌شود. رشد جبری است، کیفیتش به کیفیت تصرف انسان بر می‌گردد. و بر اساس شدت ایمان و الحاد هست. اگر ایمان اجتماعی مردم به طرف پرستش خدا بود، تصرفات اجتماعی واقع می‌شود، محصولات اجتماعی بستر رشد می‌شود برای خداپرستی. و اگر جامعه الحادی بود، تصرفات الحادی واقع می‌شود، جامعه سعه پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند برای فسق و فجور و اسم و عدوان.

ما عرض مان این است که نمی‌توان هیچ موضوعی را بریده از زمان و مکان شناخت. موضوعات اگر تغییر قطعی است، بریده از تغییر قابل شناسایی نیستند. اگر هم درون تغییر می‌خواهید بشناسید یعنی درون زمان و مکان می‌خواهید بشناسید، متناسب با تغییرات الهی بشناسید که هماهنگ با حقایق جهان هست.

بنائاً علیه بنابراین سخن، نمی‌توان مبتلا به را شناخت مگر درون تغییر، عالمی که شما بپریدش از تغییر، آن وجود خارجی ندارد. حالا در همین مقدمه هم هست، من نمی‌خواهم - به حضورتان که عرض کنم - زیاد توضیح دهم، ولی اشاره گاهی عیبی ندارد بکنیم! چه طوری می‌گفتیم بابا جان! اگر در موضع ذهن هم بخواهید نظر به عین بدهید و انتزاعی هم که می‌خواهید ملاحظه کنید انتزاع هماهنگ با عینیت باشد، ربط بین دو نقطه بدون وجود تعلق و جاذبه نمی‌شود و تعلق و جاذبه را، جاذبه را باید شما ملاحظه بکنید، لازمه جاذبه اگر انحنای در آمد، اگر توصیف جاذبه بدون انحنای نشد، بدون حرکت دورانی نشد، والا منفصل می‌شود از هم دور می‌رود و لازمه اش این که نشود این ارتباط واقع بشود، اگر این بحث عقلی تمام شد که لازمه قطعی جاذبه، حرکت دورانی و انحنای هست، دیگر شما نمی‌توانید بگویید من انتزاع می‌کنم امتداد را از هر چه کشیده است، هر چه طول دارای طول هست در خارج و بعد انتزاع می‌کنم خط را ملاحظه می‌کنم. طولی که در خارج هست، در یک عالم ماده هست وجود ندارد مگر اینکه جاذبه را شما از آن تعریف داشته باشید، جاذبه را باید بیاورید در آن حدتان. ما عرض می‌کنیم اصلاً برای عالم بدون تغییر عناوینی وجود ندارد که منطبق به عالم خارج بشود. اگر بنا هست موضوعات را درون این عالم تغییر بشناسید، تغییر الهی را ملاحظه کنید و بشناسید و طبیعتاً چنین تغییری را ملاحظه کردن هم طبیعتاً احکام توصیفی می‌خواهد و بحثی را که بعدها باید به آن بپردازیم.

جدای از زمان و مکان موضوع خارجی شما نیست، نمی‌شود درباره یک موضوعی نظر اجرائی داد، نه نظر التزامی. نظر اجرائی داد و گفت این حکم عمل خارجی هست و از آن زمان و مکان را مطلقاً برید، نمی‌شود چنین کاری کرد. فرض تراحم کرد و فرض تراحم صرفاً ذهنی باشد، اگر مزاحم شدن و اگر نشدن صرفاً ذهنی باشد. این تراحم در خارج، نحوه، کیفیت، خصوصیت دارد و واقع شدنی است.

بنابراین تبعیت از احکام را نه فقط ما ادعا می‌کنیم، بلکه می‌گوییم در غیرش تبعیت از احکام ممتنع است، خیال می‌کنید تبعیت می‌کنید. بالاتر هم یک قدم بیاییم، قسمت آخر مقدمه راعرض کنم. می‌گوییم اصلاً بدون ولایت و سرپرستی و حکومت، موضوعات اجتماعی را نمی‌توان به صورت الهی در آن متصرف بود و تغییر داد و درست کرد و قدرت - قدرت که درباره حکومت بعدها بحثش را می‌کنیم - عین قدرت عمل به احکام و عین -

خوب عنایت کنید ها! - عین عمل به احکام، یعنی عین جریان ولایت نبویه - صلوات الله و سلامه علیه - (اللهم صل علی محمد و آل محمد) *متناسب با زمان و مکان نه این که ولایت اجتماعی فقیه یک چیز مقابل می شود و مصالح و مفساد احکام یک چیزی علی حده یک جای دیگر داریم، مصالح و مفساد حکومت هم یک چیزی، علی حده یک جای دیگر داریم، این باز بریده دیدن هست. آن احکام که عین اقتضاء و مصالح عباد، عین ولایت نبوی هست، عین همان ها هست که متناسب با زمان و مکان نمی تواند جدای از قدرت تفسیر بشود، تبیین بشود، مبتلا به مشخص بشود. آن مبتلابه‌ی که به وسیله فقیه مشخص می شود یا نماینده حضرت مولی الموحدین به وسیله مالک اشتر مشخص می شود یا در زمان ظهور وجود مفور و سرور حضرت بقیه الله - صلوات الله و سلامه علیه - مشخص بشود، آن همان که معین می شود، عین جریان مصالح، عین جریان اقتضاء و مصلحت نسبت به غایت از مرتبه بالا هست تا عینیت. البته احکام، احکام نبوی حکومت بر تاریخ دارد و احکام اجتماعی متناظر به زمان و مکان خاصی است. ولایت در مرحله اجراء جریان، یعنی متناسب وضعیت تغییر و تصرف در تغییر و الهی ساختن تغییر است و ریشه این تغییر هم برمی گردد به ایمان و اعتقاد به خدا و شدت یافتن ایمان به او. شدت تعلق الهی است که ظهور عالی اش در مرحله - به اصطلاح - ظهور اداره عینت هست.

حالا برگردیم آن بحث را که دنباله سخن کسانی بود که این مطلب مقدمه تمام، دنبال سخنان کسانی که می گفتند که یک؛ استنباطی داریم علی حده، احکامی به دست می آید، یک موضوعی هم داریم علی حده که ادراکات حسی بشر، موادش به وسیله ابزار حس از خارج گرفته می شود. ابزار حس برای خواندن قران هم به کار می رود ها! در کلمات هم به کار می رود ها! آنجا هم حس، نه این که مطلقاً نیست، آنجا هم شما، چه در آنجایی که می گوئید که این کلمه هست، آن کلمه نیست، این حس به کار می رود. چه آنجایی که می گوئید صحت تبادر دارد، صحت تبادر ندارد، کلمات مختلفی را در کنار هم می گذارید می بینید که آیا چه رقمی جامعه ملاحظه کرده. آن جا هم حس به کار می رود. نهایت این است که اصلش این است که کلیه ادراکاتی که آنجا به کار می رود موادش، کلماتی است که از وحی رسیده، احکام کلی الهی هم نتیجه اش هست.

این دسته از آقایان که این گونه تصور می‌فرمایند که به احکام متمسکند، در حالی که توصیف را حسی تمام می‌کنند، اینها ببینیم در چه موضعی اختلاف دارند، چه می‌گویند؟ از جمله سخنانی را که آن روز اشاره کلی به آن کردیم، حالا یک مقدار دقیق تر به آن می‌پردازیم، این مسئله مصلحت و ضرورت و انطباق در شرایط طبیعی است.

مصلحت را من یک مثال ساده ای بزنم. شما برای این که از نظر جسمی پرورش پیدا کنید، یک ورزش خاصی را شروع می‌کنید، پس یک وضعیتی دارید می‌خواهید وضع‌تان چطور بشود؟ بنا به یک تعریفی بهتر بشود. وضعیت جسم‌تان یک تعریفی برای سلامتی و بهبودش می‌کنید، بعد هم یک حرکاتی را انجام می‌دهید که بنا به تعریف وضع‌تان بهتر بشود. یک وقت هست که یک نحوه حرکت‌هایی می‌کنید که همین حرکتی را که می‌گویید از یک جهت بهتر می‌شوم، دیگری می‌رسد به شما می‌گوید که از جهت دیگری وضع‌تان بدتر می‌شود. یک دسته از ورزش‌ها یک نحوه پرورش از اندام را ایجاد می‌کند که در؛ مثلاً ورزش باستانی که حالا برای فرض کنید کسی که می‌خواهد کارش خلبان هواپیما بودن هست، آن ورزش خوب نیست. می‌گویند اگر ورزش را شما می‌خواهید برای این که روزی بتوانید با چتر از هواپیما خودتان را نجات بدهید یا فرود بیابید، دیگر آن ورزش را نمی‌خواهید، آن یک نوع ورزش دیگر می‌خواهد. پس بنابراین اول همین که اسم مصلحت می‌آید در کار، این است که آدم بگوید برای چه هدفی؟ برای چه طوری بشوم؟

اگر اجمال پذیر باشد موضوع، می‌گویید مصلحت رشد اقتصادی از هر راه که بشود، هیچ شرافت دیگری را جز افزایش کمی ثروت در نظر نمی‌گیرید. مطلقاً آزاد هستیم از هر گونه قیدی، اگر بشود مطلق آزاد بود که در آن صحبت است! یعنی نمی‌شود به این مطلقاً بیان کرد. می‌شود گفت به نظر اجمال نظر می‌کند. اخلاق به چیزی می‌گویم که مناسب با حداکثر شدن ریال باشد، اگر چنین فرضی شد. خب یک نحوه مصلحت متناسب با آن پیدا می‌شود. خب یک کمیت دارایی شما دارید، من باب مثال در چنین فرضی، در یک چنین نظام فکری که عرض شد، اگر به ربا بدهید، صحیح است دیگر! ضرر هم آن است که از آن مقدار که دارید، حفظ که نشود

هیچی، کم هم بشود. باز اگر بنا به تعریف، رشد را تعریف کردید، حالت وضع عادی‌تان را هم تعریف کردید، وضع بحران و ضررتان را هم تعریف کردید.

پس ابتدائاً ما مدعی هستیم که تعریف از رشد، رکود، بحران، نمی‌شود مگر با یک مبنای فلسفی خاصی. حالا کسی که قائل نباشد به این که باید در تعاریف هم فلسفه دخالت می‌کند، آن که قائل باشد، می‌گوید من کاری به این حرف‌ها ندارم، شما صد تومان اضافه گیرتان بیاید، یعنی اضافه شد، صد تومان هم کم بکنید یعنی کم شد [تبدیل نوار] بردنش در این دست اندازهای عقلی برای چه؟! این دسته از آقایان می‌گویند اصلاً حکم ناظر بر این دقت‌های عقلی نیست. عرف می‌گوید این آقا حالا پولدار تر شده، وضعش بهتر شده از نظر اقتصادی، حالا ورشکست شده، نادر شده مفلس شده، دیگر حالا بگوید این مفلس شدنش خوب است دلیل بر بالا رفتن اعتبار اقتصادی اش هست، آن سرمایه دار شدنش از نظر اقتصادی دلیل بر نکث است اعتبار که اثر که نمی‌فهمد احکام هم خطاب شده به عرف، مخاطبش عرف است.

تعریف ضرر و رشد مربوط به عرف است. متخصص می‌تواند بگوید الآن شما متضرر می‌شوید بنا به همین تعریف عرفی یا به طرف رشد می‌روید بنا به تعریف عرفی یا نه رشد است و نه زیان. پس تعاریف مان را لازم نیست از عقلا و علما تحویل بگیریم. نظر متخصص را هم که می‌خواهیم نمی‌گوییم تعریف برای مان بساز و بیاور! می‌گوییم همین را که عرف می‌گوید، این الآن در کدام وضعیتش است، توصیف بکن؟!

می‌گویند اگر ضرر هم بود، - خوب دقت کنید! - ضرر عرفی هم بود یا می‌توانید اثبات کنید که مصداق ضرر اخروی است یا نمی‌توانید؟ اگر توانستید اثبات کنید مصداق ضرر اخروی است، بله حکم داریم نباید انجام بدهید. ولی اگر ضرر دنیوی بود چه طوری می‌خواهید فتوای به حرمتش بدهید؟ اگر ضرر به غیر است، می‌توانید بگویید: «لا یحل مال عمر الابی بنفسه» حق تصرف در محدوده اختیار غیر را شما ندارید مگر به اختیار خود او؛ او اگر مخالف بود در تصرف شما، تصرف شما ولو در مال خودتان اختیار او را، ولایت او را صدمه بزند؛ آزار به غیر باشد، بسیار خوب! من باب آزار به غیر بودن، سلب کردن حقوقی را که خدا به او داده، اگر نبود ضرر به خودتان بود، ضرر دنیوی هم بود! حالا اثبات شد سیگار کشیدن ضرر دارد، چه کسی گفته ضرر

دنیوی علت حرمت باشد؟! ولی اگر اثبات شد اضرار به غیر است، چرا دلیل داریم که شما حق ضرر زدن به غیر، تصرف در محدوده اختیارات غیر را ندارید.

خود موضوع حکم را هم باید نگاه کرد. خود موضوع حکم یعنی چه که باید نگاه کرد؟ یعنی به لحاظ لوازم که کسی نباید موضوع نگاه کند. مگر لوازم عقلی باشد و آن لازمه عقلی خودش حکم داشته باشد. اگر شرع کرد که «ولا تعاونوا علی الاسب و العدوان» معاونت بر اسم عدوان چطور است؟ حرام است.

اگر یک حکمی داشته باشیم که «معاونه الظالمین فی ظلمهم» حرام هست، شما اگر فعل تان به نفسه عین معاونت باشد، خب حرام است. به لازمه معاونت باشد و لازمه، لازمه عقلی باشد، یعنی القاء احتمال خلاف را بکند، احتمال دیگری را نگذارد بیاید جلو، برهاناً تمام بکند، لازمه این، مساوی است با این. آن هم حرام است. ولیکن فروش انگور به کسی که خمار هست و شما عرفاً می‌دانید برای خمر درست کردن است، ولی یقین ندارید، حالت یقین برایتان نیست.

آقای س: علم و عرف است.

استاد حسینی: چطور؟

آقای س: [؟]

استاد حسینی: علم و عرفی را می‌فرمایید، عیبی ندارد.

آقای س: [؟]

استاد حسینی: در سطح آن می‌گویند عیبی ندارد.

س: [؟]

استاد حسینی: نه ظاهر فتاوا این طوری است، می‌خواهید رجوع بفرمایید! ظاهر فتاوا این که علم اجمالی را در اینجا منجز نگرفتند. اگر شما احتمال می‌دهید ایشان دلال باشند بخواهد بخرد، این یک پارتی، این یک بسته، این یک خرید را که می‌کند برای فروختن به میدان هست. احتمال می‌دهید اصلاً بخواهد کشمشش

بکند، شیره اش می‌خواهد بکند، می‌خواهد بفروشدش به خارج، متن فتوای فقهی این طوری هست که جواز است.

آقای س: یکی برای [؟] عرف است که درصددش دلیل داشته باشد [؟]

استاد حسینی: بله. این رجوع باید به رساله بشود، اینجا را باید علاج کرد [خنده استاد] علم اجمالی آن جایی حجت هست که تکلیفی روی شخص شما آمده نه روی غیر، آن وقت ارتکاب به اطراف اجمال اشکال پیدا می‌کند. موضوع تکلیف عمل خودتان باشد. حالا! آن بحثش سر جای خودش.

من دارم یک معامله ای می‌کنم خود معامله حلال است، نهی ای روی من نیامده، ولو بالاجمال، نفس موضوع کار من ها! نفس موضوع کار من نیست موردی که بگیردش. حالا یک نقض آن طرفی هم به برادر عزیزمان می‌کنیم، عرض می‌کنیم که اگر موضوع علم اجمالی نفس خود معامله نباشد، آن وقت مجموعه دیگری لازم می‌آید در هر معامله ای. چوب هم می‌خواهید بفروشید این که آیا تا کجا به نفع ظلمه عالم می‌شود تا کجا به نفع - به حضورتان که عرض کنم که - ولات حق می‌شود، چوب می‌خواهید بفروشید، انگور نیست. گج می‌خواهید بفروشید، آهن می‌خواهید بفروشید، حالا آن بحثش سر جای خودش محفوظ است.

غرض این است که خود معامله، نفس کاری که دارید انجام می‌دهید، خود همین مورد لحاظ هست. این در الگوی رشد تفسیر می‌شود، این به دقت عقلی است. تازه آن دقت عقلی‌تان هم در آن صحبت دارید. سببیت عقلی را در شکلی که بتواند تمام بکند، یعنی منحصر بکند، تمام می‌شود.

خب حالا چه نتیجه ای می‌خواهیم بگیریم از این قسمت؟ شما عرض کنیم این که می‌گویند مصلحت نظام، این بر این معنا آیا علی فرض بر این که مصلحت نظام لازم باشد رعایتش به چه نحو می‌شود؟ ضرر نمی‌شود زد به نظام مسلمین عیبی ندارد، حرف تمام. ولی عدم النفع ضرر است؟ عرفاً ضرر نیست. اگر عرفاً عدم النفع - خوب دقت کنید - ضرر باشد، صبح تا غروب ماها چندین میلیارد ضرر می‌کنیم. چون هر کدام مان فرض دارد که در یک مشاغلی باشیم که نفع بکنیم؛ حالا اگر بگویید نه چندین میلیارد تعارف است به حسب وضع طبیعی که دارید، خب به وضع طبیعی هم که داریم یک مثلاً دارای مختصری هم اگر برادرها داشته باشند، این را

امروز بروند بدهند آن را به - به حضورتان عرض کنم که - سکه نمی‌دانم فردا بفروشند آن را - به حضورتان عرض کنم که - سر سال که می‌شود کلی ممکن نفع کرده باشند. ممکن هم هست ضرر کرده باشند. حالا یک نفر از برادران رفته خریده یک چنین کاری کرده، فرشش را فروخته روی موکت نشسته داده سکه سر سال فرض کنید ده هزار تومان سود گیرش آمده، آیا آنهایی که فرششان را نفروختند و ندادند سکه، صحیح بگویند ما امسال ده هزار تومان ضرر کردیم؟ عرف چنین چیزی را نمی‌گوید. می‌گوید نفع نکردید، نه این که ضرر کردید. می‌شود تفسیر از ضرر و نفع را عوض بکنید غیر عرفی اش بکنید و بعد هم لقب ضرر به آن بدهید، می‌شود چنین کاری را کرد؛ ولی عدم النفع یک چیز است، ضرر یک چیز است! ولی اگر شما یکی از برادران فرشش را فروخت و سکه خرید و تا آخر سال و بعد آخر سال حساب کردید از پول فرش ده هزار تومان کمتر شده، صحیح است بگوید چه چیزی؟ بگوید ضرر کردم. این حالا نمی‌تواند آن فرش را بخرد، باید یک فرش بخرد که فرضاً یک متر دو متر کوچکتر از آن فرش باشد. صحیح است بگویم ضرر کرده.

بنابراین قول، رشد به عنوان یک امر اجتناب ناپذیر شمرده نشده، اصل در موضوع قرار نگرفته. تغییر به عنوان یک امر اجتناب ناپذیر اصل قرار نگرفته که بگوییم یا حتماً رشد است یا ضرر است. بنابراین قول، تغییرات هم الهی هست یا الحادی، طبیعتاً دیگر فرض ندارد دیگر، موضوعاً منتفی می‌شود.

آیا مصلحت، یعنی حالا سعی کنیم یک رشدی را بخواهیم به دست بیاوریم برای نظام اسلامی، آن هم رشد مادی! می‌شود حکم تعطیل کرد؟! پس مفروض در اینجا این است که حکم اولاً مبتلا به هست به چه میزان مبتلا هست؟ به میزانی که عرف احراز بکند. حالا که مبتلا به هست، این را ترک بکنم برای یک چیزی که به دست بیاورم نفعی برای حکومت؟ می‌گویم نه خیر!

طبیعی است چنین افرادی بگویند سلب اختیار از مردم در تمام این مواردی را که می‌گویید مصلحت انقلاب ایجاب می‌کند، اینها هیچ کدامش بینه شرعی و حجت شرعی ندارد. ما در اینجا سعی مان بر این است که نظر مخالفین را دقیقاً سعی کنیم کلیاتش را لااقل اشاره کنیم تا وقت پاسخ هم - بحول الله و قوه - نظر به آن داشته باشیم و ببینیم آیا واقعاً حرف حسابی دست‌شان هست؟ یا این که قصور دارند از فهم آن مطالب؟ حقاً ولی لازم

دارند، ولی به معنای این که سرپرست و صغیر در امور اجتماعی صغیرند، مکلف هم نیستند. آدمی که این طوری فکر می‌کند مکلف هم نیست. آدم‌های بدی هم نیستند حالا حتماً بگوییم جهنمی هستند، نه! بعدش هم بالغ نشده فکرش. اینها برخورد می‌کنند به فرمایش امام. امام می‌فرماید والله کسی که امروز فریاد نزدند مرتکب کبیره است. حالا بالاتر، خطاب به مراجع هم می‌کند. می‌گویند این آخر این چرا این حرف را زدید! این را این بیان امام را حمل به خطابه می‌کنند برای تحریک. این که یک واقعیتش هم، واقعیتی هم هست در کار، ممکن است اینها نبینند، نه! نمی‌تواند درک کند. شما به بچه صغیر محرمات نگاه را بگو، چه می‌فهمد، هیچ ادراکی از مطلب ندارد. بگوید نظر به ریبه حرام، ریبه ای در ذهن این به وجود نمی‌تواند بیاید تا بگوید نظر به ریبه حرام است. اگر کسی بفهمد البته خود امام هم فرمودند کسی که یا فقیه نیست، حق فقاقت است یا مؤمن نیست حق ایمان است. کسی که مثلاً قائل به حکومت نباشد.

خب کسی که قائل به حکومت نیست بنا به این تعریف یا می‌گوید حکم نافذ نیست یا مجتهد نیست، متجزی است. در بحث عبادات می‌تواند نظر بدهد. این وقتی است که می‌خواهیم به آنها احترام بگذاریم ها! اگر احترام نگذاریم چه می‌گوییم؟ می‌گوییم مؤمن نیست حق ایمان، می‌فهمد و به خاطر دنیا همراهی نمی‌کند. او متجزی است، جامعه را نمی‌شناسد، زمان و مکان را نمی‌شناسد. موضوعات را در زمان و مکان نمی‌بیند، انتزاعی نظر می‌دهد. خب طبیعی است که بگوید که حکم فقیه نفوذ ندارد، حتی در مسئله رویت هلال.

مضر به این نیست که عادل هم باشد، بهشتی هم باشد، متجزی هم هست، در جزئی از احکام خدا صاحب نظر است فتوی دارد. اگر تعریف اجتهاد را محدود بکنیم به صرف استنباط، استنباط احکام کلی، نه بگوییم بخشی از اجتهاد این است، مجتهد هست، اگر تصرف در تعریف بکنیم، شاید بشود گفت مجتهد مطلق است؛ ولی از آن اگر طرف ملاحظه کنیم تعریف را، حداکثرش متجزی است بالاتر از متجزی نیست. طبیعتاً ولایت را هم نمی‌تواند ولایت مسلمین را به عهده بگیرد به دست بگیرد.

یک بزرگواری را به خاطر آمد که نام شریفش را نمی‌آورم، من شخصاً ارادت به تقوا و زهد فردی ایشان داشتم - خدا درجاتش را عالی کند - صاحب نظر دقیقی هم در علم اصول بود، فقهش هم قوی بود، این بزرگوار

خب احکام حکومتی را به این نحوه اصلاً مسائل حکومتی را نمی‌توانست این رقمی ببیند. روی حساس ترین چیز در مجلس خبرگان بحث شد، ایشان جزء مخالفینی یک مطلبی بود؛ یعنی موافق شدید بود که کلمه حقه دنبال مذهب شیعه آورده بشود، ما هم موافق بودیم. ایشان از مجلس قهر کرد و تا قهر کرد هم مجلس خب یک عده ای بلند شدند رفتند بیرون و بلافاصله تنفس دادند و مجلس را تعطیل کردند، به خاطر ایشان، عملاً به خاطر ایشان بود. بعد ایشان را بردند داخل اتاقش صحبت کردند که اطراف ایران همه اش سنی نشین هست، اگر این صحبت بشود، خون راه می‌افتد. از اتاق بیرون آمد من رفتم جلوی ایشان گفتم که آقا شما محکم باشید روی حرف. گفت نه نه نه، اسمش را نیاور شما هم دست بردارید، گفتم چرا؟ گفت می‌گویند خون راه می‌افتد. دائماً تند تند پشت سر هم می‌گفت خون راه می‌افتد. حالا نظیر این مطلب پیش آمد کسی خدمت آقا آمد و عرض کرد که آقا فلان قید را برداریم برای فلان گفتند خیر! همه مردم می‌گویند این قید لازم است. اشاره کرد کسی که مثلاً ممکن است خون راه بیفتد گفتند مردم دفاع می‌کنند از این مطلب، مردم حاضرند خون بدهند. نظیر این مطلب وقتی به امام گفته می‌شد، امام نمی‌گفت که من می‌گویم خون هم راه بیفتد صحیح است، این همین مطلب را که صحت خون دادن برای یک مطلب باشد همین را آقا می‌گفت، گفت مردم دفاع می‌کنند وقتی می‌گویند قید آن بزرگوار - به حضورتان که عرض کنم که - آدم بسیار مقدس و متدینی هم بود ها! اسم خون که می‌آمد دیگر ترمز می‌کرد. همان بزرگوار در قضایای این اصلاحات ارضی و - به حضورتان عرض کنم که - قضاوت حکام شرطی که پیش آمد، می‌گفت قضاوت مشغول قتلند و غارت.

اصلش این که انقلاب باید چه کار بکند، روحیه عمومی باید چه طوری شود، نظام چه طوری جلو برود، چه لازمه اش هست؟ الان این حرفی را که آخر کار، می‌گوییم اثبات کنیم. این که مبتلابه ما برای عمل به احکام جزئی نمی‌تواند باشد، جریان تغییر هست. تصرفات باید واقع بشود تا وقتی که قدرت جریان احکام واقع بشود، این را اصلاً متوجه نبود.

من صحیح هم می‌دانم آدم در نماز شب اسمش را بیاورد ها! اگر یک وقت توفیق پیدا کند، آدم خوبی می‌دانم، معتقدم خود که حضرت نایب الامام امام خمینی هم دوستش می‌داشت شدیداً. از نحوه برخورد ایشان

بر می‌آمد که دوستش دارند. فرضاً در خبرگان که می‌رفتیم آقا یک دفعه که رفتیم خدمتشان، آقا به نظر به بعضی‌ها پیدا بود که نظر پر مهر اخلاقی می‌اندازند. آقای - خدا حفظش کند - جناب آقای حاج میرزا جواد آقای طرخوانی تهرانی خب آقا به ایشان با نظر اخلاقی با محبت خاصی نگاه به او می‌کردند. او بزرگواری است که الآن عرض کردیم این با نظر با محبت اخلاقی نگاه به او می‌کردند، این طوری نبود که خدای نخواستہ با نظر کم اعتنا یا این که اعتناً مثلاً سیاسی به او فرقی بگذارند، نه این طوری نبود! حالا این مطلب مهم است و این پشتوانه این عناصر این رقیمی خوب و پاکیزه، اینها پشتوانه می‌شوند برای یک طرز تفکر و طرز توجه به موضوعات که آنها بالواسطه خودش یک مشکلات مهمی را به وجود می‌آورد برای جامعه اسلامی. انگار اگر کسی بخواهد مثال بزند، انگار این ایمان این، دین این می‌شود سنگر، آن که می‌آید در این سنگر می‌نشیند و حمله می‌کند، آن یک کسی دیگر هست. بلکه صحیح است که آدم بگوید این ایمان می‌شود سنگر برای پرورش یک فکر، بعد دیگری می‌آید روی آن فکر می‌نشیند از آن فکر ضرر می‌زند به جامعه اسلامی و تضعیف می‌کند روحیه مسلمین را. این که موضوعات را عرفاً خود موضوع را لحاظ نکنند، نگاه نکنند، ببینید چه حکمی ناظر به آن هست یا بگویند این موضوع در رابطه با موضوعات دیگر در خارج محقق شده، یعنی در یک مکان خاصی و در یک شرایط خاص انقلابی هم شما مواجه به آن هستید، یعنی در یک زمان خاصی است. حالا ما یکی از جهات را ما فرض می‌کنیم. ما فرض می‌کنیم انقلابی شده، افکار همه شان مسائل اسلامی را بلد نیستند، مظلماً اجتماعی را هم می‌فهمند، فکرهای جامعه را هم ما می‌گوییم در امور حسی یا درس خواندند مطالب چپی‌ها را یا مطالب راستی‌ها را، یعنی یا مطالب غرب را خواندند یا مطالب کمونیستی را خواندند. در بخش تجربی چیز دیگری که در آن جامعه نبوده که! حکومتی نبوده که بخواهد چیز تجربی حاصل بشود! شما در این ظرفیت می‌آیید می‌خواهید حاکم باشید، اسلام را حاکم نکنید. نیاید در عالم خیال، خیال کنید که ما راه‌های تجربی پیاده کردن احکام را بلد هستیم، اینها هم همه موافق به پیاده شدن آن هستند، الحمد لله درجه اخلاقیاتشان هم بالا هست، اگر یک حکمی بر ضرر مادی شان هم بیاید همراه هستند، همه اینها به نفع جریان احکام هست، هم داخلی‌اش در یک قسمت انسانی‌اش است. این را سریع عرض می‌کنم! جاده کشی‌ها و تکنولوژی و

الگوهایی - به اصطلاح - اعتبارات و همه ساختارها هم به نفع ما هست الحمد لله. خارج هم هیچ گونه - به اصطلاح - ضعفی اسلام ندارد، حالا ما می‌خواهیم بر خلاف این که قدرت اجرای احکام داریم، اجرای حکم غیر خدا را بکنیم. [پایان نوار اور و شروع نوار دوم]

شما خیال می‌کنید اگر به تعداد ملک هایی که در ایران بود، شما قاضی خوب داشتید، به تعدادش افراد صالحی که بتوانند کنترل کنند داشتید، اسناد لازم داشتید و همه خصوصياتی که لازمه پیاده کردن بود و همه از نظر انسانی امکاناتش و - به حضورتان که عرض کنم که - اینها آن وقت بعد می‌گفتند که بیایید ضابطه معین کنید که به عرف محل آن گونه زمین بدهید به مالک یا فلان بکنید؟ طبیعتاً نه. این یک تناسبات دیگر داشت یک جای دیگر بود. ولی آن وجود ندارد، آن وجود ذهنی خیالی است. در عالم خیال شما واقع است. در عالم خارج شما هستید و این جامعه با همه به فرمایش امام ۵۰ سال خرابکاری هایی که واقع شده بود از ناحیه رضاخان و فرزندش در فرهنگ مردم، بلکه با سابقه بسیار طولانی که - به حضورتان عرض کنم که - فساد و ظلم بوده. شما با این مطلب روبرو هستید. نباید خیال بکنیم خیلی خب ما فردا صبح علی فرض این که مطلب تمام شد دلیل فقهی آن که معامله با اسکناس مصداق بیع صحیح، شرعی نیست. یکی از عوضین مجهول است. شما این گونه نیست که بتوانید بگویید فردا معامله با اسکناس حرام است. گاهی آدم خیلی شکر خدا می‌کند که این آقایانی که به صورت تجریدی و تجزیه ای ملاحظه می‌کنند امور را و جدای از عالم فکر می‌کنند اینها اسکناس را نمی‌شناسند، اداره را نمی‌شناسند، اینها خیلی خوب است واقعا. اگر این ها، اینها را می‌شناختند آن طوری که هست، یعنی می‌شناختند که - به حضورتان عرض کنم که - اسکناس این اعتبار معینی نیست پشتش. اگر معامله اعتباری هم باشد، باید اعتبار معین باشد، اگر گفتیم معین نیست. - به حضورتان عرض کنم که - اگر بدانند که مثلاً خیلی از معاملاتی که واقع می‌شود، اینها کنه اش چه چیزی است؟ ما می‌ترسیم یک مرتبه ادعا بکنند که همه این معاملات باطل هست. الآن که حکومت اسلامی آمده صبح سر کار به جای اینکه صبح ۲۲ بهمن حضرت امام بگویند از فردا صبح همه وزارت خانه ها و ادارات باز باشد و مردم سر مشاغلشان

باشند، اینها می‌گفتند نه، چرا گفتید این خلاف دین ما انزل الله هست، بفرمایید از فردا صبح کلیه ادارات تعطیل است تا وقتی که به روش صحیح، الهی تدریجاً باز بشود.

خب این تمام ضوابطی را که برای خرید، فروش، الی آخر مقرر شد، اینها در دستگاه آن طور ملاحظه موضوع که موضوع را در حقیقت موضوع بریده ای از زمان و مکان می‌بیند، همه تصرفات باطل هست. خب صریحاً بعضی می‌گویند، می‌گویند اقتصاد اسلام - خودم شنیدم ها! - می‌گویند اقتصاد اسلام با اقتصاد غربی بهتر هماهنگ در می‌آید. می‌گویند برای اینکه آنجا آزادی های فردی حفظ شده، رعایت شده.

ادراکش از اقتصاد غرب هم ادراک انتزاعی هست ها! نه اینکه خیال کنید که آن را هم می‌شناسد ها، آن هم بالمره نمی‌شناسد. از آن بدتر این که یک معاملاتی زمان شاه بوده، در معاملات زمان شاه توزیع پول نفت به نفع شاه و دار و دسته وابسته به او و سمپادها، وابسته های بالواسطه داده می‌شده، یعنی چه؟ یعنی حالا یک تاجر شخصاً رفاقتی به دربار نداشته، ولی قانون شان این مطلب را ایجاب می‌کرده که اینهایی که وابسته بالواسطه هستند - به حضورتان عرض کنم که - تقویت بشوند. کاغذ می‌آمده سفارش می‌داده، خب این یک دهم این کاغذ - فرض کنید که - برای فتوکوپی مصرف می‌شود، می‌آمده می‌سپرده به بانک مرکزی و تقاضایش را هم رد می‌کرده. بانک تضمین می‌کرده برای آن شرکت مولد کاغذ، کل این پول را، یعنی ده برابر را. به دلاری یکی چند؟ به دلار یکی هفت تومان. دلار یکی هفت تومان چه طوری به دست می‌آید؟ در صورتی به دست می‌آید که یک: دلار نفتی باشد، دو: نفت مخصوص مصرف یک عده خاص باشد، چرا؟ هر دو تایش را اشاره می‌کنم خدمتان ها! این به هیچ جای فقه هماهنگ در نمی‌آید ها! دلار نفتی بودنش یک اشکال، مصرف یک عده دیگر خاص این به فقه جور در نمی‌آید. یعنی اگر این می‌خواست فرش بفروشد، کاغذ بخرد از خارج بیاورد دلاری یکی هفتاد تومان پایش تمام می‌شد، نه یکی هفت تومان. یک دهم را هم از او شرکت خارجی نمی‌گیرد، تمام پول را می‌ستاند، یعنی اگر مثلاً یک میلیون دلار می‌خواهد کاغذ وارد کند، فرض کنیم، آن وقت می‌باید صد میلیون دلار بدهد. صد میلیونش هم به دلار یکی هفتاد تومان بدهد. اگر خودش خریدار بود، شبکه بانکی در کار نبود، اعتبار نفتی هم پشت قضیه نبود. حالا چرا می‌گوییم که دلار نفتی را به یک عده خاص دادند؟! خب

اگر دلار نفتی را بخواهند تقسیم بکنند در همه مردم، یعنی به همان اندازه که خرج تهران می‌کنند، خرج کل کشور بکنند، بگویند این پول مال مسلمین هست، برای کل مسلمین، برای روستا هم ما سهم بگذاریم، برای به نسبت سرانه؛ مثل ارث، مثل تقسیم را که در بیت المال از علی بن ابی طالب - علیه الصلوٰه و السلام - نقل شده، ارث وقتی که از پدری باقی می‌ماند نمی‌گویند آهان! آن برادری که عالم است یا دکترا یا ارتشی است یا تحصیل کرده هست و مثلاً به او مثلاً یک مقدار بیشتر بدهید از آنهایی که تحصیل نکرده هستند. آنهایی که تحصیل نکرده هستند هم بیشتر بدهید از آنهایی که صغیر هستند. ارثی وقتی باقی می‌ماند می‌گویند آقا بچه صغیر با آن که دانشمند است یک قدر سهم دارد، هیچ فرقی ندارد. این پسر است، آن هم پسر است - به حضورتان - پسر بر این سبک تر از پسر بر آن نیست. اگر بنا شد که مال مسلمین باشد و بنا شد تقسیم بشود به نفع مسلمین و به نفع مساوی شان هم تقسیم بشود، آن وقت معنا نداشت که شما تمرکز جمعیت در شهرها این طوری ببینید که! شما اگر بیایید حالا مال این آقای تاجر را به محاسبه بکشید اینها، دادشان بلند می‌شود. حالا بدتر از مالشان به محاسبه کشیدن، داد زدن یک وقت می‌گویید که این مالش، مال شرعی بوده و مخمس هم بوده و چرا گرفتید یک حرفی است. یک وقتی است قانونش را می‌آیند عوض می‌کنند. می‌گویند ایشان در این بخش از تجارت نمی‌تواند این طوری این کار را بکند. بعد می‌آیند نحوه توزیع اش را هم این پول نفت را شما اگر بخواهید جایی پانزده درصد یا بیست درصدی را که زمان شاه از مردم کشور در شهرها بودند مصرف آنها می‌رساندید بیایید روی صد در صد تقسیم کنید، خب کم می‌رسد، کم که رسید، اسکناس شما پشتوانه اش این کالاها اگر هست - به حضورتان عرض کنم - اگر در سطح تولید ناخالص ملی تان هست آن جنس ها گران می‌شود. بعد این آقا می‌گوید که این کارها را گرانی شده پدر مردم را در آوردند به خاطر این کارهای باطلی است که کردند. خب این را خارج از زمان و مکان می‌بینید. یک وقتی کسی می‌گوید گرانی خوب است؟ نه گرانی بد است، کسی نمی‌گوید گرانی خوب است، ولی بدتر از گرانی دزدی است. مال یک عده ای را دادن به یک عده دیگر که صحیح نیست که. وقتی که دلار نفتی شد، خب به همه مردم می‌رسد. آن وقت خواستید به همه بدهید، جنس گران می‌شود. شما اگر یک مهمانی داشته باشید برای سی نفر غذا دارید تا دیروز سی نفر را

دعوت می‌کردید. امروز سیصد نفر بیایند، بگویید حق سیصد نفرشان هست، خب قبلاً نفری بیست تا قاشق گیرشان می‌آمده، حالا نفری دو تا قاشق گیرشان می‌آید، نفری دو تا قاشق هیچ کس سیر نمی‌شوند، می‌گویند برای چشیدن بود، همه هم انتظاراتشان بالا می‌رود و همه هم اوقاتشان تلخ می‌شود، می‌گویند گرسنه مان است.

بخواهید - به حضورتان عرض کنم که - برنج‌ها را هم بریزید در آب با قرمه سبزی‌ها آش درست کنید، دیگر مزه قرمه سبزی نمی‌دهد. دیگر کولر و یخچال و فریزر ندارد، دیگر حداکثر پنکه دستی می‌شود. بعد بگویید فقر عمومی کردید، نه این که عدالت کردید در ثروت تقسیم کردن. خب شما متوجه نیستید شرایط زمانی، مکانی. مولدش خود ملت که نبودند، سطح تولید ملت که برابر - به حضورتان که عرض کنم - مصرفشان نبود که شما این حرف را می‌زنید. همان وقت من می‌خواهم بگویم دوری از زمان و مکان به این اندازه هست که اینها اطلاع داشتند از فقر - به اصطلاح - فقرا و ضعفا و کشاورزها و زحمت کش‌هایی که در کشور بودند، نه این که بی اطلاع بودند. از دهات، برایشان اطلاع می‌آمد. هیچ وقت تحلیل این که چرا اینها فقیرند؟ چرا اینها این طوری هستند؟ اینها که داخل شان همه شان که نمی‌شود بگوییم خل هستند. اینها که مثلاً اگر داخل شان چهار تایشان می‌آیند در دانشگاه می‌روند، می‌شدند رئیس و - به اصطلاح - می‌شدند مثل آن مردک ارسنجانی و نظیر آن مردک‌هایی که - به اصطلاح - سر کار می‌آمدند. نمی‌شود بگویید که همه اینها خل هستند که آنجا در آن دهات هستند. نمی‌شود هم بگویید - به حضورتان عرض کنم که - اینها - به اصطلاح - اینهایی شان که نیامدند در شهر که آنها خل بودند. این نه باباجان! این نحوه پرورش و نحوه گزینشی و نحوه توزیعی که انجام می‌گرفت، توزیع باطل بود. حالا سیر برای اصلاحش هم هست، نه این که صبح می‌شود، همین صبح، گفت که آقا ما فردا صبح یک مرتبه صور اسرافیل می‌دمیم و اوضاع عوض می‌شود و یک طور دیگری می‌شود و حکومت اسلامی سر کار آمد، بلافاصله درست می‌شود. و در این سیرش برای رساندن خواه و ناخواه مطالبی واقع می‌شود که به نظر کسی که انتزاعی نظر به عینیت می‌کند باطل است. به نظر کسی که امور را نمی‌بیند، می‌گوید اینها بر خلاف عمل می‌کنند، چرا می‌گویید مبتلابه نیست! بالجمله ملاحظه در نهایت

صحبت، ملاحظه مبتلابه و عدم مبتلابه خاصاً برای ولی در پیاده کردن احکام، این کاری نیست که عرفی باشد، این کاری نیست که بشود بدون ملاحظه امور انجام بگیرد و این امر هم بنا به توضیحی که بعداً می‌دهیم حاکم هست بر تمیز حتی مردم که چه خاص بر گزینش شان. و - به حضورتان که عرض کنم - در تشخیص مصلحت و مضرتی هم که می‌دهند عباد در انجام تکلیف‌هایی هم که در خانه شان هم زندگی می‌کنند که می‌گوید امروز این لباس را بخرم یا این خانه را بخرم یا این فرش را بخرم یا این - به اصطلاح - مصلحت‌هایی را که می‌بینید، آن مصلحت‌ها تابع تنظیم مصالحی است که ولی می‌کند. نهایتاً این می‌شود که پاسخ این آقایان باید عرض کرد، تطبیق به موضوع، به این معنایی که از عرف شما بیان می‌کنید نیست. این عرف را هم کنار می‌زنید. شما معنایش این که تغییر و زمان و مکان را نبینید، انتزاعی می‌فرمایید از عرف، بعد برای او این حکم را می‌دهید و - به حضورتان عرض کنم که - آن موضوعاتی را که می‌گویید اینها موضوع احکام هستند در خارج، اینها در خارج اصلاً واقع نیستند، یک موضوعات دیگری واقع هستند.

می‌گویند افراد مثلاً اداره یا فلان یا فلان در آن متخلف در آمده، قضات یا چه متخلف در آمده، شما اگر غرضتان این است که اسلام باید بین ملائکه‌ها بیاید پیاده بشود، خب ملائکه‌ای ما در خارج نداریم در بین این آدم‌ها، عدول هم تعدادش این طوری نیست و قدرت اداره شان هم آن طور نیست که بتوانند این کار را انجام بدهند. حالا الان ما بیاییم همین الان کسی تصمیم بگیرد که انفال را تقسیم بکند به مساجد، کار خوبی هم هست! و ائمه جماعات مساجد سراسر ایران اداره - به اصطلاح - امور کشاورزی زمین‌هایی که مال دولت هست، شیلاتی که مال دولت هست، انفالی که مال دولت هست، معادنی را، منابع طبیعی که مال دولت هست، اینها را به دست بگیرند، شما چند تا امام جماعت می‌شناسید که هر کدامشان به اندازه یک مدیر کل بتوانند اداره کنند و بغل دستی‌ها آنها را اداره نکنند. آنها هم هیئت، چطور؟

آقای س: باید بچرخانند.

استاد حسینی: خب اگر نیست، حالا ما می‌آییم همین را می‌بریمش در اداره، اگر می‌گفتید هست، می‌گفتیم پس حالا بیایید اینها را از بیرون بردارید، بیاورید در وزارت صنایع، در وزارت بازرگانی، در وزارت، در وزارتخانه

هایی که داریم، وزارت معادن و اینها. اگر نیست، نگویید چرا وزارتخانه - به حضورتان عرض کنم که - متخلف شد؟ خب این راه دارد و طول دارد تا بشود نفوس را درست کرد. همان جنگی را که این همه بد گفتند به آن، این طایفه ای که واقعاً متحجرتند از نظر فکری. آن طایفه ای که می گفتند این دکتر مهندس های آینده هستند که کشته می دهیم، نگویید صد هزار تا کشته شده، بگویید صد هزار تا دکتر و مهندس. حالا از قضا خیال می کرد که حالا ما خیلی هم برای دکتر و مهندس - به حضورتان عرض کنم که - چیز می دهیم، این بنده خدا نمی فهمد که یعنی چه که این جنگ هست علت بقاء اسلام در ایران و علت عظمت اسلام در جهان و به زور همین جنگ اگر بشود اداره را اصلاح کرد، اگر بشود - به حضورتان که عرض کنم - مظلوم را بر طرف کرد، اگر بشود پرورش ایجاد کرد، که آقای خمینی داشت چه کار می کرد به وسیله این جنگ، این که دلیل نمی شود سر آن که.

حالا واقع مطلب این است که قضیه حکمین اینجا واقع نشد که کسی شمشیر بکشد روی آقای خمینی بگوید که یا جنگ نکن یا - به حضورتان عرض کنم که - می کشم. ولی با نیش زبان همین کار را کردند. اینها با نیش زبان متفرق کردند، وسوسه انداختند، یعنی شیطان از - به اصطلاح - به وسیله اینها دائماً تضعیف کرد جنگ را تضعیف کرد، تضعیف کرد تا آنجایی که فشار آورد به خود آقا. واقعاً همین واقع شد و این را علاج باید کرد. این را باید علاج کرد مطلب را. باید دید که این - به اصطلاح - ریشه اش کجاست؟ بحث ولایت از اول تا آخرش برای همین است، برای چیز دیگری نیست! آدم احساس خطر می کند نسبت به وضع اسلام و مسلمین نسبت به آینده که آنهایی که به آقا این طوری کردند به حضرت آیت الله خامنه ای چه می کنند، روز مبدا خدای نخواستگه اگر - به اصطلاح - البته حالا که اتحاد هست و امیدواریم همیشه هم متحد باشند و همیشه هم حرف ایشان را همه گوش بکنند و این ها، ولكن حوزه چه می خواهد بکند؟ و من ضعف دانشگاه را دقیقاً بر اساس ضعف حوزه می دانم که آن را سر جای خودش بحث می کنیم. حالا - ان شاء الله تعالی - دیگر از جلسه آینده وارد می شویم در بحث اثباتی اش که ببینیم ابزار هدایت رهبری چه طور می شود - ان شاء الله تعالی - و صلی الله علی محمد و آل محمد. (اللهم صل علی محمد و آل محمد).

آقای معلمی: این جزوه ها را دست دست جلد کنید، از جزوه یازده تا بیست که خدمت برادران هست می آورند منظم اسم تان را هم می زنم در خدمت آقای امیری تا روز یکشنبه، بعد یکشنبه اگر کسی آورد برایش جلد نمی کنیم. چون در چاپخانه امکانش نداریم. روز یکشنبه بدهید تحویل تا برایتان جلد شود.

بسمه تعالی

ولایت مطلقه فقیه دور سوم

جلسه: ۲۳

۶۸/۰۶/۱۱

استاد حسینی:.... و اعوذ بک من شر نفسی و من کل سوء و من شر کل ما اخاف و احذر.

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد - اللهم صلى على محمد و آل محمد - و على اهل بيته المعصومين المنتجبين المكرمين و اللعن على اعدائهم اعداء الله من الان الى يوم الدين.

بارالها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران، کلمه باطل را از زمین بر کن، آنچه وعده به ولیات فرموده ای هر چه زودتر به وی عنایت فرما، نایب رشید ولی ات حضرت آیه الله خامنه ای را مؤید و منصور بدار، لشکر اسلام در همه جبهه ها پیروز گردان، لشکر کفر در همه جناح ها مخذول گردان، شهدای انقلاب اسلام را محشور به حضرت سید الشهداء بفرما، معلولین جنگ را شفای عاجل کرامت فرما، انتقال ما را از این عالم به عالم دیگر به وسیله شهادت در راه خودت و برای خودت «خالصاً لک» تفضلاً قرار ده، علل و امراض ظاهری و باطنی ما را شفای عاجل کرامت فرما، روح پر فتوح رهبر عالی قدر انقلاب را غریق رحمت و اسعه خودت بگردان، بهره ای وافر از خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی عاید و واصل به روح شریف شان بگردان. روح شریف شان را از ما راضی و ما را مشمول عنایت دعای شان قرار ده، بارالها دعای خیر صالحین امت حیا و میتاً، علما، ذوی الحقوق، پدر و مادر نصیب گردان، خیراتی که تفضلاً نصیب می فرمایی سهمی وافر به ایشان عنایت فرما، بارالها نظر خاص و عنایت مخصوص ولی اعظمت - صلوات الله و سلامه علیه - را نصیب همه ماها بفرما، خدایا رضایت خاطر شریفش را نصیب گردان، ما را آن گونه بدار که ولی ات راضی باشد. «و قل

ربّ ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی منخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً، اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم و اکرنا به نور الفهم، اللهم افتح علینا ابواب رحمتک و انشر علینا خزائن علومک، برحمتک یا ارحم الراحمین و بمحمدٍ صلی الله علیه و آله و سلم» (اللهم صلی علی محمد و آل محمد).

حالا ببینیم اگر آن امر ثابت را فرض کنیم کتاب هست در یک رتبه، حقیقت کتاب و در یک رتبه، مرتبه نزول کتاب و در یک مرتبه بگوییم امر ثابت ادراکاتی است که بالواسطه از کتاب برای ماها حاصل می شود و در می آید به صورت فتوا، التزام قلبی هم به آن پیدا می کنیم، چه مبتلا به ما باشد چه نباشد. مسأله گو مسأله ای را که می گوید چه بسا مبتلا به خودش نباشد. مسأله دان، کسی که مسأله را می خواند، یاد می گیرد، چه بسا مسأله ای را بلد باشد که مورد ابتلاء آن هم نباشد، می تواند ماه مبارک رمضان بگوید این حکم خداست. التزام به آن داشته باشد قلباً، معتقد باشد که اینها احکام الهی است. تا کسی که نه، نمی داند ولی کتاب رساله را می شناسد از کتاب های دیگر، می گوید این کتاب احکام خداست، به نحو خیلی اجمال حالا بیاییم ببینیم در مرحله شیء متغیر و بحث ولایت، آنجا چه چیزهایی هست، چه چیزهایی هست؟ تا بعد بیاییم سراغ این که این تعلق به این امر ثابت در فعل انسان چه کار می کند، چگونه رابطه ی بین این التزام حاصل می شود با عمل و تغییراتی که واقع می شود در خارج روی اجسام. برای این مطلب را متوجه بشویم، خب، خوب است آدم مبتلا به را مورد توجه قرار بدهد. خب این ها حکم بود یک احکامی کلی الهی، یک موضوعاتی که آنها هم یک عناوین کلی بودند، آن عناوین کلی حالا در خارج یک مصادیقی می خواهد داشته باشد، مصادیق وضع شان چگونه است؟ مصادیق ثابت هستند؟ یا مصادیق های خارجی عینی که در جهان متغیر هستند نمی شود برایش ثابت و ثبوت فرض کرد، متغیر هستند؟ گاهی یک موضوع هست، گاهی یک موضوع نیست. گاهی آدم سالم است، خب روزه دارد، گاهی آدم سلامتیش بقایای ندارد مریض می شود، خب می شود مصادیق یک حکم دیگر،

همین یک آدم، همین تک آدم! گاهی این آدم حاضر است: یک حکمی دارد، گاهی مسافر است: یک حکمی دارد. به مصداق عینی خارجی که نگاه کنیم معنا ندارد بگوییم که همه ثابت سر جای خودشان باشند، هیچ تغییری نباشد! خب اگر گفتیم حتماً تغییر هست، تغییر هست یعنی جدا جدا جدا تغییراتی هستند؟ یا اینکه تغییراتی که هستند این طوری هم نیست هیچ ارتباطی نداشته باشد. شما اطلاع پیدا می‌کنید که وجود مبارک حضرت نایب الامام امام خمینی رحلت کردند، خب مسافرت می‌کنید برای شرکت در تشییع ایشان، یک مطلبی یک جای دیگری یک تغییری واقع شده، البته این طوری نیست که بی اثر نباشد در تغییر شما و تکلیف شما. این فرد اعلایش! حالا هزاران هزار رقم تغییر پیدا می‌تواند بشود که شما بتوانید ببینید که روی تغییر تکلیف شما مؤثر است.

حالا ما در ضابطه ی ولایت بودیم اگر بنخواهید خلاصه بیان بکنید و بنویسید، سرپرستی برای جامعه چگونه باید واقع بشود؟ گسترش نسبت تأثیر ایمان در عالم، این باید زیاد بشود؟ یعنی چه این حرف؟ - این را یک مثال ساده ای می‌زنم، در این مثال ساده یک قدم مطلب ملموس تر می‌شود هر چند جزئی از خود موضوع بحث است ولكن مثال شاید ساده تر باشد، - شما می‌گویید قدرت تولید یک کشور اگر بالا برود، قدرت اقتصادی یک کشور با همه ارتباطی که با سیاست، فرهنگ، کذا دارد بالا برود. یک جایی اثرش را می‌بینید می‌گویید اگر قدرتش بالا برود نسبت به سایر نظام هایی که در عالم هست پولش سنگین تر می‌شود. حالا در جزئیات که بیاید آن کسی که میز مثلاً درست می‌کرده - به فرض عرض می‌کنم - تعداد بیش تری درست کرده یا بهتر درست کرده یا مؤثرتر درست کرده کمیت آن، کیفیتش، کارایی آن، آن کسی که بلندگو درست می‌کرده، آن کسی که موکت درست می‌کرده، ممکن است بعضی های‌شان هم حذف بشود، ها! جایش را عوض بکند به یک چیزهای دیگر ولی در مجموع می‌بینید یک کارایی و تأثیر اقتصادی، مادی، نسبت تأثیر

مادی بوده که مقدار آن افزایش پیدا کرده تا پول شما قوی‌تر شده، تکنولوژی شما بالا رفته یا چه یا چه، حالا آیا می‌شود شما ایمان‌تان بالا رود؟ یک ملت ایمانش به خدا بیش تر بشود؟ و ظهور در فعل آن هم پیدا کند؟ و قدرت تأثیر ایمان در جهان کم بشود؟ طبیعتاً نه، اگر قدرت تأثیر ایمان بالا رفت، نسبت تأثیر اسلام در مرتبه تحقق بالا می‌رود در دنیا. حالا نسبت تأثیر ایمان و اسلام و ایمان به خدا بالا رفت، می‌شود بگوییم در داخل برای مسلمین یک گشایشی حاصل نشده؟ حتماً گشایش حاصل شده! حتماً یک محدودیت‌هایی که بعضی‌اش رابطه‌اش را می‌توانستیم پیدا کنیم با دستگاه کفر، بعضی‌اش را نمی‌توانستیم، آن محدودیت‌ها کم می‌شود. حالا کل دستگاه مدیریت جهانی را یک واحد فرض کنید ابتدائاً، در این یک واحد که منتهی کل آثار انسان‌ها هست روی این کره ارض، دو تا ولایت ملاحظه کنید. اگر ولایت الهیه رشد بکند، به هر میزان که رشد کند اثرش در منتهی ظاهر نمی‌شود؟ قطعاً ظاهر می‌شود. به هر اندازه که نکس پیدا کند، خب ولایت کفر استیلا پیدا می‌کند. به حسب بحث وحدت و کثرتی را که قبلاً عرض شده در این جا واضح می‌شود که با بالا رفتن نسبت تأثیر ایمان، زمینه فعل خیرات گسترش پیدا می‌کند، و با کم شدن نسبت تأثیر ایمان، محدوده تأثیر ایمان در عالم کم می‌شود، در مرتبه تحقق، هر چند شما در یک وهله ملاحظه‌اش کنید، هر چند در یک مقطع ملاحظه‌اش کنید. نمی‌شود بگوییم ما که ولایت اجتماعی خودش را برابر با ولایت اجتماعی کفر نداند، ولایت اجتماعی الهی برابر ولایت اجتماعی کفر نیست. نمی‌شود چنین حرفی را زد. اگر یک چنین چیزی قطعی باشد که این دو ولایت رو به روی هم هستند و مقابل هم هستند، همین طور که در داخل درون یک فرد، هوی و تقوی رو به روی هم هستند، نمی‌شود بگوییم در یک فرد، هوی غالب بر رفتارش است و لکن این آدم خیلی متدین و زاهد و مهذب است، و نمی‌شود بگوییم تهذیب واقع شد؛ یک وقت می‌گویید خطر هوی از بین می‌رود، خطر هوی از بین نمی‌رود و لکن نمی‌شود بگوییم مهذب شد ولی در عین حالی که آن توصیف به

تهدیب می‌کنید بگویید همه افعالش افعال منهی شرور هست، نمی‌شود چنین چیزی. اگر ما یک چنین چیزی قائل باشیم که در نتیجه که نگاه کنید، در برآیند همه آثار افعال سرپرستی که نگاه می‌کنید، می‌توانید ببینید نسبت تأثیر ایمان برابر کفر چگونه هست. پس ولی مسلمین آن چیزی را که اساسی‌ترین ضابطه‌ی عملش هست این است که نسبت تأثیر ایمان در جهان پایین نیاید. این استثنا ندارد. همه ائمه صلح‌شان یا جنگ‌شان نسبت تأثیر ایمان را در عالم بالا برده، آب به آسیاب کفر نریخته. نمی‌شود پیدا کنید عمل یک پیغمبر یا یک وصی را که بگویید این آب به آسیاب کفر ریخت. بله! گاهی است که آدم اطلاع ندارد، ضعیف هست اطلاعاتش، سریع هم قضاوت می‌کند آن وقت به نظرش می‌آید که چرا پیغمبر اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - (اللهم صلی علی محمد و آل محمد) اولی و دومی را راه داد در دستگاه؟ چرا - نمی‌دانم - دخترشان را گرفت؟ چرا... یک صد تا چرا می‌گوید، چرا - نمی‌دانم - ابوسفیان را وقتی پیروز شد بر مکه به قتل نرساند؟ چرا - نمی‌دانم، به حضورتان که - خانه اش را خانه امن برای کفار قرار داد، عملاً آنجا اینها باقی ماندند؟ صد تا مرتباً چرا می‌گوید. این برای اشراف نداشتن به مطلب و اشراف نداشتن به تاریخ و جمع بندی نکردن همه اموری که در نزد حضرت حاضر بوده هست. برای این که موضع گیری در مقطع و نسبت و تناسب آن را به کل تاریخ دست من و شما نیست، مرتباً چراها گفته می‌شود. چرا وجود مبارک علی بن ابی‌طالب - علیه الصلاة والسلام، علیه افضل صلوات المصلین - حکمیت را قبول کردند؟ خب ایشان که مرد میدان جنگ با عمر بن عبدود بودند، خب اگر شمشیر را می‌کشیدند به طرف دوستانشان، خب خیلی همه را زود خلاص می‌کردند دیگر! بخواهند پیغام بدهند به مالک که مالک! تو دست از جنگ بردار و الا با کشته علی رو به رو می‌شوی، مگر علی بن ابی‌طالب جنگ ندیده بود؟! یا اگر دست می‌کرد به شمشیر، همان دوستانش جرأت می‌کردند که - به حضورتان که عرض کنم که - مقابله بکنند؟! می‌شناختند که علی بن ابی‌طالب را چه کسی هست و لکن

می دانستند که الان دست به شمشیر به طرف دوستان نمی آید. در خود قضیه ی فرضاً وجود مبارک صدیقه طاهره - صلوات الله علیها - می دانستند که ایشان دست به شمشیر نمی کند والا کجا جرأت می کرد آن خبیث دومی که کوچک تر از آن بود که بخواهد جرأت بکند که برابر علی بن ابی طالب ظاهر بشود، دیده بود که وضع شمشیر زدن علی بن ابی طالب را! این چون جمع امور در نزد ما حاضر نیست، این طوری قضاوت می شود، آن هم جمع امور در تاریخ، که امامت محدود به عمل در یک مقطع نیست. امام معصوم به عملش استناد می شود در زمان های دیگر، حالا شما کشف بکنید که موارد خاصی، این مخصوص به مورد بوده و خارج بکنید، این غیر از این است که طبع کار امام تصرف در تاریخ است، امام معصوم البته. حالا در یک مقطع هم که سپرده می شود این امر به یک فقیه، که سر جایش هم باید اثبات بکنیم که فقاقت جزء ضوابطش هست و چگونه هم هست، آن سر جای خودش، باز نمی شود بگوییم که موضع گیری اش به نفع موضوعات جزئی باشد هر چند در کل اسلام را آسیب بزند. عظمت اسلام، گسترش اسلام در برابر پرچم کفر، این منتجه اساسی. است اگر آدم از این موضع هم نگاه بکند به عملکرد حضرت نایب الامام، امام خمینی (قدس الله سره القدوسی)، (اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد) آن وقت تماشا می کند که عظمت اسلام را در دنیا چقدر بالا برد، مثلاً سابق مسلمین به هویت اسلامی شان افتخار نمی کردند، در نوع ها! در نوع به شکل اجتماعی. دلیل ما هم، دلیل ما این است که انقلاب هایی که علیه ظلم می شد، حالا ولو به صورت انقلاب هم جلوه می کرد، شعارشان را می توانستند شعارهای مادی قرار بدهند. حالا اگر کسی معتقد به اسلام هم نباشد، ما که اطلاع نداریم از ایمان کلیه کسانی که سراسر دنیا بر علیه ظالم ها قیام می کنند، ما نمی شناسیم آنها را همه شان را، طبیعتاً بعضی های شان هم غیر مسلم، یا بعضی های شان هم ته قلب شان غیر معتقد هستند، ولی الان آن کسی که غیر معتقد هم هست شعار اسلام را نمی تواند رها بکند

مطلقاً! نمی‌تواند این پدیده انقلاب اسلامی را بگوید یک چنین پدیده ای نیست در این زمان، این برای هزار سال قبل بوده. این دشمنان اسلام هم مقرر شدند به این که اسلام در موضع عمل مقابله و مبارزه با کفر، قدرت بسیج کردن نیرو و مقابله و درگیری را دارد. نسبت تأثیر اسلام بالا رفت که آن را به صورت یک خطر جدی ملاحظه می‌کنند، قدیم دلخوش می‌شدند مسلمانان به تعریف کردن فلان مستشرق یا فلان کس که گفته اسلام چنین یا چنان است. تعریفی که می‌کردند مثل آثاری را که از تخت جمشید در می‌آوردند که هیچ کارخانه ظرف سازی ای نیست که مثلاً از پیدا شدن فلان کاسه گلی در تخت جمشید وحشت بگیرد آن را، بگوید بازار مثلاً ظروفی که من می‌سازم چینی یا کریستال یا ملامین یا چه یا سرامیک، این به ورشکست مبتلا می‌شود، احساس وحشت بکند. بگویند چرا؟ بگویند برای این که یک کاسه ای در تخت جمشید از زیر خاک در آمده و مردم دیگر جنس ما را نمی‌خرند. آن را وسیله ممکن بود بکند بیاید یک طرح هایی اقتباس بکند، وسیله بکند برای بیش تر فروختن جنس خود، ولی هیچ وقت احساس وحشت نسبت به آن نمی‌کرد. این ها تعریفی را که از اسلام می‌کردند احساس وحشت نمی‌کردند در شکسته شدن نظام مدیریتی‌شان، استفاده از آن می‌کردند، بله دیگر! نظام مدیریت جهانی - این نکته مهمی است که دارم می‌گویم این جا، روی آن دقت کنید! - ما کاری نداریم به اینکه مسلمین چرا عمل می‌کردند، روحانیون چرا عمل می‌کردند به اسلام، طبیعتاً روحانیون عمل می‌کردند به لحاظ اعتقادی که داشتند به خدا، ولی کفار نظرشان به این که این ها را میدان بدهند در این حد چه بود؟ این که مقابله جدی مستقیم صریح نکنند با اعتقادات، این برای چه بود؟ برای این بود که می‌خواستند وسیله قرار بدهند سنن را برای جا انداختن کارهای خودشان دیگر! آن ها هم نظر می‌کنند، برای آنها هم یک موجود و مطلوبی مطرح هست، تصرف در موجودشان باید متناسب با وضعیت باشد، خب

وضعیت شان هم می‌گفتند که این‌ها فعلاً یک اعتقادات این طوری انسان‌هایشان دارند، خوب این سنن را باید شناخت و آن‌ها را هم به گونه‌ای که به نفع آن جهت ما باشد، با آن برخورد کرد [...] [۲۹:۵۴]

که ما احترام بگذاریم به قوانین آن‌ها، احترام می‌گذاریم، ولی این احترام، احترام از روی حفظ نیست، احترامی است که به وسیله می‌گذارند برای این که کار را تمام کنند. احترامی که عمر بن الخطاب (علیه‌السلام) می‌گذاشت به کعبه، احترام بود برای خدا؟ چنین چیزی را عقل باور می‌کند که یک لحظه واقع شده باشد از عمر بن الخطاب؟ ابداً! کعبه را می‌خواست احترام بگذارد برای مقصد خودش. امریکا و انگلیس و سایر بلاد کفر این‌ها که نمی‌خواهند احترام بگذارند به [...] که اعتقاد داشته باشند که! نظر به عنوان یک وسیله [...]. و تدریجی هم حلش می‌کنند در آن مسیر. [...] تغییر در وسیله هم تدریجاً ایجاد می‌کنند متناسب با تعریفی را [...] [شروع صوت ۲۴۹۸]

مثال و برگردیم به اصل موضوع. یک مؤمن مقدس متحجر در حکومت مثلاً یک سلطان ظالم که حمایت می‌شود از طرف کفار، هست، موفق به یک سری از احکام می‌شود مثل حکم حیازت زمین، طبق قانون آن وقت می‌آید ثبت می‌دهد و چاه می‌زند و حیازت می‌کند و سعی برای مال حلال می‌کند، و مال حلال هم به دست می‌آورد، مخمس و مذکی و، چرا به او می‌گویند متحجر؟ برای این که این نظر به دنیای کفر ندارد، نظر به برنامه ریزی کفار برای سلطه بر اسلام و مسلمین ندارد، نمی‌تواند متوجه بشود که رشد امری است اجتناب ناپذیر، ولی کافر باشد یا مسلم، به طرف رشد در کثرت و وحدت ترکیبی که جلو می‌رود، مجبور است نظر به زمین ایشان هم داشته باشد، مجبور است به نیروی کار ایشان هم نظر داشته باشد، مجبور است به قدرت اقتصادی ایشان هم نظر داشته باشد و اعمال حاکمیت خواهد کرد، این را نمی‌فهمد. ولایت را هم در مرتبه‌ی فقط محبت به معصومین این که خیلی خوب این گندمی که گیرش می‌آید، خمس و سهم امامش را بدهد بیاید

مجلس مدح و روضه خوانی و این ها هم بگیرد و بگوید «الحمد لله رب العالمین» امر دین پا برجا. حالا انقلاب شد و جمهوری اسلامی هم به مصالح اسلام و مسلمین نظر افکنده، گفته هیأت هفت نفره زمین برود، سه برابر عرف محل به ایشان واگذار کند، بقیه را از ایشان بگیرند بدهند به کارگراها. می گوید این اسلام جاری نکرد، می گوید آن وقت بهتر بود. نمی تواند توجه کند که آن وقت رعایت حکم را می کردند برای کدام مقصد و برای آن مقصد ضروری بود که رعایت حکم را بکنند، نه به لحاظ این که حکم خداست، نه به لحاظ این که احترام بگذارند به «ما انزل الله»، نه به لحاظ این که بگویند حالا واقعاً حکم حیات ایجاد حق می کند یا نمی کند، به لحاظ این که ضرورت برنامه رشد و توسعه شان این بود که از سنن استفاده کنند به نفع انحلال سنن در آن مقصدشان، در آن راهشان. حالا درست صد و هشتاد درجه برعکس. به لحاظ حفظ اسلام می گویم الان قدرت بر این نداریم که این حکم را اجرا کنیم. آن وقت به لحاظ بسط کفر می گفتند این حکم را بپذیرید که اجرا کنند. حالا به لحاظ بسط اسلام می گویم الان قدرت نداریم که این حکم اجرا بشود، برای الان نیست. جامعه الان مبتلای به یک شرایط زمانی و مکانی هست که باید الان چنین کند. یک بحث این است که این از کجا ثابت می شود؛ آن یک حرف دیگر هست، ما کاری به آن نداریم الان، آن بحث برای قسمت بعد صحبت پیش می آید. فعلاً سر این مطلب هست که آن وقت نسبت با آن اجرا شدن حکم جزئی، این مطلب دیگر به نظر من می آید از بدیهیات است. آن مطالب جزئی در ایران اجرا می شد، شاید در پاکستان اجرا بشود، شاید در هندوستان اجرا بشود، شاید در بعضی از ممالک اسلامی اجرا بشود، ولی کفار نمی ترسند از اسلام، این چه حسابی بود؟ حالا اجرا نمی شود، از اسلام می ترسند! این که دیگر قابل انکار نیست. حالا همین که می گوید ترک دارد می شود حکم اسلام، چرا آنها می ترسند پس از اسلام؟ اگر ترک می شود که دیگر آنها نباید بترسند از اسلام. این جوهره اش به چه چیز برمی گردد؟ این را یک مقدار تحلیلش کنید، دقت بر آن بکنید که اجرا

نشدنی که آن اجرا نشدن به نفع اسلام باشد و اجرا شدنی که آن اجرا شدن به نفع کفر باشد چگونه ممکن هست؟ آن وقت اجرا می‌شد پاره ای از احکام ولی کفار هیچ خوفی نداشتند، حالا نمی‌شود اجرا، کفار وحشت گرفته آن‌ها را، برای خودشان هم وحشت گرفته‌شان، دل‌شان برای اسلام نمی‌سوزد، ها! گاهی البته دلسوزی برای اسلام هم می‌کنند ها! این معنایش چیست؟ این معنایش این است که «گسترش قدرت» اصل است در ملاحظه مبتلا به، اگر قدرت اسلام در جهان رو به گسترش نباشد از این متوجه می‌توانیم بفهمیم وضعیت عملکرد های درون مجموعه را. اگر قدرت کفر رو به گسترش باشد، نسبت تأثیرش مرتباً بالا برود، افزایش پیدا کند می‌توانیم بفهمیم درون مجموعه چگونه است. حالا ببینید اگر چنین چیزی باشد، واجب مشروطی مثل حج که استطاعت، شرط اصل وجوب آن هست بنا بر مبنای مصطلح متعارف در تقسیم بندی‌ها. آن حجی که کفار موجب آرامش‌شان بشود کدام حج است؟ و آن که موجب وحشت‌شان بشود کدام آن است؟ اگر دیدید می‌توانید حجی را به جا بیاورید که موجب وحشت بر کفار هم بشود، خب قدرت دارید دیگر بر عمل یک امر عبادی. ولی اگر دیدید یک حجی است که موجب می‌شود در نتیجه عمل مسلمین، موجب آرامش کفار می‌شود و نسبت تأثیر اسلام را پایین می‌آورد در عالم، می‌دانید که یک چنین استطاعتی را ندارید اصلاً برای حج، مبتلا به تان نیست. هر تک دانه ای از اعمال عبادی از اول تا آخر که به قصد قربت انجام نگیرد که «لاشک و لاریب» که درست نیست. تمشی قصد قربت آیا ظاهر شدن قصد قربت هم می‌شود در آنجایی باشد که من عبادتی را به قربت کفار انجام بدهم؟ گسترش قدرت کفر انجام گرفتن، تقرب به کفار است دیگر! این طوری نیست که من کار خیر می‌کنم، لوازمش را آنها استفاده می‌کنند، بکنند، به من چه! چنین چیزی نیست. محقق می‌شود آن نیت شما در خارج، منشاء اثر هست در خارج، مگر کسی امور را جدا جدا از هم ببیند. در نتیجه ظاهر می‌شود آن فعل شما، البته می‌شود آدم قصدش قربت باشد ولی قاصر باشد از ادراک امور

اجتماعی، طفل باشد، بالغ نباشد در امور اجتماعی، آب به آسیاب دشمن بریزد و نفهمد ولی به این معنا نیست که آب ریخته نشده به آسیاب دشمن. نیت، الهی، تناسب با فعل خارجی هم باید داشته باشد تا آن وقت بگوییم که این به نفع اسلام واقع شد. ولی حالا اگر کسی عالم باشد، اگر کسی بداند که من این کاری را که می‌کنم صدمه می‌زند به بیضه اسلام در عالم، صدمه می‌زند به قدرت اسلام در عالم، مسلط می‌کند کفر را بر عالم، ولایت مسلمین را به دست کفر می‌سپارد، آن وقت این در این عمل عبادی قصد قربت برایش متمشی می‌شود؟ حالا این قدرت در خارج، گفتیم اولین قسمتی را که ولی باید ملاحظه کند، ملاحظه متوجه آثار اعمال در برابر کفر، باید ببیند نسبت تأثیر کفر را بشکند، نسبت تأثیر ایمان را جلو ببرد. اگر بخواهد این متوجه را در داخل ملاحظه کند چگونه هست؟ حل معضلات داخلی در این راستا قرار بگیرد که برخورد با کفر و شرک جهانی. این جمله ای را که آقای خمینی (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند، جمله ی انصافا قوی ای هست. حالا به آن آن قدر پرداخته نشد یا نشود در حوزه ها، به یک بحث اصولی خیلی خیلی اهمیت داده بشود و لکن اینکه حکومت فلسفه عملی برخورد شرک و کفر جهانی و حل معضلات داخلی است^۳ این را به آن نپردازد و لکن ایشان گفته دیگر مطلب را! حالا معضلات داخلی بریده هستند از برخورد با شرک و کفر جهانی یا محال است بریده باشند؟ یعنی تهذیبی که در داخل لازم هست، از داخل نفوس و رشد ایمان و مقابله با هوی از داخل تا حل مشکلاتی که در فکر جامعه هست، حل مشکلاتی که در تعلقاتشان به انسان ها یا به افکار یا به اشیاء هست، این ها معضل درست می‌کند. اگر آدم همه انسانهای یک جامعه حب فی الله و بغض فی الله، اساس تعلقشان به افراد و به مفاهیم و به اشیاء بود، معضله ای پیدا نمی‌شد که! تراحمی پیدا نمی‌شد که! نهایت این مسأله تهذیب از انسان شناسی شروع می‌شود بعد طبیعی است که بیاید در جامعه شناسی، و بعد

طبیعی است که ملاحظه مشکلات داخل را بشود کرد و بعدش هم مشکلات خارج و نظام کفر و پرچم هوا در کل جهان، پرچمدار هوی که نظام کفر هست؛ در حقیقت برخورد دو پرچمدار است: یکی پرچمدار تقوی، یکی پرچمدار کفر و شرک. حالا با این وصف، با این تعبیر بیاییم ببینیم آیا می‌توانیم بگوییم قدرت که اساس اقتضا بود بنا به بیانی که گذشت، تحقق آن بریده از ولایت هست و مصلحت نظام یک چیز علی حده می‌شود، مصلحت احکام یک چیز علی حده؟ این اگر کسی بخواهد بُرد آن را مثل این که بگویید احکام را اجرا بکن ولو بدون قصد قربت، منشاء خیر هست، کما این که مصطلح است که در احکام توسلی چنین است؛ ولی طبیعتاً در اخلاق و عرفان بیایید، هیچ فعلی را نمی‌توانید ملاحظه کنید که یا در آن قصد دنیا، یا در آن قصد آخرت نباشد. و هر فعلی اگر قصد دنیا در آن باشد شما را به دنیا نزدیک می‌کند، نه به آخرت. ممکن است کسی بگوید که توسلیات لازم نیست در آنها قصد قربت، اسقاط تکلیف هم می‌شود ولو به تصرف حرام! طاهر بودن برای نماز خواندن حتماً جزء مقدمات است. آدم باید بدنش، لباسش طاهر باشد. خب، حالا یک پیت آب هست، یک ظرف آب هست، برای یک نفر مریض هم داریم. خوب است؟ مریضش هم اسهالی است باید مرتباً این آب مقطر را مخلوط کنند با گردی، دارویی، به او بدهند که، یا به سرمش بزنند که این حیاتش حفظ بشود. حالا یک نفر دستش را طاهر می‌کنند با این آب، این آب را غصب می‌کند، دستش را طاهر می‌کند، یا لباسش را طاهر می‌کند بعد هم می‌گذارد خشک بشود بعد هم تیمم می‌گیرد نماز می‌خواند. حالا این جا بگوییم قصد قربت اگر شرط فعل بود مثل وضو گرفتن، باطل بود، با آب غصبی نمی‌شود، آن هم آبی هم غصبی که جان یک نفر هم از بین می‌رود. ولی اگر تقسیم کردیم احکام را به تعبدی و توسلی، گفتیم در احکام تعبدی قصد قربت لازم است، در احکام توسلی قصد قربت لازم نیست، ولو شما قصد ریا بکنید، ولو قصد دنیا بکنید، ولو آبی را که تحصیل کردید آب غصب است، ولو جانی از بین می‌رود، صد تا ولو هم جزء

آن بکنید، به آن عمل عبادی که نمی‌خواهید به خود این آب انجام بدهید. می‌خواهید طاهر کنید دست را، دست طاهر می‌شود. آثار وضعی این آب منوط به تکلیف این که غضب نکن نیست. منوط به این که «لایحل مال امرء الا بطیب نفسه» نیست. منوط به این که حفظ بکن جان شخصی را، حالا زورت می‌رسد زور بگویی، آب را بگیری، این آب اگر مال خودت هم بود حالا باید بدهی حفظ کنی نفس محترمه را، چه برسد به این که حالا که این آب مال خود آنها هست، نهایت او یک آدمی است که قدرت ندارد، شما قدرت داری که از او بگیری، یک درگوشی هم به او بزنی، یک لگدی هم به او بزنی، و جرأتش را بگیری که بیاید نزد راست آب! هر چه از دور هم گریه کند، عجز و التماس کند که بابا! این مادر پیر من دارد می‌میرد، این آب برای سرم هست. می‌گویی من می‌خواهم دستم را طاهر کنم، من می‌خواهم پیراهنم را با آن طاهر کنم. می‌گویند طاهر می‌شود. می‌گوید یک حرف دیگر است، آن یک عمل خلافی کرده سر جای خودش. خب حالا اگر بیاید در - مثلاً عرض می‌کنم - از یک اخلاقی سؤال کنید، بگویید این عمل موجب رشد این می‌شود؟ می‌گوید ابداً! می‌گوید موجب قرب این می‌شود؟ می‌گوید ابداً! می‌گوید خب عمل، عملی نیست که قربت در آن شرط باشد، می‌گویید یعنی چه؟! در همه اعمال شما می‌توانید خدا را بپرستید، می‌توانید خدا را ندیده بگیرید. می‌گوید نصب العین ات قرار بده در همه رفتارت یاد خدا را. از فقه سؤال کنی نمی‌گوید یاد خدا را قرار نده ها! می‌گوید آن یک مرتبه کمالی است، موجب بطلان فعل و از بین رفتن اثر وضعی و این حرف‌ها خیر، نمی‌شود. بر ذمه شما می‌ماند، ضرری را که به غیر زدی، ضامنش هستی، ظلمی که شده باید تدارک بشود. نفس فعل آن اثر وضعی خودش را دارد در این که طاهر شد. اثر وضعی دو تا تعبیر دارد در این جا: یک تعبیر عالم اخلاقی می‌کند، می‌گوید این کار تو اثر وضعی اش را دارد، آبی را که به غضب آوردی و لباست را طاهر کردی بدتر از تنجیس کردن لباس، تو را دور می‌کند از خدا، ولو لباست دست که به آن بزنی، دستت نجس

نشود. می‌گوید اثر وضعی دارد در دستگاه خدا گم نمی‌شود. یک اثر وضعی هم برای نفس آب به عنوان یک ماده با این لباس نجس ملاحظه می‌شود می‌گویند طاهر است، طاهر است. در آنجایی که قتل واقع شده به وسیله این آب، می‌گویند خیلی خب، این قتلش، عمد که مشکل است که اثبات بشود که این عمد است، واسطه می‌خورد. شبهه عمد واقع شده، جریمه اش را، پولش را بده و پول آب را هم بده، - به حضورتان که عرض کنم که - حالا مثلاً در گوشی زدی، لگد هم زدی، پول آن دو تا را هم بده. این ها بر ذمه ات است. خب استغفار هم بکن برای اینکه مخالفت مولی کردی. حالا اگر یک پله بالاتر از این ما بیاییم نگاه بکنیم به مطلب، نمی‌خواهیم بگوییم حکم فقهی دست می‌خورد ها! [عوض می‌شود]. بگوییم که با این نظر نگاه کردن به حکومت هم می‌شود؟ یا این که از موضع دیگر باید نظر به حکومت کرد؟ بگوییم تقسیم می‌کنیم احکام را به وضعی و تکلیفی، توسلی و تعبدی و نظایر ذلک در این جا هم؟! یا بگوییم نخیر آقا! شما مسئول «تأمین بالا رفتن قدرت تأثیر اسلام برابر کفر» هستید. حصول این مطلب هم محقق نمی‌شود الا به این که ایمان مردم در داخل مرتباً افزایش پیدا کند. حب فی الله و بغض فی الله باید در وحدت و کثرت، وحدت و کثرت ترکیبی، کلیه اعمال و رفتار را بپوشاند، مرتباً رشد پیدا کند، اعمال الهی بشود، موضوع فعل هم به لحاظ قصد قربت، تقریبی بشود؛ یعنی صبح بلند می‌شود کاسب می‌آید بیرون، به خاطر خدا کسب می‌خواهد بکند، نجاری می‌خواهد بکند، مواظب هم هست که میزی را که می‌سازد، دقت کند که این میز درست ساخته بشود، غش در معامله نکند، مواظبت هم دارد که این میز چه نفعی دارد برای مسلمین، اگر ببیند ضرر دارد نمی‌کند. اگر بخواهد انتخاب کند بین دو شکل از میز، آن که موافق تر است با مصالح مسلمین، آن را دقت دارد درست کند. بلند می‌شود می‌آید داخل اداره، هم کسب معاش برای خانواده اش مورد نظرش هست، هم کارش را تمام وقت، منظم انجام می‌دهد، هم موضوع کارش را دقت می‌کند که این ولایت کیست؟ چیست؟ چه اثری دارد

در عالم؟ جایگاه خودش را نسبت به آن نسبت تأثیر در ارتباط با کار دیگران معین می‌کند. خب، این به عهده

تک تک مکلف ها نمی‌شود بیاید چنین کاری؛ یعنی تک تک مکلف ها عاجز از این محاسبه هستند [۲۹:۳۷]

این نظام ولایت هست که جایگاه هر چیزی را نسبت به آن مقصد و نسبت تأثیر، بالا رفتن تأثیر اسلام در

برابر کفر مشخص می‌کند. این در امر اقتصادی آن. عین همین مطلب در امر فرهنگی اش هست. اما در امر

سیاسی، در امر سیاسی اطاعت و عصیان و محکم تر شدن محبت فی الله ظهور همان ایمان هست، ظهور همان

حب فی الله هست؟ و بالا رفتن تأثیر فرد در آن متوجه این است که این مناصبی را که معین کردند احترام لازم

بگذارد، ولو این آدم ممکن است خودش فرضاً تقوایش خیلی - فرض کنید - بالا در ظرف خودش، ولی ما

الان مبتلای به این هستیم که فلان قسمت از مدیریت همین قسمت را بدهیم به شخصی که از نظر ظاهر شما

می‌گویید تقوایش کمتر از این هست، اخلاصش کم تر از این است و لکن می‌گویید مدیریت دارد و نسبت تأثیر

کفر را می‌شکند. یک کارهایی را حضرت امام می‌دادند به دست یک افرادی، خیلی ها اشکال به ذهن‌شان

می‌آمد! که عجب فلان نمایندگی، یا فلان مطلب را که می‌شد بدهند به آن آدم خیلی خوب، آقا دادند به دست

این آقای که به این اندازه مشهور به خوبی در انضباط در زهد فردی اش نیست، ولی خب آقا امتحان هم کرده

بودند، نشان هم داده بودند، به دست این آدم خوب می‌دادند، در برابر کفر جا می‌زد یا احياناً به مستحبات

فردی بیشتر اهمیت می‌داد تا واجبات اجتماعی. یک وقتی یک کاری را آقا سپرده بودند به یک عده ای، بعد

این ها سر فرصت قشنگ رفته بودند مشهد برای زیارت و این ها، به یک عده دیگر هم مشابه این کار را

سپرده بودند، آن ها شب و روز دنبال کارشان می‌دویدند. طبیعی است که آن هایی که شب و روز می‌دوند

خب نسبت تأثیر برابر کفر را بیشتر است، مؤثرتر است. خب آقا باید بدهند دست آن طرف. چه بسا اصلاً

تعریفی را که از مناسب و عدم مناسب می‌کنید، از قدرت و عدم قدرت می‌کنید، اگر در این دو تا فرد نگاه

کنید، آن آدم اهل تهجدی که التفات به این مطلب ندارد و اهتمام به اموری را که می‌دهد بیشتر ولو زیارت امام معصوم - صلوات الله و سلامه علیه - باشد، الان...؛ یک وقتی به یک فاضل محترمی، به یک بزرگواری سؤال شد که برای فلان مقصد، مثلاً آدم روزی یک ساعت برود قبرستان و یک مقدار قرآن بخواند و یک مقدار مواظبت اخلاق داشته باشد تا مهیا بشود برای یک چنین مطلبی. آن بنده خدا گفت که تقرب در اطاعت پیدا می‌شود، نه در عصیان. شما اگر وظیفه تان هست بروید فلان جا فلان بحث را بکنید این پیدا نمی‌شود آن مطلبی را که می‌خواهید با این، یعنی نمی‌شود که آدم برود ترک انجام وظیفه بکند، به وظایف مستحب پردازد برای تهذیب. این برای کسی که الان برایش عینیت یافته امام، فلان فرمان را به او داده، آن کار هم الان زمین است، این رفتن الان ایشان برای مشهد و زیارت و برگردد و این ها، این درست نمی‌شود که! تناسبی ندارد؛ یعنی این صحیح است به او بگوییم فعلاً شما قدرت رفتن به مشهد ندارید. نگو آقا رفتن به مشهد که قدرتش عبارت است از مثلاً پنج هزار تومان پول داشتن، - مثلاً فرض کنید که - اهل و عیال آدم هم حاضر باشند و با این مثلاً وجه و یا علی! برویم و برگردیم. این را که به آن قدرت نمی‌گویند! این اگر امور را جدا جدا، ببینید راست است! این قدرت دارد الان. اگر این را به اضافه ی حکمی که به او دادند ببینید، اصلاً قدرت اتیان بر دو تا کار را با همدیگر ندارد، باید یکی اش را انتخاب کند. حالا می‌آییم سراغ عمل خود حضرت امام که این آقا را دیگر بعد یک کار مهمی به او نمی‌داد، به آن بنده خدای دیگر می‌داد که احیاناً این قدر زیاد - به اصطلاح - دقت بر امور شخصی نداشت. خب امام ملاحظه بفرمایند که این آقایانی که این وجه را دارند، وجه مقابله با کفر را التفات به خصوصیاتش را ندارند، حالا این آقا دارد، التفات به خصوصیاتش، ولو ضعیف باشد به فرض در این قسمت دیگر نسبت به آن شخص اول، الان مقدور امام این می‌شود که به این شخص که مقابله با کفر مناسب دارد، به این حکم بدهند. نگویید این مقدم داشتن غیر عادل بر عادل شد. مبتلا به عینی، شرایط عینی

زمانی و مکانی این را ایجاب می‌کند که ایشان قدرت ندارند که فرد فرضاً اتقی و اورعی را بگذارند در این قسمت، الان دست‌شان بسته است. عین همین مطلب نسبت به تک تک عمل به احکام هست. رعایت یک حکم که این مبتلا به هست، تقویتش بکنند، یا الان قدرت وفای بر این را ندارند، الان اگر بخواهند پردازند به این از آن امر اهم باز می‌مانند. خب طبیعتاً پیش می‌آید؛ پس بنابراین شما اگر برنامه تان را اول استراتژی اش را درگیری با کفر ملاحظه کردید و گسترش قدرت اسلام، آن وقت می‌توانید بگویید که بر این اساس من چه کسانی را احترام بیشتر بگذارم، منصب بیشتری را به آنها بدهم، بر این اساس چه مبتلابه ای دارم. این را کسی خیال نکند معنایش این است که پس یک حکم داریم و دیگر احکام دیگر نداریم. مبتلابه اگر بنا شد در این شکل درست بشود، برای من مشخص بشود، هر قدر قدرتم گسترش یافت، می‌توانم در داخل معضل داخلی را حل کنم، تصحیح بکنم وضعیت ابتلا را، بعد - ان شاء الله - کسی را بیاورم که هم با ورع باشد، اورع باشد، هم درگیری با کفر سرش بشود. بعد کاری بکنم که - ان شاء الله تعالی - آن حکمی هم که قدرت بر انجامش نداشتم قدرت پیدا کنم. درگیری با کفر عین درگیری با هوی موجب تهذیب جامعه هست؛ یعنی همان گونه که آسیب شناسی را در انسان شناسی می‌گویید تبعیت از هوی آسیب است، تبعیت از تقوی رشد است، برایش وحدت و کثرت هم ذکر می‌کنید، برای هر دو، در جامعه هم که می‌آید نظام کفر هست و نظام اسلامی، درگیر شدید با هوی، تهذیب حاصل می‌شود باذن الله - تبارک و تعالی - و با امداد الهی، درگیر به کفار هم شدید، تهذیب اجتماعی ظهور پیدا می‌کند. این شهادت هایی که موج جمعیت به طرف جبهه می‌رفتند برای شهید شدن، این تهذیب اجتماعی نبود؟! این که شکسته شده بود یک دسته از ارزش ها و یک دسته از ارزش های دیگر در ارتکازات جا گرفته بود، این تهذیب فرهنگ اجتماع نبود؟! حالا مدلی که عین این ها را پیاده

بکند - ان شاء الله تعالی - آن به دنبالش خواهد رسید، نه اینکه، یعنی آثارش ظاهر می‌شود در مراتب ذهن و همچنین سایر بخش‌های تعلق قلبی.

در مجموع خلاصه می‌کنیم، می‌گوییم «گسترش قدرت الهی» مشخص می‌کند مبتلا به را و بنابراین همان بحثی را که قبلاً گفته بودیم که پرستش، چیزی نیست جز جریان قدرت، کیفیت جریان قدرت هست که کیفیت عبادت را معین می‌کند و آنجایی که قدرت نباشد اقتضا نیست، کیف جریان نیست، اقتضا نیست، تکلیف نمی‌تواند باشد. در عینیت هم که می‌رسیم عین همین را عرض می‌کنیم.

حالا - ان شاء الله - فردا صبح، جلسه آینده صحبت می‌کنیم که اگر منشاء قوا مربوط به ملت باشد یا کفر باشد یعنی چه قدرت؟ یعنی اگر کفر باشد بر مبنای کفر، این یعنی چه قدرت؟ اشاره اش البته در جلسه شد و گفتیم که اگر حکم وسیله دستگاه دیگر قرار بگیرد، این انجام وظیفه نیست، قدرت نیست، خیال می‌کنید، شبیه قدرت است. زمان طاغوت شبیه قدرت وفا بر اسلام بود، نه خود قدرت وفاء. این را - ان شاء الله تعالی - در جلسه آینده امیدواریم که بیشتر توضیح آن را بدهیم.

«و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته» (اللهم صل علی محمد و آل محمد).